



تاریخ معاصر ایران

از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

نویسنده: پیتر آوری (استاد تاریخ در دانشگاه کمبریج)

ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی





نویسنده کتاب

پرفسور پیتر آوری (Peter Avery) استاد ایران شناسی در دانشگاه کمبریج و مدرس کالج کینگ (King College) این دانشگاه میباشد. وی چندین سال در ایران بود، در بغداد به تدریس اشتغال داشته، و چند کتاب و تعدادی مقالات در باره خاورمیانه برشته تحریر آورده است. در سال ۱۹۶۵ که این کتاب به چاپ رسید، پرفسور پیتر آوری بعنوان استاد ایران شناسی در دانشگاه برادردر تدریس میکرد.



مؤسسه مطبوعاتی عظامی

این اثر ترجمه‌ای است از:

MODERN IRAN

By

PETER AVERY

FREDERICK A. PRAEGER, Publisher
NEW YORK · WASHINGTON · 1967

تاریخ معاصر ایران
جلد دوم

از همین ناشر و همین مترجم:

تأثیر مولانا بر فرهنگ اسلامی
دکتر افضل اقبال

تاریخ جنبش کمونیستی در ایران
پرفسور سپهر ذبیح

ایران در دوران دکتر مصدق
پرفسور سپهر ذبیح

پرفسور پیترا آوری

تاریخ معاصر ایران

از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

ترجمه: محمد رفیعی مهر آبادی



بینآوری؛ محمد ربیعی مهرآبادی

تاریخ معاصر ایران

جلد دوم

چاپ دوم، سه هزار نسخه، چاپخانه حیدری

مؤسسه انتشارات عطائی

تهران ۱۵۱۶۷ - خیابان دوم گندی - تلفن: ۶۸۱۶۵۷

فهرست

پیشگفتار مترجم

۱۵

فصل اول

نظم نوین رضا شاهی

۳۵	حلل مخالفت مصلق، تقی زاده و دولت آبادی
۳۸	دستاورد های مجلس دوره پنجم
۳۸	تشکیل کمیون اقتصادیات
۴۰	ایجاد فراکسیون مجلس
۴۰	نظام تعلیمات عمومی
۴۱	خدمت نظام وظیفه
۴۱	لقب القاب قاجاریه
۴۳	تحولات مهم ایران در دوران سلطنت رضاشاه
۴۳	پیدایش طبقات اجتماعی جدید
۴۵	تبدیل نام ماه های ترکی و عربی به فارسی
۴۵	تغییر نظام آموزش و پرورش
۵۸	میراث تمدن ایران
۵۹	رویارویی بارو حانیت در زمینه آموزش و پرورش
۶۰	رضاشاه و جامعه بازرگانی

۶۱	سرکوب عشایر
۶۲	سیاست تضعیف مذهب
۶۴	جشن هزاره فردوسی
۶۶	یورش به حقوق اسلامی و وضع قوانین عرفی
۷۰	رفع حجاب از زنان
۷۲	وضع زنان در دوران رضاشاه
۷۶	وضعیت زنان از لحاظ ازدواج
۷۸	قانون جزای جدید و نظام نوین دادگاه‌ها
۷۹	استخدام دردستگاه دولت
۸۰	تقسیمات استانی کشور
۸۲	سیستم شناسنامه، جواز عبور برای رفتن به شهرستان‌ها و صدور گذرنامه
۸۳	تأسیس راه آهن دولتی ایران
۸۹	توضیحات فصل اول

فصل دوم

خانه‌ای که بر روی تورم بنا شد

۱۰۷	تأثیر احداث راه آهن سرتاسری در تورم اقتصادی کشور و توسعه بخش حمل و نقل داخلی
۱۱۰	تأسیس رادیو تهران
۱۱۱	فعالیت‌های کمونیستی و روشنفکرانه در زمان رضاشاه
۱۱۲	اوضاع اقتصادی ایران در دوران رضاشاه
۱۱۲	کسری بودجه دولت و بالا بودن نرخ نزول
۱۱۲	فروش زمین‌های دولتی به مردم و رونق زمین‌بازی
۱۱۵	سیستم مالیاتی
۱۱۶	تعرفه‌های گمرکی
۱۱۶	روابط بازرگانی با آلمان و شوروی
۱۱۸	وضعیت پولی و ارزی
۱۲۰	وضع کشاورزی
۱۲۱	اصلاحات ارزی
۱۲۲	وضع اجتماعی مردم
۱۲۴	توضیحات فصل دوم

فصل سوم

آغاز يك سلطنت جديد

- ۱۲۹ روابط ایران و انگلیس در دوران رضاشاه
- ۱۳۳ طرح مسأله بحرین در جامعه ملل
- ۱۳۵ سوهن رضاشاه به سفارت انگلیس در تهران
- ۱۳۸ لغو امتیازداری و انعقاد قرارداد جدید نفتی با شرکت نفت ایران و انگلیس
- ۱۴۰ قرارداد جدید نفتی با شرکت نفت
- ۱۴۳ روابط ایران با کشورهای همجوارش
- ۱۴۶ برگزاری نمایشگاه هنری ایران در انگلستان
- ۱۴۶ محدودیت فعالیت اقتصادی خارجیان در ایران
- ۱۴۷ اشغال ایران توسط ارتش‌های شوروی و انگلیس
- ۱۵۰ استعفای رضاشاه
- ۱۵۴ توضیحات فصل سوم

فصل چهارم

توسل ایران به امریکا

- ۱۶۷ تحلیل هدف انگلستان و شوروی از اشغال نظامی ایران
- ۱۷۱ اهمیت قرارداد بازرگانی ایران و آلمان (۱۳۱۹)
- ۱۷۲ علل روی آوردن ایران به امریکا
- ۱۷۵ سفر نماینده شرکت نفت استاندارد اوپل
- ۱۷۶ مسافرت هیأت بازرگانی ایران به امریکا و مشکلات بازرگانی دو کشور
- ۱۷۹ موضوع داریی‌های مصادره شده مدارس مذهبی امریکایی در تهران
- ۱۸۰ تلاش برای برقراری روابط بازرگانی و نظامی با امریکا
- ۱۸۲ پیام رضاشاه به روزولت
- ۱۸۳ توضیحات فصل چهارم

فصل پنجم

سرآغاز آزادی جدید

- ۱۹۲ آغاز زمامداری محمدرضاشاه

۱۹۵	جدایی شاه و فوزیه
۱۹۵	موقعیت شاه در خانواده سلطنتی
۱۹۵	نقش شاه در سیاست ایران
۱۹۷	دشمنان و مخالفان شاه
۱۹۹	شاه و قانون اساسی
۲۰۰	تأثیر حضور نیروهای خارجی در قدرت سیاسی شاه
۲۰۳	توضیحات فصل پنجم

فصل ششم

يك آزمون دموکراسی

۲۰۷	امضای پیمان اتحاد سه گانه
۲۰۸	اعلامیه سران سه دولت بزرگ درباره ایران
۲۱۰	مواد پیمان اتحاد سه گانه
۲۱۱	مشکل کمبود مواد غذایی در دوران جنگ
۲۱۳	تضاد سیاست شوروی، امریکا و انگلیس در مسأله فحطی در ایران
۲۱۵	نقش مرکز تدارکات خاورمیانه در تأمین مواد غذایی ایران
۲۱۶	نقش شرکت بازرگانی بریتانیا در ایران
۲۱۸	کمبود شدید نان و مخالفت مجلس با چاپ اسکناس اضافی
۲۱۹	نقش بریتانیا در استعفای رضاشاه
۲۲۱	دستگیری جاسوسان آلمانی در ایران
۲۲۲	تجدید حیات و قدرت مجلس شورای ملی
۲۲۴	مقاطعه‌داران: يك طبقه جدید سرمایه‌دار
۲۲۷	تشکیل احزاب سیاسی در ایران پس از جنگ دوم جهانی
۲۳۱	سیاست مالی متفقین در ایران
۲۳۶	توضیحات فصل ششم

فصل هفتم

اندیشه‌های بنیانگذاران قانون اساسی

۲۴۷	جبهه‌گیری مجلس در برابر متفقین
۲۵۰	روابط مجلس و هیأت دولت

- ۲۵۴ دلایل ضعف کابینه‌ها در برابر مجلس
۲۶۲ توضیحات فصل هفتم

فصل هشتم

چگونه قوام روس‌ها را از ایران بیرون کرد؟

- ۲۶۷ سیاست آسترکسیون مجلس در برابر نخست‌وزیران
۲۷۰ سیاست قوام در برابر انگلیس، امریکا و شوروی
۲۷۱ تأسیس حزب توده
۲۷۳ قوام و روس‌ها
۲۷۴ شخصیت قوام
۲۷۶ غائله آذربایجان و کردستان
۲۷۶ سیاست نظامی و تبلیغاتی شوروی در ایران
۲۸۰ تبلیغات حزب توده در مورد لزوم تأسیس شوراهای استانی
۲۸۱ تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان
۲۸۴ عکس‌العمل امریکا و انگلیس در برابر غائله آذربایجان
۲۸۵ واکنش دولت شوروی
۲۸۶ غائله کردها
۲۸۷ کنفرانس‌های مسکو و پیامدهای آن
۲۸۹ سقوط کابینه حکیمی
۲۹۰ قوام، مشکل گشای ماجرای آذربایجان
۲۹۳ مذاکرات قوام با سران حکومت آذربایجان و مغالزه سیاسی با حزب توده
۲۹۸ پایان غائله آذربایجان
۳۰۱ مخالفت مجلس با تصویب مقوله نامه نفتی ایران و شوروی
۳۰۳ ماده واحده
۳۰۴ سقوط کابینه قوام
۳۰۶ توضیحات فصل هشتم

فصل نهم

شب، آبتن پیشامدهاست

۳۲۵

جان‌نشینان قوام

- ۳۲۸ خودنمایی شاه در صحنه سیاست
- ۳۲۹ سوء قصد به شاه
- ۳۳۰ اصلاح قانون اساسی و تاسیس مجلس مؤسسان و سنای
- ۳۳۲ مسأله نفت و تحولات آن
- ۳۳۳ اقدامات دولت برای منحرف کردن توده مردم از مخالفت با قرارداد الحاقی نفت
- ۳۳۷ اوضاع نابسامان اقتصادی کشور و اثرات سیاسی آن
- ۳۴۰ آغاز دوره شانزدهم مجلس
- ۳۴۱ رقابت شوروی، امریکا و انگلیس در ایران
- ۳۴۳ موقعیت شاه در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شمسی
- ۳۴۴ نخست‌وزیری رزم‌آرا
- ۳۴۷ توضیحات فصل نهم

فصل دهم

مصداق و اقدامات او

- ۳۶۲ وقایع مهم دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا
- ۳۶۳ مسأله نفت در مجلس
- ۳۶۴ فرار سران حزب توده از زندان و روابط رزم‌آرا با شوروی و آمریکا
- ۳۶۴ ازدواج شاه و ثریا
- ۳۶۵ ملی شدن نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق
- ۳۶۵ آغاز نخست‌وزیری مصدق
- ۳۶۸ قانون اجرای ملی شدن نفت و پیامدهای آن
- ۳۷۱ نقض حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ در مذاکرات نفت
- ۳۷۳ فعالیت مخالفان مصدق
- ۳۷۴ سفر مصدق به قاهره
- ۳۷۵ سیاست شوروی نسبت به ملی شدن نفت ایران
- ۳۷۶ پیشنهاد «بانک بین‌المللی عمران و توسعه» و پیام مشترك ترومن و چرچیل به مصدق
- ۳۷۷ انتخابات دوره هفدهم مجلس و استعفای مصدق
- ۳۷۹ نخست‌وزیری قوام و قیام سی تیر
- ۳۷۹ اقدامات مصدق پس از قیام سی تیر
- ۳۸۰ انحلال مجلس سنا

۳۸۱	اصلاحات مصدق
۳۸۲	قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس
۳۸۲	مسأله کمک‌های امریکا به ایران
۳۸۵	فعالیت احزاب سیاسی
۳۸۷	وضع زندگی مردم
۳۹۰	نگرانی نمایندگان از انحلال مجلس
۳۹۰	اختلافات شاه و مصدق و ماجرای ۹ اسفند ۱۳۳۱
۳۹۲	موقعیت دشوار مصدق
۳۹۳	ماجرای قتل افشارطوس
۳۹۲	زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد
۳۹۵	خودداری امریکا از کمک مالی به مصدق
۳۹۵	انحلال مجلس دوره هفدهم
۳۹۵	فرار شاه از ایران
۳۹۵	تشدید فعالیت حزب توده
۳۹۶	۲۸ مرداد
۳۹۷	توضیحات فصل دهم
۴۱۹	پیوست
۵۴۱	نامنامه

پیشگفتار مترجم

نردبان خلق، این ما و من است
عاقبت ذین نردبان، افتادن است
هر که بالاتر رود، ابله‌تر است
کاستخوان او بتر خواهد شکست^۱

کتابی که اینک پیش روی دارید، برگردان فارسی فصل‌های ۱۷ تا ۲۶ کتاب تاریخ معاصر ایران، تألیف «پرفسور پیتراوری» است.^۲ فصل‌های یاد شده، یک برهه ۲۸ ساله (۱۳۰۴ تا ۱۳۳۲ خورشیدی) از تاریخ کشور ما را تشکیل می‌دهد؛ دورانی را که نظر به پیشامدهای چشمگیر و دگرگونی‌های مهم در حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مملکت ما، از اهمیت زیادی برخوردار بوده و جای آن دارد که در این پیشگفتار، اشاره‌ای کوتاه و گذرا، همراه با تحلیلی عینی، به آن‌ها بشود. این دوران ۲۸ ساله را می‌توان به مقطع‌های تاریخی گوناگون تقسیم کرد. لکن، با توجه به شیوه ترتیب‌بندی فصل‌های کتاب و نوع و ماهیت مسائل و موضوعات

۱- مثنوی معنوی (چاپ کلاله خاور)، دفتر چهارم، صفحه ۲۶۰

۲- فصل‌های ۱ تا ۱۶ این کتاب، تحت عنوان «تاریخ معاصر ایران: از تأسیس تا

انقراض سلسله قاجاریه»، توسط همین ناشر و ترجمه همین قلم، چاپ شده است.

عنوان شده در آن، بهترین مقطع بندی - دست کم از نظر مترجم - به صورت زیر خواهد بود:

۱- ایران در دوران سلطنت شانزده ساله رضاشاه (از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ خورشیدی).

۲- از اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز نخست‌وزیری دکتر

مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰.

۳- از نخست‌وزیری دکتر مصدق تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

ناگفته پیداست که در مورد هر یک از مقاطع سه گانه یاد شده، به سیاست‌های

خارجی در ایران و حیطة عمل آن (بالقوه یا بالفعل) اشاره خواهد شد. همچنین،

برخی از نظرات و عقاید نویسنده نسبت به مردم ایران و مقامات ایرانی، مورد بررسی

قرار خواهد گرفت.

۱. ایران در دوران سلطنت ۱۶ ساله رضاشاه

درباره اوضاع ایران در دوران ۱۶ ساله سلطنت رضاشاه (که در واقع با افزودن چهار سال وزارت جنگ و نخست‌وزیری سردار سپه، يك دوران بیست‌ساله را تشکیل می‌دهد) اطلاعات کافی در دست نیست. همین موضوع، سبب گردیده است که پیشامدهای این دوران، در پرده ابهام قرار گیرد. مهمترین آثار نویسندگان ایرانی عبارتند از:

- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تألیف ملك‌الشعراى بهار
- کتاب آرزو یا تاریخ مفصل مشروطیت ایران، بقلم عباس اسکندری
- رساله گیوتین‌های دیکتاتوری، به قلم اعلم، و کیل دادگستری (چاپ روزنامه باختر)

- تاریخ بیست‌ساله ایران، تألیف حسین مکی^۱
- بازیگران عصر پلائی، تألیف ابراهیم خواجه‌نوری
- خاطرات و خطرات، تألیف حاج مخبر السلطنه هدایت
- اطلاعات در يك ربع قرن (چاپ روزنامه اطلاعات).
- منابع خارجی (به فارسی برگردانده شده) نیز، محدود هستند و از چند کتاب

۱- این اثر هفت جلدی هر چند که فاقد تحلیل و تبیین تاریخی است، لکن دارای

اطلاعات بسیار ارزشمندی می‌باشد.

انگشت‌شمار تجاوزنمی کنند. از جمله، می‌توان به آثار زیر، اشاره کرد:

– ایوانف: تاریخ نوین ایران، چاپ مسکو (ترجمه فارسی)

– جوزف. ام. آبتون: نگرشی بر تاریخ نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند،

انتشارات نیلوفر

– سرپرسی لورین: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه همین قلم،

انتشارات فلسفه... ویکی دو کتاب دیگر.

ویژگی‌های ایران در دوران سلطنت رضاشاه

این دوران، از نظر گاه‌های مختلف، ویژگی‌های بسیار دارد. از این‌رو، به اشارتی کوتاه به آن‌ها بسنده می‌کنیم و دنباله کار را به پژوهشگران بی‌غرض و با حوصله می‌گذاریم.

بازگشت به قدرت مطلقه شاه: هدف انقلاب مشروطه ایران و رجال صدر مشروطه که به تدوین قانون اساسی سابق و منتم آن پرداختند، چیزی جز محدود کردن قدرت مقام سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی برای تثبیت حکومت مردم نبود. زیرا «آنچه که دربار قاجار فاقش بود، منطبق بود و عدالت و رعایت اصول اخلاقی. شاهان این سلسله، به اندک بهانه‌یی، دستور شکنجه و کشتن مردم را صادر می‌کردند و گاه به خاطر یک حاضر جوابی، از جرایم مسلم و غیر قابل اغماض می‌گذشتند...» اما عمر دموکراسی پارلمانی ایران، با تشکیل دوره ششم مجلس، به سر آمد. شاید از همان زمان بود که اصطلاح «مجلس فرمایشی» متداول گردید.

رضاشاه با قبضه کردن قدرت در «بد بلامنازع خود»، همه نیروهای سیاسی و مخالفان داخلی‌اش را سرکوب کرد، یا وادار به اطاعت نمود، یا از میان برد و راه

۱- فؤاد فاروقی: سرنوشت انسان در تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات عطائی،

را برای برقراری يك نظام كاملا خودكّامه، هموار كرد^۱. در میان مخالفان رضاشاه، بایستی از جامعه روحانیت نام برد که از دیدگاه آن «... رضاشاه، مانند پیشینیان قاجار خود، يك غاصب به‌شمار می‌رفت»^۲. خط‌مشی جاه‌طلبانه رضاشاه، بدون پاسخ باقی نماند و همان‌گونه که در این کتاب ملاحظه خواهید کرد، در پی استعفاى وی (۲۵ شهریور ۱۳۲۰)، ایران صحنه فعالیت شدید گروهای سیاسی شد که به‌مدت ۱۶ سال آزرگار، سرکوب شده بودند.

ظهور ارتش به‌عنوان يك نیروی غالب: در شرایط حکومت يك رژیم نظامی، دادن نقش غالب به ارتش، يك امر بدیهی است. تا حدی که ارتش وظیفه حراست از مرزهای کشور را داشت، تقویت آن يك هدف ملی به‌شمار می‌آمد. تأسیس ارتش نوین (مرکب از نیروهای سه‌گانه) در دوران رضاشاه، نه‌تنها بودجه کلانی را به‌خود اختصاص داد «بلکه مقامات کشوری عملاً تحت فشار مأمورین نظامی قرار گرفتند و مخالفان داخلی رضاشاه باتوسط ارتش سرکوب شدند»^۳.

اما همین ارتش به‌ظاهر نیرومند، با بروز جنگ دوم جهانی و اشغال نظامی ایران، به‌هیچ‌وجه نتوانست از مرزهای کشور دفاع نماید. دخالت ارتش در سیاست از همان زمان آغاز شد و به‌عنوان پشتوانه اصلی رژیم به‌شمار آمد. شایان ذکر است که در این دوران، تعداد پرسنل ثابت ارتش، به ۱۵۰/۰۰۰ نفر می‌رسید و ۳۳/۵٪ از کل بودجه، به‌هزینه‌های نظامی اختصاص داشت^۴.

سیاست مرکزیت: سلطه دولت مرکزی بر مناطق عشایرنشین و ناگزیر ساختن آنان به اطاعت از شاه، از اولویت خاصی برخوردار بود. عشایر، سرکوب و خلع-سلاح شدند و مناطق عشایری به‌زیر سلطه ارتش درآمد. فزون بر آن، عشایر را کوچ

۱- جوزف. ام. آبتون: نگرشی بر تاریخ نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند،

انتشارات نیلوفر، صفحات ۹۶ تا ۹۹

۲- همان، صفحات ۹۳ تا ۹۵

۳- ایوانف: تاریخ نوین ایران، صفحات ۶۸ تا ۶۹

دادند تا از خطر بالقوه آنان کاسته شود. خوانینی که در برابر رضاشاه ایستادگی کردند، یا در گوشه زندان مردند و یا به‌دار آویخته شدند^۱. در واقع، حکومت رضاشاه به‌جای رفاه عشایر نشین‌ها، به‌سیاست سرکوب دست یازید. کینه‌های عشایر از این اقدامات، هرگز فراموش نشد و در حوادث پس از شهریور ۱۳۲۰، نقش غالبی را بازی کرد.

سیاست صنعتی: در زمینه اقتصادی و صنعتی، اقدامات اساسی و درخور توجهی صورت گرفت: تأسیس کارخانه‌های قند در نقاط مختلف کشور؛ کارخانه‌های ری‌سندگی و بافندگی (در اصفهان و مازندران)؛ کارخانه‌های چرم‌سازی (در تبریز و تهران و همدان)؛ کارخانه‌های کبریت‌سازی (در تهران و رشت)؛ کارخانه‌های سیمان و گلبسیرین‌سازی (در شهری)؛ دخانیات (در تهران)؛ چوب‌بری (در تمیشان‌آمل)؛ کارخانه اسلحه‌سازی (در تهران)؛ کارخانه‌های مولد برق؛ مقدمات تأسیس کارخانه ذوب آهن (در کرج)؛ تأسیس راه آهن دولتی ایران و سایر اقدامات^۲. درباره سیاست یاد شده، بایستی به‌چند نکته اساسی زیر اشاره کرد:

- ۱- کوچک بودن واحدهای تولیدی
- ۲- اولویت قابل شدن برای صنایع نظامی یا صنایع وابسته به آن
- ۳- تأمین کلیه ماشین‌آلات صنعتی از خارج
- ۴- فقدان واحدهای ابزار و ماشین‌سازی
- ۵- پیروی از الگوی ترکیه (در سیاست صنعتی کردن کشور)
- ۶- مشارکت بخش خصوصی (داخلی و خارجی) در سیاست توسعه صنعتی
- ۷- بی‌توجهی به بخش کشاورزی که ۷۵٪ از مردم کشور در آن بخش فعالیت می‌کردند.

۱- جوزف. ام. آپتون، همان

۲- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- عباس اقبال: جغرافیای اقتصادی ایران، ۱۳۲۷، انتشارات علی‌اکبر علمی،

۸- وابستگی به تکنولوژی و ماشین آلات خارجی؛ به طوری که در پی اشغال نظامی ایران، تأمین تکنولوژی و ماشین آلات مورد نیاز، بسیار دشوار شد و به تعطیل بسیاری از واحدهای تولیدی (خصوصاً واحدهای متکی بر ماشین آلات و تکنولوژی آلمانی) انجامید.^۱

سیاست اقتصادی و مالی: مبانی سیاست اقتصادی و مالی ایران در دوران رضاشاه را می توان فهرست وار، چنین برشمرد:

۱- اجرای سیاست اقتصاد دولتی [اتاتیسم] و ارشادی [دیرژیسم] در چارچوب نظام اقتصادی مختلط.

۲- اجرای برنامه های عمرانی و تخصیص وجوه زیاد به این امر

۳- حمایت از صنایع داخلی

۴- تعادل بودجه

۵- وصول مالیات های زیاد از مردم.^۲

مشکلات اقتصادی و مالی ایران در این دوران، عبارت بودند از:

۱- کمبود نیروی انسانی ماهر و استفاده از کارشناسان خارجی

۲- رایج شدن اقتصاد پولی، که مشکلات زیادی را به همراه آورد

۳- اوضاع نابسامان کشاورزی و وضع فلاکت بار دهقانان

۴- فروش خالصجات دولتی به مردم، به عنوان يك منبع درآمد دولت که

پایه و اساس معاملات احتکاری زمین را بنیان نهاد

1- Mohammad Reza Vaghefi : Modernization of Iran under Pahlavi monarchs, 1976, State managing training—centre of Iran, chapters 11-14

۲- در این زمینه نگاه کنید به:

- دکتر شمس الدین جزایری: قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه از

ابتدای مشروطیت تا بحال، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، صفحات ۱۴۳ تا ۱۶۲

۵- وجود تورم اقتصادی^۱

بازرگانی خارجی: نگاهی به اقلام واردات و صادرات در این دوران، نشان می‌دهد که ایران صادرکننده عمده مواد اولیه (به‌ویژه نفت) و کالاهای مستی بود و واردات عمده آنرا ماشین‌آلات و کالاهای سرمایه‌ای، پارچه و وسائط حمل و نقل تشکیل می‌داد. کسری موازنه بازرگانی نزدیک به سیصد میلیون ریال بود که بانوساناتی ادامه داشت. شرکای عمده بازرگانی ایران، عبارت بودند از انگلستان، شوروی، آلمان نازی، فرانسه، امریکا، ژاپن، بلژیک، ایتالیا، چکسلواکی و سایر کشورها.^۲

پیاده کردن سیاست تجدد طلبی: سیاست تجدد طلبی (پذیرفتن شیوه زندگی اروپائی) که کم‌وبیش ازدوران مشروطه آغاز شده بود، در دوران رضاشاه به اوج خود رسید؛ از جمله، اقدامات زیر صورت گرفت:

- ۱- وضع قوانین عرفی (غیر شرعی) و تجدید سازمان دستگاه قضاء و عدالت.^۳
- ۲- متداول کردن اجباری لباس اروپائی.
- ۳- رفع حجاب از زنان (که با مخالفت شدید روبرو شد و به قیام گوهرشاد انجامید)^۴.

۴- مبارزه با نقش روحانیون در جامعه و محدود کردن حیطه عمل آنان.

۵- ایجاد سازمان‌های آموزشی، به شیوه کشورهای اروپائی.^۵

سیاست خارجی رضاشاه: حمایت انگلستان و شوروی از رضاخان سردار سپه، که نقش مؤثری در به سلطنت رسیدن او داشت^۶، سبب گردید که رضاشاه در ده سال اول

۱- جوزف.ا.آپتون: همان، از صفحه ۹۱ به بعد؛ ایوانف: همان، از صفحه ۷۱ به بعد

۲- عباس اقبال: همان، صفحات ۲۰۵ تا ۲۲۱

۳- دکتر احمد متین‌دفتری: آئین دادرسی مدنی، دانشکده حقوق تهران، ۱۳۴۱

۴- سینا واحد: قیام گوهرشاد، تهران، ۱۳۶۱، وزارت ارشاد اسلامی

۵- دکتر عیسی صدیق: تاریخ فرهنگ ایران، انتشارات دهخدا

۶- سرپرسی لورین: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمدرفیمی مهرآبادی،

انتشارات فلسفه، بخش مقدمه (صفحات ۱۱ تا ۲۴)؛ محمدعلی منشورگرگانی: رقابت شوروی و انگلیس در ایران، انتشارات عطائی.

سلطنت خود، شدیداً زیر فشار سیاسی و اقتصادی این دو کشور قرار گیرد. از ۱۳۱۳ به این سو، رضاشاه متوجه آلمان نازی شد تا این کشور را به عنوان «قدرت سومی» در برابر انگلیس و شوروی قرار دهد. از ۱۳۱۹ که زمینه نزدیکی آلمان و شوروی فراهم شد، رضاشاه متوجه امریکا گردید. حمله آلمان نازی به شوروی (در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۱) زمینه اشغال نظامی ایران توسط نیروهای مشترک شوروی و انگلیس را فراهم کرد.^۱ در اینجا، بی‌مناسبت نیست که به سیاست انگلیس و شوروی در ایران آن دوران، اشاره کوتاهی بشود. سیاست خارجی انگلستان از تحکیم رژیم رضاشاه جانبداری می‌کرد. موضوع تجدید نظر در قرارداد داری که به قرارداد ۱۳۱۲ شمسی انجامید، زمینه بحران در روابط با انگلستان را فراهم کرد.^۲ اما رضاشاه خیلی زود در برابر انگلیسی‌ها تسلیم شد و زیر بار قرارداد جدید رفت.^۳ نزدیکی شدید ایران به آلمان از ۱۳۱۷ به بعد، موجب نگرانی انگلستان شد.^۴ در مورد سیاست خارجی شوروی در ایران، باید گفت که در سال‌های اول سلطنت رضاشاه، روابط دو کشور دوستانه و عادی بود. سیاست ضدیت با شوروی، از سال ۱۳۱۰ شمسی آغاز شد. عضویت ایران در پیمان سعدآباد و نزدیکی با آلمان نازی، بحران در روابط دو کشور را تشدید کرده. از سوی دیگر، آلمان نازی از نفوذ اقتصادی و سیاسی زیادی در ایران برخوردار شده بود که متفقین را به شدت نگران می‌کرد.^۵

۱- دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران، کتاب‌های

سیمرغ، صفحات ۳۸۲ تا ۳۹۱

۲- ایوانف: همان، صفحات ۷۲ تا ۷۵، ۹۱ و ۹۰

۳- همان

۴- سروینستون چرچیل: خاطرات جنگ دوم جهانی (کتاب دوم از جلد سوم)،

ترجمه تورج فرازمنند، انتشارات نیل، صفحات ۸۴ تا ۸۵

۵- ایوانف، همان

۶- دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان

۴. از اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز

نخست‌وزیری دکتر مصدق

اشغال نظامی ایران توسط ارتش‌های انگلیس و شوروی (که با ترغیب انگلستان صورت گرفت)^۱ امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود زیرا با سقوط شوروی، امکان سقوط اروپا نیز وجود داشت.^۲

اهمیت سوق‌الجیشی و نقش حیاتی ایران در جنگ دوم جهانی را باید از دو جهت متمایز و در عین حال مرتبط با یکدیگر، بررسی کرد: از یک سو، ایران دروازه‌ای بود به‌خاورمیانه و هندوستان؛ از سوی دیگر، یک خط ارتباطی بسیار مهم بین روسیه شوروی و متحدین آن بود. همچنین، یکی از خطوط حیاتی کمک‌رسانی متفقین به‌جبهه نبرد شوروی را تشکیل می‌داد. دولت‌های آلمان و انگلیس، با آگاهی به این ارزش‌های سوق‌الجیشی، در طرح‌های نظامی خود، ایران را به‌عنوان میدان نبرد نهایی و جبهه احتمالی تعیین‌کننده سرنوشت جنگ، مورد توجه قرار داده بودند.^۳

۱- سروینستون چرچیل: همان، صفحه ۸۷

۲- جورج کنان: روسیه و غرب در زمان لنین و استالین، ترجمه ابوالقاسم طاهری،

انتشارات ایران‌مهر، صفحات ۳۵۶ تا ۳۶۱

۳- دکتر همایون الهی: اهمیت استراتژیک ایران در جنگ دوم جهانی، مرکز نشر

دانشگاهی، فصل پنجم

اشغال نظامی ایران در این شرایط، طبیعی می‌نمود و حضور ۶۹۰ نفر آلمانی در ایران (بنا به ادعای انگلستان) نمی‌توانست بهانه خوبی برای اشغال نظامی کشور ما باشد.^۱ موضوعی که زمینه اشغال نظامی ایران را بیشتر کرد، عبارت بود از تیرگی روابط آلمان و شوروی در منطقه بالکان و طرح نقشه معروف «بارباروسیا» توسط هیتلر و برای حمله به شوروی، که در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۱ آغاز شد.^۲

در شرایط یاد شده بود که نیروهای انگلیسی و روسی، در سوم شهریور ۱۳۲۰، وارد ایران شدند و در مدت چند روز به اطراف تهران رسیدند. رضاشاه که دیگر ادامه زمامداری خود را مقدر نمی‌دید، در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، استعفا کرد و انگلیسی‌ها او را به جزیره موریس بردند. محمدرضاشاه، در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰، بر تخت سلطنت نشست.

کابینه‌های متزلزل: در فاصله زمانی پنجم شهریور ۱۳۲۰ تا هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ (آغاز نخست‌وزیری مصدق)، ۱۶ کابینه بر سر کار آمدند و سقوط کردند. تشکیل و سقوط این کابینه‌ها را، می‌توان ناشی از ملاحظات کلی زیر دانست:

۱- با سقوط رضاشاه از اینکه قدرت، نیروهای سیاسی سرکوب شده، دوباره وارد میدان سیاست شدند و احزاب سیاسی متعدد به وجود آمد. در واقع قدرت بلامنزاع رضاشاه، به گونه‌ای نابرابر و نامتوازن، میان این نیروها تقسیم شد.

۲- اشغال نظامی ایران تا اوایل سال ۱۳۲۵ شمسی.

۳- برخورد سیاست و منافع انگلیس و آمریکا و شوروی در ایران، به ویژه در مسئله نفت.

۴- دموکراسی باز یافته مردم که به گونه‌ای گسیخته‌ای، مطالبه و اعمال می‌شد؛ که گاه نیز، به ترورهای سیاسی می‌انجامید.

۵- اوضاع اقتصادی وخیم کشور که ناشی از شرایط فوق (خصوصاً اشغال

۱- همان، صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۵

۲- جورج کنان: همان، صفحات ۲۵۶ تا ۳۶۱

نظامی کشور) بود.

۶- ایجاد حکومت‌های خودمختار در آذربایجان و کردستان.

در يك جمع بندی، می‌توان گفت که پس از خارج شدن نیروهای خارجی از ایران، بیداری و آگاهی و احساس وطن‌دوستی مردم مملکت ما، متوجه مشکلات متعدد اقتصادی و اجتماعی کشور، به‌ویژه مسئله نفت گردید. سیاست ملی کردن نفت که در سال ۱۹۳۸ در مكزیک تجربه شده بود، در مجلس عنوان گردید. شرکت نفت ایران و انگلیس که متوجه خطر قریب‌الوقوع شده بود، مسئله تجدید نظر در قرارداد ۱۳۱۲ شمسی را به‌صورت قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» طرح کرد. شاه برای کاستن از نفرت مردم از این شرکت، موضوع تأسیس سازمان برنامه و برخی اصلاحات عمرانی را عنوان نمود. اما دیگر دیر شده بود. سه‌کابینه پیش از مصدق، نتوانستند قرارداد «گس - گلشائیان» را به تصویب مجلس برسانند. رزم‌آرا و هژیر جان خود را از دست دادند. علاوه بر آن خود را مرد این میدان نمی‌دید، کنار رفت. قانون ملی شدن نفت در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس به تصویب رسید. راه برای نخست‌وزیری مصدق هموار شده بود. در همان روز، مجلس به مصدق رأی تمایل داد. مصدق از یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۰ بر مسند صدارت تکیه زد تا دوران جدید و سرنوشت‌سازی را در تاریخ ایران بگشاید.

۳. از نخست‌وزیری دکتر مصدق تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

به قدرت رسیدن دکتر مصدق و رویدادهای سرنوشت‌ساز در دوران نخست‌وزیری او را نمی‌توان جدا از تحولات داخلی ایران (اقتصادی و سیاسی و اجتماعی) و دگرگونی‌هایی دانست که در اوضاع کلی جهان در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰] پیش آمد و سرانجام به سقوط حکومت او انجامید.

اوضاع داخلی ایران در سال ۱۳۳۰ خورشیدی: با توجه به اولویت مسئله نفت و نقش غالب مصدق در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی، مصدق شایسته‌ترین نامزد مقام نخست‌وزیری به‌شمار می‌رفت. همچنین، از لحاظ شکل و ترکیب موازنه نیروهای سیاسی، کفه ترازو کاملاً به سود مصدق سنگینی می‌کرد: در برابر دربار و هوادارانش (شاه، ارتش و گروهی از نمایندگان مجلسین)، اکثریت نیروهای سیاسی (ملیون، مذهبیون، روشنفکران و کارمندان دولت و قشرهایی از توده مردم) قرارداداشتند که از مصدق حمایت می‌کردند. این جانبداری‌دارای جهات مختلف زیر بود:

(۱) هواداری از ملی‌کردن نفت (۲) جلوگیری از اقتدار شاه که در پی ماجرای ترور نافرجام وی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در حال افزایش بود و امکان بازگشت به عصر دیکتاتوری را محتمل می‌ساخت.

از نظرگاه اقتصادی، مملکت با کمبود عواید ارزی، بیکاری، گرانی و کسری

موازنه تجارتي روبرو بود^۱. از نقطه نظر اجتماعي، مردم خواستار رفاه و بهداشت و ساير مزايای اجتماعي بودند، به نحوی که نیاز به اصلاحات عمیق اجتماعي، احساس می شد.

اوضاع بین المللی: شرایط سیاسی و اقتصادی حکمفرما بر جهان در سال ۱۹۵۱ را می توان در جهات زیر خلاصه کرد:

با پایان گرفتن جنگ دوم جهانی، مبارزات ضد استعماری ملت های زیر استعمار (به ویژه در آسیا و خاورمیانه) آغاز شده بود. در این رهگذر بود که برخی از این ملت ها، به کسب استقلال نایل آمدند. بیداری ملی در کشورهای خاورمیانه و آگاهی بیشتر جهان اسلام بر موجودیت خود، به نحوی بود که قدرت بریتانیا را در منطقه تضعیف می کرد.^۲

در مصر، زمینه انقلاب آن کشور فراهم می شد. تاسیس رژیم اسرائیل در ۱۹۴۸ و بروز جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل، خاورمیانه را در وضعیت انفجار آمیز و متزلزلی قرار داده بود^۳؛ در عین حال، اهمیت استراتژیک خاورمیانه (از لحاظ نفتی و نظامی) روند فزاینده داشت^۴.

در انگلستان، کابینه محافظه کار چرچیل (در پی خاتمه جنگ دوم جهانی) انتخابات را به حزب کارگر باخت و «کلمانت اتلی» نخست وزیر شد. کابینه اتلی

۱- دکتر حسن توانایان فرد: دکتر محمد مصدق و اقتصاد، تهران، انتشارات علوی ،

۱۳۶۲، صفحات ۳۱ تا ۳۴

۲- رابرت روزل پالمر: تاریخ جهان نو (جلد دوم)، ترجمه ابوالقاسم طاهری،

موسسه انتشارات امیرکبیر، صفحه ۵۹۸

۳- هنری و. لیتل فیلد: تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره چه داغی،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صفحه ۳۵۳

۴- جورج لنچافسکی: نفت و دولت در خاورمیانه، ترجمه دکتر علینقی عالیخانی،

انتشارات اقبال، فصل یازدهم

به‌ملی کردن صنایع عمده^۱ و توزیع عادلانه‌تر ثروت دست یازید^۲. این سیاست، با توجه به این حقیقت صورت گرفت که اوضاع اقتصادی انگلستان در آن زمان، به مراتب بدتر از دوران پس از جنگ اول جهانی بود. زیرا بخش بزرگی از سرمایه‌های انگلیس در خارج از کشور (متجاوز از ۴۰ میلیارد دلار که صادرات نامرئی انگلیس را تشکیل می‌داد) صرف هزینه‌های نظامی جنگ شده و کسری موازنه پرداخت‌ها، تشدید شده بود^۳. در این شرایط، دولت انگلستان برای حفظ منافع نفتی خود در خاورمیانه قویاً تلاش می‌کرد^۴.

در شرایطی که اقتصاد غرب گریبانگیر نابسامانی‌های بسیار بود، دوا بر قدرت امریکا و شوروی، در صحنه سیاست جهانی جولان می‌دادند و علیه یکدیگر جبهه‌گیری می‌کردند. جنگ سرد دو کشور، بیشتر از همه‌جا، در ایران، ترکیه و یونان محسوس بود^۵.

دوره اول نخت وزیری مصدق: در دوره اول نخست‌وزیری مصدق (از ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱) مشکل و مشغله اصلی دولت در مسئله نفت خلاصه می‌شد. از لحاظ داخلی، مصدق از حمایت کامل نیروهای سیاسی برخوردار بود. در این دوره قانون ملی شدن نفت به مرحله اجرا در آمد و از شرکت نفت، خلع ید گردید. دولت انگلستان به‌دادگاه لاهه شکایت کرد. مذاکرات دولت ایران با هیأت جکسون، بی‌ثمر ماند. هریمن نماینده ویژه ترومن به میانجی‌گری پرداخت که این اقدام هم بی‌نتیجه ماند. انگلستان به شورای امنیت شکایت کرد و مصدق در رأس هیأتی عازم نیویورک

۱- صنایع مزبور عبارت بودند از: بانک ناشر اسکناس، معادن ذغال سنگ، کارخانه‌های برق و گاز و مخازن، صنایع آهن و فولاد.

۲- رابرت روزل پالمر: همان، صفحه ۶۰۲

۳- همان، صفحات ۶۰۵ و ۶۰۶

۴- جورج لنچافسکی، همان

۵- رابرت روزل پالمر: همان، صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ و ۶۱۱ تا ۶۲۰؛ لیتل فیلد:

همان، صفحات ۳۲۲ تا ۳۲۷؛ حسن توانایان فرد: همان، صفحات ۱۷ تا ۲۰

شد. بانك بین‌المللی عمران و توسعه پیشنهادهایی داد که مورد موافقت ایران قرار نگرفت.

ازلحاظ سیاسی، استعفای مصدق (پس از ملاقات با شاه در ۲۵ تیر) صورت گرفت و قوام به مدت پنج روز نخست‌وزیر شد. با قیام سی‌تیر، کابینه قوام سقوط کرد و مصدق دوباره برمسند صدارت نشست.^۱

دوره دوم نخست‌وزیری مصدق: مصدق در دوره دوم نخست‌وزیری خود (از اول مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) با سه مشکل عمده روبرو بود: مسأله لاینحل نفت، افزایش فعالیت مخالفان مصدق در داخل کشور و ازهم پاشیدن تدریجی نهضت ملی ایران.^۲ مشکلات مزبور به گونه‌ای بود که در پی ماجرایی نهم اسفند ۱۳۳۱، مصدق کنترل خود را بر کشور از دست داد و پروژیک کودتای آمریکائی برای ساقط کردن مصدق، کاملاً قابل پیش‌بینی بود. وضعیت یادشده، مآلاً به کودتای ۲۸ مرداد انجامید^۳، در حالی که روز قبل از آن، آیت‌الله کاشانی این خطر را به مصدق گوشزد کرده بود.^۴

عملکرد کابینه دکتر مصدق: سوای ملی کردن نفت که نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است، عملکرد کابینه دکتر مصدق را می‌توان فهرستوار چنین برشمرد:

- ۱- آغاز مبارزه مردم ایران با قدرت‌های استعماری ذی‌نفع در کشور ما.
- ۲- ایجاد نوعی دموکراسی در کشور، که تا آن زمان در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. اما چون این دموکراسی همراه با قدرت منسجم دولت نبود، لذا در اواخر حکومت مصدق، به هرج و مرج تبدیل گردید و پای ارتش را به سیاست باز کرد.

۱- پرفسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه همین قلم، انتشارات عطائی،

صفحات ۵۴ تا ۱۰۵

۲- پرفسور سپهر ذبیح: همان، فصل‌های ۴ و ۵ و ۷

۳- پرفسور سپهر ذبیح: همان، فصل هشتم

۴- حسن آیت: درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران (از انتشارات حزب جمهوری اسلامی)

صفحات ۳۲۳ تا ۳۲۵

- ۳- انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی عمیق و سودمند^۱.
- ۴- اجرای سیاست موازنه منفی در روابط ایران با ابرقدرت‌های آن زمان.^۲
- ۵- قطع روابط با اسرائیل.^۳
- ۶- دور کردن موقتی ارتش از سیاست و درعین حال، عدم اقدام جدی نسبت به توطئه‌های امرای طرفدارشاه.
- ۷- مبارزه با فساد در دستگاه دولت.^۴
- ۸- توسعه صادرات سنتی و کاهش واردات کالاهای غیر ضروری.^۵

محمد رفیعی مهرآبادی

۱- دکتر حسن توانایان فرد: همان

۲- پروفیسور سپهر ذبیح: همان، فصل ششم

۳- استراتژی صهیونیسم در منطقه عربی و کشورهای همجوار آن (موسسه الارض، ویژه مطالعات فلسطینی)، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات بین‌المللی اسلامی، صفحات ۲۲۸ و

۲۲۹

۴- دکتر حسن توانایان فرد: همان

۵- پروفیسور سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۲۲ تا ۱۲۴

نظری اجمالی بر خط فکری نویسنده

در رابطه با خط فکری نویسنده این کتاب، لازم است که توضیحات کافی و مستدلی درباره طرز تلقی وی از مسائل و حوادث ایران در برهه ۱۳۰۴ تا ۱۳۳۲ خورشیدی داده شود. این کار از این جهت ضرورت دارد که مقطع بسیار حساسی از تاریخ کشور ما را در پوشش خود قرار می‌دهد و جای آن دارد که نظرات نادرست نویسنده کاملاً مشخص شود و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا بدین سان اصل بیطرفی وی غرضی در ترجمه فارسی آن حفظ شده باشد؛ زیرا این گونه آثار تاریخی معمولاً باقی می‌مانند و مبنای دآوری آیندگان قرار خواهند گرفت. بنابراین، موضوع را باید از جهات زیر مورد بررسی قرار داد:

الف) زمان تألیف کتاب

ب) برهه‌ای که در پوشش این کتاب قرار می‌گیرد

پ) بینش نویسنده

ت) هدف از ترجمه فارسی این اثر

ث) شیوه ترجمه

اقب) زمان تألیف کتاب

نخست باید به این موضوع اشاره شود که کتاب حاضر در شرایط زمانی خاصی به رشته تحریر درآمده و انتشار یافته است. این اثر در سال ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ خورشیدی) در انگلستان به چاپ رسید. در آن زمان، محمد رضا شاه از وضعیت خاصی در داخل کشور و در صحنه بین‌المللی برخوردار بود؛ در داخل کشور، اصلاحات کذائی و به اصطلاح «انقلاب سفید شاه» در حال شکل گرفتن بود تا زمینه نفوذ بیشتر غرب (به ویژه امریکا و

انگلیس) را در ایران فراهم سازد به مبارزه نهضت روحانیون مبارز (به رهبری آیت‌الله العظمی خمینی) با سیاست‌های نادرست داخلی و خارجی شاه، به‌پیکاری بزرگ انجامید که نقطه اوج آن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب شدید ملت مسلمان ایران بود. در صحنه بین‌المللی، شاه دنباله‌رو و مجری سیاست غرب (به‌ویژه امریکا و انگلیس) در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و سایر مناطق جهان بود. سوای این وابستگی سیاسی و اقتصادی، عضویت ایران در پیمان سنتو نیز سبب می‌شد که دول غربی از رژیم ایران حمایت کامل بنمایند و در حفظ و بقای آن بکوشند.

ب) برهه‌ای که در پوشش این کتاب قرار می‌گیرد

همان‌گونه که در دیباچه جلد اول این کتاب (صفحات ۱۹ و ۲۰) نگاشته‌ام، دولتمردان بریتانیا با توجه به پیشامد انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و لزوم حفظ منافع خود در ایران، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را طرح‌ریزی کردند و رضاخان را به قدرت رساندند. در مرحله بعد، زمینه انحلال سلسله قاجاریه را مهیا نمودند و رضاشاه را بر تخت سلطنت ایران نشانند. البته این کار مرحله به مرحله و با عوامفریبی صورت گرفت تا صحنه را برای زمامداری رضاشاه آماده سازند.^۱ اینک باید دید که رضا شاه مجری چه سیاستی در ایران بود و چه هدف‌هایی را دنبال می‌کرد؟ دنیا پس از جنگ جهانی اول شاهد تحولات چشمگیری در میان کشورها و سرزمین‌های تحت استعمار بود. بیداری ملت‌ها و تلاش آنان برای کسب استقلال از یک سو، و پیدایش انقلاب بلشویکی به‌عنوان یک نیروی تازه نفس از سوی دیگر، سبب گردید که دولت انگلستان برای حفظ منافع دیرین استعماری خود در خاورمیانه - به‌ویژه در ایران - رژیم‌های ناسیونالیستی را بر سر کار آورد که در قالب اصلاحات ظاهرپسند و باب‌روز، منافع استعماری بریتانیا را نیز تأمین نمایند. در عین حال نوعی همکاری میان این رژیم‌ها - از لحاظ وابستگی‌شان به انگلستان و غرب - نیز وجود داشته باشد.^۲

با توجه به آنچه که گفته شد، فلسفه تأسیس سلسله پهلوی در ایران کاملاً روشن می‌شود. سوای سیاست صنعتی و بازرگانی و مالی این رژیم،^۳ از لحاظ نظامی نیز در یک پیمان نظامی به نام پیمان سعدآباد شرکت کرده ساخته و پرداخته انگلستان بود. نزدیکی

۱- نگاه کنید به، شیخ‌خزعل و پادشاهی رضاخان، سربررسی لورین، ترجمه محمد رفیعی

مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات فلسفه، فصل هفتم.

۲- پیشین، صفحات ۱۴ و ۱۵.

۳- نگاه کنید به پیشگفتار همین کتاب.

رؤیم رضاشاه به آلمان نازی، اشغال نظامی ایران و پیشامدهای کشور تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قبلاً شرح داده شده و توجیه گردیده است.

پ) بینش نویسنده

معروف است که می گویند مورخان انگلیسی در هر حال و در هر شرایط از سیاست درست یا نادرست کشور خود دفاع می کنند و سنگ آن را به سینه می زنند؛ لذا انگشت - شمارند انگلیسی های صاحب قلمی که به راستی به انتقاد از کشور و دولتمردان بریتانیا برخاسته باشند. پیتراوری نیز در زمره نویسندگانی است که همواره از مملکتش دفاع کرده و حتی تلاش کرده است تا سیاست های استعماری آن را نیکو و موجه جلوه دهد. این نقیصه بزرگ - همراه با غرض ورزی در طرح، بحث و توجیه برخی مسائل - در این کتاب کاملاً مشهود است. به طور کلی می توان گفت که خط فکری نویسنده در این کتاب، مسیرهای زیر را می پیماید:

۱. دفاع محض از منافع و سیاست های بریتانیا در ایران و تلاش برای موجه جلوه دادن آن .
 ۲. گزافه گوئی و تعریف و تمجید بسیار از اقدامات اصلاحی رضاشاه و فرزندش محمدرضاشاه پهلوی، بزرگ جلوه دادن شخصیت آن دو و نیز برخی از رجال عصر پهلوی (نظیر تقی زاده و علاء و...) . این طرز تفکر را به خوبی می توان از عنوان برخی از فصل های کتاب نظیر نظم نوین رضاشاهی، آزمون دموکراسی در ایران، چگونه قوام روسها را از ایران بیرون کرد و غیره کاملاً احساس کرد.
- چنانچه به توضیحی که در قسمت «زمان تألیف این کتاب» داده ام توجه شود، روشن می گردد که نویسنده می خواهد درباره رؤیم محمدرضاشاه در دهه ۱۳۴۰ تبلیغ کرده و در تحکیم آن بکوشد.

نظر به اهمیت این موضوع، اینک جای آن دارد که نقطه نظرهای نادرست نویسنده - مورد به مورد - بررسی گردد تا حق از باطل و درست از نادرست تمیز داده شود:

□ خطاهای تاریخی نویسنده

۱. در صفحه ۳۶ در باره مصدق می نگارند: «... حمیت و شوق وطن دوستی اش در سالهای ناکامی اش، به جنون سیاسی تبدیل گردید...» هدف نویسنده از به کار بردن واژه «جنون سیاسی» کاملاً آشکار است؛ می خواهد بگوید که مصدق در مبارزه سیاسی اش با انگلستان بر سر مسئله نفت، عقل و درایت خود را از دست داده بود. اما می دانیم که هرگز چنین نبود و مصدق در کمال سلامت فکر و درایت، بر مسند صدارت نشست تا به آرمان ملت

ایران برای ملی کردن نفت جامه عمل پوشاند و در این کار نیز کامیاب گردید.^۱ این کامیابی چنان بر دولت انگلستان گران آمده است، که حتی با سپری شدن دوازده سال از آن زمان، باز هم آقای پینر آوری نیش زبان خود را می زند و سعی می کند تا این اقدام بزرگ مصدق را کم بها جلوه دهد.

۲. در صفحات ۳۷ و ۳۸، به تعریف و تمجید از حسین علاء و خدمات او می پردازد. همان گونه که در زندگینامه کوتاه حسین علاء (صفحات ۹۰ و ۹۱ کتاب حاضر) نگاشته ام، وی یکی از نخستین دانش آموختگان ایرانی در دانشگاه های انگلستان بوده است. اگر از مخالف ظاهری علاء با سلطنت رضاشاه بگذریم، وی سراسر عمرش را در خدمت رژیم پهلوی و در مناصب مختلف وزارت دربار و نخست وزیری گذراند. پس از ترور رزم آرا و در شرایطی که خواسته مردم ایران برای ملی شدن نفت به اوج خود رسیده بود، حسین علاء بر مسند صدارت نشست تا توفقی در روند ملی شدن نفت به وجود آورد؛ همین آقای علاء بود که امضای خود را در زیر پیمان بغداد (در دوره دوم نخست وزیری) گذارد. علاء تنها به داشتن تمایلات انگلوفیل (دوستی با انگلستان) شهرت نداشت و گویا در فرقه فراماسونری هم عضویت داشته است.

۳. در صفحه ۴۱ می نگارد: «... خلعت نظام وظیفه در دوران سلطنت رضاشاه، در تحکیم روحیه و گسترده تر کردن دیدگاه جوانان از مفهوم ملیت بسیار مؤثر افتاده بود...» اینک که چندین سال از سقوط سلسله پهلوی می گذرد و حقایقی از آن دوران برملا می گردد، به این واقعیت برخورد می کنیم که در دوره خدمت وظیفه، سربازان را شستوی مغزی می دادند تا از وجود آنان برای تحکیم رژیم استفاده شود.

۴. در صفحه ۵۲ (سطرهای ۹ و ۲۱) می نگارد که یکی از هدف های نظام آموزشی رضاشاه مبارزه با خرافات و اندیشه های کهنه پرستانه مردم و من جمله سکنه روستاها (صفحه ۵۸، سطر ۱۵) بود. در واقع، نویسنده می خواهد اعتقادات دینی و مذهبی دیرین مردم ایران را به زیر سؤال ببرد و بی ارزش جلوه دهد و در عین حال بر سیاست ضدیت رضاشاه با تقویت دین و معنویات در میان مردم، مهر تأیید بگذارد. از این رو است که اعتقاد مردم به فانی بودن دنیای خاکی و بی اعتقادی نسبت به بزرگ جلوه دادن میراث تمدن ایران (صفحه ۵۹، سطر ۱۳) را یک بینش دیوانگر توصیف می کند و شکل مخالفت مردم با سیاست غریزدگی رضاشاه را با قید جنون آمیز وصف می کند. همچنین در صفحه ۸۱

۱- نگاه کنید به، خاطرات و تالمان مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۵.

(از سطر ۱۳ به بعد) بازهم اعتقادات مذهبی مردم را به زیر سؤال می‌برد و مطالب نادرستی را به مردم مسلمان ما نسبت می‌دهد. مثلاً ادعا می‌کند وقتی که ناصرالدین‌شاه می‌خواست بولواری در تهران (به سبک اروپا) بسازد و پاهنگامی که رضاشاه می‌خواست کوچه‌های تهران را تخریب کند تا خیابانهای جدید بسازد، مردم عوام به این دلیل که «امام‌زمان (عج) در کوچه پس‌کوچه‌ها ظهور خواهند کرد» با این اقدام ناصرالدین‌شاه و رضاشاه به مخالفت برخاستند. باید گفت که این اظهارات واهی فقط در جهت تضعیف و تخریب دیانت اسلام در ایران بوده است؛ چراکه روحانیون مبارز ایران همواره با توسل به اصول عالی‌ه اسلام، با انواع استعمار خارجی به مبارزه برخاسته‌اند.

۵. در صفحه ۵۳ (سطرهای ۳۹۲) می‌خواهد گناه شکست سیاست آموزشی رژیم را از گردن رضاشاه ساقط نماید و او را تبرئه کند. اما عقل سلیم و تفکر عقلانی به ما می‌گوید که نمی‌توان رضاشاه را از این بابت تبرئه کرد، چراکه وی بانی این سیاست بود و در اجرای آن نظارت کامل و شدید داشت. پس به این نتیجه می‌رسیم که شکست این سیاست را باید اساساً ناشی از نامناسب بودن آن با مقتضیات و شرایط مملکت دانست.

۶. در صفحه ۵۳ (سطر ۱۵) و ۲۴۷ (سطر ۶) به تعریف و تمجید از تقی‌زاده پرداخته و صفات «شهامت» و «اصولی فکر کردن» و «شرافت» را به او نسبت داده است. سوای توضیحاتی که درباره تقی‌زاده در صفحات ۸۹ و ۹۰ داده‌ام، همچنین لازم است به چند نکته مهم درباره او اشاره شود، که از سوی ابراهیم صفائی در زندگینامه تقی‌زاده مورد بررسی قرار گرفته و خلاف گفته نویسنده این کتاب را به ثبوت می‌رساند:

– هنگام تنظیم متمم قانون اساسی، تقی‌زاده با مداخله روحانیون در مجلس برای نظارت و انطباق قوانین با موازین شرعی مخالفت کرد و از همین زمان نام او بر سر زبانها افتاد و گروهی از روحانیون و مردم اعتقادات مذهبی او را سست و بی‌پایه دانسته و تهمت بیدینی بر او بستند...

– او مردی انقلابی بود ولی تندروها و ناسزاگوئیهایش بیشتر در گسترش تشنج و تشدید اختلاف شاه و مجلس، اثر می‌گذاشت و اتفاقاً این همان هدفی بود که انگلیسی‌ها در ایران دنبال میکردند...

– تقی‌زاده در نیمه جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ با چند نفر از همراهانش از تهران تبعید گردید. به طوری که نوشته‌اند، او و یارانش را غلامهای سفارت پاسداری می‌کردند و در جلوکالسه آنان پرچم انگلستان داهتزاز بود...

– حادثه مهم مجلس پنجم، موضوع تغییر سلطنت بود. تقی‌زاده هم مانند علاء، برای تظاهر در پاس قانون اساسی، به تغییر سلطنت رأی مخالف داد ولی در اصل با تغییر

سلطنت مخالفتی نداشت.

– نقش فعال نفی زاده در انعقاد قرارداد استعماری ۱۳۱۲ خورشیدی با شرکت

نفث ایران وانگلیس.^۱

۷. در صفحه ۶۰ (سطرهای ۱۷ تا ۱۹) می نویسد: «حمله رضاشاه به طبقات مذهبی [روحانیون] در زمینه وضع قوانین صورت گرفت. بدین سان، رضاشاه آنها را از وظیفه اجتماعی اصلی و منبع عمده درآمد مشروعشان محروم ساخت.» همان گونه که در صفحه ۲۲ نوشته ام، رضاشاه در صدد بود تا با وضع قوانین عرفی (غیر شرعی) و تجدید سازمان دستگاه قضاء و عدالت، با روحانیون مبارزه و حیطه عمل آنان را محدود کند. لذا در رابطه با مطلب صفحه ۶۰ باید گفت که هدف واقعی رضاشاه از این مبارزه، تثبیت این قوانین و جلوگیری از اعتراض روحانیون به اقدامات خلاف شرع او بود، چرا که این قوانین اصولاً برای ترقی مملکت وضع نشده بود و بخشی از سیاست فرنگرانی رضاشاه را تشکیل می داد.

۸. در صفحات ۷۲ و ۷۳، مسئله حجاب را به زیر سؤال می برد. در صفحه ۷۲ (سطر ۱۰) می نویسد که پس از سقوط رژیم رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، زنان دوباره به حجاب روی آوردند، لکن این اقدام بیشتر ناشی از قمرمالی بود تا اعتقادات دینی زنان. ناگفته پیداست که هر زن مسلمان - از داراوندان - حجاب را جزو واجبات دانسته و همواره آن را رعایت می کند؛ حتی این تمایل در میان زنان فقیر جامعه ما همواره بیشتر رعایت و مراعات شده است. در صفحه ۷۳ (سطرهای ۱۹ تا ۲۱) با عنوان کردن زیرکانه مسئله حجاب، فلسفه این پوشش اسلامی را از لحاظ «محدودیت هایش» به زیر سؤال می برد و به اصطلاح در فلسفه حجاب ایجاد شبهه می کند. هدف نویسنده - همان گونه که قبلاً نیز گفته شد - بی بها جلوه دادن نقش دیانت اسلام در جامعه ایران است.

۹. در صفحه ۷۵ (سطر ۵) به تمجید از اسدالله علم پرداخته و او را فردی درستکار توصیف می کند. لازم به یادآوری است که اسدالله علم (فرزند شوکت الملک علم، یکی از عوامل سرسپرده انگلستان در استان خراسان) در همه مشاغل خود - از پایین تا بالا - نوکر گوش به فرمان شاه و آلت فعل او بود. در هنگام نخست وزیری علم بود که قیام ۱۵ خرداد سرکوب گردید و اصلاحات کذائی شاه به مرحله اجرا درآمد.

۱۰. در صفحات ۸۳ تا ۸۸ این کتاب، نویسنده تلاش می کند تا اقدام رضاشاه را در زمینه احداث راه آهن سرتاسری ایران، نشانه ای از وطن دوستی قوی و استقلال وی

۱- نگاه کنید به، رهبران مشروطه (دوره دوم)، ابراهیم صفائی، تهران، ۱۳۶۳.

در برابر دول خارجی و یک پیروزی بسیار بزرگ برای شخص رضاشاه به شمار آورد و از او یک قهرمان بسازد. همان گونه که در صفحه ۱۰۵ این کتاب توضیح داده‌ام، نخستین کسی که به فکر احداث راه آهن در ایران - آن هم از طریق وضع مالیات قند و شکر - افتاد، صنایع الدوله یکی از رجال ترقیخواه عصر قاجاریه بود، لکن به دلیل مشکلات مالی این امر تحقق نیافت. شادروان دکتر محمد مصدق درباره نادرستی مسیر خط آهن ایران (از لحاظ جنبه استراتژیک و امکان استفاده آن توسط انگلیس و شوروی در جنگ احتمالی و آثار سوء مالی و اقتصادی آن و نیز تسهیل ورود کالاهای انگلیسی به ایران و ایجاد وابستگی اقتصادی بیشتر به آن کشور، تحلیل منطقی و جامعی به عمل آورده است^۱ که نادرستی ادعاهای نویسنده را در این صفحات کاملاً به ثبوت می‌رساند.

۱۱. در صفحه ۱۱۱ (سطرهای ۱۱ تا ۱۴) می‌نویسد که چون از نظر بسیاری از مردم ایران، افراد گروه دکتر ارانی در راه هدف خود شهید شده بودند لذا آنان را افراد مظلومی به شمار می‌آوردند. در واقع، نویسنده می‌خواهد از کمونیست‌های مزبور دفاع کرده و آنان را شهید جلوه دهد؛ اما چنین نبود. مردم مسلمان ایران هرگز افراد معتقد به فلسفه مارکسیسم - لنینیسم و مرام اشتراکی را جزو شهدا به شمار نیاورده و نمی‌آورند، چرا که مقام والای شهید از آن کسی است که در راه اعتلای اسلام راستین و مبین خود جام شهادت را بنوشد.

۱۲. در صفحه ۱۱۸ (سطرهای ۳ و ۴) می‌نگارد که به‌طور کلی مردم ایران نظر خوبی نسبت به اعراب ندارند و آنها را افراد رذلی می‌دانند. این اظهار نظر نویسنده به هیچ وجه درست نیست. زیرا مردم ایران پس از گرایش به اسلام و ورود به تمدن و فرهنگ غنی اسلامی، همواره برای برادران عرب مسلمان خود احترام قائل بوده - و هستند، و اصولاً مسئله عرب و عجم و نژادگرایی در اسلام مطرح نبوده و مبنای برتری یک مسلمان بر دیگری، تقوی و فضیلت اوست. نویسنده با عنوان کردن این موضوع، در واقع می‌خواهد مسئله به اصطلاح عرب و عجم را زنده کرده و نهایتاً سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» دولت بریتانیا را به طرز موثری توجیه و اجرا نماید.

۱۳. در صفحه ۱۱۸ (سطرهای ۱۹ و ۲۰)، در رابطه با سیاست نزدیکی رضاشاه به آلمان نازی، می‌نویسد که نفرت طبیعی مردم ایران از سیاست‌های استعماری روسیه و انگلیس سبب شد که سیاست نزدیکی وی به آلمان کارسازتر گردد. در اینجا، باید یادآور شد که اصولاً مردم وطن دوست ایران هرگز نمی‌خواستند زیر نفوذ یک قدرت خارجی بروند

۱ - نگاه کنید به، خاطرات و تالیمات مصدق، پیشین، صفحات ۳۴۸ تا ۳۵۲، دکتر مصدق و نطق‌های تاریخی او، به کوشش حسین مکی، تهران، ۱۳۶۴، انتشارات جاویدان، صفحات ۴۰۶ تا ۴۴۶.

ومثلاً آلمان را بر روسیه وانگلیس ترجیح دهند؛ چرا که همه آنها را از يك قماش استعماری می‌دانستند و می‌دانند.

۱۴. در صفحه ۱۲۳ (سطرهای ۱۳ و ۱۴) ضمن شرح مفاسد رضاشاه، چنین نتیجه گیری می‌کند که محمدرضاشاه تلاش کرد «تا به سوی مردم بازگردد». همچنین، در صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴، ضمن گزافه گوئی درباره صفات شخصی شاه، از ابتکارات او برای نزدیک شدن به مردم سخن می‌گوید. در صفحه ۱۹۵ از مهر و عطوفت میان اعضای خاندان سلطنت صحبت می‌کند. در صفحات ۱۹۶ و ۱۹۷، اظهار عقیده می‌کند که شاه آزادبخواه‌تر از پدرش است. در صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ تلاش می‌کند تا: (۱) ریشه مخالفت دانشجویان باشاه را کم بها جلوه داده و کلاً مخالفان شاه را کسانی قلمداد کند که دچار ذهن گزائی شده و چشم خود را بر روی واقعیات بسته‌اند (۲) محمدرضاشاه را ناگزیر به مشورت با رجال سرسپرده انگلیس و روسیه می‌داند، و از این بابت او را قابل ملامت نمی‌داند. در این زمینه‌ها، باید یادآور شد که:

– محمدرضاشاه در طول ۳۷ سال سلطنتش هرگز تلاش نکرد تا واقعاً جایی برای خود در قلوب مردم باز کند و هر مخالفتی را با سرکوب و شدت عمل پاسخ داد. او فقط بر روی نیروی نظامی و حمایت قوی امریکا و انگلیس متکی گردید تا سلطنتش را تضمین کند.^۱

– مخالفان داخلی رژیم شاه (به جز برخی از گروههای چپ‌وراست) اساساً با رژیم شاهنشاهی مخالف بودند و خواسته آنان در ایجاد يك کشور مستقل و بدور از نفوذهای خارجی، ایجاد يك نظام عادلانه، رسیدگی به شکایات و ناراحتی‌های مردم، بیطرفی و عدم تمهد ایران در قبال ابر قدرت‌ها، احیای ضوابط عالی اخلاق اسلامی در زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خلاصه می‌شد و این خواسته‌ها را از سر تعقل و درك عنوان می‌کردند، نه تخیل و ذهن گزائی.

– چنانچه محمدرضاشاه بنای قدرت خود را بر حمایت مردم گذارده بود، طبعاً نیازی به مشورت و به کار گرفتن رجال سرسپرده انگلیس و روسیه و غیره نداشت. – فاصله عمیق میان شاه و مردم، سبب شده بود که افسراد خانواده سلطنتی به رغم اختلافات شدید و رقابت هایشان، گرد یکدیگر جمع شوند؛ در واقع عطوفتی میان آنها وجود نداشت.

۱- نگاه کنید به، سی و هفت سال، احمد سمیعی، تهران، ۱۳۶۵، انتشارات شبانویز، دیکتاتور و توسعه سرمایه‌داری در ایران، فرد هلدی، ترجمه فضل‌الله نیک آئین، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات امیرکبیر.

۱۵. در صفحه ۱۳۰ (سطرهای ۱۴ تا ۲۲) به تمجید از قرارداد ۱۹۱۹ می‌پردازد و ادعا می‌کند که برخی از ایرانیان مخالف این قرارداد، وقتی به سن پیری رسیدند از مخالفت خود نادم شدند و به مزایای این قرارداد پی بردند. لازم به یادآوری است که موضوع قرارداد ۱۹۱۹ - از لحاظ مقطع زمانی - در جلد اول کتاب حاضر (صفحات ۳۸۳ تا ۳۸۷) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و در صفحه ۴۰۲ آن، جهات استعماری این قرارداد را کاملاً تشریح کرده‌ام.^۱

۱۶. در صفحه ۱۴۵ (سطرهای ۱۷ تا ۱۹) می‌نگارد که رضاشاه از مرز دریائی ایران و عراق بسیار بیزار بود و چون کاری از دستش ساخته نبود، لذا این وضعیت را به دخالت انگلیسی‌ها نسبت می‌داد. فی الواقع، نویسنده می‌خواهد به‌طور غیرمستقیم بگوید که رضاشاه مجری سیاست انگلستان نبود و در کار خود استقلال عمل داشت. پاسخ‌گانی به این موضوع در قسمت (ب) داده شده‌است. همچنین در صفحه ۱۴۵ (از سطر ۲۲ تا سطرهای ۱ و ۲ صفحه ۱۴۶) می‌نویسد که هدف رضاشاه از امضای پیمان سعدآباد ایجاد يك اتحادیه از کشورهای خاورمیانه بود تا نهایتاً ایران بتواند از چنگال ایر قدرت‌ها بگریزد. باید یادآور شد که هدف واقعی رضاشاه از انعقاد پیمان مزبور، همگامی بیشتر با سیاست نظامی بریتانیا در منطقه خاورمیانه بود؛ پیمان بغداد نیز که بعدها امضا گردید، بر همان تفکر استعماری استوار بود. نگاهی به متن پیمان سعدآباد (که در بخش پیوست کتاب حاضر آمده است) حیات استعماری و نقطه نظرهای سیاسی و نظامی بریتانیا را کاملاً روشن می‌کند.

۱۷. در صفحه ۱۶۸ (سطرهای ۵ تا ۲۳) نویسنده می‌خواهد وانمود کند که انگلستان در اشغال نظامی ایران دخالتی نداشته و بار گناه را فقط به گردن روسها بیندازد. این غرض ورزی نویسنده مایه حیرت است، زیرا به‌طوری که از خاطرات چرچیل (موجود در پیوست این کتاب) کاملاً برمی‌آید، انگلیسی‌ها بودند که روسها را تشویق به اشغال نظامی ایران کردند، زیرا از طرح‌های آلمان نازی برای تسلط بر عراق و سوریه به خوبی آگاه بودند و به اصطلاح می‌خواستند بر آلمانی‌ها پیشدستی کنند.^۲

۱- همچنین نگاه کنید به، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، پیشین، صفحات ۱۳، ۱۲، ۱۵۲ تا ۱۶۱.

۲- در این باره، نگاه کنید به،

- ایران در جنگ دوم جهانی، مورخ الدوله سپهر، دانشگاه ملی ایران.

- اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، دکترهما یون الهی، تهران، ۱۳۶۱.

مرکز نشر دانشگاهی.

۱۸. در صفحه ۲۱۵ (سطرهای ۱ و ۲) نویسنده از نیت خیرخواهانه دولت امریکا برای ارسال گندم به ایران سخن می‌گوید، در حالی که از فحوای مطلب معلوم می‌شود که قصد واقعی امریکا از این اقدام، تحکیم موقعیت آن دولت در ایران و اجرای هدف‌های استعماری آن دولت بوده است.

۱۹. در صفحه ۲۲۲ (سطرهای ۸ تا ۱۲) نویسنده با سخنان زیرکانه، می‌خواهد بگوید که متفقین با سرنگون کردن رژیم رضاشاه، مشروطیت و آزادی را به مردم ایران ارزانی داشته و زمینه تشکیل یک مجلس آزادیخواه و دموکراتیک را فراهم کردند. در رابطه با این ادعای نویسنده، لازم به یادآوری است که معمولاً در پی سقوط یک رژیم خودکامه (نظیر رژیم رضاشاه) یک گونه‌جو و روند دموکراسی آغاز می‌شود. اما متفقین با دخالت در این روند و گماردن عوامل خود در هر م‌های قدرت، عملاً این روند را معکوس و تبدیل به دیکتاتوری کردند.

۲۰. در صفحات ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰ و ۲۳۱ مطالبی را درباره احزاب سیاسی این دوره از تاریخ ایران می‌نویسد که لازم است توضیحاتی درباره آنها داده شود. چنانچه به تعریف و مفهوم دقیق «حزب سیاسی» از لحاظ علوم سیاسی توجه شود،^۱ ملاحظه خواهد شد اکثر احزابی که پس از سقوط رژیم رضاشاهی تأسیس گردیدند، در واقع فاقد ارکان یک حزب سیاسی در مفهوم متعارف و مرسوم آن بودند. این احزاب، بیشتر یک اجتماع سیاسی بودند تا یک حزب سیاسی واقعی. عمدتاً در مقاطع خاص پدید آمدند و بر اثر تعبیر شرایط مطلوب، دفتر فعالیتشان بسته شد. به علاوه، این احزاب ضمن محروم بودن از حمایت واقعی مردم، فقط متکی بر حمایت سیاسی و مالی رژیم یا دولت‌های خارجی ذیعلاقه در ایران بودند؛ که در هر دو صورت یک هدف را دنبال می‌کردند.

«حزب همراهان» که به وسیله مصطفی فاتح تأسیس شد، خواستار اصلاحاتی در جامعه ایران بود و گروهی از روشنفکران تحصیل کرده در آن عضویت داشتند. عمر این حزب بسیار کوتاه بود، به طوری که حتی خود مصطفی فاتح نیز در زندگینامه خود اشاره‌ای

→

— نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، از امتیازنامه داری تا کودتای ۲۸ مرداد؛ لئونارد مارسلی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۵، انتشارات رسام، فصل دهم.
— جنگ جهانی در ایران؛ سرکلارمونت اسکراین، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات سلسله.

۱ — نگاه کنید به: احزاب سیاسی، موریس دوورژه، ترجمه دکتر رضا علومی، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر، کتاب نخست.
— احزاب سیاسی؛ ولی‌الله یوسفیه، تهران، انتشارات عطائی، از صفحه ۲۶ به بعد.

به تأسیس این حزب نمی‌کند^۱. این حزب یا انجمن سیاسی در ظاهر امر فاقد وابستگی به جناح‌های خارجی بود. حزب آزادی که توسط حسن ارسنجانی تأسیس شد، تا حدودی رنگ و بوی سوسیالیستی داشت. ارسنجانی به‌عنوان يك روزنامه‌نگار مشهور، در تأسیس این حزب کامیاب شد و عده‌ای از روشنفکران را به سوی خود جلب کرد، لکن همچون حزب همراهان، کوتاه عمر بود. این حزب تا حدودی به متفین غربی وابستگی داشت. حزب عدالت که به وسیله علی دشتی تأسیس گردید، وابستگی مستقیم با سردمداران بریتانیا داشت.^۲ «حزب میهن پرستان» که نویسنده از آن نام می‌برد و نام درست آن «حزب پان - ایرانیست» است، در سال ۱۳۲۴ تشکیل گردید و بیشتر اعضای آن را دانش‌آموزان مدارس تشکیل می‌دادند. با توجه به این که سردمداران این حزب بعد از کودتای ۲۸ مرداد به دو جناح تقسیم شدند، لذا به نظر می‌رسد که این حزب نیز عاری از وابستگی‌های سیاسی به غرب (برای رویارویی با حزب توده) نبوده است.^۳ حزب اراده ملی سید ضیاء‌الدین طباطبائی وابستگی کامل به انگلستان داشت و رقیب حزب توده به‌شمار می‌رفت. «حزب ملیون ایران» که نام درست آن «حزب سومکا» است، توسط دکتر منشی‌زاده تأسیس شد و تمایلات نازیستی داشت. همان گونه که نویسنده در صفحه ۲۲۸ می‌نویسد؛ اکثر این احزاب دارای تمایلات و وابستگی‌های غربی بودند، در حالی که حزب توده از لحاظ وابستگی، منکی بر شوروی بود. وجه اشتراك این احزاب، سوای وابستگی به يك قدرت خارجی، عدم جاذبه همه‌آنها برای اکثریت مردم و ضعف شدید عضوگیری این احزاب بود. در واقع مجامعی سیاسی بودند که در مقاطع خاصی پدید آمدند و بر اثر تغییر شرایط منحل گردیدند. نویسنده در صفحه ۲۳۱ فراماسونری را حزبی توصیف می‌کند که می‌توانست سرانجام چیزی را به مردم عرضه کند. این موضوع اصلاً درست نیست زیرا: (۱) مجامع فراماسونری اساساً يك حزب به‌شمار نمی‌آیند چون تشکیلات و مرامنامه‌شان مخفی است (۲) فراماسونری در سطح جهانی فعالیت دارد^۴ (۳) فراماسونری‌های ایرانی علاوه بر اینکه چیزی را به مردم عرضه نکرده‌اند، همواره به رژیم پهلوی نیز وفادار بودند و نهایتاً در پشت پرده به زیان مردم عمل کرده‌اند.^۵

- ۱- پنجاه سال نفت ایران؛ مصطفی فاتح، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات پیام، صفحات ۱ تا ۳۰.
- ۲- تاریخ سی‌ساله ایران (جلد اول)، بیژن جزنی.
- ۳- سی و هفت سال؛ احمد سمیعی، تهران، ۱۳۶۵، انتشارات شب‌اوین، صفحه ۱۱۷.
- ۴- نگاه کنید به، فراماسونری چیست؟ ابراهیم الفت (حسابی)، تهران، ۱۳۴۹.
- ۵- برادری؛ استیفن نایت، ترجمه فیروزه خلعتبری، تهران، ۱۳۶۵، انتشارات شب‌اوین.
- ۵- نگاه کنید به، فراموشخانه یا فراماسونری در ایران؛ اسماعیل راثین، جلد اول و سوم.

۲۱. در صفحه ۲۳۵، نویسنده در رابطه با مخالفت مجلس با انتشار اسکناس اضافی جهت مصارف منفین، دو موضوع را مد نظر دارد: (۱) با زدن اتهام ناروای اختکار به نمایندگان مجلس، می‌خواهد توجیهی برای درخواست انگلستان مبنی بر انحلال مجلس دست و پا کند (۲) و انمود کند که شاه مستقل از دولت‌های خارجی عمل می‌کرد؛ که هرگز چنین نبود.

۲۲. در صفحات ۲۵۵ و ۲۵۶ می‌نگارد که مصدق اولین نخست وزیر بود که عده‌ای از اوباش مسلح را پیرامون خود جمع کرد تا حافظ قدرت او باشند. همچنین می‌نویسد که مصدق با تحریک احساسات ضدانگلیسی مردم به قدرت رسید و برای باقی ماندن در مسند قدرت همواره سعی می‌کرد تا احساسات مردم فروکش نکند. در برابر این داوری مفرضانه، باید گفت که نویسنده برای لوٹ کردن نهضت ملی ایران که هدف اصلی آن ملی کردن نفت بود، اعضای شریف این نهضت را «اوباش مسلح» توصیف می‌کند و تلاش می‌کند تا مصدق را یک سیاستمدار عوام‌فریب و نیرنگ باز معرفی نماید.^۱

۲۳. در صفحه ۲۷۶ (سطرهای ۳ و ۴) احمد قوام را در شمار ایرانیان وطن‌دوستی می‌داند که همه چیز خود را به خطر می‌اندازند تا آزادی ایرانیان را در ایران بودنشان حفظ کنند. اما گویا نویسنده فراموش کرده که قبلاً در صفحه ۲۵۶ (سطر ۱۵) نوشته است: «بادبادکی که در بارشاهنشاهی در ۱۹۵۲ [نیر ۱۳۳۱] به هوا فرستاد، یعنی نخست‌وزیری چهارروزه قوام... در پرتو پژوهش‌ها و تحقیقات نسبتاً مستقلی که انجام گرفته است، پرده از چهره واقعی قوام و سرسپردگی وی به آمریکا و انگلیس برداشته شده است.^۲

۲۴. در صفحه ۲۷۸ از علاقه دولت انگلستان به مردم ایران و کشور ما سخن می‌گوید و از این که دولت انگلستان نمی‌توانست به مردم ایران اعتماد کند، ابراز تأسف می‌نماید. باید یادآور شد که بی‌توجهی ظاهری انگلستان به امور ایران در سال ۱۳۲۵، عمدتاً ناشی از توافق و تفاهم انگلیس و شوروی بود و خود نویسنده نیز به این موضوع اذعان دارد (صفحه ۲۷۹). اما وقتی ماجرای غائله آذربایجان پیش آمد، دیدیم که دولت انگلستان ناگهان به امور ایران بسیار علاقمند شد و خطرات حضور شوروی را با تأکید زیاد متذکر گردید.

۲۵. در صفحه ۲۸۲ از نفرت رضاشاه از استانهای جنوبی ایران، به دلیل ارتباط

۱- درباره خدمات نهضت ملی ایران، نگاه کنید به،

- خاطرات و تألمات مصدق، پیشین، فصل اول و دوم.

- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، غلامرضا نجانی، تهران، ۱۳۶۵، شرکت انتشار.

۲- نگاه کنید به، زندگی سیاسی قوام السلطنه، جعفر مهدی‌نیا، تهران، ۱۳۶۵.

مردم آنجا با انگلستان، سخن می‌گوید. همان گونه که در نکته ۱۶ توضیح داده‌ام، این نوع اظهارات اتفاقی نویسنده صرفاً در جهت مبری کردن رضاشاه از وابستگی به انگلستان است. ۲۶. در صفحه ۳۳۳ درباره قرارداد گس - گلشائیان می‌نگارد که مقامات واقع بین ایرانی معتقد بودند که باید برای تجدید نظر در قرارداد ۱۳۱۲ شمسی با شرکت نفت سازش کرد. لازم به یاد آوری است که نویسنده در اینجا واقع بینی را به معنای «وطن فروشی» به کار برده است و خود نیز بر این موضوع واقف است. زیرا در چند سطر بعد می‌نویسد که هر کس بر سر نفت سازش می‌کرد، مردم به او اتهام خیانت به کشور را می‌زدند. آری، مردم حق داشتند که این اتهام را بزنند و سرنوشت رزم آرا و هژیر حکایت از عزم جزم ملت ایران برای ملی کردن نفت داشت.

۲۷. در صفحه ۳۳۸ دو نکته چشمگیر را بیان می‌کند؛ (۱) سیاست محمد رضاشاه در زمینه املاک سلطنتی (۲) پیکار شاه با مالکان.

در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، وجهه شاه در میان مردم به حداقل ممکن رسیده بود. لذا شاه به توصیه امریکایی‌ها در صدد برآمد که عواید املاک سلطنتی را ظاهراً صرف امور خیریه نماید. شاه از دولت و مجلس خواست که املاک مزبور را به عنوان موقوفه در اختیار دربار قرار دهد و تولیت آن را نیز به شخص او محول نمایند. وزارت دارائی نیز در اجرای این دستور، لایحه املاک واگذاری را تقدیم مجلس شورای ملی کرد و با وجود مخالفت برخی از نمایندگان، به صورت يك ماده واحد از تصویب مجلس گذشت. واقعیت این بود که این املاک ۱۱ (یازده) ضاع غصب کرده بود و پرواضح است که از نظر شرعی و قانونی امکان وقف املاک مقصوبه وجود نداشت. این املاک شامل ۲۴۰۰ پارچه روستا بود. نویسنده کتاب این موضوع را به حساب یکی از اقدامات مثبت شاه گذارده و آن را نوعی مبارزه شاه با مالکان و حمایت مجلس از مالکان، توصیف کرده است. همان گونه که گفته شد، واگذاری املاک مقصوبه به شاه به صورت وقف و سپس استفاده از منافع آن در امور خیریه، شرعاً و قانوناً درست نبوده است. ۱. در مورد سطر آخر صفحه ۳۳۸ (حمایت فشقایی‌ها از گروههای لیبرال و ملی)، باید گفت که خوانین فشقایی بسیار فرصت طلب بودند. به این معنی که در هنگام غائله آذربایجان از قوام حمایت کردند و وقتی جبهه ملی وارد میدان سیاست شد، از مصدق هواداری نمودند، لیکن در روزهای آخر حکومتش به او پشت کرده و جانب شاه را گرفتند.

۲۸. در صفحه ۳۴۰ (سطرهای ۱ تا ۹) می‌نگارد که ترکیب دنیروی سرمایه‌داران

۱ - نگاه کنید به، گذشته چراغ راه آینده است، جاما، انتشارات ققنوس، صفحات

وارنشی‌ها سبب شد که رژیم مصدق سقوط کند. این اظهار نظر به تنهایی درست نیست، چرا که می‌دانیم رژیم ملی دکتر مصدق بر اثر کودتای سازمان سیا (باهمکاری سرویس جاسوسی انگلستان) و برخی عوامل داخلی ساقط شد.

۲۹. در صفحه ۳۴۰ (قسمت مربوط به ترور هریر) می‌نویسد که هریر به دست يك فرد مذهبی متعصب ترور شد. منظور نویسنده حسین امامی اصفهانی عضو فدائیان اسلام است. وی هریر را خائن به مملکت می‌دانست و لذا پس از تفکر فراوان و آزاداندیشی، دست به این کار زد. نویسنده با به کار بردن کلمه متعصب، می‌خواهد وانمود کند که حسین امامی اصفهانی فاقد آزاداندیشی و بالعکس واجد تعصب عقیدتی بوده است؛ تا به این ترتیب از اهمیت اقدام وی بکاهد.

۳۰. در صفحه ۳۴۵، هنگام صحبت از رزم آرا، نویسنده تلاش می‌کند که او را يك نخست وزیر مورد علاقه مردم و روشنفکران مملکت جلوه دهد. همچنین در صفحه ۳۶۲ رزم آرا را شخصیتی نشان می‌دهد که جداً قصد مبارزه با فساد در کشور را داشت. در صفحه ۳۶۴، ادعای نماید که رزم آرا تلاش می‌کرد تا مسئله نفت را به سود ایران حل و فصل کند. جعفر مهدی نیا در تحقیقی که در باره رزم آرا به عمل آورده است، بر حقایقی دست یافته که خلاف ادعای پیتر آوری را ثابت می‌کند. جعفر مهدی نیا می‌نویسد که رزم آرا مردی زیرک، سیاست پیشه، بسیار خودخواه، قدرت دوست و جاه طلب بود. سیاست مبارزه با فساد رزم آرا (معروف به بند جیمی‌ها) یکی دیگر از نمایش‌های سیاسی او بود که سرانجام ناگزیر به متوقف کردن آن شد. در باره سیاست نفتی او باید گفت که نه تنها وی مخالف ملی کردن نفت ایران بود، بلکه متن نطق او در مخالفت با این امر، اصولاً در سفارت انگلیس در تهران تهیه شده و به فارسی برگردانده شده بود.^۱

۳۱. در صفحه ۳۶۷ (سطر ۱۶ و ۱۷) تسبیح گرداندن برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی را دلیلی بر تفکر غیر عقلانی آنها دانسته است. می‌دانیم که در ایران از گذشته دور مرسوم بوده است که افراد متدین تسبیح می‌گردانند، اما نویسنده در واقع می‌خواهد طعنه بزند که جناح مذهبی مجلس فاقد قدرت تفکر و اهل سیاست نبودند. این نظر نویسنده به هیچ وجه درست نیست زیرا روحانیون مبارز - به ویژه آیت‌الله کاشانی - نقش بزرگی را در مجلس شورای ملی و در رابطه مستقیم با ملی کردن صنعت نفت و پیکار با استعمار

۱- زندگی سیاسی رزم آرا، جعفر مهدی نیا، تهران، ۱۳۶۳، صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۹ و

۳۲۱ تا ۳۲۳ و ۳۸۷ تا ۳۹۲.

۲- نفت، سیاست و کودتا در خاور میانه، لئونارد مارسلی، پیشین، صفحات ۳۰۸ تا ۳۱۰.

انگلستان به عهده داشتند^۱.

۳۲. در صفحه ۳۶۸ (سطرهای ۳ تا ۶) می‌نگارد که مخالفان مصدق با خطر ترورهای خیابانی یادریافت نامه‌های تهدیدآمیز روبرو بودند. نویسنده می‌خواهد این ادعای واهی و پوچ را مستمسکی برای وخیم بودن اوضاع ایران و مشروعیت کودتای ۲۸ مرداد قرار دهد.

۳۳. در صفحه ۳۷۱ (سطر ۱۷) واژه «جنون سیاسی» را در باره مصدق به کار می‌برد که قبلاً در نکته ۱ نیز به آن پاسخ کافی داده‌ام.

۳۴. در صفحه ۳۷۳ (سطرهای ۱۹ تا ۲۱) مفروضانه می‌گوید تا آیت‌الله کاشانی را يك شخصیت عوام‌فریب جلوه دهد. چنانچه به سوابق مبارزات ضد استعماری آیت‌الله کاشانی - در عراق و در ایران - توجه شود، دشمنی و عناد دولت انگلستان با ایشان کاملاً روشن می‌شود. منتهای مراتب، نویسنده اصل موضوع را عنوان نکرده و سعی دارد از طریق واژه‌هایی چون «عوام‌فریب»، رهبری بارز و مبارزات دامن‌دار ایشان را بی‌بها جلوه دهد^۲.

۳۵. در صفحه ۳۷۸ (سطرهای ۹ تا ۱۴) باز هم يك ادعای واهی دیگر می‌نماید، مبنی بر این که به صورت مخالفان مصدق اسید می‌پاشیدند. مشابه این ادعا را در نکته ۳۲ پاسخ داده‌ام.

۳۶. در صفحه ۳۷۸ (سطرهای ۲۲ تا ۲۴) و اوایل صفحه ۳۷۹، از بدگمانی مردم ایران نسبت به دخالت انگلستان در امور کشورشان انتقاد می‌کند. ناگفته پیداست که این بدگمانی ریشه تاریخی داشته و بی‌اساس نبوده است^۳. نخست‌وزیری شش‌روزه احمد قوام نیز با کمک انگلیسی‌ها صورت‌گرفت نامبارزه ملت ایران برای ملی شدن نفت را از مسیر واقعی آن دور سازد^۴.

۳۷. در صفحه ۳۸۸ (سطر ۷) سیاست‌های اقتصادی مصدق را ابلهانه توصیف می‌کند. در پاسخ باید گفت که اگر يك سیاستمدار وطن‌دوست بخواهد استقلال سیاسی و اقتصادی کشورش را در برابر چشمداشت‌های امپریالیسم بریتانیا حفظ کند و دست‌آنان را از مملکتش کوتاه سازد، قطعاً از نظر دولت استعمارگر بریتانیا دچار نابخردی شده است.

۱ - نگاه کنید به، روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران؛ قم، ۱۳۵۸، انتشارات دارالفکر.

۲ - نگاه کنید به، روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت؛ پیشین، صفحات ۷ تا ۳۰.

۳ - دست پنهان سیاست انگلیس در ایران؛ خان ملک سامانی، تهران، ۱۳۵۲، انتشارات هدایت.

۴ - زندگی سیاسی قوام‌السلطنه؛ پیشین، صفحات ۵۸۳ تا ۵۸۹.

لکن در صحنه داخلی کشورش درایت تدابیرش بر همگان روشن شده است. سیاست‌های اقتصادی مصدق در نهایت درایت و براساس حفظ منافع ملی ایران بود،^۱ لکن منافع بریتانیا را شدیداً به مخاطره انداخته بود.^۲

۳۸. در صفحه ۳۹۱ (سطرهای ۵ تا ۹) می‌گوید که مصدق همه ثروت خود را به بودجه دولت اختصاص داده بود و توقع داشت که شاه هم این کار را بکند؛ مگر دیواری کوتاه‌تر از شاه پیدا کرده بودا دفاع نویسنده از شاه در این بخش از کتاب کاملاً توجیه‌ناپذیر است، زیرا شاه که همواره ادعا می‌کرد عمر و ثروتش را وقف ملت ایران کرده است، می‌بایست برای حفظ ظاهر هم که شده، به روبه مصدق تاسی می‌کرد.

۳۹. در صفحه ۳۹۱ (سطرهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴) می‌نگارد که شایعه خروج شاه از ایران در نهم اسفند ۱۳۳۱، فقط به این منظور بود که وجهه ملی شاه را خدشه‌دار سازند. باید گفت که در واقع شاه بر اثر فشار نیروهای ملی‌ناگزیر به ترک ایران در نهم اسفند شده و قرار بود که به یک کشور اروپائی برود.^۳

۴۰. در صفحات ۳۹۳ و ۳۹۴، نویسنده تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از برخی نقاط ضعف سرتیپ افشارطوس و بزرگ جلوه دادن آنها در رابطه با بودن و کشتن وی توسط عوامل دربار و سازمان سیا، اوضاع ایران را بسیار وخیم جلوه داده و توجیهی برای کودتای ۲۸ مرداد بیاورد. سرتیپ افشارطوس یکی از افسران وفادار به مصدق بود که دست به پاکسازی شهر بانی از وجود افسران طرفدار شاه زده و رد جاسوسان سازمان سیا را با دقت دنبال می‌کرد تا از یک کودتای احتمالی جلوگیری کند. ربودن و کشتن ددمنشانه افشارطوس نیز به همین خاطر صورت گرفت.^۴

۴۱. در صفحه ۳۹۴ (سطر ۲۱) می‌نگارد که در رابطه با تصویب لایحه کاهش اختیارات شاه در نیروهای مسلح، آیت‌الله کاشانی (رئیس وقت مجلس) مصدق را متهم کرد که قانون

۱- برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به، دکتر محمد مصدق و اقتصاد، حسن توایان فرد، تهران، ۱۳۶۲، انتشارات علوی.

۲- نگاه کنید به، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، بریان لپینگ، ترجمه محمود عنایت، تهران، ۱۳۶۵، انتشارات کتابسرا.

۳- نگاه کنید به، ایران در دوران دکتر مصدق، سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات عطائی، فصل هفتم.

۴- برای اطلاعات بیشتر در این باره، نگاه کنید به، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، پیشین، صفحات ۳۳۸ و ۳۳۹.

- اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سر لشکر افشارطوس، محمد ترکمان، تهران، ۱۳۶۳، موسسه خدمات فرهنگی رسا.

اساسی را نادیده می‌گیرد. ظاهراً نویسنده دو موضوع مختلف را یکی فرض کرده است: لایحه کاهش اختیارات شاه در نیروهای مسلح؛ لایحه تمدید اختیارات شش‌ماهه دکتر مصدق. مخالفت کاشانی (به‌عنوان رئیس مجلس) در زمینه لایحه تمدید اختیارات شش‌ماهه دکتر مصدق بود. آیت‌الله کاشانی استدلال می‌کرد که اگر يك مجلس واقعی بر سر کار است، نیازی به تمدید اختیارات شش‌ماهه مصدق نمی‌باشد؛ که استدلالی منطقی به نظر می‌رسید. با این وصف، کاشانی برای ادامه حمایت از مصدق، با تصویب لایحه مزبور موافقت کرد.^۱

۴۲. در صفحه ۳۹۶، درباره کودتای ۲۸ مرداد، گفته يك شاهد عینی را از زبان مصدق در منزلش شرح می‌دهد. در روز ۲۸ مرداد فقط برخی از سران جبهه ملی در منزل مصدق بودند و وقتی کودتاچیان به قصد کشتن مصدق وارد منزل او شدند، مصدق به اتفاق دوستانش به منزل دکتر معظمی رفت. با توجه به این واقعت و نیز عدم ذکر نام شاهد عینی، پرواضح است که نویسنده می‌خواهد مصدق را يك سیاستمدار فاقد تعادل عقلی نشان دهد؛ که هرگز چنین نبوده است.

□ خطاهای بینشی نویسنده

مقصود از خطاهای بینشی نویسنده، عقاید شخصی او در باب برخی از مسائل عنوان شده در این کتاب است، که فهرست‌وار می‌آید:

۱. در صفحه ۱۱۲ (سطر ۱۰) می‌نویسد که مردم ایران اصولاً فردگرا هستند. با توجه به فحوائی کلام نویسنده در این قسمت، چنین به نظر می‌رسد که می‌خواهد با عنوان کردن روحیه فردگرایی افراد، مردم را در برابر دولت قرار دهد و به يك نتیجه منفی دست یابد که عبارت است از عدم قابلیت رشد و ترقی جامعه ایرانی. در پاسخ باید گفت که اگر چه برخی از قشرهای جامعه ایران - در گذشته و حال - فردگرا یا به اصطلاح «تکرو» بوده‌اند، لکن به‌طور کلی نمی‌توان گفت که همه اعضای این جامعه دارای این خصیصه هستند. این نکته درباره همه جوامع دنیا مصداق دارد. به‌طور مثال، روحیه جمع‌گرای مردم ایران در انقلاباتی نظیر انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ایران کاملاً بروز کرده است.
۲. در صفحه ۱۳۱ (سطرهای ۱۶ و ۱۷) می‌نویسد که اعمال سیاست سکوت توسط بریتانیا در ایران موجب انزجار بیشتر ایرانیان از بریتانیا گردید، در حالی که سیاست ضدیت با ایران از درجه انزجار کمتری برخوردار بود. در پاسخ به این نقطه نظر نویسنده، باید گفت که مبنای اظهار نظر مردم ایران همواره ماهیت و اساس سیاست استعماری بریتانیا بوده است و سیاست به اصطلاح «سکوت» یا «ضدیت با ایران» تأثیر چندانی در این موضوع نداشته است.

۱ - نگاه کنید به، ایران در دوران دکتر مصدق، پیشین، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲ و ۱۴۸ تا ۱۵۰.

۳. در صفحه ۱۳۲ (سطرهای ۱۷ تا ۲۲) می‌نگارد که مردم ایران قلباً انگلستان و مردم و تشکیلات آن را می‌ستودند و هنوز نیز ستایش می‌کنند. در صفحه ۱۳۳ (سطرهای ۱۲ تا ۱۶) می‌نویسد که ایرانیان يك سوه ظن غیر منطقی نسبت به سیاست انگلیسی‌ها در ایران دارند. به این ترتیب، دو گفته نویسنده باهم تضاد دارد. زیرا اگر فرضاً مردم ایران همواره يك سوه ظن غیر منطقی به سیاست‌های بریتانیا داشته‌اند - و در واقع این بدگمانی کاملاً بجا بوده است - پس طبعاً نمی‌توانند علاقه قلبی به دولت انگلستان و تشکیلات آن دولت داشته باشند و به اصطلاح «جمع دو نقیض» پیش می‌آید. البته مردم ایران همیشه حساب مردم بریتانیا را از حساب دولت انگلستان جدا کرده‌اند.

۴. در صفحه ۲۲۰ (از سطر ۲۰ به بعد) و ۲۲۱ اظهار عقیده می‌کند که برنامه‌های تبلیغاتی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا (بی. بی. سی) برای سرنگون کردن رضا شاه سبب گردید که مردم در سالهای بعد با دولت بریتانیا دشمن شوند. همان طوری که قبلاً نیز گفته‌ام، ریشه این ضدیت از زمان قاجاریه و بر اثر سیاست‌های استعماری بریتانیا در ایران و دسیسه‌های آن دولت بوده است و لذا برنامه‌های تبلیغاتی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا را نمی‌توان به عنوان يك عامل مستقل در این میان به‌شمار آورد.

۵. در صفحه ۳۰۵ (سطرهای ۹۰ تا ۱۲)، در رابطه با منافع شوروی و انگلستان در ایران، دولت شوروی را به خرس و دولت انگلستان را به شیر تشبیه می‌کند و در واقع می‌خواهد کشور خود را مظهر قدرت و سخاوت و دولت شوروی را مظهر خشونت و آزمندی توصیف کند. در پاسخ به این نقطه نظر نویسنده، باید گفت که از دیدگاه مردم ایران این خرس و شیر از يك قماش بودند و قصد قربانی کردن ایران را داشتند.

۶. در صفحه ۳۲۹ (سطرهای ۱۰ و ۱۲) می‌نویسد که اصولاً مردم ایران ترجیح می‌دهند در انتظار حوادث بنشینند. این نقطه نظر نیز درست نیست. امکان دارد در برخی از مقاطع تاریخی چنین بوده است، لکن در اکثر موارد مردم مملکت مادست به اقدام زده‌اند تا حتی از آنها سلب نشود. قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را باید یکی از مصادیق این احقاق حق به‌شمار آورد.

۷. در صفحه ۳۳۹ (سطرهای ۷ و ۸) می‌نگارد که از چشم بازاریان که مسلمانان متعهدی بودند، يك خارجی کافر به‌شمار می‌آمد و رکود تجارت کشور را ناشی از سیاست‌های دول خارجی می‌دانستند. به نظر می‌رسد که نویسنده در این عقیده خود راه‌گزاره پیموده است. زیرا بازاریان ایران که مردم متدینی هستند، به خوبی می‌دانند که واژه کافر شامل کسانی است که به خداوند و یا یکی از ادیان الهی ایمان ندارند و اکثر ملت‌های اروپائی نیز مسیحی و اهل کتاب بوده هستند. علاوه بر آن، جامعه بازاریان ایران همواره با اروپا

معاملات تجاری مستقیم داشته‌اند. لذا امکان دارد که سیاست استعماری دول خارجی در ایران در برخی مقاطع چنان شدید بوده است که حتی جامعه بازاریان ایران نیز آنان را به‌مثابه کفارتلقی کرده‌اند.

ت) هدف از ترجمه فارسی این اثر

باتوجه به خطاهای تاریخی و بینشی نویسنده که شرح آن به تفصیل آمد، اینک این پرسش طرح می‌شود که هدف از ترجمه این کتاب چه بوده است؟ همان‌گونه که در پیشگفتار جلد اول این کتاب یادآور شده‌ام، سوای بینش‌ها و خطاهای یادشده، این اثر از ویژگی‌های زیر برخوردار است:

۱. اطلاعات ارزشمندی را درباره تاریخ ایران در برهه مورد نظر این اثر، به دست می‌دهد که در دیگر منابع کمتر دیده شده است.
۲. تقریباً همه مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایران را به نوعی طرح و عنوان می‌کند.
۳. بیانگر نقطه نظرهای استعماری دولت بریتانیا در ایران در دو قرن اخیر است. پرواضح است که آگاهی از این نقطه نظرها، سبب خواهد شد که ملت آگاه و هوشمند ما اطلاعات بیشتری را درباره سیاست‌های غرب (به‌ویژه انگلستان) و ترفندها و توجیهاات آنان به دست آورد؛ که تجاری ارزشمند برای آینده هستند.

ث) شیوه ترجمه

- درباره شیوه ترجمه این کتاب، اشاره به نکات زیر عاری از فایده نخواهد بود:
۱. متن انگلیسی بدون هیچ کم و کاست به فارسی برگردانده شده است.
 ۲. عنوان اصلی فصل‌ها از نویسنده است و عناوین داخل هر فصل را مترجم - بر حسب موضوع - برگزیده است.
 ۳. جملاتی که با حروف سیاه به چاپ رسیده‌اند، به تبعیت از متن انگلیسی کتاب صورت گرفته است.
 ۴. حواشی و توضیحات و اسامی لاتین را در پایان هر فصل آورده‌ام، تا خوانندگان بتوانند با راحتی بیشتری موضوع را دنبال کنند.
 ۵. در کتاب حاضر نیز برخی از اسناد و مدارک مهم این مقطع از تاریخ ایران را در بخش پیوست آورده‌ام، که از دو جهت برای خوانندگان سودمند است: (۱) درک سهل‌تر موضوعات پیچیده (۲) بی‌نیازی از مراجعه به منابع متعدد.

۶. لازم به تذکرمی دانم که در حواشی و توضیحات این کتاب، هیچ گونه خط فکری خاصی رادنبال نکرده‌ام، بلکه فقط تلاش کرده‌ام تا حقایقی را از طریق منابعی که در اختیار داشته‌ام به خوانندگان ارجمند عرضه نمایم. پرواضح است که این حواشی و توضیحات عاری از نقص نبوده و طبعاً نیازمند اصلاح و بررسی بیشتر از سوی صاحب نظران بی‌غرض است.

محمد رفیعی مهرآبادی

توضیحی درباره اسامی جدید شهرهای ایران

باتوجه به این که اسامی شهرهای نام برده شده در این کتاب، پس از انقلاب اسلامی، تغییر کرده است، لذا اسامی جدید آنها در زیر می آید:

نام قدیم	نام جدید
با خزر	تایباد
بندر پهلوی	بندر انزلی
بندر شاه	بندر ترکمن
بندر شاهپور	بندر خمینی
پهلوی دژ	آق قلعه
دشت میشان	دشت آزادگان
رضائیه	ارومیه
سنگسر	مهدی شهر
شاه آباد غرب	اسلام آباد غرب
شاهی	قائم شهر
شاهپور	صلماس
شاهین دژ	صائین قلعه
شهبود	تنکابن
کرمانشاهان	باختران
کرمانشاه	باختران
کهنک	نوفل لوشاتو

فصل اول

نظم نوین رضاشاهی

علل مخالفت مصدق، تقی زاده و دولت آبادی با پادشاهی رضاخان

سخنان دکتر مصدق [در مجلس شورای ملی] درباره مزایای نخست وزیری و فرمانده کل قوا بودن رضاخان، از سر شوخی و مزاح گفته نشد.^۱ چنانچه رضاخان در مقام نخست وزیری باقی می ماند، مجلس دوره پنجم می توانست منشاء خدمات بزرگی شود. آنچه که مردانی مانند دکتر مصدق از آن هراس داشتند، این بود که رضاخان به عنوان پادشاه، تمایل کمتری به مشورت با غیر نظامیان نشان دهد؛ در حالی که به عنوان نخست وزیر، این تمایل بیشتر می بود. ایرانیان شبیه انگلیسی ها هستند؛ یعنی بیشتر از آنچه که تصور می شود، پایبند اصول سیاسی اند و روش های سازشکارانه را ترجیح می دهند. از این رو، تا هنگامی که رضا پهلوی (رضاخان) نقش «بنتو موسولینی»^۲ را در مجلس ایتالیا بازی می کرد، جالی برای سازش باقی بود.

در گذران سال های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۵ [۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ شمسی]، این سازش به گونه تحمل پذیری، صورت گرفته بود. با وجود اضطراب ناشی از زمزمه تأسیس جمهوری و بلندپروازی های نگران کننده رضاخان که اذهان بسیاری از روشنفکران و سیاستمداران متعهد را انباشته از پیش بینی های ناراحت کننده کرده بود و گه گاه

اشگت حسرت را از دیدگان محمدحسن میرزای ولیعهد جاری می‌ساخت، مع الوصف اصلاحات سودمندی به تصویب مجلس دوره پنجم رسید. مجلس توانست در سایه امنیتی که رضا پهلوی در کشور فراهم کرده بود، قوانین ارزشمندی را به تصویب برساند. شخص رضا پهلوی، نوآور اقدامات سودمندی بود که مجلس آنها را تصویب کرد. اما، ابتکار رضاخان در این زمینه، از مشورت و راهنمایی کسانی چون دکتر مصدق برخوردار بود که می‌توانستند زمینه‌سازشی را پدید آورند که بر اساس آن، قدرت و عزم راسخ رضاخان، با استعدادها و میهن دوستی این مشاوران، درهم آمیزد. اگرچه احمدشاه در خارج از ایران به سر می‌برد،^۲ اما از چشم نگهبانان قانون اساسی، نبودن وی در ایران، مشکلی را به وجود نمی‌آورد: انجام اصلاحات مقدور بود و شاه پس از بازگشت به ایران، می‌توانست به مثابه یک پادشاه مشروطه، بر مملکتی حکومت کند که اداره آن، به مراتب از گذشته بهتر شده بود. چهار نفری که با سلطنت رضاخان مخالفت کردند (مصدق، تقی‌زاده، علاء و دولت‌آبادی) از شیوه‌ای فکری برخوردار بودند که در بالا آمد؛ آنان پادشاهی رضاخان را یک شکست دیگر در تحول تدریجی حکومت مشروطه ایران می‌دانستند، چرا که شیوه حکومت دموکراسی بریتانیا را نمونه کمال مطلوب خود به شمار می‌آوردند.

مصدق - همان گونه که دنیا در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] کشف کرد - در وادی مخالفت و بی‌اعتمادی باقی ماند. حمیت و شوق وطن دوستی اش، در سال‌های ناکامی اش، به «جنون سیاسی» تبدیل گردید. اما این «جنون سیاسی» مصدق نیست که هوادارانش به خاطر دارند، بلکه قهرمانی او است که زائیده موضع‌گیری دیرپا و تکروی او در برابر یک رژیم نظامی و خودکامه است. درستکاری و انسجام عقیدتی او است که در آن زمان، فقط جنبه زبانی داشت و ناظران انگلیسی را به تحسین وامی‌داشت. در فرصت دیگری، خواهیم دید که مصدق در دوران شکوفائی قدرتش، چه کرد؛ در حالی که قراین نشانگر آن هستند که به قدرت رسیدن مصدق، با تأخیر بسیار، صورت گرفت.

«دولت‌آبادی» ایران را ترک گفت تا سال‌های افول قدرت خود را در سرزمین‌های

بیگانه سپری سازد.^۴ «تقی زاده» به خدمت رضاشاه درآمد، اما مورد بی‌مهری او قرار گرفت و به انگلستان پناه برد. پس از استعفای رضاشاه [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] تقی زاده به ایران بازگشت و مورد مرحمت [محمد رضاشاه پهلوی] قرار گرفت. وی هنگام اقامت در لندن، حرفه شریف مدرسی زبان فارسی را بر شغل سفیر بودن در لندن، ترجیح می‌داد، شغلی که در واقع از او يك میزبان شهرنشین و فرزانه در سفارت ایرانی واقع در خیابان «پرنسس گیت»^۵ می‌ساخت. تقی زاده بعدها به ریاست مجلس سنا رسید؛ مجلسی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده اما تا سال ۱۹۵۰ [اردیبهشت ۱۳۲۸] گشایش نیافته بود.^۶

«حسین علاه» از این ضرب‌المثل انگلیسی سرمشق گرفت که «اگر نمی‌توانی بردشمنی غلبه کنی، به او ببیونند».^۷ وی - به ویژه پس از جنگ دوم جهانی - در چهره يك شخصیت صاحب نفوذ و اصلاح‌گر درآمد. معمولاً وزیر دربار بود، که در واقع نوعی اداره مملکت است. گه‌گاه، نخست‌وزیر هم شد. خدمات او به ایران، زینده ستایش فراوان است. چرا که منفی‌باف نبود و چون به قدرت رسید، همچون مصدق، ویرانگری پیشه نکرد. علاه در پذیرش نقش [سیاسی] خود، هرگز مشی تردید، یا دوپهلویی در پیش نگرفت، در حالی که تقی زاده، گه‌گاه، چنین می‌نمود. به بیان دیگر، علاه رژیم را همان‌گونه که بود، پذیرا شد. سپس، به ایفای نقش عمده خود پرداخت که عبارت بود از یادآوری کردن اشتباهات سیاستمداران، ارشاد آنان و ایفای نقش رابط میان دربار و گروه‌های سیاسی. علاه با چنین شخصیتی، می‌توانست پیوسته به دیگران چیزی را عرضه کند که در گذشته تجربه کرده بود و اثرات اعمال آنی آنان را گوشزد نماید. بالاخره، شاید او - بیشتر از هر کس دیگر - عمر خود را وقف تکامل حکومت مشروطه کرده بود. بسا این که در میان مردم محبوبیت زیادی نداشت، اما فقط عده کمی بسا بی‌احترامی از او یاد می‌کنند، در حالی که این کار بی‌احترامی نمی‌دانند. علاه در شرایط بسیار دشوار کشور، به همه گروه‌های سیاسی دسترسی داشت. بارها، این مرد کوتاه اندام و خسته را دیده بودند که در حالی که

لباس رسمی به تن داشت و پاپیون زده بود، با اتوموبیل «لیموزین» خود در حرکت بود؛ باشتاب، به مجلس می‌رفت. با از مجلس و هیأت دولت، عازم کاخ نیاوران، آن هم در روزهای دشوار پس از سقوط مصدق بود. در آن دوران، مردانی چون حسین علاء، به تلاشی نودست بازیده بودند تا يك ملت پریشان و آشفته حال را حیات تازه‌ای بخشند. شاید، علاء در هنگام تحصیل در مدرسه «وست می‌نستر»^۸ یا در هنگام سفارتش در واشنگتن در اوآن جوانی‌اش، فراگرفت که چگونه باید حافظ اسرار دیگران باشد و با افراد مختلف سروکار پیدا کند. وی همواره وفاداری شدید خود را به کشورش حفظ کرد، به طوری که نه تنها مورد اعتماد شخص شاه بود، بلکه مخالفان شاه نیز به او اعتماد داشتند. زینده آن است که تاریخ درباره‌اش به‌دواری بنشیند. مرگ او در ژوئیه ۱۹۶۴ [۲۱ تیر ۱۳۴۳] فقدان بزرگی برای ایران بود.^۹

آنچه که گفتیم مربوط به دوران پس از رضاشاه - دوران سلطنت فرزندش - است. در دوران سلطنت رضاشاه، فقط يك نفر بود که دستور انجام کارها را می‌داد. سایرین، یا از رضاشاه اطاعت می‌کردند، یا سکوت می‌نمودند. تقی‌زاده در سخنرانی هیجان‌آور خود در ۱۹۵۱ [۷ بهمن ۱۳۲۷ در مجلس شورای ملی] و در پاسخ به این اتهام که شخص وی در انعقاد قرارداد نفتی ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] ایران و انگلیس دست داشته است، گفت: «در آن دوران، فقط يك نفر بود که فرمان می‌داد [رضاشاه] و دیگران مهره‌هایی در دست او بودند».^{۱۰}

دستاوردهای مجلس دوره پنجم

تشکیل کمیون اقتصادیات: دستاوردهای مجلس دوره پنجم، زمانی جامه عمل پوشید که هنوز سلطه خوفناک رضاخان بر مملکت تحقق نیافته بود.^{۱۱} یکی از این دست‌آوردها، تأسیس کمیون اقتصادیات [در مجلس شورای ملی] بود که موجب خشنودی خاطر میلسپو گردید. وی، غالباً در جلسات این کمیون شرکت می‌کرد. گاه، شخص سردار سپه نیز به کمیون می‌رفت. این کمیون عوارض راهداری

را که برای حفظ و نگاهداری راه‌ها در دروازه شهر وصول می‌شد، لغو کرد. در سال ۱۹۲۴ [شمسی ۱۳۰۳] تهران شهری بود که دور آن را دیواری می‌پوشاند. پیشرفت وسایل حمل و نقل از طریق کشیدن راه‌های اسفالت جدید و احداث راه‌های کامیونرو، صورت گرفت. وضع محصولات کشاورزی بهتر شد. وصول عوارض گمرکی - از کالاهای وارداتی که می‌بایست به مصرف طرح‌های جاده‌سازی و خدمات حمل و نقل برسد، لغو گردید. فعالیت‌های این کمیون، نمایانگر آغاز سنت تشکیل نهادهائی بود که بیرون از مجلس و هیأت وزیران، و در جهت گسترش سیاست توسعه اقتصادی، فعالیت می‌کردند.^{۱۲}

تأسیس چنین نهادهائی، از زمان جنگ دوم جهانی به این سو، مورد توجه بوده است. لایحه تأسیس سازمان برنامه که در سال ۱۹۴۹ [۲۶ بهمن ۱۳۲۷] به تصویب مجلس رسید،^{۱۳} تا حدودی دنباله کار «کمیون اقتصادیات» و «هیأت عالی اقتصاد» است. هیأت یادشده، در ۱۹۳۷ [شمسی ۱۳۱۶] تأسیس گردید تا به کار برنامه‌ریزی اقتصادی در کشور پردازد. هدف از تأسیس چنین نهادهائی، این بود که سیاست اقتصادی و توسعه را هدایت کنند، اما این نهادها بیرون از حیطه سیاست قرار داشتند.

[به این ترتیب ملاحظه می‌شود که] فعالیت‌اندکی که در ۱۹۲۴ [شمسی ۱۳۰۳] به صورت تأسیس کمیون اقتصادیات آغاز شد، سرانجام به ایجاد سازمان برنامه انجامید که در سطح يك سازمان دولتی کار می‌کند. وظیفه سازمان برنامه فقط این نیست که به طرح ریزی سیاست توسعه پردازد، بلکه بر طرح‌های در دست اجراء نیز نظارت دارد. این سازمان دارای بودجه مستقل و کارشناسان فنی است. نظارت بر مصارف بودجه این سازمان و هدایت کارشناسان آن، به عهده مدیرعاملی است که با سمت معاون نخست وزیر، در سازمان سیاسی کشور ادغام شده است. شخص نخست وزیر، پاسخگوی این سازمان در مجلس است. عملکرد این سازمان را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما مقصود از ذکر آن در اینجا، در رابطه با روندی است که از سال ۱۹۲۴ [شمسی ۱۳۰۳] آغاز شد. در آن زمان، گروهی از مشاوران سردار سپه - به تشویق

دکتر میلسپو - کمیون اقتصادیات را تأسیس کردند. برخی از مشاوران یادشده، نماینده مجلس بودند.

ایجاد فراکسیون‌ها در مجلس: فرآیند تأسیس «نهادهای مستقل از مجلس و هیأت وزیران» تا حدودی بازتاب فعالیت نداشتن احزاب سیاسی بود. احزاب دارای برنامه‌های اقتصادی خاص خود، وجود نداشتند و تاکنون نیز نشو و نما نکرده‌اند. به جای احزاب، فراکسیون‌هایی وجود داشتند که صرفاً به هدف‌های کوتاه مدت می‌پرداختند. این فراکسیون‌ها نتوانستند برنامه‌های اقتصادی را اتخاذ کنند که طرح‌ریزی آن از سر دقت صورت گرفته باشد و استوار بر اصول آشکار نمایندگی سیاسی آنان از جانب برخی از اقشار مردم باشد و به جلب وفاداری دایمی این اقشار پردازد، و از لحاظ پیشرفت اقتصادی، الگوی مشخصی را عرضه نماید. تعداد اعضای فراکسیون‌ها کم بود. این اعضا، معمولاً در پیرامون یک شخصیت برجسته جمع می‌شدند. همبستگی آنان تا وقتی بود که فراکسیون منافع محدود شخصی یا گروهی‌شان را تأمین می‌کرد. نداشتن یک آئین یا برنامه حزبی که استوار بر منافع ملی باشد، سبب تضعیف ساختار دموکراتیک گردید و زمینه را برای دیکتاتوری رضاشاه و سلطه سازمان‌های مستقل از مجلس و پیدایش حزب توده - به مثابه یک حزب دارای برنامه ملی و اصول مسلم - هموار کرد. ۱۴ در دوران سلطنت رضاشاه، فقط یکی از عوامل تحزب وجود داشت. این عامل که آن هم به طور سطحی وجود داشت، عبارت بود از تمرکز تمامی قدرت در دست یک نفر [رضاشاه]. فاجعه در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] روی داد، آن زمان که بارفتن رضاشاه از ایران، آن احزاب سیاسی که میدان عمل یافتند در واقع گروه‌هایی بیش نبودند.

نظام تعلیمات عمومی: مجلس پنجم، همچنین، بودجه بیشتری را به امر آموزش و پرورش اختصاص داد. نظام تعلیمات عمومی به وجود آمد. تعداد دانشسراهای عالی (مردان و زنان) در پایتخت، رو به فزونی نهاد، در حالی که در سال ۱۹۱۸ [۱۲۹۷ شمسی] فقط یک دانشسرا وجود داشت. در مراکز استانی نیز، دانشسراهایی تأسیس

گردید. لایحه اعزام محصل به اروپا، به تصویب مجلس رسید.^{۱۵}

خدمت نظام وظیفه: لایحه «خدمت نظام وظیفه اجباری» به تصویب مجلس رسید. در هنگام بحث درباره این لایحه، کلمه «اجباری» آن طبق درخواست همه نمایندگان، حذف گردید. با تصویب این لایحه، سربازگیری شامل همه سکنه روستاها و شهرها شد؛ در حالی که قبلاً فقط محدود به روستاها بود.^{۱۶} در گذشته، هر روستا سهمیه‌ای از لحاظ سربازگیری داشت [بنیچه] و هزینه آن را مالکان ده می‌پرداختند. با گذراندن این قانون، هزینه سربازان به دوش دولت افتاد. خدمات سربازی سبب شد که آموزش و پرورش شامل حال جوانان شهرهای دوردست هم بشود که قبلاً از آن محروم بودند. در سال‌های بعد، برای جلوگیری از فرار مشمولین، مقررات شدیدی وضع گردید که شامل تغییر پی‌درپی مسئولان سربازگیری در حوزه‌های مختلف بود. با وجود این، ناممکن بود که بتوان از سوءاستفاده‌های مالی این مقامات جلوگیری کرد. با این که دقت زیادی به خرج داده شد تا مشکلات این امر را برطرف کنند، مع الوصف این مشکلات و سوءاستفاده‌ها به جای خود باقی ماند. [از این رو] خدمت نظام وظیفه هرگز مورد علاقه مردم قرار نگرفته است. لکن عادلانه نیست که داوری درباره این نظام را بر مبنای عملکرد ارتش پس از اشغال ایران در سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] قرار دهیم. در آن سال، ارتش ایران نتوانست مملکت را از اشغال نیروهای خارجی نجات دهد و بی‌حرمتی ناشی از آن را هم تحمل کرد. اما، متفقین درباره رفتار و سلوک سربازان ایرانی، گزارش‌های خوبی دادند که نشان می‌داد خدمت نظام وظیفه در دوران سلطنت رضاشاه، در تحکیم روحیه و گسترده‌تر کردن دیدگاه جوانان از مفهوم «ملت» بسیار مؤثر افتاده بود.

لقب القاب قاجاریه: یکی از سوءاستفاده‌هایی که توسط مجلس دوره پنجم از میان برده شد و قبلاً نیز به شرح آن پرداختیم، لقب القاب قاجاریه بود. به این سان، یک مایه تطبیع دربار و صدراعظم، از میان رفت. فروش القاب به این منظور صورت می‌گرفت که جیب شاه و اطرافیان را (که عرض حال‌های مردم را دریافت می‌کردند

تا به اطلاع شاه برسانند) پرنماید. دادن القاب، به قدری بالا گرفته بود که به دلیل کمبود عناوین و القاب، [گاهی اوقات] يك لقب را در زمان واحد، به چند نفر می دادند و این موجب سردرگمی می شد.^{۱۷}

پس از لغو القاب، تحرك نوي در جامعه پدید آمد. چرا که دارندگان سابق این القاب، اینک که از این عناوین پرزرق و برق رها شده بودند، می توانستند به شغل های عادی روی آورند. این اقدام موجب تضعیف عنصر مفت خواری گردید و نیروی انسانی را برای سازمان های جدید - مانند راه آهن - آزاد کرد و امکانات گسترده ای را برای ایجاد اشتغال فراهم آورد. يك «نظام السلطان» یا «قوام الملك» به سختی می توانست به عنوان کارمند راه آهن کار کند یا آموزگار مدرسه شود. در حالی که همین شخص، با عنوان ساده «آقای بلوری» یا «آقای شیرازی» به راحتی می توانست به این کارها پردازد. کلمات «آقا» و «خانم» و «بانو» برای مردان و زنان به کار برده شدند. کسانی که مدعی بودند از خاندان مقدس رسالت [سادات] هستند، عنوان «سید» را حفظ کردند. اما القاب مذهبی مانند «حاجی» که نشانه حج رفتن دارنده آن بود، و عناوینی چون «کربلائی» یا «مشهدی» - که نشان می داد دارنده آن به زیارت کربلا یا مشهد رفته است - نیز حذف گردیدند. شخصیت های سرشناس که در گذشته با القاب خود مورد خطاب قرار می گرفتند، معمولاً با همان لقب، مورد گفتگو و واقع می شدند. مثلاً قوام السلطنه لقب خود را حفظ کرد و کسی او را «احمد قوام» خطاب نمی کرد. سالمندان، هنوز هم دکتر مصدق را مصدق السلطنه می نامند. اما این طرز خطاب، غالباً از سرنخوت یا تحقیر است. در واقع، این القاب یادآور عصری هستند که با به سلطنت رسیدن رضاشاه، دفتر آن بسته شد؛ چرا که القاب یاد شده آخرین بقایای سلطه قاجاریه بود.

تحولات مهم ایران در دوران سلطنت رضاشاه

پیدایش طبقات اجتماعی جدید

در دوران رضاشاه، طبقات جدیدی پیدایش یافتند و تلاش شد تا طبقات قدیم را از بین ببرند. طبقه جدیدی از ثروتمندان پر و بال گرفتند که بسیاری از آنها از افسران ارتش بودند که مورد مرحمت شاه قرار داشتند. طبقه جدیدی از سرمایه‌داران اقتصادی^{۱۸} زایش یافتند. امکاناتی که رضاشاه از لحاظ اجرای خدمات عمومی فراهم کرد و در دوران سلطنتش ادامه یافت، بوسیله ارتش‌های متفقین (در دوران اشغال ایران) مورد استفاده قرار گرفت. فرزندان نامهرسان‌ها و مستخدمین دولت، به صورت سرمایه‌داران اقتصادی و میلیونرها درآمدند. ثروت در دست کسانی انباشته شد که آماده فعالیت وارداتی در رشته‌هایی بودند که بازار گران مستی بازار با آنها نا آشنا بودند: نظیر ماشین‌آلات، وسایل نقلیه، قطعات یدکی و ماشین‌آلات صنعتی از انواع مختلف. همه این‌ها، کالاهایی بودند که بازار گران قدیمی که عادت به واردات چای، شکر و قماش داشتند، به سختی حاضر می‌شدند وارد فعالیت وارداتی کالاهای جدید شوند. از سوی دیگر، بسیاری از اشراف قدیمی، از کارهای دولتی کناره گرفتند. برخی از آنها - به ویژه آنان که در مراکز استان‌ها زندگی می‌کردند - بخت و اقبالشان رو به ادبار نهاد. مشیرالدوله که نامش بارها در صفحات این کتاب آمده است، نمونه خوبی از رجالی است که از سیاست کنار رفت. رضاشاه و مجلس دوره پنجم به او مأموریت دادند که در انتخابات دوره ششم مجلس نظارت کند. پس از آن، تقریباً گوشه عزلت را برگزید و عمر خود را وقف نگارش تاریخ ایران باستان کرد.^{۱۹} سایرین، به خارج از ایران رفتند. برخی نیز گرفتار مجازات‌هایی شدند که زائیده حساسیت زمامدار جدید ایران نسبت به مسائلی بود که آنها را توهین به خویش فرض می‌کرد، و نیز نسبت به مخالفت با القوه آنان سوءظن داشت. مثلاً مصدق به زندان افتاد.^{۲۰} بسیاری از رجال نیز گرفتار آزمندی فزاینده رضاشاه، آن هم در دوران

پیری اش ، شدند. رضاشاه تمام املاک آنها را تصاحب کرد.^{۲۱} داستانی را درباره «وثوق الدوله» نقل کرده‌اند. در دوران سلطنت رضاشاه، وثوق الدوله هر ماه مبلغ ناچیزی از يك جواهر فروش بازار، قرض می گرفت. جواهر فروش از اقوام نسبی او بود و این رابطه خویشاوندی به هیچ وجه شگفت‌انگیز نبود. چرا که وی «سید» بود و سیدهای مرفه‌الحال غالباً با خانواده‌های اشراف وصلت می کردند. سادات، به دلیل سید بودن، از احترام زیادی برخوردار بودند و وصلت با اشراف، برشان و مقامشان می‌افزود. این جواهر فروش که قبلاً بانکدار بود و بنگاه‌رهنی داشت، به افراد سرشناسی مانند «وثوق الدوله» پول قرض می‌داد. يك روز که پسر جوان سید به‌خانه وثوق الدوله رفته بود تا برایش پول ببرد، وثوق الدوله او را دعوت به نشستن کرد و برایش اشعاری را از دیوان حافظ و مثنوی خواند. پسر جوان بی‌پروائی به خرج داد و حرمت میهمان بودن در منزل اعیانی وثوق الدوله را شکست و از او پرسید که چرا با این همه تجمل و ثروت، باز هم پول قرض می‌کند. وثوق الدوله دستور داد دفترچه دخل و خرجش را بیاورند. سپس آنرا به جوان نشان داد تا ببیند که آهی در بساط ندارد، که مایه حیرت جوان شد. سپس وثوق الدوله به او گفت: «حالا بلند شو و برو اما حواست جمع باشد که دیگر از این سؤالات بی‌ربط نکنی!»

داستان دیگری را درباره يك دختر عزیز کرده مظفرالدین شاه نقل می‌کنند. این زن که بسیار ثروتمند و پردل و جرأت بود، معروف است که در دوران سلطنت رضاشاه، به خیابان‌های پردرخت تهران (که بسیاری از آنها به او تعلق داشت) می‌رفت و چوب درخت را برای درست کردن هیزم، جمع‌آوری می‌کرد. وقتی علت این کار را از او پرسیدند، پاسخ داد که به دلیل فقر زیاد، این کار را می‌کند! رضاشاه وقتی این ماجرا را شنید، متأثر شد. معروف است که رضاشاه درباره این زن گفته بود: «که خانم فخرالدوله تنها مرد خاندان قاجار است!»^{۲۲} وی مادر دکتر علی امینی است که در صفحات بعدی این کتاب، او را بر مسند نخست وزیری خواهیم دید و در دوران پس از جنگ [جهانی] دوم نیز، مشاغل مهمی را در کابینه‌های وقت داشت.

فرزندان اشراف یاد شده که در فاصله سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۲۵ [۱۳۲۰-۱۳۰۴ شمسی] در معرض افول و درمخاطره دایمی ازدست دادن ثروت خود بودند، پس از استعفای رضاشاه [۲۵ شهریور ۱۳۲۰]، توانستند نقش مهمی را در سیاست ایران بازی نمایند. آنان به مجلس شورای ملی راه یافتند. نام خانوادگی آنان (پیرنیا، هدایت، بوشهری و غیره) از نو در امور مملکتی و در کنار نام شخصیت‌های جدید، فرزندان ارباب رجوع سابق و وابستگان‌شان، ظاهر شد. تاریخ ایران تا کنون نتوانسته است ازدست اشراف زمین‌دار قدیمی و نوکیسه‌مائی که در دوران رضاشاه پهلوی ظاهر شدند و در معاملات زمین سرمایه‌گذاری کردند، راحت شود.^{۲۳}

تبدیل نام ماه‌های ترکی و عربی به فارسی

در طی جلسات مجلس پنجم، نام‌های عربی و ترکی سال، به نام‌های باستانی ایران تبدیل شد. برای این که مردم نام‌های جدید را به خاطر بسپارند، آنها را به صورت مضمون شعری زیر درآوردند:

ذ فرددین چو بگنشتی، مه اددیهشت آید
 پس از خرداد و تیر، آنگاه مردادت همی آید
 سپس شهریور و مهر و آبان و آذر و دی، دان
 که بر بهمن، جز اسفنداده، ماهی نیفزاید

شش ماه اول سال، ۳۱ روز، و شش ماه دوم، سی روز بود. ماه آخر سال بر حسب سال‌های تقویمی، متغیر بود. ماه‌های خورشیدی به جای ماه‌های عربی برگزیده شد. سال خورشیدی کنونی [سال تألیف کتاب] ۱۳۴۳ است که برابر با ۱۹۶۴-۱۹۶۵ میلادی می‌باشد. شروع سال خورشیدی از ۲۱ مارس - از زمان اعتدال ربیعی - یعنی آغاز نوروز ایرانیان است.^{۲۴}

تغییر نظام آموزش و پرورش

تلاش‌های بزرگی برای تهیه کتاب‌های درسی مدارس و تجدید سازمان آزمایشی

اوقاف صورت گرفت تا بودجه لازم برای گسترش فرهنگ تأمین شود.^{۲۵} موقوفات، از آغاز دوره دوم مجلس در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰ شمسی]، زیر نظر وزارت معارف قرار گرفت. چون در ایران مرسوم است که وقتی سلسله جدیدی بر سر کار می‌آید، آثار و بقایای سلسله گذشته را از بین می‌برد، از این رو سلسله پهلوی نیز مبادرت به سلب مالکیت از برخی مساجد و مدارس موقوفه کرد و ظاهراً دلیل تراشی می‌کرد که این موقوفات یادآور عصر قاجاریه می‌باشد. بسیار بودند کسانی که دولت را متهم کردند که هدف واقعی‌اش از این کار، سوءاستفاده از عواید موقوفات است. با وجود این مخالفت‌ها، شورای عالی معارف که در ۱۹۲۱ [اسفند ۱۳۰۰ شمسی] تأسیس شد، موضوع استفاده از عواید موقوفات را برای تأسیس مدارس دولتی، مورد بحث قرار داد. از جمله اختیارات این شورا، این بود که درخواست‌های افراد برای تأسیس مدارس خصوصی را مورد رسیدگی قرار می‌داد. همچنین، اجازه داشت که یک کمیته فرعی [سوکمیسیون] برای بازرسی از مکتب‌خانه‌های قدیم و پیشرفت آنها، تشکیل دهد.^{۲۶} یکی از توصیه‌های شورای عالی معارف، این بود که باید نظام آموزش و پرورش اروپا را به‌طور جدی مورد مطالعه قرارداد و سطح برنامه تحصیلی دانشسراها را بالا برد.

از آغاز این جریان، یک نظم نوین با آهنگی شتابان، به نظام آموزش و پرورش ایران پای نهاد. این نظام تقریباً در سیطره کامل دولت درآمد و در چهره یک نظام یکپارچه هویدا شد. امتحان از دانش‌آموزان مدارس ملی [خصوصی] در پایان سال‌های ششم ابتدائی و سوم و ششم دبیرستان، توسط وزارت فرهنگ صورت می‌گرفت. دانش‌آموزانی که با کامیابی امتحانات را می‌گذراندند، دیپلم دبیرستان دریافت می‌کردند. در نظام جدید، دوازده سال تحصیلی وجود داشت. شش سال اول آن، در مدرسه ابتدائی سپری می‌شد و دروس آن شامل املاء، زبان فارسی، ریاضیات، جغرافیا، تاریخ و تربیت بدنی [ورزش] بود. دوره شش ساله دبیرستان، به تقلید از فرانسه، از دو سیکل تشکیل می‌شد. به تدریج برنامه تحصیلی مدارس سنگین‌تر

شد و تعداد درس‌هایی که دانش‌آموزان بایستی می‌خواندند، به ۱۵ درس رسید. این موضوع یکی از مشکلات عمده نظام آموزش نوین ایران را تشکیل می‌دهد زیرا نتیجه آن حفظ کردن طوطی‌وار درس‌ها است، درحالی که امکان پیشرفت شخصیت یا قوه تفکر دانش‌آموز را کم می‌کند، آن هم محدود به پیدا کردن راه حل مسأله‌های ریاضی است. [البته] بخشی از این مشکلات را باید ناشی از ناشایستگی آموزگاران دانست.

دانش‌آموز سال اول دبیرستان باید به فراگرفتن درس‌های هندسه، علوم طبیعی، زبان خارجه [که در اوایل فرانسه بود اما از زمان جنگ دوم جهانی به این سو، جای خود را به زبان انگلیسی داده است]، عربی، تاریخ جهان [و ایران] و بهداشت بپردازد. درس‌های سال دوم، شامل جبر و زیست‌شناسی و فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و رسم فنی است. تسهیلات آزمایشگاهی عملاً وجود نداشت و هنوز نیز، از این لحاظ فقیر هستند. شیوه آموزشی بیشتر جنبه نظری دارد. دروسی که در سه سال آخر دبیرستان تدریس می‌شود، عبارتند از مثلثات، هندسه ترسیمی، جانورشناسی و انضباط. دانش‌آموز برای گرفتن دیپلم دبیرستان، باید امتحانات دروس مزبور را با موفقیت بگذراند. درس زبان که فارسی خود شامل دستور زبان، متن‌های ادبی و ادبیات فارسی است، بر تعداد دروس می‌افزاید.^{۲۷}

چنین برنامه تحصیلی بلندپروازانه‌ای که عرضه شد، نیازمند آموزگاران ورزیده بود که يك مشکل دیگر این نظام را تشکیل می‌داد. در قانون تربیت معلم، مصوب ۱۹۳۴ [اسفند ۱۳۱۲]، پیش‌بینی شده بود که در مدت پنج سال آینده، تعداد ۲۵ دانشسرا [مقدماتی] تأسیس شود.^{۲۸} در هنگام استعفای رضاشاه [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] تعداد ۳۶ دانشسرا - در سطوح مختلف - در سراسر کشور وجود داشت. دکتر امین بنائی در کتاب «نوگرایی ایران در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۲۱» به تحول چشمگیری در این زمینه، به اختصار اشاره می‌کند. وی می‌نویسد:

«قانون تربیت معلم در مورد برخی موضوعات مانند مدت

خدمت، ارتقای مقام و بازنشستگی آموزگاران فارغ‌التحصیل دانشسراها، مزایائی را در نظر گرفته بود. [به این ترتیب] يك طبقه جدید و نسبتاً مورد اعتماد و احترام، به وجود آمد که به گونهٔ درخور ستایشی عهده‌دار وظیفه تحکیم هدف‌های ملی رژیم شد. يك دگرگونی مشابه، در طرز تلقی مردم نسبت به طبقه آموزگاران، پدید آمد. به این معنی که از برای نمونه، آموزگاران جوان و فارغ‌التحصیل، نه تنها حقوق نسبتاً بالائی می‌گرفتند، بلکه در مقایسه با آموزگاران معمولی مدارس و معلمان سرخانه سابق، از احترام بیشتری برخوردار شدند. آموزگاران جوان که پایون می‌زدند در سر کلاس درس فیزیک حاضر می‌شدند و از احترام زیاد دانش‌آموزان برخوردار بودند، غالباً در چشم آنان، همچون قهرمانی می‌نمودند. اما کلاس‌های درس خط و عربی که توسط استادان و دانشمندان سرشناس تدریس می‌شد، صحنه کتک‌کاری دانش‌آموزان و سربه‌سر آموزگاران گذاردن، بود.

به این ترتیب بود که نسل گذشته مورد بیزاری و بی‌اعتمادی رژیم جدید و شیوه‌های آموزشی آن قرار گرفت. گفته می‌شد که نظام جدید نوعی تحصیل چاره‌ناپذیر و نو را عرضه کرده بود که [از لحاظ ماهیت] صرفاً نوعی جهل نوین بود و زیانبار به‌شمار می‌آمد.

دکتر بنائی، همچنین، مطالبی را درباره روش زیانبار حفظ کردن درس می‌نویسد که قبلاً به آن اشاره شد:

«با فعالیت آموزگاران تحصیل کرده و کتاب‌های درسی جدید، روش مکتب‌خانه‌ها به صورت با هم خواندن برای حفظ کردن درس، کنار گذاشته شد. مع الوصف رویه حفظ کردن درس‌ها، همچنان ادامه یافت. با توجه به افزایش سریع تعداد دانش‌آموزان و بیشتر شدن فشار اجتماعی برای برگزاری امتحانات، تعداد زیادی از دانش‌آموزان

ناگزیر شدند که همه وقت خود را صرف حفظ کردن دروس بنمایند. این روش سطحی فراگیری، فقط محدود به دانش آموزان نبود، بلکه تعداد زیادی از دانشجویان دانشسراها نیز عادت پیدا کردند که یادداشت‌ها و کتاب‌های درسی خود را با صدای بلند بخوانند تا حفظ کنند».

نوعی از هجاء [شبهه تلفظ کلمات به صورت قطع کردن حروف آن، و با حرکات دست آن را مشخص کردن] به شبهه فرانسوی، متداول شد بی آن که دارای مهارت نظام آموزشی فرانسه باشد.

فشار فزاینده‌ای بر مدارس میسیون‌های مذهبی خارجی و مدارس اقلیت‌های مذهبی وارد شد. در پنجم سپتامبر ۱۹۲۸ [۱۳ شهریور ۱۳۰۷] وزارت معارف اداره مدارس مذهبی امریکائی را به عهده گرفت و الگوئی از مدیریت به وجود آورد که سایر مدارس مذهبی ناگزیر به رعایت آن بودند.^{۲۹} در شمار یادداشت‌هایی که بین وزیر مختار بریتانیا و وزیر امور خارجه ایران در موضوع لغو کاپیتولاسیون رد و بدل شد، یادداشتی نیز درباره وضع مدارس مذهبی بریتانیا در ایران بود. در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۸، وزارت خارجه ایران تأیید کرد که به این مبلغان مذهبی (مرد و زن) ارزشمند، «اجازه داده می‌شود که به فعالیت‌های خیریه و آموزشی خود ادامه دهند، مشروط به این که این فعالیت‌ها محل نظم یا مغایر با قوانین و مقررات ایران نباشد».^{۳۰} این مبلغان مذهبی از سال‌ها پیش فعالیت خود را در ایران آغاز کرده بودند: بیمارستان‌های امریکائی و انگلیسی، در اوایل سال ۱۸۳۰ [اواخر سال ۱۲۰۹ شمسی] تأسیس شدند و مدارس مذهبی آنان نیز در زمانی نزدیک به همان، صورت گرفت. «کالج پرسبتری»^{۳۱} امریکائی البرز [دیبرستان البرز کنونی] در تهران، و «کلیسای انجمن مبلغان انگلیسی»^{۳۲} در اصفهان، دو نهاد آموزشی بودند که «بهترین» به شمار رفته و در سطح زیردانشکده فعالیت می‌کردند. چنین به نظر می‌رسد که فقط رضاشاه و تنی چند از اطرافیان چاپلوس او، مایل به تعطیل این مدارس بودند.

در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] وزارت فرهنگ این مدارس را دولتی کرد.^{۳۳}

این مدارس دارای آموزگاران ایرانی بود و به تندی چند از آموزگاران خارجی آن اجازه داده شد که پس از تحمل ضربه دولتی شدن، چندسالی در ایران بمانند. بهانه‌ای که دولت برای ملی کردن این مدارس عنوان کرد، شاید کاملاً بی‌اساس نبود، هر چند که بعداً به صورت یک بهانه آشکار برای توجیه اقدامات دیگر دولت درآمد. بهانه دولت این بود که چنانچه به مبعیون‌های انگلیسی و امریکائی اجازه داده شود که مدارس خود را نگاهدارند، روس‌ها هم همین حق را مطالبه خواهند کرد.^{۲۴} یکی از نتایج ناراحت‌کننده ممنوعیت فعالیت مدارس مذهبی مزبور این بود که پدران و مادران مرفه‌الحال ایرانی فرزندان خود را به‌خارج از کشور فرستادند تا تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آنجا بگذرانند.^{۲۵}

موضوع درخور توجه این است که یکی از جنبه‌های بسیار امیدوارکننده اصلاحات نظام آموزشی در دوران رضاشاه، و زیر نظر مستقیم وزارت معارف، این بود که به آلمانی‌ها امکان داده شد تا به‌راستی خدمت با ارزشی را به ایرانیان ارزانی دارند. از بخت بد، با آغاز جنگ دوم جهانی و اشغال ایران توسط نیروهای انگلیس و شوروی، عمر این خدمت به سر رسید. مدارس فنی توسط وزارتخانه‌های مختلف گشایش یافت تا به آموزش کادرفنی در داخل کشور پردازد. وزارتخانه‌های صنایع، طرق و شوارع [راه و ترابری کنونی]، معادن، جنگ و کشاورزی را باید از جمله این وزارتخانه‌ها دانست. در مورد وزارتخانه‌های بهداری و کشاورزی، باید گفت که دانشکده‌های دامپزشکی و کشاورزی که با یاری استادان فرانسوی تأسیس شدند، بعداً در دانشگاه تهران ادغام گردیدند. پزشکان امریکائی بیمارستان امریکائی در تهران، ابتداء در دانشکده پزشکی تدریس می‌کردند. اما سرانجام جای خود را به پزشکان فرانسوی دادند. استفاده از پزشکان انگلیسی برای تدریس در دانشکده‌ها، فقط در پنج یا شش سال اخیر، صورت گرفته است. دانشکده افسری وزارت جنگ نیز، به وسیله فرانسوی‌ها اداره می‌شد و افسران ایرانی را برای تحصیلات عالی نظامی به دانشگاه «سن سیر» می‌فرستادند.^{۲۶}

آموزگاران آلمانی در کار تأسیس مدارس مهندسی نقش مهمی داشتند. نخستین مدرسه فنی در ۱۹۲۲ [۱۳۰۱ شمسی] در تهران گشایش یافت. بعدها، این مدرسه تبدیل به مدرسه فنی ایران و آلمان شد. این مدرسه شامل مقررات سال ۱۳۱۹ شمسی (در خصوص ملی کردن مدارس خارجی) نگردید. آموزگاران آلمانی مدارس فنی را در تبریز، شیراز و اصفهان دایر کردند که زیر نظر دولت ایران [وزارت فرهنگ] قرارداد داشت. این مدارس به خوبی فعالیت می کردند و یک رشته آموزش پایه را ارائه دادند که کامل کننده کارگاه های آموزشی شرکت نفت ایران و انگلیس، در آبادان و در میدان های نفت خیز، بود. پس از سال ۱۹۲۳ [۱۳۰۲ شمسی]، شرط هر گونه همکاری صنعتی ایران با دولت های خارجی، این بود که به ایرانیان آموزش فنی داده شود. حتی قرارداد نفتی ایران [با شرکت نفت] که در ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] مورد تجدیدنظر قرار گرفت، از این اصل مستثنی نبود. با این که افراد تربیت شده در شرکت نفت ایران و انگلیس، می بایست علی الاصول در همان شرکت کار کنند، اما بسیاری از آنان شرکت را ترک گفته و برای خود کارگاه های خصوصی باز کردند یا در کارگاه های مختلف در دیگر شهرها، به کار پرداختند. به ویژه در اصفهان، که اکثر آنان در این شهر به کار پرداختند.

رضاشاه، سنگ بنای دانشگاه تهران را در ۵ فوریه ۱۹۳۵ [۱۵ بهمن ۱۳۱۳] گذارد.^{۳۷} در آغاز، دانشگاه تهران تا حدودی زیر نظر وزارت فرهنگ بود. اما پس از استعفای رضاشاه، به صورت یک نهاد مستقل درآمد. در سال های اخیر، دانشگاه تهران به یک کانون توفان های سیاسی تبدیل شده است و ما در فصل های بعد، به این موضوع خواهیم پرداخت. نفوذ سیستم تحصیلی و آموزشی فرانسوی در دانشگاه تهران چشمگیر بود، تا این اواخر که امریکائی ها دانشکده علوم اداری را تأسیس کرده اند و دیگر گونی محسوسی پدید آمده است. همچنین، در سال های اخیر، از کارشناسان پزشکی و دانشمندان انگلیسی دعوت شده است تا به کادر آموزشی دانشگاه تهران و سایر دانشگاه ها بپیوندند.

یکی از جنبه‌های مهم گسترش تحصیل در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۲۱ [۱۳۰۴] ۱۳۲۰ شمسی] مربوط به آموزش بزرگسالان بود. ۲۸٪ صرف نظر از انتقاداتی که از گسترش این نظام آموزشی می‌شود، باید سه حقیقت زیر را به‌خاطر داشت: احترام و علاقه ایرانیان به‌دانش‌اندوزی؛ شور و علاقه مشروطه‌خواهان به‌اصل «پرورش آموزگاران ایرانی»، برای گسترش آموزش و پرورش؛ و بالاخره اهمیت خاصی که رضاشاه برای این کار قایل بود. جای تردیدی نیست که رضاشاه نظام آموزشی خود را به‌عنوان وسیله‌ای برای یکپارچگی جوانان مملکت و تلقین اندیشه‌های ملی‌گرایانه در جوانان و پیرمردان متمایل به‌نوگرایی، به‌کار برد. این نظام وسیله‌ای بود که از طریق آن، باخراقات و عقب‌ماندگی مبارزه شود و یک ملت نوین و یکپارچه راست‌اندیش ایجاد کند که از اعتماد به‌نفس برخوردار باشد. بخش بزرگی از نظام آموزشی رضاشاه که به‌عنوان یک وسیله دست‌یافتن بر هدف استفاده از تحصیلات به‌کار رفت، شایان تقدیر است. اما - خواه و ناخواه - به‌تحوالاتی انجامید که فراتر از هدف‌هایی رفت که شاه‌آن را مدنظر داشت. روحیه جدیدی که شاه می‌خواست در جوانان مملکت پدید آورد فقط در برخی از مردم مؤثر افتاد.

دکتر بنائی در شرح سوادآموزی بزرگسالان در کلاس‌های اکابر که در اواخر سال ۱۹۴۰ [آذر و دی ۱۳۱۹] ترتیب داده شده بود، می‌نویسد که «دانشجویان دانشگاه تهران هنگام تدریس در این کلاس‌ها، چنان انباشته از روح و طین دوستی و ارشاد می‌شدند که پنداری یک وسیله‌کار ساز برای دستگاه تبلیغاتی حکومت به‌شمار می‌رفتند؛ آن‌هم در زمانی که بیست سال از عمر نظام جدید آموزشی ایران می‌گذشت. ۲۹٪ اما قلمرو این نظام، محدود به یک اقلیت بود: اصولاً در پابخت و در خانه‌های افراد طبقه متوسط بود که مزایای این نظام جدید احساس می‌شد. مع الوصف، شاه این امکان را برای مردم کشورش فراهم کرد تا از جهل و برخی اندیشه‌های کهنه‌پرستانه برهند. از بخت بد، بسیاری از این اندیشه‌ها، در محیط آن روز ایران وجود داشت و ملت از آن تغذیه می‌کرد. نتیجه‌ای که از این نظام به‌دست آمد، تناسبی با میزان

تلاش‌های انجام شده در راه آن و باشور و شوق انجام آن، نداشت. این نتیجه ناقص را نمی‌توان کاملاً به گردن شاه یارزیم او انداخت، بلکه رواج-دهندگان نظام نوین آموزشی با مشکل کمبود دروس و آموزگاران روبرو بودند. همچنین، آنان دارای بینش و هدف‌های متفاوت بودند و از لحاظ آرمانی، تضاد عقیده داشتند. از برای نمونه، نظرات آنان در باره هدف آموزش و پرورش و پروش‌دمو کراتیک بانظر رضاشاه فرق می‌کرد. فزون بر این، افرادی که سن و سالی از آن‌ها گذشته بود، نمی‌توانستند این حقیقت را نادیده انگارند که هواداران نوگرایی به گونه‌ای عمل می‌کنند که پنداری پیش از سال ۱۹۲۱ [کودتای ۱۲۹۹ شمسی] ایران هرگز دارای افراد تحصیل کرده نبوده است. افراد تحصیل کرده قدیمی - هر چند که تعدادشان کم بود - اما خوب درس خوانده بودند. نظام قدیم آموزشی ایران که روسیاه شد و کلا از بین رفت، دارای عناصر و ارکان با ارزشی بود. بالغون نظام قدیم، عناصر آن نیز پایدار نماند.

نظام جدید، با شتاب زیادی، به جامعه تحمیل شد تا بخشی از تحول تدریجی را بسازد و موازنه‌ای را بین فرهنگ قدیم و جدید، حفظ کند. اما، به جای نظام آموزشی قدیم که فقط چند فرزانه انگشت‌شمار، نظیر مشیرالدوله و سیدحسن تقی‌زاده تحویل داده بود که در شهادت و اصولی فکر کردن آنان جای چون و چرایی نیست و کاملاً درخور جامعه خویش بودند، نظامی وارد شد که به تربیت تحصیل‌کردگان بی‌شماری پرداخت که دارای تحصیلات سطحی، نامتعادل و انباشته از حقایق هضم نشده بودند، به طوری که قادر نبودند این حقایق را در زندگی روزمره خود، به کار گیرند، در نتیجه، به سرخوردگی و ناکامی‌شان انجامید.

این سرخوردگی، فقط ناشی از تلاش‌های آموزشی شاه نبود، بلکه بیشتر متأثر از شرایط گریزناپذیر محیط اجتماعی کشور و وضع خانوادگی کسانی بود که به فرا گرفتن دانش سرگرم بودند. البته، درجه سرخوردگی و ناکامی دانشجویانی که در داخل مملکت درس خوانده بودند، کمتر از دانشجویان تحصیل کرده در خارج

از کشور بود. در این مورد، می‌توان از دانشجویان دانشگاه تهران نام برد که قبلاً درباره آنان صحبت کردیم. تعداد دانش‌آموزان پسر و دختری که در مدارس شبانه‌روزی درس می‌خواندند، اندک بود. مدارس مذهبی [اروپائی در ایران] نیز، چند مدرسه شبانه‌روزی برای دختران دایر کردند، از جمله، کالج البرز شبانه‌روزی بود. این ترتیبات که زیر نظر وزارت فرهنگ صورت گرفت، ادامه یافت. اما، بیشتر دانش‌آموزان صرف نظر از نوع دروس مدارس، در محیط‌های خانوادگی زندگی می‌کردند که در آنجا، الگوی زندگی نمی‌توانست پایه‌های الگوی آموزشی جدید، دگرگون شود. این موضوع، بر شدت فشارهای روحی افزود. اما به اندازه فشارهایی نبود که به دانشجویان ایرانی وارد می‌شد که برای تحصیل به بلژیک و فرانسه و انگلستان، بعداً به آلمان، و به ویژه پس از جنگ به آمریکا رفته بودند. هنگامی که این دانشجویان به ایران بازگشتند، مشاهده کردند که تأثیر نظام جدید آموزشی، سطحی بوده و در قشرهای عمده اجتماع نفوذ نکرده است.

این دانشجویان، دریافته‌اند که نه به جامعه خود تعلق دارند، و نه این جامعه آن‌ها را پذیرا می‌شود. نوع آموزش و تحصیلی که آن‌ها فرا گرفته بودند، ناشی از شرایط سیاسی و اقتصادی کشور محل تحصیل‌شان بود و با شرایط ایران، تفاوت داشت. در آن کشورها، امکان جذب و بهره‌وری از این دانش‌آموختگان وجود داشت، چرا که نوع آموزش، استوار بر نیازهای تکنولوژی پیشرفته در کشورهای صنعتی جهان بود. رشته تخصصی این دانش‌آموختگان، با شرایط ایران سازگاری نداشت و برای مقامات صاحب نفوذ مملکت هم قابل فهم نبود. البته جای تردیدی نیست که پزشکان و مهندسان و دندانپزشکان تحصیل کرده در خارج از کشور، مهارت‌هایی را با خود به ارمغان آوردند که همچون خدمت آموزگاران جدید، منطقی به خوبی درک می‌شد. اما، در راه استفاده از این مهارت‌ها، سه مانع وجود داشت:

(۱) شرایط ایران هنوز مناسب استفاده از این مهارت‌ها نبود؛ روند آموزشی،

سریع‌تر از تحول اداری و فنی اقتصادی کشور بود.

۲) ایران در گذشته کاملاً بی بهره از وجود پزشکان و مردانی نبود که دارای اطلاعات مختصری درباره دندانپزشکی، یا درباره ساختن يك پل سنگی ساده باشند. هنوز، این فرض مورد پذیرش قرار نگرفته بود که جوان‌های ایرانی هم می‌توانند کارهای بزرگی را به عهده گیرند که به وسیله کارشناسان خارجی انجام می‌شد؛ و این عدم پذیرش، ناشی از حسادت توأم با بی‌اعتمادی نسبت به توانائی‌های این دانش - آموختگان بود. افراد سالمند که برای خود حق آب و گل قابل بودند، نه از رقابت این جوانان، استقبال کردند، و نه امکانی برای آنها به وجود آوردند تا بتوانند مقامی را بیابند که افراد سالمند از آن برخوردارند. این افراد، به دلیل سابقه کار زیاد، بادوز و کلک‌های اداری آشنا بودند و آشنایان زیادی در وزارت‌خانه‌های حساس و اجتماع داشتند، به طوری که می‌توانستند به راحتی دز کار این جوانان، اشکال تراشی کنند. این دانش آموختگان از فرنگ برگشته، یاهر گز راه و روش جامعه خود را فرانگرفته بودند، یا اگر می‌دانستند، آنها در فرنگ فراموش کرده بودند. از این رو، با زبان رمز و کنایه‌ای که افراد مسن‌تر برای از میدان بیرون کردن آنها و حمایت از یکدیگر، به کار می‌بردند، آشنا نبودند.

نوجوانی این دانش آموختگان در فرنگ، در جامعه خودشان سپری شده بود که کودکان را لوس بار می‌آوردند. اما، ناگزیر بودند از لحاظ ایستادن در برابر بزرگ‌ترها، تابع انضباط شدیدی باشند. مثلاً فقط موقعی می‌نشستند که بزرگ‌تر اجازه می‌داد؛ موقعی حرف می‌زدند که از ایشان چیزی را بپرسند. و اینک، این جامعه در برابر آنها قرار داشت. باید می‌آموختند که اگر چه در بهترین دانشگاه‌های خارجی تحصیل کرده‌اند، اما این مزیت نمی‌تواند بر جوان بودنشان بچربد.

داستان خنده‌آوری را درباره يك جوان تازه از فرنگ برگشته نقل می‌کنند که به دیدار قوام السلطنه رفته بود؛ حکایتی که بیانگر شکاف تربیتی بین جوانان و بزرگ‌ترها است. مرد جوان، درون صندلی‌اش خزید، پاهایش را دراز کرد و يك پایش را روی پای دیگرش انداخت؛ حالت يك لیسانسیه نسبتاً عصبی را به خود

گرفت که می‌خواست راحت بنشیند. البته، این جوان در حضور قوام‌السلطنه سیگار نکشید؛ که اصلاً نمی‌توانست فکر این کار را هم بکند. اما طرز نشستن او، با شیوه درست نشستن ایرانی در برابر بزرگترها، تقریباً جور در نمی‌آمد. چرا که روش عادی آن، نشستن بر روی زمین روی دوزانو، و گذاردن پنجه‌ها بر روی زمین بود. سیاستمدار پیر، روی صندلی نشست، بلکه در اتاق شروع به قدم زدن کرد. گه‌گاه، از زیر چشم به جوان بی‌قرار می‌نگریست. بالاخره نتوانست خودش را نگاهدارد. سرش را به طرف مرد جوان برگرداند و بالحن مسخره‌ای گفت: «آقا، شما جوری نشسته‌اید که آدم فکر می‌کند مریض هستید!»

۳) مقامات دولتی ایران این فرضیه عجیب را پذیرفته بودند که هر کسی را که در خارج تحصیل کرده‌است، می‌توان صرف نظر از رشته تخصصی‌اش، به‌هر کاری گمارد. عوامل اولیه، حسادت و ناچیز شمردن قابلیت این دانش‌آموختگان، در کار بود. [مثلاً] برای این که يك دندانپزشك جوان را به سمت بازرس هرکاری تعیین نمایند تا با گرفتن حقوق ماهانه، وارد خدمت دولت یا مشاغل دیگر شود، فقط کافی بود که رقابت افراد مسن با او را از بین ببرند و نگذارند که کسی آزاری به آنها برساند.

همچنین، چون دستگاه اداری و ساختار اجتماعی مملکت، برای جذب این مشاغل جدید آمادگی نداشت، لذا راه حل ساده‌اش این بود که آنها را به خدمت دولت درآورند، برای هر شغلی و به هر طریقی. تفاوتی نمی‌کرد که آیا برای آنها کاری هست یا نه. موضوع تنبلی دستگاه اداری نیز در کار بود که آنها را سرکاری بگمارد و حقوقی بدهد تفاوتی نمی‌کرد که کاری انجام دهند یا ندهند، اما به‌هر حال نگذارند که تلاش‌شان از حد معین بالاتر برود و فکر خود را به کار اندازند. یکی از دلایل به قدرت رسیدن رضاشاه این بود که بسیاری از صاحبان قدرت، به دلیل تنبلی نتوانستند رضاخان را که انباشته از نیرو بود، متوقف سازند. با وجود این، رضاشاه نتوانست نیروئی را به این دانش‌آموختگان تزریق کند. با این که رضاشاه نگران

وضع آنان بود، اما نمی توانست - در آن واحد - در همه جا حضور یابد و شاهد جذب این دانش آموختگان در دستگاه دولت باشد. به رغم قدرت زیاد رضاشاد، بسیاری از قسمت های دستگاه اداری مانند گذشته بود و بدون تغییر باقی مانده بود: در زیر يك سطح نمایش سازمانی، رکود کارها و نفوذ کارمندان قدیمی حکمفرما بود. چون تلاش اندکی برای جذب این جوانان در حیات و فعالیت کشور صورت گرفت، لذا تعدادی از دانشجویان از فرنگ بر گشته گرفتار نوعی یأس و نفرت شدند که محمد مسعود داستان نویس ایرانی، آن را در کتاب «گل هائی که در جهنم می روید» به رشته تحریر در آورده است.

شاید درباره میزان سرخوردگی این دانش آموختگان در فرنگ غلو شده باشد، همان گونه که در زمینه اعتماد نسبت به اصلاحات رضاشاهی راه گزافه را پیموده اند. اما به طوری که از سرخوردگی این جوانان و از غروری که ناسیونالیسم جدید ایران به جوانان فاشیست تهرانی داد، برمی آید که هر دو موضوع به يك اندازه برای افراد مسن تر و اندیشمندتر قابل قبول نبود. امروزه تعداد جوانان سرخورده برجوانان ملیت گرای از خود راضی و جاه طلب می چربد. چرا که حوادث سال ۱۹۴۱ [اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰] سبب شد که امیدهای جوانان جاه طلب و فاشیست، از بین برود در حالی که ناکامی های دانش آموختگان در فرنگ به قوت خود باقی ماند. در هنگام داوری درباره نظم جدید رضاشاهی، نباید این حقیقت را نادیده انگاشت که این نظم - پیش از این که پروپال بگیرد - به توقف انجامید: پس از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی]، برای مدت کوتاهی فرصتی برای دانش آموختگان ناکام فراهم شد. داستان هائی نظیر آنچه که در بالا آمد [گل هائی که در جهنم می روید]، اثر محمد مسعود [به چاپ رسید. اما در پی آن، يك لاعلاجی و سردرگمی شدیدتری پیدا شد.

آنچه که ما در این فصل، به بررسی آن می پردازیم، فقط يك اقلیت کوچک را در بر می گیرد؛ يك اقلیت صاحب نفوذ و مشخص که نمی تواند نمایندده همه اقشار مردم

باشد: یعنی جوانان دانش آموخته در فرنگ و وطن دوستانی که در دانشگاه تهران تحصیل کرده بودند، در برابر يك اکثریت نامشخص. این اکثریت نامشخص - در مقایسه با اقلیت یاد شده - از احساس خشنودی بیشتری برخوردار بودند. اقشاری از مردم که از سال ۱۹۳۷ [۱۳۱۶ شمسی] به کلاس‌های شبانه بزرگسالان رفته بودند، چنانچه فقط می‌توانستند نام خود را بنویسند یا حروف اول يك شعر حافظ یا يك خط از شاهنامه را بخوانند، که آن‌ها را بارها شنیده و از حفظ بودند اما هرگز نتوانسته بودند آن‌ها را بخوانند، از این سواد اندك خود خرسند می‌شدند. در ژوئن ۱۹۳۸ [تیر ۱۳۱۷] تعداد ۱۲۴۰۰۰ بزرگسال (از رقم ۱۶ میلیون نفر جمعیت کشور) در کلاس‌های اکابر ثبت نام کردند. بر طبق قوانین، کارفرمایان ملزم بودند که کارگران بیسواد خود را به کلاس‌های شبانه بفرستند. سازمان‌های دولتی و شرکت نفت هزینه سوادآموزی کارگران بیسواد خود را پرداخت می‌کردند. این ابتکار، با شور و شوق استقبال شد. اما هنوز جریان سوادآموزی به روستاها و به میان قشر بزرگی از مردم ایران نرفته بود. بیشتر کشاورزان که در سال ۱۹۶۲ [۱۳۴۱ شمسی] تعدادشان به ۱۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شد، به شیوهٔ صدها سال پیش زندگی می‌کردند. آن‌ها فقط به کار خود چسبیده بودند. اندیشه‌هایشان انباشته از خرافات و اساطیر بود. به این ترتیب، امید می‌رفت که گسترش سوادآموزی به روستاها، به یکپارچگی بیشتر اکثریت روستائی و اقلیت شهری انجامیده و از تضادهای آنان بکاهد.

میراث تمدن ایران

«میراث تمدن ایران» یکی از مشکلات اصلاحگران ایرانی است که باید یا با آن مبارزه کنند یا تلاش نمایند تا آن را در چارچوب هدف‌های زمان خود، تعدیل کنند. رضاشاه که بر این مشکل آگاهی داشت در اواخر سلطنت خود و هنگام بازدید از مدارس فنی، از لزوم سازگاری پیشه‌وری باستانی با نیازهای جدید، سخن گفت؛ که نشانه دیگری از يك تعدیل در سیاست ملی گرایانه‌اش بود. اما کنار رفتن او از صحنه

سیاست، مانع تحقق این تحول گردید. گفته‌هایش، الهام‌بخش مریبان آلمانی در مدارس فنی در کار بررسی صنایع باستانی ایران گردید. همچنین، شاه، بر عظمت گذشته ایران تأکید کرد. ساختمان‌های دولتی را به‌شیوه تخت‌جمشید، ساخت. تحقیقات باستانشناسی را تشویق کرد. اهمیت زیادی که برای دستاوردهای خارجی و مادی قابل بود، در واقع موجب احیای عظمت و شکوه ایران باستان بود. این دستاوردها را به‌عنوان نمونه در معرض تماشای ملتی قراردادند بودند - که بهتر از هر ملت دیگر - به‌خوبی می‌دانست که دستاوردهای مادی و عظمت و شکوه آنها، تا چه اندازه زودگذر و فانی است. توجه نظم نوین رضاشاهی به‌ویرانه‌های تخت‌جمشید، به‌مثابه توجه به‌بقایای ایران باستانی بود که می‌بایست دوباره برای به‌دست آوردن آن، تلاش می‌شد. اما، مردم ایران در این ویرانه‌ها چیزی را می‌یافتند که نشانه بیهودگی تلاش بشری بود. چنانچه اجازه می‌دادند که این نظم جدید دوام بیشتری یابد، شاید می‌توانست بر این بدبینی مردم غلبه کند و این بینش قدیمی، اما ویرانگر را، دگرگون سازد. برای جامعه عمل پوشاندن به این هدف، رضاشاه ناگزیر بود که بسیاری از صفات [معنوی] مردم را که موجب خردمندی و تمدن بیشتر آنها بر سایر ملل است، از آنان بگیرد. باز دست رفتن این صفات، ایران می‌توانست به سطح بربریتی تنزل یابد و این سطح، شرط قبلی همچشمی کامیابانه با تمدن مادی غرب بود. رضاشاه می‌خواست که با اصلاحات خود، ایران را در کسوت تمدن غرب درآورد. رضاشاه بر سر دوراهی قرار داشت. [سرانجام] رضاشاه و هوادارانش به‌غریبی کردن ایران پرداختند. هر چند که در این فرآیند، میان‌روتر از کمال آتاتورک در ترکیه عمل کردند؛ اما برخی خواهند گفت که مشکل تمدن ایران، به‌مراتب پیچیده‌تر از ترکیه بود، چرا که به‌محض این که تصمیمی در این زمینه گرفته می‌شد، با مخالفت مردمی روبرو می‌شد که با این کار موافق نبودند و مآلاً يك وضعیت جنون‌آمیز به‌وجود می‌آمد.

رویارویی با روحانیت در زمینه آموزش و پرورش

در تصمیم رضاشاه برای اصلاح نظام آموزش و پرورش، نیت ضمنی او دایر

بر تضعیف روحانیت، وجود داشت. آموزش و پرورش ایران تا زمان انقلاب مشروطه، در دست روحانیون بود.^{۲۰} مادی کردن [غیر مذهبی کردن] و غربی کردن کشور، به موازات یکدیگر صورت گرفت. تأکید نظام جدید آموزش و پرورش بر ورزش و تمرینات شبه نظامی، [در واقع] آنتی تز [برابر نهاد] نظام قدیم مکتب‌خانه‌ها بود.^{۲۱} یعنی به جای این که دانش آموزان - بر روی زمین - پیرامون آموزگار ریش‌دار خود بنشینند، دانش آموزان باهوش، در پشت میزها و در کلاس‌های بزرگی نشستند که مشرف بر زمین‌های بسکتبال بود. دیگر، چوب و فلک کردن دانش آموزان در حیاط مدرسه، صورت نمی‌گرفت. به جای آن، بسایستی در برابر آموزگاران خردمندی سر فرود می‌آوردند که می‌خواستند به آن‌ها بفهمانند که هر چه درس بخوانند، باز هم کم خوانده‌اند، و باید دفترهای بزرگ خود را بگشایند. درس‌هایی تدریس می‌شد که از قدرت انسان برای غلبه بر محیط مادی پیرامونش، از پرورش جسمانی همراه با غرور، و از این اعتقاد که ایرانیان - اگر از سایر ملت‌ها برتر نباشند - همچون سایر ملل، شایسته هستند، سخن می‌گفت. این اندیشه، یک‌وزنه متقابل و لازم، در برابر تحقیرهای گذشته بود؛ اما زمینه سرخوردگی آینده را ریخت: امیدهایی را بیدار کرد که عملی نبود. این اندیشه را در نسل جوان تلقین کرد که می‌توان همه چیز را به دست آورد؛ این نادیده گرفتن حقیقت، تأثیر ناگواری در برنامه‌ریزی و توسعه در سال‌های پس از جنگ [دوم جهانی] باقی گذارد و روحیه آنان را به سهولت آسیب‌پذیر ساخت.

حمله رضاشاه به طبقات مذهبی [روحانیون]، در زمینه وضع قوانین صورت گرفت. بدین‌سان، رضاشاه آن‌ها را از وظیفه اجتماعی اصلی و منبع عمده درآمد مشروعشان محروم ساخت.

رضاشاه و جامعه بازرگانی

غلبه رضاشاه بر جامعه بازرگانی، به راحتی صورت گرفت. چرا که در کار ایجاد امنیت بیشتر و ارتباطات پیشرفته و توسعه صنعتی کشور، این فکر وجود داشت که

ایران از موضع نیرومندتری در برابر قدرت‌های خارجی برخوردار گردیده است و می‌تواند به رقابت آنان در ایران، خاتمه دهد.

بسیاری از قدیمی‌های طبقه ممتاز، برای حفظ قسمتی از ثروت و امتیازات طبقاتی خود، با رژیم رضاشاه همکاری کردند.

سرکوب عشایر

قدرت ارتش و حضور آنان در همه‌جای کشور، عشایر را به‌هراس انداخت. با کشیدن راه‌هایی که نیروهای ارتش می‌توانستند از طریق آنها، همراه با توپخانه خود، سریعاً خود را به قلب دژهای کوهستانی عشایر برسانند، عشایر را به اطاعت واداشت. خوانین بخنباری ناگزیر شدند که همراه با سایر گروگان‌های عشایر، به تهران بروند. برخی از این خوانین در زندان جان سپردند؛ تا هشدار برای دیگران ببلشند. لرها، در دروازه شهر خرم‌آباد در سنگر استوار خود، دلیرانه در برابر ارتش ایستادگی کردند. اما، سرانجام شکست سختی خوردند و خلع سلاح شدند. راه تهران به قزوین و همدان و بروجرد و ملایر، تعریض گردید و اسفالت شد، و از میان دیواره‌های کوهستانی به‌زیر دژ خلع سلاح شده خرم‌آباد، و در قسمت پائین آن، به‌دره‌های دشت خوزستان و خلیج فارس رسید. قیر - که بر اثر گرمای تابستان آب می‌شود و با سرمای زمستان می‌شکند - بر زمین‌های بلند و پستی می‌درخشید که به‌بزرگ‌شراهی می‌رسید که قبلاً بیگانگان با پذیرش خطرات احتمالی، وارد آن می‌شدند. راه‌زنان را تعقیب کردند. هنوز هم در نزدیکی خرم‌آباد، می‌توان ستون‌هایی را دید که دو راه‌زن را لای جرز آن گذاردند.

به این ترتیب - جولا که بناط راه‌زنی، که یکی از شکل‌های زندگی عشیرتی، خصوصاً در یک سال بد با هنگامی که احشام‌شان دچار بیماری می‌شدند، بود، از سراسر ایران، به‌جز در مناطق بسیار دور، برچیده شد. در پی آن، تلاش‌هایی برای اسکان دادن عشایر صورت گرفت. از ییلاق و قشلاق رفتن ابل‌ها، جلوگیری شد.

کلبه‌های سنگی یا کاه گلی ساخته شد که جای چادرهای سنتی آنان را گرفت. در این میان، عشایر ناگزیر به اقامت بر روی تل‌هایی از کود حیوانی شدند، در حالی که در گذشته، دربیلاق و قشلاق رفتنشان، از روی این کودها می‌گشتند. در گذشته، بیماری‌های ناشی از کثافت کودها - به دلیل زیست وحشی و پویایشان در زیر آسمان باز - مهار می‌شد. در سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱ شمسی] لوایحی از تصویب مجلس گذشت که به موجب آنها، زمین‌های دولتی را به افراد قبایل دادند. این عشایر - در گذشته - چنین خو گرفته بودند که هر چه را که به خاطر آن مبارزه می‌کنند، هر چه را که می‌بینند، از آن خود پندارند. به آنها بذریگان داده شد و صندوق‌هایی برای کمک رسانی به زندگی کشاورزی‌شان، به وجود آمد. این مردان و زنان اعجاب‌انگیز که در فضاهای بزرگ و چراگاه‌های بلند سرگردانند، با عوامل حکومت - یعنی ارتش و ژاندارمری - سروکار پیدا کردند. این عوامل به ساخت عشایر پرداختند و از تهدید آنان فروگذاری نکردند. داستان‌های هولناکی درباره افسرانی نقل می‌شود که خود را با سربریدن لرها و کردها، سرگرم می‌کردند!

بودجه‌ای که برای [عمران] عشایر در نظر گرفته شد، مورد اختلاس قرار گرفت. زمین‌هایی را که دولت به طور رایگان به آنان داده بود، بازو به مردم فلاکت‌زده عشایر فروختند. [ابن دگرگونی‌ها] برای افراد عشایر، آغاز يك پایان بود. خوانین آنان را به اسارت گرفته و بدون رهبر مانده بودند. در اوت ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] هنگامی که خان‌ها به میان عشایر خود باز گشتند، انتقام دهشتناکی از نیروهای دولتی گرفتند و همه کلبه‌های کثیف خود را خراب کردند و ترك گفتند. اما این قشر باستانی از جمعیت ایران - که بر طبق آمار جدید، نزدیک به دو میلیون نفر هستند و هجده درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند - روزگاری به سریر پادشاهی ایران نشسته بودند^{۴۲}، و احتمالاً در اواخر سال ۱۹۱۱ [آذر و دی ۱۲۹۰] با زهم چنین قصدی داشتند^{۴۳}، در حقیقت قدرشان درهم شکسته شده بود. امروزه، مشکل عشایر این است که چگونه به حفظ چیزی پردازند که از صنعت «چراندن» باقی مانده است، یا از

«زندگی روستائی» که در معرض نابودی قرار دارد؛ چگونه به زندگی عشیره‌ای روی آورند که فقط بخش کمی از آن، به جای مانده است. در سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲ شمسی]، ایل «بویراحمدی»^{۴۴} را از راه هوا، بمباران کردند، و این گونه به نظر می‌رسید که تصفیه نهائی آنان، آغاز شده است.

سیاست تضعیف مذهب

در فاصله سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۲۵ [۱۳۲۰-۱۳۰۴ شمسی]، کاملاً آشکار شد که می‌توان عشایر را شکست داد و در یک برهه زمانی معین، به نابودی کشاند؛ همان گونه که طعم کوتاه زندگی سکنی نشینی اجباری، سبب گردید که تعداد آنان از لحاظ مرگ و میر - بر اثر بیماری - به گونه چشمگیری کاهش یابد. همچنین، آشکار شد که بازرگانان و اشراف برای حفظ منافع شخصی خود، ندای مخالفان را خاموش خواهند کرد. اما ملاها [روحانیون] باقی مانده بودند، با قدرتی که کمتر محسوس بود و جامعه زیر نفوذ [معنوی] آنان قرار داشت. وظیفه آنان به عنوان «تفسیر کنندگان شریعت»، به این معنا بود که آنان می‌بایست به حیاتی‌ترین اعمال بشری؛ یعنی ازدواج، طلاق، شهادت، سند استیفای دین از ملک رهنی، انتقال املاک و قراردادهای بازرگانی اعتبار بخشند. همان گونه که قبلاً بیان شد، دو نظام قانونی مجاز شناخته شدند: قوانین شرعی که حکمفرما بر اموری مانند احوال شخصیه بود؛ قوانین عرفی که جنبه غیر-مذهبی داشتند و قرار بود در امور دولتی به کار برده شوند. البته به دلیل بی‌ثباتی کشور در سال‌های اخیر، قوانین شرعی از تمامی اقتدارات قانونی برخوردار شده و گسترش قوانین عرفی متوقف گردیده است. بر اثر این وضعیت، مقامات حقوقی کاملاً با ضوابط شرعی پیوند خورده‌اند؛ از این رو، منزوی کردن روحانیون و شکست دادن آنها، بسیار دشوار شده است. مخالفان قوانین شرعی، ناگزیر بودند که ابتدا یک نظام حقوقی را جانشین آن سازند، سپس، به متزلزل کردن رکن مذهب پردازند. رضاشاه نیز همین کار را کرد. در حالی که در نظر بود آموزش و پرورش غیر مذهبی و تبلیغات ملی گرایانه،

که ایران پیش از اسلام، نمونه آن بود، برای سست کردن وفاداری مذهبی مردم به نهاد روحانیت، به کار گرفته شوند، اما این سیاست هنگامی می توانست کامیاب شود که عمر آن، بیشتر از نظم نوین رضاشاهی باشد. این سیاست، با احساسات خصمانه مردم نسبت به نوگرایی رضاشاه روبرو شد که ما قبلاً درباره آن صحبت کردیم؛ در حالی که پادشاهی سلسله هخامنشی به زمان های بسیار دور تعلق داشت، آزادی حاصل از گروش به اسلام، از نظر گاه تاریخی، نزدیکتر می نمود. برای پاسخ دادن به پرسش زیر، نیازی نبود که شخص، دانش عمیقی از علم تاریخ داشته باشد. آیا امکان داشت که وضع بد مردم در دوران حکومت ساسانیان را در پوشش شکوه آنان، که به گونه خفت باری توسط اعراب درهم شکسته شده بود، توجیه و تعدیل کرد؟ با وجود این، سیاست یاد شده به صورت های زیر، ادامه یافت.

چشم هزاره فردوسی: در سال ۱۹۳۵ [۲۰ مهر ۱۳۱۳] جشن هزاره فردوسی، شاعر بزرگ ایران که افسانه های ایران قبل از اسلام را در حماسه شاهنامه آورده است، باشکوه زیادی برگزار شد و مزار تازه ای برای این شاعر، در طوس (زادگاهش) ساخته شد. قانون لغو امتیاز حفریلت آثار باستانی، مصوب مهر ۱۳۰۶، انحصار فرانسوی ها را از لحاظ کشفیات باستانشناسی، لغو کرد و در اختیار دولت قرار داد.^{۴۵} يك هیأت از باستانشناسان آلمانی در «تخت جمشید» و يك هیأت امریکائی از شیکاگو، در «ری» به کاوش های باستانشناسی پرداختند. از تعداد ۲۴۷ بنا - که در سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱ شمسی] به عنوان آثار تاریخی محسوب می شدند - هشتاد و دو بنا به دوران پیش از اسلام، تعلق داشت. مدرسه موسیقی باز شد، و علاوه بر تشویق آهنگسازان جدید، به جمع آوری موسیقی فولکلوریک، اقدام شد. يك اپراخانه هم در تهران دایر گردید.^{۴۶} چون در بغداد و آنکارا، اپراخانه وجود داشت، رضاشاه هم می خواست از آن ها تقلید کند. اما جنگ [دوم جهانی] مانع تکمیل بنای آن شد و ساختمان

صدفی شکل آن، در ۱۹۵۶ [۱۳۳۵ شمسی] خراب شد.^{۴۷}

«الویل سوتون» در «روزنامه» خراب شد.

«يك دگر گونی عمده در اینجا [ایران] وجود دارد؛ اسلام اصیل، استفاده از موسیقی را ممنوع کرده است. با این که این محدودیت در کشورهای اسلامی، به جز در کشورهایی که دارای اسلام بدوی هستند، رعایت نشده و در همه جا گرامافون وجود دارد، مع الوصف به ندرت دیده می شود که دولت های مزبور، رسماً از موسیقی حمایت کنند. اما طرز برخورد دولت ایران با مسأله موسیقی، آن است که موسیقی را هم به عنوان يك وسیله تبلیغاتی و هم يك وسیله آموزش و پرورش عمومی به کار برد».^{۲۹}

البته، همه این تلاش های رضاشاه، از تأثیر کمی در توده مردم برخوردار بود. زیرا جشن هزاره فردوسی [تنها] برای تنی چند از فضیای خارجی بسیار جالب می نمود. آنان، با هزینه دولت ایران، به این کشور آمدند تا خطابه های فاضلانه خود را [درباره فردوسی] بخوانند. خاورشناسان روسی هم از این فرصت استفاده کردند و کوتاه زمانی بعد، شروع به برگزاری جشن هایی درباره شعرای ایرانی نمودند که راد گاهشان اینک قسمتی از خاک شوروی را تشکیل می دهد.^{۳۰} فرزندان ایرانی فرصت یافتند تا با پژوهشگران خارجی و متخصص در زمینه ادب و فرهنگ ایران، به رقابت برخیزند. بدین سان، يك طبقه جدید از فضیای ایرانی پدید آمدند که اینک سرت زیادی دارند. تألیف آثاری چون «گزیده مقالات» و «تذکره شعرا» که یکی از خدمات عمده ایرانیان به تاریخ و ادب و نقادی می باشد، و در واقع ترکیب زیبایی از افسانه و حقیقت، به گونه اتقاقی است، اینک جای خود را به پژوهش های علمی و سنجش متن های ادبی داده است. این پژوهش های علمی و ادبی فرزندان ایرانی، کاملاً جدا از عقیده توده مردم نسبت به ادبیات بزرگ کشورشان، عاری از وجد و شادمانی بود که روستائی بیسواد با از بر خواندن اشعار، به دور از ملاحظات ادبی، احساس می کرد. این روستائی، در واقع پیام شاعران را، به گونه غریزی درک می کرد. اهل فضل، گه گاه این پیام را درک نمی کردند، اما اگر ایرانی بودند، برایشان کاملاً قابل درک بود. با وجود این، چون همگامی پیام شعراء با محتوای نظام نوین، به سختی

امکان‌پذیر بود، لذا فرزانشان ایرانی پرداختن به نگارش رساله‌هایی درباره تاریخ دقیق تولد و مرگ یک شاعر یا ارزشیابی نسخه‌های دست‌نویس یک دیوان شعر را، امن‌تر از پرداختن به نظر شعراء نسبت به ممدوحین‌شان یا بی‌اعتباری دنیا، می‌دانستند بدین‌سان، فرزانشان ایرانی - به تقلید از همتاهای اروپائی‌شان - جامه اروپائی به تن کردند. با این‌که آنان از محتوای معنوی اشعار فردوسی و حافظ در زمینه بی‌اعتباری این دنیا، آگاه بودند و این آگاهی قوی بود و در وجودشان اندوهی را برمی‌انگیخت اما به‌نابود کردن [نادیده گرفتن] این آگاهی و این اندوه، دست یازیدند. به این ترتیب بود که توانستند بی‌آن‌که در معرض خطر توهین به رژیم رضاشاه قرار گیرند، در نمایش فرهنگی آن شرکت جویند. البته، منظورم این نیست که تلاش‌های آنان را بی‌ارزش جلوه دهم، چرا که آنچه خارجیان [درباره ادبیات فارسی] انجام دادند، آنان نیز منطقی از عهده آن برآمدند. منتهی مراتب، درک آنان از ادبیات فارسی، محدود به پیش خارجیان و مقتضیات زمانی بود؛ بدین‌سان، حیطة درک و فهم خود را محدود کردند.

یورش به حقوق اسلامی و وضع قوانین عرفی: کسانی که در زمینه حقوق اسلامی مطالعه کرده‌اند، می‌گویند که در گذران سده نوزدهم میلادی [اوایل قاجاریه] فقه تدریس شده در حوزه‌های علمیه - به آن‌گونه که در ایران شیعه مذهب رایج بود - بر اثر تجدیدنظرهایی در نظریات [آراء فقهی] نشر مجدد و تفسیر دوباره آن، از استحکام برخوردار گردید. در واقع، کتاب‌های فقهی زیادی تألیف گردید که دنباله جریانی بود که از دوران پادشاهان صفوی، در قرن شانزدهم، آغاز شد؛ آن زمان که ستون‌های ساختار حقوقی و سیاسی شیعه، بنیان‌گذارده شد.^{۵۱} اما در اوایل سده بیستم، قیام مشروطه با مخاطره دولت «غیر مذهبی» همراه بود. این مخاطره، که ناشی از وجود انقلابیونی بود که نه تنها می‌خواستند با غرب برابری کنند، بلکه همچنین مایل به تقلید از آن هم بودند. روحانیون فعال در نهضت مشروطه، این خطر را احساس کردند، از این‌رو، اصول قانون اساسی را به طرز ریختند که مرجعیت مقامات مذهبی را حفظ نماید؛ از لحاظ نظری، قانون اساسی نمی‌توانست حاوی قوانین مغایر بانظر

علمای اسلام باشد.

با وجود این، شیوه اجرایی قانون اساسی، بستگی به این داشت که تا چه اندازه در رعایت [اصل شرعی بودن قوانین] نظارت داشته باشد. قدرت سیاسی روحانیون، در سال‌های نخستین سده بیستم، کاهش یافت. رضا شاه برای رسیدن به قدرت و مقابله با رقبای خود، در جلب حمایت علماء کوشیده بود و هنگامی که زمزمه جمهوریت - با دسایس سیاسی رضاخان - بر سر زبان‌ها افتاده بود، توانست مخالفت علماء را با تأسیس جمهوری، جلب نماید. مع الوصف، وی در سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ شمسی] به گونه گستاخانه‌ای با علمای دینی، رفتار کرد. در اوایل آن سال، ملکه (همسر شاد و مادر محمد رضاشاه پهلوی) در هنگام شرکت در يك مراسم مذهبی در قم، ناگهان حجابش کنار رفت و قسمتی از صورتش نمایان شد. واعظی که بر سر منبر بود، ملکه را به خاطر این سهل‌انگاری سرزنش کرد. روز بعد، شاه همراه با دو زرهپوش وعده‌ای سرباز، به قم آمد. رضاشاه دستور بازداشت و بیرون آوردن سه مجرم را داد که بر طبق يك سنت مذهبی در مسجد آنجا بست‌نشسته بودند.^{۵۲}

سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ شمسی] سال یورش به ساختار بیرونی قوانین شرعی بود. پس از ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ شمسی] تلاش‌هایی برای ارائه حقوق مدنی جدید، صورت گرفته بود. در سال ۱۹۱۰ [۱۲۸۹ شمسی] اداره مدعی العمومی تأسیس گردید.^{۵۴} در ۱۹۱۱ [۱۲۹۰ شمسی]، کابینه مشیرالدوله مبادرت به تأسیس وزارت عدلیه [دادگستری] کرد.^{۵۵} مجموعه‌ای از قوانین منتشر شد و اعلام گردید که این قوانین جنبه آزمایشی داشته و با توجه به اصل دوم متمم قانون اساسی، تدوین شده که می‌گوید: «کلیه قوانین نیاستی مغایرتی با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد».^{۵۶} قانون تجارت در سال ۱۹۱۵ [۱۲۹۴ شمسی] عرضه شد، اما چون در آن زمان فاقد حقوق‌دانان غیر مذهبی ورزیده بودند، لذا وقفه‌ای در این اصلاحات قانونی، پیش آمد. اما، دوباره، از سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ شمسی] از سر گرفته شد.^{۵۷}

سیستم کاپیتولاسیون [قضاوت کنسولی] به این معنا بود که اتباع دولت‌های

مسیحی نمی‌توانند تابع نظام حقوقی غیر مسیحی باشند.^{۵۸} این نظام، یک خاطره دیرپای دیگر از نفوذ خارجیان در ایران و توهین به ملت ایران بود. رضا شاه مایل به لغو سیستم کاپیتولاسیون بود و شتابی که وی برای جایگزین کردن قوانین عرفی به خرج می‌داد، بیشتر به خاطر این بود که با وضع قوانین حقوقی، بتواند مآلا حقوق برون‌مرزی خارجیان [سیستم کاپیتولاسیون] را لغو کند: در فاصله سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۶ [۱۳۰۳ - ۱۳۰۵ شمسی] قوانین آزمایشی تجارت و مدنی ارائه شد.^{۵۹} در ۱۹۲۶ [۱۳۰۵ شمسی] گام بزرگی به صورت گماردن حقوق‌دانان دارای تحصیلات اروپائی، به جای روحانیون، در وزارت عدلیه، برداشته شد.^{۶۰} در این مورد رضا شاه به حقوق‌دانان جدید یادآوری کرد که مبنای داوری دربارهٔ یک کشور، کیفیت قوانین آن است. مرد جوانی که وزیر عدلیه شد وی در ننگ دست به کار تهیه قانون مدنی گردید، «داور» نام داشت. وی، نمونه افراد حرفه‌ای - مانند تیمورتاش - بود که وجودشان به رضا شاه امکان می‌داد تا از وجود سایر افراد مسن‌تر، اشراف و روحانیون بی‌نیاز شود. داور از مردم طبقه متوسط اجتماع بود. در ژنو تحصیل کرده بود. داور موقعیت و منزلت خود را مدیون فرصت‌هایی بود که رژیم جدید فراهم کرده بود، و احتمالاً، به این رژیم وفادار بود. فزون بر این، وی مردی قابل، با پشتکار و درست عمل بود.^{۶۱}

داور در ۸ مه ۱۹۲۸ [۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۷] جلد اول قانون مدنی جدید را به مجلس تقدیم کرد. چون معلوم بود که بتصویب آن در مجلس، شاه می‌توانست امتیازات باقی‌مانده از سیستم کاپیتولاسیون را لغو کند، لذا مجلس تقریباً با فوریت آن را به تصویب رسانید. مواد قانون مدنی درباره موضوعات عمومی، در بسیاری از موارد، ترجمه مستقیم از مواد مشابه در حقوق فرانسه بود. اما مواد مربوط به «احوال شخصیه» - در موارد متعددی - تدوین مجدد احکام اسلامی بود. سپس کاپیتولاسیون لغو گردید.^{۶۲} در دسامبر همان سال، با گذراندن قانون «لباس متحدالشکل»^{۶۳}، حمله دیگری به دیانت صورت گرفت. پوشیدن لباس به شیوهٔ اروپائی، به مردان توصیه شد و کلاه لبه‌دار جایگزین کلاه بی‌لبه‌ای گردید که مسلمانان به سر

می گذاردند، به طوری که می توانستند در هنگام نمازپیشانی خود را به زمین بگذارند. در طی دو سال بعد، تعدادی از سایر قوانین مصوبه، به طور آزمایشی تدوین گردید، تا پس از آن مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گیرد. در ۱۹۲۹ [۱۳۰۸ شمسی]، جلد دوم وسوم قانون مدنی برای تصویب به مجلس فرستاده شد. چون در آن زمان، دیگر «کاپیتولاسیون» خاری در چشم شاد نبود، و بسا عبرت گرفتن از سرنوشت امان‌اله‌خان (پادشاه افغانستان) در پی اصلاحات نوگرایانه‌اش،^{۶۴} مجاس تصمیم‌گیری درباره تصویب قانون مدنی را به بعد موکول کرد. لذا جلدهای دوم وسوم قانون مدنی، سرانجام در ژانویه واکتبر ۱۹۳۵ [۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ شمسی] به تصویب رسید. البته، در سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۰ شمسی]. مقررات خاصی برای پرداختن به جرایم سیاسی و مطبوعاتی، به دلیل ترس از فعالیت کمونیست‌ها، وضع گردید.^{۶۵}

برای نخستین بار در تاریخ حقوق ایران، محاکمه توسط «هیأت منصفه» پدید آمد. مقررات این قانون، علاوه بر این که ناظر بر موضوعات مؤثر در آزادی افراد بود، اما با عرف شرعی مغایرت داشت. بر اساس این عرف، سوگند شاهدان در خصوص یک جرم ادعا شده، در حضور حاکم شرع صورت می‌گرفت و او حق تفسیر قوانین شرعی را داشت.

همچنین قسمت دیگری از وظایف روحانیون، در سپتامبر ۱۹۲۴ [مهر ۱۳۰۳] سلب شد. به این معنی که سن قانونی کبیر، ۱۸ سال اعلام شد؛ که مغایر با حکم قرآن درباره سن شرعی بود.^{۶۶} تشریح مردگان، در دانشکده پزشکی تهران اجازه داده شد.^{۶۷} رضاشاه در تاریخ ششم ژوئن ۱۹۳۵ [۱۴ خرداد ۱۳۱۴] هنگام ورود به میدان بهارستان برای گشایش مجلس، بدون کلاه آمد. به این ترتیب، عرف الزامی مذهبی دایر بر پوشاندن سر در مراسم رسمی را نادیده گرفت. از ۱۹۳۵ [۱۳۱۴ شمسی] اصلاحات قانونی با شدت بیشتری از سر گرفته شد. مقررات مربوط به ازدواج که با وضوح بیشتری تعریف و معرفی گردیده بود، انتشار یافت. روحانیون شیعه در معرض این خفت قرار گرفتند که عقده‌های ازدواج و طلاق باید، به جای ثبت در محاضر

شرعی، در دفاتر اسناد رسمی به ثبت برسد. بر طبق قانون ۱۴ اوت ۱۹۳۱ [۲۱ تیر ۱۳۱۰ شمسی] به زنان اجازه داده شد که در موارد خاصی، مبادرت به درخواست طلاق بنمایند. به خارجی‌ها اجازه داده شد که به داخل برخی از مساجد، که در شمار آثار تاریخی بودند، بروند. البته، مساجد شهرهای مقدس قم و مشهد، همچنان به روی پیروان سایر ادیان بسته ماند، اما در سایر شهرها، باز شد؛ در حالی که در ابتداء، خارجیان بایک اسکورت نظامی وارد مساجد می‌شدند. اصفهان شهری بود که با این اصلاحات به شدت مخالف بود و دولت ضربات سختی را برای فرو نشانیدن اعتراضات آنان، وارد ساخت. در ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ شمسی]، دولت به اولین اقدام برای جلوگیری از شلاق زدن در ملاء عام در ماه رمضان، مبادرت کرد. سنت دعوت از سفیران کشورهای اسلامی برای تماشای مراسم عاشورا، متوقف گردید. تعزیه مورد بی توجهی قرار گرفت؛ به این ترتیب، برگزاری برخی مراسم مذهبی، در شهرهای بزرگ، به تدریج به فراموشی سپرده شد.

رفع حجاب از زنان: در سال ۱۹۳۵ [۱۳۱۴ شمسی] به سر گذاردن کلاه اروپائی [کلاه شاپو] به وسیله مردان، اجباری شد.^{۶۸} در بازارهای سنتی کلاه‌دوزی، کلاه‌دوزان نمونه کلاه شاپوی انگلیسی را پشت و پترین مغازه‌های خود گذاردند. این کلاه، از جنس حلبی بود، که آن را رنگ می‌کردند تا قیافه یک کلاه واقعی را داشته باشد. به این ترتیب بود که دستورات نظم جدید، به طور کامل و باترس و لرز، اجراء گردید، اما در موضوعات عمده، بسیاری از این دستورات وسیله سوء استفاده و استثمار مردم قرار گرفت. تخمین زده می‌شود که از ۳۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت مرد و زن تهران، نزدیک به ۴۰۰۰ زن، رفع حجاب کردند. در پائیز ۱۹۳۴ [مهر ۱۳۱۳] دولت با صدور اعلامیه‌ای، مردم را برای پذیرش آموزگاران زن بی حجاب آماده کرد. در مه ۱۹۳۵ [خرداد ۱۳۱۴] یک مرکز فرهنگی زنان که زیر نظر یکی از دختران شاه قرار داشت، تأسیس گردید، و دخترها بالباس ورزشی رژه رفتند. در ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵ [دوم مرداد ۱۳۱۴] نخست وزیر یک مجلس عصرانه تاریخی در یکی از

باشگاه‌های بزرگ تهران ترتیب داد که اعضای کابینه و مقامات بلندپایه، با همسران خود، در آن شرکت کردند. از این رو، مابه حیرت نیست که در پی وقفه‌ای که در اصلاحات رضاشاه - باتوجه به قیام مردم افغانستان علیه امان‌الله خان - به وجود آمد، اصلاحات رضاشاهی در زمینه لباس مردم، منجر به يك قیام در مشهد مقدس گردید و نیروهای ارتش، که مجهز به مسلسل بودند، به داخل مسجد یورش بردند.^{۶۹} در این ضمن، حضور بانوان سرشناس بی حجاب در معابر عمومی، و پوشیدن لباس به شیوه اروپائی، ادامه یافت. مردها [برخلاف زنها] از لحاظ نوع لباس مورد نظر خود، با محدودیت مواجه شدند زیرا مقررات جدید درباره لباس مردان، با شدت اجراء می‌شد. نتیجه این سیاست، این بود که لباس سنتی مردها که زیبا هم بود، تبدیل به لباس عجیب و غریبی شد، و سلیقه خوب ایرانیان در لباس پوشیدن، در ظرف چند سال، از بین رفت. اما مردم فقیر، همچنان، به پوشیدن پیراهن‌های بدون یقه، ادامه دادند. ریش خود را تراشیدند، چرا که تراشیدن ریش را به معنای فقدان اسفبار این سنت اسلامی می‌دانستند. در ۱۹۳۶ [۱۳۱۵ شمسی] که روحانیون به اندازه کافی ضعیف شده بودند، آماده پذیرش اصلاحات رضاشاه گردیدند. برخی از آنها، عبا و عمامه خود را به کناری نهادند و با پوشیدن کت و شلوار، به صورت صاحبان محاضر رسمی درآمدند تا به این ترتیب دچار افلاس مالی نشوند. زیرا به موجب قانون ثبت اسناد و املاک، مصوب ۲۶ اسفند ۱۳۱۰، رسیدگی به اسناد مربوط به معاملات املاک و سایر معاملات، انحصاراً در صلاحیت دادگاه‌ها و دادرسان دادگستری در آمده بود.^{۷۰} مقررات این چنینی سبب شد که روحانیون برای تأمین زندگی خود، تغییر لباس دهند. قانون عرفی کردن [غیر مذهبی کردن] نهائی قوه قضائیه [قانون استخدام قضات] در تاریخ ۶ دی ۱۳۱۵ از تصویب مجلس گذشت. از این زمان به بعد، قضات می‌بایست دارای دانشنامه لیسانس از دانشکده حقوق تهران یا يك دانشگاه خارجی بوده و به مدت دو یا سه سال، کارآموزی قضائی کنند. قضات سابق، که فاقد این شرایط بودند، می‌بایست برای ادامه کار در وزارت دادگستری، امتحانات خاصی را بگذرانند؛ اما به هر تقدیر، نمی‌توانستند از رتبه شش قضائی، بالاتر روند.

به این ترتیب بود که در اواخر سال ۱۹۳۶ [آذر و دی ۱۳۱۵] ایران قانوناً به طور کامل از دین رها شد. در هشتم ژانویه ۱۹۳۶ [۱۷ دی ۱۳۱۴] رضاشاه، به اتفاق ملکه و دو دخترش که رفع حجاب کرده بودند و لباس اروپائی به تن داشتند، در یکی از دبیرستان‌های تهران حضور یافت.^{۷۱} از این زمان به بعد بود که حجاب ممنوع اعلام شد: کسبه از فروش اجناس به زنان با حجاب منع شدند و زنان دارای حجاب، حق ورود به خیابان‌ها یا سوار و سائط نقلیه شدن را نداشتند. برخی از پیرزنان که حاضر نبودند حجاب خود را بردارند، تا سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] از خانه خود بیرون نیامدند. پس از سال ۱۹۴۱ [سقوط رژیم رضاشاه] تعداد زیادی از زنان، دوباره به حجاب روی آوردند، و به زودی حجاب در بین زنان بار دیگر متداول شد، به ویژه در میان طبقات فقیر مردم. عاملی که زنان را به حجاب مجدد سوق داد، بیشتر ناشی از فقر مالی بود تا عقاید مذهبی.^{۷۲} توضیح این که وجود چادر بلند و سیاه، لباس‌های مندرس و کهنه زیر آن، و نیز تاکفش را می‌پوشاند. پس از رفع حجاب، مبلغ ۲۵۰۰۰ لیره انگلیسی در نظر گرفته شد تا بانوان فقیر بتوانند لباس‌های جدید را خریداری کنند؛ کمترین مبلغی که می‌شد صرف این کار کرد. نوگرایی، موجب از میان رفتن فقر مردم نشده بود. از این رو، استعفای رضاخان، به مردم فقیر فرصت داد تا لباس کاملاً متناسب وضعیت مالی خود را بپوشند. فقط طبقه مرفه اجتماع بود که توانست از اصلاحات رضاشاه در زمینه آزادی زنان، بیشترین استفاده را بعمل آورد.

وضع زنان در دوران رضاشاه

در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] زن‌ها از پنج جهت با مردان نابرابر بودند: يك جهت، این بود که مرد حق داشتن بیشتر از يك همسر [چهار همسر دائمی] را داشت، به شرطی که می‌توانست ثابت کند که از امکان مالی کافی برخوردار بوده و موجبات راحتی آن‌ها را فراهم سازد. از سوی دیگر، يك زن، در زمان واحد، فقط می‌توانست يك شوهر داشته باشد. مرد، هر وقت که دلش می‌خواست، می‌توانست همسرش را طلاق دهد؛ در حالی که زن برای درخواست طلاق، می‌بایست دلایل

خاصی را ارائه دهد. حق زن از ارث و میراث، کمتر از مرد بود، اما بر طبق اصلاحات جدید، زن حق مطالبه مهریه خود را داشت و از لحاظ دارائی، مستقل از مرد بود. قانوناً، سرپرستی خانواده و نگاهداری از فرزندان، به عهده مرد بود. زن حق رأی دادن در انتخابات و انتخاب شدن را نداشت. نسابری اخیر، در ۱۹۶۲ [۱۳۴۱ شمسی] با دادن حق رأی به زنان، از میان رفت. در ژانویه ۱۹۶۳ [۶ بهمن ۱۳۴۱] به زنان حق شرکت در رفراندوم ملی برای تصویب اصلاحات شاه [محمد رضاشاه] داده شد. در ۱۹۶۴ [۱۳۴۳ شمسی] تعدادی زن به مجالس شورای ملی و سنای راه یافتند. زنان طبقات ثروتمند و شهرنشین - که این روزها، در مقیاس اجتماعی و اقتصادی، کمی افزایش یافته است - در اجتماع ظاهر می شوند، و از لحاظ محدودیت‌های اجتماعی، در سطح سایر کشورها هستند. اما به درستی معلوم نیست که این وضعیت جدید زنان، تا چه اندازه ثمره نظم نوین رضاشاهی و تداوم يك وضعیت قدیمی تر اموری است که اینک به دلیل رفع محدودیت‌هایی چون حجاب و داشتن اندرونی در خانه‌ها، کنار گذاشته شده است. [در گذشته] اگرچه زنان حجاب داشتند و در برابر مردهای نامحرم - به جز اقوام نزدیک خود - ظاهر نمی شدند، اما از نفوذ چشمگیری در امور داخلی خانه و نیز امور دولتی برخوردار بودند. آزادانه، رفت و آمد می کردند؛ به بازار، به خانه دوستان خود می رفتند. معمولاً زن‌ها به زیارت عتبات، می رفتند، که دورترین آن‌ها مشهد (در استان خراسان) و نجف و سایر عتبات، در عراق بود. تعداد سفرهایی که زنان ثروتمند ایرانی می رفتند، بیشتر از يك زن انگلیسی بود. با این که حجاب با محدودیت‌هایی همراه بود، اما مزایایی نیز داشت. وقتی زن حجاب داشت، کسی او را نمی شناخت؛ که این موضوع که گاه مطلوب می نمود. نه تنها زیبایی زن، بلکه زشتی او را هم می پوشاند. زنان از پشت رو بنده، قادر به اعمال قدرت زیادی بودند. مع الوصف، در ملتی که برای نوگرایی می کوشید، ادامه حجاب ناهمگنی پدید می آورد. به این دلیل - و نیز به دلایل دیگر - نظم نوین ناگزیر به لغو حجاب بود. این موضوع که سیاست رفع حجاب از زنان، از منزلت والائی در اولویت‌های ملی ایران و ترکیه برخوردار بود یا نبود، مورد بحث ما نیست؛ شاید زمامداران این

کشورها برای کشاندن زنان به فعالیت‌های آشکار اجتماعی، مزیت‌های متعددی را قابل بودند. اما این سیاست، دروضع زنان فقیر تأثیری نداشت، چرا که ناگزیر به شستن ظرف و ماهی‌تابه، کشت و کار، برداشت محصول و تمیز کردن مزرعه بودند، که می‌بایست به وسیله يك نفر انجام شود، و از این رو، سیاست حکومت دایر برداشتن حجاب یا رفع حجاب، تأثیری دروضع آنان نداشت.

آموزش و پرورش زنان، همگام با مردان نبود. از این رو، اگر بخواهیم مطلب را بشکافیم، باید گفت که این اندیشه در ذهن آنان وجود دارد که وضع آنان با دوران حجاب، فرقی نکرده است. حتی در برخی موارد، زنان به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گوئی بخشی از خردمندی گذشته خود را از دست داده‌اند؛ زنانی که همسرانشان در مشاغل و مناصب عالی هستند، از شوهران خود اطاعت نمی‌کنند و به ولخرجی و هدر دادن پول شوهرشان می‌پردازند؛ زنان لباس‌های مدل پارسی را که بسیار گران است می‌پوشند. زنان، همچون گذشته، طالب جواهرات به عنوان يك سرمایه هستند (خصلت ایرانیان از لحاظ عدم تظاهر به ثروت مند بودن، در سال‌های اخیر جای خود را به نمایش پرزرق و برق اتوموبیل‌های آخرین مدل داده است. البته، زن‌های قدیمی، بیشتر از زنان کنونی، بر خود جواهر آویزان می‌کردند. چشم و همچشمی برای داشتن بهترین اتوموبیل آمریکائی، حکایت از آن دارد که چگونه افراد طبقه بالا، آلوده خواسته‌های ابلهانه همسران خود، برای چشم و همچشمی با سایر زنان یا جلوتر افتادن از آنها، شده‌اند). در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، تعداد طلاق در میان افراد طبقات بالا و صاحبان حرف، روبه‌فزونی گذارد، اما هنوز به وضعی نرسیده که زنان ناراضی از همسر خود، یا زنان بوالهوس، طلاق را وسیله رسیدن به خواسته‌های خود قرار دهند. همزمان با تحقق برابری زن و مرد، خواسته زن‌ها از شوهرانشان فزونی می‌یابد و شوهرها برای برآورده کردن این خواسته‌ها، ناگزیرند یا تن به قرض دهند، یا به صورت آدم‌های مسادی تری در آیند. موضوع جالب این است که در سه سال اخیر، يك بانوی سرشناس، به جرم فساد، در رابطه با يك انحصار دولتی، به زندان

محکوم شد. در تابستان سال ۱۹۶۳ [تابستان ۱۳۴۲ شمسی] گزارش جراید حاکی از آن بود که همسر يك نخست وزیر سابق، به اتهام فساد در دوران نخست وزیری شوهرش، محاکمه خواهد شد. در پی استعفای این نخست وزیر در سال ۱۹۶۲ [۱۳۴۱ شمسی]، در تهران شایع شد که همسر او در شرایط دشوار اقتصادی کشور، قاچاق ارز می کرد، در حالی که خود نخست وزیر، آدم درست عملی بود.^{۷۳} بخشی از آثار زیانبار این موارد فساد، ناشی از عشق به قمار است که در میان زنان طبقات بالا، همچون مردان این طبقات، رایج است.

از سوی دیگر، زنانی که به وسیله رضاشاه آزاد شدند، به تبعیت از زنان خانواده سلطنتی، به ایفای نقش فعال و درخور ستایشی پرداختند. بسیاری از دختران ایرانی، به شغل پرستاری روی آوردند. اما بیمارستان‌های جدید بایستی راه طولانی را پیمایند؛ این بیمارستان‌ها تا وقتی که دارای کادر پزشکی زن متعهد و دقیق نباشد، عاری از جنبه انسانی و کارساز خواهد بود. پرستاران، بهترین مهارت شغلی را که در بیمارستان‌های بزرگ انگلستان و آمریکا کسب کرده‌اند، با خود، به ارمغان می آورند. اظهار نظر درباره دانشجویان ایرانی خسار جاز از کشور را به فصل دیگری موکول می کنیم. اما فقط، در اینجا، اشاره می کنیم که در میان این دانشجویان، پرستاران کامیاب‌ترین آن‌ها بوده‌اند. وجود آن‌ها، سبب تحکیم فعالیت انجمن شیر و خورشید سرخ (که برابر با صلیب سرخ است و نظم نوین برای توسعه آن، می کوشد) شده است. آموزگاران زن، ثابت کرده‌اند که هم‌تاهای عالی برای آموزگاران مرد، از لحاظ تدریس در مدارس، هستند. زنان، در حرفه آموزگاری، هوش و درایت زیادی از خود نشان داده‌اند که زن‌های عادی، فاقد آن هستند. در سال‌های اخیر، پزشکان زن و قابل‌های تحصیل کرده، به عنوان پیشروان اصلاحات مهم در جامعه ایرانی، شناخته شده و راه را برای دادن مسئولیت‌های بیشتر به زنان، هموار کرده‌اند؛ به طوری که شاید رأی دادن به کاندیداهای زن و حضور آنان در مجلس، در ایجاد يك ملت متعادل و خوشبخت، مؤثر باشد. [زیرا] خانم‌های فاسدی که از آن‌ها قبلاً سخن گفتیم، يك

اقلیت کوچک را تشکیل داده و عادلانه نیست که آنها را مبنای داوری درباره همه زنان ایران قرار دهیم؛ هر چند که بهرغم تعداد کم‌شان، مع الوصف از نفوذ زیادی برخوردار هستند. به‌خصوص که زنان ایرانی عموماً زیبا و بردبار و مهربانند، رنج زیادی را تحمل کرده‌اند که لزوماً ناشی از محظورات مذهبی در گذشته نیست، بلکه، به‌خاطر ضعف، بی‌ارزش بودن و بی‌مسئولیتی مردان است. اگر این زنان در هنگام ورود به يك جامعه نوین، دچار خطاهائی می‌شدند، شایسته بخشش بودند. اما در تحلیل نهائی، جایی برای این بخشش باقی نمی‌ماند، چرا که در گذران سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۶۳ [شمسی ۱۳۰۹-۱۳۴۲] یعنی طی سی و سه سال، نتوانستند خود را آماده برای اجرای نقش اجتماعی و سیاسی مؤثرتری سازند که اینک به‌آنها عرضه می‌شود و اصلاحات رضاشاهی، پیش در آمد آن بود.

وضعیت زنان از لحاظ ازدواج: اگرچه هنوز ازدواج از طریق واسطه‌هایی صورت می‌گیرد که به‌نمایندگی از سوی دو خانواده، پیشنهاد زناشویی نمی‌دهند؛ اما به‌موجب قانون مدنی جدید [ماده ۱۰۶۲]، رضایت عروس و داماد آینده، به‌عنوان يك شرط اساسی ازدواج به‌شمار می‌آید.^{۲۴} برای این‌که جامعه بپذیرد که زن و مرد در انتخاب همسر خود، از آزادی کامل برخوردارند، نیاز به گذشت زمان است، و این آزادی کامل، فقط در طبقات بالای شهرنشین و گروه‌های تحصیل کرده وجود دارد. تعداد ازدواج‌هایی که فقط استوار بر عشق و علاقه و وصلت با غریبه باشد، اندک است؛ هنوز در جامعه ایرانی این عقیده قوت دارد که ازدواج باید بین مرد و زنی انجام پذیرد که افراد خانواده آنها از يك طبقه باشند و یکدیگر را بشناسند یا دوستان مشترکی داشته باشند. پسران و دخترانی که با نادیده گرفتن سنت و عقیده یادشده و هزینه‌های زیاد عروسی، با یکدیگر ازدواج می‌کنند، مشکلاتی روبرو می‌شوند که موجب پیدایش تنش‌هایی در میان جوانان می‌گردد. این تنش‌ها، احتمالاً بیشتر از آنچه که در بدو امر به‌نظر می‌رسد، زائیده ناکامی سیاسی جوانان و خشم آنان از رژیم است. در مورد مخارج کمرشکن عروسی و هزینه تدفین در ایران، باید گفت که یکی از

اصلاحات رضاشاه این بود که هزینه‌های مزبور را کاهش داد؛ مراسم ختم محدود شد و دادن چای و قهوه و سیگار در مساجد ممنوع گردید، روزهای عزاداری [از هفت روز] بديك روز کاهش یافت.

دانشجویان ایرانی که پس از فراغت از تحصیل در خارج از ایران، با اندیشه‌های نو به ایران برمی‌گردند، گه‌گاه از کشور محل تحصیل خود، همسری اختیار می‌کنند. تعداد این نوع ازدواج‌ها در زمان رضاشاه کمتر بود زیرا به گفته «الول سوتون» هنگامی که به ایران برمی‌گشتند، پدران و مادران طبقات بالا، مترصد بودند تا دختران خود را به آن‌ها شوهر دهند؛ زیرا بدون شك به‌عنوان وسیله تحولات جدید، و احتمالاً بالا بردن نفوذ و قدرت خانواده دختر، به‌شمار می‌آمدند. با این ازدواج، در واقع این جوانان را تسخیر می‌کردند. اما از زمانی که تسهیلات زندگی شهری بیشتر شده و نظام خانوادگی قدیم به‌ضعف گرائیده است، بر تعداد عروس‌های فرنگی افزوده شده است. در دوران رضاشاه، ممنوعیت ازدواج مرد ایرانی با زن خارجی، به‌دلیل سنت پایدار ازدواج در محیط بسته فامیلی، وجود داشت؛ دخترها هم عضوی از این جامعه بسته بودند. «اولیو صورتگر»^{۷۵} [همسر دکتر لطفعلی صورتگر] در اثر عالی‌اش تحت عنوان «من در غربت نغمه سرمی‌دهم»^{۷۶} به‌شرح این موضوع می‌پردازد که يك دختر خارجی برای ورود به خانواده‌های ایرانی، باید آزمون‌های سختی را بگذراند. ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی، ازدواج زن ایرانی با مرد خارجی را، مشروط به اجازه مخصوص [دولت] دانسته است.^{۷۷} این ضابطه قانونی، از يك سنت شرعی نشأت می‌گیرد؛ بر اساس این سنت، مرد مسلمان می‌تواند با زن غیر مسلمان ازدواج نماید (چون این زن پس از ازدواج با مرد مسلمان، خود به‌خود، مسلمان محسوب می‌شود) اما زن مسلمان نمی‌تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند، مگر آن‌که مرد قبل از ازدواج، مسلمان شده باشد. در غیر این صورت، زن مرتد محسوب می‌شود. علاقه رضاشاه به کاهش ازدواج میان اتباع ایرانی و خارجی، ناشی از این موضوع بود که در نظم نوین او، محدودیت شدیدی درباره هر شکلی از مراوده اجتماعی

مردم باخارجیان وجود داشت، به طوری که خارجیان نمی توانستند با ایرانیان مرادده داشته باشند. [حتی] وقتی يك باشگاه اختصاصی انگلیسی ها در تهران، ناگزیر شد درهای خود را به روی اعضای ایرانی بگشاید، کسانی که به عضویت آن درآمدند، با دقت از سوی مقامات مربوطه تعیین شده بودند.

ماده ۱۰۳۵ قانون مدنی، انحلال عقد، حتی پس از تعیین مهریه و پیش از زفاف را اجازه داده است. این ماده با قواعد فقه شیعه مغایرت دارد، زیرا بر اساس آن، تعیین مهریه اولین مرحله از عقدی است که ازدواج آن را رسمیت می بخشد. قانون مدنی اعلام داشت که دختران برای ازدواج، نیازمند اجازه پدر هستند، اما این شرط را برای پسران نگذارد؛ و سنت قدیمی داشتن بیشتر از يك همسر را تنفیذ نمود. وجود زنان صیغه ای (که فقط در فقه تشیع وجود دارد) مجاز شناخته شد، اما شرایط آن، مورد تجدید نظر قرار گرفت.^{۷۹} با وجود این، يك مرد می توانست به مدت ۲۴ ساعت، موقتاً ازدواج نماید [نکاح منقطع در اصطلاح فقهی]؛ رویه ای که به هر حال، نسبت به اجرای آن، ابراز تأسف شده است.^{۸۰} زنان صیغه ای معمولاً در مجاورت اماکن مقدسه ای هستند که مردم برای زیارت به آنجا می روند. اگرچه این پدیده یکی از جهات زشت در زندگی طبقات مذهبی است، اما تا وقتی که قانون مدنی معتبر است، زن صیغه ای نیز جنبه قانونی دارد.^{۸۱}

قانون جزای جدید و نظام نوین دادگاهها: يك قانون جزای عمومی جدید، به طور آزمایشی در ۱۹۲۶ [۱۳۰۵ شمسی] انتشار یافت. این قانون باتکیه بر شریعت اسلامی، توجه خاصی را نسبت به جنبه های روانی ارتکاب جرم، نشان داد. مجلس شورای ملی، سرانجام، قانون جزای جدید آئین دادرسی کیفری را در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] و در پی تجدید نظرهای بسیاری در آن، که تبدیل به يك سند عمدتاً استوار بر الگوی فاشیست ایتالیا گردید، به تصویب رسانید. در فاصله سال های ۱۹۳۷ - ۱۹۳۹ [۱۳۱۶ - ۱۳۱۹ شمسی] مقررات حکمفرما بر محاکم، در مجموعه قوانین

مصوبه، گنجانیده شد.^{۸۲}

[اصولاً] از سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶ شمسی] اقداماتی برای استقرار يك نظام سلسله مراتب محاکم و سازماندهی آنها، انجام گرفت که سرانجام به تبعیت از الگوی فرانسوی، تکامل یافت و اینک چهار دادگاه وجود دارد. دادگاه اول، بدوی و تجدید نظر نام دارند. البته دیوان کشور می‌تواند - به عنوان يك دادگاه بدوی - برای محاکمه وزیران کابینه به کار رود. در این سیستم حقوقی، دادگاه‌های ویژه‌ای برای جرایم جنائی و مدنی و نظامی در نظر گرفته شده است. دادگاه دیگر - یعنی دادگاه بخش، نوعی از Summary court^{۸۳}، است که صلاحیت آن محدود است به دعاوی مدنی حداکثر تا ۲۰/۰۰۰ ریال ارزش دعوی، و دعاوی جنائی با حداکثر مجازات دو ماه حبس یا جریمه نقدی حداکثر ۱۲۰۰۰ ریال، سپس، دادگاه شهرستان است که می‌توان آن را Country Court^{۸۴} نامید. آنگاه نوبت به دادگاه استان یا دادگاه استیناف استانی می‌رسد. بالاخره، دیوان کشور (محکمه عالی) است که در پایتخت قرار دارد.^{۸۵}

استخدام در دستگاه دولت: مقررات جدید استخدام در دستگاه دولت، ورود به خدمت دولت را مشروط به قبولی در امتحان ورودی کرده بود و ارتقای مقام کارمندان تارتبه ۹ بود.^{۸۶} در سال‌های اخیر، ورود به خدمت دولت، مشروط به شرایط سخت‌تری شده است. با وجود این، نه اقدامات اخیر، نه امتحان ورودی، هیچ يك نتوانسته است از فربه شدن دستگاه دولت جلوگیری نماید. نمونه قابلیت ایرانیان برای سازگاری با شرایط و تغییر مقررات جاری، عبارت بود از پذیرش نظام استخدامی، و در پی آن، استخدام کارمندان به صورت قراردادی - که بسیار مورد سوء استفاده قرار گرفت. استخدام کارمندان قراردادی را می‌توان با توجه به نیازهای فنی، توجیه کرد. اغلب اقداماتی که پس از جنگ [دوم جهانی] برای کاهش دادن کارمندان دولت صورت گرفت، استخدام کارمندان قراردادی را مورد انتقاد شدید قرار داده است. اما سازمان‌های تخصصی، مانند سازمان برنامه و شورای عمران روستائی، می‌توانند تعداد زیادی از افراد فنی واجد شرایط را جذب کنند، و جذب کرده‌اند.

برای یافتن شغل در این سازمان‌ها، داشتن پارتی و توصیه‌بازی، اهمیت زیادی دارد. استخدام در دستگاه‌های دولتی نیز، نیاز به سفارش و توصیه‌دارد. در نظام پارتی‌بازی، می‌توان بایاری يك خانواده سرشناس، یا فامیل سببی، یا شخصی که بامتقاضی شغل قرابت خانوادگی دارد، به دستگاه دولت وارد شد. درهای سازمان‌های دولتی به‌روی جوانانی باز است که کارت ویزیت يك آدم سرشناس را به همراه دارند. البته، آوردن توصیه‌نامه برای يك مقام بالای آن سازمان - خصوصاً اگر در شورای عالی دولتی عضو باشد که بر کار این سازمان‌ها نظارت دارند - مؤثرتر خواهد بود. همچنین، برای وزیران و سفیران سابق و غیره نیز، کاری دست و پا می‌کنند.

تقسیمات استانی کشور: در سال ۱۹۳۸ [۱۳۱۶ شمسی] تقسیم بندی قدیمی ایالات [استان‌ها] دچار دگرگونی شد و مملکت به ۱۳ استان تقسیم [برطبق قانون تقسیمات کشور و وظایف فرمانداران و بخشداران، مصوب ۱۶ آبان ۱۳۱۶] گردید، هر يك از آنها، زیر نظر يك استاندار قرار گرفت. در این استان‌ها، جمعاً ۴۹ شهرستان قرار دارد که هر يك توسط فرماندار اداره می‌شوند. پس از شهرستان، بخش قرار دارد که شامل بخش شهری و دهستان است. تعیین استانداران و فرمانداران و بخشدارها، توسط وزارت کشور صورت می‌گیرد. این مقامات، مسئول انتخابات مجلس نیز هستند. به موازات مقامات کشوری یاد شده، فرماندهان ارتش و ژاندارمری محلی، زیر نظر ستاد مشترك و شاه (به عنوان فرمانده کل قوا) فعالیت دارند. يك افسر ارتش، نماینده دولت در منطقه عشایری است. در مناطقی که محل مهاجرت عشایر است، بخشدارها، رفت و آمد آنان را به دولت مرکزی گزارش می‌کنند. البته، گاهی اوقات، بازرسان ویژه‌ای به همین منظور، از وزارت کشور اعزام می‌شوند. وزارت کشور، حساس‌ترین وزارتخانه در دستگاه دولت است. چرا که علاوه بر برگزاری انتخابات، به کنترل سراسر کشور - از طریق مأمورین خود - می‌پردازد. مقامات بسالای این وزارتخانه، طبعاً با دقت بیشتری انتخاب می‌شوند و شاه در این کار، دخالت می‌کند. در سال‌های اخیر بسیار دیده شده است که وزیر کشور از دوستان

شاه بوده است. معاون وزارت کشور رامی توان در يك چشم بهم زدن به استانداری استانی بر گمارد که دچار ناامنی شده است. تعیین مأمورین کشوری و لشگری عهده دار امور استان‌ها، از مرکز، به معنای تضمین کامل سیستم مرکزیت است.

در نظام نوین رضاشاهی، احداث ساختمان‌هایی جهت ادارات کل استانی و فرماندهان نظامی، اجباری گردید. در هر مرکز استان، يك باشگاه افسران دایر شد که بزرگترین آنها در تهران است. این باشگاه، يك ساختمان بزرگ و مجلل است که با قالی‌های گران قیمت مفروش شده است.^{۸۷} تأسیس این باشگاه‌ها به این منظور بود که اشراف زادگان نظامی جدید از تسهیلات آن برخوردار شوند. همزمان با تأسیس این باشگاه‌ها، خیابان‌های بزرگ و پردرختی، به دستور رضاشاه، در داخل هر شهر کشیده شد که به خیابان پهلوی معروف اند و معمولاً به يك پارک تمیز به نام «باغ ملی» ختم می‌شوند. در محوطه این باشگاه‌ها، باغ پر از گل و محلی برای دسته موزیک وجود دارد تا در هنگام شب، موسیقی بنوازند. تأسیس این خیابان‌ها، درست برعکس آنچه پس کوچه‌های قدیمی در شهرهای ایران بود. چون توده مردم معتقد بودند که این کوچه پس کوچه‌ها یکی از نشانه‌های ظهور امام دوازدهم (ع) است، از این رو، با تسطیح خیابان‌های کج و معوج مخالفت می‌کردند. ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اروپا، بر آن شد که بولواری در تهران بسازد، اما گروهی از مردم متعصب، به دلیل اعتقاد به عقیده یادشده، مانع این کار شدند. رضاشاه اعتقادی به این خرافات نداشت. او، نقشه يك شهر را جلوی خود می‌گذارد، دو خط موازی روی آن می‌کشد؛ که خیابان جدید [خیابان پهلوی] می‌بایست در آنجا ساخته شود. مقامات محلی ناگزیر بودند پیش از بازدید رضاشاه، خیابان جدید را بسازند. به قدری از او می‌ترسیدند که ناگزیر می‌شدند حتی درخت‌ها را از جای دیگر کنده و شب پیش از ورود رضاشاه، در خیابان جدید غرس کنند، تا خیابان طبق میل او باشد. در یکی از این بازدیدها، رضاشاه درخت‌ها را شمرد و دید که يك درخت خیابان، کم است! به این جهت، رضاشاه، مقام مسئول را به شدت تنبیه کرد. البته شوخ طبعی رضاشاه،

نگذارد که آن قدر خشمگین شود که نهال‌های بدون ریشه را که در آب گذارده بودند تا پایان دیدار او، سبز جلوه نماید، از زمین بکند! این خیابان‌های پهلوی، بعداً، نمونه‌ای برای توسعه شهرهای ایران شد.

سیستم شناسنامه، جواز عبور برای رفتن به شهرستان‌ها و صدور گذرنامه: یکی - دیگر از ویژگی‌های نظم‌نوین، عبارت بود از اجرای سیستم دقیق شناسنامه که هر کس ناگزیر به داشتن آن بود. افراد در هنگام رفتن به خدمت نظام وظیفه، ورود یا خروج از شهری، اقامت در هتل‌ها، مسافرت با قطار و استخدام شدن در موسسات، می‌بایست شناسنامه خود را ارائه دهند. برای افراد خارجی، جواز اقامت توسط شهربانی صادر می‌شد، و هنوز نیز چنین است. چنانچه خارجی‌ان می‌خواستند در ایران بمانند و کار کنند، می‌بایست از وزارت کار، جواز بگیرند. همچنین، مقرراتی درباره صدور گذرنامه برای اتباع ایرانی، وضع گردید که به دلیل تشریفات اداری، منبع درآمدی برای کارمندان دون پایه، گردید. در مواقع حساس، سفر به مناطق مرزی یا عشایری، نیاز به جواز مخصوص داشت که توسط اداره دوم [رکن دوم] ستاد ارتش، صادر می‌شد. متقاضیان می‌بایست با افسر مربوط در رکن دوم، مصاحبه کنند. به همین ترتیب، برای گرفتن جوازهای اقامت و گذرنامه، متقاضیان می‌بایست به دیدار مقامات مربوطه بروند. البته، بسیاری از متقاضیان ترجیح می‌دادند که برای این کار، از وجود کارچاق‌کن‌هایی استفاده کنند که تجربه زیادی در کارهای دولتی داشتند.

يك بار، یکی از دشمنان قوام السلطنه، که در صدد تحقیر و آزار او بود، توطئه چینی کرد تا قوام السلطنه را به خاطر استفاده از کارچاق‌کن‌ها برای گرفتن گذرنامه، به زندان بیاورد؛ يك اقدام بی سابقه، آن هم علیه آدم مسن و با شخصیتی مثل قوام. سرانجام، از قوام، سلب اتهام شد و منشی او، گذرنامه‌اش را گرفت (البته گذرنامه عادی؛ در حالی که معمولاً به وزیران و شخصیت‌های مهم، گذرنامه سیاسی می‌دادند). تشریفات صدور گذرنامه، بستگی به اوضاع داخلی کشور و روابط با کشورهای خارجی داشت. مقررات صدور جواز اقامت برای خارجی‌ان، کاملاً روشن نبود و

متقاضی نمی‌دانست که چند قطعه عکس را باید به مقامات مربوطه بدهد. در نظام نوین، تعداد زیادی جواز و پروانه به وجود آمد. مثلاً، برای گرفتن جواز دوچرخه، می‌بایست امتحان دوچرخه‌سواری داده شود. از سال ۱۹۲۶ [۱۳۰۵ شمسی] مقررات راهنمایی و رانندگی در مورد حرکت خودروها، وضع گردید که از سیستم راهنمایی و رانندگی انگلستان، اقتباس شده بود. اگرچه این مقررات فقط بر روی کاغذ اهمیت دارند و مردم آن را رعایت نمی‌کنند، اما همین مقررات برای خارجیان دست و پاگیر است، چون پارتی‌ندان تا آن‌ها را از این گرفتاری نجات دهد. مردم ایران عادت دارند که وقتی با يك خارجی تصادف می‌کنند، او را مقصر بدانند و از خودشان سلب مسئولیت نمایند. البته، این کار را بدون غرض انجام می‌دهند. این شیوه فکری که منحصر به ایرانی‌ها نیست، از این موضوع نشأت می‌گیرد که اگر طرف تصادف‌کننده ایرانی از مقامات صاحب نفوذ باشد، برای افسر راهنمایی دردسر درست می‌کند. فزون بر این، ایرانیان مقصر در حوادث رانندگی، تصور می‌کنند که يك خارجی می‌تواند به راحتی از پس مأمورین راهنمایی بر آید. شاید هم درست می‌اندیشند.^{۸۸}

تأسیس راه آهن دولتی ایران

بزرگترین نوآوری در دوران سلطنت رضاشاه که وی را بسیار خشنود کرد و نشانگر صمیمانه‌ترین و حساس‌ترین کارهایش بود، عبارت بود از تأسیس راه آهن سرتاسری ایران. در سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۰ شمسی] خطوط آهنی که در کشور وجود داشتند عبارت بودند از يك خط آهن دارای ریل عریض روسی، به طول هفت میل، که از جلفا (واقع در آذربایجان شوروی) به تبریز (مرکز استان آذربایجان ایران) می‌رسید و با يك خط انشعابی ۲۵ میل، به درباجه ارومیه متصل می‌شد؛ ۵۲ میل راه آهن استاندارد که شمال غربی ایران را به زاهدان (که قبلاً دوزداب نامیده می‌شد) در استان بلوچستان وصل می‌کرد؛ راه آهن دارای ریل باریک تهران به حضرت-

عبدالعظیم که ۵/۵ میل طول داشت؛ راه آهن رشت به پیربازار (۷میل)؛ خط آهن شرکت نفت که از رودخانه کارون (دردارالخرزینه) آغاز می شد و از طریق دامنه های زاگرس، به مسجد سلیمان می رسید، این خط آهن در سال های ۱۹۵۰ - ۱۹۴۹، بسیار مورد استفاده قرار گرفت.

خط آهن تهران به حضرت عبدالعظیم [معروف به ماشین دودی] از سایر خطوط آهن ایران، قدیمی تر بود. يك شرکت بلژیکی این راه آهن را ساخت تا نمونه کار خود را به ناصرالدین شاه نشان دهد و امتیاز احداث راه آهن را در ایران بگیرد. نوآوری های بعدی، به صورت احداث يك تراموا در تهران بود.

خط آهن هند به زاهدان، که از دوران جنگ اول جهانی باقی مانده بود، گسترش نیافت، اما تا سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۰ شمسی] دایر بود. چون این راه آهن، مرز ایران را آسیب پذیر می ساخت، از این رو، مورد سوءظن رضاشاه بود. در دوران جنگ دوم جهانی، این راه آهن مجدداً به کار افتاد، و به طور یقین تا سال ۱۹۵۸ [۱۳۳۷ شمسی] يك قطار آن در رفت و آمد بود و مورد استفاده قاجاقچیان قرار می گرفت. در رابطه با طرح های سازمان سنتو [سازمان پیمان مرکزی سابق میان ایران و پاکستان و ترکیه] به منظور اتصال زمینی ایران و ترکیه و پاکستان که «لرد کرزن» می خواست با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، آن را عملی سازد؛ راه آهن هند به زاهدان، از اهمیت دوباره برخوردار شد.

در فصل یازدهم این کتاب [جلد اول تاریخ معاصر ایران] به طرح های روسیه تزاری و انگلستان و فرانسه برای احداث يك سیستم راه آهن، و رؤیای لرد کرزن برای احداث کیلومترها راه های دائمی در ایران که دارای مزایای اقتصادی و استراتژیک باشد، اشاره شد. این رؤیاها، شامل يك راه آهن پریچ و خم بود که از طریق ایران به راه آهن های روسیه و هند، متصل می شد. همزمان با تحقق این رؤیاها، برخی جزئیات، که ناشی از ترس و سوءظن بود، مورد تأکید قرار گرفت. خبرنگار نظامی روزنامه تایمز [لندن] درباره خطر اتصال این راه آهن به روسیه، مطالبی را

نوشت که بر اثر آن، پیشنهاد شد که قسمتی از جنوب ایران (در منطقه مکران) - که به اندازه کافی نزدیک به دریا بود - زیر نظر فرماندهی سفینه‌های جنگی بریتانیا قرار گیرد. تأسیس راه آهنی که از میان دره‌های پرپیچ و خم مکران می‌گذشت، در واقع، يك اقدام بزرگ بود، خواه در تیررس سفینه‌های انگلیسی قرارداد داشت یا نداشت.

هیچ‌يك از این اندیشه‌های بزرگ، از ورای میزهای کنفرانس و بحث روزنامه‌ها، فراتر نرفت که تا حدودی ناشی از سستی ناصرالملک و تا اندازه‌ای، به خاطر بروز جنگ اول جهانی بود. رضاشاه، راه آهن مورفطر خود را، بر این اساس قرارداد که حتی الامکان به‌خنثی کردن مزایای احتمالی دولت‌های خارجی بیانجامد. راه آهن او، از نوع ریل استاندارد بود، در حالی که راه آهن شوروی از نوع ریل عریض، و راه آهن انگلیس در عراق، از نوع ریل باریک بود، و انگلیسی‌ها پیشنهاد تأسیس اتصال راه آهن واقع در مرز بصره یا خانقین به مرز ایران و عراق را با این نوع ریل کرده بودند. به‌منظور این که راه آهن ایران را حتی الامکان دور از راه آهن عراق قرار دهند، بندر جدیدی به نام «بندر شاهپور» (در تنگه خلیج فارس موسوم به خور موسی) ساخته شد. بندر خرمشهر، مستقیماً در خلیج فارس قرار نداشت اما از طریق جزیره آبادان، و چند میل آب‌های داخلی، به خلیج فارس وصل می‌شد و در نزدیکی شهر بصره قرار داشت؛ در حالی که موضوع آب‌های آن (شط العرب) مورد اختلاف ایران و عراق بود. با وجود این، خارجی‌ها بندر خرمشهر را ترجیح می‌دادند. در دوران جنگ دوم جهانی متفقین خط آهنی را از اهواز به خرمشهر کشیدند تا راه آهن سرتاسری ایران به این «ترمینال» مهم، متصل شود.

برای اینکه روس‌ها نتوانند به آسانی داخل ایران رخنه کنند، خط آهن سرتاسری را به بندرانزلی متصل نکردند، بلکه بندر جدیدی به نام «بندر شاه» ساخته شد. این بندر که در ضلع جنوب شرقی دریای خزر ساخته شد، چون راه‌دریائی کمتری از بندر شاهپور داشت، لذا عملاً قابل استفاده نبود، و بندرانزلی به‌صورت تنها بندر مهم، در ساحل جنوب خزر باقی ماند. اما راه آهنی که از میان ضلع شرقی دریای خزر می‌گذشت، استان گیلان را پشت سر می‌گذارد و به استان مازندران که

رضاشاه در آنجا به دنیا آمده بود، می‌رسید. رضاشاه، در این استان، املاک زیادی داشت و کارخانه‌های پنبه پاك كنى و ابریشم بافی تأسیس کرده بود.

قبلا انگلستان کشیدن خط آهنی را از اهواز (در خوزستان) به خرم آباد، مورد بررسی قرار داده بود که دولت ایران از این اطلاعات، استفاده کرد. البته، قبلا خرم آباد به عنوان يك خط اصلی، مورد استفاده قرار گرفته و خارج از چارچوب راه آهن برنامه ریزی شده بود. این راه آهن، با گذشتن از مناطق کوهستانی صعب العبور به شرق خرم آباد می‌رفت، و در این گشت و گذار، به ارتفاع ۷۰۰۰ پائی سطح دریا می‌رسید. اگرچه بروجرد و همدان را در بر نمی‌گرفت، اما در عوض، از شهرستان دورود به سلطان آباد (اراك) می‌رفت که مرکز قالی بافی بود. در رژیم جدید رضاشاه، نام برخی از شهرها تغییر کرد یا نام‌های باستانی بر آن‌ها گذارده شد، خوزستان به جای عربستان؛ اراك به جای سلطان آباد. این خط آهن به قم و تهران می‌رسید، تهران ۶۰۷ میل با خلیج فارس فاصله داشت و يك خط آهن ۲۸۵ میلی، به بندر شاه (کناردریای خزر) می‌رفت. در ضلع جنوبی راه آهن سرتاسری، ۱۲۷ تونل (هر تونل يك میل و نیم طول دارد) وجود دارد. در ضلع شمالی آن، ۸۵ تونل و ۱۰۶ پل قرار دارد. در این قسمت، منطقه‌ای وجود دارد که اگر قطار آنرا به صورت پیچ در پیچ ببیناید، چهل میل است و اگر به طور مستقیم طی شود، ۲۰ میل خواهد بود. در این منطقه، خط آهن به ارتفاع ۴۵۰۰ پائی سطح دریا می‌رسد. از این رو، به خوبی می‌توان دریافت که راه آهن رضاشاه يك دستاورد بسیار بزرگ بود. در نظر بود که شاخه‌های راه آهن به تبریز (در شمال غربی) و مشهد (در شرق) و یزد (در جنوب شرقی) برسد. شاخه‌های مشهد و تبریز در ۱۹۵۷ [۱۳۳۶ شمسی] و ۱۹۵۹ [۱۳۳۸] تکمیل شدند، اما شاخه یزد هنوز ساخته نشده است.

در ماه مه ۱۹۲۵ [اردیبهشت ۱۳۰۴] تصمیم گرفته شد که راه آهن ایران بدون کمک مالی خارجی ساخته شود و هزینه آن از طریق وضع مالیات بر چای و قند و شکر تأمین گردد. ایرانیان دندانهای بسیار شیرینی خوری دارند، و از سال‌ها پیش، چای جابگزین قهوه، به عنوان نوشیدنی عمده گردیده بود. طرح دولت در این زمینه، در

ماه‌های فوریه و مارس ۱۹۲۶، [اسفند ۱۳۰۴ و فروردین ۱۳۰۵] توسط مجلس به تصویب رسید. کار تأسیس راه آهن از اکتبر ۱۹۲۷ [اواسط مهر ۱۳۰۶] آغاز گردید. این طرح، ابتدا زیر نظر مهندسان مشاور امریکائی و بک کارشناس آلمانی (به نمایندگی از سوی دولت ایران) قرارداد داشت. در بهار ۱۹۲۸ [از فروردین ۱۳۰۷] بک سندیکا مرکب از شرکت امریکائی «اولن»^{۹۰} و شرکت‌های آلمانی «فیلیپ هولتمان»^{۹۱} و «جولوس برگر»^{۹۲} و «زیمن باو»^{۹۳} تأسیس شد. مسئولیت قسمت شمالی راه آهن به عهده آلمان‌ها بود و امریکائی‌ها عهده‌دار قسمت جنوبی آن بودند. قسمت میان بندر شاه و ساری (مرکز استان مازندران) در نوامبر ۱۹۲۹ [آبان و آذر ۱۳۰۸] تمام شد و قسمت جنوبی (از خلیج فارس تا مدخل کوهستان‌های اندیمشک) نیز در همان زمان، به اتمام رسید. تا سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۰ شمسی] در کار احداث راه آهن سرتاسری وقفه‌ای ایجاد شد، اما دوباره از سر گرفته شد.

در سال ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] شرکت «کامپساکس»^{۹۴} به عنوان مهندس مشاور عهده‌دار کارها گردید و انجام کار را به چند پیمانکار اروپائی داد. برای نخستین بار، برخی از پیمانکاران ایرانی، طعم مقاطعه کار فرعی را از لحاظ تهیه مصالح و حمل و نقل، چشیدند. دولت ایران با تعیین شرکت‌های مختلف از کشورهای گوناگون، از این‌که ایران زیر نفوذ غالب یکی از آنها قرار گیرد، جلوگیری کرد. همچنین در صورتی که اشتباهی در انجام کارها پیش می‌آمد، همه دولت‌های متبوع شرکت‌های خارجی، مسئول بودند. شرکت انگلیسی «ریچارد کاستین»^{۹۵} یکی از قسمت‌های صعب‌العبور کوهستانی در جنوب ایران را، تکمیل کرد. سایر قسمت‌ها، به شرکت‌های بلژیکی، ایتالیائی، سوئدی، چکوسلواکی و سویسی داده شدند. فولاد مورد نیاز - و نیز قسمتی از سیمان مورد احتیاج - از شوروی خریداری شد. پس از آغاز جنگ دوم جهانی، شرکت «بریتیش یونایتد استیل»^{۹۶} امتیاز احداث قسمتی از این راه آهن را به دست آورد و به فروش لوکوموتیو، به ایران مبادرت کرد. در مرحله اول، لوکوموتیوهای «مونور- نفتی»^{۹۷} به ایران می‌فروخت. دولت استرالیا، ریل می‌فروخت. «گردونه ریل‌دار»^{۹۸}، از بلژیک و آلمان و امریکا وارد شد. سایر وسایل، از ژاپن و یوگسلاوی تهیه شد.

ترمینال راه آهن تهران توسط يك شركت سويسی ساخته شد. دو قسمت شمالی و جنوبی راه آهن ایران، سرانجام در کوهستان‌های میان خرم آباد و اراك، در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۳۸ [۲ شهریور ۱۳۱۷] به یکدیگر رسیدند. رضاشاه، به دست خود، آخرین پیچ ریل را نصب کرد. رضاشاه - شخصاً - سوار قطار شد و این مسیر را پیمود، و در حین بازدید، از مهندسان مشاور هلندی و سوئدی و آلمانی، درباره تاریخ‌های اعلام شده برای تکمیل طول‌های مختلف خط، پرسش کرد. در مورد تاریخ تکمیل آن، رضاشاه غالباً در همان محل حاضر می‌شد تا ببیند چه اندازه به وعده خود عمل کرده‌اند. اگر نقصی در کارهای دید، به شدت خشمگین می‌شد و بدخلقی می‌کرد؛ جای شکرش باقی بود که مهندسان مشاور، خارجی بودند، و گرنه كتك سیری از رضاشاه می‌خوردند و فحش حسابی نصیب‌شان می‌شد، تا تمام وجودشان، از ترس، به لرزه در آید. چنین وضعی غالباً برای مقامات ایرانی پیش می‌آمد. از سوی دیگر، وقتی می‌دید که کارها خوب پیش می‌رود، بسیار خوشحال می‌شد. وقتی به گذشته برگردیم و علاقه رضاشاه را به راه آهن، مدنظر قرار دهیم خواهیم دید که این علاقه، يك صفت برجسته برای این مرد بزرگ به شمار می‌آمد. همان گونه که «الول سوتون» می‌گوید، در پی یازده سال کار، و با هزینه سی میلیون لیره انگلیسی طرح بزرگ [راه آهن سراسری ایران] با کامیابی به پایان رسید. شاید، برای نخستین بار پس از سده‌های میانه، يك کشور شرقی توانست بدون کمک مالی غرب، يك طرح بزرگ را به اجرا در آورد.^{۹۸}

البته، در فصل بعد، ملاحظه خواهید کرد که اگرچه در کار احداث راه آهن دولتی ایران، از کشورهای خارجی وام گرفته نشد، اما این طرح، و سایر طرح‌های نظام نوین رضاشاهی، از اثرات منفی مالی نیز برخوردار بود.^{۹۹}

توضیحات فصل اول

۱. با توجه به این که نطق دکتر مصدق در مخالفت با پادشاهی رضاخان، از اهمیت تاریخی برخوردار بوده و از سوی هواداران و مخالفان مصدق، به گونه‌های متفاوتی تفسیر شده است، لذا متن کامل نطق او به نقل از جلد دوم کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تألیف ملک‌الشعراى بهار، (صفحات ۳۶۱ - ۳۴۸). در قسمت اسناد کتاب آورده شده است تا خوانندگان، خود داوری درستی درباره سخنان او داشته باشند - م

۲. بنو موسولینی (۱۹۲۵ - ۱۸۸۴) دیکتاتور معروف ایتالیا - م

۳. احمدشاه در تاریخ یازدهم آبان ۱۳۰۲ پس (از نخست‌وزیری سردار سپه) از ایران خارج شد. وی به فرانسه رفت و تا پایان عمرش، در همانجا ماند - م

۴. یحیی دولت‌آبادی، پس از پایان کار مجلس دوره پنجم، به اروپا رفت و شغل سرپرستی محصلین ایرانی در فرانسه و بلژیک را عهده‌دار شد. وی در اوایل تیر ۱۳۱۷ به تهران بازگشت و در تاریخ چهارم آبان ۱۳۱۸ در تهران درگذشت. در این زمینه نگاه کنید به:

- حیات یحیی، جلد چهارم، فصل چهارم - م

5. Princess Gate

۶. در مورد فعالیت‌های سیاسی نفی‌زاده، از پایان کار مجلس دوره پنجم تا زمان وفاتش، اشاره به توضیحات مختصر زیر، سودمند به نظر می‌رسد:

- پس از تغییر سلطنت، مدت کوتاهی در کابینه مستوفی الممالک وزیر خارجه بود.

اما بدزودی استعفاء کرد و به اروپا رفت.

- در انتخابات دوره ششم مجلس، از تهران وکیل شد. اما پس از چندی با تمایل شخصی بدریاست‌غرفه ایران در نمایشگاه بین‌المللی فیلادلفیا تعیین گردید. سپس به ایران بازگشت و دوره وکالت خود را تمام کرد.

- استاندار خراسان [در ۱۳۰۷ شمسی]

- وزیر مختار ایران در لندن [۱۳۰۸ شمسی]

- وزیر دارائی [از ۱۳۰۹ شمسی]

- وزیر مختار ایران در پاریس [۱۳۱۲ شمسی]

- نماینده ایران در کنگره خاورشناسان [۱۳۱۴ شمسی]

- تدریس در مدرسه مطالعات شرقی لندن [۱۳۲۰ - ۱۳۱۴ شمسی]

- سفیر ایران در لندن [از آبان ۱۳۲۰]

- نماینده تبریز در مجلس شورای ملی [۱۳۲۶ شمسی]

- رئیس مجلس سنا [دی ۱۳۲۸]

- رئیس مجلس سنا [۱۳۳۲ شمسی]

- وفات در هشتم بهمن ۱۳۴۸

در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه (جلد دوم)، صفحات ۲۸۹ - ۲۷۱ - ۴

۷. شاید بتوان مفهوم دقیق این ضرب‌المثل انگلیسی را در شعر پر معنای زیر از شاعر

شیرین سخن سعدی، یافت:

چون نداری ساختن درنده تیز با ددان، آن به که کم گیری ستیز

۸. وست‌منستر (West Minister) یکی از مدارس اشرافی انگلستان است - ۴

۹. باتوجه به اهمیتی که نویسنده کتاب برای حسین‌علاء قایل شده، بی‌مناسبت نیست

که اشاره مختصری به زندگی سیاسی وی بشود:

حسین‌علاء (فرزند محمدعلیخان علاء‌السلطنه) در سال ۱۲۶۲ شمسی به دنیا آمد.

تحصیلات متوسطه و دانشگاهی‌اش را در لندن تمام کرد. از سال ۱۲۸۲ شمسی به خدمت

وزارت خارجه ایران درآمد. مشاغل عمده سیاسی او عبارتند از: کارمند سفارت ایران در لندن

(۱۲۸۲ شمسی)، رئیس دفتر وزیر خارجه (در دوران جنگ اول جهانی)، وزیر فواید عامه

(دی ۱۲۹۶ تا مرداد ۱۲۹۷)، عضو هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس،

وزیر مختار ایران در آمریکا - عضویت در دوره پنجم مجلس شورای ملی - وزیر فواید عامه (اردیبهشت ۱۳۰۶) - وزیر مختار ایران در پاریس (مرداد ۱۳۰۶) - رئیس بانک ملی ایران - شرکت در مذاکرات مربوط به قرارداد نفت (۱۳۱۲ شمسی) - وزیر مختار ایران در لندن (۱۳۱۲ شمسی) - مدیر کل بانک ملی (۱۳۲۰ شمسی) - وزیر دربار (۱۳۲۱ شمسی) - سفیر ایران در آمریکا (۱۳۲۴ شمسی) - وزیر خارجه (۱۳۲۹ شمسی) - نخست وزیر (۲۰ اسفند ۱۳۲۸) - وزیر دربار (۱۳۳۰ شمسی) - نخست وزیر (از نوروز ۱۳۳۴) - وزیر دربار (۱۳۳۶ شمسی) - سناتور (از مهر ۱۳۴۲).

وی در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۴۳ در تهران درگذشت. در مورد تحلیل شخصیت اش نگاه

کنید به:

- ابراهیم صفائی: نخست وزیران ایران، صفحات ۲۸۴ - ۲۵۵ - ۴

۱۰. تقی زاده در روز پنجشنبه ۷ بهمن ۱۳۲۷، نطق مفصلی در مجلس شورای ملی ایراد کرد. قسمتی از این نطق که به موضوع مورد نظر نویسنده مربوط می شود، در زیر می آید:

«من شخصاً هیچ وقت راضی به تمدید مدت [قرارداد] نبودم و دیگران هم، نبودند. اگر قصوری در این کار، یا اشتباهی بوده، نقص بر آلت فعل نبوده، بلکه تفصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد. او، خود هم، راضی به تمدید مدت نبود و در بدو اظهار این مطلب از طرف حضرات، رو بروی آنها، با فحاشی گفت: عجب! این کار که به هیچ وجه شدنی نیست و می خواهید ما که سی سال بر گذشتگان این کار لعنت کرده ایم، پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم. ولی عاقبت در برابر اصرار تسلیم شد...»

در مورد متن کامل سخنان تقی زاده، نگاه کنید به:

- ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیر کبیر،

صفحات ۱۳۸ - ۱۳۵ - ۴

۱۱. قوانین مالی و مالیاتی که در مجلس دوره پنجم به تصویب رسید، عبارتند از:

(۱) قانون اخذ تمبر از بلیط های ورودیه نمایشگاه ها و مجالس تفریح عمومی.

(۲) قانون اصلاح قسمتی از مواد و سائط نقلیه.

(۳) قانون مالیات راه و الفاء عوارض و مالیات های بلدی

(۴) قانون اصلاح مالیات دخانیات

(۵) قانون مالیات املاک اربابی و دو اب - ۴

۱۲. کمیسیون اقتصادیات، با عضویت هفت نفر از وکلا، تأسیس شد. هدف از

تأسیس این کمیسیون، هماهنگی در تنظیم برنامه‌های اقتصادی و عمرانی در کشور بود. فعالیتهای مهم این کمیسیون عبارتند از:
تنظیم برنامه درازمدت برای امور راه‌سازی و پیشنهاد مالیات‌های جدید.
در این زمینه نگاه کنید به:
- دکتر میلیپو: امریکائی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات پیام، صفحات ۲۰۹ و ۲۳۸ - م

۱۳. در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷، دولت لایحه قانونی برنامه هفت‌ساله اول را به مجلس داد و در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷، به تصویب رسید. این قانون شامل شش فصل: کشاورزی، صنایع، معادن، ارتباطات و تلگراف، نفت و اصلاحات اجتماعی و شهری بود. اعتبار کل برنامه ۲/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال برآورد شد. سازمانی به نام «سازمان برنامه» برای اجرای آن، تأسیس گردید. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:
- دکتر سیدشمس‌الدین جزایری: قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال، دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، صفحات ۲۳۸ - ۲۳۲ - م.

۱۴. احزایی که در مجلس دوره پنجم فعالیت داشتند، عبارت بودند از: دموکرات، اعتدالیون، تجدد، سوسیالیست‌ها و اصلاح‌طلبان. فراکسیون‌هایی که در مجلس وجود داشتند عبارت بودند از: تجدد، قیام، آزادخواه، ملیون و تکامل.
برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:
- ملك الشعرای بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (جلد دوم)، صفحات ۲۱ تا ۲۴ و ۲۸ و ۵۸ تا ۶۰ - م.

۱۵. در سال ۱۳۰۷ شمسی و در زمانی که بحیی قراگزلو وزیر معارف بود، قانون اعزام محصل به‌خارج، به تصویب مجلس رسید. به موجب این قانون، مقرر شد که ظرف شش سال آینده، هر سال دست کم ۱۰۰ دانشجو برای فراگرفتن علوم طبیعی و ریاضی و پزشکی و مهندسی و تعلیم و تربیت، از میان فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها، انتخاب گردیده و اعزام شوند - م.

۱۶. «خدمت نظام اجباری» که بعداً «نظام وظیفه» نامیده شد، نخست به موجب قانون ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ برقرار گردید. این قانون، در شهریور ۱۳۱۰ اصلاح گردید. قانون خدمت نظام وظیفه عمومی (مصوب خرداد ۱۳۱۷) دو قانون فوق را لغو کرد. قانون اخیر نیز، به موجب قانون ۲۹ اسفند ۱۳۲۱، مورد اصلاح قرار گرفت. در مورد فلسفه وجودی

و شرح این قانون، نگاه کنید به:

- دکتر کریم سنجایی: حقوق اداری ایران (جلد اول) از صفحه ۳۳۰ به بعد - م

۱۷. این قانون که شامل سه ماده است، در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۴، در مجلس به تصویب رسید - م.

۱۸. در برابر کلمه «Enterepreneur» آورده شده است. این کلمه، از نظر اقتصادی، به معنای «کارفرما» و «موسس فعالیت‌های صنعتی و بازرگانی» و «مدیرموسسه اقتصادی» نیز هست - م

۱۹. در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه (جلد دوم)، صفحات ۴۹۱ - ۴۸۷ - م.

۲۰. دکتر مصدق در روز پنجم تیر ۱۳۱۹، که برای کاری به تهران آمده بود، به دستور مختاری (رئیس شهربانی وقت) بازداشت شد. مدتی در زندان بیرجند بود. سپس تحت مراقبت به احمدآباد منتقل شد. کسانی که زندگی‌نامه مصدق را در سال‌های اخیر، به رشته تحریر در آورده‌اند، توضیحی درباره علت بازداشت مصدق نداده‌اند. محمدرضا پهلوی (شاه سابق) در کتاب مأموریت برای وطنم (صفحه ۸۱) در این زمینه، می‌نویسد: «پدرم، مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه علیه دولت ایران، توقیف کرده بود و نمی‌دانم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها، مخصوصاً انگلیسی‌ها، متهم می‌کرد...» - م

۲۱. یکی از معایب بزرگ رضاشاه، مال‌اندوزی و تصرف املاک مردم (رجال سابق و مردم) بود. در این زمینه نگاه کنید به:

- حسین مکی: تاریخ بیست‌ساله ایران (جلد ششم)، از صفحه ۱۹ به بعد - م

۲۲. خانم فخرالدوله یکی از زنان ثروتمند دوران رضاشاه است. نقل داستان مزبور درباره وی، از سرشونخی وطنز می‌باشد - م

۲۳. در مورد طبقات اجتماعی جدید در دوران رضاشاه و وضعیت توده مردم، نگاه کنید به:

- جوزف. ا. آبتون: نگرشی بر تاریخ ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۵۹،

انتشارات نیلوفر، صفحات ۱۳۱ - ۱۰۵

— ایوانف: تاریخ نوین ایران، چاپ مسکو، صفحات ۹۰ - ۸۹ - م

۲۴. در تاریخ سه‌شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ (برابر با ششم رمضان ۱۳۴۳)، مجلس شورای ملی - با گذراندن قانون زیر - اسامی ماه‌های رایج را به‌ماه‌های ایرانی تبدیل کرد:
قانون تبدیل بروج به‌ماه‌های فارسی از نوروز ۱۳۰۴، صوبه شب بانزدهم فروردین ماه ۱۳۰۴ شمسی

ماده اول: مجلس شورای ملی تصویب می‌نماید که از نوروز ۱۳۰۴، تاریخ رسمی سالیانه مملکت، به ترتیب ذیل معمول گردد و دولت مکلف است که در تمام دوائر دولتی اجرا نماید:

الف - مبدأ تاریخ: سال هجرت حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلوات الله علیه از مکه معظمه به مدینه طیبه.

ب - آغاز سال، روز اول بهار.

ج - سال: کماکان شمسی حقیقی.

د - اسامی وعده ایام ماهها

۱ - فروردین ۳۱ روز

۲ - اردیبهشت ۳۱ روز

۳ - خرداد ۳۱ روز

۴ - تیر ۳۱ روز

۵ - مرداد ۳۱ روز

۶ - شهریور ۳۱ روز

۷ - مهر ۳۰ روز

۸ - آبان ۳۰ روز

۹ - آذر ۳۰ روز

۱۰ - دی ۳۰ روز

۱۱ - بهمن ۳۰ روز

۱۲ - اسفند ۲۹ روز

تبصره - در سنین کبیسه، اسفند ۳۰ روز خواهد بود.

ماده دوم: ترتیب سال شماری خطا و ایضاً هر که در تقویم‌های سابق معمول بوده، از

تاریخ تصویب این قانون، منسوخ خواهد بود.

در این زمینه نگاه کنید به: تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۰۰

— حسام سرلکی: تقویم تطبیقی یکصد و چهل و یک ساله، تهران، انتشارات زواره،

صفحات دو و سه مقدمه - م

۲۵. امور مربوط به موقوفات، جزو وزارت معارف در آمد و عواید موقوفات صرف امور فرهنگی شد. این وضعیت تا سال ۱۳۴۳ شمسی وجود داشت. در این زمان، سازمان اوقاف مستقل گردید و زیر نظر نخست‌وزیری قرار گرفت.
در این زمینه، نگاه کنید به:

- دکتر عیسی صدیق: تاریخ فرهنگ ایران، انتشارات دهخدا، صفحات ۴۷۲ تا

۴۷۳ - م

۲۶. در مورد اختیارات این شورا، نگاه کنید به:

- همان، صفحات ۴۸۱ - ۴۸۰

۲۷. همان.

۲۸. در اسفند ۱۳۱۲، قانون تربیت معلم، به تصویب مجلس رسید. به موجب این قانون، مقرر شد که ۲۵ دانشرای مقدماتی در ظرف پنج سال در کشور دایر شود. در این قانون وضعیت استخدامی آموزگاران فارغ‌التحصیل دانشراها، مشخص گردید.
برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- همان، صفحه ۳۷۳ - م

۲۹. نگاه کنید به:

- همان، صفحات ۳۶۰ و ۳۷۰ - م

۳۰. معاهدات و تعهدات و اسناد، جلد هشتم، جمع‌آوری شده توسط C.U.

Aitchison، حکومت هند بریتانیا، کلکته، ۱۹۳۳ صفحه ۱۷۵ - نویسنده

۳۱. کلیسای پرسبیتری (Presbyterian Church) نخلدای از کلیسای مسیحی

است که شامل يك رشته محاکم، مرکب از کشیشان و بزرگان برگزیده، است. این کلیسا ابتدا توسط کالون (Calvin) در ژنو تأسیس شد. کالون عقیده داشت که حکومت کلیسا توسط فرزندانگان و کشیش‌های مسیحی، باید منطبق با شریعت انجیلی باشد. اعضای کلیسای پرسبیتری، که غالباً مذهب پروتستان دارند، اصول عقاید این مذهب را دنبال می‌کنند - م

32. Stewart Memorial College

۳۲. دکتر عیسی صدیق: همان، صفحه ۳۷۰. درباره تاریخچه این مدارس نگاه

کنید به:

– دکتر جان آلدرد: تاریخ میسیون امریکائی در ایران، ترجمه سهیل آذری، تهران، ۱۳۳۳. انتشارات نورجهان – م

۳۴. اشاره به مدارس مذهبی روسیه‌نزاری در ایران (کلیسای ارتدوکس) است که با امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، برچیده شدند و فقط مدرسه «پروکومیناژ» روس‌ها، باقی ماند – م.

۳۵. اظهار نظر نویسنده درست به نظر نمی‌رسد، زیرا اعزام محصل به خارج از زمان عباس میرزای ولیمند آغاز شده بود و کمابیش، ادامه داشت – م

36. ST.Cyr [دانشگاه نظامی و قدیمی فرانسه]

۳۷. موضوع تأسیس دانشگاه تهران، از سال ۱۳۱۰ شمسی، مورد نظر بود. دکتر عیسی صدیق هنگام اقامت در آمریکا در این سال، بنا به دستور دولت، نقشه و طرح تفصیلی دانشگاه تهران را تهیه کرد. قانون تأسیس دانشگاه، در خرداد ۱۳۱۳ به تصویب مجلس رسید. در این زمینه نگاه کنید به:

– دکتر عیسی صدیق: همان، صفحه ۳۷۲ – م

۳۸. آموزش بزرگسالان، از سال ۱۳۱۵ شمسی، مورد توجه قرار گرفت و کلاس‌های اکابر گشایش یافت. نگاه کنید به:

– دکتر عیسی صدیق: همان، صفحه ۳۷۴ – م

۳۹. امین بنائی: همان، صفحه ۱۰۵ – نویسنده.

۴۰. در این زمینه نگاه کنید به:

– دکتر عیسی صدیق: همان، فصل چهاردهم – م

۴۱. همان – م

۴۲. اشاره به تأسیس سلسله افشاریه و زندیه و قاجاریه است – م

۴۳. اشاره به کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری است که معروف بود قصد شاه شدن دارد و شرح آن در جلد اول کتاب تاریخ معاصر ایران، آمده است – م

۴۴. یکی از عشایر خیره‌سر جنوب ایران – نویسنده

توضیح: به کار بردن عنوان «خیره سر» برای ایل «بویراحمدی»، ظاهراً به منظور بیان طغیان آنان در برابر دولت‌های مرکزی وقت بوده است. لازم به یادآوری است که ایل غیور «بویراحمدی» در منطقه کهگیلویه سکنی دارند. نزدیک به ۲۰۰۰ خانوار دارد و از تیره‌هایی مانند آقائی، اردشیری، باباملکی، باتولی، عباسی، نگین تاجی، مشهدی و غیره تشکیل می‌شوند. در مورد تاریخچه این ایل، نگاه کنید به:

– عبدالحسین سعیدیان: دائرةالمعارف سرزمین و مردم ایران، از صفحه ۲۳ به بعد.

– فرهنگ معین: جلد ششم، ماده بویراحمدی – م

۴۵. برای اطلاعات بیشتر در این مورد، نگاه کنید به:

– حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد چهارم)، از صفحه ۳۹۱ به بعد – م

۴۶. تأسیس مدرسه موسیقی در ایران، در سال ۱۳۰۷ و توسط استاد علینقی وزیری صورت گرفت. تا آن تاریخ، فقط مدرسه موزیک نظامی به ریاست غلامرضاخان مین‌باشیان (سالارمعزز) وجود داشت. هنرستان عالی موسیقی در ۱۳۱۵ شمسی تأسیس گردید. تأسیس اپراخانه در ایران در ۱۳۱۵ شمسی صورت گرفت. هنرستان موسیقی فرنگی (کنسرواتوار) از سال ۱۳۱۸ آغاز به کار کرد. در این زمینه نگاه کنید به:

– روح‌الله خالقی: سرگذشت موسیقی ایران، جلد دوم، انتشارات صفی‌علیشاه از

صفحه ۲۹۳ به بعد

– سعدی حسنی: تاریخ موسیقی، جلد اول، انتشارات صفی‌علیشاه از صفحه ۲۲۲

به بعد – م.

۴۷. تکمیل نشدن «اپراخانه» به دلیل ناپختگی مهندس سازنده آن بود. ساختمان

«اپراخانه» بعداً به صورت بانک رهنی فعلی، درآمد نگاه کنید به:

– سعدی حسنی: همان – م

48. L.P. Elwell Sutton

۴۹. ال‌ول‌سوتون: ایران نو، لندن، ۱۹۴۱، صفحه ۱۵۳ – نویسنده.

۵۰. اشاره به شعرائی مانند «رودکی» و «نظامی» است – م

۵۱. در مورد مبانی حقوقی فقه شیعه نگاه کنید به:

– استاد محمود شهابی: ادوار فقه، دانشگاه تهران

– دکتر ابوالحسن محمدی: میانی استنباط در حقوق اسلامی، دانشگاه تهران

– ابوالفضل شکوری: نقد سیاسی اسلام، تهران، ۱۳۶۱-م

۵۲. اشاره نویسنده به اصل دوم متمم قانون اساسی سابق می‌باشد که در جلد اول این کتاب (صفحه ۲۵۰) آمده است. -م

۵۳. اشاره نویسنده به حادثه‌ای است که در شب اول فروردین ۱۳۰۷، در قم پیش آمد. ماجرا از این قرار بود که «ملکه مادر» در موقع تحویل سال به حرم حضرت معصومه (ع) رفته و در بالای غرفه‌های رواق ایوان آئینه که بین حرم و ایوان است، همراه با علمای از بانوان و همراهان خود، نشسته بود. چند دقیقه به وقت تحویل سال مانده، ملکه مادر و همراهانش، چادرهای سیاه خود را، بنا به معمول زنان، به چادر سفید تبدیل کردند. چون هنوز رسماً رفع حجاب نشده بود، این عمل مورد اعتراض مردم قرار گرفت و یکی از طلاب (به نام سیدناظم، که گویا سرمنبر بوده است)، از مردم خواست که خانواده شاه را از حرم بیرون کنند. سپس، سید مزبور، همراه با «شیخ محمدتقی»، در معیت مردم به طرف غرفه‌ها به راه افتادند. اما خدام آستانه، جلوی آنها را گرفتند. روز بعد، رضاشاه در ساعت دو بامداد، با اتوموبیل و زره‌پوش به قم آمد تا به مجازات «سیدناظم» و «شیخ محمدتقی» بپردازد. رفتار مأمورین رضاشاه با روحانیون در حرم، بسیار خشن و زننده بود. لکن به دلیل دوران دیشی «شیخ عبدالکریم» (مرجع تقلید وقت) از وخامت اوضاع، جلوگیری شد. در این زمینه نگاه کنید به:

– حسین مکی: تاریخ بیست‌ساله ایران (جلد چهارم)، صفحات ۲۸۸ - ۲۸۵ - م

۵۴. در سال ۱۳۲۸ قمری، وزارت عدلیه شروع به تدوین مقررات و دستورهای قضائی نمود از این‌رو، در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۲۸۵ شمسی) اداره مدعی العمومی [دادستانی] و دیوان تمیز، تأسیس شدند. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: - دکتر احمد متین دفتری: آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، صفحه ۴ - م

۵۵. نگاه کنید به: همان، از صفحه ۴ به بعد - م

۵۶. به توضیح شماره ۵۲ مراجعه شود - م

۵۷. دکتر متین دفتری: همان - م

۵۸. با توجه به اهمیتی که نظام کابینه و لاسیون در تاریخ ایران در دوره قاجاریه داشته

است بی‌مناسبت نیست که اشاره مختصری به مفهوم ونحوه اجرای آن، در ایران بشود. کلمه کاپیتولاسیون (Capitulation) احتمالا از کلمه لاتینی «Capitulare» یا کلمه ایتالیائی «Capitulazione» مشتق شده و به معنای «انعقاد عهدنامه» یا خود «عهدنامه» است. در اصطلاح حقوق اروپا، کاپیتولاسیون به معنای «اسنادیک‌جانبه یا عهدی است که به موجب آن، وضع حقوقی بیگانگان مقیم عثمانی تعیین می‌گردد و معاقبت‌هایی به‌دول اروپائی، در مورد اتباع آنان، اعطا می‌شد. از جمله، باید بدفرمان اول فوریه ۱۵۳۵ سلطان سلیمان قانونی، در این زمینه، اشاره کرد. مفهوم کاپیتولاسیون، در معنای عام آن، عبارت است از «نظام قضاوت کنسولی و برخی تضمینات و امتیازات و مصونیت‌های قضائی که به اتباع دول مسیحی، در سرزمین‌های غیر مسیحی داده می‌شود».

نظام قضاوت کنسولی ابتدا، در معاهده ترکمانچای ۱۲۴۳ قمری (۱۸۲۸ میلادی) به اتباع و دولت روسیه تزاری داده شد (فصل ۷ و ۸ عهدنامه). سپس، مشابه آن با کشورهای فرانسه، اسپانیا، «اتریش-هنگری»، بلژیک، ایتالیا و آلمان امضاء شد. در این زمینه نگاه کنید به: - ایرج سعید وزیری: نظام کاپیتولاسیون و الفای آن در ایران، دفتر حقوقی وزارت امور خارجه - م

۵۹. قانون آزمایشی تجارت در ۲۵ بهمن (دلو) ۱۳۰۳ به اجرا گذارده شد و در ۱۲ خرداد ۱۳۰۴ به‌طور قطعی، به تصویب مجلس رسید. این قانون شامل مسائل زیر بود: شرکت‌های تجاری، امور دلالی، برات و سفته و چک و ورشکستگی. این قانون از حقوق بلژیک (و فرانسه) اقتباس شد. در پائیز ۱۳۰۵، کمیسیون مأمور تدوین قانون مدنی شد و متن آزمایشی آن را تهیه کرد - م

۶۰. در ترمیم کابینه مستوفی الممالک (۱۳۰۵ شمسی)، علی اکبر داور (رهبر فراقسیون رادیکال در مجلس) به‌عنوان وزیر عدلیه، وارد کابینه شد. وی، به دستور رضاشاه با صدور اعلامیه‌ای، محاکم و پارکه (دادسراها) و ادارات وزارت عدلیه را منحل اعلام کرد. سپس ماده واحده‌ای در مجلس به تصویب رسید که به موجب آن وزیر عدلیه طرح جدید وزارت دادگستری را می‌بایست تهیه و به مجلس تقدیم کند. قضات جدید، از اردیبهشت ۱۳۰۶ شروع به کار کردند - م

۶۱. در مورد زندگی و عقاید داور و تیمورتاش، نگاه کنید به: - ابراهیم خواجه نوری: بازیگران عصر پلائی، داور - تیمورتاش - آیرم - امیر طهماسبی - دشتی، ۱۳۵۷، کتاب‌های جیبی، صفحات ۷۹ - ۷۱ - م

۶۲. لغو کاپیتولاسیون در مراحل زیر صورت گرفت:

۱) پس از لغو يك جانبه کاپیتولاسیون در ترکیه و اعلام بطلان عهدنامه تر کمانچای از طرف دولت شوروی و شرایط جدیدی که با پایان جنگ اول جهانی و تشکیل جامعه ملل به وجود آمد، این فکر در محافل ایران پیدا شد که به لغو يك جانبه کاپیتولاسیون، بپردازد. لذا در هفتم مرداد ۱۲۹۷: نجفقلی مصمص السلطنه بختیاری (نخست وزیر وقت) با صدور تصویب نامه‌ای در این زمینه و ابلاغ آن به وزارت خارجه ایران، آن را لغو نمود.

۲) در کابینه وثوق الدوله نیز یکی از درخواست‌های ایران در کنفرانس صلح پاریس (ورسای ۱۹۱۹) عبارت بود از لغو کاپیتولاسیون.

۳) تصمیم گرفته شد که تا لغو کامل کاپیتولاسیون، از درج شرط «دول کامله الوداد» خودداری شود، و در برخی از معاهدات جدید (با افغانستان، یونان، مصر، عراق، اروپای شرقی) شرط قضاوت کنسولی، حذف گردید.

۴) در دوران رضاشاه، پس از وضع قوانین جدید مدنی و تجارت و جزای عمومی، کاپیتولاسیون در ششم اردیبهشت ۱۳۰۶، رسماً لغو گردید. در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۶ (۱۰ مه ۱۹۲۷) مستوفی الممالک (نخست وزیر وقت) با ارسال نامه‌ای برای وزیران مختار دولت‌های خارجی، در رابطه با لغو کاپیتولاسیون، مراتب زیر به اطلاع آن‌ها رسید:

الف - لغو کلیه معاهدات حاوی کاپیتولاسیون.

ب - این قراردادها، تا ۱۰ مه ۱۹۲۸ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷) موقتاً قابل اجرا هستند.

پ - دولت‌هایی که طرف معاهدات ایران در این زمینه می‌باشند، می‌توانند قبل از انقضای مهلت يك ساله مزبور، معاهدات جدیدی درباره امور کنسولی و بازرگانی با ایران منعقد سازند، تا وقفه‌ای در روابط حاصل نگردد.

در این زمینه نگاه کنید به:

- ایرج سعید وزیری: همان، صفحه ۲۷ به بعد.

۶۳. در مورد تاریخچه لباس متحدالشکل، نگاه کنید به:

- حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد پنجم)، صفحات ۷۲-۷۱-م

۶۴. امان‌الله‌خان، پادشاه افغانستان، که به يك رشته اقدامات «نوگرانی» دست زده بود، پس از بازگشت از سفر هفت ماهه به اروپا و ایران و ترکیه، اقداماتی را در جهت «رفع حجاب» و «تراشیدن ریش مردان» و «پوشیدن لباس اروپائی» آغاز کرد. این اقدامات، با واکنش روحانیون افغانستان روبرو گردید و به ماجرای «بچه سقا» انجامید که امان‌الله‌خان را از تخت و تاج سلطنت محروم کرد. در این زمینه، نگاه کنید به:

– میرغلام محمد «غبار»: افغانستان در مسیر تاریخ. مرکز نشر انقلاب، ۱۳۵۹، از صفحه ۷۹۸ به بعد.

– عبدالحسین مسعود انصاری: زندگانی من ونگاهی بدتاریخ سیاسی ایران و جهان (جلد دوم)، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱. از صفحه ۳۸۴ به بعد – م

۶۵. سیستم محاکمه از طریق «هیأت منصفه» اختصاص به جرایم سیاسی وزیران و ارباب جراید داشت. توضیح این که طبق اصل شصت و پنج و شصت و شش متمم قانون اساسی سابق، مجلس شورای ملی یا سنا می توانستند وزیران را محاکمه نمایند، و نحوه محاکمه می بایست طبق قانون تعیین شود. قانون تعقیب و محاکمه وزیران (مصوب ۱۶ تیر ۱۳۰۷) خاطر نشان کرده بود که «در مورد تقصیرات سیاسی، باید هیأت منصفه حضور داشته باشد. هیأت منصفه که عده اعضای آن باید مساوی با عده مستشاران دیوان کشور باشد، پس از رسیدگی رأی خود را دایر بر برائت یا مجرمیت متهم، و تشخیص جرم، صادر می نمایند، و مستشاران دیوان کشور، با در نظر گرفتن رأی اعضای هیأت منصفه، با اکثریت آراء متهم را محکوم یا تبرئه می کنند. حکم دیوان کشور قطعی است. در این زمینه نگاه کنید به:

– دکتر قاسم زاده: حقوق اساسی ایران، دانشگاه تهران، صفحات ۳۷۸ – ۳۷۶
– دکتر مسعود انصاری: مصونیت های قانونی، تهران، انتشارات اشراقی، صفحات ۲۱۷-۲۱۴ – م

۶۶. اشاره به ماده ۱۲۰۹ قانون مدنی است که می گوید: «هر کس دارای هجده سال تمام نباشد، در حکم غیر رشید است، معذک در صورتی که بعد از پانزده سال تمام، رشد کسی در محکمه ثابت شود، از تحت قیمومت خارج می شود». به طوری که از مدلول و منطوق این ماده برمی آید، تعیین سن قانونی – علی الظاهر – مغایر شرع است، اما قسمت اخیر ماده، نوعی انطباق با سن شرعی به وجود آورده است – م

۶۷. این ممنوعیت بستگی به نظر مجتهد وقت دارد، به طوری که اخیراً نیز تشریح بدن مرده مسلمان اجازه داده شده است – م

۶۸. در مورد تاریخچه «کلاه پهلوی» و «کلاه شاپو»، نگاه کنید به:
– حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد پنجم)، صفحات ۷۱ و ۷۰ – م

۶۹. اشاره نویسنده به «حادثه مسجد گوهرشاد» مشهد است که در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۱۴ پیش آمد. در این زمینه نگاه کنید به:

— سینا واحد: قیام گوهرشاد، تهران، ۱۳۶۱، وزارت ارشاد اسلامی، از صفحه ۴۷

به بعد — م

۷۰. در این زمینه نگاه کنید به:

— دکتر متین دفتری: همان، از صفحه ۳۱۴ به بعد — م

۷۱. در این زمینه نگاه کنید به:

— حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد ششم): از صفحه ۲۵۸ به بعد — م

۷۲. نظر نویسنده درست نیست زیرا حجاب بر هر زن مسلمان واجب است — م

۷۳. ظاهراً اشاره به همسر «اسدالله علم» است — م

۷۴. عین ماده، چنین است:

ماده ۱۰۶۲ — نکاح واقع می شود به ایجاب و قبول، به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد

ازدواج نماید — م

75. Olive Susatgar

76. Y Sing in The Wilderness

۷۷. بر اساس ماده ۱۰۶۰ قانون مدنی «ازدواج زن ایرانی با تبعه خارجه — در

مواردی هم که منع قانونی ندارد — موکول به اجازه مخصوص دولت است» و نیز ماده

۱۰۵۹ قانون مدنی — م

۷۸. این موضوع در مواد ۱۰۴۰ — ۱۰۳۲ قانون مدنی آمده است — م

۷۹. احکام آن در مواد ۱۰۷۷ — ۱۰۷۵ و ۱۰۹۵ قانون مدنی آمده است — م

۸۰. نویسنده فعل مجهول به کار برده است تا آشکارا مشخص نکند که چه کسانی اظهار

تأسف کرده اند — م

۸۱. برای تحلیل حقوقی و شرعی این موضوع نگاه کنید به منابع زیر:

— حسن صدر: حقوق زن در اسلام و اروپا، تهران انتشارات جاویدان، صفحه

۱۲۴ به بعد.

— مرتضی مطهری: نظام حقوق زن در اسلام — م

۸۲. اشاره به جریان تنظیم و تصویب مقررات آئین دادرسی مدنی و تجاری و کیفری است. نگاه کنید به:

– دکتر متین دفتری: همان – م

۸۳. Summary Court (در انگلستان) به نوعی دادگاه بخش اطلاق می‌شود – م

۸۴. نظر نویسنده درست نیست. صلاحیت و اختیارات Summary Court، تا حدودی شبیه دادگاه استان در نظام حقوقی ایران است – م

۸۵. نگاه کنید به:

– دکتر متین دفتری: همان – م

۸۶. اشاره نویسنده به «قانون استخدام، مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱» است که بعداً اصلاحات و تغییراتی در آن، صورت گرفته است. در این زمینه نگاه کنید به:
– دکتر کریم سنجایی: حقوق اداری ایران (جلد اول)، فصل سوم – م

۸۷. این باشگاه (که روبروی ضلع شمالی وزارت خارجه قرار دارد) اینک یکی از ادارات نخست‌وزیری است – م

۸۸. اظهار نظر نویسنده در این موضوع، تا حدودی عجیب به نظر می‌رسد. زیرا معمولاً ایرانیان، به دلیل خلق و خوی میهمان‌نوازشان، مراعات خارجی‌ها را می‌نمایند – م

89. Ulen

90. Philip Holtmann

91. Julius Berger

92. Siemen Bau

93. Scandanavian Kampsax Consortium

94. Richard Costain

95. British United Steel

96. Oil Burning

97. Rolling Stock

۹۸. ال. پی. سوتون: همان، صفحه ۹۴. شرح وی درباره احداث راه آهن ایران، یکی از شرح‌های خوب، به زبان انگلیسی، است. من از آن، بهره بسیار بردم. همچنین، از خاطرات برخی از مهندسان اروپائی، به ویژه ویلیام گوت: استفاده کردم. وی بعداً نماینده شرکت «بریتیش یونایتد استیل» شد - نویسنده.

۹۹. با توجه به این که نویسنده اطلاعات پراکنده‌ای را در مورد احداث راه آهن دولتی ایران داده است، لذا تاریخچه مختصر آن (به نقل از جغرافیای اقتصادی ایران تألیف عباس اقبال و راه آهن ایران تألیف نجفقلی معزی) در زیر می‌آید:

موقعیت جغرافیائی ایران - از لحاظ تنوع شرایط اقلیمی و اهمیت آن در ارتباط بین شرق و غرب - همواره اندیشه احداث راه آهن در کشور ما را، در ذهن رجال ایران و اروپا پرورش داده است.

دولت ایران از سال ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ قمری) چندین بار امتیاز خط آهن سرتاسری را به شرکت‌ها و اتباع خارجی داده بود، اما تا سال ۱۳۰۰ قمری (۱۸۸۳ میلادی) هیچ خط آهنی در ایران کشیده نشد.

در این سال، یک فرانسوی (که کارخانه چراغ‌گاز تهران را اداره می‌کرد) امتیاز خط آهن تهران - پشند و پشند - رشت و تهران - خلیج فارس را گرفت. وی فقط توانست توانست راه آهن شش کیلومتری تهران - حضرت عبدالعظیم را بسازد.

در سال ۱۳۰۸ قمری، حاج محمدحسن امین‌الضرب خط آهنی میان معادن شهر آمل و بندر محمودآباد (در کنار بحر خزر)، به طول ۱۶ کیلومتر کشید. در ۱۳۳۱ قمری، دولت ایران امتیاز خط آهن تبریز به جلغا (با یک انشعاب از صوفیان به بندر شرفخانه) را به بانک استقراضی روس داد. ساختن این خط آهن، در سال ۱۳۳۴ قمری به انجام رسید.

در دوران جنگ اول جهانی، مهندسان نظامی انگلیس، به دلایل نظامی و استراتژیک قسمتی از راه آهن هندوستان را (که از طریق کویته به سرحد بلوچستان ایران می‌رسید) از نقطه مرزی میرجاوه تا زاهدان (دوزداب) به طول ۱۶۷ کیلومتر امتداد دادند. قرار بود که این خط آهن به مشهد متصل شود که به دلایلی متروک ماند.

روس‌ها، هنگام جنگ با قوای عثمانی در شمال غربی ایران، شعبه‌ای از خط آهن قفقاز را (از ایستگاه شاه‌تختی) در امتداد دره «ماکوچای» در خاک ایران ادامه دادند و آن را از طریق ماکو، به شهر «بایزید» در خاک ترکیه رساندند. این خط که اینک متروک است، ۱۳۰ کیلومتر بود. همچنین، روس‌ها در سال ۱۳۳۵ قمری (۱۹۱۹ میلادی) خط آهن کوچکی

بین رشت و بندر پیره بازار (در کنار مرداب) به طول ۹ کیلومتر کشیدند. خط دیگری بین بندرانزلی و سیاه‌وزان (در طالش) کشیدند.

از سال ۱۳۰۴ شمسی، دولت ایران تصمیم گرفت که با احداث يك خط آهن سرتاسری دریای خزر را به خلیج فارس متصل کند. از این رو، در ۹ خرداد ۱۳۰۴، قانون مربوط به آن از تصویب مجلس گذشت. به این ترتیب که با گرفتن دوریال مالیات از هر سه کیلو قند و شکر وارداتی یا تولید شده در داخل کشور، هزینه راه آهن را تأمین نماید. لازم به یادآوری است که ابتکار ساختن راه آهن با مالیات قند و شکر، از آن صنایع الدوله یکی از رجال مترقی و روشنفکر قاجار، است که مدت ها پیش، این طرح را دادا ما دولت وقت قاجار توانالی این کار را نداشت.

احداث خط آهن سرتاسری ایران از بندر شاه نسا همدان، به يك شرکت آلمانی، و قسمت بین همدان تا بندر شاهپور، به يك شرکت امریکائی داده شد. دو شرکت کار خود را شروع کردند. اما به دلیل بروز اختلاف بین آنها، دولت قراردادهای امضا شده را لغو کرد و اختیار کار را در دست گرفت. در فروردین ۱۳۰۷، دولت ایران انمام خط آهن سرتاسری را به يك شرکت مشترک آلمانی و امریکائی واگذار کرد. این شرکت توانست قسمتی از راه آهن شمال را تا شاهی و راه آهن جنوب را تا صالح آباد بسازد. دولت ایران در سال ۱۳۱۰، این قرارداد را لغو کرد و وزارت طرق [راه و ترابری] دنباله کار را گرفت.

در سال ۱۳۱۲، قراردادی با شرکت کامپاکس (شرکت مشترک سوئدی و دانمارکی) منعقد شد. شرکت مزبور کار خود را میان مقاطعه کاران اروپائی تقسیم کرد. کار خط آهن سرتاسری ایران، در قسمت های مختلف، در زمان های متفاوت به پایان رسید.

راه آهن سرتاسری ایران به شیوه امریکائی ساخته شده است. یعنی از دو دریا شروع شد تا حمل مصالح و باربری و ماشین های سنگین و قطعات ماشین آلات، سهل تر باشد.

احداث خط آهن تهران - مشهد و تهران - تبریز و تهران - کاشان و یزد توسط وزارت راه آغاز شد و تکمیل آن پس از سال ۱۳۳۲ شمسی، صورت گرفت.

راه آهن دولتی ایران (تا سال ۱۳۲۰ شمسی) دارای ۲۲۴ تونل (۹۳ تونل در خط شمال ۱۳۱ و تونل در خط جنوب) به مساحت ۸۳۶۶۶ متر است. طول راه آهن ایران از بندر شاه [بندر ترکمن] تا بندر شاهپور [بندر خمینی] نزدیک به ۱۳۵۹ کیلومتر است - م

خانه‌ای که بر روی تورم بنا شد

هنگامی که راه آهن خلیج فارس به دریای خزر، کشیده شد، نخستین مشکل در فهرست مشکلات حمل و نقل، که در ۱۹۲۴ [۳۰۳ شمسی] تنظیم شده بود، بر طرف گردید. این مشکل، خطوط انشعابی راه آهن بود. مهندسان ایرانی زیر نظر مستقیم وزارت طرق و شوارع و راه آهن دولتی ایران، به ساختن این خطوط انشعابی پرداختند. پیش از استعفای رضا شاه [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] خطوط انشعابی راه آهن تازنجان (در مسیر تبریز)؛ کاشان (در مسیر یزد)؛ سمنان (در مسیر مشهد) رسیده بود. در سال ۱۹۴۱ [۳۲۰ شمسی] قم و قزوین و شهر روبه ویرانی کاشان، از طریق راه آهن، به تهران متصل شدند. خاکریزها، پل‌ها و ایستگاه‌های اتصال راه آهن به یزد و اردستان، در چند میلی-ایستگاه‌تهائی، آماده بهره‌برداری بوده، اما [بارفتن رضاشاه از ایران] این کار دنبال نشد و به مدت بیست سال، در همین وضع باقی ماندند تا یادآور یکی از طرح‌های ناتمام او باشند.

تأثیر احداث راه آهن سرتاسری در تورم اقتصادی کشور و توسعه بخش حمل و نقل داخلی هنگامی که راه آهن سرتاسری ایران تکمیل شد، مطبوعات کشور در سال ۱۹۳۸

[۱۳۱۷ شمسی] از این اقدام او، ستایش بسیار کردند و اشعار حماسی درباره «هفت خوان» این «رستم دستان»، سرودند. اما درباره اثرات منفی آن چه گفتند؟ مالیاتی که برچای و قند و شکر [برای تأمین هزینه راه آهن] وضع شد، درآمدها را باشتاب بالا برد، اما به تورم انجامید. در حالی که مالیات وضع شده بر منسوجات پنبه‌ای، از تأثیر ناگوار کمتری بر افزایش قیمت مایحتاج عمومی و مواد پر مصرف، برخوردار بود؛ زیرا، هر چند که در بالا بردن درآمدها، از شتاب کمتری برخوردار بود، اما به عنوان یک صنعت جوان، مورد حمایت دولت قرار داشت.^۱ در مورد انتخاب محل سرخط راه آهن، رضاشاه دچار «وطن دوستی» شده و جنبه‌های بازرگانی آن را در وهله دوم اهمیت، قرار داده بود. اگرچه راه آهن، به دولت تعلق داشت، اما زمینه فعالیت بخش خصوصی را هم در کار حمل و نقل فراهم کرد؛ که در دوران اشغال ایران توسط متفقین، قراردادهای زیادی با آمریکا و انگلستان، برای حمل کالا در داخل ایران، بستند. قبلاً، بخش خصوصی تعداد زیادی کامیون را وارد بازار «پرکاش» حمل و نقل کرده بود. راه‌ها توسعه یافته بود و راه آهن در کار حمل بار، با رقابت جدی «کامیونداران» روبرو شد. چرا که در ۱۵ شهر بزرگ ایران، از جمله در اصفهان، یزد، کرمان، شیراز، مشهد، تبریز، همدان و کرمانشاه، راه آهن وجود نداشت؛ فزون بر این، راه آهن سرتاسری به مرز زمینی ایران و عراق (در خانقین - سرخط راه آهن عراق)، مرز بازرگان باترکیه (نزدیک‌ترین سرخط در ارزالروم) مرز زاهدان با هند (یک سرخط برای راه آهن هند) و مرز با افغانستان (از طریق مشهد) وصل نمی‌شد. در عین حال، معافیت‌های تعرفه‌ای برای اتوبوس و کامیون‌های «بیرون شهری» در نظر گرفته شده و برای ترغیب بیشتر کامیونداران به امر حمل و نقل موتوری، هزینه‌های صدور جواز آن، کاهش یافت.

در فوریه ۱۹۲۶ [اسفند ۱۳۰۴] شرکت آلمانی «یونکرس»^۲ امتیاز حمل و نقل هوایی نامه‌های پستی و مسافر را بین ایران و اروپا، و در داخل ایران، به دست آورد؛ مشروط بر این که به آموزش خلبانان ایرانی پرداخته و تعمیر و سرویس هواپیما، در

داخل ایران صورت گیرد، و مراکز سرویس آن، کاملاً مجهز باشد. شرکت «یونکرس» با پشتکار زیادی، کارش را آغاز کرد. از جمله کارهایش، انجام يك بررسی علمی از شرایط جوی ایران، و استخدام يك کارشناس درجه يك، به همین منظور بود. به این ترتیب بود که بنیان نوی گذارده شد و علاقه زیادی به فراگرفتن فن خلبانی و سرویس هواپیما، در ایرانیان به وجود آمد. با وجود این، در سال ۱۹۳۷ که تعداد پرسنل ارتش، ۱۲۷۰۰۰ نفر و دارای تعدادی تانک و وسایل حمل و نقل مکانیزه و نوپخانه سبک و سنگین بود، تعداد هواپیماهای ارتش از چهل فروند تجاوز نمی کرد، آن هم از مدل‌های قدیمی. نداشتن آمادگی نظامی، در يك چنین رژیم نظامی، موجب انتقاد شدید مردم از رضاشاه پس از شکست او در سال ۱۹۴۱ [شمسی ۱۳۲۰] گردید. مردم می گفتند که این شکست، دلیل آن است که رژیم رضاشاه، آن‌ها را فریب داده بود. هر چند که این انتقادات در داخل کشور صورت می گرفت، اما معلوم بود که اساس این حرف‌ها را خارجی‌ها گفته بودند. این حقیقت نادیده انگاشته شده بود که رضاشاه، خود را زمامدار يك کشور بی طرف و غیر متجاوز می دانست. او يك سرباز بود، و حفظ حالت نظامی در کشور، برای او و زیردستانش، يك امر طبیعی می نمود. رضاشاه، زندگی‌اش را در كسوت نظامی گذرانده بود. فزون بر این، بر این باور بود که داشتن قدرت نظامی، برای انجام اصلاحات داخلی، ضروری است. از این رو، اصولاً از ارتش برای اصلاحات داخلی استفاده کرد، نه برای مقاصد محض نظامی. حضور ارتش، تضمین کننده امنیت داخلی کشور بود. مرتب بودن میدان مشق سربازان، جزئی از يك نمایش [قدرت] بود. در اندیشه رضاشاه، این نمایش قدرت، از این جهت ضرورت داشت که به سایر بخش‌های حیات ملی، نظم و سامان می بخشید. گواه آن، توجهی بود که نسبت به توسعه خدمات هواپیمائی کشوری، معمول گردید، و فرودگاه‌های کشوری، برای مقاصد نظامی نیز قابل استفاده بودند.

پیش از سال ۱۹۴۱ [شمسی ۱۳۲۰] چون هزینه مسافرت هوائی در داخل ایران گران نبود، از این رو، کسانی که توانایی مالی داشتند، از پروازهای داخلی استفاده می کردند، و تعداد سفرهایشان، بیشتر از مردم اروپا در آن دوران بود. آنان

خوگرفته بودند که برای مسافرت از شهری به شهر دیگر، از هواپیما استفاده کنند. به محض این که سوار هواپیما می شدند، به ورق بازی و نوشیدن چای، می پرداختند؛ انگار که در هواپیما نیستند و در خانه خود نشسته اند. اطمینان خاطر این مسافران از پروازهای هوایی، با توجه به شرایط محلی ایران که دارای برآمدگی های زیاد در مناطق کوهستانی و دره های انباشته از هوای گرم بود، مایه شگفتی بود. آنها با خوشحالی می گفتند که سرویس هوایی ایران، از لحاظ سوانح هوایی، روسفید بیرون آمده است. البته، خونسردی آنان، به پای خونسردی اعجاب انگیز رانندگان خودروها نمی رسید. اعتقاد آنان به «تقدیر و سرنوشت» به اندازه ای بود که هرگز نمی اندیشیدند که ممکن است خود روی آنها به دره بیافتد، یا دچار سیلاب شود. کامیون ها را بیش ظرفیت آن، بار می زدند، و به واژگون شدن آن، فکر نمی کردند. یکی از ویژگی های «ایران نو» را باید در شیوه پذیرش مردم از خودروهای جدید و هواپیما، یافت. رانندگان کامیون ها، تعمیر خودروهای خود را در تعمیرگاه های انجام می دادند که که در وسط جاده و کیلومترها دور از تهران، قرار داشت. این تعمیرگاه ها، اصلاً شباهتی با کارآزهای اروپا نداشت؛ در واقع، آنها، روی دست مهندسان اتومبیل اروپائی بلند شده بودند که دارای تجربه و وسایل بهتری بودند. يك کامیون، معمولاً در وسط راه، توقف می کرد و موتور آن را برای تعمیر، پائین می آوردند. پس از چند روز تعمیر کاری، کامیون، دوباره به راه خود ادامه می داد تا از میان تنگه های دشوار، بگذرد. اگرچه «جهل علمی» این رانندگان، مایه «راحتی فکرشان» بود؛ اما نمی توان منکر ابتکار و استعداد مکانیک های ایرانی شد که از سر حوصله و بادل و جرأت، به تعمیر کامیون ها - آنها - با وسایل ابتدائی - می پرداختند.

تأسیس رادیو تهران

برنامه های رادیوئی در ایران، با گشایش «رادیوی تهران» در آوریل ۱۹۴۰

[۴ اردیبهشت ۱۳۱۹]، آغاز شد. از ده سال پیش، مردم به برنامه های «رادیو برلین»

و «آنکارا»، گوش می‌دادند. پس از شروع جنگ دوم جهانی، رادیوهای تبلیغاتی شوروی، به کار افتادند. بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا نیز، یک برنامه به زبان فارسی را از دسامبر ۱۹۴۰ [دی ۱۳۱۹] دایر کرد. برنامه‌های اصلی رادیو تهران، شامل آموزش و پرورش، امور بهداشتی و فرهنگی و اقتصادی بود که در خط سیاست نظم‌نوین رضا شاهی، تهیه می‌گردید. همچنین سازمانی به نام «اداره کل تبلیغات^۲» دایر گردید. این سازمان، زیر نظر وزارت فرهنگ، به تبلیغات درباره اندیشه‌های نظم‌نوین رضاشاهی و وطن دوستی می‌پرداخت. ستایش و تمجید از شاه، عنصر اصلی برنامه‌های این سازمان را تشکیل می‌داد.

فعالیت‌های کمونیستی و روشنفکرانه در زمان رضا شاه

در سال ۱۹۳۲ [خرداد ۱۳۱۰] مقررات قانونی برای محاکمه اشخاصی تدوین گردید که متهم به واژگون کردن حکومت شوند؛ خصوصاً کمونیست‌ها که بخواهند با کمک یک دولت خارجی، علیه حکومت ایران، توطئه کنند.^۴ این کمونیست‌ها، به جز پنج نفر که تبرئه شدند، بقیه به زندان‌های درازمدت محکوم گردیدند.^۵ چون در چشم بسیاری از مردم ایران، کمونیست‌های مزبور که در راه هدف خود شهید شده بودند، افراد مظلومی به‌شمار می‌آمدند؛ لذا نسبت به مجازات آن‌ها توسط دولت لاجرم، سکوت اختیار کردند.

دولت آلمان [نازی] با درخواست دولت ایران مبنی بر تعطیل روزنامه‌های ایرانیان طرفدار شوروی در آلمان، موافقت کرد. یکی از این روزنامه‌ها، «ستاره سرخ» نام داشت و ارگان کانون کمونیست‌های ایران بود و در «لایپزیگ» منتشر می‌شد. روزنامه دیگری به نام «پیکار» وجود داشت که در برلین به چاپ می‌رسید (بعداً نام آن به «نهضت» تغییر یافت). از ۱۹۳۲ [۱۳۱۰ شمسی] به آنسو، نظام نوین رضا شاهی مانع هر گونه انحراف از اصول مکتب خود و حرف‌های روشنفکرانه (به جز مطالبی که اختصاص به تعریف و تمجید از رژیم داشت)، گردید. در فصل بعد، ملاحظه

خواهید کرد که يك انقلاب ادبی وفکری، پس از رفتن رضاشاه از ایران، آغاز شد؛ در آن زمان، عواملی که به قیام مشروطه ۱۹۰۶ [۱۴ مرداد ۱۲۸۵]، به حوادث سال ۱۹۱۱ و ۱۹۱۵، و حوادث سال‌های پس از جنگ اول جهانی انجامیده بودند، از نو جان گرفتند.^۶

اوضاع اقتصادی ایران در دوران رضاشاه

مناسفانه، نظام نوین رضاشاهی، برای مردم بسیار گران تمام شد. حکومت رضاشاه نتوانست مشکل کهنه بی‌پولی دولت را حل کند. کسری مداوم بودجه‌ها، بر وخامت اوضاع [مالی] افزود. چرا که ایران فاقد شرایط لازم برای اجرای سیاست‌های توسعه اقتصادی، به گونه کامیابانه، بود؛ همچنین، عاری از تجربه و درک مشکلات بود. دولت، به دلایل چندی، از انحصارات دولتی، آن هم در درجه محدودی، هواداری کرد. زیرا مردم ایران «فردگرا» هستند، و با چنین روحیه‌ای، به شواری می‌توان بخش خصوصی را ندیده گرفت. از این رو، شرکت‌های خصوصی، با نظارت دولت، تأسیس شدند. از سوی دیگر، توسعه سرمایه‌گذاری [خصوصی] مخاطره طلب، بارشده محدود و دو دلی، صورت گرفت، زیرا سرمایه‌گذاران، ذاتاً به سفته‌بازی علاقمند بودند. سفته‌بازی را باید نوعی تعلیق در گردش سرمایه دانست که پیدایش آن، گه‌گاه ناشی از بی‌ثباتی کشور، در گذران سده‌های بسیار، بود. گاهی نیز، ناشی از دشمنی بخش خصوصی با دولت بود. البته، مردم بی‌میل نبودند که در طرح‌های پولساز، سرمایه‌گذاری کنند. اما، وقتی ثروتی به هم می‌زدند، ترجیح می‌دادند که آنرا، در خارج از ایران، نگاه دارند.

کسری بودجه دولت و بالا بودن نرخ نزول: در سال ۱۹۲۴ [۱۳۰۳] درآمدهای دولت، متجاوز از پنج میلیون لیره بود، که در مقایسه با ارقام هزینه‌ها، ۲۵۰/۰۰۰ لیره کسری داشت. در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] درآمدها و هزینه‌های دولت، به ترتیب به چهل و پنج میلیون و پنجاه میلیون لیره بالغ گردید [۵ میلیون لیره کسری بودجه]. این کسری

را، با توجه به پیشرفت کشور و نیز مقدار کم و کسری آن، در مقایسه با سایر کشورها، می‌شدندیده گرفت. اما، این ندیده گرفتن در صورتی می‌توانست درست باشد که ایران از سایر جهات نیز، مانند سایر کشورها بود. تحصیل درآمد بیشتر، بزرگترین مشکل دولت به‌شمار می‌رفت. فرار از مالیات و بی‌میلی ثروتمندان برای به‌جریان انداختن سرمایه خود، به شکل یادشده دولت، می‌افزود. نرخ‌های بالای نزول، از وخامت وضع مالی دولت، حکایت می‌کرد [حتی] در زمان کنونی [۱۳۴۳/۱۹۶۴ شمسی] نیز، نرخ نزول به‌گونه‌ای استثنائی، بسیار بالا است. در دوران رضاشاه، نرخ جاری نزول بین بازرگانان سرشناس، هجده درصد بود. اما، چنانکه وام‌گیرنده در شمار بازرگانان نبود، نرخ نزول، در برخی موارد نامیزانسی درصد، بالا می‌رفت! با وجود این، تمایل ثروتمندان به‌ذخیره کردن پول خود، که در واقع به‌معنای ودیعه سپردن آن در بانک‌های خارجی بود، از تأثیر متضادی بر زندگی‌شان، برخوردار بود. چرا که ناگزیر بودند زندگی خود در ایران را، از راه گرفتن قرض نزولی، بگذرانند.

داستان وثوق‌الدوله، که قبلاً به آن اشاره شد، نمونه‌ای از این زندگی بود. غالباً، برای گرفتن وام، املاک و وسایل شخصی خود را به‌گرو می‌گذارند. دولت با گذراندن مقرراتی، نرخ نزول این معاملات را تثبیت کرد؛ به‌طور مثال، هجده درصد برای جواهرات و بیست و چهارصد برای سایر اقسام. [به این ترتیب] گرفتن قرض، از اهمیت زیادی برخوردار شد، که خود موجب خریداری ملک، در مقیاس وسیعی گردید. این ثروتمندان، گرفتن اعتبار را بر خرج کردن پول [خود] ترجیح می‌دادند. این تصور نادرست، در ذهن آنان به‌وجود آمد که می‌توانند از این راه، پس‌اندازهای خود را دست‌نخورده، باقی بگذارند و مایحتاج زندگی خود را با قیمت بسیار ارزان، خریداری نمایند. البته خریداری مایحتاج عمومی به‌قیمت بسیار ارزان اختصاص به ثروتمندان داشت. دلیل این که ثروتمند شدن از اهمیت زیادی برخوردار بود، این بود که افراد ثروتمند از تسهیلات بیشتری برای گرفتن وام، بهره‌مند بودند؛ و این، در واقع، فرآیندی بود که موجب ثروت و نفوذ بیشتر، می‌گردید. در

حالی که نزول خواری، برخلاف شرع اسلام بود، گرفتن قرض نزولی برای خریداری زمین و سایر اقلام، نهی شرعی کمتری داشت. مرسوم بود که يك فرد صاحب قدرت، بایستی همه چیز داشته باشد و بهای مفتی برای آن، پردازد. خان‌ها و سلاطین فاتح نیز، چنین بودند و برای داشتن چیزی، پول نمی‌پرداختند. شیوه زندگی ثروتمندان، که استوار بر گرفتن قرض بود، تا اندازه‌ای موجب رضای احساس غریزی آنان می‌گردید؛ احساس خوب زندگی کردن که بارگ و خونشان عجین شده بود. چنانچه معیارهای اخلاقی، از استواری بیشتری برخوردار بود؛ امکان داشت که ثروتمندان به جای ضعیف‌تر کردن مملکت، به آسایش و امنیت آن، بیاندیشیدند؛ و نیز امکان داشت که ایرانیان دارائی‌های واقعی خود را [در داخل کشور] نگاهدارند [و آن را به خارج از ایران نبرند]، بدون تردید، این عملیات وام‌گیری، می‌توانست برای مملکت، سودمند باشد. در چنین شرایطی، عملیات بانک‌های خارجی [فعال در ایران] محدود به تنزیل برات‌ها، تسعیر ارز و حساب‌های جاری بود. این بانک‌ها، اصولاً، ازدادن «مانده - اعتباری»^۷، خودداری می‌کردند، مگر این که میزان اعتبار [در نظر گرفته شده] بسیار زیاد بود، که در این صورت، امکان داشت که يك درصد آن را اعتبار بدهند. فقط بانک‌های ایرانی بودند، که به‌طور عادی، املاک را وثیقه دادن وام قرار می‌دادند. در این شرایط، جلب سرمایه‌های خارجی به ایران بسیار دشوار بود. دلایل این موضوع را، مادرصفحات پیش این کتاب، بیان کردیم. فرار سرمایه‌های داخلی، مستعد افتادن در راه دیگری بود: ثروتمندان به جای سرمایه‌گذاری در صنایع یا موسسات بازرگانی، به خریداری زمین می‌پرداختند، و بقیه ثروت نقد خود را، در بانک‌های خارج به‌ودیعه می‌گذاشتند. به این جهت، یکی از بدنامی‌های ایران، در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، این بود که برخی از ایرانیان، پول‌های کلانی را در بانک‌های سویس و سایر کشورها به‌ودیعه گذارده بودند.

فروش زمین‌های دولتی به مردم و رونق زمین‌بازی: دولت، به‌عنوان تشکیلات

بالای مملکتی، قادر نبود که برای خود، اعتبار بگیرد. تنها راه ممکن، وام گرفتن از

دولت‌های خارجی بود که در دوران حکومت قاجاریه، متداول بود. اما، رضاشاه، با این کار به شدت مخالف بود. این حقیقت که دولت قادر نبود از منابع مالی داخلی وام بگیرد، بیانگر نوع رابطه دولت و مردم بود. همچنین، به این معنی بود که دولت برای تأمین مالی هزینه‌های «نظم نوین رضا شاهی»، ناگزیر بود که «پول نقد» را به طریقی، به دست آورد. به این جهت، ایجاد درآمد برای دولت، مسأله اصلی آن را تشکیل می‌داد. یکی از راه‌های آن، فروش زمین به مردم بود. این جریان، پس از سال ۱۹۳۳ [شمسی ۱۳۱۲] یعنی هنگامی که مجلس شورای ملی لایحه فروش نامحدود مستغلات را تصویب کرد، شتاب بیشتری گرفت. این جریان سبب شد که الگوی مالکیت زمین، دگرگون شود، هر چند که عاری از تأثیر بنیانی در وضعیت کسانی بود که مالک به شمار می‌آمدند. در حالی که تا آن وقت، زمین‌های دولتی را اجاره می‌دادند، اینک مستأجران سابق، مالک این زمین‌ها شده بودند. در مناطق دور از پایتخت، خان‌ها و اعیان و اشراف که اجاره‌دار زمین‌های دولتی بودند، به صورت مالکان آنها درآمدند. در نزدیکی پایتخت، افسران ارتش و افراد نوکیسه‌ای که هوادار رژیم بودند، از این فرصت بهره گرفتند و در جرگه مالکان زمین، درآمدند. به این جهت، پس از تصویب لایحه مزبور، این افراد در موقعیت برتری قرار گرفتند. خریداری زمین، بسیار رایج شد. چرا که علاوه بر منبع درآمد بودن، رضاشاه توانست با این کار، مجلس را هم از رژیم، راضی نماید. اعضای مجلس در ۱۹۳۷ [شمسی ۱۳۱۶] ثروت بادآورده دیگری را هم نصیب خود کردند، زیرا در این سال که موضوع تأمین بودجه بانک جدید «صنعت و کشاورزی» در میان بود، رضاشاه از مجلس خواست که فروش خالصه‌جات دولتی را هم، اجازه دهد. این خالصه‌جات، در اطراف تهران قرارداد داشت.

سیستم مالیاتی: با توجه به این که ترکیب مجلس، مانند گذشته بود، لذا امکان هیچ گونه تجدید سازمان سیستم مالیاتی، وجود نداشت. در حالی که «نظم نوین رضا شاهی»، توانست، با توسل به زور، مردم را وادار به پذیرش نوعی یکنانی ظاهری نماید و

ذهن مردم شهرها را با موضوعات هیجان‌انگیزی نظیر رفع حجاب، لباس متحدالشکل مردان، مابقات فوتبال و کشتی و وزنه‌برداری و رژه‌های ورزشی، آموزش دروس جدید در مدرسه‌ها، و نظایر آن، پرکنند، اما در کار جلوگیری از فرار مالیات، کامیاب نشد. در عمل، هیچ چیز نتوانست ثروتمندان را ناگزیر به پرداخت مالیات بیشتری، نماید. سیستم مالیات بردرآمد، پس از استعفای رضاشاه [در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰] به وجود آمد. این سیستم را «دکتر میلیسپو» در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] پیاده کرد.^۸ در سال ۱۹۳۰ [۱۳۰۹ شمسی] مالیات بر شرکت‌ها، وضع گردید، که از نظر مردم، عملی نبود. سه سال بعد، این مالیات، لغو گردید. در این ضمن، فروش زمین‌های دولتی به مردم و در مواقع اضطراری، سبب شد که وجوه نقدی به‌خزانه دولت، سرازیر شود. مالیاتی که بر قند و شکر و چای، وضع گردید، صرف احداث راه آهنی شد که اگرچه فاقد مزایای اقتصادی بود، اما به‌طرز عالی ساخته شده بود. یک منبع دیگر درآمد هم، وجود داشت، که در سراسر دوران سلطنت رضاشاه به آن امید زیادی داشتند. این منبع درآمد، تنظیم تعرفه‌های گمرکی بود.

تعرفه‌های گمرکی: این تعرفه‌ها، با گذشت زمان، تا حدودی برای حمایت از صنایع نو بنیاد، به‌ویژه صنایع پردرآمد، به کار رفت. مقررات گمرکی، کارساز بودند و طفره رفتن از آنها بی‌اندازه دشوار می‌نمود؛ اگرچه نیازی به گفتن نیست که با استحکام تدریجی سیستم تعرفه‌ها، عملیات قاچاق کالا، که یک فعالیت طبیعی برای مردم زرننگ کشوری است که هزاران میل مرز دارد فزونی گرفت با وجود این، بازرگانان معمولی که دور از تأثیر عملیات قاچاق کالا بودند، چون از لحاظ واردات کالاهای سنتی، با مقررات سنگین گمرکی، دست به‌گریبان بودند، لذا، عناد با رژیم را آغاز کردند. به تدریج این بازرگانان احساس می‌کردند که بایستی برای تأمین هزینه شکوه و جلال نوین ایران، سهم نا عادلانه‌ای را پردازند.

روابط بازرگانی با آلمان و شوروی: در زمینه بازرگانی خارجی، جدال با دولت شوروی، بر سر یک رشته مسائل بازرگانی، ادامه یافت؛ دو کشور از لحاظ اقتصادی، به یکدیگر، بسیار وابسته بودند، و زنجیرهای وابستگی ایران، سنگین‌تر بود. «ترتیبات

انحصاری» داده شد و «قراردادهای بازرگانی» میان دو کشور، مبادله گردید.^۹ سپس، مناسبات نامتعادل دو دولت بر اثر انعقاد يك موافقت‌نامه بازرگانی با آلمان در سال ۱۹۳۹ [شمسی ۱۳۱۸] دگرگون شد. در سال ۱۹۴۰ [شمسی ۱۳۱۹] برای مدت کوتاهی امتیازی نصیب ایران شد؛ یعنی در قرارداد شوروی و آلمان، ماده‌ای گنجانده شد مبنی بر این که کالاهای صادراتی ایران به مقصد آلمان، می‌توانند بدون پرداخت عوارض ترانزیت، از خاک روسیه عبور نمایند تا تجارت ایران و آلمان، باتسهیلات بیشتری، صورت گیرد.^{۱۰} با وجود این، در سال ۱۹۴۰ [شمسی ۱۳۱۹] تجارت ایران و آلمان، به حدی افزایش یافته بود که آلمان به صورت رقیب شوروی درآمد. دولت آلمان هر سال ۶۵/۰۰۰ تا ۷۰/۰۰۰ تن آهن، به ایران صادر می‌کرد و فروش ماشین‌آلات به ایران نیز، رو به افزایش بود. در مقابل، پنبه و نقره و طلا و برنج و خوابار و پوست و پشم و ابریشم و خشکبار، به آلمان صادر می‌گردید. از میان این کالاها، صادرات خشکبار و پشم و پنبه و پوست، بازار ثابتی در آلمان داشت. توجه آلمان به توسعه نفوذ خود، در کشورهای نظیر ایران، سبب گردید که روند مبادلات بازرگانی، به گونه تصنعی، شتاب گیرد. سفروزیب بازرگانی آلمان به ایران، در آوریل ۱۹۴۱ [اردیبهشت ۱۳۲۰]، بر شتاب آن افزود. شایان ذکر است که ناسیونالیسم رضاشاه، فقط هنگامی دچار تزلزل گردید که رضاشاه با توجه به گسترش روابط بازرگانی ایران و آلمان، خواستار کمک مالی آلمان شد. اما وقتی دست یاری رسان آلمان گشوده شد. یا به گفته ایرانیان، مجش باز شد. چیز زیادی در آن نبود. در این شرایط، در حالی که معاملات بازرگانی با آلمان، می‌توانست این کشور را به صورت يك وزنه متقابل، در برابر شوروی قرار دهد، پیوند اقتصادی ایران و شوروی، گسستی نبود.

در سال ۱۹۳۶ که «دکتر شاخت»^{۱۱} به تهران آمد، با سردی از او استقبال شد. این سردی، تا اندازه‌ای به خاطر این موضوع بود که ایرانیان به درستی نمی‌دانستند که در قوانین ضد یهود آلمان، چه وضعی دارند. اما، این سردرگمی، به زودی روشن شد، زیرا آلمانها موضوع برادری «نژاد نوردیک»^{۱۲} و مردم ایران را، در قالب

«نژاد آرین»^{۱۳}، با تبلیغات زیادی، اعلام کردند.^{۱۴} مع الوصف، آلمان‌ها از سر ساده‌دلی، می‌اندیشیدند که ایران می‌تواند در طغیان «رشید عالی گیلانی» در عراق، با دولت آلمان همکاری کند.^{۱۵} به‌طور کلی، ایرانیان نظر خوبی نسبت به اعراب ندارند، چرا که آن‌ها را آدم‌های رذلی می‌دانند که به‌ندرت، دست به کارهای خوب می‌زنند!

به‌رغم این موانع، دولت ایران از امکانات فنی آلمان، بهره‌گیری کرد. در زمینه روابط فرهنگی، بین حکومت رضاشاه و نازی‌ها، صمیمیت وجود داشت. بسیاری از کارخانه‌های جدید، سیستم تلفن، تأسیسات رادیو و راه‌آهن، یا به‌وسیله آلمانی‌ها اداره می‌شد، یا دست‌کم آلمانی‌ها آن‌ها را به‌مرحله اجرا در آوردند. وسایل کارخانه تلفن‌سازی و رادیویی تهران را، آلمانی‌ها فراهم کردند. در عین حال، ایران تا حدودی به‌صورت پناهگاهی برای یهودیان آلمان، درآمد. آلمانی‌ها، به تدریس در دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی (دانشگاه تهران) پرداختند. در اوت ۱۹۳۸ [مرداد ۱۳۱۷] تعداد آلمانی به‌قدری زیاد شده بود که دولت شوروی، به ایران اعتراض کرد. دولت شوروی، پس از امضای قرارداد تجارתי ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] با ایران^{۱۶} مبادرت به اعزام کارشناسان فنی زیادی به ایران نمود، به‌طوری‌که برای مدتی به‌نظر می‌رسید که روس‌ها در آینده، انحصار ساختن کارخانه‌های آرد‌سازی جدید، سیلو، کارگاه‌ها، جاده‌ها، و توسعه خدمات هوایی را خواهند داشت. تشکیل انجمن «ایران-توتنیک»^{۱۷} طبعاً روس‌ها را آزرده‌خاطر کرد. اما نظام‌نویین رضاشاهی، با درس گرفتن از گذشته، سیاست حفظ موازنه در روابط با قدرت‌ها را، از یاد نبرده بود. مع الوصف، نفرت طبیعی ایرانیان از روسیه و بریتانیای کبیر [به‌دلیل سوابق استعماری آنان]، در نهایت، این موازنه را به‌سود آلمان، دگرگون می‌ساخت.

وضعیت پولی و ارزی: یکی از ضعف‌های بنیانی «نظم‌نویین رضاشاهی»، به معاملات پولی مربوط می‌شد. هدف از بیان این موضوع، آن است که بر طبق قراین مشاهده شده، بیماری مالی ایران پس از آغاز جنگ دوم جهانی و پیش از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] وارد مرحله هشدار دهنده‌ای شده بود. کاهش ارزش ریال [که در گذشته وجود داشت]، نه تنها «در نظم‌نویین رضاشاهی، قطع نگردد»، بلکه شدت هم گرفت.

تلاش‌های رژیم برای غلبه بر این مشکل، به‌جائی نرسید. قانون «تبدیل واحد پول به‌طلا»، مصوب مارس ۱۹۳۰ [اواخر اسفند ۱۳۰۸] کارگر نیافتاد و نقره، یعنی پایه سابق تبدیل واحد پول، فقط باگذشت شش سال، منسوخ گردید^{۱۸}. ازسوی دیگر، سیاست کنترل ارز خارجی، از سال ۱۹۳۰ [اسفند ۱۳۰۸]، با شدت اعمال گردید^{۱۹}. پس از این که در سال‌های ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ [۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ شمسی] از شدت این کنترل کاسته شد، از نو، سیاست کنترل شدید، اعمال گردید. این اقدام، همچون بسیاری از اقدامات «نظم نوین رضاشاهی» در زمینه امور اقتصادی و مالی، در حکم «نوشداروی پس از مرگ سهراب» یا «بسن در خزانه‌ای بود که از آغاز خالی از ارز بود». سیاست ایجاد «اقتصاد اتانسیسم»^{۲۰}، به‌شیوه کمال آتاتورک^{۲۱}، اعتنا برانگیز بود اما تحقق آن، بعید و ناممکن به نظر می‌رسید.

تلاش‌های رژیم برای کنترل وضع پولی، به نظارت‌های دست و پاگیری تبدیل شد: دولت می‌خواست از دستکاری‌های دولت‌های خارجی، که به سود آنان و به‌زیان ایران بود، جلوگیری نماید. از این رو، ارزش غیر واقعی برای «ریال» قایل شد. بر اثر این کنترل‌ها، موازنه اولیه اقتصادی بر هم خورد و به‌افزایش قیمت‌ها انجامید، بی‌آن که دستمزدها، به همان نسبت، بالا برود. این سیاست پولی، سبب شد که ایران به کشورهایی نزدیک شود که دارای قدرت ارزی چندان معتبری، نبودند. بدین سان آلمان و شوروی، به‌صورت شرکای عمده بازرگانی ایران، درآمدند. گردنکشی ایران در برابر این دو کشور [در معاملات بازرگانی] در شرایط ضعف قدرت ایران سبب گردید که آلمان و شوروی تهدید کنند که ایران را به بردگی اقتصادی خواهند کشانید. وابسته کردن توسعه صنعتی ایران به آلمان، که صادر کننده عمده آهن و ماشین‌آلات و مشاورت فنی به ایران بود، بالذاته سبب گردید که یک مانع شدید در راه رشد صنایع جوان ایران به وجود آید. هنگامی که در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] ورود ماشین‌آلات و قطعات بدکی، از آلمان قطع گردید. بی‌توجهی دولت به سایر رشته‌های اقتصادی، به‌خاطر اولویتی که برای بخش صنایع قایل بود، بر شدت مانع

یاد شده، افزود. چون دولت، ارزش «ریال» را بیش از قیمت واقعی آن تعیین کرده بود، لذا صادرات ایران در حساس‌ترین نقطه‌اش، یعنی صادرات فرآورده‌های کشاورزی، آسیب دید.

وضع کشاورزی: علاوه بر اقداماتی که برای بالا بردن کیفیت فرآورده‌های کشاورزی انجام گرفت، زراعت مکانیزه نیز، به وجود آمد. «دانشکده کشاورزی کرج» از سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸ شمسی] یک مرکز توسعه کشاورزی، به شمار آمد. ابتدا یک کارشناس اقتصاد کشاورزی، از آمریکا، استخدام شد. در سال‌های بعد، از وجود کارشناسان آلمانی، استفاده شد. «مؤسسه دامپزشکی حصارک» در سال ۱۹۳۹ [۱۳۱۸ شمسی] در کرج، تأسیس شد. در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] یک نمایشگاه کشاورزی در کرج، گشایش یافت. تشکیل این نمایشگاه، که نشانگر اوج تلاش‌های «نظم‌نوین رضا شاهی» در این زمینه بود، به دولت امکان داد تا نمونه‌های به‌دقت انتخاب‌شده‌ای از فرآورده‌های پیشرفته کشاورزی را به تماشا بگذارد که اغلب آن‌ها، در شهرستان کرج، تولید شده بودند. دقتی که برای انتخاب نمونه این فرآورده‌ها به عمل آمد، به این منظور بود که اهمیت اطلاعات علمی به‌دست آمده در تولیدات کشاورزی را به کشاورزان ایرانی، که اصولاً [در کار کشت و زرع] محافظه‌کار بودند و بادگرگونی شتابان در کشاورزی مخالف بودند، نشان دهند. کامیاب نشدن «نظم‌نوین» در رخنه کردن در «اصلاحات عمقی»، بزرگ‌ترین شکست آن را، تشکیل می‌دهد. نمایشگاه کرج، به‌موزه منظمی می‌ماند که نمونه فرآورده‌های کشاورزی را در آنجا، به تماشا گذارده بودند، همراه با یک «مزرعه نمونه»، که بیرون از کرج وجود خارجی نداشت. نمی‌خواهم اهمیت این نمایشگاه را تخطئه کنم، بلکه می‌خواهم بگویم که این نمایشگاه، چیزی نبود که بتوان در یک شب، امیدهای یک انقلاب کشاورزی را از لحاظ روش و شکل بهره‌وری، بر آن استوار کرد.

در اوایل سال ۱۹۵۰ [سه‌ماهه آخر سال ۱۳۲۹ شمسی] برآورد می‌شد که تعداد

تراکتور موجود در ایران، کمتر از یک‌هزار دستگاه بود، و فقط صد «کامباین» و

چهل ماشین گندم خردکنی، وجود داشت. دهقانی که با داس‌کار می‌کرد، سهم بیشتری از محصول را نصیب خود می‌ساخت و وضعیت او، بهتر از دهقانی بود که با مالک، در محصول سهم بود. از این رو، این دهقان، آمادگی پذیرش سریع زراعت مکانیزه را نداشت؛ حتی اگر فرض کنیم که اخبار مربوط به زراعت مکانیزه، تا حدودی به‌ضمیر او، راه یافته بود. مکانیزه کردن کشاورزی، سبب گردید که مقدار «مانده - درو» کاهش یابد. «مانده - درو» قسمتی از محصول بود که زن‌ها، بر حسب عادت، پس از برداشت محصول، آن را جمع‌آوری می‌کردند. به این ترتیب، دهقان روستایی آماده خوش‌آمدگفتن به ماشین‌آلاتی نبود که هر چند کارسازتر بودند، اما ارتزاق محدود زارع را، محدودتر می‌کردند. زارع ایرانی، علاقه‌ای به پیشرفت‌هایی نداشت که فقط به سود مالکان بود و در وضع دهقانان، تأثیری نداشت؛ شاید هم، بر اثر این پیشرفت‌ها، وضع دهقانان بدتر می‌شد. حکومت کنونی [شاه سابق] در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ [۱۳۲۹ - ۱۳۳۹ شمسی] به درستی تشخیص داده است که برای توسعه کشاورزی، باید ابتدا در مالکیت زمین، اصلاحاتی به‌عمل آورد، و بعداً به سایر مسائل مربوط به آن پرداخت.

اصلاحات ارضی: در «نظم نوین رضاشاهی»، به اصلاحات ارضی توجه زیادی نشد، در حالی که توجه بیشتر دولت، معطوف به کارآئی کشاورزی و ایجاد شرایطی بود که بیشتر به سود زمین‌داران بود تا زارعین. هدف از قانون توسعه ارضی، مصوب ۱۶ نوامبر ۱۹۳۷ [۲۴ آبان ۱۳۱۶]، ترویج و توسعه کشاورزی و بردن حداکثر استفاده از زمین و مسئولیت قانونی مالکان بود. اعتبارات دولتی، در اختیار مالکانی گذارده شد که فاقد وسایل لازم برای توسعه آبیاری، احداث راه‌های روستائی، خشک کردن باتلاق‌ها، اصلاح خاک و تأسیس درمانگاه‌ها، و نظایر آن، بودند. اما اجرای این قانون، کاملاً به‌عهده مالکان و نیز به‌عهده شوراهائی گذارده شد که از نمایندگان مالکان در مناطق مختلف تشکیل می‌گردید. مالکان که می‌دیدند بدون پیشرفت‌های کشاورزی هم می‌توانند دست‌کم نزدیک به پنجاه درصد از محصول را نصیب خود سازند، لذا شور و علاقه‌ای به اقدامات توسعه کشاورزی نشان نمی‌دادند و نمی‌خواستند که دست به اقداماتی زنند که سیستم اجتماعی - اقتصادی موجود را،

که کاملاً به سود آنها بود، برهم زند. این مالکان، قادر به اندیشیدن درباره توسعه اقتصاد ملی نبودند. تنها اقتصادی که مورد توجه آنان بود، اگر بخواهیم به طور کلی سخن گوئیم، اقتصاد مالکان بود.

در ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۹ [۲۳ شهریور ۱۳۱۸] مجلس شورای ملی به وزیران دادگستری و کشاورزی اجازه داد که امکان اصلاح سیستم تسهیم محصول و تقسیم آن بین زارع و مالک را مورد بررسی قرار دهند. این حرکت نشانگر این بود که مردم از مشکلات کشاورزان، با خبر هستند. اما این اصلاح، تا پایان عمر نظام نوین رضاشاهی به دلیل وجود مشکلات عملی، از روی کاغذ، فراتر نرفت.

اثرات ناگوار شکست انسان‌ها در زمینه اصلاح کشاورزی، چه به صورت عدم بررسی کافی مشکلات، یا وارد نکردن آن، در فرآیند تحولات نظام نوین، از سایر زمینه‌ها، بارزتر بود. در بعد انسانی موضوع، وضعیت رژیم، به وجود آورنده یک پیش‌درآمد تیره و تار بود که تا پایان عمر رژیم ادامه یافت، و آغازگر یک دوران طولانی از بی‌نظمی بود.

وضع اجتماعی مردم: سیستم تمرکز کامل امور کشوری در پایتخت، موجب ایجاد دیوانسالاری فزاینده و فعال‌تر شد. همراه با آن، الگوی زندگی شهرنشینی در تهران، به سایر شهرها نیز سرایت کرد.

چون دستگاه دولت از قدرت کنترل زیادی برخوردار شده بود، لذا جیف و میل در اموال دولتی، از امکانات بیشتری برخوردار گردید، آن هم در زمانی که محدودیت‌های گذشته، به طور منظم، ضعیف می‌شدند. در اسلام، یک سیستم سازمان‌یافته برای امور خیریه وجود دارد. اما وقتی رضاشاه، احکام دین را کنارگذارد، ساختار این سیستم تضعیف گردید و کاملاً محو شد. بدین سان بود که وضع اکثر بی‌نویان، بدتر از گذشته شد. مرارتی جدید، به درون جامعه ایران خزید. این مرارت که تحفه غرب بود، حکایت از این روحیه جدید داشت که دنبال مادیات رفتن، بر مسئولیت اجتماعی رجحان دارد؛ به هر حال باید برای این هدف تلاش کرد. اگر موفق می‌شدند،

بدون شك از پاداش‌های مادی آن، برخوردار می‌گردیدند، اگر هم نمی‌شدند. قابلیت خود را آزموده بودند. اصلاحات دوران رضاشاه، طبقه جدیدی از آزمندان ثروت را پدید آورد. افراد این طبقه، به بهانه تأمین رفاه مردم، جیب‌های خود را پر کردند. شخص‌شاه که با گذشت زمان، طمع و آزمندیش به زمین و ثروت، بیشتر می‌شد، سرمشق خوبی برای این افراد بود. آنان می‌دیدند که ضرب‌المثل «ماهی از سرگنده گردد، نی‌زدم» در مورد رضاشاه، مصداق دارد، تا دیگران نیز، دنباله‌رو او شوند. این افراد از فسادزاینده حکمفرما بر امور عمومی، به سود خود، بهره می‌گرفتند و معیارهای اخلاقی مرسوم را مسخره می‌پنداشتند. اگر یکی از افراد محافل بالا یا یکی از نزدیکان دیکتاتور [رضاشاه]، متهم به فساد می‌شد - با وجود مجازات‌های سخت قانونی در این زمینه - آدم‌های اهل زدوبند و اختلاس، به راحتی می‌توانستند از چنگال قانون، بگریزند. به این جهت بود که شاه، روز به روز، به اطرافیان فرومایه خود، بدین‌ترمی‌شد، چون می‌دید که هم قدیمی‌ها، و هم جدیدی‌ها، هر دوی آنها در زیر لوای شیر و خورشید پهلوی، به لفت و لیس پرداخته‌اند. از این‌رو، مایه شگفتی نیست که جانشین رضاشاه [محمد رضا شاه] تلاش کرد تا به سوی مردم، باز گردد!

توضیحات فصل دوم

۱. بنائی: همان، صفحه ۱۳۴

2. Junkers

۳. «اداره کل تبلیغات» سازمان مشول برای اداره رادیوتهران بود. بعدها، نام این سازمان، به وزارت اطلاعات، تغییر یافت. م

۴. اشاره نویسنده به «قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت»، مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ است، که متن کامل آن در زیر می آید:
ماده اول. مرتکبین هر يك از جرم های ذیل، به حبس مجرد از ۳ تا ۱۵ سال، محکوم خواهند شد:

۱- هر کس در ایران، به هر اسم و یا به هر عنوان، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویه آن، ضدیت با سلطنت مشروطه ایران، و یا رویه و یا مرام آن، اشتراکی است، و یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که بایکی از مرام یا رویه های مزبور، در ایران تشکیل شده باشد.

۲- هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن، ضدیت با سلطنت مشروطه ایران، یا مرام یا رویه آن اشتراکی است، اگر چه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد.

ماده دوم. هر کس به نحوی از انحاء، برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید، به حبس مؤبد با اعمال شاقه، محکوم خواهد شد.

ماده سوم. هر کس، خواه با مشارکت خارجی، خواه مستقلاً، بر ضد مملکت ایران، مسلحانه قیام نماید، محکوم به اعدام می‌شود.

ماده چهارم. هر کس عضو دسته یا جمعیتی باشد که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور در موارد قبل، تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف مأمورین دولتی، قصد جرم و اسامی اشخاصی را که داخل آن دسته و جمعیت بوده‌اند، برای دولت یا مأمورین دولتی افشاء نماید، از مجازات معاف خواهد شد.

تبصره - مقصود از دسته و جمعیت مذکور در این قانون، عده از دونفر به بالاست.

ماده پنجم. هر کس برای یکی از جرم‌ها و یا مجرمین مذکور در مواد ۱ و ۲ و ۳، در ایران به نحوی از انحاء تبلیغ نماید، و هر ایرانی که بر علیه سلطنت مشروطه ایران، یا بر له یکی از جرم‌ها و یا مجرمین مذکور در موارد فوق، به نحوی از انحاء در خارج از ایران، تبلیغ کند، محکوم به یک سال تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد.

ماده ششم. اشخاصی که جرم‌های مذکوره در مواد ۲ و ۳ را در خارج از ایران مرتکب شوند، و ایرانیان مذکور در قسمت اخیر ماده ۵، پس از ورود بدخاک ایران، تعقیب و مجازات خواهند شد.

ماده هفتم. ماده ۶۰ و ماده ۷۱ قانون مجازات عمومی، فسخ، و این قانون از اول تیرماه ۱۳۱۰، به موقع اجرا گذارده می‌شود.
به نقل از «کمونیسم در ایران» - م

۵. در مورد نام، مشخصات و نوع محکومیت این متهمان، نگاه کنید به:
- دکتر انور خامه‌ای: پنجاه و سه نفر، تهران، سازمان انتشارات هفته، صفحات ۲۷۱-۲۴۲-م

۶. اشاره به موج آزادی خواهی، تشکیل احزاب و دستجات سیاسی گوناگون، پس از شهریور ۱۳۲۰ است - م

۷. مانده اعتباری (Credit Balance) در اصطلاح علوم بانکی، عبارتست از اعتباری که بانک برای یک نفر - تا سقف معینی - در نظر می‌گیرد. اعتبار گیرنده، می‌تواند هر بار قسمتی از آن را دریافت کند - م

۸. «دکتر میلیسپو» در دی ۱۳۲۱ به ایران آمد و تا بهمن ۱۳۲۳ در ایران ماند. در این زمینه، نگاه کنید به:
- دکتر میلیسپو: مأموریت امریکائی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابی، تهران،

انتشارات پیام، صفحات ۱۸-۱۶-۲

۹. اشاره نویسنده به قراردادهای متعدد پستی، تلگرافی، مرزی، عهدنامه تأمینیه و بی‌طرفی، امانات پستی و قرارداد بازرگانی و بحریمائی بین ایران و شوروی است-م

۱۰. اشاره نویسنده به قرارداد تجارنی آلمان و شوروی است که در ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۹ (۶ مهر ۱۳۱۸)، در مسکو به امضاء رسید. در این قرارداد، موضوع عبور ترانزیت کالاهای ایران از راه شوروی به آلمان، نیز گنجانیده شده بود. در مورد اهمیت نظامی و اقتصادی این موضوع، نگاه کنید به:

- دکتر همایون الهی: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ دوم جهانی، تهران، ستاد انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۱، صفحه ۶۹ به بعد
- اطلاعات (روزنامه) در یک ربع قرن، صفحه ۱۷۷-م

11. Schacht

۱۲. نژاد نوردیک، طبق تعریف فرهنگ بزرگ Heritage dictionary، عبارت است از «نژاد متعلق به گروه نژادی قفقازی که در کشورهای اسکاندیناوی اقامت دارند. افراد این نژاد، دارای قد بلند، کله بزرگ، موهای بور و چشم‌های آبی هستند»-م

۱۳. نژاد «آرین»، شعبه‌ای از نژاد آریائی «هند - اروپائی» است؛ نگاه کنید به:
- فرهنگ معین، جلد پنجم (اعلام) - م

۱۴. برای این که هر گونه سوء تفاهمی بین ایران و آلمان، در رابطه با قوانین ضد یهود (قوانین نژادی) بر طرف شود، در سال ۱۹۳۶ کابینه رایش سوم جلسه‌ای تشکیل داد، و با صدور اعلامیه‌ای، اعلان داشت که ایرانیان از نژاد خالص آریائی هستند. نگاه کنید به:

- لنچافسکی: رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسمعیل راثین، تهران، ۱۳۵۳، انتشارات جاویدان، صفحه ۱۸۰-م

۱۵. «رشید عالی گیلانی»، ناسیونالیست معروف عراق که به دوستی با آلمان شهرت داشت، در ۲۴ فروردین ۱۳۲۰، علیه انگلیسی‌ها کودتا کرد و حکومت ملی را در این کشور تشکیل داد. دولت انگلستان - به موجب عهدنامه انگلیس و عراق - مبادرت به پیاده کردن قوا، در بصره کرد. «دکتر گروبا» سفیر آلمان در عراق، به ایران ظفری کرد تا نظر مقامات

ایرانی را در مورد همکاری با حکومت «رشید عالی گیلانی» جلب نماید. پس از شکست این قیام، رشید عالی گیلانی. به ایران آمد. در این زمینه، نگاه کنید به:

– لنچافسکی: همان، صفحه ۱۸۱

– اطلاعات در یک ربع قرن، صفحه ۱۸۷

– لنچافسکی: تاریخ خاورمیانه، ترجمه دکتر هادی جزایری، تهران، ۱۳۳۷،

انتشارات اقبال، صفحات ۳۵۶-۳۵۷-۴

۱۶. در مورد مواد این قرارداد، نگاه کنید به:

– مجموعه قراردادهای ایران و شوروی، وزارت امور خارجه، دفتر حقوقی.

17. Perso-Teutonic

توتن‌ها، اقوام اولیه آلمان هستند. منظور، انجمن ایران و آلمان است

۱۸. در اواخر اسفند ۱۳۰۸، پایه پول رایج ایران، از نقره به طلا، تغییر کرد. ضرب

طلا، به صورت یک پهلوی، نیم پهلوی و مسکوک نقره ۵ ریالی و ۲ ریالی و یک ریالی و نیم ریالی، و تبدیل «قران» به «ریال»، انجام گرفت. در این زمینه، نگاه کنید به:

– حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد چهارم)، صفحات ۵۱۸-۵۱۷-۴

۱۹. با توجه به بالا رفتن قیمت لیره در برابر ریال (۶۵ ریال معادل یک لیره)، دولت

در تاریخ ششم اسفند ۱۳۰۸، لایحه‌ای را برای کنترل خرید و فروش ارز به مجلس داد، که به تصویب رسید. در مورد متن این لایحه، نگاه کنید به:

– تاریخ بیست ساله ایران، همان، صفحه ۵۱۷

۲۰. اتانیسم (Etatism) به معنای مداخله و نظارت ارشادی دولت، بر اغلب امور

اقتصادی است – ۴

۲۱. کمال‌آنانورک، از اول مارس ۱۹۲۲، یک برنامه اقتصادی شش ماده‌ای را

عرضه کرد. یکی از هدف‌های این برنامه، کنترل دولت بر فعالیت‌های عمده اقتصادی بود. در مورد چگونگی اجرای «اتانیسم کمال‌آنانورک»، نگاه کنید به:

– ریچارد راینسون: جمهوری اول ترکیه، ترجمه ایرج امینی، تبریز، کتابفروشی

تهران، از صفحه ۱۰۵ به بعد

– آنانورک، ترجمه دکتر حمید نطقی، تهران، ۱۳۴۸، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای

(آر. سی. دی)، از صفحه ۱۷۳ به بعد – ۴

آغاز يك سلطنت جديد

روابط ايران و انگليس در دوران رضاشاه

شاید، به‌طور کلی درست نباشد که گفته شود دولت بریتانیا، هیچ اقدامی را برای حمایت از شیخ خزعل در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی] به‌عمل نیاورد. پس از سقوط شیخ، بریتانیا مسأله بدهی‌های ایران به انگلستان را از بابت هزینه‌های بریتانیا، برای ایجاد و نگاهداری افراد «تفنگداران جنوب» عنوان کرد. همچنین، عنوان کرد که باید به شیخ اجازه داده شود تا به نخلستان‌های اجدادی خود واقع در ساحل شط العرب برگردد. اما به شیخ و خانواده‌اش، اجازه ترك تهران را ندادند. شیخ خزعل که در سال‌های شکوفائی زندگیش، از ثروت زیادی برخوردار بود، و به دلیل حضور شرکت نفت انگلیس و ایران در کنار نخلستان‌ها، دارای قدرت زیادی شده بود، این بار، گرفتار فقر و مسکنت شد. کاخ شیخ، به‌تصرف ارتش درآمد، و کشتی کوچک‌اش، مصادره گردید.^۱ همچنین، طلب‌های انگلستان از بابت هزینه تفنگداران جنوب که به منظور حفظ نظم در این منطقه و خنثی کردن دسیسه‌های عوامل آلمانی، در جنگ اول جهانی، تأسیس شده بود وصول نگردید و سر مالیات دهندگان

انگلیسی، بی کلاه ماند.^۲

این پیشامد را به‌عنوان یکی از ماجراهای بداقبال در روابط دولت بریتانیا و رضاشاه بیان کردم. در سیاست بریتانیا نسبت به ایران، یک عنصر حمایت و رنجش، به‌وجود آمد. عنصر حمایت از ایران، در دورانی متداول بود که ایران به‌عنوان یک «بچهٔ تخس»، به‌شمار می‌آمد. مقامات رسمی، روزنامه‌نگاران و دیپلمات‌های وزارت خارجه انگلستان، عادت داشتند که وقتی روی‌سندلی‌های دست‌دار خود می‌نشستند، به‌بحث دربارهٔ «مسأله ایران» می‌پرداختند و می‌گفتند که، «مثلاً، ایران را در نظر بگیرید...». بدین‌سان «مسأله ایران» از یک سندلی دست‌دار در یک باشگاه، به‌سندلی دست‌دار دیگری، در مذاکرات طولانی دربارهٔ مسئولیت‌های «دولت علیه بریتانیا در ایران»، نقل‌مکان می‌کرد. اما وقتی ایران، خودش را خیلی جدی گرفت، یک تحول جدید به‌شمار آمد که باشگاه نشین‌ها [در لندن]، بی‌درنگ، یا از سرخیر خواهی، خود را با این تحول، دمساز نکردند. رنجشی که زائیده این تحول بود، در مقامات وزارت خارجه بریتانیا و دیوان هند^۳ تأثیر گذارد.

در دوران وزارت خارجهٔ لرد کرزن^۴، برای حل این مشکل که «با ایران، چه باید کرد؟»، با تهیهٔ پیش‌نویس قرارداد ۱۹۱۹، تلاش زیادی به‌عمل آمد. ایران و ایرانیان، این قرارداد را که کارسازترین، پرتفاهم‌ترین و سودمندترین یاری بود که یک کشور خارجی می‌توانست به ایران بدهد، رد کردند. [هنوز] تعداد معدودی از ایرانیانی که در هنگام پیشنهاد این قرارداد، با آن به‌مخالفت برخاستند - و اینک به‌سن‌پیری رسیده‌اند - از مخالفت گذشته خود، ابراز ندامت می‌کنند. آنان معتقدند که ایران می‌توانست [با پذیرش این قرار داد] از یک سرویس اداری خوب با نظارت انگلستان برخوردار شود؛ دلشان می‌خواست که شاهد برخورداری از مزایائی باشند که هند زیر سلطه بریتانیا، از آن بهره‌مند شد. البته، در زمینه روابط خارجی ایران [با بریتانیا] باید گفت که قطع‌نظر از موافقت یا مخالفت مردم ایران با قرارداد ۱۹۱۹، بعید به‌نظر می‌رسید که شوروی اجازه بدهد که ایران زیر سلطه بریتانیا، از آرامش زیادی برخوردار باشد. از این‌رو، کسانی که اسیر عواطف نشده بودند،

به دليل ترس از اقدام احتمالی شوروی، به مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ پرداختند. سيد ضياءالدين طباطبائی را بايد در شمار اين افراد، دانست.^۵

ضعف بلشويكها در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ شمسی]، نتوانست مانع تصرف گيلان توسط قوای بلشويك شود، و اين استان فقط هنگامی آزاد شد که ردقرار داد ۱۹۱۹، جنبه واقعيت يافته بود.^۶

پس از اين که قرارداد ۱۹۱۹ بریتانیا، توسط ایران رد شد، در میان انگلیسی‌هائی که نگران اوضاع ایران بودند، این عقیده رشد کرد که «بگذارید ایرانیان به درد خود، برسند». از همه حرف‌ها گذشته، نقش ایران در استراتژی جهانی بریتانیا، چندان حیاتی نبود. دولت انگلستان، مشکلاتی با مصر و عراق داشت که قابل حل بودند.^۷ امکان اجرای يك سياست «سکوت دلسوزانه» در ایران وجود داشت، که جنبه «بی حرکتی» آن، بر «دلسوزانه بودنش» می‌چربید. چرا که برای جلب نظر مردم ایران، تلاش عمده‌ای صورت نگرفت. این رویه، با توجه به منافع نفتی بریتانیا در ایران، شگفت آور می‌نمود. به این جهت، هنگامی که ایران در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ [۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ شمسی] دوباره از لحاظ بریتانیا و متحدانش، از اهمیت برخوردار شد، اقدامات شدیدی صورت گرفت تا زمینه جلب اعتماد و دوستی مردم ایران را فراهم سازد. پیروی از سياست «سکوت در ایران»، موجب انزجار بیشتر ایرانیان از بریتانیا گردید، در حالی که سياست «ضديت با ایران» از درجه انزجار کمتری، برخوردار بود. این «ضديت محض» دست کم نشانگر این بود که ایران شایسته نوعی پاسخ مثبت است. هنگامی که يك کاریکاتوریست فرانسوی، ایرانیان را به مسخره گرفت، غرور آنان به اندازه‌ای جریحه‌دار نشد که سياست بی‌علاقگی بریتانیا، آن را جریحه‌دار کرده بود. این کاریکاتوریست - در يك روزنامه فرانسوی - کاریکاتوری را با عنوان «شاه‌گر به‌ها»^۸ کشید. رضاشاه، به این اقدام اعتراض کرد، اما چون پاسخ داده شد که در فرانسه آزادی مطبوعات وجود دارد، رضاشاه دستور داد که روابط ایران با فرانسه، قطع شود. این اقدام رضا شاه که مایه مضحکه دنیا شد، سبب گردید که دولت ایران،

دانشجویان خود در فرانسه را که در آستانه امتحانات بودند، به ایران برگرداند.^۹ این ماجرا، ثابت کرد که رضاشاه، اهل شوخی نیست. اگرچه، این موضوع کاملاً آشکار بود، و گه گاه، در شکل دهشتناکی، نشان داده می‌شد، اما واقعیت این بود که رضاشاه، به هیچ وجه، از شوخی بدش نمی‌آمد. اقدام رضا شاه [در قطع روابط با فرانسه] به این خاطر صورت گرفت که می‌خواست برای کشورش، حیثیتی برابر با سایر ملت‌ها کسب‌کند، و خودش را مظهر ملت می‌دانست. مهم‌تر از همه، رضاشاه می‌خواست تا نقش يك ایران عاجز و کمی سخره‌آمیز را، بزدايد. چون رضاشاه از [اندیشه‌های] خارجی‌ان، بی‌خبر بود، همین موضوع سبب شد که موقعیت نامناسبی را برای اثبات شخصیت خود، برگزیند. رضاشاه در دوران سلطنت خود، فقط به کشور ترکیه سفر کرده بود. لکن انگیزه‌های او، از قطع روابط با فرانسه، کاملاً آشکار و پسندیده بود. رضاشاه، به برقراری روابط سیاسی (در سطح سفارت) با کشورهای کوچکی مبادرت کرد که قبلاً با ایران مناسبات سیاسی نداشتند، و به راحتی می‌توانست ایران را در ردیف آنان قرار دهد. با اجرای این سیاست، آرم شیروخورشید، به بسیاری از کشورهای جهان نظیر مكزيك، اسپانيا، رومانی، هلند و کشورهای اسکاندیناوی [سوئد - نروژ - دانمارك و فنلاند] رفت. بالاتر از همه این‌ها، ایران خواستار این بود که قدرت‌های بزرگ به‌ویژه انگلستان وضعیت جدید ایران را مورد تأیید قرار دهند. ایران از دیرباز با انگلستان، روابط سیاسی داشت. مردم ایران در پنهان انگلستان و مردم و تشکیلات آن را می‌ستودند؛ و هنوز نیز ستایش می‌کنند. شواهد حاکی از این که تلاش‌های «نظم‌نویین رضاشاهی» جهت اعاده حیثیت از ایران، مورد تمجید بریتانیا قرار گرفته بود، به مراتب، ارزشمندتر از گرم گرفتن آلمان با ایران بود، که به عنوان يك وزنه متقابل، در برابر شوروی قرار داشت، و سرانجام، کفه این ترازو، به سوی نازی‌ها چربید.

مقصودم این نیست که رضاشاه کمک کرد تا دولت بریتانیا، واکنش مساعدی را نسبت به شخص او، یا حکومتش، نشان دهد؛ چرا که رضاشاه قادر نبود حساسیت

و غرور بریتانیا را در برداشتش از ایران درك کند. منظورم این است که رضا شاه، در مسائل عمده‌ای که با بریتانیا داشت، بسیار دوراندیشانه عمل کرد: رضا شاه مراقب بود که پیش از لغو «کاپیتولاسیون»، با انجام یک رشته اصلاحات حقوقی، زمینه برخورد با انگلستان را بر طرف سازد؛ مسأله امتیاز نفت، تا سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱ شمسی] به طور جدی، عنوان نگردید. به رغم این دوراندیشی رضاشاه، چون هم شخص شاه، هم دولت بریتانیا، هر دو آنها نسبت به مشکلات مشترکشان، حساسیت به خرج دادند، لذا این حساسیت، به خرابتر شدن روابط دوجانبه، انجامید. مع الوصف، این حقیقت وجود داشت که دولت بریتانیا می‌توانست به مثابه طرف نیرومندتر در روابط دوجانبه با ایران در کار درهم شکستن تنش پیش آمده، پیشقدم شود. البته این ابتکار، وقتی مؤثر واقع می‌شد که نظر دولت انگلستان نسبت به ایران با توجه به تنش مزبور به طرز عادلانه‌ای اصلاح گردد، و حساسیت شاه نسبت به انگلیسی‌ها، مد نظر قرار گیرد. در این میان، عاملی وجود داشت که موجب می‌شد دولت بریتانیا در اصلاح نظر خود، درنگ نماید. این عامل، عبارت بود از احساسات [سوءظن] غیر منطقی مردم ایران به سیاست انگلیسی‌ها که تا اعماق وجودشان، راه یافته بود. این بازتاب غیر عقلانی، سبب شده است که حتی ورزیده‌ترین دیپلمات‌های انگلستان نیز، نتوانند این سوءظن را بر طرف کرده و اعتماد متقابلی را پدید آورند. جای تردیدی نیست که سوءظن رضاشاه به انگلستان، بهانه بسیار خوبی را به دست هجو نویسان اروپائی می‌داد تا شاه را به باد تمسخر بگیرند؛ البته، این موضوع به این معنی نبود که هجو نویسان به کنه افکار رضاشاه پی برده بودند، یا این که با او همدردی می‌کردند. به هر تقدیر، جلب دوستی رضاشاه، این فایده را داشت که درد سر کمتری در روابط با ایران، به وجود می‌آمد. لکن، در سه سال اول جنگ دوم جهانی [۱۳۱۷ - ۱۳۲۰ شمسی] موضوع ایران [نزدیکی با آله‌ن‌نازی] مایه اضطراب شدید متفقین در شوراهای جنگی بود.

طرح ساله بحرین در جامعه ملل: ایران همچون سایر ملت‌های ضعیف، به جامعه ملل اعتماد کرد، و همین اعتماد را به سازمان ملل متحد هم نشان داد. ایران، در سال ۱۹۲۰ [دی ۱۳۰۰] به عضویت جامعه ملل درآمد. اما، قبلاً درباره شکایت

ایران به شورای جامعه ملل، در مسأله تجاوز بلشویک‌ها به گیلان، سخن گفته ایم. همچنین، دولت ایران حکمیت دیوان لاهه را در سال ۱۹۳۲ [۱۰ مهر ۱۳۰۹] پذیرفت.^{۱۱}

دولت ایران، در سال ۱۹۲۷ [دی ۱۳۰۶]، ادعای خود را دایر بر مالکیت بحرین، تجدید کرد.^{۱۲} ادعای مالکیت بحرین، از سوی ایران، استوار بر مالکیت سنی بود که به سال ۱۷۸۳ میلادی، برمی‌گردد.^{۱۳} در سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۲۶ [۱۳۰۶ و ۱۳۰۵]، دولت ایران، چندین بار، موضوع بحرین را در جامعه ملل، عنوان کرد. به نظر می‌رسد که «انعقاد قرارداد جده» بین انگلستان و امیر حجاز، در ۲۷ مه ۱۹۲۷ [۴ خرداد ۱۳۰۶] سبب گردید که ایران موضوع حاکمیت خود را بر بحرین، عنوان کند. چرا که بر طبق این قرارداد، ابن سعود پذیرفت که بحرین تحت حمایت بریتانیا است. هنگامی که شیخ بحرین، اقدام به اعطای امتیازات استخراج نفت به شرکت‌های انگلیسی و امریکائی در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۴ نمود، دولت ایران به شدت به این اقدام اعتراض کرد. بحرین همواره دارای سکنه زیادی از بازرگانان پارسی زبان، بوده است. اخیراً نیز، گروهی از ایرانیان تنگدست، به این سرزمین نفت خیز عربی، مهاجرت کرده‌اند.

قیمومیت بریتانیا بر بحرین، بر اثر قرارداد ۱۹۰۶ به وجود آمد، که با شیخ بحرین، بسته شد. این قرارداد، ثمره یک رشته مذاکرات و قراردادهای دقیق با بحرین، در سال‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲، است. هدف از انعقاد این قراردادها، این بود که [نیروی دریائی انگلستان] از دزدی دریائی جلوگیری کرده و صلح و امنیت را در خلیج فارس برقرار سازد، تا همه کشورهای این منطقه، از مزایای آن، بهره‌مند شوند.^{۱۴} کشف منابع نفتی در بحرین، در سال‌های بعد و توسط شرکت‌های نفتی «استاندارد اویل کالیفرنیا»^{۱۵} و «تگزاس اویل»^{۱۶}، صورت گرفت. این اقدام، می‌بایست به همان اندازه موجب رنجش ایران از امریکا شود، که از انگلستان آزرده خاطر شده بود. اما، در این مورد نیز همچون سایر موارد، فقط دولت بریتانیا بود که مورد ملامت ایران، قرار گرفت.

برای این که این داستان را تا به امروز، برسانیم، باید گفت که در فوریه ۱۹۴۸ [اسفند ۱۳۲۷] مجلس شورای ملی از دولت خواست که درباره حق حاکمیت ایران بر بحرین، اقدام نماید. در ۲۳ اوت ۱۹۴۸ [اول شهریور ۱۳۲۸]، وزیر خارجه ایران، طی گزاره گویی‌هایی، اظهار داشت که دولت ایران، تمامی ترتیبات [قراردادها] صورت گرفته با بحرین توسط سایردول را بی اعتبار می‌داند، چرا که حاکمیت ایران بر این جزایر را نادیده گرفته‌اند. لذا دولت ایران، به سازمان ملل متحد شکایت کرد. اما تحولات اخیر در سیاست ایران نسبت به بریتانیای کبیر (از لحاظ عضویت بریتانیا در پیمان ستو) سبب گردید که دولت ایران، موضوع بحرین را مسکوت بگذارد. اعتراض ایران به قیمومت بریتانیا بر بحرین، فقط جنبه حرف و نمایی داشته و معمولاً در زمانی عنوان می‌شود که شاه [محمد رضا شاه] می‌خواهد انتقادات مخالفانش را، حاکی از این که وی دست نشانده غرب - به ویژه انگلستان - است، بی اثر سازد. البته، طرح مسأله بحرین در مواقعی صورت نمی‌گیرد که روابط ایران و انگلیس، حسنه است.

سوءظن رضاشاه به سفارت انگلیس در تهران

محیط سفارت انگلیس در تهران، به گونه‌ای بود که رضاشاه به دلایل چندی از آن هراسناک بود. رضاشاه، از حضور سفارت انگلیس در تهران، احساس تلخ حقارت می‌کرد، و طبعاً می‌خواست که در برابر آن، خودنمایی کند. این احساس حقارت رضاشاه، از این اندیشه نشأت می‌گرفت که انگلیس‌ها با همه معایب‌شان، می‌توانند بهترین دوستان ایران باشند. هنگامی که رضاخان به قدرت رسید [کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹] شایع بود که این کودتا را انگلیس‌ها تدارک دیده بودند. از این رو، رضاشاه، نزدیک شدن به انگلیس‌ها را بسیار خطرناک می‌دانست. همچنین، خطر دیگری نیز وجود داشت، که انگلیسی‌ها آن را کاملاً درک نکرده بودند؛ خطر این که سفارت بریتانیا در تهران، به صورت «پاتوق» دسیسه‌کنندگان علیه رضاشاه در آید.

برای پی بردن به [علت‌های] ترس و وا همه زمامدار ایران از وجود سفارت انگلیس در تهران، يك انگلیسی باید خود را به جای رضاشاه بگذارد، به کینه افکار او وارد شود و اندیشه‌هایش را، با تمامی وجود، مورد بررسی قرار دهد. همچنین، باید موضوع «بی‌وفائی» هموطنانش را، بسنجد. ایرانیان، نام انگلستان را برای توجیه اعمالی به کار برده‌اند که شگفتی و وحشت را در وجود مقامات رسمی دولت بریتانیا، برمی‌انگیزد؛ در واقع، از آنان، هنرپیشگانی ساخته‌اند که آگاهانه به اجرای نقش‌های اسطوردای، سرگردمند.

وزیران کابینه، وقتی می‌دیدند که يك مراجعه‌کننده، حامل پیامی از سفارت انگلستان است، بی‌درنگ اتاق خود را خلوت می‌کردند؛ گاهی اوقات، این کار بسیار سودمند بود. به این جهت، تعداد کسانی که ادعا می‌کردند به سفارت بریتانیا در تهران، دسترسی خاصی دارند، و کسانی که مدعی بودند از سیاست بریتانیا سر درمی‌آورند، بسیار بود. رضاشاه نیز، درباره اثرات نفوذ زیاد بریتانیا [در ایران] و تصورات مربوط به زیرکی و قدرت انگلستان، مانند اکثریت مردم کشورش، می‌اندیشید. رضاشاه در دوران سلطنتش، تلاش کرد تا خود را از انگلیسی‌ها، دور نگاه دارد، چرا که نزدیک شدن به انگلیسی‌ها، به معنای آغاز ترس و هراسی بود که وی به مثابه يك سرباز، از آن، احساس شرم می‌کرد. همچنین، این خطر وجود داشت که اعتماد ملت از او سلب شود. چنانچه به مشاوران و عوامل انگلیسی، اجازه می‌داد که به ایران بیایند، زمینه توطئه چینی علیه خود را مقدور می‌ساخت. به طوری که هر وقت يك تاجر سرشناس اصفهانی یا شیرازی، از يك انگلیسی آواره برای صرف چای یارفتن به شکار، دعوت می‌کرد، این دعوت را به حساب قدرت و نفوذ خود می‌گذارد.

از سوی دیگر، «سیاست سکوت بریتانیا در ایران» شاید بهترین اقدامی بود که می‌توانست به تدریج «لولوی افسانه‌ای» [قدرت و نفوذ افسانه‌ای بریتانیا در ایران] را از بین ببرد. البته، زمان درازی سپری شد تا این «لولوی افسانه‌ای» محو گردید. علت این بود که بروز جنگ دوم جهانی [واشغال ایران]، روح تازه‌ای به این «لولوی

افسانه‌ای» داد، و تا حدودی نیز، به خاطر این بود که همه انگلیسی‌هائی که می‌توانستند در تیرگی روابط ایران و انگلیس مؤثر باشند، دیگر در قید حیات نبودند. دربارهٔ روح گرفتن این «لولوی افسانه‌ای» در دوران جنگ دوم، باید گفت که عده زیادی از ایرانیان، بیست سال انتظار کشیدند تا دوباره به «روزهای خوش گذشته» برگردند؛ آن زمان که توانستند، از نو، با سوگند خوردن به نام بریتانیا و رابطان آن، به تظاهرات خود، وزن و اعتباری دهند. دسته‌ای از افسران و مأمورین رسمی بریتانیا، که در دوران اشغال ایران، وارد این کشور شدند چون با دوز و کلک‌های ایرانیان بیگانه بودند، لذا شکار خوبی برای فاسدترین عناصر جامعه ایرانی شدند. از این رو، نباید شگفت زده شد که درست يك روز پس از رفتن رضاشاه از ایران [۲۶ شهریور ۱۳۲۰]، يك اصفهانی سرشناس گفته بود که در طی بیست و چهار سال اخیر، فقط در آن روز با راحتی خیال، از خواب برخاسته بود. در این شرایط، نه تنها «دوله‌ها» و «ملک‌ها» و «سلطنه‌های قدیمی»، خواب و خیال برگشت به موضع و منزلت سابق خود را در سر می‌پروراندند و بر آن بودند تا دوباره از نفوذ انگلستان، به سود خود بهره‌گیرند، بلکه مخلوقات نظام نوین رضاشاهی نیز، مایل به حفظ قدرت خویش بودند. برخی از افراد که می‌خواستند شهرت و آوازه‌ای برای خود کسب کنند، جلوی چشم مردم، وارد محوطه سفارت انگلستان در تهران می‌شدند. اطراف این سفارتخانه که در مرکز تهران قرار دارد، در دوران سلطنت رضاشاه، بسیار آباد شده بود، به طوری که وزیران کابینه، در ساعات آخر کار اداری، چشم‌انتظار اخباری بودند که خبرچین‌ها، از سفارت بریتانیا می‌آوردند. به این ترتیب بود که «خبرچینی» یاد شده، به صورت يك کسب و کار خصوصی درآمد.

اما هنگامی که رضاشاه در سال ۱۹۳۴، يك قرارداد مودت با شوروی امضاء کرد،^{۱۷} وقتی که رضاشاه در سال ۱۹۳۹ [۱۳۱۸ شمسی] با مکزیك و آرژانتین روابط سیاسی برقرار کرد، و در همان سال، سفیر به ژاپن فرستاد (ژاپنی که با شکست دادن روسیه در سال ۱۹۰۵، به صورت قهرمان شرق درآمد بوی)^{۱۸} هیچ گونه برچسب

«لولوی افسانه‌ای» به این کشورها، نخورد. دولت امریکا نیز، عاری از سیاست استعماری در ایران بود، به طوری که «دکتر میلیسپو» جانشین شایسته‌ای برای کارشناسان مالی بریتانیا گردید.

این گونه به نظر می‌رسید که رضاشاه، در سال‌های بعد، با گسترش تجارت ایران و امریکا، تلاش کرد تا از سلطه غالب شوروی و آلمان در زمینه تجارتي بکاهد. در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی]، حجم تجارت ایران با امریکا به ناگهان دو برابر شد. در سال ۱۹۳۷ قرار بود که يك امتیاز نفت در شمال ایران، به امریکائی‌ها، آن هم درست در منطقه گرگان، داده شود. چون مشکلات حمل و نقل و دور بودن از بازار نفت، وجود داشت، لذا این امتیاز، در سال بعد، مسکوت ماند.^{۱۹}

لغو امتیاز داری و انعقاد قرارداد جدید نفتی با شرکت نفت ایران و انگلیس

اختلاف عمده ایران و بریتانیا، بر سر امتیازی بود که به «شرکت نفت انگلیس و ایران» داده شده بود. [در سال ۱۹۳۱] حق الامتیاز دریافتی ایران از بابت نفت، به دلیل بحران اقتصادی بین‌المللی، کاهش زیادی یافته بود.^{۲۰} مقدار این حق الامتیاز در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲- در مقایسه با سال ۱۹۳۰- به نصف رسیده بود، در حالی که درآمد نفت، تنها ممر درآمد مطمئن و اصلی کشور را تشکیل می‌داد که صرف برنامه‌های اقتصادی می‌گردید.^{۲۱} دولت ایران از مدت‌ها پیش، از شرایط قرارداد داری راضی نبود، اما چون شرکت نفت، سود زیادی نمی‌برد، لذا به درخواست‌های ایران، ترتیب اثر نمی‌داد. هزینه‌های شرکت بر اثر توسعه فعالیتش بالا رفته بود، و قیمت مصالح ساختمانی پس از جنگ اول جهانی، سیر تصاعدی داشت. مع الوصف، از اوایل سال ۱۹۲۰ شرکت نفت با تجدیدنظر در قرارداد داری، موافقت کرد. اما، هیچ‌یک از کابینه‌های وقت، پیشنهادهای شرکت را نپذیرفتند. در سال ۱۹۲۸، مجدداً، مذاکرات در این زمینه، آغاز شد. در سال ۱۹۲۹، «لرد کادمن»^{۲۲} برای انجام مذاکرات نفتی، به تهران آمد. چون تقدیر بر این بود که بیست و پنج سال

بعد [اسفند ۱۳۲۹] نفت ایران ملی شود، لذا مذاکرات نفت به درازا کشید. رضاشاه که می‌دید حق الامتياز ایران از بابت قرارداد نفت بسیار کاهش یافته است، با وجود این که مذاکرات هنوز قطع نشده بود، دستور لغو قرارداد داری را در نوامبر ۱۹۳۲ [آبان ۱۳۱۱] داد.^{۲۳}

لغو قرارداد داری، با این اتهامات واهی صورت گرفت که شرکت نفت، حساب‌سازی کرده و سودهای شرکت، بیشتر از مبلغ اعلام شده است. و ادعاهای دیگری که به جز در مورد اثرات بحران اقتصادی جهانی بر اقتصاد ایران، واهی به نظر می‌رسیدند. مثلاً گفته شده بود که شرکت نفت، تولید نفت خود در ایران را کاهش داده است، تا تولید خود را در مناطق سودآورتر نظیر عراق و امریکای جنوبی بالا ببرد. اما توسعه زیاد پالایشگاه آبادان و بالا بردن ظرفیت ذخیره این پالایشگاه و میدان‌های نفتی جنوب ایران، از سال ۱۹۱۵ به این سو، برای پاسخگویی به اتهامات ایران، بسنده می‌کرد.

دولت ایران، قویاً استدلال می‌کرد که پرداخت حق الامتياز، بر اساس قرارداد داری، دیگر نمی‌تواند منظور ایران را از لحاظ حق الامتياز، تأمین نماید. حقایق امر متأسفانه بر اثر شکایات بی‌اساسی که از میدان‌های نفتی و از آبادان می‌رسید، چهره خود را نمی‌نمایاند. این شکایات، مربوط به وضعیت کارکنان ایرانی شرکت نفت بود و حکایت از آن داشت که ایرانیانی که در آن دوران، مایل به فرا گرفتن آموزش فنی بودند یا برای میدان‌های نفتی، تربیت شده بودند، درخواست داشتند که از مناطق صحرائی، به تهران منتقل شوند، زیرا زندگی در مناطق مسکونی خود را، مناسب نمی‌دیدند.

با وجود این، رضاشاه نمی‌خواست که در روابط با انگلستان، به نقطه بدون بازگشت، برسد. در هنگام لغو قرارداد داری، يك قرارداد جدید، به شرکت نفت پیشنهاد شد. به نظر می‌رسید که شرکت، این پیشنهاد را عملی تشخیص داده بود، چرا که موضوع به دولت بریتانیا که مالک نیمی از سهام عادی، و نیز دارای مقداری سهام مرجع^{۲۴} بود، به طوری که متجاوز از ۵۰ درصد سهام را در دست خود داشت، ارجاع گردید. اما دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، یادداشت شدیداللعنی، برای ایران فرستاد،

و به يك مانور دریائی در خلیج فارس دست زد؛ [البته] از آن مانورهائی که کمکی به بهبود روابط نمی‌کند. و در ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] یعنی هنگامی که تصور می‌شد روابط دو کشور از مرز اصلاح گذشته است، به این مانور دست یازید [اشاره به مانور دریائی انگلستان در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق، و پس از خلع ید از شرکت نفت است].

اما ایران، از این مانور نهراسید. بریتانیای کبیر، به شورای مجمع عمومی جامعه ملل شکایت کرد. دولت ایران به استناد این که دعوی نفتی میان دولت ایران و شرکت صاحب امتیاز است و ارتباطی با دولت انگلستان ندارد، به اقدام آن دولت، اعتراض کرد. در عین حال، ایران آمادگی خود را برای انجام مذاکرات در باب انعقاد يك قرارداد جدید، اعلام کرد. اما در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳ [۶ بهمن ۱۳۱۱] وزیر دادگستری ایران، ناگزیر شد که در جامعه ملل، از ادعای دولت خود، دفاع نماید. همتای انگلیسی او، سر جان سیمون^{۲۵}، در دفاعیه خود، به هزینه‌های زیاد شرکت نفت و کم شدن از سود شرکت، اشاره کرد. مع الوصف، دولت بریتانیا آماده بود تا مسأله را از طریق دوستانه، فیصله دهد. بهر حال موافقت گردید که دعوی خارج از دادگاه، حل و فصل شود.

قرارداد جدید نفتی با شرکت نفت

در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ [۹ اردیبهشت ۱۳۱۲- تاریخ درست آن ۷ خرداد ۱۳۱۲ است] يك قرارداد جدید، به امضاء رسید. مدت این قرارداد شصت سال بود و ایران حق فسخ يك جانبه آنرا نداشت. [پرداخت حق الامتیاز ایران، تحت سه عنوان صورت گرفت]. به جای ترتیب قبلی، دایر بر پرداخت ۱۶ درصد از سود خالص شرکت مقرر شد که سالانه، بیست درصد از هر مبلغی که اضافه بر ۶۷۱/۲۵۰ لیره باشد، به عنوان سود، در هر سال بین صاحبان سهام عادی شرکت توزیع شود. حق الامتیاز ایران در هر تن فروش و صدور [صرف نظر از میزان منافع شرکت] به مبلغ مقطوع چهار

شيلينگك [تضمين شده به طرا] تعيين گرديد. شركت به جاي پرداخت ماليات [در ترتيب سابق] مبلغی در عوض ماليات ، بابت هر تن نفت مشمول حق الامتياز می پرداخت [كه بر حسب عوامل مختلف، كم و زياد می شد]. به اين ترتيب كه در ۱۵ سال اول اجرائی قرارداد، ۶ پنس در هر تن باشد، و در بقيه مدت قرارداد، بين ۹ پنس و يك شيلينگك متغير باشد. [به هر طريق] كل مبلغ پرداختی به ايران، از بابت حق الامتياز، نمی بایست كمتر از ۱/۰۵۰/۰۰۰ ليره باشد. شركت نفت فوراً مبلغ يك ميليون ليره، بابت مطالبات معوقه ايران، پرداخت كرد^{۲۶}. به اين ترتيب، نظم نوين رضاشاهی، توانست معامله بهتری را در مقابسه با عاقدین قرارداد داری انجام دهد. البته قرارداد جديد [عملاً] امتياز داری را به مدت ۳۲ سال ديگر (يعنی از ۱۹۳۱ تا ۱۹۶۳) تمدید کرده بود^{۲۷}.

در قرارداد مقرر گرديد كه دولت شاهنشاهی ايران، نماينده ای را به خرج شركت به دفتر مرکزی آن در لندن، گسيل دارد. ويك حسابدار (به نمايندگی از سوی ايران) استخدام گردد تا به حساب شركت رسيدگی كند. در اواخر سال ۱۹۳۸ [از آذر ۱۳۱۷] شركت نفت، منطقه ای را به مساحت ۱۰۰/۰۰۰ كيلومتر مربع، تحديد حدود کرده بود تا عمليات شركت، منحصرأ در اين منطقه صورت گيرد. قرار شد كه از تعداد كاركنان غير ايرانی شركت كاسته شود، و هر سال، تعداد معينی از دانشجويان ايرانی به خرج شركت، برای فراگرفتن آموزش فنی عالی ، به انگلستان اعزام شوند. سرويس های حمل و نقل و مخابرات شركت در صورت لزوم در اختيار مقامات ايرانی گذارده می شد. مسائل جزئی اين چينی، كه معمولاً جنبه عرفی دارند، به صورت يك الزام و تعهد در قرارداد مزبور، در آمدند؛ كه در برخی از موارد، به اين معنی بود كه شركت نفت، از سر احتياط، اما با بخشندگی عمل كرد تا از ايجاد سنت و رويه ای نادرست جلوگيری كند.

بر طبق قرارداد جديد، آموزش كاركنان ايرانی، از اهميت بیشتری برخوردار شد. بعداً شركت تعدادی از آموزگاران ميسيونهای مذهبی را استخدام كرد تا

به آموزش تحصیلی ایرانیان پردازند. اگرچه فعالیت‌های یادشده، از استقبال مدیران [شرکت] برخوردار نگردید، اما راه چشمگیری را در ورای مصرحات قرارداد، طی کرد.

در پرتو پیشامدهای بعدی، شاید مایه تأسف شد که يك ایرانی به عضویت هیأت مدیره شرکت، در ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] در نیامد، هر چند که اعضای هیأت مدیره شرکت، به امور زیادی می‌پرداختند که مستقیماً به ایران مربوط نمی‌شد. يك راه، حل این بود که يك هیأت مدیره جداگانه برای امور ایران، تأسیس شود. اما این موضوع، به علم تمرکز می‌انجامید، و کار شرکت را که دارای تریبیت گسترده و مستقل در سطح جهانی بود، بادشواری روبرو می‌ساخت. در این شرایط، يك ایرانی، به عنوان مقام دوم اجرایی شرکت - در امور ایران - تعیین شد.

قرارداد جدید، يك سند عالی بود؛ این قرارداد که به درخواست ایران منعقد گردیده بود، ایران را از بزرگترین مخاطره زیان بخش آن، نجات داد. چرا که چنین اسنادی معمولاً نفع و ضرر را با هم دارند.

این قرارداد، صخره استواری بود که شرکت بر روی آن قرار داشت. هنگامی که مصدق، این صخره را بادینامیت منفجر کرد، آشفتگی و اضطراب خاطر شرکت، از انفجار این صخره، تماشایی بود. شرکت نفت، اگر بر روی این صخره باقی می‌ماند، می‌توانست بخشنده باشد که معمولاً چنین بود. مثلاً در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ [۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ شمسی] که شرکت، مشتریان نفتی خود را در آلمان و ایتالیا، از دست داد و با فشارهای مالی شدیدی روبرو شد، مع الوصف موافقت کرد که حق الامتیاز مقطوع ایران از چهار میلیون لیره، کمتر نشود.^{۲۸}

پس از امضای قرارداد نفتی ۱۹۳۳ [۷ خرداد ۱۳۱۲] هنگامی که رضاشاه با قاین، از کنار آبادان می‌گذشت، نگاهش بیشتر به مرز عراق دوخته شده بود تا پالایشگاه آبادان و برج‌های درخشان آن. اما سرانجام بر آن شد تا از مناطق نفتی شرکت، دیدار کند. مقامات ارشد شرکت که کلاه‌های سیلندر^{۲۹} و لباس ژاکت^{۳۰}، پوشیده بودند از

شاه استقبال کردند. رضاشاه نیز، از کار آئی و پشتکار آنان، تعریف و تمجید کرد؛ در حالی که قبلا می گفت: «امان از دست این انگلیسی ها!» البته، رضاشاه عادت داشت که انگلیسی ها را «جنوبی» بنامد. چرا که، در جنوب ایران بوده که با آنها، نشست و برخاست کرده بود.^{۳۱} رضاشاه برای مدتی، با نظر نفرت به این قسمت از قلمروی خود، می نگریست، زیرا احساس می کرد که انگلیسی ها هم، ارباب صفحات جنوب ایران هستند، و نفوذ آنان در این منطقه، قدیمی و نافذ است. رضاشاه چند سال پیش از شاه شدنش [دوره نخست وزیری سردار سپه] با «سر آرنولد ویلسون»^{۳۲} در بوشهر، دیدار کرده بود. این دیدار، می توانست يك ملاقات اعتبار انگیز باشد چرا که هر دو آنها، بلند اندام، باریک، دارای دست های آفتاب خورده و نیرومند و چشم های براق بودند. گفتگوی این دو مرد، کوتاه بود و بر محور موضوع اصلی دور می زد. رضاخان، با صراحت، به «سر آرنولد ویلسون» گفت که [هرگز] نفوذ بریتانیا در جنوب ایران را، تحمل نخواهد کرد؛ [اما دیدیم که] زیر بار نفوذ شرکت نفت ایران و انگلیس رفت، و بیرون آمدن از زیر بار آن را، به عهده دکتر محمد مصدق گذارد که یکی از مخالفانش بود. زیر کی مصدق، کمتر از رضاشاه بود. [او با ملی کردن نفت ایران] پیروزی ای را به دست آورد، که برایش بسیار گران تمام شد. [کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲].

روابط ایران با کشورهای همجوارش: رضاشاه ضمن گسترش روابط با کشورهای دوردست، به توسعه روابط با کشورهای همجوار ایران پرداخت. به ویژه باترکیه که زمامدار آن (کمال آتاتورک) مورد تحسین زیاد رضاشاه قرار داشت. حالت وطن دوستی رضاشاه که در برخی از سیاست هایش، جلوه گر شد، در قراردادهایی که با ترکیمه و افغانستان، به امضا رسانید، بسیار آشکار شد. اصلاحات مرزی می بایست صورت می گرفت. مشکل عشایر مرزی وجود داشت. این ایلات مهاجر، هیچ مرزی را نمی شناختند، مگر این که دولت مرکزی ایران، در کارشان دخالت می کرد و آنها را به مرارت می انداخت. البته گه گاه این عشایر مرزی، به صورت محل فرار قانون شکنان در می آمدند؛ همان گونه که در ایالات متحده امریکا نیز چنین است. قراردادی که در

سال ۱۹۲۶ [فروردین ۱۳۰۵] با ترکیه بسته شد، راه را برای حل و فصل مشکلات مرزی و مشکل تردد عشایر مرزی هموار کرد.^{۳۳} در سال ۱۹۲۳ [۱۳۰۲ شمسی] بر اثر يك رشته حرکات دوستانه، بخشی از سوءظن حکمفرما بر روابط ایران و افغانستان از میان رفت، به طوری که سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی] شاهد حل و فصل مشکلات مرزی ایران و افغانستان بود.^{۳۴} در سال ۱۹۲۹، امان‌الله‌خان، پادشاه افغانستان، و ملکه آن کشور، رسماً از ایران، دیدن کردند. در ۱۹۲۳ و ۱۹۲۷ [۱۳۰۲ و ۱۳۰۶ شمسی] سایر مشکلات با ترکیه از جمله مشکلات بهداشتی و مخابرات حل و فصل گردید.^{۳۵} سرانجام، در ژوئن ۱۹۳۲ [خرداد ۱۳۱۱]، توافق گردید که در ازای دادن اراضی مجاور کوه‌های «آفری»^{۳۶} و قسمتی از «آرارات» به ترکیه، اراضی اطراف دریاچه رضائیه، متعلق به ایران باشد.^{۳۷} در سال ۱۹۳۴ [۱۲ خرداد ۱۳۱۳] رضاشاه، به ترکیه سفر کرد و با آتاتورک، دیدار نمود. رضاشاه همراه با آتاتورک، در عرشه کشتی ریاست جمهوری ترکیه، به گشت و گذار در آب‌های درخشان «بغاز بوسفور»^{۳۸} و «بحر المیت»^{۳۹} پرداخت. در این گشت و گذار دریایی، آتاتورک بارها به یکی از منشی‌های جوان رضاشاه، عرق تعارف کرد. مرد جوان هم لاجرم آن را سر کشید، به طوری که ناگزیر شدند او را به کابینش ببرند. این دیدار در واقع يك مجلس باده‌نوشی و کامیاب [در حل مشکلات] بود.^{۴۰}

توسعه روابط با عراق، دشوارتر می‌نمود: هر سال زوار ایرانی عازم زیارت عتبات (مرقد مطهر علی ع در نجف و حسین ع در کربلا) می‌شدند و درآمد بسیاری را نصیب دولت عراق می‌کردند؛ همچنین جنازه اقوام خود را، در جوار این اماکن مقدسه، به خاک می‌سپردند، که مستلزم هزینه زیادی بود. البته موضوع زوار، تنها مشکل ایران و عراق نبود. مشکل دیگر، عبارت بود از سلطه غالب بریتانیا بر عراق، که با امضای قرارداد قیمومیت زیر نظر جامعه ملل تحقق یافت.^{۴۱} این قیمومیت، از نظر دولت ایران، خوشایند نبود.^{۴۲}

در سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸ شمسی]، دولت انگلستان از ایران خواست که حکومت عراق را به رسمیت بشناسد.^{۴۳} در سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱ شمسی] که عراق مستقل شد^{۴۴}؛

ملك فيصل، پادشاه عراق، رسماً از ايران دیدار کرد و به مذاکره با مقامات ایرانی درباره موضوعی پرداخت که به راستی مشکل اصلی را تشکیل می‌داد [مسأله کشتیرانی در شط العرب]. بر اساس قرارداد ۱۸۴۷ ارزروم، شط العرب تا مقابل ساحلی ایران [در خرمشهر و آبادان]، متعلق به عثمانی بود^{۴۵}. وقتی دولت عراق (مستملکه سابق عثمانی) تشکیل گردید، شط العرب به مالکیت عراق درآمد. به این ترتیب، بندر ایرانی خرمشهر، محصور در آب‌های ساحلی عراق شد. درخواست ایران از جامعه ملل در سال ۱۹۳۵، برای تعیین مرز دریائی ایران و عراق در شط العرب، به جائی نرسید. اما در چهارم ژوئیه ۱۹۳۹ [۱۲ خرداد ۱۳۱۸] دولت ایران توانست به زور، امتیازی از بغداد بگیرد، به این معنی که باترسیم خط وسط رودخانه، ایران توانست اسکله‌های نفتی را در آبادان، مستقر سازد، در حالی که سراسر «خور»^{۴۶} به روی سفینه‌های بازرگانی و جنگی دو کشور باز بود. یعنی هر يك از دو کشور، می‌توانست اجازه دهد که سفینه‌های جنگی طرف دیگر در این رودخانه تردد کند، مشروط به این که قبلاً موضوع را به طرف ذیربط، اطلاع دهد^{۴۷}. با وجود بندر شاهپور [بندر خمینی]^{۴۸}، خرمشهر همچنان به صورت بندر مهم ایران، باقی ماند و امتیاز گرفته شده از عراق، نتوانست مشکل دو کشور را حل کند. این مشکل - تاکنون - به نحو رضایت بخشی، حل و فصل نشده است^{۴۹}.

رضاشاه، از مرز دریائی ایران - عراق، بسیار بیزار بود، و چون کاری از دستش ساخته نبود، این وضعیت را به دخالت خارجی [انگلستان] نسبت می‌داد که به زیان ایران کار می‌کند، زیرا کمیسیون مرزی ۱۹۱۲-۱۹۱۳ روس و انگلیس^{۵۰}، این مرز دریائی را، مورد تأیید قرار داده بود. با وجود این، رضاشاه نتوانست خشم خود را فرو نشاند و روبه آشتی جویانه‌ای را در برابر عراق، در پیش گیرد؛ چرا که هدف بزرگتری را در ذهن خود می‌پروراند: «پیمان سعدآباد»، در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ [۱۷ تیر ۱۳۱۶]، در کاخ سعدآباد شاه، میان ایران و عراق و افغانستان، به امضاء رسید. این پیمان، اتحاد بزرگی بود که رضاشاه می‌خواست از طریق آن، يك اتحادیه از کشورهای خاورمیانه،

به وجود آورد، تا در عین حال، وسیله‌ای برای فرار ایران از چنگال ابرقدرت‌ها باشد. چرا که در قاره اروپا، جبهه‌گیری نظامی، آغاز شده بود. رضاشاه، در سال ۱۹۲۹ [دوم شهریور ۱۳۰۸] قرارداد [مودتی] با عربستان سعودی، به امضاء رسانید^{۵۱}. در مارس ۱۹۳۹ [۴ اردیبهشت ۱۳۱۸] فرزند رضاشاه [محمد رضاشاه] با «فوزیه» خواهر ملك فاروق، ازدواج کرد^{۵۲}.

برگزاری نمایشگاه هنری ایران در انگلستان: در سال ۱۹۳۱ [۱۳۱۰ شمسی] نمایشگاه بزرگ هنر ایران، در «برلینگتان» برگزار شد. تشکیل این نمایشگاه، به انگلیسی‌ها فرصتی داد تا نشان دهند که درک پرورش یافته و قابل تشخیص آنان، از هنر دست‌های ظریف ایرانی که به هنر جهان، خدمت کرده است، همچنان وجود دارد؛ هر چند که از اهمیت مناسبات بازرگانی و سیاسی ایران با انگلستان در مقایسه با اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، کاسته شده بود. بازرگانان انگلیسی که از ایران، فرش وارد می‌کردند، بر اثر «سیستم انحصار بازرگانی خارجی ایران»، دچار زیان شدند. بازرگانانی که کارشان، جمع‌آوری قالی از روستاهای قالی‌بافی [به‌ویژه در منطقه سلطان‌آباد اراک و آذربایجان بود، یا با کمک کارگران قالی‌باف ایرانی، به تولید قالی در مراکزی مانند همدان و تبریز، می‌پرداختند، استقلال عمل خود را برای تأسیس صنعت قالی‌بافی، از دست دادند. تأسیس صنعت قالی‌بافی، توسط سرمایه‌گذاران خارجی، به مراتب دشوارتر بود.

محدودیت فعالیت اقتصادی خارجیان، در ایران: مقررات جدید مربوط به تأسیس کارخانه‌ها که به وسیله اداره صنایع و معادن تنظیم شده بود، در دهم اوت ۱۹۳۶ [۱۷ مرداد ۱۳۱۵] به تصویب مجلس رسید. اگرچه در این مقررات، حق اتباع خارجی از لحاظ تأسیس صنایع در ایران محفوظ مانده بود، اما مقررات مزبور، در رابطه با شرکت‌های خارجی، بسیار شدید بود؛ سیستم انحصارات دولتی ایران، فعالیت این گونه شرکت‌ها را، محدود کرده بود. خلاصه، این مقررات، به نحوی بود که دولت می‌توانست حقوق ملکی و آزادی رفت و آمد خارجیان را محدود کند. حتی

اگر مایل بود، می توانست منافع شرکت های خارجی را هم تصاحب کند. مؤسسات انگلیسی در ایران، بیشتر در معرض این محدودیت ها، قرار داشتند. با وجود این، تجربه و مهارت شخصیتی مانند «آ. جی. ادوارد»^{۵۴} فقید، در اختیار مقامات ایرانی گذارده شد تا در تلاش های بزرگ خود، در جهت گسترش و حفظ الگوهای رنگ آمیزی و بافندگی قالی، از این تجربه و مهارت ها، یاری گیرند. وی، پیش کسوت معامله کنندگان و تولید کنندگان خارجی در کار تولید فرش، و یکی از مبتکرین تولید قالی، در شکل سازمان یافته آن بود. بدین سان، در سطح شخصی، دوستی و تفاهم، ادامه یافت؛ اما ایران، دیگر به روی مؤسسات خارجی، باز نبود. تعداد نمایندگی های بازرگانی بریتانیا، در شهرهایی نظیر یزد، کرمان، اصفهان، همدان و تبریز، کاهش یافت. در نتیجه، شکوفایی شهرهای جنوب ایران (از جمله شیراز) که بستگی زیادی به تجارت با هند داشتند، افول کرد. صادرات تریاک نیز، تابع محدودیت های شدیدی گردید.

با همه این حرف ها، «شاهزاده خانم آلیس»^{۵۵} و «کنت آنتون»^{۵۶}، در مراسم عروسی ولیعهد، در سال ۱۹۳۹ [۴ اردیبهشت ۱۳۱۸] شرکت کردند. یک اعتبار پنج میلیون لیره ای، برای ایران، در نظر گرفته شد، که به دلیل آغاز جنگ، اعتبار مزبور را باطل کردند. در این سال سرنوشت ساز، نشانه هایی از آغاز یک مرحله روابط گرم، بین ایران و بریتانیا، به چشم می خورد. در ماه مه ۱۹۴۱ [اردیبهشت ۱۳۲۰] دولت انگلستان، اقداماتی به عمل آورد تا اثرات ناگوار محاصره اقتصادی آلمان را بر بازرگانان ایرانی، کاهش دهد.

اشغال ایران توسط ارتش های شوروی و انگلیس

چون مردم ایران، تصور می کردند که پیروزی نازی ها در اروپا و شمال آفریقا به معنای شکست کامل انگلستان است و ایران، متکی بر کمک های فنی آلمان بود، لذا تعصب هواداری از آلمان، شدت گرفت. علاوه بر حضور آموزگاران و کارشناسان

فنی آلمانی در ایران، تعداد زیادی جهانگرد آلمانی نیز، به ایران آمدند. در تابستان سال ۱۹۴۰ [تابستان سال ۱۳۱۹ شمسی] نگرانی منفین از حضور تعداد زیادی جهانگرد آلمانی در ایران، جنبه جدی به خود گرفت. ایران، در چهارم سپتامبر ۱۹۳۹ [۱۱ شهریور ۱۳۱۸]، بی طرفی خود را در جنگ اروپا، اعلام کرد. ۵۷ هنگامی که جنگ آلمان و شوروی در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ [۵ تیر ۱۳۲۰] آغاز شد، دولت ایران، بازم بی طرفی خود را مورد تأکید قرار داد. [قبلا] در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] اعتراضاتی به حضور تعداد زیاد آلمانها در ایران شده، و درخواست شده بود که دولت ایران، جهانگردان آلمانی را اخراج نماید.

در تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۱ [۲۳ تیر ۱۳۲۰] روزنامه «تایمز» مبادرت به چاپ نامه‌ای از سفیر ایران در لندن کرد. سفیر ایران، طی این نامه، اعلام داشته بود که ایران زیر فشار دول محور [آلمان - ایتالیا] قرار ندارد؛ به هر حال، ایران به اندازه کافی، نیرومند است تا در برابر فشار احتمالی دول محور، ایستادگی کند، و مقررات خود را در مورد اقامت اتباع خارجی در ایران، به مرحله اجرا در آورد (منظور این بود که ایران می‌تواند اقداماتی را برای کنترل خارجیان، به عمل آورد).

با وجود این، امکان داشت که علاقه واقعی رضاشاه به بی طرفی ایران و درگیر شدن در جنگ، ناشی از عوامل روانی بوده باشد. این عوامل عبارت بودند از: مخالفت نازی‌ها با کمونیسم (از زمان آغاز جنگ آلمان و شوروی) و پیروزی‌های نظامی آلمان بر دول غربی. به هر حال، سیاست بی طرفی رضاشاه، بردوش او و هموطنانش، بسیار سنگینی می‌کرد. پس از این که اتحاد انگلستان و شوروی [بر علیه آلمان] تحقق یافت، دولت آلمان، به تبلیغات شدیدی، برای جلب نظر مردم ایران، دست زد. اما، دولت بریتانیا از سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸ شمسی] به این سو، اقدامی جدی برای جلب نظر مردم ایران، انجام نداده بود. سوءظن مردم ایران به شوروی، به نحوی بود که از ۱۹۱۹ تا این زمان، کاهش نیافته بود. تمرکز نیروهای شوروی در مرز ایران، در سال ۱۹۳۹ [۱۳۱۸ شمسی]، در حکم هشدار به دولت ایران بود. در اول اوت ۱۹۴۰ [۱۰ مرداد ۱۳۱۹] که اتحاد آلمان و شوروی، هنوز پابرجا بود، مولوتف [وزیر خارجه وقت شوروی]

پای ایران و ترکیه را از لحاظ مشارکت در حمله هوایی متفقین به باکو، به میان کشید. این موضوع، ترس ایران از شوروی را، فزونی داد. به این جهت، وقتی آلمان نازی به شوروی حمله کرد، خطر حمله شوروی به ایران را کاهش داد و طبعاً، هواداری ایران را از آلمان، افزایش داد. رضاشاه که اینک مرد جوانی نبود و اثر سال‌ها رنج و مرارت بر چهره‌اش دیده می‌شد، عاری از اوهام نبود. و هیچ‌گونه درک درستی، از اوضاع بین‌المللی نداشت. رضاشاه، آدمی نبود که نصیحت‌پذیر باشد؛ از این‌رو، رجال خردمند و میانه‌رو ایران که هنوز در شمار نزدیکان او بودند، با کلاماً سکوت کردند، یا کاری از دستشان ساخته نبود. در این شرایط، بروز فاجعه‌ای هولناک، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

دولت شوروی، اولین یادداشت اعتراض خود را، در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ [۵ تیر ۱۳۲۰] داد. در ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱ [۲۷ تیر ۱۳۲۰]، یادداشت اعتراض مشترک انگلیس و شوروی، دربار حضور همه‌جانبه آلمانی‌ها در ایران داده شد. یادداشت شدید‌اللحن‌تری که در ۱۶ اوت ۱۹۴۱ [۲۲ مرداد ۱۳۲۰]، فرستاده شد، با پاسخ رضایت‌بخش ایران، مواجه نشد، اما دولت ایران، برای کنار آمدن با متفقین، رویه سازش را در پیش گرفت: یعنی وقتی به فکر سیاست دفع‌الوقت افتاد، که دیر شده بود. پیشنهاد شوروی و انگلستان [در این یادداشت] این بود که دولت ایران بی‌درنگ همه خارجی‌ها را از ایران اخراج کند، در حالی که این اقدام از نظر رضاشاه، غیر عملی و نامطلوب بود. در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [سوم شهریور ۱۳۲۰] حمله مشترک انگلیس و شوروی به ایران آغاز گشت. این اقدام به دلیل پافشاری شوروی صورت گرفت که به تازگی به متفقین پیوسته بود، و برای حمله به ایران، پای [ماده ۶] قرارداد ۱۹۴۱ ایران و شوروی را به میان می‌کشید. ۵۸ ارتش ایران، فقط به مدت سه روز، ایستادگی کرد. ۵۹ سپس، کابینه وقت ایران، استعفا داد، و دستور توقف عملیات نظامی، داده شد. ۶۰ نیروهای شوروی، به اشغال آذربایجان، گیلان و شمال خراسان، پرداختند. نیروهای انگلیسی نیز، منطقه نفت‌خیز جنوب را تصرف کردند. دو دولت مزبور، تأکید کردند که این اشغال، صرفاً هدف نظامی دارد و وعده دادند که در صورت مناسب بودن شرایط، ایران را تخلیه خواهند کرد. رضاشاه و مردم ایران بیشتر از روس‌ها می‌ترسیدند.

محمد علی فروغی (آخرین سیاستمدار فیلسوف‌منش ایران) به نخست‌وزیری رسید و برای خود، قدرتی کسب کرد که در جهت اجرای وظایفش، ضروری بود.^{۶۱}

استعفای رضاشاه

افرادی طبقه ممتاز کشور، در حالت اضطراب و تردید، بسر می‌بردند. در مجلس شورای ملی که انباشته از نمایندگان این طبقه ممتاز بود، غوغائی به راه افتاد. محمد علی فروغی، فرزندانش را مأمور کرد تا در خانه بمانند و به پرسش‌های مردم، پاسخ گویند. وی خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی، گفت: «خارجیان، می‌آیند و می‌روند و با کسی کاری ندارند!»

اما جاده تهران - قزوین، يك بار دیگر، زیر پوتین‌های سربازان روسی، به لرزه درآمد. تانک‌ها و کامیون‌های نظامی شوروی، به سمت پایتخت پیشروی کردند؛ گوئی که نوامبر ۱۹۱۵ [آذر ۱۲۹۴] از نو تکرار شده بود.^{۶۲} این بار شاه ایران، يك شاهزاده فر به قاجار نبود، بلکه قزاق پیری بود که روس‌ها را می‌شناخت و از آن‌ها نفرت داشت. شاه ایران از ترس بدنش به لرزه درآمد. رضاشاه در ۱۶ سپتامبر [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] تهران را به مقصد اصفهان ترك گفت، در حالی که استعفانامه‌اش را به جای گذارد. شاه، به فروغی دستور داد که متن این استعفانامه را تهیه کند. سپس، آن را امضا کرد.^{۶۳} بدنام کردن شخص رضاشاه و خدمات او (توسط انگلستان و شوروی) و تصمیم متفقین دایر بر نزدیک شدن به تهران، برای شناسائی و دستگیری جاسوسان آلمانی، سرانجام رضاشاه را به این فکر انداخت که بایک اقدام فوری، سلسله پهلوی را حفظ کند. او تصمیم گرفت که به سود پسرش از سلطنت استعفا دهد؛ در حالی که هنوز امکان داشت که در قدرت باقی بماند و جانشین خود را، تعیین کند. تبلیغات رادیوی بی. بی. سی. علیه رضاشاه، يك ماجرای غیر قابل قبول را، در تاریخ بنگاه سخن-پراکنی بریتانیا به وجود آورد. در این شرایط بود که اتهام می‌زدند انگلیسی‌ها، رضاشاه را سرکار آوردند، و خودشان هم، او را برکنار کردند. این اتهام - از نظر تاریخی - کاملاً نادرست نبود، و بسیاری از ایرانیان، فراموش کردن این اتهام را دشوار، و

گروهی نیز، گذشتن از این اتهام را، ناممکن می‌دانند. در میان گروه اخیر، محمدرضا شاه پهلوی (فرزند رضاشاه) بر این باور است که هدف متفقین از تمامی اقداماتشان در ایران، از میان بردن پدرش بود. اما در واقع بعید به نظر می‌رسد که برکناری رضاشاه، يك اولویت نظامی در آن دوران یا اوقات دیگر بود، یا تا آنجا که به دولت بریتانیا مربوط می‌شد، برکناری رضاشاه، در برنامه کار دولت بریتانیا بود. البته، در مورد روس‌ها، می‌توان این فرض را قابل بررسی دانست؛ چرا که تحمل رضاشاه به عنوان زمامدار نیرومند ایران برای دولت شوروی، دشوار بود همچنان که تزارهای روسیه نیز، تاب تحمل پادشاهان نیرومند ایران را نداشتند.^{۶۴}

با وجود اشغال ایران توسط متفقین، مقامات ایرانی کماکان به سیاست دفع-الوقت ادامه می‌دادند. دستوراتی که متفقین برای خاتمه عملیات ارتش ایران می‌دادند از سوی مقامات ایرانی به گونه دیگری تفسیر می‌شد و معلوم شد که نگرانی متفقین بی‌اساس نیست. به مدت يك یا دو هفته، تهران اشغال نشد. اما وقتی متفقین دیدند که مقامات ایرانی شرایط ترك مخاصمه را جدی نمی‌گیرند، به فکر چاره افتادند. شرایط ترك مخاصمه، عبارت بود از اخراج آلمانی‌ها؛ در حالی که اعضای سفارت آلمان در تهران، هنوز به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند، آن هم به گونه آشکارتر و کارسازتر. اخراج ۹۰۰ آلمانی، اولین شرط ترك مخاصمه بود.^{۶۵} محل تابستانی سفارت آلمان در تهران، همچنان از مصونیت سیاسی برخوردار بود. از اوضاع ایران چنین بر می‌آمد که گوئی هدف متفقین از ورود به ایران، جدی نیست و گوئی که ایرانیان توقع داشتند که معجزه‌ای پیش آید و از زیر بار درخواست متفقین شانه خالی کنند. «معجزه» مورد نظر مقامات ایرانی، این بود که مذاکرات با متفقین را در مجرای دفع‌الوقت بیاندازد تا در این فاصله زمانی آلمان بتواند کاری انجام دهد. این موضوع که آلمان می‌توانست کاری به سود ایران انجام دهد، در واقع شایعه‌ای بود که سفارت آلمان در تهران آن را اشاعه می‌داد. به هر تقدیر، هر لحظه تأخیر در پذیرش درخواست متفقین، برای آلمانی‌ها گران‌بها بود، چرا که به آنها فرصت دیگری می‌داد تا به برنامه‌ریزی در

صحنه تغییر یافته ایران پردازند: با عوامل خود تماس بگیرند، آنها را بسیج کنند و عملیات اضطراری تازه‌ای را به عمل آورند. این موضوع، درست همان چیزی بود که متفقین دستپاچه شده می‌خواستند از آن جلوگیری کنند. ایران اشغال شده، سوای مشکلات بیشتری که قابل جلوگیری بودند، به اندازه کافی حساس بود. همان گونه که در پیش آمد، آلمانی‌ها از تعلل ایرانیان در پاسخگویی به درخواست متفقین، استفاده کردند؛ جاسوسان آلمانی از تهران خارج شدند و به مناطق عشایری ایران رفتند.

[در این میان] ایران بیهوده دست به دامان امریکا زد. ۶۶ این گونه به نظر می‌رسید که رضاشاه هنوز باور نداشت که همه آن «شکوه، اطمینان به آینده و دوران آرامش» به سر رسیده است. شخصیت رضاشاه نشانگر این حقیقت بود که «خودپرستی که مشخصه مردان خوداندیش است تبدیل به تعصب سرسختانه یا زودرنجی ناپایدار می‌گردد...» رضاشاه نسبت به عقاید دیگران، جهل زیادی داشت؛ گزارش شده است که چون وزیر جنگ پیشنهاد کرد که ایران فوراً پیشنهاد متفقین را بپذیرد، او را به باد کتک گرفت و دستور زندانی کردنش را داد. ۶۷

البته، حضور سربازان خارجی در ایران، به سیاستمداران دل و جرأت داد: مجلس شورای ملی برای پذیرش درخواست متفقین شروع به مقدمه‌چینی کرد، چرا که از عواقب تأخیر در این کار می‌ترسید. وقتی نیروهای شوروی به سمت تهران حرکت کردند، حادثه‌ای پیش آمد که هیچ‌یک از متفقین انتظار آن را نداشتند، چون هیچ کس پیش‌بینی نمی‌کرد که رضاشاه استعفا دهد؛ حتی نمایندگان مجلس. رضاشاه می‌دانست که دیگر قادر به سلطنت نیست، از این رو استعفا کرد. اما به‌روال همیشگی اش که همه چیز را دستور می‌داد، در این مورد نیز دستور تهیه استعفا نامه‌اش را داد.

هنگامی که رضاشاه از جاده کرمان ویزد می‌گذشت، برای آخرین بار شهرهای کشور خود را دید که سلطنت او، گلی به سر آنها نزده بود؛ شهرهایی که مردم آنجا از فرط گرسنگی، در آستانه مرگ بودند. رضاشاه سوار کشتی شد و در ۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱ [۴ مهر ۱۳۲۰] از بندر عباس عازم بمبئی گردید. چون رضاشاه در بانک‌های هند حساب داشت، لذا می‌خواست در هند بماند، اما میزبانان انگلیسی‌اش مخالفت کردند.

بي آن که به او اجازه دهند حتی از کشتی پیاده شود، او را با کشتی دیگری، به موريس بردند. اما چون آب و هوای موريس با وضع مزاجی اش سازگاری نداشت ، به «ژوهانسبورگ» منتقل شد. رضاشاه ، در ۲۶ ژوئيه ۱۹۴۴ [۴ مرداد ۱۳۲۳] در ژوهانسبورگ درگذشت. معروف است که رضاشاه پیش از ترك ايران، جعبه‌ای را پراز خاک کشورش کرد تا با خود به همراه ببرد. همچنین، معروف است که در آخرین مقصد سفرش برخی از جواهراتش به سرقت رفت. ادعا شده که چند فرس او مفقود گردید. اگر این ادعاها درست باشد، در این صورت آشکار می‌شود که با همه پادشاهان شکست خورده و فراری ایران چنین رفتاری را کرده‌اند. چرا که سر نوشت رضاشاه نیز نظیر داریوش سوم [آخرین پادشاه هخامنشی] و یزدگرد [آخرین پادشاه ساسانی] بوده است، با این تفاوت که رضاشاه جان سالم بدر برد. ۶۸.۵

توضیحات فصل سوم

۱. در این زمینه، نگاه کنید به:
- سرپرسی لورین: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات فلسفه، صفحه ۵۶ به بعد - م
۲. همان، صفحه ۳۲ - م
۳. دیوان هند (Secretary OF India) به‌سازمانی سیاسی گفته می‌شد که عهده‌دار امور هند (زیر سلطه بریتانیا) بود - م
۴. همان، صفحه ۳۵ به بعد - م
۵. همان، صفحه ۱۳ به بعد - م
۶. همان - م
۷. اشاره نویسنده، به حرکت‌های ملی و انقلابی است که در مصر و عراق، علیه استعمار انگلستان زبانه کشید. در این زمینه نگاه کنید به:
- استوارت هیوز: تاریخ معاصر اروپا، ترجمه علی اکبر بامداد، انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۶۱، صفحه ۱۳۶ به بعد.
- تاریخ معاصر کشورهای عربی، فرهنگستان علوم شوروی (جلد دوم)، ترجمه محمدحسین شهری، انتشارات کاوه، ۱۳۶۱، از صفحه ۱۲۷ به بعد
- لنچافسکی: تاریخ خاورمیانه، از صفحه ۳۲۱ به بعد - م

8 - Les Chah De Chahs

۹. در ژانویه ۱۹۳۷ [دی ۱۳۱۵] يك روزنامه (چاپ پاریس) به نام «اکسلیور» (Excelsior) مقاله‌ای تحت عنوان «شاه‌گردها» انتشار داد و کاریکانوری از گردهای را کشید که مشغول خوردن زمین است. چون کلمه Chah در زبان فرانسه (جدا از معنای گرده) شاه هم معنی می‌دهد، در واقع، نویسنده مقاله می‌خواست که سیاست رضاشاه را در مورد «تصاحب املاک مردم»، مورد انتقاد قرار دهد. رضاشاه که از این مقاله بسیار خشمگین شده بود، وزیر مختار ایران در پاریس (ابوالقاسم فروهر) را در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۱۵ بدین‌جهت فراخواند، و روابط دو کشور، قطع گردید. تجدید روابط ایران و فرانسه در آوریل ۱۹۳۹ (اردیبهشت ۱۳۱۸) پس از معذرت‌خواهی دولت فرانسه صورت گرفت. در این زمینه، نگاه کنید به:

– عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران. تهران، ۱۳۵۰، کتاب‌های سیمرغ، صفحه ۳۸۰ و ۳۸۱ – م

۱۰. دولت ایران، در تاریخ ۹ جدی (دی) ۱۳۰۰، به «قرارداد میثاق جامعه ملل» پیوست و بدعضویت این سازمان درآمد – م

۱۱. اشاره نویسنده به الحاق ایران به «اصلاحیه ماده ۳۶ اساسنامه دیوان دائمی داوری بین‌الملل». در تاریخ دهم مهر ۱۳۰۹ است – م

۱۲. پس از این که «عهدنامه دولت انگلستان و دولت حجاز»، در ۲۰ مه ۱۹۲۷، به امضاء رسید، دولت ایران نسبت به ماده (۶) این عهدنامه، اعتراض کرد. در ماده مزبور، ذکر شده بود که «اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن، متعهد می‌شود که مناسبات دوستانه و صلح طلبانه خود با سرزمین‌های کویت و بحرین، و باشیوخ فطر و ساحل عمان را که دارای مناسبات قراردادی، خصوصاً با انگلستان هستند، حفظ نماید».

دولت ایران به عنوان اعتراض نسبت به این ماده، یادداشت اعتراضی برای سفارت انگلستان در تهران، فرستاد (و رونوشت آن را، جهت جامعه ملل، فرستاد). متن این یادداشت، به شرح زیر است:

نظر بدین که مالکیت ایران نسبت به بحرین، همیشه مسلم و محرز بوده، و اولیای دولت انگلیس هم، در موارد مکرره، این حق غیر قابل تردید ایران را تصدیق کرده‌اند؛ ماده مزبور، به تمامیت ارضی ایران لطمه و خلل وارد آورده، به این جهت، دولت ایران لازم دانست مراتب را به سفارت انگلیس در تهران

تذکر داده و رفع آن را تقاضا نماید.

چون بدموجب ماده ۱۰ اساسنامه جامعه ملل، کلیه دول عضو جامعه، عهده‌دار حفظ تمامیت ارضی یکدیگر می‌باشند، سواد مراسله مزبور، برای اطلاع جامعه ملل ارسال گردید.

در این زمینه، نگاه کنید به:

— حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد چهارم)، صفحه ۴۴۸ - ۴۴۹

۱۳. اگرچه سرزمین بحرین از سال ۱۹۷۱ (۱۳۴۹ شمسی) استقلال یافته است، مع الوصف، چون نویسنده کتاب موضوع «مالکیت مست» ایران را بر این سرزمین، مطرح کرده است، لذا فهرست وار، بدمالکیت ایران بر مجمع‌الجزایر، و تحولات آن، اشاره می‌شود:

— بحرین در دوران سلسله هخامنشی بدمتصرف ایران درآمد. این سلطه تا پایان عصر حکومت ساسانیان، ادامه یافت.

— سلجوقیان، مجدداً بر بحرین مسلط شدند.

— نادرشاه افشار، پس از تصرف مجدد بحرین، حکومت آنجا را بدمیکی از شیوخ بحرین، بدمنام «ناصرخان آل مذکور» واگذار کرد.

— در دوران بدمقدت رسیدن کریمخان زند، اعراب قبیله «عنوب»، بحرین را تصرف کردند.

— آغا محمدخان قاجار، مجدداً بر بحرین مسلط شد.

— در سال ۱۷۹۸ میلادی، دولت انگلستان قرارداد دوستی را با «سیدسلطان» حاکم بحرین امضاء کرد.

— در آوریل ۱۸۱۹، «سروان بروس» انگلیسی، با امضای قراردادی با «حسنعلی میرزا فرمانفرما» والی فارس، عهده‌دار حفظ امنیت خلیج فارس (از جمله بحرین) گردید. نیروی دریائی انگلستان وارد خلیج فارس شد و قراردادهائی با شیوخ عرب امضاء کرد.

— در ۳۱ مه ۱۸۶۱، قراردادی میان «شیخ محمدبن خلیفه» (شیخ بحرین) و (فلیکس-جونز) (نماینده سیاسی انگلستان) بدمامضاء رسید که بدموجب آن، مجمع‌الجزایر بحرین، رسماً تحت الحمایه انگلیس شد. «معین‌الملک» وزیر مختار وقت ایران در لندن، بدماین اقدام اعتراض کرد. «لرد کلارندون» وزیر خارجه وقت بریتانیا، پاسخ داد که هدف از این اقدام، بدمقراری نظم و امنیت در خلیج فارس است و اگر دولت ایران مسئولیت این کار را بدمعهده گیرد، دولت انگلستان خود را کنار خواهد کشید. وزیر خارجه انگلستان، تأکید کرد که

انجام هر گونه اقدامات نظامی بریتانیا در بحرین، با موافقت قبلی ایران خواهد بود.
- در سال ۱۹۰۶، دولت انگلستان، با امضای قراردادی با امیر بحرین، این کشور را تحت قیمومت خود در آورد.

- دولت ایران همواره نسبت به مالکیت بحرین ادعا داشت. در سال ۱۹۷۱ [۱۳۴۹ شمسی] دولت ایران موافقت کرد که درباره سرنوشت این سرزمین (استقلال یا الحاق به ایران) همه پرسى به عمل آید. در نتیجه این همه پرسى، بحرین استقلال یافت. از همان تاریخ، ایران به برقراری روابط سیاسی با بحرین (در سطح سفارت) پرداخت. برای اطلاعات بیشتر، در زمینه مالکیت ایران بر بحرین و تحولات آن، به منابع زیر مراجعه فرمایید:

- سید محمد محیط طباطبائی: سمینار خلیج فارس (جلد اول)، مهرماه ۱۳۴۱؛ دکتر علی اکبر بینا: سرزمین بحرین، صفحات ۸۴ تا ۱۰۷؛ تاریخ دوهزار و پانصد ساله خلیج فارس، صفحات ۲۲۶ تا ۲۲۱ - از انتشارات اداره کل انتشارات رادیو.
- تاریخ روابط خارجی ایران، همان، صفحات ۲۷۹ تا ۲۸۱ - م

۱۴. در این زمینه، نگاه کنید به:

- عبدالرضا مهدوی: همان، صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۲
- دکتر سید تقی نصر: ایران، در برخورد با استعمارگران، تهران، ۱۳۶۳، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، صفحات ۳۴۸ و ۳۴۹ - م

15. Standard Oil Of California

16. Texas Oil

۱۷. ظاهراً به نظر می رسد که نویسنده دچار اشتباه شده است، زیرا در سال ۱۹۳۴ هیچ گونه قرارداد مودنی با شوروی امضاء نگردید. امکان دارد که منظور نویسنده: قرارداد بازرگانی ایران و شوروی در سوم ژوئیه ۱۹۳۳، یا سه قرارداد مربوط به «مبارزه با مبلخ در نواحی سرحدی» و «دفع آفات و مبارزه با امراض نباتی» و «صحی و بیطاری» باشد، که در تاریخ ۴ شهریور ۱۳۱۴ (۲۷ اوت ۱۹۳۵) به امضاء رسید. به علاوه، تنها قرارداد مودت ایران و شوروی، همان قرارداد ۱۹۲۱ (هشتم اسفند ۱۲۹۹) است - م

۱۸. پروزی ژاپن بر روسیه، در جنگ ۱۹۰۵ پرت آرتور، در واقع به معنای آغاز رشد احساسات ملی، در آسیا بود. ه. جی. ولز، اسناد معروف تاریخ، درباره این جنگ می نویسد:

«... پیشرفت‌های سریع ژاپن، نشان داد که این فرضیه که آسیا به‌طور علاج‌ناپذیری از اروپا عقب است، درست نیست...»

یحیی دولت‌آبادی، در این زمینه، می‌نویسد:

«... این حقیقت را باید تصدیق کرد که علم و تربیت، چون بایکدیگر پیوسته شوند، ژاپن می‌شود؛ و غرور و نخوت، چون به‌هم آمیخت، روس می‌گردد؛ این يك، نام‌ونشان خود را پست می‌کند، و آن يك، از بی‌نام و نشانی، بدنام و نشان می‌رسد...»

درباره تأثیر جنگ روس و ژاپن در شرق، و نیز درباره اوضاع داخلی ایران، نگاه کنید به:

– دکتر سید تقی نصر: همان، ۶۰ تا ۶۲

– یحیی دولت‌آبادی: حیات یحیی (جلد اول) صفحه ۳۵۲؛ جلد دوم، صفحه

يك بد بعد – م

۱۹. در ۱۵ بهمن ۱۳۱۵ (ژانویه ۱۹۳۷) مجلس شورای ملی، قانونی را به تصویب رسانید که به موجب آن، «حق انحصار تقشیش و تقصص و جستجو و سمانه زدن و استخراج نفت در قسماً از شرق و شمال شرقی ایران، برای مدت شصت سال، به شرکت نفت آمریکا و ایران، داده شد.» شرکت آمریکائی مزبور، به مدت دو سال، در ایران، به کاوش نفت پرداخت. اما بعداً، به دولت اطلاع داد که از ادامه عملیات صرف نظر کرده و مایل نیست که به کار خود، ادامه دهد. کابینه وقت مراتب را به مجلس اطلاع داد و قرارداد مزبور، لغو گردید. درباره عدم تمایل شرکت آمریکائی به انجام این کار، نظرات مختلف وجود دارد: (۱) اشکال تراشی‌های شوروی و انگلیس (۲) وجود مشکل بزرگ حمل‌نفت این منطقه به خلیج فارس.

بی‌مناسبت نیست یادآور شود که یکی از دلایل خودکشی «داور» را ناشی از این قرارداد دانسته‌اند. در این زمینه نگاه کنید به:

– مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳

– حسین مکی: تاریخ بیست‌ساله ایران (جلد ششم) صفحات ۳۳۴ تا ۳۳۶

۲۰. «بحران بزرگ اقتصادی جهان در سال ۱۹۲۹» اثرات ناگوار و شدید اقتصادی را در سطح جهانی پدید آورد و بهر کدو بازرگانی بین‌المللی و افزایش بیکاران در کشورهای صنعتی انجامید. درباره ریشه‌های این بحران، عقاید مختلف وجود دارد [شارل ژید: تاریخ عقاید اقتصادی (جلد دوم) ترجمه دکتر کریم سنجایی، دانشگاه تهران، از صفحه ۵۲۹ به بعد]. تأثیر این بحران، در اقتصاد بریتانیا، بسیار شدید بود [همان، از صفحه ۵۳۱ به بعد] درآمد نفتی ایران در سال ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰، به ترتیب، به ۱/۳۴۱۳۰۰۰ و ۱/۲۸۸۰۰۰۰

لیره رسید [مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۲۹۱] - م

۲۱. درآمد نفتی ایران در سال ۱۹۳۱ به ۳۰۷/۰۰۰ لیره، تقلیل یافت. نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح، همان

22. Lord Codman

۲۳. در مورد سوابق مذاکرات برای تجدیدنظر در قرارداد داری، و لغو آن در ۱۳۱۱ شمسی، نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح: همان، صفحه ۲۸۲ به بعد - م

۲۴. سهم مرجح (Preference Share)، سهمی است که سود سالیانه آن مقطوع بوده، و در صورت انحلال، شرکت دارنده سهم مرجح، از نظر وصول سرمایه خود، به سایر صاحبان سهام عادی اولویت دارد - م

25. Sir John Simon

۲۶. در مورد جزئیات مذاکرات منتهی به قرارداد ۱۳۱۲ نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح: همان، از صفحه ۲۹۸ به بعد - م

۲۷. در مورد جنبه‌های مثبت و منفی قرارداد ۱۳۱۳ (از لحاظ ایران) نگاه کنید به:

- ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر، فصل‌های دهم و یازدهم

- فواد روحانی: تاریخ ملی‌شدن نفت ایران، تهران، ۱۳۵۲، شرکت کتاب‌های

جیبی، صفحه ۶۶

- محمدعلی موحد: نفت ما و مسائل حقوقی آن، تهران، ۱۳۴۹، انتشارات خوارزمی،

صفحه ۷۷ به بعد - م

۲۸. این افزایش درآمد، با توجه به توسعه عملیات شرکت نفت از ۱۳۱۳ شمسی

به این سو، و نیز اهمیت استراتژیک نفت ایران (پس از شروع جنگ دوم جهانی) صورت گرفت. در این زمینه نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح: همان، صفحه ۳۰۷ به بعد - م

۲۹. منظور «کلاه بلندی» است که در مراسم رسمی، به سر می گذارند - م

۳۰. منظور، نوعی لباس رسمی است - م

۳۱. اشاره به دیدار رضاخان سردار سپه، با سرپرستی لورین و سایر مقامات انگلیس، در صفحات جنوب ایران است. در این زمینه نگاه کنید به:

- ماجرای شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان، همان، صفحه ۸۰ به بعد و صفحه ۱۹۸

به بعد - م

32. Sir Arnold Wilson

۳۳. در ماه آوریل ۱۹۲۶ [فروردین ۱۳۰۵] عهدنامه مودت ایران و ترکیه به امضاء رسید. در ضمن، قرار شد که مذاکرات مربوط به انعقاد موافقت نامه های گمرکی و مرزی و مبادلات پستی و غیره، بلافاصله شروع شود. ولی حوادث مرزی، اقداماتی که ترکها در سرکوبی عشایر به عمل آوردند، باعث وقفه در این مذاکرات شد - م

۳۴. پس از اعلام استقلال افغانستان (۱۹۲۱)، دولت ایران، بلافاصله آن دولت را به رسمیت شناخت، و سفارت ایران در کابل، گشایش یافت. در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۱ [۳۱ خرداد ۱۳۰۰] عهدنامه مودت و بی طرفی ایران و افغانستان، در کابل به امضاء رسید - م

۳۵. مسافرت رسمی امان الله خان پادشاه افغانستان و ملکه ثریا به ایران، در ششم ژوئن ۱۹۲۸ [۱۵ خرداد ۱۳۰۷] صورت گرفت.

در اکتبر ۱۹۲۷ [آبان ۱۳۰۶] دولت ترکیه که تصور می کرد يك ستون از ارتش ترک که به دست کردها اسیر شده بودند، به ایران آورده شده اند، و تحت اختیار مقامات ایرانی هستند، سفیر خود را از تهران فراخواند. در پی مذاکراتی که صورت گرفت، تیرگی روابط برطرف شد. موافقت نامه گمرکی دو کشور، در ژوئن ۱۹۳۰ [خرداد ۱۳۰۹] و قرارداد سرحدی، در ژانویه ۱۹۳۲ [دی ۱۳۱۰] به امضاء رسید - م

36. Aghari

۳۷. طبق قرارداد سرحدی ۱۹۳۲، قسمتی از اراضی مجاور کوه آرارات، به ترکها واگذار شد. در مقابل، قطعه زمین بزرگی در کردستان به ایران داده شد - م

۳۸. تنگه بوسفور (که در شمال شرقی ترکیه قرار دارد) دریای مرمره را به دریای

سیاه متصل می‌کند. طول این تنگه، ۲۹ کیلومتر است - م

۳۹. «بحرالعبث» دریای مسدودی (و به تعبیر دیگر، دریاچه‌ای) است که در آسیای غربی در فلسطین شمالی قرار دارد - م

۴۰. در مورد سفر رضاشاه به ترکیه و نتایج آن، نگاه کنید به:
- حسین مکی: تاریخ بیست‌ساله ایران (جلد ششم)، صفحه ۱۴۶ به بعد - م

۴۱. در اوایل سال ۱۹۲۱ دولت انگلستان کنفرانس بزرگی را ترتیب داد تا درباره اوضاع خاورمیانه تصمیم بگیرد. در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۲۱ دولت پادشاهی عراق تحت قیمومت انگلستان، تشکیل گردید و ملک فیصل اول به تخت سلطنت نشست. در زمینه فلسفه تأسیس دولت عراق، نگاه کنید به:
- لنچافسکی: همان، صفحه ۲۴۱ به بعد
- تاریخ معاصر کشورهای عربی (جلد اول)، همان، از صفحه ۱۹۹ به بعد - م

۴۲. شاید، حکومت وقت ایران، از سلطه انگلستان بر عراق، نگران بوده است - م

۴۳. در آوریل ۱۹۲۹ (فروردین ۱۳۰۸) هیأت حسن‌نیتی به نمایندگی از سوی پادشاه عراق، به تهران آمد. این هیأت درخواست داشت که دولت ایران، رژیم عراق را به رسمیت بشناسد. دولت ایران نیز، این درخواست را پذیرفت. در ژوئن ۱۹۲۹ (خرداد ۱۳۰۸) دولت ایران، مبادرت به اعزام وزیر مختار و تأسیس سفارت در بغداد کرد - م

۴۴. در اوایل سال ۱۹۳۲، دولت انگلستان پس از گرفتن تضمین‌هایی از حکومت عراق، برای حفظ منافع نفتی و پایگاه‌های نظامی خود در آن کشور (به صورت امضای قرارداد هائی) با استقلال عراق موافقت کرد - م

۴۵. سفر ملک فیصل اول، پادشاه عراق، به ایران، در اردیبهشت ۱۳۱۱، انجام گرفت. در مورد مرز دریائی ایران و عراق در شط العرب، توضیح کوتاه زیر، ضروری است:
مسأله کشتیرانی در شط العرب، در هیچ یک از عهدنامه‌های منعقد شده میان ایران و عثمانی (معاهدات ارز روم اول و دوم، مورخ ذیقعد ۱۳۲۸ و جمادی الثانی ۱۲۶۳)، به صراحت، مشخص نشده بود. در عمل، دو دولت در آب‌های این رودخانه، تردد می‌کردند. وقتی دولت عراق در سال ۱۹۳۲، مستقل شد، طبعاً وارث عثمانی در شط العرب گردید. دولت عراق، در سال ۱۹۳۲، برای جلوگیری از اعمال حاکمیت ایران در شط العرب، به جامعه ملل

شکایت کرد (باکمک انگلستان). جامعه ملل، طرفین را به مذاکره دعوت نمود. سرانجام، زیر فشار انگلستان، عهدنامه سرحدی ایران و عراق، در چهارم ژوئیه ۱۹۳۷ [۱۳ تیر ۱۳۱۶] به امضاء رسید. به موجب این قرارداد، حق کشتیرانی در سراسر شط العرب به استثنای آب‌های مقابل خرمشهر و آبادان، به دولت عراق واگذار شد. در مورد متن این قرارداد، نگاه کنید به:

حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران (جلد ششم) صفحات ۳۵۰ تا ۳۵۴ - م

۴۶. خور (Estuary) در علم جغرافیا، به معنای «شاخه آب‌هائی از خلیج فارس» از جمله «خور موسی» و «خور میناب» است. - م

۴۷. به منبع یادشده، در توضیح ۴۵، مراجعه شود - م

۴۸. بندر شاهپور (بندر خمینی) که نام قدیمی آن «خور موسی» بود، ابتدای راه آهن سراسری ایران (در جنوب) است - م

۴۹. دولت ایران، در سال ۱۹۶۹، به طور یکجانبه، قرارداد ۱۹۳۷ را، لغو کرد در پی تیرگی روابط دو کشور بر اثر لغو این قرارداد، و منازعات مرزی، سرانجام در ملاقات شاه و صدام حسین، در الجزایر در ۱۹۷۵، قرارداد جدیدی به امضاء رسید. این قرارداد نیز مشکل شط العرب را، در اساس نتوانست حل کند، و هنوز نیز، مشکل یاد شده به قوت خود باقی است - م

۵۰. اشاره نویسنده، به تشکیل کمیسیون چهارجانبه (ایران، عثمانی، روسیه و انگلیس) در چهارم نوامبر ۱۹۱۳ است. بنا به اصرار انگلستان، پروتکل قسطنطنیه، به امضای طرفین رسید و مرزهای دو کشور، به وسیله کمیسیون مزبور علامت گذاری شد. در مورد تشکیل و تصمیمات این کمیسیون، نگاه کنید به:

- عبدالرضا مهدوی: همان، صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۷ - م

۵۱. پس از تشکیل دولت حجاز و نجد (ژانویه ۱۹۲۶) و شناسائی آن دولت توسط انگلیس، عبدالعزیز بن سعود، به پادشاهی عربستان رسید. در ماه اوت ۱۹۲۹ [مرداد ۱۳۰۸] پادشاه جدید عربستان، هیأت حسن نیتی را به ریاست «شیخ عبدالله الفضل»، فرزند دوم خود، به ایران فرستاد و موضوع شناسائی رژیم عربستان از سوی ایران را، عنوان کرد. دولت ایران نیز، با این پیشنهاد موافقت کرد و در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۲۹ [۲ شهریور ۱۳۰۸] قرارداد مودت، بین دو کشور، در تهران، به امضاء رسید. دولت ایران، عین‌الملک هویدا

[پدر امير عباس هويدا] رايه سمت وزير مختار ايران در نزد دولت پادشاهی عربستان سعودی. گسيل داشت. در مورد قرارداد مودت ايران و عربستان، نگاه کنید به:
 - حسين مکی: تاريخ بيست ساله ايران (جلد پنجم) صفحه ۱۰۹ به بعد - م
 ۵۲. درباره چگونگی ازدواج شاه سابق با «فوزيه». نگاه کنید به:
 - حسين مکی: تاريخ بيست ساله ايران، جلد ششم. صفحه ۳۹۰ به بعد - م

53 . Burlington

54 . A.G. Edward

55 . princess Alice

56 . Earl of Athlone

۵۷. «اطلاعات در يك ربع قرن»، در اين زمينه (صفحه ۱۷۲) می نویسد:
 روز يازدهم شهريور که خبر حمله آلمان به لهستان، در تهران منتشر شد، بلافاصله
 اعلامیه ای به شرح زیر، از طرف وزارت کشور، صادر گردید:
 «در اين موقع که متأسفانه نائره جنگ در اروپا، برپا شده است، به بيگانگانی که در ايران
 به هر عنوانی زیست می کنند، لزوماً آگاهی داده می شود که از ايراز هر گونه احساساتی که
 منافی بيطرفی کشور ايران باشد، جداً خودداری کرده و متوجه باشند که مبادا برخلاف
 مقررات بيطرفی، حرکتی از آنها ناشی بشود.»
 روز بعد نیز، يك بيانيه رسمی از طرف نخست وزير، به شرح زیر صادر گردید:
 «در اين موقع که متأسفانه نائره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی
 ايران، به موجب اين بيانيه، تصميم خود را به اطلاع عموم می رساند. که در اين کارزار،
 بی طرف مانده و بی طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.»

نحتوزير - جم

۵۸. ماده شش قرارداد مزبور، حاکی از آن است که اگر دولت های خارجی بخواهند
 از قلمرو ايران، برای تجاوز به شوروی، استفاده کنند، دولت شوروی، از حق قشون کشی
 به ايران، برخوردار است - م

۵۹. در اين زمينه، نگاه کنید به:

اطلاعات در يك ربع قرن، صفحه ۱۹۲ به بعد - م

۶۰. علی منصور (نخست وزیر وقت) استعفاء داد و محمد علی فروغی، در تاریخ پنجم شهریور، نخست وزیر شد. دستور توقف عملیات نظامی، در ششم شهریور داده شد - م
۶۱. اشاره به قطع مخاصمات به دستور محمد علی فروغی، و دیگر اقدامات او، در مذاکره بامتفقین است - م
۶۲. اشاره نویسنده، به نقل و انتقال نیروهای ارتش تزاری در اطراف قزوین (در دوران جنگ اول جهانی) است. شایع بود که روس‌ها می‌خواهند تهران را تصرف کنند، و موضوع تغییر پایتخت به اصفهان، مطرح شد - م
۶۳. متن استعفاء نامه رضاشاه، به شرح زیر است:
- «نظر به اینکه، من همه قوای خود را در این چند ساله، مصروف امور کشور کرده، و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری، به کارهای کشور، که مراقبت دائم لازم دارد، پردازد که اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین، امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود، تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز، که روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشوری و لشگری، ولیعهد و جانشین قانونی مرا، باید به سلطنت بشناسند و آنچه از پیروی مصالح کشور، نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان منظور دارند.»
- کاخ مرمر - تهران، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ - رضاشاه
۶۴. نکته‌ای که نویسنده به آن اشاره می‌کند، یک حقیقت تاریخی و اعتناء بر انگیز است؛ و در عین حال، خواسته است مسئولیت استعفای رضاشاه را از گردن انگلیسی‌ها ساقط کرده و به گردن روس‌ها بیاندازد.
- جای تردیدی نیست که سیاست روسیه تزاری در ایران، به گونه‌ای بود که تاب تحمل یک پادشاه نیرومند را نمی‌توانست داشته باشد [گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران، منصوره اتحادیه، تهران، انتشارات آگاه، از صفحه ۴۰ به بعد]. اما انگلیسی‌ها هم، همان سیاست را، منتهی با شیوه دیگری، دنبال می‌کردند [همان، صفحه ۵۷ به بعد]. «سر-کلارمونت اسکراین» (مأمور تبعید رضاشاه) و «سر ریچارد بولارد» (وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران)، در خاطرات خود به این موضوع اشاره می‌کنند که دلیل استعفای رضاشاه، بیشتر به خاطر ترس از روس‌ها بوده است [سر کلار مونت اسکراین، جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات سلسله، از صفحه ۱۶۵ به بعد] - م
۶۵. لازم به توضیح است که پس از ورود قوای شوروی و انگلیس به ایران، کابینه

فروغی، در ششم شهر یورماه، با ارسال یادداشت‌هایی برای سفیران شوروی و انگلیس. ضمن اعلام ترك مواضعه از سوی ارتش ایران، از دو دولت مزبور درخواست کرده بود که عملیات جنگی را متوقف سازند. دو دولت یادشده، برای رعایت ترك مواضعه، شرایط زیر را تعیین کردند:

۱- دولت ایران به قوای خود، دستور دهد که بدون مقاومت، از شمال و شرق خطی که از خانقین، کرمانشاه، خرم‌آباد، مسجد سلیمان، هفت‌گرد، گچساران، واز آنجا، به بندر دیلم (در خلیج فارس) عقب‌نشینی نمایند. در شمال هم، قشون ایران، باید از نقاط اشنو، حیدرآباد، میان‌دواب، زنجان، قزوین، خرم‌آباد، بابل، زیرآب، سمنان، شاهرود و علی‌آباد، عقب‌نشینی کنند. این نقاط، موقتاً در جنوب (به وسیله نیروهای انگلیسی) و در شمال (به وسیله نیروهای شوروی) اشغال خواهد شد.

۲- دولت ایران بایستی در ظرف يك هفته، همه اتباع آلمان، به استثنای اعضای سیاسی سفارت آلمان و چند نفر از کارشناسان فنی آلمانی را که در مؤسسات مخابرات و نظامی، به کار مشغولند، از ایران، اخراج کند و صورت اسامی آلمانی‌های مزبور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران، تسلیم نماید. دولت ایران، باید تعهد نماید که اتباع آلمانی دیگری وارد خاک ایران نشوند.

۳- دولت ایران، باید متعهد شود که مانعی در راه حمل و نقل لوازمی که شامل ادوات جنگی نیز خواهد بود، و از میان خاک ایران، بین نیروهای شوروی و انگلیس، به عمل خواهد آمد، قرار نداده، بلکه تعهد نماید و سایل تسهیل حمل و نقل این قبیل لوازم را که به وسیله راه آهن یا هواپیما، حمل می‌شود، فراهم سازد.

۴- دولت ایران، تعهد نماید که بی‌طرفی خود را ادامه داده و از انجام هر عملی که برخلاف منافع دولت‌های انگلیس و شوروی باشد، خودداری نماید.

این شرایط، در مجلس (توسط سهیلی، وزیر خارجه وقت) خوانده شد، و مورد تصویب مجلس، قرار گرفت، در این زمینه نگاه کنید به:

اطلاعات در يك ربع قرن، صفحه ۱۹۴

۶۶. در فصل چهارم، توضیحات بیشتری در این زمینه داده شده است - م

۶۷. سرکلار مونت اسکراین: ایران در جنگ دوم جهانی، لندن، ۱۹۶۲، صفحه ۸۲

-نویسنده

۶۸. داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی، پس از شکست از اسکندر مقدونی، به سمت شمال شرقی ایران گریخت. اما به دست «بسوس» والی بلخ کشته شد. یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، پس از شکست از اعراب، در نزدیکی مرو (در قریه زریق)، به دست آسیایانی که بر جواهرات او طمع برده بود، به قتل رسید - م

فصل چهارم

توسل ایران به آمریکا

تحلیل هدف انگلستان و شوروی از اشغال نظامی ایران

در ماه‌های ژوئن و ژوئیه و اوت ۱۹۴۱ [تیر و مرداد و شهریور ۱۳۲۰] لحن اعتراض دولت‌های بریتانیا و شوروی، نسبت به حضور تعداد زیادی از آلمانی‌ها در ایران شدت گرفت. در شبی که فردای آن، نیروهای دو دولت یاب شده، وارد خاک ایران شدند [دوم شهریور ۱۳۲۰] محمد ساعد (سفیر ایران در مسکو) به سفیر آمریکا در مسکو گفت که به عقیده وی، دولت انگلستان روس‌ها را تحریک می‌کند که در دیپلماسی اعمال فشار نسبت به ایران، مشارکت کنند. اما، به طوری که از اسناد روابط خارجی آمریکا تا سال ۱۹۴۳ برمی‌آید، قبل از اواسط ژوئیه ۱۹۴۱ [اواایل تیر ۱۳۲۰] «مایسکی»^۱، سفیر شوروی در لندن، به «ایدن»^۲ پیشنهاد کرد که دولت‌های انگلیس و شوروی، مشترکاً به دولت ایران اعتراض کنند و از آن کشور بخواهند که ۵/۰۰۰ تا ۱۰/۰۰۰ نفر جاسوسان آلمانی را از ایران اخراج کنند.^۳ رقم ذکر شده در بالا، بیشتر مانند ارقام روس‌ها است. در تخمین‌های انگلستان و ایالات متحده از تعداد جاسوسان آلمانی در ایران، تعداد آنان بین ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰^۴ نفر بود. در تحلیل

نهایی، تعداد عوامل بالقوه فعال نازی در ایران را می‌توان به ۷۰۰ نفر (با نهصد نفر با احتساب اعضای خانواده‌شان) محدود کرد؛ کسانی که به دلیل ترس از متفقین، و کسانی که تا حدودی به خاطر عذاب وجدان، پس از اشغال نظامی ایران، به سفارت آلمان در تهران پناهنده شده بودند.

اتهام وارده از سوی «محمد ساعد» حاکی از این که «دولت بریتانیا روس‌ها را تحریک کرد تا آخرین و شدیدالحن‌ترین یادداشت مشترک را در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۴۱ [۲۴ مرداد ۱۳۲۰] تسلیم دولت ایران نمایند، و پس از دریافت پاسخ غیر رضایت‌بخش ایران، روس‌ها را ترغیب به اشغال ایران و ارسال یادداشتی در سپیده دم روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [سوم شهریور ۱۳۲۰] کردند» یک اشتباه بزرگ است، چرا که در آغاز جنگ دوم جهانی، ایران نگران حمله از جانب شوروی بود؛ همچنین محمد ساعد، در چشم‌همتای امریکائی‌اش «یک شخصیت کاملاً طرفدار انگلستان» به‌شمار می‌رفت. گفته ساعد را می‌توان چنین توجیه کرد که از بخت بد، عواقب واکنش‌های روانی ایرانیان، متوجه انگلستان شده بود؛ یعنی، ایرانیان دچار چنان ترسی از حمله احتمالی شوروی به ایران شده بودند، که تاب تحمل آن را نداشتند [و آن را، متوجه انگلستان کردند]. به‌ویژه شخصیتی مثل محمد ساعد، که روس‌ها را به‌خوبی می‌شناخت و می‌دانست که تاریخ روابط کشورش با روسیه (شوروی)، تا چه اندازه دردناک بوده است.^۴

منظورم از شرح «فرض اشتباه محمد ساعد» در این فصل، این است که یک نمونه کوچک از «داوری گمراهانه‌ای» را نشان دهم که از ترس نشأت می‌گرفت. از پایان سال ۱۹۳۹ [از دی ۱۳۱۸] تا بامداد روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [۳ شهریور ۱۳۲۰] نگرانی عمده سیاستمداران ایران - به‌ویژه رضاشاه - این بود که امکان دارد روس‌ها، با بهره‌گیری از شرایط جنگی، به تدریج قسمت‌هایی از ایران را بلعیده و به حکومت ایران زور بگویند.

اگرچه حقیقت دارد که رضاشاه بر اثر فشار بریتانیا و شوروی، بزودی از

دوستان آلمانی خود برید، اما بعدها این گسستگی، به عنوان دلیلی برای ضروری نبودن اشغال نظامی ایران به کار رفت؛ در حالی که انگلستان و شوروی، ناگزیر به اشغال ایران بودند. از این رو، حقیقت مزبور را بایستی با تردید مورد بررسی قرار داد. چرا که هدف از آن، توجیه حقانیت رضاشاه و قوت دادن به استدلالی بود که برخی - از جمله محمدرضاشاه پهلوی - سعی در تقویت آن دارند. محمدرضاشاه، در زندگینامه خود [مأموریت برای وطنم] می نویسد که اشغال ایران توسط نیروهای بریتانیا و شوروی ضرورتی نداشت، زیرا چنانچه «متفقین» با او [پدرش] بی پرده حرف می زدند، با آنان همکاری می کرده.^۵

هرچند که استدلال یاد شده، عاری از حقانیت نیست، اما باید گفت که توافق شوروی و آلمان در آغاز جنگ دوم جهانی می بایست بدون تردید رضاشاه را به تجدیدنظر در روابط با آلمان هیتلری و ادار می ساخت.^۶ روسیه شوروی، از هر فرصتی بهره گرفت تا ایران را برای امضای یک قرارداد بازرگانی، زیر فشار بگذارد. قراردادی که مطالعه متن پیش نویس آن توسط حکومت ایران، ایران را نگران از کف دادن استقلال اقتصادیش [در برابر شوروی] می کرد. پیش از این، یعنی در اوایل دسامبر ۱۹۳۹ [اوایل آبان ۱۳۱۸] وزیر مالیه ایران، به طور خصوصی به «انگرت»^۷ کاردار امریکا در تهران گفت که «نسبت به یک سازش پنهانی شوروی و آلمان، نگران است، زیرا به شوروی امکان می دهد تا به تجدیدنظر در موقعیت خود در مرز شمالی مشترکش با ایران پردازد». سوءظن وزیر مالیه ایران، بی جا نبود هرچند که این توافق ۱۱ ماه بعد صورت گرفت. در نوامبر ۱۹۴۰، پیش نویس قرارداد همکاری شوروی با «دول محور»^۸، تنظیم گردید. از قرار معلوم، مقامات نازی و «مولوتف»، این پیش نویس را تهیه کردند. در آن زمان، مولوتف به برلین رفته بود.^۹ بر طبق پیش نویس پروتکل محرمانه شماره یک (صفحه ۴)، اتحاد شوروی اعلام می دارد که تمایلات ارضی آن کشور در جنوب سرحدات کنونی اش یعنی در جهت اقیانوس هند متمرکز است. فزون بر این، در چارچوب ترتیبات مربوط به تقسیم جهان

[میان دول محور و شوروی]، دولت شوروی تلاش می کرد تا منافع مستقیم خود را تضمین کند. در شب ۲۵ نوامبر ۱۹۳۸، مولوتف به دیدار «شولنبرگ»^{۱۰} رفت و شرایط دولت شوروی را برای پذیرش این قرارداد شرح داد. سومین شرط شوروی، این بود که «منطقه واقع در جنوب باطوم و باکو، به عنوان مرکز تمایلات ارضی شوروی - در جهت خلیج فارس - به رسمیت شناخته شود»^{۱۱}.

اهمیت قرارداد بازرگانی و دریانوردی ۱۳۱۹ ایران و شوروی

هنگامی که شوروی و آلمان درگیر جنگ شدند، دولت ایران با تردید به جنگ این دو کشور می اندیشید. زیرا دولت بریتانیا، که منافع حیاتی نفتی در ایران داشت و نگران امپراطوری خود در هند بود و ایران منطقه حایل شبه قاره هند به شمار می رفت، یکی از متحدان شوروی در جنگ با آلمان بود. از این رو رضاشاه جرأت نکرد که آشکارا طرح قرارداد بازرگانی و دریانوردی ایران و شوروی را رد کند. این قرارداد سرانجام در ۲۵ مارس ۱۹۴۰ [۵ فروردین ۱۳۱۹] به امضاء رسید^{۱۲}. سپس باید به اعتباری اشاره کرد که دولت شوروی در اختیار ایران گذارد. رژیم رضاشاه، تلاش کرد تا اصلاحاتی را در مواد سخت و شدید این قرارداد به عمل آورد.

همان گونه که وزیر مالیه ایران به کاردار سفارت امریکا در تهران، گفته بود، حفظ استقلال اقتصادی ایران در برابر شوروی ضرورت داشت. وقتی مذاکره کنندگان روسی این قرارداد، آشکارا [به مقامات ایرانی] گفتند که به زعم آنان، اقتصاد و سیاست کاملاً با یکدیگر مرتبط هستند، مقامات ایرانی پی بردند که از دست رفتن کلی استقلال اقتصادی، به زودی به معنای از کف دادن استقلال سیاسی ایران است. از سوی دیگر وابستگی اقتصادی شمال ایران به شوروی، ایران را ناگزیر می ساخت تا تن به این قرارداد دهد، در حالی که حفظ استقلال سیاسی کشور بسته به حفظ استقلال سیاسی آن بود. جای خوشبختی است که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز از لحاظ برخی کالاها، نظیر برنج و ماهی متکی به ایران است. به این ترتیب، پیوند اقتصادی دو همسایه شمالی و جنوبی از دوسو، ایجاد وابستگی می کند، و این

وابستگی متقابل، در روابط ایران و شوروی محسوس است. دوران‌دیشی روس‌ها از لحاظ وابستگی اقتصادی به ایران، نشانگر این است که اگرچه این قدرت بزرگ کمونیستی، از جهت محتوای محض سیاسی و استراتژیکی، نیرومند و غالب است لکن سوای ملاحظات مکتبی و سیاسی، شوروی نمی‌تواند اهمیت زیربنائی تجارت با ایران را، کاملاً ندیده بگیرد. [به این جهت ملاحظه می‌شود که] پیوند اقتصادی ایران و شوروی که زائیده شرایط جغرافیایی است و بر هر دو کشور تحمیل شده است، در هر زمان که روس‌ها و سوسه قوی و نیرومند نایب‌کردن ایران را در سرپرورنده‌اند، این پیوند اقتصادی، سه‌منابه یک عامل تعدیل‌کننده، عمل کرده است. نکته بالا را، باید مهم به‌شمار آورد. چرا که به‌خاطر جلوگیری از احتمالات سیاسی و نظامی، فقط منافع تولیدکنندگان و بازرگانان صادرکننده کالا به شوروی تأمین شده، و توجهی به نیاز توده مردم ایران، به این کالاها نشده است. البته جبهه‌گیری‌های سیاسی هم، در این امر مؤثر بوده‌اند: [مثلاً] بسیاری از ایرانیانی که به دوستی با بریتانیا شهرت دارند، از این جریان [معامله بازرگانی با شوروی] استفاده کرده‌اند، تا به دوستان انگلیسی خود بگویند که «برنج ما باید فروخته شود، و گرنه محصول برنج - بدون داشتن یک بازار ثابت - می‌پوسد». [در واقع] سیاست، در برابر مصالح همیشگی بازار، جا خالی می‌کند.

اهمیت قرارداد بازرگانی ایران و آلمان (۱۳۱۹)

در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] تجارت آلمان و ایران، گسترش یافت؛^{۱۲} آلمانی که رضاشاه، به سمت آن چرخیده بود، تا از اتکای ایران بر دو ابر قدرت شوروی و انگلیس بکاهد. پذیرش قرارداد بازرگانی [۱۳۱۹ شمسی] ایران و شوروی، از سوی ایران، در نهایت، استوار بر این دلیل منطقی بود که مقررات آن، ترانزیت آزاد کالاهای صادراتی ایران را به مقصد آلمان، از طریق شوروی مقدور می‌ساخت. این موضوع، از اهمیت زیادی برخوردار بود. چرا که با اعلام «محاصره اقتصادی آلمان، توسط

انگلستان»، قطع شدن صادرات ایران به آلمان، يك فاجعه به شمار می‌رفت.

علل روی آوردن ایران به امریکا

«نظم نوین رضاشاهی» نیازهای بزرگ و نوینی را پدید آورد، در حالی که هزینه‌سنگین برنامه‌های اقتصادی جانی را برای «قدرت پولی کشور»، باقی نمی‌گذارد. از این رو، روابط تجارتي ایران با کشورهای توسعه یافته که تجارت بین‌المللی خود را صرفاً بر مبنای ملاحظات بازرگانی، انجام نمی‌دادند. چنانچه تجارت ایران با این کشورها، به حالت توقف درمی‌آمد، ایران مواجه با ویرانی و نابسامانی اقتصادی می‌گردید؛ اما اگر ادامه می‌یافت، ایران فقط در يك سوی جنگ قرار می‌گرفت، که در آن سوی، هدف رضاشاه، حفظ بسی‌طرفی ایران بود. [در این شرایط] به نظر می‌رسید که رضاشاه برای خارج شدن از این دوراهی، فقط يك راه در پیش داشت که آن عبارت بود از چرخش به سوی امریکا. در قرارداد بازرگانی ایران و شوروی، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ [۵ فروردین ۱۳۱۹]، علاوه بر مقررات مربوط به ترانزیت آزادکالاهای ایرانی از خاک شوروی و به مقصد هر کشور ثالث [آلمان] که در بندهای (۱) و (۲) و (۳) ماده (۱۰) گنجانده شده بود^{۱۴} بدون شك دارای «حاشیه سیاسی» هم بود. چرا که مفاد این قرارداد، انسان را به یاد قرارداد ترکمانچای ۱۸۲۸ [۵ شعبان ۱۲۴۳] می‌اندازد. [توضیح این که] علاوه بر مقررات عادی مربوط به پرداخت حداقل حقوق گمرکی و رعایت اصل ترجیح^{۱۵}، تسهیلات زیادی برای تأسیس «نماینده‌گی بازرگانی شوروی در ایران»، و مصونیت سیاسی اعضای آن، حتی از لحاظ جزئیات مربوط به مقر بازرگانی، در نظر گرفته شده بود^{۱۶}. هدف از تأسیس «نماینده‌گی بازرگانی شوروی در ایران» که به‌طور مفصل و دقیق، بیان شده بود، عبارت بود از «گسترش روابط اقتصادی، بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران؛ که حق‌گشایش شعباتی را در تبریز، بندر پهلوی و مشهد داشت و می‌توانست در سایر نقاط ایران نیز با موافقت وزارت بازرگانی ایران شعبات خود را تأسیس کند»^{۱۷}. به این ترتیب

دوباره راه نفوذ روسیه به ایران باز شده بود. محیط مذاکرات نیز - به دلیل درخواست‌های شوروی، جهت آزاد کردن فوری کمونیست‌های زندانی^{۱۸} - نامساعد شده بود. يك موضوع مهم دیگر این قرارداد، این بود که در ماده (۹) آن، دولت ایران موافقت کرده بود که محدودیت ارزی مؤثر در عملیات قرارداد را، به اجراء در نیاورد^{۱۹}. در فصل پیش گفتیم که رضاشاه برای حفظ ذخایر ارزی ایران، به اقداماتی دست زد؛ به همین جهت در آن سال‌ها ایران به دلایلی به کنترل ارز بسیار اهمیت می‌داد. مع الوصف، يك شرط خطرناك دیگر در بند (۸) از ماده (۹) گنجانیده شده بود که مقامات ایرانی، به شدت با آن مخالف بودند: «دولت ایران موافقت می‌نماید که به نمایندگی‌های بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بنگاه‌های اقتصادی شوروی اجازه دهد که در مدت اجرای این قرارداد بر طبق قوانین و مقررات موجود در ایران مبادرت به تأسیس پمپ‌های بنزین [جایگاه‌های بنزین] نموده و ساختمان‌هایی را که برای تجارت نفت و فرآورده‌های آن ضروری است، احداث نمایند». این موضوع مآلاً انحصار دولت ایران (از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس) را از لحاظ توزیع و فروش بنزین ازین می‌برد. این بخش از قرارداد، موجب نگرانی دولت ایران شد، اما آنچه که بر شدت نگرانی ایران افزود، عبارت بود از افزایش وابستگی ایران به کالاهای روسی. منطقه شمال ایران از لحاظ اقتصادی، کاملاً در سلطه شوروی، قرار می‌گرفت. چرا که وضعیت جغرافیایی، این امر را ممکن می‌ساخت: فاصله آذربایجان با میدان‌های نفت خیز باکو، کمتر از فاصله آن با آبادان بود.

آن دوراهی را که رضاشاه بر سر آن، ایستاده بود، به خوبی می‌توان از تلگرام «انگرت» کاردار سفارت امریکا به وزارت خارجه آن کشور، در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۳۹ [۲۳ مهر ۱۳۱۸] دریافت. در آن زمان به نظر می‌رسید که دیپلمات‌های امریکائی در تهران، يك احساس چشمگیر از موقعیت مطمئن امریکا در ایران داشتند. اما مقامات وزارت خارجه امریکا که به گونه ژرفی، آلوده يك جنگ جهانی می‌شدند که هنوز وارد آن نشده بودند، می‌بایست يك سال و پنج ماه دیگر صبر پیشه کنند تا ایران، مسیر

سیاسی متزلزل خود را پیماید. «انگرت»، در تلگرام خود، گزارش کرد: «به نظر می‌رسد که سیاست خارجی ایران متزلزل است، زیرا اگر دولت بخواهد روابط حسنه موجود با آلمان و شوروی را حفظ کند، بایستی با احتیاط رفتار نماید. بدون شك شاه می‌خواهد راه خود را دنبال کند، و ظاهر آسیاست دورنگاهداشتن ایران از جنگ را در پیش گرفته است. بالاتر از همه، شاه تلاش می‌کند تا از تکرار هزینه‌های جنگ اول جهانی، جلوگیری کند. احتمالاً شاه به هیچ اقدام بی‌پروا یا عامدانه‌ای، که موجب تحریک و ناخشنودی مسکو شود، دست نخواهد زد. اما وجود عوامل بیشماری انجام این هدف را، بسیار دشوار می‌سازد».^{۲۰}

علاوه بر فرصتی که قرارداد بازرگانی مارس ۱۹۴۰ [۵ فروردین ۱۳۱۹] ایران و شوروی، برای صدور کالاهای ایران به آلمان و بالعکس فراهم می‌ساخت، همچنین تردیدی وجود نداشت که آلمان به شوروی اجازه نخواهد داد که به ایران حمله کند. «اروین اتل»^{۲۱}، وزیر مختار جدید آلمان در ایران، در اوایل مارس ۱۹۴۰ چنین وعده‌ای را به ایران داد که در تقویت روحیه ایرانیان بسیار مؤثر افتاد. البته این وعده در زمانی داده شد که هنوز مردم فنلاند در برابر ارتش سرخ، ایستادگی می‌کردند. گزارش شده است که رضاشاه، دلاوری مردم فنلاند را بسیار ستوده بود. اما وقتی فنلاند - چند روز بعد - به اشغال شوروی درآمد^{۲۲} ایرانیان بسیار ناامید شدند اما هنوز مردم ایران امیدوار بودند که دولت شوروی، حقوق ملل کوچک را نادیده نخواهد گرفت. اوضاع منطقه بالتیک، در سراسر سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی]^{۲۳} در تهران، به دقت مورد بررسی قرار گرفت، و برنگرانی دولت ایران افزود.

اتکای ایران به بریتانیا به عنوان يك راه خروج، ناممکن بود، زیرا دولت ایران، منطقی‌تر از هر اس داشت که نزدیک شدن به انگلستان، حمله روس‌ها را به ایران تسریع نماید. به این جهت بود که رضاشاه و وزیران کابینه متوجه امریکا شدند. به طوری که تقریباً هر روز نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه ایران، با «انگرت» تماس

می گرفتند و اطلاعات مشروحی درباره مذاکرات مربوط به قرارداد تجارتنی با شوروی را به اطلاع او می رساندند. این تماس های مقدماتی اعضای کابینه با کاردار سفارت امریکا که تا ۲۵ مارس ۱۹۴۰ [۵ فروردین ۱۳۱۹ - انعقاد قرارداد بازرگانی و دریانوردی ایران و شوروی] ادامه یافت، بعدها به انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و ایالات متحده انجامید.

در ژانویه ۱۹۴۰ [بهمن ۱۳۱۸] دکتر متین دفتری (نخست وزیر وقت ایران) از کاردار امریکا خواست تا با وی ملاقات کند. متین دفتری در این دیدار، به کاردار امریکا در تهران گفت که دولت ایران بسیار سپاسگزار خواهد شد، چنانچه وزارت خارجه امریکا مساعی جمیله خود را به کار برده و سفارشات زیاد ایران را تهیه کند؛ در صورت امکان، وامی در اختیار ایران بگذارد. این درخواست ایران، در واقع دنباله تلاش هائی بود که از یک سال پیش از جانب ایران آغاز شده بود. این تلاش تا زمان ورود نیروهای شوروی و انگلستان به ایران [۳ شهریور ۱۳۲۰] ادامه یافت. کوتاه زمانی پس از اشغال نظامی ایران، دولت امریکا ابتکار گسترش روابط با ایران را به دست گرفت، زیرا نگران بود که بهره گیری بریتانیا و شوروی از موقعیت شان در ایران، به نحوی باشد که به منافع امریکا [در ایران] پس از جنگ دوم جهانی، خلل وارد سازد.^{۲۴}

سفر نماینده شرکت نفت استاندارد اوپل به ایران: ورود یک نماینده از شرکت نفت استاندارد اوپل [آندرسون^{۲۵}] به ایران در ۲۱ دسامبر ۱۹۳۹ [۲۸ آذر ۱۳۱۸]، به وزارت خارجه امریکا، گزارش شد. سفروی به ایران، به این منظور صورت گرفت تا از ایران امتیاز نفت بگیرد. لذا تصور می رفت که دولت ایالات متحده از مأموریت او باخبر است، اما وزارت خارجه امریکا توسط نمایندگی اش در تهران، از این موضوع باخبر شد. دولت ایران در وضعیت حساسی قرار گرفته بود، چون به سختی می توانست مقامات خود را قانع سازد که نماینده شرکت استاندارد اوپل، بدون آگاهی دولتش به ایران سفر کرده است. در این زمان ایران در فکر گرفتن یک وام از امریکا و توسعه

مناسبات بازرگانی با آن کشور بود، به طوری که بتواند از اتکای زیاد اقتصادی خود بر آلمان و شوروی بکاهد. سفر آندرسون به ایران، نتیجه‌ای همراه نداشت، زیرا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، با اعطای هر گونه امتیاز نفت شمال ایران، به شدت مخالفت می‌کرد؛ از این رو، دولت ایران تصمیم عاقلانه‌ای گرفت و بر آن شد که هیچ گونه امتیاز نفتی جدیدی، در شمال یا جنوب ایران، به کشورهای خارجی ندهد یا دست کم این طور گفته می‌شد. اما نگرانی‌های مالی رضاشاه، نشانگر این است که چنانچه فکر گرفتن وام از آمریکا جنبه جدی‌پیدامی کرد، مذاکرات نفت ادامه می‌یافت. این بخش از داستان نفت، با بازگشت نماینده شرکت استاندارد اوپیل به آمریکا، به پایان رسید. اما وی دوباره در دسامبر ۱۹۴۰ به ایران بازگشت. این موضوع، سرنخی است که نشان می‌دهد مقامات شرکت استاندارد اوپیل، چه هدف‌هایی را در ایران دنبال می‌کرده‌اند. چون کاملاً قابل تصور به نظر می‌رسید که به شرکت، اجازه کاوش نفت در ایران برای مدت کوتاهی داده شود، به طوری که شرکت بتواند پس از تهیه اطلاعات لازم، و بر اثر گذشت زمان (یعنی تمام شدن تردیدهای دوران جنگ) موفق به گرفتن يك امتیاز نفتی شود؛ فشار شوروی و دول محور بسیار زیاد بود، و آندرسون با دست خالی ایران را ترك گفت، البته به نظر نمی‌رسید که دولت ایالات متحده آمریکا، فراموش کرده باشد که ایران چراغ سبزی از لحاظ نفتی به آمریکا نشان داده بود و از این موضوع، در سال‌های بعد، استفاده کرد^{۲۴}.

مسافرت هیات بازرگانی ایران به آمریکا و مشکلات بازرگانی دو کشور: قطع نظر از تصویری که برخی از مقامات ایرانی [درباره سفر آندرسون به ایران] داشتند، [باید گفت که] تماس‌های شرکت‌های نفتی امریکائی با دولت ایران در زمینه کاوش و بهره‌برداری از منابع نفت این کشور، جدا از فعالیت‌های دولت ایالات متحده در ایران بود. در واقع يك مانع بزرگ، فراراه انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و آمریکا، عبارت بود از شکل رابطه دولت آمریکا با شرکت‌های خصوصی اش، در مقایسه با رابطه مشابه در شوروی و آلمان. برای دولت ایران قابل درك نبود که وزارت

خارجه امریکا قادر نیست به شرکت‌های خصوصی‌اش دیکته کند که تحت چه شرایطی و با چه کسی باید وارد معامله شوند. [برخی از] کارخانه‌داران و صادرکنندگان امریکائی به دولت ایران بدهکار بودند، یا پرداخت‌های ریالی معوقه داشتند. از این‌رو، دولت ایران به آنها اجازه خروج از کشور را نداده بود، البته این موضوع مربوط است به مقررات پولی کشور پیش از سال ۱۹۳۶ [۱۳۱۵ شمسی]. با وجود چنین تجربه‌ای، جای شگفتی نیست که بازرگانان امریکائی، علاقه‌ای به فروش نیازمندی‌های ناگهانی ایران و توسعه تجارت با آن کشور نداشتند. فزون‌براین، چون جنبه تجارتنی بازرگانی امریکا، بر جهت سیاسی آن می‌چرید، لذا برقراری روابط تجارتنی به صورت «تهاتر کالا» که مورد نظر دولت ایران بود، مورد استقبال بازرگانان امریکایی، قرار نگرفت. کنار آمدن نازی‌ها، با ایران [به صورت انجام معاملات تهاتری] دولت ایران را به این نوع معامله که با عرف بازرگانی امریکا ناسازگار بود، عادت داده بود. از این‌رو، بازرگانان امریکائی رغبت چندانی به انجام معامله با ایران نداشتند، چرا که ناگزیر بودند روش‌های بازرگانی غیر واقعی را برای تأمین نیازمندی‌های ایران ابداع نمایند. هم ایران، هم امریکا، هر دو طرف به درستی نمی‌دانستند که چه کالاهایی را می‌توانند مبادله کنند، فقط مشخص بود که ایران می‌خواهد ۵۰ فروند هواپیمای بمب افکن و ۳۰ فروند هواپیمای «پرسویت^{۲۷}» از امریکا خریداری کند، و از امریکا وام بگیرد. وقتی که هیأت بازرگانی ایران به امریکا رفت، مذاکرات طرفین، به صورت صحنه برخورد دو سیستم ناسازگار بازرگانی [سیستم معاملات تهاتری ایران و بازرگانی آزاد امریکا] گردید. ایرانیان خواستار آن ترتیبات بازرگانی بودند که مشابه‌اش را، با آلمان داشتند. دولت ایران، برای مقابله با رژیم شوروی، قبلا سیستم بازرگانی دولتی را اتخاذ کرده بود. در حالی که شرکت‌های امریکایی که آزادانه فعالیت می‌کردند و از کنترل دولت آزاد بودند، صرف نظر از ملاحظات سیاسی کلی علاقمند به فروش کالاهای خود، به بهترین بازار بودند.

مع الوصف دولت امریکا موضوع عدم امکان معاملات تهاتری را با ایران،

آشکارا به «محمد شایسته» وزیرمختار ایران در واشنگتن نگفت. چرا که برخی از مقامات وزارت خارجه امریکا به گونه چشمگیری، با ایران همدردی می کردند و از وضع بد حکومت رضاشاه باخبر بودند. فزون بر این نمی خواستند که به ایران، جواب کاملاً منفی دهند، زیرا حفظ شور و شوق ایرانیان را برای برقراری روابط نزدیک با امریکا، ضروری می دانستند و می بایست مراقب رقبای بازرگانی خود، در ایران باشند. به این جهت، دیپلماسی امریکا، تلاش زیادی کرد تا ایران را از علاقه امریکا به گسترش روابط با این کشور مطمئن سازد، در حالی که عملاً هیچ گونه نتیجه واقعی خواه در فراهم کردن وام برای ایران از طریق بانک های امریکایی، و خواه گسترش تجارت فیما بین به دست نیامد. در هشتم فوریه ۱۹۴۰ [۱۷ بهمن ۱۳۱۸] وزیر خارجه امریکا، به کاردار آن کشور در تهران دستور داد که برای دولت ایران، توضیح دهد که «نباید از حکومت امریکا، توقع داشته باشند که موضوع معاملات پایاپای با ایران را مورد بررسی قرار دهد، زیرا چنین ترتیبی، با سیاست بازرگانی خارجی دولت امریکا که استوار بر معاملات بازرگانی چند جانبه و اصل دول کامله الوداد است، ناسازگار است». مأمور سیاسی مزبور، موضوع را با صراحت بیشتری به مقامات ایرانی اطلاع داد، به طوری که تا آن اندازه صراحت به خرج داد که به وزیر خارجه ایران گفت: «برخلاف دولت های خودکامه، ما نمی توانیم به مؤسسات بازرگانی خصوصی فشار وارد آوریم و در کار بخش خصوصی دخالت کنیم». البته، مقامات وزارت خارجه امریکا در واشنگتن، در دیدارهای متعدد خود با وزیر مختار ایران به این صراحت صحبت نمی کردند. شاید در آنجا مقامات امریکایی گفتن این موضوع را توضیح واضحات می دانستند؛ با این که می دانستند، ایرایشی ها قادر به درک سیستم بازرگانی امریکا نیستند. از این رو، وزیر خارجه ایران، در پاسخ به گفته کاردار سفارت امریکا در تهران، پاسخی را داد که بیانگر منطق خاص او بود: «من فکرمی کنم که راه های غیررسمی بسیاری وجود دارد که يك دولت می تواند از طریق آن ها چنین معاملاتی را ترغیب نماید»^{۲۸}.

موضوع دارایی‌های صادره شده مدارس مذهبی امریکائی در تهران : مقامات ایرانی، برای کشاندن امریکا به مذاکرات بازرگانی، دست کم بک برگ برنده در آستین خود داشتند، که عبارت بود از موضوع پرداخت‌های معوقه از بابت صادره مدارس مذهبی امریکائی در ایران.^{۲۹} به نظر می‌رسید که ایرانیان قصد داشتند بابت ادعای خسارت «شورای میسیون‌های خارجی پرستیترین»، ناشی از صادره مدارس مذهبی در تهران و سایر شهرستان‌ها، مبلغ مختصری پردازند. رضاشاه به مدارس مذهبی امریکایی و انگلیسی اجازه فعالیت مستقل را نداده بود.^{۳۰} تا وقتی که مسأله ناراحت‌کننده جبران خسارت از میسیون‌های مذهبی امریکائی حل نشده بود، ایران از اهرمی - در برابر مقامات امریکایی - برخوردار بود. مقامات امریکایی به دلایل دیگری مایل نبودند که دولت ایران را از خود برنجانند. طرز تلقی بازرگانان امریکایی را می‌توان در پرسشی یافت که یکی از ادارات تدارک و کنترل زمان جنگ، از وزارت خارجه امریکا کرد. پرسش درباره این موضوع بود که برای دادن امتیازات بازرگانی به ایران، چه بهایی را باید به ایران پرداخت نماید. زیرا «چنانچه صرفاً موضوع پرداخت پانصد هزار دلار غرامت به میسیون‌های مذهبی در کار است، این که رقم بالائی نیست!»^{۳۱}

اختلاف بر سر پرداخت خسارت به میسیون‌های مذهبی، فقط بک وسیله کوچک، برای اعمال فشار نسبت به حکومت ایالات متحده بود. فقط عده کمی از دیپلمات‌های وزارت خارجه که دارای اطلاعات دست اول درباره ایران بودند نظیر «والاس مورای» توقع می‌رفت که آب به آسیاب «شورای عالی پرستیترین» بریزند. اما، رضاشاه در سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] عقیده داشت که باید از هر اهرم، هر چند که بسیار کوچک باشد، استفاده کرد تا نظر امریکارا نسبت به ایران تغییر داد. اینک آشکار می‌شد که رضاشاه ناامیدانه می‌کوشید تا به طریقی خود را از قید و بند آلمان و شوروی برهاند، در حالی که به گونه جدانشدنی، خود را در قید و بند آنان اسیر کرده بود.

تلاش برای برقراری روابط بازرگانی و نظامی با آمریکا

این گونه به نظر می‌رسید که تنها امید رضاشاه، ایجاد روابط بازرگانی با آمریکا بود. جای چون و چرائی نبود که به دلیل جنگ و تحریم اقتصادی انگلستان [نسبت به آلمان] که سبب می‌گردید وسایل صنعتی و دارو و غیره از آلمان وارد ایران نشود، ایران مایل به خریداری کالا از آمریکا بود؛ از سوی دیگر، در شرایط سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹ شمسی] آمریکا تنها قدرت بزرگی بود که می‌توانست کالاهایی نظیر فرش، فرش پشمی (صادرات فرش هند به آمریکا، تا چند سال، امکان نداشت) خشکبار، پسته، بادام، پوست، چرم، پوست حیوانات گرانها، پارچه قلمکار، ابریشم، تریاک و کالاهای مشابه آن از ایران خریداری نماید. اما تأکید مقامات ایرانی که نسبتاً زیرکانه بود، بر این بود که روابط نزدیکتری با ایالات متحده برقرار شود که پس از جنگ نیز ادامه یابد. مقامات ایرانی تلاش کردند تا طرح يك قرارداد تجارتي تصنعی با آمریکا را تنظیم کنند، و همین قرارداد نشانه این بود که رجال ایرانی تبلی و بی‌تفاوتی گذشته را کنار گذارده‌اند؛ چرا که هر اس داشتند که اگر نتوانند قرارداد تجارتي با آمریکا را تنظیم نمایند مورد خشم و غضب شاه قرار گیرند. همه چیز، حکایت از آن داشت که قدرت انگیزه سیاسی ایران، از تهیه این قرارداد، دست کم به اندازه انگیزه‌های بازرگانی با مالی آن، چنان بود که دولت ایران را به حرکت واداشت.

در شمار اقلام مهم وارداتی ایران از آمریکا، خریداری هواپیماهای بمب افکن و شکاری‌های «پرسویت» وجود داشت. خریداری این وسایل نظامی، به این خاطر بود که رضاشاه پیش‌بینی می‌کرد که ممکن است ایران مورد حمله نظامی قرار گیرد. مذاکراتی که با آمریکا صورت گرفت، اگرچه نشانگر این بود که چگونه مقامات ایرانی، قادر به درك نظر و عقیده دیگران نیستند یا عامدانه آن را ندیده می‌گیرند، لکن فصل جدیدی را در تاریخ معاصر ایران از لحاظ انجام يك اقدام بسیار ضروری و مثبت گشود. شاید این اقدام، دیر صورت گرفته بود، لکن خلاف این نظریه را به ثبوت رسانید که «ایرانیان مردم غیر فعالی هستند». در حالی که حکومت ایالات

متحده، دیدارهایی با وزیرمختار ایران در واشنگتن داشت، و به وزیر مختار خود در تهران، دستور داده بود که چگونه به پرسش‌های متعدد مقامات ایرانی درباره خریداری هواپیماها، گرفتن يك وام و انعقاد يك قرارداد تجارتي پاسخ گوید، دولت ایران ناامیدانه تلاش می‌کرد تا از حمله قریب‌الوقوع شوروی جلوگیری کرده، و در کف حمایت دموکراسی بزرگ [امریکا] راهی را برای حفظ بی‌طرفی و بقای اقتصادش بیابد.

دولت امریکا در وضعیتی بسیار دشوار، قرار داشت: هواپیماهایش را برای بریتانیا، اختصاص داده بود؛ موجودی مس و آلومینیوم امریکا به اندازه‌ای نبود که بتواند آن را صادر نماید. اما چنانچه دولت امریکا می‌توانست درخواست‌های نظامی ایران را برآورده سازد، ضرورت بورش نظامی انگلیس و شوروی به ایران در ۱۹۴۱ مرتفع می‌شد. زمینه پیوندهای نزدیک بازرگانی بین ایران و امریکا که از قبل فراهم شده بود، می‌توانست کمی بعد، زمینه انتقال تدارکات امریکا به شوروی از طریق ایران را، فراهم کند. در مورد خروج آلمانی‌ها از ایران، ایالات متحده، در وضعیتی بود که می‌توانست، به‌عنوان یکی از شرکای بازرگانی ایران، این کشور را برای اخراج آلمان‌ها از ایران خواه به‌صورت موقتی و خواه به‌صورت‌های دیگر زیر فشار بگذارد.

در تابستان سال ۱۹۴۱ [تابستان ۱۳۲۰ شمسی] سفیر بریتانیا در واشنگتن، ناگزیر به مداخله برای جلوگیری از فروش هواپیماهای مورد نیاز ایران شد. وی از دولت امریکا خواست که تضمین دهد این هواپیماها به هیچ‌وجه به ایران فروخته نخواهد شد؛ زیرا خطر این که این هواپیماها به دست دشمن [آلمان] بیافتد در آن زمان به‌طور جدی، مورد بررسی قرار گرفته بود. چرا که امکان پیروزی آلمان در قفقاز، به‌صورت يك احتمال قطعی در آمده بود. به هر تقدیر، سفیر ایالات متحده در عراق، در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱ [۶ مرداد ۱۳۲۰] با خبر شد که موضوع تهاجم نظامی بریتانیا به ایران، مورد بررسی قرار گرفته است. ایران موقعی به امریکا روی آورد که کار از کار گذشته بود. از این‌رو دولت امریکا نتوانست از سقوط رضاشاه

جلوگیری کند.

پیام رضاشاه به روزولت

آنچه که نباید در این فصل فراموش شود، پیام رضاشاه به پرزیدنت روزولت، در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ [۳ شهریور ۱۳۲۰] است. رضاشاه، در این پیام از رئیس جمهور امریکا درخواست کرد که «اقدامات مؤثر و فوری برای پایان دادن به عملیات تجاوز-کارانه شوروی و بریتانیا، معمول دارد»^{۳۲}. همچنین، این فصل از کتاب به معرفی و توجیه روندهای تجارتي می‌پردازد که بعدها پروبال گرفتند. این روندها در شرایط آزادی‌های جدیدی صورت گرفت که جانشین نظم نوین رضاشاهی شده بود. بازرگانان ایرانی، طعم دلچسب فعالیت خصوصی را چشیدند. موضوع درخور توجه آن است که یک امریکایی به نام «دکتر میلیسپو» به حکم تقدیر ناگزیر به تحمل ضربات سختی از جانب بخش خصوصی ایران گردید و گرفتار مبارزه‌ای سخت، از ۱۹۴۳ به این سو شد. چرا که بخش خصوصی جوان ایران احساس می‌کرد که دوباره در معرض تهدید حکومتی قرار دارد که می‌خواهد نظارت شدیدی را بر فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی اعمال کند. از جهتی بسیاری از پیشامدهای بعدی در تاریخ ایران، به جدال میان بخش خصوصی و سیاست کنترل دولت بر امور اقتصادی و بازرگانی مربوط می‌شود. اما مایه شگفتی است که یکی از اولین قربانیان این ستیز می‌بایست یک کارشناس مالی و اقتصادی امریکایی [دکتر میلیسپو] باشد؛ در حالی که شکست مذاکرات بازرگانی ایران و امریکا در دوران رضاشاه، به این خاطر بود که ایران‌هوادار کنترل دولت بر اقتصاد و بازرگانی بود، و دولت امریکا از فعالیت بخش خصوصی جانبداری می‌کرد^{۳۳}.

توضیحات فصل چهارم

1. Maisky

2. Eden وزیر خارجه وقت انگلستان

۳. روابط خارجی ایالات متحده در سال ۱۹۴۱، جلد سوم، صفحه ۳۸۶ - نویسنده

۴. محمد ساعد زبان روسی را به خوبی می‌دانست. وی از خانواده‌ای بود که اصلیت‌شان از استان‌هایی بود که در گذشته به ایران تعلق داشت و در سده نوزده میلادی به تصرف روسیه درآمد [آذر بایجان کتونی شوروی]. همچنین ساعد دارای همسر روسی بود - نویسنده

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفایی: نخست‌وزیران ایران (زندگی‌نامه ساعد)

- حسین کوهی کرمانی: از شهر یور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذر بایجان و زنجان (جلد اول)

تهران، از صفحه ۲۴۳ به بعد - م

۵. محمدرضا شاه پهلوی: مأموریت برای وطن، لندن ۱۹۶۱، صفحات ۷۲ و ۷۳

- نویسنده

۶. لازم به توضیح است که اتحاد شوروی، چندماه پیش از آغاز جنگ دوم جهانی،

بین اتحاد با آلمان نازی یا متفقین، تردید داشت. تماس‌هایی از هر دو جهت، با شوروی گرفته شد اما دولت شوروی با امضای قرارداد عدم تجاوز با آلمان، در ۱۹۳۹، آلمان را به غرب ترجیح داد. در مورد علل این سیاست شوروی نگاه کنید به:

- دکتر محسن عزیزی: تاریخ دیپلماسی عمومی (جلد دوم) تهران ۱۳۳۷، دانشگاه تهران. از صفحه ۲۳۵ به بعد
- پیرو نون: بحران‌های قرن بیستم (جلد دوم). ترجمه احمد میرفندرسکی. تهران دانشگاه ملی، از صفحه ۲۱۹ به بعد – م

7. Engert

«انگرت» در غیاب «لوئیز دریفوس» وزیر مختار آمریکا در تهران. کاردار موقت بودم

۸. دول محور (Axis Powers) از اتحادسه دولت آلمان، ایتالیا و ژاپن، تشکیل گردید. در سال ۱۹۳۶ که اتحاد آلمان و ایتالیا، در جریان بود، موسولینی در یک سخنرانی که در اول نوامبر ۱۹۳۶ در میلان ایراد کرد گفت: «این محور برلین – رم، مجاز و استعاره نیست، بلکه یک محور واقعی است». در پی این سخنرانی «کنت چیانو» وزیر خارجه ایتالیا، به آلمان سفر کرد و به امضای پروتکل همکاری دو کشور پرداخت. اتحاد رسمی آلمان و ایتالیا (معروف به پیمان فولاد) در ۲۲ مه ۱۹۳۹ به امضا رسید. همکاری آلمان و ژاپن، با امضای «قرارداد ضد کمینترن» در نوامبر ۱۹۳۶ صورت گرفت. در سپتامبر ۱۹۴۰ هر سه کشور پیمان اتحاد بستند – م

۹. جورج لنچافسکی: روسیه و غرب در ایران، ایتاچا، نیویورک ۱۹۴۹، صفحه ۱۳۶؛ هورویس، دیپلماسی در شرق نزدیک و خاورمیانه، نیویورک و لندن ۱۹۵۶، صفحات ۲۲۸ تا ۳۳۰ – نویسنده

10. Schulenberg معاون وزارت خارجه آلمان در آن زمان

۱۱. لازم به توضیح است که دولت شوروی از دوستی خود با آلمان، در دوران جنگ بهره گرفت و تلاش کرد تا منافع خود را در خلیج فارس تأمین نماید. در پیش نویس پیمان چهار جانبه‌ای که در تاریخ سیزدهم نوامبر ۱۹۴۰ [۲۱ آبان ۱۳۱۹] در برلین، بین هیتلر و مولوتف (وزیر خارجه شوروی) تنظیم شد، مقرر شده بود که دنیا را به مناطق نفوذ چهار دولت عضو پیمان، تقسیم کنند. بر طبق ماده اول پیمان مزبور، دولت آلمان در اروپا و افریقای مرکزی، برای خود منطقه نفوذی تعیین کرد. سهم ایتالیا شمال و شمال شرقی افریقا بود. ژاپن، جنوب شرقی آسیا را می‌خواست. دولت شوروی طبق بند چهارم (از ماده اول) اعلام می‌داشت که تمایلات ارضی شوروی در جنوب سرحدات کنونی آن یعنی در جهت اقیانوس هند، متمرکز است، در مذاکرات تکمیلی مولوتف با سفیر آلمان در

شوروی (در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۰) وزیر خارجه شوروی، قبول شرایط پیمان چهارجانبه را مشروط به پذیرش منافع شوروی در خلیج فارس کرد. ازسوی دیگر در ملاقات ریبین تروپ (وزیر خارجه آلمان) با مولوتف، در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۰ وزیر خارجه آلمان متذکر گردید که پیشوا (هیتلر) اکنون معتقد شده است که اصولا بسیار عاقلانه و مفید خواهد بود اگر تعیین مناطق نفوذی بین کشورهای روسیه شوروی، آلمان و ایتالیا، مورد موافقت قرار گیرد. «ریبین تروپ» سپس می پرسد که «آیا طبیعی نیست که روسیه شوروی هدف دستیابی به دریای آزاد را که برای آن دولت جنبه حیاتی دارد، در جنوب سرزمین خود، به مرحله اجرا در آورد؟».

در این زمینه نگاه کنید به:

- لنچافسکی: رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسمعیل رائین، تهران ۱۳۵۳
- انتشارات جاویدان، از صفحه ۲۱۳ به بعد
- دکتر همایون الهی، همان، از صفحه ۸۳ به بعد - م

۱۲. با توجه به اهمیت این قرارداد، متن کامل آن در قسمت پیوست کتاب آورده شده است - م

۱۳. اشاره نویسنده به قرارداد بازرگانی ایران و آلمان است که در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۱۹، در برلین به امضا رسید - م

۱۴. مفاد بندهای یاد شده، به شرح زیر است:

بند (۱) بادر نظر گرفتن منافع بازرگانی ایران، و با موافقت ماده (۲۰) عهدنامه مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، منعقد بین ایران و جمهوری متحده شوروی سوسیالیستی روسیه، و برای تصریح مدلول آن، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ترانزیت آزاد را از خاک خود، برای محصولات طبیعی و صنعتی ایران، به قصد هر کشور ثالثی می دهد. ایران، از طرف خود، ترانزیت آزاد، از خاک خود را، برای محصولات طبیعی و صنعتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به قصد هر کشور ثالث می دهد.

بند (۲) به علاوه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به شرکت های بازرگانی و بازرگانان ایرانی، حق صدور آزاد را، به هر مقصدی که باشد، برای محصولات طبیعی و صنعتی که از ایران، به خاک آن، وارد شده، و در آنجا به فروش نرسیده، اعطا می کند. هر گاه معلوم شود که محصولاتی که شرکت های بازرگانی و بازرگانان نامبرده، صادر می کنند، همان است که وارد کرده اند و حقوق گمرکی را در موقع وارد کردن محصولات پرداخته اند، در حین

خروج از خاک گمرکی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به شرکت‌های بازرگانی و بازرگانان ایرانی، مسترد خواهد شد.

همین حقوق، نیز از طرف دولت ایران، به بنگاه‌ها و ادارات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - که تجارت دارند - اعطا می‌گردد.

بند (۴) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ترانزیت آزاد را، از خاک خود به ایران، برای محصولات طبیعی یا صنعتی مذکور در ذیل، که مبدا آن محصولات، کشورهایی باشد که با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، عهدنامه یا مقاوله‌نامه یا قرارداد بازرگانی داشته باشند می‌دهد:

الف - ماشین‌آلات و ابزار و مصالح برای کارخانجات و بنگاه‌های کشاورزی، ماشین‌آلات و ابزار و مصالح، برای ساختمان و نگاهداری خانه‌ها و بناها، ماشین‌آلات و ابزار و ملزومات و مصالح، برای تأسیس راه‌ها؛ وسائط نقلیه از هر قبیل، و استفاده از آنها برای احتیاجات بنگاه‌های عام‌المنفعه.

ب - دارو (از هر قبیل) و وسایل جراحی و اعضای مصنوعی بدن.

ج - کاغذ و مطبوعات.

د - تخم نوغان.

ه - چای

و - آلات و ادوات روشنایی و گرم کردن.

ز - دوچرخه و موتورسیکلت و اتومبیل و کامیون و متفرعات و قطعات یدکی آنها.

۱۵. اشاره نویسنده به ماده ۱۱ قرارداد است که رعایت اصل دول کامله الوداد را پیش-

بینی کرده است:

ماده یازدهم

طرفین متعاهدین، موافقت می‌نمایند که رژیم دول کامله الوداد را در حمل مسافر و با گاز و سایر بار و بینه، بوسیله راه‌های آهن، و به طور کلی از راه خشکی و آب و هوای متقابل، به یکدیگر اعطا نمایند. هر يك از طرفین متعاهدین، چه در مورد تعرفه و عوارض حمل و نقل و کلیه عوارض از تمام راه‌های مذکوره در فوق، رژیم دول کامله الوداد را به طرف متعاهد دیگر، اعطا می‌نماید. - م

۱۶. اشاره نویسنده به ماده (۵) قرارداد به شرح زیر است:

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، جزو سفارت خود در ایران، نمایندگی بازرگانی

دارد... نماینده بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران، و هر دو جانشین [معاون] او، جزو هیأت سیاسی سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران، بوده و از تمام حقوق و مزایایی که به اعضای میسیون‌های سیاسی، اعطاشده است، بهره‌مند خواهند شد. مقر نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تهران، از اصل حق خارج المملکتی [برون مرزی] استفاده خواهد نمود... - م

۱۷. اشاره به این قسمت از ماده (۵) قرارداد است:

نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران - مانند گذشته - در بندر پهلوی و تبریز و مشهد، دارای شعب خواهد بود و حق خواهد داشت، با موافقت وزارت بازرگانی ایران، شعبه خود را - عنداللزوم - در سایر نقاط ایران باز نماید - م

۱۸. اشاره به اعضای گروه ۵۳ نفر دکتر ارانی، و نیز پیشه‌وری و برخی کمونیست‌های قدیمی است که در زندان قصر، به سر می‌بردند - م

۱۹. اشاره به بند (۶) از ماده (۹) قرارداد به شرح زیر است:

دولت ایران موافقت می‌نماید که تحدیدات ارزی را که فعلاً جاری است، و تحدیداتی را که ممکن است در مدت اعتبار این قرار داد، وضع شود، در صورتی که این - گونه مقررات مانع از اجرای این قرارداد بشود، نسبت به بنگاه‌های شوروی، معمول ندارد - م

۲۰. اسناد روابط خارجی آمریکا در سال ۱۹۴۱، جلد سوم، صفحه ۶۲۳ - نویسنده

21. Erwin Etel

۲۲. مردم فنلاند پس از چند روز مبارزه دلاورانه، در دوازدهم مارس ۱۹۴۰ (۲۱ اسفند ۱۳۱۸) شرایط صلح شوروی را پذیرفتند - م

۲۳. پس از تسلیم فنلاند، آلمان به کشورهای اسکاندیناوی حمله کرد - م

۲۴. نگاه کنید به بند (۲) یادداشت «ویلیام مورای» رئیس اداره خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا (که مقام سفارت داشت)، در تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۴۱، مندرج در اسناد روابط خارجی آمریکا در سال ۱۹۴۱، جلد سوم، صفحه ۳۷۳ - نویسنده

«ویلیام مورای» در اواخر سال ۱۹۳۷ (به عنوان نماینده فوق‌العاده آمریکا) به ایران آمد. وی در رابطه با جریان بازداشت جلال غفار (وزیر مختار ایران در واشنگتن که در

تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۵، به دلیل تخلف در رانندگی، بازداشت شد و به قطع روابط دو کشور در ۳۰ مارس ۱۹۳۶ (انجامید) رسماً از دولت ایران معذرت خواهی کرد. روابط دو کشور، از تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۳۸، تجدید شد - م

25. Anderson

۲۶. در مورد اشارات اتفاقی به نفت ایران، در مکاتبات با وزیر خارجه امریکا، نگاه کنید به:
- اسناد روابط خارجی امریکا در سال ۱۹۴۰، جلد سوم - نویسنده

27. Pursuit

۲۸. همان، صفحه ۶۶۸ - نویسنده

۲۹. دولت ایران در سال ۱۹۳۹ [۱۳۱۸ شمسی] دستور داد که همه مدارس خارجی، از جمله مدارس میسیون‌های مذهبی، تعطیل شوند. این دستور، در سال بعد اجراء شد. به این ترتیب، این مدارس پس از ۱۰۶ سال فعالیت در ایران تعطیل شدند. در این زمینه، نگاه کنید به:

- دکتر جان الدر: تاریخ میسیون امریکائی در ایران، ترجمه سهیل آذری، تهران، ۱۳۳۳، انتشارات نورجهان، صفحه ۹۱ - م

۳۰. اشاره به مقرراتی است که وزارت معارف در سال ۱۹۳۲ [۱۳۱۱ شمسی] در مورد محدودیت فعالیت مدارس خارجی وضع و اجراء کرد. نگاه کنید به:
- همان، صفحه ۹۰ - م

۳۱. اسناد روابط خارجی امریکا در سال ۱۹۴۰، جلد سوم، صفحه ۶۵۳ - نویسنده

۳۲. متن پیام رضاشاه به روزولت، به شرح زیر است:

تیران، ۲۵ اوت ۱۹۴۱

حضرت فرانکلین دلانو روزولت، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا

آن جناب، به خوبی واقفید که نیروهای شوروی وانگلستان، ناگهان و بدون اخطار قبلی، بدخاک ایران حمله کرده‌اند. این نیروها، نواحی و محل‌های مسکونی شهرهای بی‌دفاع را بمباران کردند. برای توجیه عملیاتشان، بهانه آنها این است که آلمان‌ها در خاک ایران

اقامت گزیده‌اند. با وجود تضمین‌های دولت من، دایر بر این که آنها را به وطن خودشان بازگشت خواهد داد، معینا به این اعمال، مبادرت می‌ورزند. با این وصف، نمی‌دانم چرا انگلیس و شوروی به تهاجم خود ادامه می‌دهند و شهرهای ما را بمباران می‌کنند؟

با در نظر گرفتن اظهارات شما درباره دفاع و حقوق ملت‌ها از لحاظ آزادی، فکر می‌کنم که از وظایف من است که تقاضا نموده و توجه آن جناب را به حوادثی جلب نمایم که يك ملت بیطرف صلح‌جو را به جنگ وادار می‌نماید، ملتی که فقط به فکر حفظ آرامش و نوسازی کشورش است. از آن جناب درخواست دارم که اقدامات لازم و مؤثر فوری و انسانی را اتخاذ فرمایند که به این اعمال تجاوزکارانه، خاتمه داده شود. با اطمینان قلبی نسبت به حسن نیت آن جناب، مراتب دوستی صمیمانه خود را تجدید می‌نمایم.

رضا پهلوی

روزولت، در تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۱، پاسخ رضاشاه را چنین داد:

واشنگتن ۲ سپتامبر ۱۹۴۱

اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، پادشاه ایران

تلگرام شما، در خصوص تهاجم نیروهای شوروی و انگلستان به ایران را، دریافت کردم. من، پیشرفت جریان حوادث را به دقت دنبال می‌کنم، و با علاقه خاصی پیام آن اعلیحضرت را مورد مطالعه قرار داده‌ام. یقین کرده‌ام که این وضعیت، بایستی توجه کلیه ملت‌های آزاد، از جمله کشور متبوع من را، به خود معطوف دارد. اعلیحضرت می‌توانند اطمینان داشته باشند که ماموع سنتی خود را در قبال موضوع اساسی آزادی، حفظ خواهیم کرد. در عین حال، فکر می‌کنم که این وضعیت را، بایستی با در نظر گرفتن حوادث کنونی جهان، مدنظر قرارداد. چرا که موضوع فقط محدود به آن چیزی نیست که اعلیحضرت به آن اشاره فرموده‌اند، بلکه در ضمن به جاه‌طلبی هیتلر که داعیه فتح دنیا را در سر می‌پروراند باید توجه کرد. بدیهی است که فتوحات آلمان در وراء اروپا، آسیا، آفریقا، و حتی آمریکا، گسترش خواهد یافت، مگر آن که با نیروهای نظامی، آنرا متوقف نمایند. فزون بر این، در عین حال، بدیهی است که کشورهایی که می‌خواهند استقلال اقتصادی خود را حفظ نمایند، بایستی نظیر کشورهای اروپائی، بایکدیگر تشریک مساعی نمایند. در نتیجه، حکومت و ملت ایالات متحده آمریکا، نه تنها به دفاع از کشور خود می‌پردازد، بلکه يك برنامه گسترش یافته همکاری مادی را، با کشورهای اجرامی کند که با آمریکا دوست هستند و در برابر جاه‌طلبی هیتلر، قد علم کرده‌اند.

سفیر اعلیحضرت در واشنگتن، به موضعی که ما در برابر اوضاع جهانی، اتخاذ کرده‌ایم، و همکاری‌هایی که می‌کنیم، واقف است. من اطمینان دارم که ایشان این وضع را برای

اعلیحضرت، روشن نموده است. دولت من، به گفته انگلیس و شوروی، اتخاذ سند کرده است که می گویند هیچ چشم‌داشتی به استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند. دولت من، تلاش می‌کند تا در چارچوب دوستی طولانی که دو کشور ما را با یکدیگر متحد می‌سازد، مقاصد کوتاه‌مدت و درازمدت انگلستان و شوروی در ایران را درک کند. من، از آنها خواهم خواست که به اعلام علنی خود، درباره حفظ استقلال و آزادی همه کشورهایی که آنها را آزاد می‌کنند، پرداخته، و تضمین‌هایی را که به دولت شما داده‌اند، تأیید کنند. اعلیحضرت، از حسن نیت و دوستی صمیمانه من، اطمینان داشته باشند

فرانکلین دلانو روزولت

در این زمینه نگاه کنید به:

– متن انگلیسی کتاب روسیه و غرب در ایران، تألیف لنجافسکی

– حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، جلد هفتم – صفحات ۲۸۲ تا ۲۸۴ – ۴

۳۳. اشاره نویسنده به اقداماتی است که «دکتر میلیسپو» در دوره دوم مأموریت خود در ایران (ازدی ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۳) به عمل آورد. اقدامات میلیسپو، بر محور کنترل وضعیت پولی و مالی کشور دور می‌زد، که ایجاب می‌کرد دولت نظارت بیشتری بر فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی، در داخل کشور، داشته باشد که طبعاً خوشایند بخش خصوصی نبود. به این جهت، مخالفت با میلیسپو، بالا گرفت، و وی از ایران رفت. در این زمینه نگاه کنید به:

– دکتر میلیسپو: مأموریت امریکائی‌ها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران

انتشارات پیام از صفحه ۱۶ به بعد – ۴

فصل پنجم

سر آغاز آزادی جدید

تأثیر مستقیمی که ورود نیروهای شوروی و انگلیس به ایران در سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] به جای گذارد، عبارت بود از پایان گرفتن اصلاحات رضاشاهی و سقوط رژیم خودکامه او. بدین سان ایران يك بار دیگر از فرصت آزمودن دموکراسی برخوردار شد. اما این خطر را به همراه داشت که اقشار جامعه ایرانی که همگن، ولی از لحاظ درجه تمدن متفاوت بودند می توانستند دوباره اندیشه‌ها و احساسات خود را بی پروا به زبان آورند. تاهنگامی که رضاشاه به مثابه يك فرمانده دسته موزیک نظامی، «تعلیمی» خود را به دست داشت، طبل زنهائی که نمی توانستند حرکت دست او را دنبال کنند، به دلیل ترسی که از او داشتند، خاموش می شدند. تنها صدائی که به گوش می رسید، صدای طبل کسانی بود که توانسته بودند در تحت فرمان او با اطمینان طبل خود را بنوازند. وقتی که تعلیمی از دست رضاشاه افتاد و او از صحنه ناپدید شد، هر طبل زن دوباره خود را آزاد یافت تا طبل کوچک خود را - هر طور که دلش می خواهد - به صدا در آورد؛ یا دست کم آن را با آهنگی بزند که رهبر گروه سیاسی اش می پسندید.

آغاز زمامداری محمدرضا شاه

یکی از جنبه‌های متضاد اوضاع سیاسی در ایران، این است که آزادی همراه با اشغال کشور توسط دولت‌های خارجی است، محمدرضا شاه در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ [۲۶ شهریور ۱۳۲۰] مراسم تحلیف سلطنت را در مجلس شورای ملی به عمل آورد، در حالی که نیروهای روسی و انگلیسی هنوز در خاک ایران بسر می‌بردند. سوگندنامه شاه که در اصل ۳۹ متمم قانون اساسی آمده است به شرح زیر است:

«من خداوند قادر متعال را گواه گرفته و به کلام الله مجید، و به آنچه نزد خدا محترم است، قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده؛ حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم؛ قانون اساسی مشروطیت را نگهبان، و بر طبق آن قوانین مقررده، سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم، و در تمام اعمال و افعال خود، خداوند عزشانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز معادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم؛ و از خداوند مستعان، در خدمت به ترقی ایران، توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم».

باید خاطر نشان کرد که این سوگندنامه، اختیارات وسیعی را به شاه، خصوصاً از لحاظ پاسداری از قانون اساسی می‌دهد. همچنین در این سوگندنامه، مذهب مورد تأکید قرار گرفته و به «مذهب شیعه جعفری اثنی عشری» اشاره شده؛ مذهبی که اکثریت ایرانیان به آن گرویده‌اند. همچنین به ارواح طیبه اولیاء و شهدای اسلام اشارت رفته است که منظور علی علیه السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام و سایر امامان تا امام دوازدهم علیه السلام است که غایب بوده و شیعیان معتقدند که دوباره ظهور خواهد کرد تا جهان را نجات دهد.

پادشاه جوان که به ناگه از دیدن پدرش محروم شده و بر تخت سلطنت نشسته بود، بیست و دو سال بیشتر نداشت. وی پس از اینکه مدرسه [نظام] ایران را تمام

کرد، در سال ۱۹۳۱ [شهریور ۱۳۱۰] به سوئیس فرستاده شد تا تحصیلات خود را در مدرسه «له‌دز»^۱ واقع در «دل»^۲ [بین «لونان» و «ژنو»] تکمیل کند.^۳ گزارش‌هایی که از دوران تحصیلش در سوئیس می‌رسید، حکایت از آن داشت که او ورزشکار خوبی بود و نسبت به دیگران رویه‌ای دوستانه اما جدی داشت. همچنین، یک آموزگار ایرانی به او فارسی می‌آموخت. شاهزاده جوان [هنگام تحصیل در سوئیس] چند زبان اروپائی [فرانسه و انگلیسی] را فراگرفت. هنگام تحصیل، عادت کرده بود که سریع و فشرده درس بخواند و درک سریع داشته باشد؛ صفتی که آن را به «لوئی» پادشاه فرانسه^۴، به «فیلیپ»، پادشاه خودکامه اسپانیا^۵، و به سایر مردانی نسبت داده‌اند که به مقامات عالی رسیدند و با پشتکار آگاهانه و داشتن احساس مسئولیت شدید، به انجام وظایف خود پرداختند.

اگرچه بریده اخبار مهم جراید خارجی را برایش گلچین می‌کنند، مع الوصف آگاهی او از تفسیرهای خارجی درباره کشورش و شخص خود او، شگفتی‌آموزین سیاسی خارجی را برمی‌انگیزاند. سخنران خوبی است و یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نیست. از قدرت کلامی برخوردار است که معمولاً رجال ایران از آن بهره‌مند هستند. از این رو، سیاستمداران و سفیران خارجی تحت تأثیر قوه بیان او قرار می‌گیرند؛ گاه تأثیر کلام او در شخصیت‌های برجسته، به مراتب بیشتر از تأثیر آن در افراد معمولی است.

به بیان دیگر، شاه به‌طور مشخصی، دارای هوش و قدرت کلام و نگاهی نافذ است که شاخصه اخیر از مشخصات مردم ایران است. داشتن این صفات، نشانگر آن است که شاه از خمیره و ذات هموطنان خود به‌خوبی آگاه است. فرزون بر این‌ها، دوران سلطنتش به‌گونه چشمگیری دوام یافته است. بخشی از مخالفت‌هایی که با شاه می‌شود، شاید ناشی از ادراک زیرکانه او برای جابجا کردن مهره‌ها در صفحه شطرنج سیاست و تعیین اقدامات آتی است. این ادراک زیرکانه شاه، موجب ناخشنودی است زیرا بسیاری از [سیاستمداران] پادشاهی را ترجیح می‌دهند که بتوان با زحمت کمتری، او را فریب داد. شاه دست کم در سراسر دو سوم دوران سلطنتش و بدون تردید تا سقوط مصدق در

تابستان سال ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] ناگزیر بوده است که يك تماشاچی در صحنه سیاست باقی بماند، یا بر حسب شرایط، تماشاچی بودن را ترجیح داده است. شاه که متجاوز از بیست سال شاهد صحنه سیاست ایران، با هدف‌های بزرگ و بی‌اهمیت آن و تکرار بازی‌های سیاسی گذشته بوده است، در سال‌های اخیر نشانه‌هایی از بی‌حوصلگی و یزازی او از این سیاست بازی‌ها، به چشم می‌خورد. در آغاز سال ۱۹۶۱ [اواخر سال ۱۳۳۹ شمسی]، شاه دست به ابتکاراتی زد که هدف از آن، نزدیکی بیشتر توده مردم به شاه بود.^۶ این نوع ابتکارات در تاریخ گذشته ایران، از آن زمامدارانی بود که تلاش می‌کردند با مردم ارتباط مستقیم برقرار نمایند؛ به جای این که این ارتباط از طریق طبقه ممتاز حافظ تخت و تاج صورت گیرد. چنین ابتکاراتی که از جانب دارندگان افسر شاهی انجام می‌شود، امیدهای مردم را بیدار می‌کند. اما در کشوری که در آنجا موازنه گروه‌های سیاسی به گونه حساسی است، گرایش زمامدار به يك گروه، هر چند که تعداد اعضای آن زیاد باشد به زیان سایر گروه‌ها تمام خواهد شد. چنانچه این گرایش از حدمعینی فراتر رود بر کنار کردن شاه جنبه يك احتمال قوی به خود می‌گیرد. زیرا سایر گروه‌ها دست روی دست نمی‌گذارند تا شاهد نزدیکی شاه به يك گروه باشند.

هنگامی که فرزند رضاشاه (ولیعهد او) از سویس به ایران بازگشت [۱۳۱۵ شمسی] رضاشاه ترتیب رفتن فرزندش به دانشکده افسری را داد. همچنین، اقداماتی را برای آشنا کردن او به امور مملکتی آغاز کرد. اما عمر این شاگردی در ماه اوت ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] ناگهان به سر آمد. تنهایی پادشاهان به گونه‌ای است که غلبه بر آن ترس‌انگیز است؛ به ویژه هنگامی که جوان و نسبتاً بی‌تجربه هستند و از بد حادثه، استاد، آنان را تنها گذارده و هنوز شاگردی خود را تمام نکرده‌اند. دشواری سال‌های نخستین سلطنت محمدرضاشاه پهلوی، بیشتر ناشی از این موضوع بود که حکومت يك نفره رضاشاه به هیچ سیاستمداری اجازه نداده بود تا ولیعهد را در مملکت داری راهنمایی کند.

هنگامی که به تنها بودن مرد جوانی بیاندیشیم که ناگهان به مقام سلطنت رسیده

است، به او حق خواهیم داد که از وجود مشاوران خصوصی خود استفاده کند، به ویژه پس از این که دریابد هیچ رایزنی ندارد که بتواند کاملاً بر او متکی باشد.

جدایی شاه و فوزیه

داشتن يك همسر خوب ارزشمند است. ملکه فوزیه اهل «قاهره» و از نژاد مختلط ترك و آلبانی بود. بسیار زیبا بود وزیر کسی چشمگیری داشت. اما تهران و دربار تهران را ناچیز می‌شمرد. تا سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] ثمره ازدواجشان فقط يك دختر دلبد [شهناز پهلوی، متولد ۱۳۱۹] بود و پسری نداشتند که چشم و چراغ خانواده سلطنتی باشد. چند سال گذشت اما خواهر پادشاه مصر نتوانست نه برای همسرش پسری به دنیا آورد، و نه خواهری برای شاهزاده شهناز. سرانجام [۲۶ خرداد ۱۳۲۴] به قاهره رفت و هرگز به ایران بازنگشت. شاه و ملکه فوزیه، در سال ۱۹۴۸ [۲۷ آبان ۱۳۲۷] رسماً از هم جدا شدند.

موقعیت شاه در خانواده سلطنتی

موقعیت شاه - تا حدی که به سایر اعضای خانواده سلطنتی مربوط می‌شد - دشوار بود. محبت طبیعی و وفاداری خانوادگی، غالباً در خانواده‌های سلطنتی بیشتر است زیرا دور از مردم زندگی می‌کنند، خاطرات مشترك دارند و بالاتر از همه، نگرانی‌های مشترك هم دارند. علاقه شاه به خانواده سلطنتی اش، رویاروی اضطراب او قرار می‌گرفت که ناشی از نافرمانی و اعمال نفوذ سایر اعضای خانواده سلطنتی بود. توانائی شاه برای کنترل خانواده سلطنتی تا این حد بود که - توانست اعضای يك خانواده سلطنتی را که از لحاظ خلق و خوی کاملاً متفاوت بودند و اداره آن‌ها دشوار بود، در تحت کنترل خود در آورد.

نقش شاه در سیاست ایران

در حالی که جای چون و چرائی نیست که رضاشاه از قدرت «مطیع کردن و

ترساندن دیگران، از راه محدود کردن خواسته‌هایشان برخوردار بود، اما فرزندش این نقص را داشت که مانند «ریچارد» بر جای «اولیور» به تخت نشسته بود.^۲

محمدرضا شاه ناگزیر بود در هنگامی که قدرت يك بار دیگر تقسیم شده بود، اندیشه قدرت شاه را، از نو در مردم به وجود بیاورد. کسب مجدد قدرت هر چند که به گذشت زمان و ظرافت سیاسی زیادی نیازمند بود، لکن يك هدف دست یافتنی به شمار می‌آمد. همچنین از سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] تا سال ۱۹۴۶ [خرداد ۱۳۲۵] که نیروهای شوروی خاک ایران را ترك گفتند، شاه به سختی می‌توانست ارباب خانه خود باشد، با این که بهره‌مندان از آزادی جدید عقیده داشتند که اربابی او باید به معنی واقعی باشد. در طی سال‌های جنگ دوم جهانی، ناظران خارجی نقش شاه در ایران را اندک می‌دیدند. اما شاه با یکی دانستن ارتش و مقام سلطنت، به تدریج چهره خود را به عنوان يك شخصیت مشخص و مسلط نمایاند.

شاه در پنج سال اول سلطنتش، فرصت زیادی داشت تا شاهد پیشامدهای مملکت باشد، در حالی که نقش او در این حوادث، اندک بود. در سال ۱۹۶۳ [۱۳۲۲ شمسی] شاه امکان یافت تا شاهد فرآیند ساختن اندیشه قدرت خود باشد که راه درازی را پیموده بود. این اندیشه به اندازه‌ای پیش رفته بود که به نظر می‌رسید زمان مناسب آن فرا رسیده است؛ آن هنگام که اجرای يك برنامه تقسیم قدرت، عملی می‌نمود. در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] قدرت سیاسی ناگهان، همچون درجه جیوه پایین آمد، به صورت قطراتی پراکنده درآمد و در معرض خطر سوءاستفاده و ضایع شدن قرار گرفت. [در آن زمان] به نظر نمی‌رسید که محمدرضا شاه هرگز به این فکر بیفتد که تا پایان سلطنتش، قدرت عالی را در دست‌های خود نگاه دارد. همان گونه که يك ناظر سیاسی امریکائی در اوایل سلطنت شاه تفسیر کرد، شاه آزادیخواه‌تر از پدرش بود. شاه در اولین سخنرانی خود برای مردم، چیزی را گفت که بارها آن را تکرار کرده است: «شکل حکومتی که به وحدت ملی و ترقی بیانجامد، يك حکومت مرفقی است». از سوی دیگر او بسیار بیدار دل بود و آگاهی زیادی از شرایط

ایران داشت، به طوری که اجازه نمی‌داد که قدرت در معرض خطر سوء استفاده قرار گیرد. شاه، فرد نامسئولی نیست. سوگندی که او به قانون اساسی خورده است، ناگزیرش می‌سازد تا استقلال ایران را حفظ کند. موقعیت جغرافیایی ایران به گونه‌ای است که چنانچه قدرت سیاسی از مرکزیت و کارآئی بازایستد، استقلال کشور به مخاطره خواهد افتاد. از این رو، می‌توان فرض کرد که محمدرضا پهلوی همواره از نیاز به یک تمرکز جدید قدرت سیاسی، آگاه بوده است، چنانچه این تمرکز فقط به عنوان سر آغاز یک تفویض قدرت تازه باشد.

دشمنان و مخالفان شاه

دشمنان [بالقوه] محمدرضا شاه را می‌توان در این طبقات اجتماعی یافت: سیاستمداران، بازرگانان، زمین‌داران، روشنفکران و دانشجویان^۸. شاه از طریق ازدواج دوم خود با «ملکه ثریا» دختر یکی از خوانین سرشناس [بختیاری]، دست‌کم، با یکی از قبایل نیرومندان ایران متحد شد.^۹ اگرچه روابط شاه با یک ایل نیرومند دیگر - ایل قشقایی - هرگز خوب نشده است، اما ایل مزبور در شمار ایلهایی نیست که باشاه مخالفت شدید کرده باشند. فهرست دشمنان شاه که در بالا آمد، نشانگر این است که طبقات کشاورزان، طبقه متوسط مردم و کارگران شهری در شمار مخالفانش نیستند.

لازم به یادآوری است که در فهرست بالا، سیاستمداران و سرمایه‌داران در کنار یکدیگر آورده شده‌اند. علت این موضوع آن است که به دلیل مشخصه سیال بودن^{۱۰} گروه‌های اجتماعی ایران، این دو گروه غالباً با یکی هستند یا ارتباط نزدیک با هم دارند. میزان ارتباط سرمایه‌داران و سیاستمداران بستگی به قدرت و توانائی سرمایه‌داران در یاری کردن سیاستمداران برای دست‌یافتن بر مراکز قدرت بازرگانی دارد. نوع افراد سرمایه‌داری که پس از استعفای رضا شاه پیدا شد، همواره در جستجوی سریعترین و آسانترین راه ثروتمند شدن است. [از این رو] لازم دانستیم

تا در فصل بعد، مختصری درباره این طبقه جدید سخن گوئیم و نشان دهیم که چگونه هسته‌های ثروت آنان در دوران اشغال نظامی ایران توسط ارتش‌های بیگانه، به دست آمد. این طبقه را بایستی از طبقه بازرگانان متمایز دانست، چرا که نماینده یکی از قدیمی‌ترین طبقات بوده و بی تفاوتی آن‌ها نسبت به شاه، از یک نظم متفاوت و کمتر انعطاف‌پذیر برخوردار است: افراد این طبقه، انباشته از احساسات مذهبی و محافظه‌کارانه بوده و تحت تأثیر خواسته بازاریان قدیمی در مورد لزوم حفظ امنیت و امکان فعالیت فردی و احتیاط‌آمیز قرار دارد؛ امکان این فعالیت فردی را فقط مقررات نسبتاً خشک فردی و گروهی سرمایه‌داران محدود می‌کند و تمایل به این‌س دارد که دولت حتی الامکان در کارشان دخالت نکند.

در مورد روابط شاه با مالکان زمین، مطالب بیشتری در رابطه با برنامه اصلاحات ارضی شاد گفته خواهد شد. طبقه دیگری که با تخت و تاج سلطنت مخالفند - و بایستی در اینجا درباره‌شان صحبت کرد - دانشجویان هستند.

اگر بخواهیم مطلب را بشکافیم و آشکار صحبت کنیم، باید گفت که پیدایش طبقه دانشجویان پس از سقوط مصدق در اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] صورت گرفت. فعالیت عمده این طبقه، در میان تعداد زیادی از دانشجویان ایرانی در خارج از کشور (در اروپا و آمریکا) است. جای چون و چرائی نیست که مخالفت آنان با شاه، بر اثر وجود چند روشنفکر تندرو تشدید شده است. مع الوصف، این مخالفت عاری از عنصر «خود بخودی»^۱ نبوده است. چرا که جوانان ناراضی و ترسیده که هرگز نتوانسته‌اند بفهمند که ریشه بدبختی‌هایشان ناشی از بی‌کفایتی‌شان می‌باشد، شاه را هدف مخالفت خود قرار داده‌اند! از شدت این مخالفت تاکنون کاسته نشده است.

مخالفت سیاستمداران و سرمایه‌داران با شاه، جنبه غیر عادی ندارد و به درجه ناکامی‌شان در یک دوران زمانی معین وابسته است. [از این رو] با دادن امیدهای ترقی و فرصت‌های پیشرفت، می‌توان بر این مخالفت‌ها غلبه کرد. تعداد کسانی که پس از

بررسی عینی درباره رفتار و کردار شاه در سراسر دوران سلطنتش، نظر خود را نسبت به او تغییر داده‌اند، اندک است. البته باید چنین توقعی را از جامعه‌ای داشت که در داوری سیاسی‌اش، ملاحظات ذهنی بر عوامل عینی می‌چربد و بیشتر رنگ عاطفی دارد تا عقلانی^{۱۲}. اما در ارزیابی انواع درجات بی‌تفاوتی^{۱۳} نسبت به‌شاه، باید افزود که وی متأسفانه اعمالی را مرتکب شده وزیردستان خود را به‌شودای سرگزیده است که کینه مردم را نسبت به او فزونی می‌دهد. این کینه، ترکیب خطرناک و تغییرپذیری است از وطن‌دوستی (که غالباً يك فضیلت به‌شمار می‌آید، اما همیشه پا برجا نیست) و حسادت (که ثمره يك ناکامی خصومت‌آمیز و احساس ضعف است). امکان کمی وجود دارد که در این عقیده وطن‌دوستی فریب خورده و حسادت نفع‌طلبانه، دگرگونی به‌سود شاه انجام گیرد. [به‌طوری‌که] شاه همواره ناگزیر به‌جبهه‌گیری در برابر يك اپوزیسیون [جناح مخالف] است که از گروه‌های مختلف تشکیل شده‌اند و شاه معتقد است که این اپوزیسیون دچار تفرقه خواهد شد.

شاه و قانون اساسی

گذشت زمان از جهتی به‌زیان شاه است، زیرا [اصولاً دوران] نظام سلطنتی به‌سر آمده است. هنوز هم می‌توان مخالفان شاه را با دادن شعارهایی درباره خود-کامگی شاه، تجاوز او از اصول قانون اساسی و شرح اشتباهات تاریخی پادشاهان ایران، به‌هیجان آورد. شاه بایستی بار این ملامت را به‌دوش کشد که قانون اساسی را زیر پای‌گذارده است. اما شاه قانون اساسی را رعایت کرد، تا آن زمان که این قانون را يك مانع بزرگ در کار اصلاحات خود دید. مجلس - در پوشش قانون اساسی - انباشته از کسانی بود که با اصلاحات او سر مخالفت داشتند. چون مجلس به‌عنوان فرزند عزیز کرده نهضت مشروطه، از پذیرش اصلاحات شاه خودداری کرد، لذا شاه در سال ۱۹۶۱ [تابستان ۱۳۳۹ شمسی] مجلس را منحل کرد. تا پاییز ۱۹۶۳ [۱۳۴۲ شمسی] دولت برخلاف قانون اساسی و بدون حضور مجلس، به‌کار خود

ادامه داد تا به شاه فرصتی دهد که در زمینه تجدید حیات قانون اساسی [به سود خودش] اقدام کند و شرایطی را فراهم آورد که منافع اکثریت مردم در برابر منافع يك گروه اقلیت تأمین شود.^{۱۴} صرف نظر از رویه‌ای که شاه در این مورد به کار برد، شاه تا سه سال پیش [یعنی ۱۳۴۰ خورشیدی] از لحاظ نظری همواره سعی می‌کرد تا طبق قانون اساسی سلطنت کند. در عمل، شاه به گونه فزاینده‌ای خود را مسئول پیشامدهائی دانسته است که از لحاظ قانون اساسی، باید مسئولیت آنها را به عهده گیرد. چون به نظر می‌رسد که هیچ فرد دیگری [غیر از شاه] با میزان مسئولیت لازم عمل نمی‌کند، از این رو، احتمال می‌رود که قبول مسئولیت از طرف شاه اجتناب ناپذیر باشد.

تأثیر حضور نیروهای خارجی در قدرت سیاسی شاه

حضور نیروهای متفقین در ایران و در پنج سال اول سلطنت محمدرضا شاه را دوباره به یاد آوریم. تا وقتی که این نیروها در ایران بودند، هر چند که ظاهر آمی خواستند در امور داخلی ایران دخالت نکنند، اما حضور آنان سبب می‌شد که فعالیت سیاسی هر ایرانی، خواه و ناخواه، محدود شود. بر اثر حضور این نیروها و حفظ مصالح متفقین، مسئولیت سیاسی دولت ایران محدود شد. متفقین خواستار داشتن ارتباطات کافی، کار قابل تحمل و شرایط زندگی خوب، برای افراد نیروهای خود و کارگران استخدام شده در محل بودند. مهم‌تر از همه، آنان خواستار روی کار آمدن يك کابینه بادوام بودند، تا در صورت امکان، به آسانی در آن اعمال نفوذ کنند.

دولت بریتانیا علاقه زیادی به روی کار آمدن کابینه‌های درازمدت داشت. امریکائی‌ها که می‌خواستند تحت هیچ شرایطی ارسال تدارکات به جبهه شوروی قطع نشود، توجه زیادی به پابرجائی حکومت نداشتند. چون روس‌ها می‌خواستند که ارسال تدارکات نظامی به شوروی از راه ایران، با اطمینان صورت گیرد، لذا خواستار آرامش کشور و ثبات کابینه‌ها بودند. اما، در عین حال مایل نبودند که حکومت مرکزی ایران به آن اندازه نیرومند شود که در دوران سلطنت رضاشاه شده بود. از دیدگاه

روس‌ها، حکومت کمال مطلوب در ایران، حکومتی بود که دارای عناصر متعددی باشد؛ در صورتی که شوروی تصمیم می‌گرفت که مآلاً استقلال ایران را ازین ببرد یا آن را تضعیف نماید، این عناصر به راحتی از میان بروند.

تضعیف مسئولیت سیاسی دولت ایران که بر اثر حضور نیروهای خارجی، به گونه‌ی اتفاقی صورت گرفت، در واقع ادامه تجربه سلطه روسیه و انگلیس بر ایران در اواخر قرن نوزده و بیست سال اول سده بیستم میلادی بود. چرا که هنوز زمان درازی سپری نشده بود تا این شیوه‌ها و طرز تلقی‌های قدیمی به دست فراموشی سپرده شود. از این رو، راه و روش‌های بهره‌گیری از موقعیت [ضعیف] ایران، هنوز هم به سرعت قابل برگشت بود. منظور این است که افرادی که عادت داشتند برای رسیدن به مقاصد شخصی خود، از نام دولت‌های خارجی استفاده کنند، در موقعیتی قرار گرفتند که می‌توانستند از اوضاع جدید به سود خود بهره‌گیرند. اغلب کسانی که در کابینه‌های متعدد ایران در فاصله سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ [۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ شمسی] شرکت داشتند، متجاوز از شصت سال سن داشتند و در شمار افرادی بودند که قبلاً امتحان سیاسی خود را داده و زرنگی‌های سیاسی خود را در سال‌های اول سده بیستم کسب کرده بودند؛ آن زمان که انگلستان و روسیه بر ایران سلطه داشتند. فزون بر این، چون از سابق با خارجیان آشنایی داشتند، و از سوی دیگر، غالباً تنها کسانی بودند که خارجیان می‌توانستند برای جلب همکاری، به سویشان بروند، لذا تجدید نفوذ و قدرتشان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. محمد رضا شاه نیز چاره‌ای جز مشورت با کسانی رانداشت که تصور می‌کرد به مقامات انگلیسی و روسی دسترسی دارند. ناگفته پیداست این افراد که رضا شاه وطن دوست، نسبت به آنها مظنون بود و آنان را از میدان سیاست بیرون کرد، بدشان نمی‌آمد که قدمی به جلو گذارده و از وضعیت جدید بهره‌مند شوند. تا وقتی که متفقین در ایران حضور داشتند، شاه نمی‌توانست این افراد را نادیده انگارد. در عین حال نه شاه، نه اکثریت انبوه ایرانیان دارای وجدان سیاسی، هیچکس نمی‌توانستند به افرادی اطمینان کنند که نفوذ خود را مدیون داشتن روابط با خارجیان

بودند و خواه و ناخواه، بطور بالقوه مورد سوءظن بودند. از این رو، شاه رانمی‌توان ملامت کرد که چرا این سیاستمداران را دوباره به میدان سیاست آورد. یا دست کم، به کاهش تدریجی آن‌ها نپرداخت. چنانچه شاه می‌خواست از قدرت آنان بکاهد، به او اتهام می‌زدند که قانون اساسی را زیرپای گذاشته است؛ چرا که می‌بایست فراتر از چارچوب اختیارات خود در قانون اساسی عمل کند. البته وقتی می‌دید که این خائنان بالقوه، امکان دارد که استقلال ایران را به مخاطره اندازند، با محدود کردن فعالیت برخی از آن‌ها دست کم به گونه‌ی شرافتمندانه‌ای، نسبت به سوگند خود به قانون اساسی وفادار می‌ماند.

در واقع، آشکار به نظر می‌رسد که شاه می‌خواست شرافتمندانه در چارچوب قانون اساسی عمل کند. دوره زمانی ۱۹۵۳ - ۱۹۴۱ [۱۳۳۳ - ۱۳۲۰ شمسی] که طی آن، سیاستمداران فرصت‌های زیادی را برای حکومت کردن داشتند حکایت از آن دارد که شاه برای تبدیل مشروطه سلطنتی به حکومت مستقیم خود تمایلی نداشت.^{۱۵}

توضیحات فصل پنجم

1. Le Rosey

2. Rolle

۳. محمدرضا شاه، در کتاب مأموریت برای وطن (صفحات ۷۳ و ۷۴)، در این زمینه می‌نویسد:

«... برای انتخاب کشوری که باید در آن، به تحصیل اشتغال ورزم. پدرم مدت‌ها اندیشه و تأمل داشت، زیرا در عین آن‌که آثار و تمدن و ترقی و تعالی غرب را بدیده تحسین می‌نگریست، به‌طور کلی به بیگانگان اعتقاد و اطمینان نداشت و بالاخره پس از مدت‌ها مطالعه، تصمیم گرفت مرا به سوئیس بفرستد. بدین‌من، این انتخاب از آن جهت به عمل آمد که پدرم می‌خواست تحصیلات من در کشوری انجام گیرد که از رنگها و تعلقات سیاسی برکنار باشد و چون سوئیس کشور کوچکی بود که همیشه در کشمکش‌های سیاسی اروپا، جنبه بی‌طرفی را رعایت می‌کرد، آن کشور بر سایر نقاط ترجیح داشت و مشاورین وی، محیط کشور سوئیس را برای کسی که جداً در پی تحصیل باشد، مناسب تشخیص دادند. من در ماه اردیبهشت سال ۱۳۱۰، از دبستان نظام فارغ‌التحصیل و در شهریور همان سال، پس از گذراندن تعطیلات تابستانی، آماده عزیمت به سوئیس شدم. به‌امر پدرم. یکی از پزشکان معروف به‌نام دکتر مؤدب فیزی که در کودکی بیشتر بیماری‌های سخت مرا معالجه و مداوا کرده بود، به‌عنوان سرپرست و طبیب مخصوص من تعیین شد و مقرر گردید که کلیه امور تحصیلی و شخصی من در سوئیس، زیر نظر و به‌مسئولیت او، اداره شود. آقای مستشار هم که قبلاً معلم ادبیات فارسی من بود، مقرر شد با من به سوئیس بیاید تا در آنجا نیز درس

فارسی من ادامه یابد. ضمناً به صلاحدید پدرم، قرار شد برادر و دونفر ازدوستان دبستان نظام نیز با من همراه باشند. انتخاب این دودوست، به خود من واگذار شد و من هم، اول حسین فردوست و بعد مهرپودتیمودقاش فرزند وزیر دربار پدرم را پیشنهاد کردم... و به اتفاق آنها عزیمت نمودم...»

همچنین، در این زمینه، نگاه کنید به:

– دکتر شمس‌الدین امیرعلائی: صعود محمدرضا شاه به قدرت، تهران، انتشارات

دهخدا، فصل پنجم – م

4. Louis of France

5. Philip of Spain

۶. اشاره نویسنده به انقلاب به اصطلاح سفید شاه است که از اواخر سال ۱۳۳۹ آغاز شد و شرح آن در فصل‌های آینده این کتاب خواهد آمد – م

۷. اشاره نویسنده به «اولیور کرمول» و «ریچارد کرمول» است. اولیور کرمول (۱۵۹۹-۱۶۵۷ میلادی)، سرباز و سیاستمدار معروف انگلیسی است که پس از اعدام چارلز اول، به مقام لرد اول انگلستان [رئیس کشور بریتانیا] نائل آمد. فرزندش ریچارد کرمول (۱۷۱۲-۱۶۲۶ میلادی) که لیاقت و خردمندی پدر را نداشت، فقط تا ماه آوریل ۱۶۵۹ اداره کشور انگلستان را به دست داشت. در این زمان، بر اثر اختلاف شدیدی که با مجلس و ارتش بریتانیا پیدا کرد، از مقام خود استعفا کرد – م

۸. نویسنده کتاب، هنگام برشمردن مخالفان شاه، از طبقه روحانیون مبارز نام نبرده است. این روحانیون از زمان تأسیس سلسله پهلوی تا انقراض آن، همواره با نظام سلطنتی ایران مبارزه می‌کرده‌اند – م

۹. محمدرضا شاه، در این زمینه (صفحه ۳۰۱ کتاب مأموریت برای وطنم) می‌نویسد: «... پس از طلاق [فوزیه]، دو سال بدون همسر زندگی کردم و با این که بانوانی که در همه کشورها، علاقه به فراهم ساختن وسایل ازدواج جوانان را دارند، عده‌ای ازدویشگان را به من معرفی می‌کردند، در این ملت تصمیم به ازدواج جدید نگرفتم تا بالاخره در سال ۱۳۲۹، نام «ثریای اسفندیاری» را شنیدم و در اثر اطلاعاتی که از وی می‌دادند، نسبت به وی تمایل و علاقه پیدا کردم... پدر ثریا یکی از رؤسای ایل بزرگ بخنباری و مادرش از اهالی آلمان بود...» – م

۱۰. سیال بودن (Fluidity) در اصطلاح جامعه شناسی، به معنای قدرت حرکت و جا به جایی طبقات اجتماعی است - م

۱۱. خود به خودی (Spontaneity) یا ارتحالی، در اصطلاح جامعه شناسی به معنای «ارادی» و «خودانگیزی» است. منظور نویسنده آن است که مخالفت روشنفکران با شاه، به طور بالقوه وجود داشت - م

۱۲. نویسنده کتاب، با بینش غربی و خاص خود، به این موضوع نگریسته است. البته پرواضح است که داوری مردم ایران نسبت به زمامداران خود، همواره بر اساس واقع بینی استوار بوده است و پیشامدهای تاریخ ایران از انقلاب مشروطه تا کنون، صائب بودن نظر و فکر مردم را به ثبوت رسانیده است - م

13. Apathy

۱۴. اشاره نویسنده به انحلال دوره بیستم مجلس توسط شاه (پس از استعفای دکتر اقبال از سمت نخست وزیری) در تابستان ۱۳۳۹ شمسی است که شرح آن در فصل های آینده این کتاب خواهد آمد - م

۱۵. این نظر نویسنده درست نیست، و حتی خود وی هم در فصل های آینده و هنگام صحبت از تشکیل مجلس موسسان (برای تأسیس مجلس سنا) از اقدامات خلاف قانون اساسی شاه سخن می گوید. البته موارد دیگری هم هست که در فصل مربوطه ذکر خواهد شد - م

فصل ششم

يك آزمون دموکراسی

امضای پیمان اتحاد سه‌گانه

چهارماه پس از مداخله نظامی بریتانیا و شوروی در ایران، موضع این دو کشور نسبت به ایران، در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ [۹ بهمن ۱۳۲۰] و با امضای پیمان اتحاد سه‌گانه ایران و انگلیس و شوروی، روشن شد. عنوان «اتحاد» در این پیمان، بیشتر جنبه تشریفاتی داشت تا يك اتحاد واقعی. نقش مثبت ایران در این پیمان، به‌گونه‌ای مشخصی محدود بود. چراکه دولت ایران به‌ویژه مجلس شورای ملی، از دولت‌های انگلستان و شوروی می‌خواست تضمین دهند که از ایران درخواست نخواهد شد تا به‌خاطر هدف متفقین و از دست‌آورد عملیات جنگی شود. [زیرا] امید به پیروزی آلمان در جنگ، هنوز در سطح گسترده‌ای وجود داشت و ایرانیان مایل نبودند که وارد جنگ با آلمان شوند. متفقین [در این پیمان] تعهد کردند که دفاع از ایران را در برابر تجاوز آلمان و هر قدرت متجاوز دیگر، عهده‌دار شوند. شاه، از جانب دولت ایران تعهد کرد که نهایت همکاری را با متفقین به‌عمل آورد، اما عملیات نظامی ایران محدود به حفظ نظم در داخل مملکت باشد. چون ایرانیان امیدوار بودند که آلمان در جنگ

پیروز شود، این امیدواری سبب شد که به‌عنوان يك شريك جنگی متفقین، وارد این پیمان نشوند؛ به این ترتیب، فقط يك نتیجه احتمالی جنگ را مورد نظر قرار داده بودند. در حالی که تنزل مقام ایران در این پیمان، به‌صورت يك شريك غیرفعال، سبب شد که ایران برای دومین بار در تاریخ معاصر خود، از حق کمی جهت شرکت در کنفرانس‌های صلح پس از خاتمه جنگ، برخوردار شود.^۱ با وجود این، در جنگ دوم جهانی، منافع دولتهای کوچک در منشور اتلانتیک که توسط پرزیدنت روزولت [رئیس جمهور امریکا] و وینستون چرچیل [نخست‌وزیر انگلستان] در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ [۲۳ مرداد ۱۳۲۰] انتشار یافت، تضمین گردید. به نظر می‌رسید که اصول این منشور، نظرات دولت ایران را تأمین می‌کرد. این نکته مهم است که فقط سه روز پس از امضای پیمان اتحاد سه‌گانه [۱۲ بهمن ۱۳۲۰]، شاه به رئیس جمهور امریکا اطلاع داد که ایران با اصول منشور اتلانتیک موافقت کامل دارد و امیدوار است که از این اصول «بر اساس برابری با سایر ملل، بهره‌مند شود. البته حکومت شاه کوتاهی کرد و امریکا را به اندازه کافی ترغیب نکرد تا با صدور يك اعلامیه ویژه، حقوق ایران را تصریح نماید. اما اصول منشور اتلانتیک [در رابطه با حقوق ایران]، مجدداً در آخرین بند اعلامیه سران سه دولت [استالین، روزولت و چرچیل] که در اول دسامبر ۱۹۴۳ [نهم آذر ۱۳۲۲] در تهران به امضاء آنان رسید، مورد تصریح قرار گرفت.

اعلامیه سران سه دولت بزرگ درباره ایران

در سال ۱۹۴۳ [۱۳۲۲ شمسی] احتمال زیادی وجود داشت که متفقین در جنگ با آلمان، پیروز خواهند شد. کوتاهی ایران در پیرون کردن آلمانی‌ها در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] و پس از اشغال ایران که خود موجب تسریع در امر دخالت نظامی آنان شده بود، حکایت از آن داشت که مردم ایران جداً معتقد بودند که آلمان در آتیه نزدیکی پیروز خواهد شد. تأخیر دولت ایران در انجام درخواست متفقین، دایره‌بر اخراج یا تسلیم آلمانی‌های مقیم ایران، سبب گردید که دویاسه جاسوس خطرناک آلمانی توانستند به راحتی از ایران فرار کنند.

در اواخر سال ۱۹۴۳ [آبان ۱۳۲۲ شمسی] خبر شکست‌های نظامی آلمان، موجب نگرانی بیشتر ایرانیان را فراهم کرد، زیرا در بیم و هراس بودند که دوباره در آینده زیر سلطه شوروی و انگلیس در آیند. از این رو، دولت ایران لازم می‌دانست که به نحوی از انحاء، دولت ایالات متحده آمریکا را وادار سازد که حقوق ایران را تضمین نماید و ترجیح می‌داد که دولت آمریکا حمایت از استقلال ایران را رسماً اعلام کند. یادداشت دولت ایران در این زمینه، تسلیم ددیفوس^۲ وزیر مختار آمریکا در تهران و مولوتف^۳ [وزیر خارجه شوروی] و ایدن^۴ [وزیر خارجه بریتانیا] گردید. دولت ایران در این یادداشت، علاوه بر تأکید بر لزوم محترم شمردن استقلال ایران و سپردن اداره خدمات ضروری به آن دولت، در دوجا بروضع دشوار اقتصادی مملکت و نیاز به کمک تأکید کرده بود.

موضوع اخیر، حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران را مورد اهمیت قرار می‌داد و اعلامیه سران سه دولت که بعداً در تهران منتشر شد [اعلامیه انجمن تهران] این موضوع را به صراحت وعده داد.

در دسامبر ۱۹۴۲ [آذر ۱۳۲۱] ایالات متحده آمریکا نیروهای را به ایران گسیل داشت تا در راه آهن جنوب ایران، به عملیات [ارسال تدارکات برای شوروی] پردازند. دولت ایران درخواست کرد که فعالیت‌های این نیروها بایستی با نوعی توافق ایران و آمریکا انجام گیرد. اما دولت آمریکا رغبتی نشان نداد که خود را به این طریق متعهد سازد. «کردل هال»^۵ [وزیر خارجه وقت آمریکا] در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۴۲ [سوم دی ۱۳۲۱]، به وزیر مختار آمریکا در ایران [دریفوس] تلگراف زد که «وزارت خارجه ترجیح می‌دهد که هیچ‌گونه قرارداد عمومی و کلی درباره حضور نیروهای آمریکائی در ایران، امضا نشود...»^۶ در مقابل، قرارداد ویژه‌ای برای حضور نیروهای آمریکائی در مصر، با آن کشور به امضاء رسید. بنابراین دولت ایران با این تلاش دیپلماتیک مختصر خود، فقط توانست اعلامیه سران سه دولت را در دسامبر سال بعد [نهم آذر ۱۳۲۲]، در تهران به امضا رساند. جای تردیدی نیست

که انگلیسی‌ها نیز امضای چنین اعلامیه‌ای را در نظر داشتند. از همه این حرف‌ها گذشته، انگلیسی‌ها - مانند ایرانیان - نگران خطر شوروی برای ایران بودند. پیش - بینی ایرانیان از آینده شوم کشور، نمایی از يك ماجرا بود که انگلیسی‌ها هم، از آغاز، آلوده آن شده بودند.^۷

بدون شك، سهیلی نخست وزیر ایران^۸، ابتدا موضوع انتشار این اعلامیه را با ایدن در میان گذارد. وی بعداً با مقامات امریکائی دیدار کرد و به آنان گفت که ایدن با فکر انتشار این اعلامیه، در اساس موافقت دارد و به او پیشنهاد کرده بود که فوراً با مقامات دو کشور دیگر [امریکا و شوروی] که در تهران بودند، تماس بگیرد. مع الوصف، از نقطه نظر دولت ایران، مهمترین ویژگی آشکار اعلامیه مزبور، عبارت بود از علاقه دولت امریکا به سرنوشت ایران؛ خصوصاً که رئیس جمهور امریکا امضای خود را در پای این اعلامیه گذارد. فزون بر این، تلاش دولت ایران مبنی بر این که متن اعلامیه با الهام از امریکا نوشته شود، تلاش بی‌ارزشی نبود، چرا که دولت امریکا نیز از این موضوع جانبداری می‌کرد و هیأت مشاوران رئیس جمهور امریکا که همراه او به ایران آمده بودند، این موضوع را از آغاز آن با علاقه زیادی عنوان کردند.

مواد پیمان اتحاد سه‌گانه

به موضوع پیمان اتحاد سه‌گانه ایران و بریتانیای کبیر و شوروی برمی‌گردیم؛ یکی از مسائلی که موجبات نگرانی عمیق دولت ایران را فراهم می‌کرد، به این ترتیب در پیمان تصریح شد که نیروهای متفقین باید «حداکثر ظرف شش ماه از خاتمه جنگ با آلمان»^۹، خاک ایران را تخلیه کنند. فصل هفتم این پیمان، شامل تعهد بریتانیا و شوروی نسبت به «معمول داشتن نهایت اهتمام خود، جهت حفظ موجودیت اقتصادی مردم ایران در برابر محرومیت‌ها و مشکلات ناشی از جنگ حاضر» بود. اما در سایر فصول این پیمان، سهم کمی برای ایران در نظر گرفته شد. چنین به نظر

می‌رسد که هدف از تنظیم این پیمان، این بوده است که راه‌های لازم را بر اعمال فشار دیپلماتیک به ایران در صورت کوتاهی ایران از لحاظ مشارکت در عملیات تدارکاتی، در دست داشته باشند. چرچیل، این عملیات را برای استالین چنین توصیف کرد: «يك راه تدارکاتی کامل به‌شوروی که قابل قطع کردن نباشد.»

در ضمن، موافقت شد که مسائل مربوط به تعهدات مالی انگلیس و شوروی نسبت به ایران، در موافقت‌نامه‌های جداگانه‌ای حل و فصل شود. قرار شد که ایران حتی الامکان در کار تدارک مواد و نیروی انسانی جهت حفظ این راه تدارکاتی یاری دهد. سایر انواع کنترلی که متفقین آن‌ها را [در رابطه با وسایل حمل و نقل تدارکاتی] ضروری می‌دانستند، بایستی از سوی حکومت ایران پذیرفته می‌شد.

پس از آن که نیروهای امریکائی وارد ایران شدند، دولت امریکا نه تمایلی به الحاق به پیمان مزبور داشت و نه مایل بود يك پیمان مشابه را با ایران امضا کند. این عدم تمایل را می‌توان یا ناشی از روابط نزدیک امریکا با شوروی و انگلیس (در رابطه با مسائل ایران) دانست یا این که امریکا نمی‌خواست در خارج از چارچوب روابط رسمی خود با دو دولت مزبور عمل نماید. مهم‌تر از همه، امریکائی‌ها مایل نبودند که بدنامی و سوءظنی که مردم ایران نسبت به انگلستان و شوروی داشتند، نصیب آن‌ها هم بشود.

مشکل کمبود مواد غذایی در دوران جنگ

نیروهای شوروی و انگلستان به محض ورود به ایران، مشکل کمبود مواد غذایی را احساس کردند. سربازان انگلیسی با مشاهده گرسنگی در روستاهای غرب ایران، به وحشت افتادند و غلات را میان مردم گرسنه تقسیم کردند. واقعیت این است که چون رژیم رضاشاه منابع اقتصادی و مالی کشور را بیش از حد مورد استفاده قرار داده بود، لذا با بروز جنگ دوم جهانی، ایران زیر فشار غیرقابل تحملی قرار گرفت و این وضعیت پیش از ورود نیروهای متفقین به ایران وجود داشت. سیستم انحصار دولتی در زمان رضاشاه، بر این اساس استوار بود که قیمت غلات را دولت

تعیین می‌کرد. این سیستم منجر به این شد که دولت خریدار انحصاری غلات باشد.^{۱۰} اگرچه قیمت فرآورده‌های کشاورزی نهایتاً بالا رفته بود، اما این افزایش فقط در مورد محصولاتی بود که قادر به تأمین هزینه تولید خود نبودند. انگیزه کشت و برداشت محصول نیز، متأثر از این وضعیت بود. دولت، مالیات‌های سنگینی هم از کشاورزان می‌گرفت. [در این شرایط] طبیعی است وقتی که هجوم متفقین به ایران آغاز شد، انگیزه چشمگیری برای احتکار مواد غذایی به وجود آمد که عبارت بود از فروش آن به نیروهای خارجی و به دست آوردن سودهای کلان. به هر حال، در پی سقوط رژیم رضاشاه، چون قابل پیش‌بینی بود که نظام مالیاتی او درهم شکسته خواهد شد، لذا عده‌ای به انبار کردن مواد غذایی دست زدند و انتظار کشیدند تا ببینند چه وضعیتی پیش می‌آید.

احتکار گناهی است که بسیاری از ناظران - به ویژه ناظران انگلیسی - آن را عامل اصلی فلاکت اقتصادی ایران می‌دانستند. به نظر می‌رسید که انگلیسی‌ها معتقد بودند که مردم ایران از کمترین فضا ئل برخوردارند و نسبت به آزمندی آنان، بسیار بدگمان بودند. البته، علاوه بر احتکار، عوامل دیگری نیز دست‌اندر کار بودند. یکی از این عوامل، محصول بد بود. عامل دیگر، عبارت بود از این که زارعین کشت محصول را به موقع انجام نمی‌دادند و مقدار کشت نیز کم بود. زارعین از لحاظ تهیه بذر، دچاری پولی بودند و همواره از غارت شدن محصول خود، هراس داشتند. چندی بعد که بحران مواد غذایی در ایران، ابعاد خطرناکی به خود گرفت، ناظران سیاسی امریکائی توانستند دلایلی را ارائه دهند حاکی از این که در زمینه احتکار مواد غذایی، گزافه‌گوئی شده است.^{۱۱} در یفوس [سفیر امریکا در ایران] در تلگرام مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۲ خود [به وزارت خارجه امریکا] قاطعانه ادعا می‌کند که درستی گفته ایرانیان مبنی بر این که مواد غذایی را احتکار نکرده‌اند، بر اثر تحقیقات اخیر به ثبوت رسیده است. در یفوس تأیید نمی‌کند که انبارهای بزرگی از مواد غذایی، در دست عاملان فروش مواد غذایی [تعیین شده توسط بریتانیا] قرار دارد. اگر بخواهیم به

طور کلی صحبت کنیم [باید بگوییم که] در نفوس در داوری خود، آشکارا جانب انصاف را گرفته است، هر چند که وی خصوصاً در این مرحله زمانی، به انتقاد شدید از برخی رفتارهای رسمی بریتانیا می‌پردازد.^{۱۲} بدون شك، محترمان مواد غذایی در ایران وجود داشتند و بسیاری از آنها، همان‌گونه که بعداً افشا شد، عوامل فروش بریتانیا بودند، از این رو، در موقعیتی قوی قرار داشتند. انگلیسی‌ها در داوری خود نسبت به ایرانیان، شاید عقاید خود را بیش از حد تعمیم دادند. جای تردیدی نیست که این داوری، استوار بر این عقیده بود که ایرانیان مردم نادرستی هستند.

تضاد سیاست شوروی، امریکا و انگلیس، در ساله قحطی در ایران: با درهم آمیختن عوامل یادشده در روزهای نخست اشغال نظامی ایران، زمینه پیدایش قحطی بیشتر شد. مخالفت روس‌ها با ارسال گندم از منطقه بارور شمال و شمال غربی ایران به پایتخت، بروخامت اوضاع افزود. هدف از این مخالفت، این بود که از وضعیت وخیم مواد غذایی، در جهت تحقق هدف‌های سیاسی و تبلیغاتی خود استفاده کنند. تا جایی که به هدف‌های سیاسی شوروی مربوط می‌شد، کمبود نان سبب می‌گردید که مردم به نخست‌وزیران وقت بی‌اعتماد شوند و اصولاً شرایط بی‌ثباتی بر کشور حکمفرما گردد. از لحاظ هدف‌های تبلیغاتی شوروی، هیچ چیز به اندازه رفع ممنوعیت ارسال گندم به پایتخت، از اهمیت تبلیغاتی برخوردار نبود، آن هم در شرایطی که مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور به مرز گرسنگی رسیده بودند. تحقق هدف تبلیغاتی روس‌ها، از کار آبی بیشتری برخوردار بود، چرا که روس‌ها کنترل بخشی از مطبوعات کشور را به دست داشتند. البته باید یادآور شد که در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی]، دولت شوروی نیز نیاز مبرم به مواد غذایی داشت و ممنوعیت مزبور فقط به خاطر مقاصد سیاسی و تبلیغاتی نبود. به نظر می‌رسید که عوامل موجود نیز، به هدف‌های شوروی کمک می‌کرد: دولت شوروی می‌توانست نگرانی مردم به خاطر کمبود گندم را تبدیل به يك اقدام مثبت [از جانب خود] در ایران بنماید. یعنی در مرحله اول، ایجاد کمبود گندم می‌کرد، سپس با فرستادن مقدار کمی از گندم شمال

ایران به پایتخت، بلند نظری خود را نشان می‌داد! وضعیت یادشده، موجب نگرانی عمیق امریکا شد. نمایندگان سیاسی امریکا در ایران و در شرق ترکیه [مناطق مجاور مرز ایران و ترکیه] با دقت مراقب حرکت‌های سیاسی شوروی در استان‌های شمالی ایران از لحظه ورود نیروهای آن به ایران، بودند. این نمایندگان، به زودی آگاه شدند که شوروی گروه‌های تجزیه‌طلب آذربایجان را تشویق به این کار می‌کند. استان آذربایجان ایران در همسایگی آذربایجان شوروی قرار دارد و از این رو، روس‌ها احساس برادری میان ارمنه شوروی و ایران را تحریک می‌کردند. لذا دولت بریتانیا زیر فشار ایالات متحده امریکا، این موضوع را با روس‌ها در میان گذارد.

آگاهی امریکا از نظرات و فعالیت‌های یادشده شوروی، سبب گردید که دولت امریکا با نگرانی بیشتری به تأمین نیازهای مواد غذایی ایران پردازد. تقاضای کمک غذایی از امریکا، در سراسر سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] با سماجت زیادی از جانب ایران، صورت گرفت. وزیر مختار ایران در واشنگتن [محمد شایسته] و نیز حکومت ایران، با اصرار از امریکا می‌خواستند که نیازهای غذایی آنان را تأمین کند.

دولت امریکا مشتاق بود که نقش رقیب سیاسی شوروی [در ایران] را بازی کند و در صورت امکان، سیاست‌های شوروی را خنثی سازد. اما مهمتر از این تمایل، موضوع حیاتی ارسال تدارکات نظامی به شوروی بود. چرا که جنگ با نازی‌ها، نمی‌بایست بر اثر ایجاد هر گونه بی‌ثباتی در راه تدارکاتی مزبور، با مانع روبرو شود. از این رو، لازم بود که کابینه‌های مصدر کار ایران، به مدت کافی بر سر کار بمانند تا بتوانند اقدامات چندی را در زمینه حفظ آرامش سیاسی و برنامه‌ریزی دولتی، به عمل آورند. در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] احمد قوام نخست‌وزیر ایران بود. جای تردیدی نیست که امریکائی‌ها او را یکی از سیاستمداران برجسته ایران می‌دانستند و این داور، کاملاً بر حق بود.^{۱۲} صرف نظر از فضایل سیاسی قوام، امریکایی‌ها اساساً معتقد بودند که بایستی مانع سقوط کابینه او گردید. خطری که موقعیت قوام

را تهدید می‌کرد ناشی از قحطی بود که بسیار جدی به نظر می‌رسید. دولت ایالات متحده علاوه بر خو گرفتن به ملاحظات انسانی، همچنین مایل بود که موقعیت خود را در ایران را با توجه به تحولات پس از جنگ دوم جهانی، تقویت نماید. به این دلیل احساس می‌شد که بایستی نهایت تلاش [از جانب ایران] به عمل آید تا از حسن-نیت امریکا بهره‌گیری شود و آن را توسعه دهد. از این رو، امریکا با علاقه زیادی، درخواست‌های ایران را از لحاظ گندم مورد توجه قرارداد و هیچ فرصتی را برای انجام اقدامات جدی در جهت تأمین این درخواست‌ها، از دست نداد.

در يك مورد، امریکا با یاری انگلستان، بر آن شد تا نیازهای غذایی ایران را از هند تأمین کند. [مشکلی که در این مورد وجود داشت، این بود که] هم ایالات متحده امریکا و هم بریتانیای کبیر، از لحاظ کشتی باری، با محدودیت روبرو بودند. حمل کالا به ایران و ترخیص آنها در چند بندر قابل استفاده در جنوب کشور، عمدتاً اختصاص به ارسال تدارکات برای شوروی داشت. این موضوع، قبلاً نیز در وضع مواد غذایی در ایران، تأثیر بدی به جای گذاشته بود. مشکل دیگر، عبارت بود از اولویتی که برای حمل مواد جنگی به شوروی، در نظر گرفته بودند. به این ترتیب نیازهای داخلی ایران، اولاً تحت الشعاع اولویت‌های زمان جنگ قرار می‌گرفت، ثانیاً حتی وقتی که محمولات غذایی سرانجام به خرمشهر یا بندر شاپور می‌رسید، ترخیص کالا از گمرک برای مصارف داخلی ایران، از اولویت برخوردار نبود. از همه این حرف‌ها گذشته، شوروی به خاطر مرگ و زندگی‌اش، می‌جنگید و به نظر می‌رسید که سرنوشت دنیای آزاد بستگی به نتیجه این جنگ داشت. در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] به هیچ طریق امکان حمل گندم به ایران از راه‌های دریائی دراز و پر مخاطره، وجود نداشت. همچنین مردم ایران که از نظر روحی و مادی، مستقیماً درگیر جنگ نبودند، نمی‌توانستند مشکلات تدارکاتی غرب را از لحاظ کشتی باری درک کنند.

نقش مرکز تدارکات خاورمیانه در تأمین مواد غذایی ایران: در ابتدا بریتانیا و امریکا توافق

کردند که تأمین نیازهای غذایی ایران بایستی هم آهنگ با برنامه‌ریزی کلی اقتصادی در خاورمیانه باشد که توسط «مرکز تدارکات خاورمیانه»^{۱۴} طرح‌ریزی می‌شد. اجرای این ترتیب، تضمین می‌کرد که محمولات به مقصد ایران، در فهرست محمولات سایر کشورهای خاورمیانه قرار گیرد و ارسال آن با توجه به اصل ضرورت و لزوم اختصاص دادن کشتی و تسهیلات بندری، انجام شود. چنانچه کوتاهی در رعایت اولویت‌های در نظر گرفته شده توسط مرکز تدارکات خاورمیانه، حتی به طور استثنائی صورت می‌گرفت، تمامی ارکان عملیات این مرکز در هم می‌ریخت.

ایجاد این سازمان در خور اهمیت، به این منظور بود که تجارت و اقتصاد خاورمیانه را با تلاش‌های اساسی جنگ، هماهنگ سازد. این سازمان که مرکز آن در قاهره قرار داشت، ناگزیر بود که نیازهای وارداتی کشورهای مختلف خاورمیانه را به‌دقت مورد بررسی قرار داده و واردات آن‌ها را محدود به کالاهای ضروری نماید. سپس ترتیب تولید و تدارک و حمل و نقل این کالاها را، با توجه به سایر درخواست‌های نظامی یا غیر نظامی، اروپائی یا آسیائی، بدهد. درک سریع از شرایط اقتصادی خاورمیانه، از آن جهت ضرورت داشت که برای سنجش پایه‌هایی به کار می‌رفت که می‌بایست بر روی آن‌ها، سلامت اقتصادی حفظ شود. از آغاز فعالیت این مرکز، افسران رابط امریکائی در جریان فعالیت‌های مرکز مزبور قرار داشتند و طولی نکشید که در این مرکز استخدام شدند. انگلیس و امریکا در این مرکز در قاهره، همکاری زیادی داشتند.

نقش شرکت بازرگانی بریتانیا در ایران

در ایران، همکاری انگلیس و امریکا، برای مدتی وجود نداشت. سازمانی که «شرکت بازرگانی بریتانیا»^{۱۵} نامیده می‌شد، پیش از مداخله نظامی شوروی و انگلیس، در ایران تأسیس شده بود. هدف از ایجاد این سازمان، عبارت بود از ترتیب خریداری برخی کالاهای ضروری پس از اوت ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰]. این سازمان،

مسئولیت سنگین سازماندهی سرویس‌های حمل و نقل جاده‌ای را به عهده گرفت و عملاً نیمی از کامیون‌های ایرانی را (۲۰۰۰ کامیون از تعداد کل ۴۰۰۰ کامیون) کرایه کرد و این کاروان را به خدمت گرفت، تا زمانی که بتواند کامیون‌های بیشتری را از طریق مقررات وام و اجاره^{۱۶}، به دست آورد. در آن شرایط، انگلیسی‌ها به گونه‌ی منطقی پافشاری می‌کردند که کلیه واردات لاستیک بایستی از طریق شرکت مزبور انجام شود. به نظر می‌رسید که این پافشاری موجب رنجش خاطر امریکاشد. شاید امریکائی‌ها احساس می‌کردند که انگلیسی‌ها در صدد هستند تا بازار آینده‌ای را برای خود روه‌های انگلیسی فراهم سازند. پیش از جنگ دوم جهانی، ایران خود روه‌های خود را بیشتر از امریکا می‌خرید. ایالات متحده امریکا ناگزیر شد در تهیه لاستیک برای ایران که نیاز مبرمی به آن‌ها داشت، یاری رساند. زیرا به دلیل خرابی جاده‌های ایران، لاستیک‌ها زود از بین می‌رفتند.

به این ترتیب بود که امریکا خواه و ناخواه، به همکاری با شرکت بازرگانی بریتانیا کشانده شد. همچنین امریکا از آغاز سال ۱۹۴۲ [ازدی ۱۳۲۰] و پیش از آن، در فکر این بود که به مالیه و اقتصاد ایران سروصورتی دهد. این عقیده وجود داشت که فقط از راه سروسامان دادن اوضاع مالی و اقتصادی ایران، می‌توان ثبات کشور را تأمین کرد. امریکائی‌ها معتقد بودند که چون مردم ایران به روسیه و انگلیس با سوءظن می‌نگرند و قبلاً نیز دو کارشناس مالی خود را [شوستر و دکتر میلیسپو] به ایران فرستاده بودند، لذا وظیفه امریکا است که تجدید سازمان مالی و اقتصادی ایران را عهده‌دار شود. به نظر نمی‌رسید که مقامات دولت انگلستان، نسبت به این موضوع اعتراضی داشته باشند. حتی لندن در اواخر سال ۱۹۴۲ [از آذر ۱۳۲۱]، از مقامات امریکائی می‌خواست که در اعزام میسیون مالی دکتر میلیسپو به ایران، تسریع نمایند.

با وجود آنچه که گفته شد، در اوایل سال ۱۹۴۲ [ازدی ۱۳۲۰ به بعد] روابط انگلستان و امریکا، به شدت تیره شد. تیرگی روابط دو کشور، عمدتاً ناشی از موضوعی بود که امریکائی‌ها آن را « ناسازگاری شرکت بازرگانی بریتانیا در موضوع سهمیه

وارداتی لاستیک و خودرو» می‌دانستند و نیز رفتار هیأت نمایندگی سیاسی بریتانیا (در تهران) با ایرانیان را نوعی «خشونت غیر لازم» توصیف می‌کردند. درورای این انتقاد امریکا از انگلستان، علاقه امریکا به خراب کردن روابط ایران و انگلیس، وجود داشت. در حالی که اگر قرار بود که ارسال تدارکات به شوروی از طریق ایران، بدون مانع ادامه یابد، در این صورت تحریک نکردن ایرانیان برای نشان دادن مقاومت جدی [در برابر انگلستان]، ضرورت داشت. با وجود این، بریتانیا به نحوی در این زمینه عمل کرد که می‌بایست عمل می‌کرد. چرا که معتقد بود برای حفظ راه تدارکاتی شوروی، نباید به مقامات ایرانی اجازه داد که خارج از چارچوب سیاست متفقین اقدام کنند.

بدون تردید، بخشی از این مشکل [تعیین سهمیه وارداتی لاستیک و خودرو] ناشی از تعداد ناکافی کارمندان شرکت بازرگانی بریتانیا در روزهای اول اشغال ایران بود. چرا که به این سازمان نه‌چندان مهم و فاقد کارمند کافی، ناگهان بخشی از اقدامات جنگی متفقین واگذار شده بود که از اهمیت و حساسیت زیاد، برخوردار بودند. از این‌رو، یک مدیر نیرومندتر را در رأس آن گماردند. وی بی‌درنگ روابط سازمان خود را با دولت ایران و سفارت بریتانیا، گسترش داد. در این ضمن بود که بازار سیاه لاستیک، رونق زیادی گرفت و لاستیک‌های دزدیده شده از انبارهای شرکت، به فروش رفت. گزارش شد که بهای یک حلقه لاستیک اتوموبیل سواری و کامیون، در بازار سیاه، به ترتیب به ۱۵۰ و ۴۵۰ لیره رسیده بود.^{۱۷}

گرانی قیمت لاستیک، ناشی از سرسختی بریتانیا و نیز تضعیف روحیه مردم ایران در شرایط جنگ بود. سرانجام در نوامبر ۱۹۴۲ [آبان ۱۳۲۱]، ارتش بریتانیا عهده‌دار خدمات حمل و نقل جاده‌ای در ایران شد و شرکت بازرگانی بریتانیا از این وظیفه مهم رهائی یافت.

کمبود شدید نان و مخالفت مجلس با چاپ اسکناس اضافی: کمبود نان در پایتخت، شدید تر شد. علت این بود که در فرستادن گندم وارداتی به شهرهای قحطی‌زده ایران،

تاخیر پیش می آمد. مایه تأسف است که مسأله تأمین گندم، برای کمک به ایران تا برداشت محصول آن در سال ۱۹۴۳ [۱۳۲۲ شمسی]، موجب وخیم ترین بحران در روابط ایران و انگلیس در ۱۹۴۳ - ۱۹۴۲ [۱۳۲۲-۱۳۲۱ شمسی] شد. همزمان با مشکل کمبود نان، مشکلات مربوط به توزیع لاستیک و خودرو و مشکل چاپ اسکناس اضافی نیز پیش آمدند.

مشکل اسکناس ناشی از این موضوع بود که انگلستان برای پرداخت حقوق کارکنان محلی و هزینه های بومی سربازانش، احتیاج به انتشار اسکناس اضافی داشت. در عمق تلاش انگلستان در انجام منظور یادشده، مبارزه آن دولت با مجلس شورای ملی بر سر این موضوع، دیده می شد. بریتانیا در این مبارزه ناگزیر شد که از سر اکراه فشارهای اقتصادی را متوجه ایران سازد و سرانجام به يك تهدید ضعیف نظامی دست زند.^{۱۸}

اما پیش از پرداختن به مشکل اسکناس، تلون مزاج نخست وزیر ایران، نظرات امریکائی ها، پافشاری بریتانیا و غیره، لازم است که نگاهی به آزادی جدیدی بیافکنیم، که به گونه پرسروصدائی، در فعالیت های مجلس و در افزایش احزاب سیاسی جلوه گر شده بود.

نقش بریتانیا در استعفای رضاشاه

برای سیاستمداران خودپسند و افراد خیالبافی که همچون سیاستمداران می اندیشیدند، استعفای رضاشاه که در بامداد روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] در مجلس خوانده شد، به معنای امکان تجدید حیات فعالیت پارلمانی بود. زمینه آزادی جدید را دولت انگلستان از طریق برنامه های رادیوهای لندن و دهلی، هموار کرده بود، شاه را در نظر مردم ایران، يك خودکام آزمند و ابله بنمایاند که مردم کشورش را از آزادی شان محروم کرده و املاک آن ها را تصرف کرده است و رضاشاه را به عنوان تنها عامل وضعیت دشوار ایران، معرفی می کرد. حتی، چرچیل تا آن اندازه پیش رفت که صحبت از «سوءحکومت رضاشاه» کرد. چرچیل این گفته را در سوم سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۱ شهریور

۱۳۲۰] اظهار داشت^{۱۹}، آن زمان که شاه و کابینه طرفدار نازی او [کابینه منصور] نسبت به موضوع اخراج یا تسلیم آلمانی‌های مظنون، پاسخ روشنی نمی‌دادند. متفقین مایل نبودند که به همه اتباع آلمان اجازه داده شود که با آرامش خاطر، ایران را ترک کنند. زیرا دشواری چشمگیر و همراه با تأخیری در مورد دستگیری جاسوسان آلمانی به وجود آمده بود که بریتانیای کبیر و شوروی تسلیم آن‌ها را طلب می‌کردند. به این جهت بود که نیروهای شوروی و انگلیس تصمیم گرفتند که به سمت تهران پیشروی کنند. سربازان دو کشور یاد شده، در اطراف حومه تهران تمرکز یافتند اما وارد شهر نشدند. ورود همزمان نیروهای دو کشور به تهران، در ۱۷ سپتامبر [۲۶ شهریور ۱۳۲۰] صورت گرفت. در حالی که رضاشاه در روز پیش از آن، از سلطنت استعفاء کرده بود. رضاشاه، ابتداء به اصفهان رفت. در آنجا پس از دادن ترتیباتی برای اموالش^{۲۰} همراه با اسکورت انگلستان، عازم جزیره موریس شد. همان گونه که قبلاً گفتیم، رضاشاه مایل بود که در هند اقامت کند، اما دولت انگلستان به او اجازه این کار را نداد؛ حتی به او اجازه ندادند که در ساحل بمبئی پیاده شود. به نظر می‌رسید که رضاشاه امیدوار بود که به ژاپن برود، یا دست کم، هنگام عزیمت به یکی از کشورهای جنوب امریکا، از ژاپن دیدن کند. انگلیسی‌ها، بعداً مقصد رضاشاه را تعیین کردند [جزیره موریس]. رضاشاه در ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ [۴ مرداد ۱۳۲۳] در ژوهانسبورگ در گذشت. مرگش غم‌آور بود و اگر عکسی را که از او در روزهای آخر زندگی‌اش گرفته‌اند، عکس واقعی باشد، وی به پیرمرد درهم شکسته‌ای تبدیل شده بود.

اوضاع و احوال ایجاب می‌کرد که رادیو بی. بی. سی برنامه‌هایی را برای تقویت مشروطه‌خواهی وی آبرو کردن رضاشاه، تهیه کند. کسانی که در هدف‌های خود ناکام شده، مالشان تصاحب شده یا مورد زور گوئی قرار گرفته بودند، بدون تردید اشکالی در نمایش تبلیغاتی بی. بی. سی را در زمان جنگ و در هنگام شکست و تحقیر رضاشاه، نمی‌دیدند. اما همین برنامه‌های تبلیغاتی، زمینه تلخکامی مردم

ایران را از حکومت بریتانیا، در سال‌های آینده پی‌ریخت. دشمنی بریتانیا با يك پادشاه پیر را می‌توان به دست فراموشی سپرد، اما توهین به زمامدار ایران، در تاریخ ایران باقی ماند چرا که در واقع توهینی به ملت ایران بود.

دستگیری جاسوسان آلمانی در ایران

در اواخر سپتامبر ۱۹۴۱ [اوایل مهر ۱۳۲۰]، نیروهای انگلیسی تعداد نزدیک به ۴۰۰ آلمانی مظنون را دستگیر کرده و آنها را تحت الحفظ به استرالیا فرستادند. نزدیک به ۶۰ آلمانی نیز، تسلیم روس‌ها شدند. سازمان نازی‌ها که به فعالیت‌های خود در میان آلمانی‌های مقیم ایران ادامه می‌داد، در محوطه سفارت آلمان در تهران دستگیر شدند. «دین اتل»^{۲۱} وزیر مختار آلمان در ایران، یکی از اعضای کارآزموده حزب نازی بود. اتل و همکارانش، به منظور این که نازی‌های برجسته و کهنه کار به دست متفقین اسیر نشوند، تلاش کردند تا افراد کم‌اهمیت‌تری را به جای آنها بگمارند. يك آموزگار نگون بخت آلمانی که در مدرسه صنعتی تهران درس می‌داد، به دلیل شباهت اسمی که با یکی از مأموران فعال نازی در گیلان داشت، در شرف دستگیر شدن توسط نیروهای شوروی قرار گرفت. اما نیروهای انگلیسی، وی و برخی آلمانی‌های دیگر را، توقیف کردند و به استرالیا فرستادند تا آنجا، مانند دیگر هم‌وطنانشان، کار کنند. مورد این آموزگار، يك نمونه خوب بود. چرا که همسر و پنج فرزند خردسالش را از او جدا کردند و از طریق ترکیه، به آلمان فرستادند. اما در مرز مشترک ایران و ترکیه، سربازان روسی وسایل آنها را به سرقت بردند و فقط يك دست لباس برای شان باقی‌گذارند.

به دلیل تاکیك‌های تأخیر انداز سفارت آلمان که از مساعدت مقامات ایرانی در ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۴۱ [شهریور و مهر ۱۳۲۰] برخوردار شد، دو نفر از جاسوسان معروف نازی، یعنی «دن گاموتا»^{۲۲} و فرانتس هایر^{۲۳}، توانستند فرار کنند. ولی مایر، در

۱۵ اوت ۱۹۴۳ [۲۱ مرداد ۱۳۳۲] دستگیر شد.^{۲۴}

تجدید حیات و قدرت مجلس شورای ملی

مجلس شورای ملی از نمایندگانی تشکیل می‌شد که پیش از سقوط رضاشاه، به مجلس راه یافته بودند. اما با رفتن رضاشاه از ایران، جای تردیدی نبود که این نمایندگان دیگر نمی‌خواستند يك مجلس فرمایشی داشته باشند. مجلس از زمان انحلال آن در سال ۱۹۱۱ [۱۲۹۰ شمسی] بر سر ماجرای شوستر^{۲۵} دیگر نتوانسته بود فعالیت چشمگیری بنماید و یکی از اقدامات قابل توجه آن، رأی دادن به سلطنت رضاشاه بود. در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] سیاستمداران ایرانی مشاهده کردند که راه برای تجدید حیات مجلس باز شده است. محمدرضاشاه، پادشاه ضعیفی بود. متفقین به ویژه بریتانیا، تبلیغاتی را درباره حکومت خودکامه رضاشاه به عمل آورده بودند تا او را از اینکه قدرت به‌زیر کشند و حکومت مشروطه را از نو استقرار بخشند. به این ترتیب، با بهره‌گیری نمایندگان مجلس از همدردی بریتانیا نسبت به حکومت مشروطه و نیز از بی‌تجربگی محمدرضاشاه، امکان متمرکز کردن قدرت در مجلس - برای يك بار و برای همیشه - وجود داشت. نظارت مجلس بر انتخاب نخست‌وزیر و انجام اقدامات شدید مالی، وسایلی بودند که مجلس برای افزایش قدرت خود، از آن‌ها استفاده کرد. کلمه دموکراسی به اندازه‌ای باب روز شده بود که احمد قوام [نخست‌وزیر وقت] در جریان مذاکرات برای استخدام هیأت مالی امریکائی به ریاست دکتر میلیسپو، دوبار تأکید کرد که به دلیل «مشکل دموکراتیک حکومت کنونی»، اختیارات دکتر میلیسپو کمتر از اختیارات قبلی او در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۲ [از آذر ۱۳۰۱ تا مرداد ۱۳۰۶] خواهد بود.^{۲۶}

میزان اختیاراتی را که مجلس توانست در مدت متجاوز از يك سال، به دست آورد و آن را به صورت يك نیروی بسیار کارساز در آورد، می‌توان از گفته یادشده احمد قوام در تابستان ۱۹۴۲ [تابستان ۱۳۲۱ شمسی] استنباط کرد. عزم راسخ مجلس به ادامه نظارت بر امور مالی کشور، که در واقع قانون اساسی چنین حقی را به آن داده بود^{۲۷}، و همان‌گونه که به خاطر داریم پس از پیروزی انقلاب مشروطه، مجلس

مایل به اعمال این حق بود، از آنچه که بعداً بر سر مأموریت دوم دکتر میلسپو آمد آشکار می‌شود. دکتر میلسپو از زمان مأموریت دوم خود در ایران در ۱۹۴۳ [ازدی ۱۳۲۱] تا زمان استعفایش در ۱۹۴۵ [بهمن ۱۳۲۳]، باتوہین‌های شدید و انواع کارشکنی روبرو شد و اثر او به نام «امریکائی‌ها در ایران»^{۲۸} شرح این آزمون دشوار است. در واقع، مردی را می‌آزمودند که کوشید تا امور مالی ایران را سازماندهی و مرکزیت بخشد. این آزمون در زمانی بود که ایرانیان صاحب نفوذ که قبلاً از محدودیت‌های دوره سلطنت رضا شاه بسیار ناراحت بودند و اینک از کار و کسب خصوصی خود لذت می‌بردند، با استقرار هر نوع دیکتاتوری دولت، سر مخالفت داشتند؛ در حالی که میلسپو را هم يك دیکتاتور به حساب می‌آوردند.

موضوع از این قرار بود که درخواست اختیارات از مجلس (به موجب قانون اساسی) برای سلطه بر مالیه کشور، به این جهت عنوان گردید که يك طبقه جدید از سرمایه‌داران که در حال پیدایش بود، عوامل خود در مجلس را وادار به این کاری کرد. این طبقه جدید، از قدرت زیادی در مجلس برخوردار بود. زیرا آن گروه از نمایندگان که خود آماده بهره‌گیری از امکانات فراهم شده بر اثر اشغال ایران نبودند، کاملاً آمادگی داشتند تا آلت دست سرمایه‌داران منفعت جوی بیرون از مجلس شوند.^{۲۹} از این رو، آزادی جدید به گروهی از افراد امکان داد تا ثروت هنگفتی را به جیب بزنند. به این ترتیب بود که از حفظ آزادی جدید، به منظور ثروت‌اندوزی استفاده شد. اگر در دوران سلطنت رضا شاه، فقط دولت - عمل‌شاه - توانسته بود ثروت مند شود و دیگران به او رشک می‌بردند، اینک دیگران می‌خواستند کاری را انجام دهند که رضا شاه به سود خودش کرده بود؛ با این تفاوت که امکانات زیادتری را در اختیار داشتند.^{۳۰}

مقاطعہ کاران: یک طبقہ جدید سرمایہ‌دار

وجود بازار سیاه، یکراه پولدار شدن بود. دکتر میلپو که به اقداماتی علیه بازار سیاه دست زده بود، با کوهی از بهتان روبرو شد؛ بهتان توأم با مسخره کردن اقدامات خیالبافانه او دربارهٔ چیزی که سودطلبان ایرانی مصمم بودند تا آن را در برابر حملات میلپو حفظ کنند. اما علاوه بر وجود بازار سیاه، کارهای عام‌المنفعه‌ای نیز وجود داشت که متفقین عهده‌دار انجام آن شده بودند و زمینه رشد این سرمایه‌داران را فراهم می‌کرد.

در زمستان سال ۱۹۴۱ [زمستان ۱۳۲۰ شمسی]، در حالی که شرکت مهندسی بریتانیا^{۲۱} به شدت تلاش می‌کرد تا راه آهن سرتاسری ایران را توسعه دهد تا کالای بیشتری قابل حمل و نقل باشد، موضوع جاده‌سازی نیز در کار بود. شرکت مزبور، در ارتباط با شرکت دانمارکی کامپساکس، فعالیت می‌کرد. شرکت اخیر، احداث راه آهن سرتاسری ایران را سرپرستی کرده بود و هنوز هم، به فعالیت‌های خود در ایران ادامه می‌داد. در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] شرکت کامپساکس عملاً تنها شرکت مهندسی بود که از عهده کارهای جاده‌سازی برمی‌آمد: بیشتر از سه هزار میل جاده تسطیح شد تا قابل عبور کامیون‌ها باشد. در انجام این وظیفهٔ گسترده که به گونهٔ سریعی صورت گرفت، نزدیک به ۶۷۰۰۰ کارگر ایرانی استخدام شدند.

انجام عملیات گسترده مزبور، همکاری تعدادی از مقاطعه کاران جزء را لازم می‌ساخت. احداث راه آهن سرتاسری ایران سبب شده بود که ایرانیان با کار مقاطعه‌کاری جزء و نیز منافعی که ناشی از تحرك و آگاهی بود، آشنا شوند. تحرك به این معنی بود که مشارکت مقاطعه کاران جزء ایرانی در کارهای بزرگ و کوچک جاده‌سازی در سراسر ایران، ایجاب می‌کرد که با سرعت از یک سوی کشور، به سوی دیگر بروند. در همان زمان، با تهران نیز تماس می‌گرفتند تا دستورات شروع کار را بگیرند. آگاهی به این معنی بود که چون می‌بایست فعالیت‌های عام‌المنفعه کارشناسان خارجی

در محل و زمان تعیین شده صورت گیرد، لذا مقاطعه کاران ایرانی برای تدارك کارگر و تهیه مصالح و مواد مورد نیاز مهندسان خارجی، ناگزیر بودند که به مناطق مختلف کشور سفر کرده و روابطی با کدخدایان و مقامات محلی برقرار نمایند. از این رو بود که خدمات این مقاطعه کاران جزء، بعداً برای مهندسان ساختمان خارجی ارزش و قریبی پیدا کرد؛ وسایل تکمیل کار را در اختیار مهندسان مزبور می‌گذاشتند و به عنوان واسطه و مترجم بین مردم و مهندسان خارجی، عمل می‌کردند.

هر کس که به انگلیسی‌ها دسترسی داشت، از این امکان برخوردار بود که برای خود کاری دست و پا کند. [به این ترتیب بود که] فرزندان زیرك این مقاطعه کاران جزء، توانستند صاحب ثروت و نفوذ شوند زیرا به يك دولت خارجی خدمت می‌کردند. در كنف حمایت نیروهای خارجی که هدف اصلی آنان اجرای طرح‌های بزرگ مهندسی در کمترین مدت بود، مقاطعه کاران جزء و تهیه کنندگان مصالح و کرایه - کنندگان خودروها و کسانی که کارگران را استخدام می‌کردند و غیره... در وضعیتی قرار گرفتند که می‌توانستند دولت ایران را هم به حساب نیاورند. چرا که مؤسسات خصوصی‌شان، از آزادی عمل نامحدودی برخوردار بود. [آنها] ملزم به رعایت هیچ گونه محدودیتی نبودند، به جز محدودیت‌هایی که مستقیماً از طرف متفقین تحمیل می‌شد. اینك که عمر کنترل شدید نظام رضاشاهی بر زندگی و فعالیت‌های خصوصی به سر آمده بود؛ اکنون که شرایط جدید کشور امکان سودهای زیادی را فراهم می‌ساخت، فرصت بسیار مناسبی برای کسانی به وجود آمده بود که توانائی بهره - برداری از آنها داشتند.

عصر مقاطعه کاران آغاز شده بود. نظر يك مقاطعه کار نسبت به مملکتش، این بود که می‌تواند از طریق مجلس کشور را زیر سلطه خود درآورد و بر این موضوع آگاه شده بود که در کشوری که فاقد وسایل جدید است و به تازگی يك مرحله از توسعه نوین را آغاز کرده است، دارنده تراکتور و بولدزر و جرثقیل می‌تواند صاحب نفوذ

وقدرت‌زیادی شود. این طرز فکر، تأثیر عمیقی در سیاست معاصر ایران و تمایل به قدرت، به‌جای‌گذارد. مقاطعه‌کاران تاب تحمل اقدامات میلیتاریستی را برای سروسامان دادن به منابع ثروت کشور نداشتند. اقدامات متفقین برای نظارت بر تسارکات و پیاده‌کردن سیستم جیره‌بندی، نظام مالیاتی میلیتاریستی، تمامی طرح‌های مربوط به تمرکز بیشتر امور مالی و بازرگانی در وزارتخانه‌های دارائی و بازرگانی، همه این‌ها نوعی بازگشت به نظام اقتصاد دولتی را درخاطره مقاطعه‌کاران بیدار می‌کرد، نظامی که آن را لعن و نفرین می‌کردند. مخالفت مقاطعه‌کاران با اقدامات این‌چنینی، حتی با پایان گرفتن جنگ دوم جهانی، به سر نرسید. کینه‌جویی نسبت به سازمان برنامه آغاز شد که به منظور اجرای برنامه عمرانی هفت‌ساله اول در زمینه‌های کشاورزی، صنعتی، معدنی، ارتباطات و توسعه شهرداری‌ها، در فوریه ۱۹۴۹ [۲۶ بهمن ۱۳۲۷] تأسیس شده بود البته سازمان برنامه با پیش‌بینی میزان مشارکت [بخش خصوصی] و سود بردن از عملیات آن سازمان، از شدت این کینه‌جویی کاست. صرف‌نظر از این موضوع که مقاطعه‌کاران توانستند سازمان برنامه را به‌زیر سلطه خود در آورند یا آن را نابود سازند، اما نتوانستند با دکتر میلیتاریستی کنار بیایند. از این رو کمر همت را به قصد نابودیش بستند.

از موضوع بالا چنین برمی‌آید که در بررسی بیشتر اوضاع ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۴ [از ۱۳۲۰ تا اواخر ۱۳۴۲ شمسی]، بایستی حضور مقاطعه‌کاران را در صحنه به حساب آورد. توانائی قدرت مقاطعه‌کاران از لحاظ ایجاد انحراف و حفظ وضعیتی که به آن‌ها کامل‌ترین آزادی حرکت را می‌دهد، سبب شده که مقاطعه‌کاران به صورت یک نیروی قدرتمند و سترگ در صحنه سیاست ایران در آیند. اگرچه تعداد آنان زیاد نیست اما همان‌گونه که درباره رضا شاه گفته شد، رویه رضا شاه سرمشق خوبی برای آن‌ها بود و به آنان این اندیشه و فکر را می‌داد که کمی تعداد را می‌توان با تحریک و آگاهی جبران کرد. این طبقه جدید از سرمایه‌داران، به راحتی می‌تواند افرادی متفاوت و دارای ثروت و موقعیت موروثی را که به اندازه کافی پول دوست و بی‌اراده هستند،

به زیر سلطه خود در آورند تا به دستورات يك گروه نسبتاً كوچك از مردان با اراده و كار- ساز عمل نمایند.

تشکیل احزاب سیاسی در ایران پس از جنگ دوم جهانی

تشکیل احزاب سیاسی، هم برای جوانان پر شور و شوقی جاذبه داشت که می خواستند آرمان های خود را جامه عمل بپوشانند، و هم برای سردمداران قدیمی سیاست. گروه اخیر می خواستند به نشان دادن ملموس آزادی بیان و اجتماعات که احساس می کردند دوباره آن را به دست آورده اند، پردازند. همچنین، آرزوی بیدار کردن «وجدان جمعی» وجود داشت؛ دوباره به دست آوردن احساس حمایت که عضویت در یکی از گروه های جامعه، به آن ها ارزانی می داشت، آن هم جامعه ای که از مسیر عادی خود منحرف شده بود.

جنبه های منفی انگیزه های یاد شده، به صورت گسترش احزاب سیاسی و در شرایط آزادی جدید، آغاز شد. جنبه مثبت آن فقط هنگامی تجلی کرد که جوانان آرمان گرای دست به تشکیل احزایی زدند که هدف های مشخصی را دنبال می کردند. یکی از این احزاب، حزب «همراهان» بود. این حزب مرامنامه سوسیالیستی داشت و به وسیله يك اقتصاددان جوان ایرانی به نام مصطفی فاتح، به وجود آمد^{۳۲} دیگری، حزب آزادی بود که در سال ۱۹۴۵، به وسیله دکتر حسن ارسنجانی تأسیس شد^{۳۳}. از میان احزاب قدیمی تر، علی دشتی نویسنده معروف و عضو قدیمی مجلس شورای ملی، حزب عدالت را در دسامبر ۱۹۴۱ [آذر ۱۳۲۰] تأسیس کرد. در بین این دو حزب جوان و قدیمی، حزب «میهن پرستان» با تمایلات دست راستی و محافظه- کارانه، به وسیله افراد با شور و شوقی تشکیل گردید که برنامه اصلاحات آموزشی و ایجاد معیارهای درست حرفه ای را در نظر داشتند، چرا که فقدان این اصلاحات را یکی از نواقص عمده کشور می دانستند. در حالی که این حزب از پیشرفت حرفه و علم و صنعت جانبداری می کرد که از زمان رضاشاه آغاز شده بود، رهبران حزب افراد

پیری بودند که در دوران قبل از سلطنت رضاشاه، در اروپا تحصیل کرده بودند، اما از رضاشاه و اصلاحاتش حمایت می کردند. در جناح چپ، «حزب توده» قرار داشت. این حزب، شاید تنها حزب واقعی و دارای قدرت زیاد بالقوه سیاسی بود که در دوران جنگ دوم جهانی گسترش یافت. ما این موضوع را جداگانه مورد گفتگو قرار خواهیم داد.

حزب توده از لحاظ شکل تشکیل آن، وجه مشترکی با چند حزب دیگر داشت که عبارت بود از مشورت خواهی از یک دولت خارجی؛ صرف نظر از مطلوب بودن یا نبودن این نظر خواهی. چون حزب توده دارای تمایلات کمونیستی بود، لذا دولت خارجی مزبور، طبعاً شوروی بود. حزب اراده ملی سید ضیا نیز که تشکیل آن تا حدودی به خاطر رقابت با حزب توده بود، به یک قدرت خارجی [انگلستان] بستگی داشت.^{۳۴} همه این احزاب، به راه‌های گوناگون مستقیم یا غیر مستقیم، به دولت‌های خارجی متکی بودند. دو قدرت اشغالگر [انگلیس و شوروی]، در ابتدا، با نظر مساعد به تأسیس احزاب سیاسی می‌نگریستند: دولت بریتانیا، آن را به مثابه یک وسیله استقرار دموکراسی می‌دید. البته، انگیزه روس‌ها از تشویق حزب توده، استوار بر یک محاسبه کاملاً متفاوت بود. نتیجه این شد که گروه‌بندی‌های حزبی به صورت یک وسیله سودمند برای نمایندگی اقشار مردم و تجلی نظرات مختلف اعضای سیاسی جامعه درآمد، به طوری که برای پی بردن به افکار یک نفر، عضویت حزبی‌اش معیار بود. یک رهبر حزب می‌توانست نقش واسطه را میان یک سفارتخانه خارجی و دوستان حزبی‌اش بازی کند. در ژانویه ۱۹۴۲ [بهمن ۱۳۲۰] بود که مهره‌های طرفدار آلمان، مبادرت به تأسیس یک حزب کردند. در غیبت نمایندگی سیاسی آلمان در تهران، تأسیس این حزب نتیجه تلاش‌های یک جاسوس آلمانی به نام فرانتس مایر بود.^{۳۵} این حزب، «ملیون ایران» نام داشت. یک وزیر کابینه، سه نماینده مجلس، هفده امیر ارتش و تعدادی از افسران ارشد ارتش، در این حزب عضویت داشتند. هدف از تأسیس این حزب، عبارت بود از تحریک عشایر به طغیان در برابر دولت مرکزی: کردها در شمال

غربی کشور، قشقائی‌ها و وابستگان‌شان در جنوب. برای دست یافتن بر چنین هدفهای بلندپروازانه‌ای، ایجاد تماس ضرورت داشت. مایر توانست پنج فرستنده بی‌سیم از سفارت ژاپن در تهران بگیرد. البته، مجلس شورای ملی و دولت ایران پس از تأخیر زیاد، در ۲۳ آوریل ۱۹۴۲ [سوم اردیبهشت ۱۳۲۱] ژاپنی‌ها را از ایران اخراج کردند.^{۲۶} جای تردید نیست که حزب ملیون ایران تحت تأثیر پیشرفت‌های نظامی ژاپن در اقیانوس آرام و آسیای جنوب شرقی قرار گرفته بود. قرار بود که پس از ورود نیروهای آلمانی به مرز ایران (بورش پیش‌بینی شده در بهار سال ۱۹۴۲) ورخنه در ایران از طریق قفقاز، حزب وارد عمل شود. مایر به اصفهان رفت تا با باری سرلشکر زاهدی (فرماندار نظامی اصفهان) ترتیب طغیان قبایل جنوب کشور را همزمان با ورود نیروهای ارتش آلمان، بدهد. حزب ملیون ایران، همچنین نقشه کشیده بود که محمدرضا شاه را برکنار سازد تا بتواند خود بر کشور مسلط شده و در راه تدارکاتی شوروی خرابکاری گسترده‌ای نماید. شکست آلمان در جبهه‌های استالینگراد و العلمین برخی از هواداران حزب را به وحشت انداخت، به طوری که یکی از آنها، چمدانی حاوی پرونده‌های محرمانه مایر را در اختیار یکی از مأمورین انگلیسی [سرهنگ. اسپنسر] قرارداد. ایرانیان شرکت‌کننده در توطئه، شناسایی و بازداشت شدند. سرلشکر زاهدی در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۲ [آذر ۱۳۲۱] توقیف شد.^{۲۷} درست در زمانی که بحران کمبود مواد غذایی به اوج خود رسیده بود و ناظران امریکائی تیرگی روابط ایران و بریتانیا را با هشدار و خیمی می‌نگریستند. امریکائی‌ها معتقد بودند که بازداشت افراد یاد شده بی‌موقع صورت گرفته است، شاه که بسیار بر آشفته شده بود، گفت که اگر بریتانیا بخواهد امرای ارتش ایران را بدون مشورت با او و دولت ایران، بازداشت کند، شخص وی و دولت ایران قادر به مقابله با این اقدام بریتانیا نخواهند بود. می‌توان فرض کرد که بی‌اعتمادی همیشگی بریتانیا به ایرانیان و عقیده انگلستان مبنی بر بی‌لیاقتی وی مسئولیتی آشکار و نادرستی ایرانیان سبب شد که انگلیسی‌ها در لحظه تصمیم‌گیری درباره بازداشت افراد یاد شده، با دولت ایران مشورت نکرده و فقط با یک اقدام

سریع، مانع بروز بی‌نظمی گردیده تا امکان خرابکاری در راه تدارکاتی شوروی را، از بین برد.^{۲۸}

به‌استثنای حزب ملیون ایران که تمایلات نازیسم داشت و حزب توده [که طرفدار شوروی بود] ، اغلب احزاب دیگر ، متمایل به امریکا و انگلیس بودند.

انتشار روزنامه‌های حزبی، خود داستان دیگری است. این روزنامه‌ها تجلی آزادی ادبی بودند که به‌همراه آزادی سیاسی تجدید حیات یافته، از راه رسیده بودند. اما شیوه‌ای که با آن ، احزاب متحد به هم آمیختند و دچار انشعاب شدند ، شباهت شعارها و مرامنامه‌هایشان، همه این‌ها حکایت از بی‌ثباتی و فقدان عمیق در سیاست بازی احزاب داشت.

اگر دولت بریتانیا در ابتدا امیدوار بود که تشکیل احزاب می‌تواند راهگشای فراکسیون‌ها در مجلس باشد ، این امیدواری محکوم به‌ناامیدی بود. زیرا مجلس شورای ملی به‌رویه خود ادامه‌داد و بازتاب حضور احزاب در مجلس ، به‌صورتی بود فقط منافع شخصی و خود شخصیت‌ها به حساب می‌آمدند. این روند کند ، آنقدر در مجلس ادامه یافت که شاه بالاخره در سال ۱۹۶۱ [اوایل سال ۱۳۴۰ شمسی] اعمال قدرت کرد و مجلس را منحل نمود.

نبودن ارتباط میان احزاب سیاسی و مجلس ، سبب شد که احزاب به‌عنوان موجودیت‌های سیاسی، دچار ابهام شوند. همه این احزاب به‌جز حزب توده ، دچار انحطاط شدند و به‌شکل باشگاه [سیاسی] درآمدند. اما حتی در این شکل نیز ، ثابت کردند که به‌قدری فاقد سازماندهی هستند که قابل دوام نمی‌باشند. نوع مراوده اجتماعی که اعضای برخی از این احزاب، به راستی خواستارشان بودند ، با سیاست محلی ارتباطی نداشت.

اگر بخواهیم به‌طور کلی صحبت کنیم، باید بگوئیم که این احزاب در واقع شکلی از حمایت گروهی در یک مرحله جدید از آزادی و فرصت و مخاطره بود.

سرانجام چنین به نظر رسید که فراماسونری قادر است بیشتر از احزاب عدالت یا ملیون ایران، چیزی را به مردم عرضه کند. همچنین، فعالیت های شدید حزب توده و سرنوشت محتوم آن، به گونه ای بود که افراد دارای مزاج ملایم و تمایلات محافظه کاران را از حزب بازی بیزار کرد. برادری در لژ فراماسونری، با پنهانی بودن فعالیت این سازمان، خود عرضه کننده چیزی بود که بک حزب [واقعی] می توانست به افراد محافظه کار ارزانی دارد. به این جهت بود که بسیاری از احزاب غیر واقعی که به وسیله افراد محافظه کار و حرفه ای تشکیل شده بودند، در سال ۱۹۵۵-۱۹۵۴ [۱۳۳۴-۱۳۳۳ شمسی] منحل شدند و اعضای آنها به محافل فراماسونری پیوستند و آنها را در ایران تقویت کردند. افرادی که دارای گرایش های ملی شدید و مخالف سلطنت و کمتر محافظه کار بودند، به صورت اعضای جبهه ملی و حزب ایران باقی ماندند و به فعالیت مخفی پرداختند. در پشت سر این احزاب و در جناح چپ، بقایای اعضای وحشت زده و عاطل و باطل حزب توده قرار داشت. در سال ۱۹۵۶-۱۹۵۵ [۱۳۳۵-۱۳۳۴ شمسی]، رهبران حزب توده یا در زندان به سر می بردند، یا مرده بودند و یا به خارج از ایران مهاجرت کرده بودند؛ در حالی که همدردی اعضای مزبور با حزب توده، تقریباً موضوع مرگ و زندگی شان را پیش می کشید و به طور یقین خطر زندانی شدن شان را به همراه داشت.^{۲۹}

سیاست مالی متفقین در ایران

دولت بریتانیا در فاصله سال های ۱۹۴۵-۱۹۴۱ [۱۳۲۴-۱۳۲۰ شمسی] رسالتی را در ایران به عهده داشت که بخشی از وظیفه بزرگ متفقین (پیروزی در جنگ) بود. جای چون و چرائی نبود که پیروزی متفقین به سود ایران بود و هیچ کس نمی توانست از پیروزی آلمان، طرفی بر بندد. اگر نیروهای انگلیسی به ایران آمدند دلشان به حال مردم ایران فوخته بود؛ بلکه به ایران آمدند تا دنیا را نجات دهند! انگلیسی ها در انجام برخی از وظایف خود در خاک ایران، نیازمند پول محلی ایران

شد، ترتیبات مالی مربوط به اشغال نظامی ایران در پیمان اتحاد سه گانه نیامد و موکول به امضای موافقت نامه های جداگانه با ایران شد. در اواسط سال ۱۹۴۲ [خرداد ۱۳۲۱] بحران بزرگی به وجود آمد که ناشی از قوانین پولی ایران و مخالفت مجلس با انتشار اسکناس اضافی گردید که می بایست به جریان بیافتد.^{۴۰}

این بحران، نشانگر قدرت زیاد مجلس بود. احمدقوام (قوام السلطنه) در ماه اوت ۱۹۴۲ [۸ مرداد ۱۳۲۱] بر مسند صدارت نشست. امید می رفت که وی بتواند همکاری خود را با متفقین، به ثبوت رساند و به آن اندازه قوی باشد که از عهده مجلس بر آید. اما سرانجام ثابت شد که وی مرد این کار نیست.

سرانجام، بریتانیا ناگزیر شد [که برای ترساندن مجلس] در تهران رژه نظامی برود و ورود گندم بسیار مورد نیاز مردم پایتخت را به تأخیر اندازد. در همان زمان، انگلیسی ها از انتشار اعلامیه مشترک امریکا و انگلیس (مبنی بر وعده ارسال غلات برای ایران) جلوگیری کردند. اقدامات بریتانیا سبب شد که اوضاع سیاسی پایتخت که مردم آن دچار گرسنگی شدید شده بودند، وخیم تر شود و در ماه دسامبر [ماجرای ۱۷ آذر ۱۳۲۱] طغیان هائی صورت بگیرد. با وجود این، انگلستان ناگزیر بود که از همراهی فشاری که در اختیار داشت، استفاده کند. اما در عین حال، شدیداً نگران وضعیت مالی ایران بود و مانند هر کس دیگر، با تمایلات تورم افزا مخالفت می کرد. دولت انگلستان برای تأسیس «هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس» با مقامات امریکائی به گفتگو نشست و طرح هائی ارائه شد. همچنین بر حسب اتفاق، موضوع جلوگیری از ایجاد وضعیتی که مانند اوضاع حاضر، بریتانیا را دچار دردسر سازد، با مقامات امریکائی در میان گذارده شد.

هزینه جنگی متفقین در ایران، تا نوامبر ۱۹۴۱ [آبان ۱۳۲۱]، هر ماه نزدیک به چهار صد میلیون ریال بود. میزان اسکناس منتشر شده در ایران از رقم ۱۵۵۰ میلیون ریال (در اوت ۱۹۴۱ / اواخر مرداد ۱۳۱۹) به سه میلیارد ریال (در اکتبر ۱۹۴۲ / آبان ۱۳۲۱) افزایش یافته بود. نیازمندی های متفقین در زمان جنگ و برنامه خرید گندم

توسط دولت ایران، لزوم انتشار دو میلیارد ریال اسکناس اضافی را ایجاب می کرد. در عین حال، قیمت ها ترقی کرده بود و شاخص قیمت های ارائه شده توسط بانک ملی، از رقم پایه ۱۰۰ در سال پایه ۱۹۳۷ [۱۳۱۶ شمسی] به رقم ۱۹۳ در ماه اوت ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] و رقم ۳۳۱ در سپتامبر سال بعد [شهریور ۱۳۲۱] رسیده بود. شاخص هزینه زندگی در همان مدت از رقم ۱۰۰ به ۴۱۸ رسیده بود. این موضوع ضرورت انتشار اسکناس بیشتری را توجیه می کرد. مع الوصف باید گفت که بالاتر رفتن شاخص هزینه زندگی، خود ناشی از افزایش پول در جریان بود.

اقداماتی که برای مقابله با وضعیت مالی ایران انجام شد شامل ممنوعیت صادرات مواد غذایی، کنترل شدید واردات و محدود کردن آن به اقلام ضروری، محدود کردن اعتبارات بانکی، وصول مالیات بیشتر از درآمدهای زیاد، جیره بندی مواد غذایی و قماش، گذراندن قوانین مربوط به کاهش اجاره منازل و قیمت ها و سایر زمینه های احتكاری، گذراندن قانون منع احتكار،^{۴۱} کاهش خریدهای داخلی متفقین و سازمان هایشان بود. این ها اقداماتی بودند که يك حکومت نیرومند و دارای يك مجلس مسؤل و پلیس و دادگستری قابل اعتماد می توانست آن ها را به نحو مؤثری اجرا نماید، در حالی که ایران فاقد همه آنها بود.

به منظور اجرای تصریحات مندرج در قانون نشر اسکناس ایران، دولت بریتانیا با امضای موافقت نامه مالی مورخ مه ۱۹۴۲ [۱۳۲۰/۱۱/۶] موافقت کرد که نشر اسکناس اضافی، با ۴۰٪ پشوانه لیره قابل تسعیر به طلا، صورت گیرد.

در زمستان سال ۱۹۴۲ [زمستان ۱۳۲۱ شمسی]، این نسبت به ۶۰ درصد بالا رفت اما هنوز بحران ادامه داشت، چون تهران صحنه تظاهرات شدیدی شده بود، يك گردان از نیروهای انگلیسی مستقر در قم، به تهران منتقل شدند. شاه دچار تردید شده بود که آیا نخست وزیر [احمد قوام] را برای استعفا دادن زیر فشار بگذارد یا خیر. حتی در يك مرحله، به نظر می رسید که شاه در فکر تشکیل کابینه نظامی بود که

خود در رأس آن باشد؛ اندیشه‌ای که نمایانگر شیوه فکری او در دسامبر ۱۹۴۲ [آذر ۱۳۲۱] بود. مع الوصف، در این مرحله، وزیر مختار بریتانیا در تهران از شاه خواست که قوام را برکنار سازد و به شخص خود او (قوام) و سایر کسانی که خانه - هایشان بر اثر تظاهرات [۱۷ آذر] خراب شده است، غرامت پرداخت شود. درخواست عجیب و غریبی بود؛ آن هم از جانب يك سفیر خارجی. چنانچه چنین درخواستی صورت گرفته باشد، باید گفت که وزیر مختار انگلیس فراموش کرده بود که احمد قوام یکی از ثروتمندان بزرگ بود.

اگرچه بحران پولی ایران بر اثر امتیاز کوچکی که قوام توانست در ۲۰ اکتبر ۱۹۴۲ از مجلس بگیرد [قانون اجازه واگذاری اختیارات نشر اسکناس به هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس، مصوب ۱۳۲۱/۸/۲۸] به مقدار مختصری کاهش یافت، اما این بحران تا ۵ ژانویه ۱۹۴۳ [۱۴ دی ۱۳۲۱] ادامه یافت، در این زمان، مجلس موافقت کرد که چاپ اسکناس اضافی، با ۶۰٪ پشتوانه لیره و دلار و طلا، انجام گیرد. در همان زمان، دولت بریتانیا ترتیبات خصوصی را با ایالات متحده امریکا در مورد تسعیر دلار به ریال داد. در این ضمن، دولت ایران با توصیه‌های يك مشاور امریکائی در امر خواربار، موافقت کرد و سیستم جیره بندی مواد غذایی را پذیرفت. يك کمیته مشترك ناظر بر امر حمل و نقل، با عضویت نماینده دولت ایران و وزیران مختار بریتانیا و امریکا تشکیل شد.

[به این ترتیب] مجلس شورای ملی قدرت خود را نشان داده بود. خودداری مجلس از پذیرش درخواست بریتانیا برای انتشار اسکناس اضافی، سبب گردید که قحطی نان ادامه یابد چه انگلیسی‌ها را و ادار کرد تا به فشار نظامی علیه ایران دست بزنند که اقدام درستی نبود [چون] به تیرگی بیشتر روابط ایران و انگلیس انجامید و به شاه کمک کرد تا به عنوان يك عنصر مثبت، در صحنه سیاست ایران ظاهر شود و دولت بریتانیا را به اندازه‌ای به مجلس شورای ملی بی اعتماد کرد که موضوع انحلال مجلس را با توسل به زور مورد بحث قرار دادند که در واقع، بدتر از

اشغال کشور و روی کار آمدن يك کابینه سرسپرده بود.
 ناگفته پیداست که ایالات متحده امریکا قویاً با انحلال مجلس مخالف بود.
 چرا که عقیده داشت این نهاد دموکراتیک را بهر قیمتی که باشد باید حفظ کرد.
 به طوری که شاه در زندگی نامه خود [مأموریت برای وطنم] می نویسد، وقتی
 وزیر مختار بریتانیا از او خواست که چون نخست وزیر قادر به کنترل مجلس
 نیست، مجلس را منحل کند، به شدت یکم خورد.

شاه می نویسد که به سفیر انگلیس^{۴۲} گفت: « تنها من و ملت ایران می توانیم
 نسبت به انحلال مجلس تصمیم اتخاذ کنیم و من اجازه نخواهم داد که بیگانگان
 در چنین امری به ما دستور دهند. »^{۴۳}

این موضوع که آیا به راستی چنین درخواستی از شاه شده است یا خیر، مورد
 نظر ما در این کتاب نیست. مهم این است که مجلس توانسته بود در دسرهای زیادی
 را به وجود آورد و در عین حال، کار عمده‌ای را هم به نفع مردم انجام ندهد.
 نمایندگان مجلس کاملاً حق داشتند که با درخواست متفقین برای انتشار اسکناس
 اضافی به دلیل اثرات تورم افزای آن، مخالفت کنند، در حالی که احتکار، قیمت‌های
 بالا و سایر عوامل مؤثر در روند تورم، زائیده نفع طلبی رفقای این نمایندگان
 بود، درخواست‌های بریتانیا برای انتشار اسکناس اضافی نیز، فرصت خوبی را برای
 بحث درباره یکی از علل تورم ارائه داد که می توانست سرپوشی برای سایر
 عوامل باشد. به نظر می رسد که بچه عزیز دردانه نهضت مشروطه [مجلس] کم کم
 به صورت « بچه‌ای در می آمد که حرف‌های بزرگتر از سنش می زد و درد سردست
 می کرد. »^{۴۴}

توضیحات فصل ششم

۱. اشاره نویسنده به موضوع شرکت ایران در کنفرانس صلح ورسای ۱۹۱۹ است که در جلد اول این کتاب شرح آن آمده است - م

۲. لوئیز دریفوس (Louis Dreyfus) وزیر مختار و سفیر امریکا در ایران در فاصله سال‌های ۱۹۴۴ - ۱۹۴۰ [۱۳۲۳ - ۱۳۱۹ شمسی] - م

3. Molotov

4. Anthony Eden

5. Cordell Hull

۶. اسناد روابط خارجی امریکا در سال ۱۹۴۲، جلد چهارم، صفحه ۳۱۶ - نویسنده

۷. این جمله نویسنده، انسان را به یاد گفته محمد علی فروغی نخست وزیر دوران جنگ، می‌اندازد، که گفته بود: «انگلیسی‌ها با دخالت دادن روس‌ها در کار حمله به ایران، اشتباه بزرگی را مرتکب شدند. زیرا به طور قطع پس از خاتمه جنگ جهانگیر، برای اخراج قوای روس از خاک ایران، دچار مشکلات فراوان خواهند گردید و در آینده، بی‌طرفی این نقطه سوق الجیشی مهم را که جنبه حیاتی برای دو دولت همسایه و بلکه دنیا دارد، به خطر خواهند انداخت...»

نگاه کنید به:

- محمدخان ملك يزدي: غوغای تخلیه ایران، تهران، نشر سلسله، ۱۳۶۲، صفحه ۱۶-م

۸. علی سهیلی (دومین نخست‌وزیر ایران، پس از شهریور ۱۳۲۰) در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۲۰ [پس از استعفای فروغی] به نخست‌وزیری رسید و در ۸ مرداد ۱۳۲۱ استعفا کرد. وی، باردیگر در ۱۵ بهمن ۱۳۲۱ نخست‌وزیر شد و تا اسفند ۱۳۲۲، نخست‌وزیر بود انتخابات دوره چهاردهم مجلس، در زمان نخست‌وزیری سهیلی انجام گرفت - م

۹. درباره متن کامل پیمان اتحاد سه‌گانه، نگاه کنید به:

- جی.سی. هوروتز: دیپلماسی در شرق میانه و نزدیک، پرینستون، ۱۹۵۶، صفحات ۲۳۲ تا ۲۳۴ - نویسنده

توضیح: متن کامل آن در قسمت پیوست این کتاب آمده است - م

۱۰. لازم به توضیح است که در دوران سلطنت رضاشاه، دولت‌غلات را در مزارع قیمت‌گذاری و آن را از مالکان خریداری می‌کرد و انبار می‌نمود. در مورد تحلیل این سیاست نگاه کنید به:

- جوزف.ام. آپتون: نگرشی بر تاریخ نوین ایران، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۵۹، صفحه ۱۵۴ - م

۱۱. اسناد روابط خارجی امریکا در سال ۱۹۴۲، جلد چهارم، صفحه ۱۴۳ - نویسنده

۱۲. ظاهراً نویسنده کتاب، رگ انگلیسی‌اش جنبیده و شرمش آمده تا عین جمله دریفوس را در این کتاب نقل کند. دریفوس در این تلگرام می‌نویسد: «احساس می‌شود که دولت انگلستان عمداً نمی‌خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد». نگاه کنید به:

- دکتر همایون الهی: همان، از صفحه ۲۰۷ به بعد - م

۱۳. تشابه نظر امریکا و انگلیس در مورد نخست‌وزیری قوام در این مرحله از تاریخ

ایران، نیاز به بررسی و تحلیل بیشتری دارد که به نحو اختصار، در زیر می‌آید:

علی سهیلی به دلیل مخالفت مجلس با سیاست او در زمینه جیره‌بندی نان و محاکمه

متهمان شهربانی، در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۲۱ استعفا کرد. احمد قوام در ۱۳ مرداد ۱۳۲۱

نخست‌وزیر شد (با تمایل اکثریت اعضای مجلس). قوام سیاست دولت خود را چنین

توصیف کرد؛ بسط و توسعه امنیت، تأمین خواربار و حفظ مصالح کشور در سیاست خارجی.

احمد قوام در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۲۱، با چرچیل (که از راه تهران به مسکومی رفت)

و در ۲۳ شهریور ۱۳۲۱، با ویندل ویلکی (نماینده مخصوص روزولت) ملاقات و مذاکره کرد.

در این زمینه، نگاه کنید به :

– ابراهیم صفائی: همان، صفحه ۶۷۷ .

– ابراهیم صفائی: نخست وزیران ایران، زندگی نامه قوام – م .

14. Middle East Supply Centre – Mese .

15. United Kingdom Commercial Corporation

۱۶. درباره مفهوم و هدف این قانون، قبلا توضیح داده شده است – م.

۱۷. جورج کرک : خاورمیانه در جنگ، بررسی امور بین المللی در سال های

۱۹۴۶-۱۹۳۹ ، صفحه ۱۴۹- نویسنده .

۱۸. اشاره به این موضوع است که به دلیل مخالفت مجلس با انتشار اسکناس های

اضافی، انگلستان دست به يك رژه نظامی در تهران زد تا به اصطلاح مجلس را بترساند - م.

۱۹. تلگرام چرچیل به وزیر مختار بریتانیا در تهران، اسناد سیاسی وزارت خارجه

انگلستان در سال های ۱۹۵۲-۱۹۴۸، جلد سوم، صفحه ۴۳۰- نویسنده

۲۰. رضاشاه طبق این صلح نامه ، کلیه دارائی خود در ایران را به فرزندش

(محمد رضاشاه) واگذار کرد – م .

21. Erwin Ettl

22. Roman Gamotta

23. Frantz Mayr

۲۴. «رومن گاموتا» به ترکیه رفت. «فرانس مایر» به فعالیت در میان ایل های جنوب

ایران پرداخت و در جریان دستگیری سر لشکر زاهدی، اونیز به دام افتاد. در این زمینه ،
نگاه کنید به :

– مورخ الدوله سپهر : ایران در جنگ دوم جهانی، دانشگاه ملی ، از صفحه ۷۳

به بعد – م.

۲۵. در این زمینه، به جلد اول تاریخ معاصر ایران مراجعه شود – م.

۲۶. اسناد روابط خارجی امریکا در سال ۱۹۴۲، جلد چهارم، صفحه ۳۳۸-نویسنده.

۳۴. حقوق و اختیارات مجلس از لحاظ نظارت بر امور مالی کشور، در اصول زیر از قانون اساسی سابق، آمده است:

اصل هیجدهم: تسویه امور مالی و جرح و تعدیل بودجه و تغییر در وضع مالیات‌ها ورد و قبول عوارض و فروعیات، همچنان ممیزی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد، به تصویب مجلس خواهند بود.

اصل نوزدهم: مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تحدید حکومت‌ها - پس از تصویب مجلس سنا- اجرای آرای مصوبه را از دولت بخواهد.

اصل بیست و دوم: مواردی که قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت، منتقل یا فروخته می‌شود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا می‌کند، به تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

در مورد مزایا و معایب اختیارات مجلس (از جمله امور مالی)، نگاه کنید به:

- دکتر قاسم زاده: حقوق اساسی ایران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۴، فصل پنجم - م

۲۸. آرتور میلیسپو: امریکائی‌ها در ایران، موسسه بروکینگز، واشنگتن دی. سی، ۱۹۴۶ - نویسنده.

لازم به توضیح است که خاطرات دکتر میلیسپو در مأموریت اولش به ایران نیز، تحت همین عنوان، چاپ شده و توسط آقای حسین ابوترابیان، به فارسی ترجمه شده است. در مورد نتایج اقدامات دوره دوم تصدی میلیسپو در ایران، نگاه کنید به:

- دکتر شمس‌الدین جزایری، همان، صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۰-م

۲۹. داوری نویسنده درباره مجلس دوره چهاردهم، از لحاظ نظارت بر امور مالی کشور، درست نیست. زیرا این مجلس که نمایندگان دلسوز و وطن پرستی هم در آن عضویت داشتند، به اقدامات اقتصادی و مالی سودمندی دست زد که شرح آن در منبع زیر آمده است:

- دکتر شمس‌الدین جزایری، همان، از صفحه ۱۸۲ به بعد - م

۳۰. ظاهراً نویسنده کتاب فعالیت يك مشت سرمایه‌دار نفع طلب را، به پای همه گذارده و آن را تعمیم داده است. طبیعی است که این نوع تعمیم، فاقد عینیت و سندیت است - م

31. British Royal Engineers

۳۲. در این زمینه، نگاه کنید به مقدمه «بنجاه سال نفت ایران» از مصطفی فاتح - م

۳۳. حزب آزادی که در سال ۱۳۲۴ شمسی تأسیس شد، در شمار احزاب کوچک این دوران است. این حزب دارای تمایلات سوسیال دموکرات بود - م

۳۴. حزب اراده ملی که به وسیله سید ضیاءالدین طباطبائی تأسیس شد، از موضع-گیری ظاهراً اسلامی (در برابر حزب توده) برخوردار بود. سید ضیاء، رضا شاه را منتهم به بی‌دینی کرد. وی رویه ملایمی را نسبت به شوروی، در پیش گرفت. در این زمینه، نگاه کنید به:

- دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد اول)، تهران، ۱۳۶۱، دفتر انتشارات اسلامی، صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴-م

35. Franz mayr

۳۶. لازم به توضیح است که برقراری روابط سیاسی بین ایران و ژاپن، در سال ۱۸۶۳ [۱۲۴۲ شمسی] صورت گرفت، اما تأسیس سفارت ایران در توکیو (در سطح وزیر مختار) در سال ۱۹۳۰ [۱۳۰۹ شمسی] تحقق پذیرفت. سهیلی در نخستین روزهای نخست وزیری اش، روابط سیاسی ایران با ژاپن را قطع کرد و به آلمان و ژاپن اعلان جنگ داد - م

۳۷. معروف است که سرلشگر زاهدی با جاسوسان آلمانی مانند «مایر» همکاری می‌کرد و با ناصر خان قشقائی ارتباط داشت. در این زمینه، نگاه کنید به:

- مورخ الدوله سپهر، همان، صفحات ۷۳ تا ۷۵-م

۳۸. به نظر ژنرال فرمانده امریکائی، بازداشت برخی از کارکنان راه آهن جهت جلوگیری از خرابکاری [در خط تدارکاتی شوروی] ضرورت داشت - نویسنده

۳۹. با توجه به این که نویسنده فقط به ذکر چند حزب سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ اشاره کرده است، لذا توضیحات تکمیلی و مختصر در زمینه سایر احزاب و نقش فراماسونری داده می‌شود:

احزاب ایران پس از شهریور ۱۳۲۰

حزب توده: درباره این حزب که در ۱۵ مهر ۱۳۲۰ تأسیس شد و از فعالیت‌های آن در زمان‌های مختلف، شرح‌های پراکنده‌ای در بسیاری از منابع فارسی و خارجی آمده است. معتبرترین منابع اطلاعاتی در این زمینه، عبارتند از: کمونیزم در ایران؛ گذشته چراغ

راه آینده است؛ فرصت بزرگ از دست رفته (نوشته انورخامه‌ای) و تاریخ جنبش کمونیستی در ایران (که ترجمه فارسی آن توسط انتشارات عطائی چاپ و منتشر شده است).

حزب ایران: در این حزب که تمایلات ناسیونالیستی داشت، افرادی مانند اللهبیار صالح و دکتر کریم سنجابی و دکتر شاپور بختیار، عضویت داشتند. این حزب اساساً يك باشگاه سیاسی بود و نتوانست قشر عامی مردم را به خود جلب کند.

حزب پان‌ایرانیسم: این حزب که دارای تمایلات افراطی ناسیونالیستی بود، به رهبری پزشکیور به وجود آمد.

حزب ملت ایران: انشعابی بود از حزب پان‌ایرانیسم (به رهبری داریوش فروهر). حزب زحمتکشان: این حزب توسط دکتر مظفر بقایی (صاحب امتیاز روزنامه شاهد) تأسیس شد. این حزب با این که طاهر آگرایش سوسیالیستی داشت، ولی کاملاً در برابر توده‌ای‌ها جبهه‌گیری می‌کرد.

حزب نیروی سوم: انشعابی بود از حزب زحمتکشان که رهبری آن با خلیل ملکی بود. حزب سومکا: این حزب که مخفف «سوسیالیزم ملی کارگران ایران» است، توسط دکتر داود منشی زاده تأسیس شد و تمایلات نازیستی داشت.

حزب آریا: انشعابی بود از حزب سومکا، که توسط سپهری تأسیس شد. حزب ذوالفقار: توسط ملکه اعتضادی (از معروف‌های دربار) تأسیس گردید. حزب دموکرات: این حزب توسط احمد قوام تأسیس شد تا فعالیت‌های حزب توده را خنثی کند.

فدائیان اسلام: حزبی بود متشکل از مسلمانان با ایمان و سرسخت ایران. از جمله رهبران آن، باید از نواب صفوی و ذوالقدر و واحدی نام برد.

حزب دموکرات آذربایجان: حزبی بود که توسط پیشه‌وری (در جریان غائله آذربایجان) تأسیس شد.

در مورد موضوع انحلال احزاب دولتی و عضویت آنان در محافل فراماسونری، اطلاعات چندانی در دست نیست. شادروان اسمعیل رائین در جلد‌های اول تا سوم کتاب فراماسونری یا فراموشخانه در ایران، به این موضوع اشاره نکرده است. اما احتمال دارد که در جلد چهارم کتاب او آمده باشد. تأسیس باشگاه‌های لاینز (شیر بچه‌گان) و روتوری کلاب در ایران در دهه ۱۳۴۰ شمسی را می‌توان مؤید بر نظر نویسنده دانست - م

۴۰. لازم به یادآوری است که طبق قانون نشر اسکناس (مصوب ۱۳۲۱/۸/۲۸)

پشتوانه اسکناس‌های منتشره به شرح زیر تعیین شده بود:

«ماده چهارم: اسکناس‌هایی که به موجب این قانون منتشر می‌شود، باید دارای پشتوانه به شرح زیر باشد:

۶۰٪ زر [طلا] به بهای رسمی این تاریخ در بازار بین‌المللی و یا لیره و دلاری که قابل تبدیل به زر باشد.

ماده پنجم: پشتوانه ۳۵۰۰ میلیون ریال اسکناس که تا این تاریخ اجازه انتشار آن داده شده است، بر اساس ۶۰٪ زروسیم [طلا و نقره] که به نرخ بازار بین‌المللی تقویم شده باشد و جواهراتی که به موجب قانون مصوب ۱۳۱۶/۸/۲۵ به بانک ملی واگذار شده است، خواهد بود.»

برائرفشار متفقین برای چاپ اسکناس اضافی و تفویض اختیار نشر اسکناس به هیأت نظارت اندوخته اسکناس، تشریفات تصویب آن در مجلس، ازین رفت و مقدار زیادی اسکناس اضافی منتشر شد.

در این زمینه، نگاه کنید به:

— دکتر شمس‌الدین جزایری، همان، از صفحه ۱۹۱ به بعد — ۴

۴۱. هدف از قانون «منع احتکار» که در تاریخ ۱۳۱۰/۱۲/۲۸ به تصویب مجلس رسید، جلوگیری از احتکار و بالا رفتن قیمت‌ها (به دلیل اشغال نظامی ایران) بود. در مورد شرح تفصیلی این قانون، نگاه کنید به:

— دکتر شمس‌الدین جزایری، همان، صفحات ۴۸۲ و ۴۸۳

۴۲. ارتقای روابط سیاسی ایران و انگلیس به سطح سفیر، پس از کنفرانس سران سه کشور امریکا و انگلیس و شوروی در تهران در ۱۹۴۳، صورت گرفت — نویسنده

۴۳. مأموریت برای وطنم، صفحه ۸۶ [۹۷ فارسی] — نویسنده

۴۴. موضوع وخامت اوضاع اقتصادی ایران (پس از اشغال نظامی متفقین) و سیاست آنان نسبت به مسأله ارزاق و امور مالی، از اهمیت زیادی برخوردار است و جای آن دارد که در این سه زمینه توضیحات تکمیلی داده شود.

دلایل وخامت اوضاع اقتصادی ایران: اصولاً نظام اقتصادی دوران سلطنت رضا شاه، روی هم رفته اقتصاد سالمی نبود. زیرا وی — به تقلید از آتاتورک — دست به برنامه‌ریزی اقتصادی و صنعتی سنگینی زد که اولاً از قدرت مالی و امکانات اقتصادی ایران بیرون بود ثانیاً فاقد نیروی انسانی ماهر مورد نیاز بود. ثالثاً در روند بازرگانی خارجی، ایران را متکی بر آلمان و شوروی می‌ساخت. رابعاً بخش کشاورزی از توجه کافی دولت برخوردار

نبود. خامساً اقتصاد پولی، با پیچیدگی‌های خاص خود، اقتصاد ایران را متزلزل می‌کرد. پس از اشغال نظامی ایران توسط نیروهای انگلیسی و روسی، اوضاع اقتصادی کشور، به‌جهت زیر، متزلزل‌تر گردید:

الف- عدم وصول عواید پیش‌بینی شده در بودجه سال ۱۳۲۰.

ب- بالا رفتن عمومی قیمت‌ها که ناشی از اشغال کشور و نداشتن برنامه صحیح تأمین ارزاق بود.

ج- بالا رفتن حقوق کارمندان دولت، با توجه به روند ترقی قیمت‌ها.

د- کمبود مواد غذایی به‌دلایل: اشغال راه آهن و وسایل حمل و نقل توسط متفقین، اکراه تولیدکنندگان برای پائین آوردن قیمت‌ها، ناتوانی دولت برای جمع‌آوری محصولات کشاورزی، احتکار.

ه- نیاز متفقین به نشر اسکناس اضافی، که این اقدام، خود تورم‌افزای بود.

و- حضور ۱۰۰/۰۰۰ نفر از افراد نیروهای متفقین و یک‌صد هزار نفر آواره لهستانی در ایران (که از زندان‌های شوروی آزاد شده بودند).

سیاست متفقین نسبت به مسأله ارزاق: در حالی که طبق ماده ۷ پیمان اتحاد سه‌گانه، متفقین می‌بایست مواد غذایی مورد مصرف خود را از خارج وارد کنند، اما عملاً این کار را نکردند و دلیل تراشی می‌کردند که کشتی‌های باری به تعداد کافی وجود ندارد. از این رو، بیشتر احتیاجات خود را - با کمترین قیمت - از داخل ایران تأمین می‌کردند.

در منطقه اشغالی شوروی (آذربایجان و گیلان)، روس‌ها بیشتر گندم و برنج این مناطق را به خود اختصاص داده بودند و قسمتی از آن را هم به شوروی صادر می‌کردند. انگلیسی‌ها از طریق شرکت بازرگانی بریتانیا، مواد غذایی قابل دسترس را به قیمت بسیار ارزان خریداری کرده و در اهواز (مرکز قزاقی انگلیس) انبار می‌کردند. همچنین، انگلیسی‌ها - به دلایل سیاسی - نمی‌خواستند که مسأله قحطی حل شود.

این کمبود مواد غذایی، منجر به تورمی نزدیک به ۱۰۰۰ درصد شد و مردم را گرفتار گرسنگی شدید کرد. دولت ایران برای مبارزه با قحطی، به اقداماتی دست زد که از جمله باید از قانون منع احتکار (مصوب ۱۳۲۰/۱۲/۲۷) و قانون اعطای اختیارات به دولت برای تأمین خواربار (مصوب ۲۴ خرداد ۱۳۲۱) و قانون اجازه تصویب وزارت خواربار (مصوب ۳۰ مهر ۱۳۲۱) نام برد. سیاست متفقین نسبت به امور مالی ایران: مخارج ماهانه نیروهای متفقین در ایران، عبارت بود از: انگلستان (۳۰۰ میلیون ریال)، امریکا (۴۰۰ میلیون ریال) و شوروی (۸۰ میلیون ریال). این مخارج شامل هزینه دستمزد ۱۲۵۰۰۰ کارگر ایرانی و هزینه نگاهداری ارتش‌های متفقین می‌شد. در حالی که متفقین می‌توانستند

«ریال» مورد نیاز خود را از دو طریق عادی زیر تأمین کنند: (۱) تسعیر ارز خارجی و طلا به ریال (۲) صدور کالا به ایران، اما حاضر به اجرای این دوره حل نشدند. زیرا اولاً، پرداخت ارز و طلا به بانک ملی ایران را (برای خریداری ریال) باری بر ذخیره ارزی و طلای محدود خود می‌دانستند و این کاهش می‌توانست موجب تزلزل پولی آنها گردد و مآلاً قدرت جنگی-شان را پائین آورد. دوماً، متفقین به علت موقعیت خاص زمانی - که تمام کارخانجات تولیدی را در خدمت صنایع نظامی در آورده بود - در وضعیت قرار نداشتند که بتوانند با فروش کالا به ایران، ریال مورد احتیاج خود را تأمین کنند. از این رو، متوسل به راه حل زیر شدند:

الف) پرداخت تمامی هزینه متفقین به اسکناس ریال .

ب) در قبال دریافت ریال از بانک ملی ایران، معادل آن را به لیره و دلار و روبل، در بانک‌های مرکزی کشورهای امریکا و انگلیس و شوروی در حساب بستنکار ایران می‌گذارند. راه حل مزبور عاقلانه به نظر می‌رسید. اما عملاً متفقین طوری عمل کردند که اولاً دولت ایران هیچ گونه کنترلی بر حساب بستنکار مزبور نداشت و فقط می‌توانست از این حساب برای خریداری کالا از آن کشور استفاده کند و ثانیاً با کنترل بر نرخ تبدیل ریال به ارز و تحمیل نرخ مورد نظر خود، بدهی‌های ارزی خود به ایران را کاهش می‌دادند و ارزش ریال را پائین می‌آوردند. دولت ایران تحت شرایط یاد شده، به اقدامات مالی و پولی زیر دست زد:

(۱) قانون اجازه انتشار ۷۰۰ میلیون ریال اسکناس اضافی برای پرداخت مساعدیه‌های معاملات خارجی و خرید اجناس انحصاری (مصوب ۱۳۲۱/۱/۱۱). همچنین، در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۱، قانون انتشار ۳۰۰ میلیون اسکناس اضافی و در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۲۱، قانون اجازه انتشار ۵۰۰ میلیون اسکناس اضافی دیگر، به تصویب مجلس رسید. یعنی کل اسکناس‌های منتشره توسط بانک ملی (تا ۲۸ مهر ۱۳۲۱) به ۳۵۰۰ میلیون ریال رسید.

(۲) استخدام دکتر میلیسپو (به موجب قانون مصوب ۲۱ آبان ۱۳۲۱) برای اداره امور مالی ایران.

(۳) قانون اجازه نشر اسکناس به هیأت نظارت اندوخته اسکناس (مصوب ۱۳۲۱/۸/۲۸).

(۴) ماده واحده مربوط به گرفتن ۲۵ میلیون ریال وام از بانک ملی، برای تأمین خواربار (مصوب ۱۳۲۱/۱۲/۲۰).

(۵) قانون متمم بودجه سال ۱۳۲۱ (مصوب ۵ آذر ۱۳۲۱).

(۶) انعقاد موافقت‌نامه مالی ایران و انگلیس (مورخ ۱۳۲۰/۱۱/۶) در رابطه با تنظیم پرداخت‌های ریالی بانک ملی برای هزینه قوای انگلیس در ایران و بازپرداخت آن،

به صورت لیره در حساب بستانکار ایران در بانك لندن. انگلیسی ها، در تنظیم این موافقت-
نامه، كاملا به سود خود عمل کردند و مواردی را گنجانده اند که شرح آن، در این مختصر نمی گنجد.
برای اطلاعات بیشتر، در زمینه سه موضوع یادشده نگاه کنید به:

- دکتر شمس الدین جزایری، همان، فصل پنجم
- دکتر همایون الهی، همان: صفحات ۱۹۲ - ۲۰۸
- جوزف. ام. آپتون، همان، صفحات ۱۵۲ و ۱۵۵ - ۲

فصل هفتم

اندیشه‌های بنیانگذاران قانون اساسی

جبهه‌گیری مجلس در برابر متفقین

اگر مجلس شورای ملی را به مثابه فرزند بدشگون نهضت مشروطه بدانیم که کارش منحصر به اشکال تراشی در امر پیشرفت مملکت و توسعه فساد است، در داوری خود، از انصاف به دور افتاده و کاملاً درست نیاندیشیده‌ایم. مهم‌تر از آن، مجلس مظهر آرزوی مردم ایران از لحاظ دموکراسی و حفظ استقلال کشور در برابر مداخله خارجی است. به این جهت، مجلس مورد احترام بسیاری از رجال شریف و منطقی ایران بود که برخی از آنان، در آن عضویت داشتند. [از جمله این افراد] باید از تقی‌زاده (سفیر ایران در انگلستان) و اللهبیاد صالح (رئیس هیأت تجارتی ایران در ایالات متحده) نام برد.

نظرات اللهبیاد صالح مورد توجه مقامات دولت امریکا قرار گرفت. چرا که وی دست‌پرورده امریکائی‌ها بود و سالیان دراز در سفارت امریکا در تهران [به عنوان منشی و مترجم] کار کرده بود. سوای این که اللهبیاد صالح مورد اعتماد امریکائی‌ها بود، شخص‌وی اساساً مردی وطن‌دوست و دوران‌دیش بود؛ از این رو، مقامات امریکائی بر روی حرف‌هایش حساب می‌کردند. هنگامی که در روزهای بحرانی

سال ۱۹۴۲ [اواخر نخست‌وزیری قوام] امکان انحلال مجلس [توسط شاه] فراهم شده بود، اللهیار صالح با این کار مخالفت کرد. او بود که در دوران پس از سقوط مصدق در جریان منتهی به تضعیف قدرت مجلس از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ [از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ شمسی] به دفاع از مجلس پرداخت. در آن زمان، شاه ارتش را در اختیار خود داشت تا دستوراتش را اجرا کند. همچنین شاه که به نظر می‌رسید تخت و تاج خود را در شرف از دست رفتن می‌دید، باخشی توأم با اعتماد به نفس کوشید تا آن را حفظ نماید. فرماندار نظامی شاه در تهران، تا آن اندازه جسارت به خرج داد که سر بازانش را به داخل مجلس فرستاد تا اللهیار صالح را که در آنجا متحصن شده بود، با توسل به زور، بیرون آورند. تحصن اللهیار صالح به این خاطر صورت گرفته بود تا به یاد ملت و شاه بیاندازد که حقوق ویژه مجلس که می‌بایستی محترم شمرده شود، اینک به مخاطره افتاده است.^۱ [در واقع] اقدام اللهیار صالح زنگ خطر را برای مجلس به صدا در آورد؛ سر بازان داخل حریم مجلس شدند تا قهراً او را از آنجا بیرون کنند.

شکست مجلس [از متفقین] را بایستی با دقت ارزیابی کرد. متفقین به طور طبیعی، نهادی را محکوم کردند که می‌دیدند مانعی فراراه همکاری ایران با متفقین است. به این جهت، طبعاً به مجلس اتهام می‌زدند که به صورت کانون فعالیت عوام - فریبانی درآمده که از قانون اساسی سوء استفاده می‌کنند. بدیهی است که اتهام مزبور از نظر مردم ایران و تاریخ نویسان، جنبه یک طرفه داشت. باید پذیرفت که مجلس ضعیف بود. اما در عین حال بازم باید پذیرا شد که مجلس وظایفی داشت: حراست از آزادی عمل ایران در امور داخلی اش، به ویژه در امور مالی؛ زنده نگاه داشتن این آگاهی که جنگ دوم جهانی یک جنگ ایرانی نبود، بلکه یک جنگ اروپائی به شمار می‌رفت و اگر به مردم ایران اختیار می‌دادند، آلمانی‌ها را بر شوروی و انگلیس ترجیح می‌دادند.

ایران یک کشور مغلوب در جنگ نبود و خود را یک ملت شکست خورده به حساب نمی‌آورد؛ بلکه ملتی بود که حقوقش را زیر پای گذارده بودند. از این رو،

توقع نداشت که به‌زیر سلطه فاتحان جنگ در آید. بر این باور بود که از زمانی که محمدعلی فروغی (آخرین نخست‌وزیر رضاشاه) دوران نخست‌وزیری خود را با دستور آتش بس به‌سربازان ایرانی آغاز کرد، ایران دست‌کم از این حق برخوردار بود که به‌عنوان يك طرف برابر، با آن رفتار شود. در همان زمان، متفقین نیز از همان ابتدای اشغال نظامی ایران، صحبت از احترام به استقلال و تمامیت [ارضی] کشور می‌کردند و با ایران پیمان اتحاد بستند؛ امتیازی که [معمولا] به‌یک دشمن شکست خورده داده نمی‌شود.

هنگام خرده‌گیری از اقدامات مجلس، باید به‌خاطر داشت که مجلس در فاصله سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۱ [۱۳۲۵-۱۳۲۰ شمسی] از حقوق يك کشور مستقل دفاع می‌کرد. تأثیر ایستادگی مجلس در برابر متفقین و به‌منظور حراست از حقوق یادشده، به این صورت ظاهر شد که مجلس به‌شاه بی‌اعتماد گردید و شکست احزاب سیاسی (خارج از مجلس) در وضع آن مؤثر واقع شد، صرف‌نظر از رویه رفتار نمایندگان مجلس.

شاه وظیفه داشت که سلسله پهلوی را نجات دهد؛ هر چند که اقدامات متفقین او را به‌شدت شگفت زده کرده و ناتوان ساخته بود. با وجود این، خود را ناگزیر می‌دید که با شرایط آن‌ها کنار آید و در این زمینه، واقع‌بینی چشمگیری از خود نشان داد. نقش شاه در این میانه، به‌آدم سازشکاری می‌ماند که می‌کوشید حتی الامکان سهم خود را از دست ندهد. سهم شاه در این مورد، حفظ آزادی عمل ملت بود. اگر شاه می‌خواست در برابر نیروهای خارجی ایستادگی کند، این ایستادگی به‌بهای از دست رفتن همه چیز بود. شاه دیده بود که بر اثر قطع شدن روابط پدرش با انگلیس و شوروی چه بلایی بر سرش آمد و نمی‌خواست که وی نیز به‌همان سر نوشت مبتلا شود.^۲

انتساب احزاب سیاسی به‌یکی از متفقین یا دولت‌های محور [آلمان، ایتالیا، ژاپن] کار سهلی بود. زیرا هر يك از این احزاب که می‌خواست خود را این‌بار آزادی ایران سازد، می‌بایست خود را در برابر آنان متعهد کند. مجلس بایک احساس کمال

مطلوب، با هر گونه ساختار یکپارچه احزاب مخالف بود. این احساس که بهراستی وجود داشت و تا اندازه‌ای ناخود آگاهانه بود. چنین می نمود که مجلس بر اساس خردمندی متفاوت نمایندگان خویش، عقیده داشت که در این مرحله از تاریخ ایران، آزادی فرد فرد نمایندگان را نباید محدود به یک حزب سیاسی کرد. از این رو، نمایندگان را آزاد گذارد تا به تشکیل فراکسیون‌های کوتاه عمر و متعدد دست بزنند که برخی از آنها، با شتاب حیرت‌انگیزی به وجود آمدند. بدین سان، دولت‌های خارجی که می‌خواستند سلطه خود را بر مجلس، از طریق یک حزب حاکم برقرار سازند، در هدف خود ناکام شدند. سرانجام، مجلس توانست در برابر چاپلوسی‌های حزب توده [وابسته به شوروی] و حزب اراده ملی [وابسته به انگلستان] ایستادگی کند.

در فصل بعد، ملاحظه خواهید کرد که چگونه مجلس آشتی‌ناپذیر ایران، سرانجام توانست مانور سیاسی روس‌ها را برای تصویب قرارداد امتیاز نفت شمال بی‌اثر سازد. روس‌ها منطقه شمال غربی ایران را در سلطه خود گرفته بودند تا ایران را وادار به امضای قرارداد یاد شده نمایند و انگیزه سیاسی روس‌ها در این کار، کاملاً روشن بود. اما پیش از پرداختن به پیشامدهای هیجان‌آور و رویدادهای سال ۱۹۲۵ [شمسی] بایستی درباره مجلس، به عنوان یک پارلمان و در رابطه با هیأت وزیران به موجب قانون اساسی، سخن گفت.

روابط مجلس و هیأت دولت

از هنگامی که تجدید حیات آزادی آغاز شد، مجلس دور هفدهم تلاش کرد تا با اثبات حق خود در زمینه انتخاب نخست‌وزیر، بر هیأت دولت سلطه یابد. در سراسر دوران جنگ دوم جهانی و چند سال پیش از آن، مجلس توانست از قدرت خود برای روی کار آوردن و برکنار کردن کابینه‌ها استفاده کند. [برعکس] در پی عزیمت رضاشاه از ایران، محمد رضاشاه ابتکار عمل خود را در تعیین نخست‌وزیر و هیأت وزیران از دست داد. البته بایستی گفت که طلوع و افول وزیران کابینه بسیار سریع بود و این وضعیت رضایت بخش نبود. این موضوع نشان داد که هر چند مجلس از

این ابتکار عمل برخوردار است، اما فاقد احساس مسئولیت می‌باشد. تراژدی صحنه سیاست ایران از ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ [از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ شمسی]، بدان گونه که ناظران دلووز و شخص شاه آن را ترسیم کرده‌اند، در ناتوانی مجلس از حمایت نخست‌وزیران مصدرکار، خلاصه می‌شد.

درفراسوی این ناتوانی، دو چیز قرار داشت: بدگمانی ذاتی شخصی که به نخست‌وزیری می‌رسد [نسبت به ادامه حکومتش]؛ شکست کابینه‌های متعدد، از لحاظ دست یافتن بر همبستگی ملی یا ارائه حکومت کمال مطلوب. به بیان دیگر همواره در ایران دو هدف بایکدیگر در تضاد هستند. هدف نخست این است که يك نفر را مسئول اقدامی کرده و به او تفویض اختیار می‌کنند. هدف دیگر، عبارت است از این که این فرد قدرتمند باید پاسخگوی برخی از آرمان‌های ذهنی هموطنانش باشد. اما تحقق این آرمان فوق بشری فقط از عهده نخست‌وزیرانی برمی‌آید که دیگر مصدر کار نیستند و داوطلبانی شایسته به‌شمار می‌روند! اما وقتی همین آدم‌ها برمسند نخست‌وزیری می‌نشینند تنها چیزی که برای مخالفان آنها ارزش دارد، ساقط کردن کابینه است. مخالفان مزبور در چارچوب این منطق فکری، عبارتند از: مجلس، جراید و احزاب بیرون از مجلس؛ سرانجام همه ملت. اما وقتی همین نخست‌وزیران از قدرت ساقط می‌شوند - حتی آن‌ها که مرده‌اند - همچون پادشاهان و سلسله‌های شکست خورده و منقرض شده، مورد مرده‌پرستی مردم قرار می‌گیرند و به مثابه قهرمانان بزرگ و رهبران ارزشمند کشور به‌شمار می‌آیند. البته منظورم از کلمه «رهبران» معنا و ارزشی است که این کلمه در قاموس ملت‌های دارای خصلت آرمان‌گرایی کامل،^۲ دارد.

این آرمان‌گرایی از لحاظ بینش دنیوی، بیشتر جنبه معکوس دارد. از این موضوع نمی‌توان به راحتی گذشت زیرا تا حدودی توجیه می‌کند که چرا تا وقتی يك نخست‌وزیر در قدرت است، نمی‌تواند امیدوار باشد که برای مدت زیادی هموطنانش را خشنود و راضی سازد. موضوع یادشده فقط بخشی از این آرمان‌گرایی را توجیه می‌کند. بخش دیگر آن را بدگمانی تشکیل می‌دهد که در ذات نخست‌وزیران

[نسبت به ادامه کابینه‌شان] وجود دارد. توضیح مختصری در این زمینه می‌دهم. این بینش معکوس دنیوی که نقطه مقابل آرمان‌گرایی معنوی مردم ایران است، ناشی از پیش‌بینی و ضرورت به قدرت رساندن کسانی است که بتوانند حافظ منافع افراد و گروه‌های خاصی باشند. انتخاب يك نخست‌وزیر توسط مجلس، هنگامی صورت می‌گیرد که گروه‌های مختلف توافق نمایند که يك شخصیت معین در تأمین منافع آنان نظر مساعدی داشته و کمترین اشکال تراشی را می‌کند. اما وقتی این شخصیت بر اثر رأی موافق اکثریت آنان به قدرت رسید، به قدری او را برای برآورده کردن درخواست‌هایشان زیر فشار می‌گذارند که انجام همه آنها مقصور نیست. به این جهت است که کوتاه زمانی بعد، اتحاد این گروه‌ها در حمایت از نخست‌وزیر، تبدیل به مخالفت با او می‌شود.

به این ترتیب است که زمینه رشد زیادی برای سوءظن ذاتی در صاحبان قدرت فراهم می‌شود. چرا که دویژگی دنیوی و معنوی موجود در آرمان‌گرایی مردم ایران، چنان بایکدیگر درهم آمیخته‌اند که جدا ناپذیرند. ناامیدی این گروه‌ها از این که يك نخست‌وزیر نتوانسته است منافع خصوصی يك مشت آدم طماع و جاه‌طلب را تأمین کند، در چهره انتقاد پرسروصدا از او هویدا می‌شود. نخست‌وزیر در معرض مخاطره معنوی قرار می‌گیرد زیرا نتوانسته است به درخواست‌های متعدد و معنوی گروهی از افراد پاسخ مساعد گوید. ناگفته پیداست که درورای همه این حرف‌ها، اختلاف در هدف و فقدان کامل تمدن، دیده می‌شود. از يك سو، ملت بزرگ ایران فقط بهترین‌ها را ستایش می‌کند. از سوی دیگر، فرد فرد افراد صاحب نفوذ کشور «بهترین» را فقط در نوع رهبری می‌یابند که چشم خود را به روی امتیازات کوچک و بزرگ برای آنان، بیند و اعتراضی نکند.

يك نخست‌وزیر فقط تا وقتی مورد علاقه این افراد است که شغلی را برای اقوام آنان دست و پا کند به آنها اجازه کارهایی را بدهد که مستلزم صرف کمترین رشوه و وقت باشد؛ مانع انحصارات آنان نشود؛ آنقدر مبادی آداب باشد که در بامداد

هر روز، به‌خانه آنان برود و به درخواست‌هایشان گوش فرادهد و با طیب خاطر آن‌ها را انجام دهد (از این رو کسانی که صبح زود در خیابان‌های تهران قدم می‌زنند ، غالباً نخست‌وزیران وقت را می‌بینند که برای صرف صبحانه در ساعت هفت بامداد، به‌خانه یکی از بازرگانان سرشناس می‌روند).

مع الوصف، ممکن است عکس آن هم صادق باشد. یعنی می‌توان قویاً گفت که نخست‌وزیر کمال مطلوب کسی است که تا هنگامی که برمسند صدارت نشسته است، از وارد کردن هر گونه خدشه شدید به استقلال کشور جلوگیری نماید. هیچ حرکتی نکند که نشانه این باشد که زیر نفوذ دولت‌های خارجی قرار دارد. فعالیت گروه‌ها را که ائتلاف مختلف جامعه ایران را تشکیل می‌دهند ، به شدت محدود کند. در اینجا - است که می‌بینیم دو طرف سکه ، یکی می‌شوند. سرشت و اساس برخی از مفاهیم وطن دوستی ایرانیان هویدا می‌شود و آرمان‌گرایی و نفع‌طلبی ، به یکدیگر می‌پیوندند.

در صدر مشروطه، برای عده‌زیادی معنای وطن دوستی این بود که چند نفر حق حکومت کردن بر مردم را دارند در حالی که پیش از نهضت مشروطه، این حق در انحصار يك پادشاه خودکامه بود. این شیوه فکری [صدر مشروطه] می‌تواند توجیهی برای معنای حکومت مصدق باشد.

در فاصله سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۱ [۱۳۳۲-۱۳۳۰ شمسی]، این پیرمرد عجیب و غریب بر ایران حکومت می‌کرد. مصدق ، از يك سو طالب اجرای کامل قانون اساسی بود. از سوی دیگر، سیاست مخاطره آمیزی را در پیش گرفت که به نظر می‌رسید به وضعی بیانجامد که هیچ کس از آن بهره‌ای نبرد. رویه مصدق ثابت کرد که از چشم او، وطن دوستی به معنای این نبود که يك گروه از افراد جامعه به زیان سایر گروه‌ها پروبال بگیرند. مصدق که با فراز و نشیب‌های اجتناب‌ناپذیر گروه‌ها روبرو شده بود، شاید به فکرش رسیده بود که تنها راه خارج شدن از این وضعیت، محروم کردن و نابود کردن همه گروه‌ها است!

این شیوه فکری، همچنین می‌تواند برای توجیه برخی دیگر از مسائل تاریخ معاصر ایران به کار رفته و از آن نتیجه‌گیری شود. از سال ۱۹۶۱ [اواخر سال ۱۳۳۹ شمسی] تا زمان حاضر [۱۹۶۴ میلادی ۱۳۴۳ شمسی] که پادشاه ایران [محمدرضا شاه] به تدریج تجربه و پختگی سیاسی به دست می‌آورد، به دلیل همین شیوه فکری، ناگزیر شده است تا در قانون اساسی دست برده و حتی آنرا نادیده بگیرد. شاه در سال ۱۹۶۱ [اوایل سال ۱۳۴۰ شمسی] دست به کاری زد که مصدق هم در صدد انجام آن بود، یعنی مجلس را منحل کرد. شاه با پوزیتویسم [مثبت‌اندیشی] چشم‌گیری، تلاش کرد تا گروه‌ها را درهم بالا متعادل سازد. از قدرت پانزده میلیون دهقان بهره‌گیری کرد و در واقع، يك نیروی سترگ سیاسی ذخیره را به میدان سیاست آورد. نمایشی از اعتقاد را به ملت ایران نشان داد که می‌توانست در حدنهایی سازنده يك تمدن بزرگتر و يك وطن دوستی واقعی تر از گذشته باشد.^۴ چرا که وطن دوستی وقتی به سود همگان است که استوار بر اراده مردم باشد.

فعلا این نتایج کلی را کنار می‌گذاریم و بحث مربوط به روابط نخست‌وزیران و مجلس را دنبال می‌کنیم.

دلایل ضعف کابینه‌ها در برابر مجلس

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، یکی از نقاط ضعف کابینه‌های پس از سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] این بود که آنها نتوانستند شکل يك شخص حقوقی [سازمان‌دارای منافع و هدف‌های مشترك]^۵ به خود بگیرند، نخست‌وزیر در واقع رئیس کمیسیون بود که غالباً فاقد هدف مشترك بود. احمدقوام برای تشکیل يك کابینه دارای هدف مشترك، تلاش کرد و افرادی مانند دکتر اقبال [وزیر بهداشت و کشور] و دکتر حسن ارسنجانی [معاون نخست‌وزیر] را وارد کابینه کرد تا وی را در این هدف همراهی نمایند. شادمانی حاصل از این همکاری، برای دو شخصیت مزبور، همچنان باقی مانده است. اصولاً کابینه‌ها از وزیرانی تشکیل می‌شد که نخست‌وزیر با ساخت و پاخت

با مجلس، آن‌ها را برمی‌گزید. ابن وزیران، در واقع همکاران نخست‌وزیر نبودند بلکه مخلوقات فراکسیون‌های مجلس و در خدمت آن‌ها بودند. وزیران یادشده، وزارتخانه‌های خود را ملك طلق خود به‌شمار می‌آوردند و هیچ‌گونه مداخله‌ای را از جانب نخست‌وزیر یا سایر وزیران تحمل نمی‌کردند. بر سر تخصیص بودجه وزارتخانه خود، چنان چانه می‌زدند که پنداری غنیمتی را تقسیم می‌کنند!

جای تردیدی نیست که وجود يك نظام حزبی نیرومند می‌توانست ضعف کابینه را جبران نماید. اما دلایل این که چرا این نظام وجود ندارد، قبلاً بیان شده است.

به این ترتیب، کابینه‌ها قادر نبودند با حمایت يك حزب اکثریت، بر سر کار آیند؛ به جای آن، نمایندگان، فراکسیون‌های نیرومند مجلس بودند.

موضوع ضعف کابینه‌ها در برابر مجلس، بر اثر دخالت‌های شاه پیچیده‌تر می‌شد. این مشکل فقط پس از مبارزه نهائی شاه و مصدق در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] حل گردید.^۶ در حالی که مجلس دلایلی برای ساقط کردن نخست‌وزیران داشت، مقام سلطنت نیز شرایط و قیودی را برای قدرت نخست‌وزیر و ثبات کابینه قایل می‌شد. از این‌رو، رقبای نخست‌وزیر از حمایت احتمالی شاه برخوردار می‌شدند. این حمایت غالباً موقتی بود و پشت‌پرده صورت می‌گرفت. حمایت پشت‌پرده به این معنی بود که به صورت رموز و کنایه، پیام‌های تلفنی، شرفیابی‌های شتاب‌آمیز شبانه و تحریکات علیه کابینه مصدر کار انجام می‌شد. قوام السلطنه همواره مورد سوءظن شاه بود. چون قوام بارجال قاجاریه و صدر مشروطیت مراد شده داشت، لذا از تحریکات شاه بسیار رنج می‌برد. اما در شگردهای شاه برای تحریکات علیه پسر عموی قوام [دکتر مصدق] اشتباهاتی صورت گرفت.

به این ترتیب بود که عدم حمایت يك حزب اکثریت از نخست‌وزیران، با مشخص نبودن حمایت شاه از آنان همراه شد، به طوری که نخست‌وزیران در وضعیت بسیار ضعیفی قرار داشتند. مایه حیرت است که هیچ‌نخست‌وزیری تا زمان مصدق،

به این فکر نیافتاده بود، یا خودش را به اندازه کافی ثروتمند و مقتدر ندیده بود تا دسته‌ای از اوباش و مردان مسلح نیرومند را در پیرامون خود جمع کند که حافظ قدرت او باشند! مصدق برای حل مشکل ضعف نخست‌وزیران، به بهره‌گیری از سوابق پاکدامنی خود پرداخت و به مخالفت منفی دست زد و سرانجام احساسات مردم را علیه شرکت نفت ایران و انگلیس برانگیخت. این انگیزش احساسات ملی توسط مصدق، ابتدا بر این هدف استوار بود که ابتدا در میان موج نفرت شدید مردم از خارجی‌ها، خود را به قدرت برساند. در وهله دوم، موقعیت خود را از طریق نگاه داشتن احساسات عمومی در نقطه جوش حفظ کند اما خواه و ناخواه، سرانجام با بسنده کردن بر چند تار موی از «دم پیرراه راه شهوت مقام»، که در ابتدا توانسته بود بر پشت آن سوار شود، کارش به پایان رسید.

ابتکار مصدق در بهره‌گیری از شیوه مزبور و به دست آوردن يك قدرت غیر عادی، شاه را آشفته‌حال کرد. مصدق موضوع قرارداد نفت ایران و انگلیس را به اندازه‌ای بزرگ کرد که شاه را بر سر يك دوراهی قرارداد: تسلیم شدن در برابر مصدق یا استعفاء دادن از مقام سلطنت؛ شاید هم مشمول کیفرخواست و محاکمه و مرگ. بآباد کی که دربار شاهنشاهی در ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] به هوا فرستاد، یعنی نخست‌وزیری چهارروزه قوام، نشان داد که اگرچه مجلس و تعداد کافی از سیاستمداران مایل به تغییر کابینه بودند، اما مردم ایران همچنان خواستار ادامه پیوند وحشتناک شاه و مصدق بودند!

در بررسی بیشتر ضعف کابینه‌ها، يك موضوع دیگر باقی می‌ماند که عبارت است از مسئولیت مشترك اعضای کابینه در برابر مجلس و به موجب قانون اساسی^۷ این موضوع از اهمیت برخوردار است زیرا تحقق مسئولیت مشترك اعضای کابینه در برابر نهادی همچون مجلس، می‌تواند حتی موجب هم‌بستگی تکروترین اعضای کابینه شود. اما این اجبار به مسئولیت مشترك، همچون مصالح حزبی بود و از اعتماد استوار و انحراف ناپذیر در سطح بالا عاری بود. چرا که در واقع قانون

اساسی از مسئولیت مشترك وزیران در برابر مجلس، به گونه‌ای مبهم سخن گفته بود. اصل ۱۶ قانون اساسی مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ [۱۴ ذیقعد ۱۳۲۴] می‌گوید: «کلیه قوانینی که برای تشدید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.» اصل ۲۷ قانون اساسی، به مجلس اختیار می‌دهد که از يك وزیر (نه کابینه) بخواهد تا در صورت مشاهده نقص، بایی مبالاتی در رعایت قانون از جانب وزیر مزبور، به مجلس توضیحات لازم را بدهد.^۸

به نظر می‌رسد که در اصل ۲۸ قانون اساسی، عامدانه مسئولیت مشترك وزیران را مبهم ذکر کرده‌اند. این اصل می‌گوید چنانچه يك وزیر «بر خلاف یکی از قوانین موضوعه که به صحه همایونی رسیده است، به اشتباه کاری، احکام کتبی یا شفاهی از پیشگاه مقدس ملوکانه صادر نماید و مستمسک مساهله و عدم مواظبت خود قرار دهد، به حکم قانون، مسئول [در برابر] ذات مقدس همایونی خواهد بود.» اصل ۱۹، با قاطعیت بیشتری، مسئولیت را متوجه شاه می‌سازد: «هر وزیری که در امری از امور، مطابق قوانینی که به صحه همایونی رسیده است، از عهده جواب بر نیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و پس از وضوح [اثبات] خیانت در محکمه عدلیه، دیگر به خدمت دولتی منصوب نخواهد شد.» این اصل حکایت از يك گروه بندی آزمایشی در کار ایجاد گروه‌ها را دارد: شاه و مجلس در برابر سردمداران سیاست (که مابین شاه و مردم قرار دارند). همین گروه بندی در سال ۱۹۶۱ [۱۳۴۰ شمسی] به صورت دیگری وجود داشت: شاه و دهقانان بی‌زمین در برابر مجلس انباشته از سردمداران سیاست.

اصل ۳۱ قانون اساسی مبنی بر این است که نه تنها وزیران در برابر مجلس مسئول هستند، بلکه به طور نسبی، حساب وزیران را از مجلس جدا کرده و عاری از فرض مسلم مربوط به لزوم ارائه توضیحات وزیران در مجلس، در مورد کلیه اقدامات

آنها است. این اصل می‌گوید: «وزرا حق دارند در اجلاسات مجلس شورای ملی حاضر شده و درجائی که برای آنها مقرر است، نشسته و مذاکرات مجلس را بشنوند و اگر لازم دانستند از رئیس مجلس اجازه نطق گرفته و توضیحات لازمه را از برای مذاکره و مذاقه امور بدهند».

برطبق اصل ۳۳ متمم قانون اساسی، مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۰ شعبان ۱۳۲۵] مجلس حق تحقیق و بررسی درباره کلیه امور دولت را دارد: «هریک از مجلسین حق تحقیق و تفحص در هر امری از امور مملکتی را دارد».

همچنین، مجلس حق دارد که وزیران را استیضاح کند؛^۹ حتی که به راستی برای پیشبرد مسئولیت کابینه در برابر مجلس، به کار برده نمی‌شود.

سایر اصول به مجلس اختیار می‌دهد تا درباره لوایح پیشنهاد شده از سوی وزیران، به بحث و شور پردازد و آن را رد کند اما هیچ گونه ممنوعیتی در مورد ارائه لوایح از سوی وزیران وجود ندارد. طبق اصل ۲۷ متمم قانون اساسی، قوانین و احکام باید توسط وزیران و مقامات دولتی «به نام نامی اعلیحضرت همایونی اجراء شود».^{۱۰} تازمانی که موضوع مسئولیت وزیران در برابر مجلس روشن نیست، اصل مزبور وزیران را به صورت دست نشاندهگان شاه درمی‌آورد و امکان نوعی رویارویی مجلس و شاه را فراهم می‌سازد، که این رویارویی از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] آغاز شد. وجود چنین مقرراتی، ناشی از این فکر بود که واضعین قانون اساسی شدیداً تلاش می‌کردند تا در باب تفکیک قوای سه‌گانه [مجریه، قضائیه و مقننه] به نحو کامل عمل نمایند. لذا به مسأله مسئولیت این سه قوه توجه زیادی نکردند. هدف از تفکیک قوای سه‌گانه (مندرج در اصول ۲۶ تا ۲۹ متمم قانون اساسی)^{۱۱} این بود که قدرت قوای سه‌گانه به اندازه‌ای محدود شود که نهایتاً هیچ قوه‌ای نتواند نیرومندتر از دو قوه دیگر گردد. برحسب اتفاق، قدرت مجلس شورای ملی [قوه مقننه] نیز بیشتر از یک مجلس مشورتی و طرح پرسش‌ها و شور درباره آنها نباشد، به جز در امور مالی. مجلس شورای ملی در سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۵ شمسی] این موضوع را پیش‌بینی کرد،

پارلمان بریتانیا آنرا در سال ۱۹۱۰ پذیرفت.

بنا بر این، قدرت مجلس به مدت چند سال برای سرکار آوردن و ساقط کردن کابینه‌ها، موضوع چشمگیری را تشکیل می‌دهد. البته در آن دوران، شاه ضعیف بود و هیچ‌گونه درکی از يك قوه مجریه نیرومند، وجود نداشت. مصدق تلاش کرد تا با گرفتن اختیارات فوق‌العاده از مجلس، برای يك مدت معین [شش ماه] از قدرت مجلس بکاهد. سفیر بریتانیا در ایران نیز در بحران سال ۱۹۴۲ [مخالفت مجلس با چاپ اسکناس اضافی در سال ۱۳۲۱ شمسی] هدین خواب و خیال مصدق را در سر می‌پروراند. مصدق سرانجام تلاش کرد تا از راه استعفای نمایندگان مجلس [دوره هفدهم] آنرا از اعتبار بیاندازد. اگرچه شاه درباره استعفای نمایندگان مجلس، حرفی نزد، اما هرگز نمایندگانی را که در برابر اقدام مصدق در این زمینه‌ها سکوت کرده بودند، نبخشید.^{۱۲}

به موضوع ضعف قانون اساسی در روشن کردن مسئولیت‌ها برگردیم. باید به خاطر داشت که هدف انقلاب مشروطه ایران برچیدن نظام خودکامه سلطنتی بود. رهبران مشروطه تصور می‌کردند که برای درمان بیماری خودکامگی پادشاهان بایستی يك مجلس ملی مرکب از نمایندگان برگزیده مردم تشکیل شود. پادشاه می‌بایست به طرز درستی توسط نمایندگان مردم ارشاد شود و هیچ‌گاه بر ثروت ملت دست نیابد. مجلس در حکم شورای سلطنتی بود، از این رو، نیازی به هیأت دولت نبود. سیاستمداران صدر مشروطه تشکیل کابینه‌های این چنینی را تقریباً نادیده گرفته بودند.

در مراحل بعدی بود که فلسفه وجودی هیأت دولت مورد توجه بیشتر قرار گرفت، به طوری که در متمم قانون اساسی، اصول جداگانه‌ای را به وزراء اختصاص دادند.^{۱۳} از برای نمونه، شاهزادگان و افراد غیرمسلمان و مسلمانان غیر ایرانی الاصل نمی‌توانستند به مقام وزارت برسند. به موجب اصل ۶۰، وزیران در برابر مجلسین، مسئول اعلام گردیدند. این اصل، بدون تردید تکلیف مسئولیت وزیران را روشن

ساخته بود.

اما در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ [۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ شمسی] اندیشهٔ زمان [اندیشه واضعان قانون اساسی] به کار نظارت بر سازمان حکومت یا مسئولیت آن در برابر مجلس و به مفهوم مسئولیت دسته‌جمعی وزیران، ادامه نداد. بلکه به تلاش خود ادامه داد تا با اتخاذ ترتیبی، وزیران بالقوه فاسدرا از راه پایبند کردنشان به قانون اساسی در تحت کنترل در آورد. اصل ۶۰ می‌گوید: «وزرا مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند، باید حاضر گردیده و نسبت به اموری که محول به آنها است، حدود مسئولیت خود را منظور دارند». به این ترتیب [ملاحظه می‌شود] به دلیل آنچه که هم يك خصلت دادخواهی ایرانیان است و هم در قانون اساسی ملون آمده است، شرایط این اصل [عملاً] ناقض مسئولیت يك وزیر در برابر مجلس می‌باشد. چون در تدوین قوانین اساسی ایران، در مورد تعاریفات تأکید زیادی می‌شد، از این رو از هدف اصلی وضع این اصول به دور افتادند. لذا این حقیقت که يك وزیر را می‌توان به مجلس احضار کرد، صرفاً بیانگر این است که چگونه اندیشه واضعین قانون اساسی نتوانست درك کند که يك وزیر به هر تقدیر بایستی برای پاسخگویی به کلیه اعمال خود در مجلس حاضر شود. فزون بر این، اصل ۶۵ تعریف وسیع‌تری را درباره مسئولیت وزراء ارائه می‌دهد. این اصل می‌گوید: «مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزراء را در تحت مؤاخذه و محاکمه در آورند». اصل ۶۶ می‌گوید: «مسئولیت وزراء و سیاستی [مجازاتی] که راجع به آنها می‌شود، قانون، معین خواهد کرد». جای تردیدی نیست که بر طبق اصل ۶۷، دو مجلس می‌توانند قویاً يك وزیر یا يك کابینه را ساقط نمایند چنانچه مورد رضایت مجلس نباشند: «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه [اکثریت مطلق] عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نماید، آن هیئت یا آن وزیر، از مقام وزارت منزل می‌شود». این موضوع به قدری واضح بود که نیازی به گنجانیدن آن در اصول قانون اساسی نبود.

به‌همین ترتیب، واضعان قانون اساسی موضوع مسئولیت وزیران در برابر مجلس را از چارچوب سیاست بیرون آوردند و آن را در حیطه اخلاقی رفتار فرد وزیران قرار دادند. حتی، اصول آخر فصل مربوط به وزراء، به شرح ترتیب محاکمه وزیران در دیوان کشور و آئین دادرسی آن‌می‌پردازد^{۱۴}.

آنچه که بایستی در قانون اساسی درباره مسئولیت یک‌وزیر نوشت، عبارت است از جلوگیری از نقض قوانین توسط او. چرا که قانون در ایران فاقد قدرت است. به هر تقدیر، اگر وزیری بخواهد قانون شکنی کند، می‌تواند با کمک دوستانش در مجلس به این کار مبادرت ورزد و امکان کمی وجود دارد که این اصول را بتوان علیه او به کار گرفت.

توضیحات فصل ختم

۱. اشاره نویسنده به انتخابات دوره بیستم مجلس (در زمان نخست‌وزیری دکتر اقبال در اواخر سال ۱۳۳۹ شمسی) است. شاه که از نتیجه انتخابات ناراضی بود، در صدد ساقط کردن کابینه اقبال برآمد. از طرف دیگر چون در این انتخابات تقلب شده بود، اللهیار صالح و عده‌ای از نمایندگان ملیون - به عنوان اعتراض نسبت به انتخابات - در مجلس متحصن شدند. شاه در این زمان، موقعیت ضعیفی داشت: از یک سو زیر فشار جان‌کنندی (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) برای اعطای آزادی بیشتر به مخالفانش قرار داشت و از سوی دیگر، مخالفان داخلی شاه فعالیت زیادی می‌کردند. این موضوع منجر به سقوط کابینه اقبال و روی کار آمدن شریف‌امامی گردید - م

۲. نظر نویسنده در این زمینه، با اظهارات شاه سابق (صفحه ۸۴ کتاب مأموریت برای وطن) انطباق دارد - م

۳. خصلت آرمان‌گرایی کامل (Perfectionist idealism) اصطلاحی است که هم بار مثبت دارد و هم بار منفی. جنبه مثبت آن را می‌توان به «کمال‌گرایی» و جنبه منفی‌اش را به «خیال‌بافی» توصیف کرد - م

۴. در مورد نظر نویسنده نسبت به این سیاست شاه سابق، باید گفت که دهه ۱۳۴۰ در تاریخ ایران دهه اوج استبداد و خودکامگی او بود. اگر به گفته نویسنده «... وطن دوستی وقتی به سود همگان است که استوار بر اراده مردم باشد» سیاست اختناق شاه، هر چند که ظاهراً هدف مردمی داشت اما عملاً مغایر با خواسته و اراده مردم بود - م

۶. اشاره نویسنده به برخورد شدید شاه و مصدق از نهم اسفند ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ است - م

۷. در این زمینه. نگاه کنید به:

- دکتر قاسم زاده: حقوق اساسی ایران. دانشگاه تهران: صفحات ۷۸-۳۷۶-م

۸. اصل ۲۷ قانون اساسی سابق بدشرح زیر است:

اصل بیست و هفتم: مجلس در هر جا نقصی در قوانین و یا مسامحه در اجرای آن ملاحظه کند، بدوزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد و وزیر مزبور باید توضیحات لازم را بدهد. - م

۹. در این زمینه. نگاه کنید به: دکتر قاسم زاده، همان - م

۱۰. در بند اول اصل ۲۷ آمده است - م

۱۱. اصول مزبور، بدشرح زیر است:

اصل بیست و ششم: قوای مملکت ناشی از ملت است و طبقه استعمال آن قوای قانون

اساسی معین می نماید.

اصل بیست و هفتم: قوای مملکت بدسه شعبه تقسیم می شود:

اول- قوه مقننه که مخصوص است بدوضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی می شود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا، و هر يك از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است بدعدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و نوشیح بدصحنه همایونی. لکن وضع و تصویب قوانین راجعه بددخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است.

شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است.

دوم- قوه قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است

بدمحاکم شرعیه در شرعیات و بدمحاکم عدلیه در عرفیات.

سیم- قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است؛ یعنی قوانین و احکام به توسط وزراء

و مأمورین دولت. بدنام نامی اعلیحضرت همایونی اجراء می شود، بدترتیبی که قانون معین می کند.

اصل بیست و هشتم: قوای ثلاثه مزبوره. همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.

لازم بدتوضیح است که نظام تفکیک قوای ایران (در گذشته) از نوع نسبی بوده است

تمطلق - م

۱۲. اشاره به موضوع انحلال مجلس شورای ملی توسط دکتر مصدق است. در این زمینه، نگاه کنید به:

- سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه محمدر فیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطائی: صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۷ - م

۱۳. اصول مزبور به شرح زیر است:

اصل پنجاه و هشتم: هیچکس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد مگر آنکه مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه ایران باشد.

اصل پنجاه و نهم: شاهزادگان طبقه اول، یعنی پسر و برادر و عموی پادشاه، نمی‌توانند به وزارت منتخب شوند.

اصل شصتم: وزراء مشول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند، باید حاضر گردند و نسبت به اموری که محول به آنها است، حدود مسئولیت خود را منظور دارند.

اصل شصت و یکم: وزراء، علاوه بر این که به تنهایی مشول مشاغل مختصه خود هستند، به هیئت اتفاق نیز، در کلیات امور در مقابل مجلسین مشول و ضامن اعمال یکدیگرند.

اصل شصت و دوم: عده وزراء را بر حسب اقتضاء، قانون معین خواهد کرد.

اصل شصت و سوم: لقب وزارت افتخاری به کلی موقوف است.

اصل شصت و چهارم: وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.

اصل شصت و پنجم: مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزراء را در تحت مؤاخذة و محاکمه در آورند.

اصل شصت و ششم: مسئولیت وزراء و سیاستی که راجع به آنها می‌شود، قانون معین خواهد نمود.

اصل شصت و هفتم: در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا، به اکثریت تامه، عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نماید، آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منزل می‌شود.

اصل شصت و هشتم: وزراء موظفاً نمی‌توانند خدمت دیگری غیر از شغل خودشان در عهده گیرند.

اصل شصت و نهم: مجلس شورای ملی یا مجلس سنا، تقصیر وزراء را در محضر دیوان-خانه تمیز، عنوان خواهند نمود. دیوان مزبوره با حضور تمام اعضاء مجلس محاکمات دایره خود، محاکمه خواهد کرد مگر وقتی که به موجب قانون، اتهام واقامه دعوی از دایره ادارات دولتی مرجوعه به شخص وزیر، خارج و راجع به خود وزیر باشد.

تنبیه- مادامی که محکمه تمیز تشکیل نیافته است، هیئتی منتخب از اعضاء مجلسین به عدله تساوی، نایب محکمه تمیز خواهد شد.

اصل هفتادم: تعیین تقصیر و مجازات وارده بر وزراء در موقعی که مورد اتهام مجلس شورای ملی یا مجلس سنا شوند و بادر امور اداره خود دچار اتهامات شخصی مدعیان گردند منوط به قانون مخصوص خواهد بود. - م

فصل هشتم

چگونه قوام روس‌ها را از ایران بیرون کرد؟

سیاست آستراکسیون مجلس در برابر نخست‌وزیران

نیرومندترین سلاح در برابر نخست‌وزیران را اصل هفتم قانون اساسی در دست مجلس گذارده است. این اصل می‌گوید: «درموقع شروع به مذاکرات باید اقلاً دوثلث از اعضای مجلس حاضر باشند و هنگام تحصیل رأی، سه‌ربع از اعضا باید حاضر بوده و اکثریت آراء وقتی حاصل می‌شود که بیش از نصف حضار مجلس رأی بدهند». اصل ششم می‌گوید: «منتخبین تهران - لدی‌الحضور - حق انعقاد مجلس را داشته، مشغول مباحثه و مذاکره می‌شوند. رأی ایشان در مدت غیبت ولایات، به اکثریت مناط اعتبار و اجراء است».

این مقررات پیش‌بینی می‌کرد که برگزاری انتخابات به مدت چند هفته حتی چندماه، طول می‌کشد و نمایندگان حوزه‌های دوردست ناگزیرند که با اسب یا درشکه، خود را به تهران برسانند. چون این مقررات در متمم قانون اساسی نیز باقی ماند، از این رو به مجلسی که مایل به سلطه بر نخست‌وزیران بود، راه‌هایی را برای بهره‌گیری از «اصل حدنصاب اکثریت نمایندگان» در هنگام مخالفت با کابینه مصدرکار،

ارائه می‌داد. آنچه که احمدقوام را در تلاش‌هایش برای اجازه چاپ اسکناس اضافی در سال ۱۹۴۲ [شمسی ۱۳۲۱] نگران می‌کرد، آگاهی وی بر این موضوع بود که مجلس می‌تواند صرفاً با استفاده از سیاست آبستراکسیون [از اکثریت انداختن مجلس، به منظور کارشکنی در تصویب لوایح و پیشنهادهای هیأت دولت] با اقدامات پیشنهادی دولت مخالفت کرده و کابینه را ساقط نماید. همین موضوع در ذهن قوام بود وقتی که گفت دکتر میلیسپو در دوره دوم مأموریتش در ایران، از اختیارات وسیع دوره اولش برخوردار نخواهد بود. به کار بردن سیاست آبستراکسیون بسیار ساده بود. کافی بود که پول مختصری به منتی اراذل و اوباش داد تا در برابر مجلس به تظاهرات بپردازند، و نمایندگان بزدل هم، از ترس پا به فرار بگذارند تا مجلس از اکثریت بیافتد.

اعیان و اشراف ایرانی در هنگام روبروشدن با یک جمعیت هیجان‌نیزده، دچار جبن و ترس می‌شوند؛ حقیقتی که به راستی حکایت از شخصیت آنان و از شکاف عمیق [موجود] میان آنها و توده‌های مردم و وضع کلی کشور دارد. از این رو، هیچ چیز آسانتر از ترساندن یک نماینده سمج نیست که به طریق دیگری نتوان او را از مجلس دور کرد. در سال‌های پس از ۱۹۴۱ [شمسی ۱۳۲۰] که غالباً شیوه‌های ارباب و تهدید به کار می‌رفت، از گروه‌ها و دسته‌ها برای تحقق هدف‌های سیاسی بهره‌گیری شد. این سیاست، از سال ۱۹۰۶ و تا سال‌های منتهی به ۱۹۱۰ [۱۲۹۰ - ۱۲۸۵ شمسی] وجود نداشت. البته در آن دوران، تعداد مردم در صحنه، زیاد بود و رهبران برجسته ملی و مذهبی وجود داشتند که مردم را به صحنه می‌کشیدند. اما آن دسته از رهبران صدر مشروطه که زنده بودند و در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ [دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۲۰ شمسی] شاهد فعالیت‌های تهدیدآمیز اراذل و اوباش بودند، پیش خود احساس ترس و گناه می‌کردند چرا که با خود می‌اندیشیدند که بایستی نهضت مشروطه را مسئول این وضعیت دانست. اما در عین حال می‌دیدند که این اراذل و اوباش، فرزندان نهضت مشروطه نیستند. شاید هم تشخیص می‌دادند که این جریانات را نمی‌توان به معنای پایان نهضت

مشروطه دانست و آنچه که آن‌ها شاهد آن هستند نشانه‌ای است از عدم قاطعیت این نهضت.

به‌موضوع نظامنامه انتخابات دوره اول مجلس برمی‌گردیم که در سپتامبر ۱۹۰۶ [۱۷ شهریور ۱۲۸۵ برابر با ۱۹ رجب ۱۳۲۴] تدوین گردید. باید به‌خاطر آورد که در این نظامنامه، انتخاب‌کنندگان را به طبقات مختلف تقسیم کردند که شامل شش طبقه می‌شد. هر انتخاب‌کننده حق یک رأی داشت و فقط می‌توانست به کاندیدای یک طبقه رأی دهد، هر چند الزامی نبود که انتخاب‌کنندگان به نماینده‌ای رأی دهند که از طبقه باصناف آن‌ها بود. کسانی که به این ترتیب انتخاب می‌شدند، گرد یکدیگر جمع شده و از میان خود، نمایندگان را (برطبق سهمیه قانونی هر استان یا حوزه) به مجلس می‌فرستادند. شهر تهران از این سیستم مستثنی بود. چرا که انتخابات تهران از نوع مستقیم بود: ۴ نماینده از جانب شاهزادگان و اعضای خاندان قاجار ۴ نماینده از جانب علماء و طلاب، ۱۰ نماینده از جانب تجار بازار، ۱۰ نماینده از جانب مالکان و کشاورزان و ۳۲ نماینده از جانب اصناف، به مجلس راه می‌یافتند.^۱

نمایندگان که به‌موجب این نظامنامه برگزیده می‌شدند، بایستی حداقل سی سال و حداکثر هفتاد سال سن داشته و دوره و کالتشان دو سال بود. در نظامنامه انتخاباتی ژوئیه ۱۹۰۹ [۱۹ تیر ۱۲۸۸ برابر با ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۴۷]، تعداد نمایندگان مجلس در سطح ۱۲۰ نفر تثبیت شد. علاوه بر نمایندگان سابق، برای گروه‌های عشایری زیر نیز نماینده‌ای در نظر گرفته شده بود. شامسون (در شمال غربی ایران)، قشقایی و خمسه (در فارس)، ترکمن (در اطراف ضلع جنوب شرقی دریای خزر) و بختیاری (در کوه‌های زاگرس یا منطقه مرکزی). نظامنامه مزبور، همچنین مقرر می‌داشت که اقلیت‌های مذهبی ارمنی و زرتشتی و یهودی نیز هر یک نماینده‌ای در مجلس داشته باشند. افراد خانواده سلطنتی حق عضویت در مجلس را نداشتند.

نظامنامه مصوب نوامبر ۱۹۱۱ [۲۸ شوال ۱۳۲۹/۲۸ آبان ۱۲۹۰] تعداد

نمایندگان مجلس را به ۱۳۶ نفر افزایش داد. این نمایندگان، از ۸۲ حوزه انتخاب

می‌شدند. به موجب این نظامنامه، شرط تمول برای انتخاب شدگان [مأخذ تمول] لغو گردید، اما شرط اقامت [در حوزد انتخاباتی] مورد تأکید قرار گرفت. به این ترتیب انتخابات مجلس شکل مستقیم پیدا کرد.^۲ بر اثر تجدید نظری که در قانون انتخابات در سال ۱۹۳۴ [دهم مهر ۱۳۱۳ شمسی] صورت گرفت، نمایندگی عشایر و حوزه‌های انتخاباتی آنان، لغو گردید. در سال ۱۹۵۷ [۱۳۳۶ شمسی]، اصل چهار قانون اساسی اصلاح و دوره مجلس از دو سال به چهار سال افزایش یافت. در واقع، در این سال، باتشکیل اجلاس مشترك مجلس شورای ملی و سنا در ۸ مه ۱۹۵۷ [۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۶] به منظور انجام برخی اصلاحات در قانون اساسی، اصل هفت آن (در باره حد نصاب رأی لازم جهت شور و بحث در مجلس) اصلاح شد. در سال ۱۹۶۳ [بهمن ۱۳۴۱]، اصلاحات دیگری نیز صورت گرفت تا بانوان هم بتوانند به مجلس راه یابند. به طوری که در ژانویه ۱۹۶۴ [بهمن ۱۳۴۲] تعداد شش زن در مجلس شورای ملی و دو زن در مجلس سنا عضویت یافتند. سپس ترتیباتی صورت گرفت تا بر اساس آنها به زنان حق انتخاب شدن در انجمن‌های شهر داده شود که نشانه‌ای از اهمیت زنان دارای حق رأی، در آینده نزدیک می‌باشد.

سیاست قوام در برابر انگلیس، امریکا و شوروی

علاوه بر استفاده از سیاست «حد نصاب رأی» توسط مجلس در تعیین نخست‌وزیران در سال‌های جنگ دوم جهانی، بدون تردید يك عامل دیگر نیز در این کار مؤثر بود که عبارت بود از اشغال ایران توسط قدرت‌های خارجی. در فاصله سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۵ [۱۳۲۵-۱۳۲۰ شمسی]، گزینش نخست‌وزیران، به مقدار زیادی بر حسب نظرات آنان نسبت به متفقین بود (خواه نسبت به همه آنها، خواه فرد فرد انگلیس و شوروی و بعداً امریکا). با مطالعه نظرات، و احتمالاً موضع‌گیری متفقین نسبت به نخست‌وزیران ایرانی در این دوران، مشاهده می‌شود که عقاید نمایندگان

سیاسی آنان [در تهران] در این زمینه، از اهمیت زیادی برخوردار بود. از چشم این نمایندگان، نخست‌وزیری مطلوب بود که یا مستقیماً آدم به درد بخوری باشد، یعنی در برابر فشارهای انگلیس و شوروی یا امریکا تسلیم شود، یا برعکس، بر مخالفت انگلیس غلبه کرده و برای روس‌ها یک وضعیت رضایت‌بخش و منطقی فراهم آورد. ملاحظات یادشده، برای انگلیسی‌ها اهمیت داشت.

در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی]، انگلیسی‌ها قطعاً به احمد قوام سوء ظن داشتند. زیرا وی ضمن تظاهر به دوستی با بریتانیا، تلاش می‌کرد تا از علاقه امریکائی‌ها به ایجاد محبوبیت برای خود در ایران بهره‌برداری کند [و با حزب توده هم مغازه کند].

تأسیس حزب توده

در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] کاملاً روشن بود که تنها حزب بالقوه نیرومند ایران، حزب توده بود. فعالیت سیاسی روشنفکران متمایل به مارکسیسم، با تظاهراتی در سوم فوریه ۱۹۴۲ [۱۵ بهمن ۱۳۲۰] بر مزار دکتر ارانی - رهبر سابق آنها که در زندان مرده بود - آغاز شد. پس از این که روشنفکران یادشده در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] با فرمان عفو عمومی شاه آزاد شدند، دست به فعالیت آزاد سیاسی زدند. در ابتدا به نظر نمی‌رسید که توده‌ای‌ها افراد تندروی باشند. برعکس، مایل بودند که یک جو احترام، یعنی یک محیط مشخص بورژوازی را حفظ نمایند. [ظاهر] جای تردیدی نبود که اغلب پزشکان، دندان‌پزشکان، مهندسان، نویسندگان و افراد با فرهنگ توده‌ای که در برلین یا بروکسل درس خوانده بودند، از ترقی‌نویز و بالا بردن معیارهای اجتماعی و ریشه کن کردن فساد هواداری می‌کردند خصوصاً که خودشان هم در شمار افراد شهرنشین [طبقه بورژوا] بودند.

توده‌ای‌ها برای این که افراد دارای موقعیت اجتماعی بالا و محافظه‌کار را با خود همراه سازند، سلیمان میرزا محسن اسکندری را به رهبری حزب توده برگزیدند. وی از شاهزادگان قاجار بود و ما قبلاً از فعالیت‌های او در حزب دموکرات

سخن گفتیم.

او می‌بایست امکاناتی را فراهم آورد تا حزب بتواند سردمداران سیاسی پیش از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان را به سوی خود جلب کند، چرا که سلیمان میرزا اسکندری نیز به همان نسل سیاسی تعلق داشت^۵ اما آنچه که ظاهراً به صورت مغالزه با عناصر محافظه کار جلوه می‌کرد، در واقع نشانه‌هایی از یک صف‌بندی زیرکانه از نیروهای سیاسی بود: رجعت به الگوهای نفوذ سیاسی بود که رضا شاه با سلطه [بلامنازع خویش] این الگوها را درهم ریخته بود.

همان گونه که قبلاً گفته شد، حزب توده در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] از جهتی به عنوان وارث جناح ترقی خواه و مادی نهضت مشروطه و حزب دموکرات ظاهر شد، [البته باید توجه داشت که] درجه‌ای که بر حسب آن، حزب توده نشانگر ظهور مجدد این نیروی سیاسی گذشته بود، از لحاظ نسبت رهبری بین آندو، شباهت اندکی با نیروی سیاسی گذشته داشت که دارای زمینه آلمانی بود. این تناسب، بالا بود: توده‌ای هائی که از شوروی الهام می‌گرفتند، در اقلیت قرار داشتند. به این ترتیب امکان داشت که در هسته‌های حزبی، بقایای عقاید و هدف‌های کسانی را یافت که در سال ۱۹۱۵ [۱۲۹۴ شمسی] به کرمانشاه رفتند تا به واحدهای نظامی آلمان و عثمانی ملحق شوند، خصوصاً اثرات برنامه‌ها و آمال روشنفکران ایرانی که از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ [از ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ شمسی] نتوانستند [به دلیل ادامه جنگ] به ایران بازگردند و دهه ۱۹۲۰ [از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ شمسی] را در آلمان گذرانند. در اینجا، به جاذبه زیاد حزب توده برای روشنفکران آزادیخواه صرف نظر از عقاید شخصی آنان نسبت به مارکسیسم و نظام حکومتی شوروی - برخورد می‌کنیم که حزب توانست به خوبی از این جاذبه بهره‌گیری کند.

در سطح دیگر، سوای احساسات آزادیخواهانه‌ای که به سود دگرگونی اجتماعی ریشه‌ای وجود داشت، یعنی آرزوی دست یافتن بر حیثیت و سلامتی ملی، بایستی گفت که این جاذبه از آن حزبی بود که از آن توقع می‌رفت تا همسایه شمالی

ایران را خشنود سازد.

قوام و روس‌ها

قبلا اشاره‌ای داشتیم به آرزوی مشیرالدوله برای داشتن روابط خوب با دولت جدید بلشویکی در سال ۱۹۲۰ [شمسی ۱۲۹۹] و هنگامی که وی اساس قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی را ریخت. و نیز خاطر نشان کردیم که این تمایل مشیرالدوله، می‌توانست مرتبط با وضعیت او به‌عنوان يك مالک در شمال ایران باشد. مشاهده شده است که پیوند اقتصادی شمال ایران و شوروی سریعتر از روابط سیاسی با آن کشور پیش می‌رود. این موضوع را بایستی در رابطه با شایستگی قوام برای کنار آمدن با حزب توده در سال ۱۹۴۲ [شمسی ۱۳۲۱] به‌خاطر سپرد؛ در حالی که در سال ۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۵] که قوام با توده‌ای‌ها گرم گرفت، برای مدتی تصور می‌شد که وی گول آن‌ها را خورده است. تقریباً تمامی ثروت سرشار قوام در استان گیلان قرار داشت.

این اشرافزاده زیرک ایرانی که دارای برنج‌کاری‌ها و چایکاری‌های زیادی در کنار مرز ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود، کاملاً بر اهمیت سیاست دفع‌الوقت کردن ایران در برابر شوروی، آگاهی داشت.

در سال ۱۹۴۲ [شمسی ۱۳۲۱] قوام نخست‌وزیر کمال‌مطلوب روس‌ها بود. قوام روسی را به‌خوبی می‌دانست و حرف می‌زد، چون قسمتی از تحصیلاتش را در روسیه تزاری گذرانده بود.^۶ با وجود این، در بحران آذربایجان در سال ۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۵]، هنگام مذاکره با روس‌ها از مترجم روسی استفاده می‌کرد. توده‌ای‌ها قوام را بر علی‌دشتی ترجیح می‌دادند، چون دشتی را يك سیاستمدار درباری و طرفدار انگلیس می‌دانستند. از سوی دیگر، مجلس شورای ملی هرگز به قوام اعتماد نکرد و شاه نیز به دلایل دیگری، به‌نظر نمی‌رسید که به‌او اعتماد داشته باشد.

قوام به دلیل داشتن تجربه سیاسی و زیرکی، و همچون سایر سیاستمداران ایرانی که در معرض اتهام هواداری از روسیه قرار داشتند و طبعاً می‌بایست از تظاهر به دوستی با بریتانیا اجتناب کنند، باشوق و اشتیاق به امریکا روی آورد. قوام در جستجوی قدرت سومی بود که راه خروج از بن‌بست بین خرس سفید [روسیه] و شیر [انگلستان] را به او نشان دهد. اما وقتی کار به جای باریک کشید، سیاست عموسام [امریکا] مبهم و همراه با دودلی بود. قوام به عنوان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌ها در تاریخ ملل جدید، ناگزیر شد که به تنهایی نقش خود را بازی کند؛ آن‌هم بدون نقشه قبلی. مزیت عمده سیاست قوام این بود که دفع‌الوقت می‌کرد.

این رویه قوام، انسان‌را به یاد گفته «ف. دبلیو. کی»^۷ می‌اندازد. وی که یکی از تاریخ‌نویسان انگلیسی در سده نوزدهم است و درباره هند و اولین جنگ افغانستان و انگلیس^۸ آثاری دارد، بر این نکته تأکید می‌کند که حل و فصل امور در مشرق زمین به بخت و اقبال سیاستمدار بستگی دارد.

وی غالباً به چیزی اشاره می‌کند که آن را «فصل حوادث» می‌نامد. به این جهت هنوز به درستی معلوم نیست که آیا قوام در بیرون کردن روس‌ها از استان زرخیز آذربایجان با طرح قبلی عملی کرد یا بدون آن، و این تأثیر را باقی می‌گذارد که بسیاری از کارهای او را می‌توان زیر «فصل حوادث» گنجانید.

شخصیت قوام: احمد قوام روزگاری يك قمار باز ماهر بود؛ به راستی اغلب اشراف ایران چنین بودند. گه‌گاه بازی‌های پوکر آن‌ها روزها به درازا می‌کشید. پیش از اصلاحات ارضی اخیر محمدرضا شاه، روستاهای کشور غالباً وسیله شرط بندی در بازی پوکر بودند. يك قمار باز وقتی می‌دید که دیگردهی ندارد تا با آن بازی کند یا شاید فقط يك دهه برایش باقی مانده است، امکان داشت که کلید اتوموبیل شورولت یا بيوك خود را مایه بگذارد!

بر اساس آنچه که ما از شخصیت و منزلت احمد قوام می‌دانیم، ~~می‌توانیم~~ می‌توانیم تصور کنیم که وی تا این اندازه آلوده قمار شده باشد. اما ~~او~~ به ~~عقبت~~ ~~عقبت~~ ~~عقبت~~ که

درب‌گیرنده ناامید‌کننده‌ترین و آزمندترین قمار بود، چرا که از همان اوان کودکی وارد قمار سیاست شده بود. افزون بر شرط‌بندی‌های سنگین بر روی پارچه سبزرنگ میز قمار سیاست، شیوه او عبارت بود از وارد شدن در بزرگترین قمار به خاطر حفظ ایران، برای سال‌های متمادی!

احمد قوام تحصیلات خوبی داشت.^۹ خوشنویس بود.^{۱۰} در صدر نهضت مشروطه که قوام نوجوانی بیش نبود، به او مأموریت دادند که اعلامیه‌های مشروطه خواهان را با خط خوش خود بنویسد. این نجیب زاده جوان با رفتار شاهزاده گونه‌اش، یکی از آزادیخواهان صدر مشروطه بود.^{۱۱} خطا است اگر بخواهیم معیارهای طبقاتی و جامعه صنعتی غرب را در داوری نسبت به ایران به کار گیریم. از این رو این موضوع که اشراف ایرانی مانند قوام، اعلامیه‌های مشروطیت را با دست خود می‌نوشتند، نه ناممکن است و نه غیر عادی. چرا که تحرك زیاد طبقاتی در ایران، همواره وطنی گذران‌سده‌ها، همراه بادگرگونی‌های سیاسی ناگهانی و شگفت‌انگیز بوده است. فزون بر این، عشق به خوش نویسی، آداب دانی اجتماعی، رفتار دوست‌داشتنی، قیافه خوب داشتن و حاضر جوابی شوخ طبعانه افراد، در حکم گذرنامه‌ای برای ورود آنان به همه محافل بوده است. احمد قوام که خوش قیافه، با استعداد و دارای طبع شعر بود و می‌توانست تغییرات زیبایی را در قافیه‌ها و قواعد عروضی شعر بدهد، طبعاً مورد توجه کسانی قرار می‌گرفت که بیشتر به دلیل استعدادها و آرمان‌های خود شهرت داشتند تا اصل و نسب‌شان. قوام نیز، به نوبه خود، از آنها خوشش می‌آمد. قوام به عنوان يك ایرانی با فرهنگ و از نسل گذشته، از آزادی کامل برای رفتن به انجمن‌های ادبی برخوردار بود. ایران جامعه‌ای بود که در آن عملاً هر کس، حتی افرادی سواد، می‌توانستند اشعار را از حفظ بخوانند و مشاعره کنند.

در میان چادرهایی که در فصل تابستان در باغ‌ها زده می‌شد، افرادی از همه طبقات می‌نشستند و به گفتن طنز و شوخی و شعر خوانی می‌پرداختند، در حالی که صدای جلنگ و جلنگ استکان‌های چای و گیل‌اس‌های عرق به گوش می‌رسید. پیوند

مشترك آنان زبان زیبای فارسی و شعر لطیف آن بود. شرط پذیرش آنان در این محافل، سازگاری و اجتماعی بودنشان بود. درحالی که رجال سیاسی ایران معمولاً تسلیم احساسات خود نمی‌شوند، اما مردانی مانند قوام همه‌چیز خود را به خطر می‌اندازند تا آزادی ایرانیان را در ایرانی بودنشان حفظ نمایند و از روزی که در يك باغ سپری می‌کنند لذت ببرند و به صدای زخمه‌های تار و سنتور گوش فرادهند. اگرچه حافظ يك شاعر جهانی است، لکن فقط او است که توانسته است نقش مادیات و معنویات را با تعبیرات زیبا در اشعارش بیاورد. از این رو، حافظ شدن و همچون او شعر سرودن، کار هر کس نیست.

غائله آذربایجان و کردستان

سیاست نظامی و تبلیغاتی شوروی در ایران

بر طبق پیمان اتحاد سه‌گانه ۱۹۴۲ [۹ بهمن ۱۳۲۰]، قرار شد که نیروهای اشغالگر متفقین در ظرف شش ماه از پایان جنگ، از ایران خارج شوند. بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در کنفرانس یالتا که در فوریه ۱۹۴۵ تشکیل شد، پیشنهاد کردند که متفقین برای نشان دادن حسن نیت خود نسبت به ایران زودتر از موعد معین ایران را ترك کنند. اما مولوتف از قبول این پیشنهاد طفره رفت. البته در کنفرانس پوتسدام که در ژوئیه و اوت همان سال تشکیل گردید، متفقین موافقت کردند که تهران را تخلیه کنند و این کار از اول سپتامبر [۹ شهریور ۱۳۲۴] آغاز شد.^{۱۲} مع الوصف گفته می‌شد که سربازان روسی با لباس شخصی در پایتخت باقی مانده‌اند؛ هر چند که این موضوع می‌توانست صرفاً شایعه‌ای باشد که روس‌ها درست کردند تا مردم تهران را بترسانند.

در مدت اشغال نظامی ایران، روس‌ها تقریباً حاکمیت دولت ایران را در استان‌های شمالی کشور نقض کرده بودند. این موضوع - در پرتو پیشامدهای بعدی - می‌توانست مقدمه هر نوع احتمالی مبنی بر این باشد که روس‌ها می‌خواهند موقعیت

برتر خود را در آذربایجان و گیلان حفظ کنند. همچنین، می‌توان آن را صرفاً به عنوان يك شیوه ددمنشانه توصیف کرد که روس‌ها برای اطمینان خاطر از کنترل مؤثر بر ضلع شمالی راه تدارکاتی به شوروی، آن را به کار می‌بردند. اما بایک تیر می‌توان دوشانه را زد: سیاست تبلیغاتی شوروی در ایران، همراه باتشویق نهضت‌های تجزیه طلب و روابط نیمه گرم با کردهای باغی، از سوی مقامات امریکائی در سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ [۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ شمسی] چنین تفسیر می‌شد که روس‌ها از همان ابتدای اشغال نظامی ایران، قصد جدا کردن مناطق شمال غربی این کشور را داشته‌اند.

در این ضمن، روس‌ها توانستند تعداد زیادی از روزنامه‌های تهران را به زیر کنترل خود در آورند و از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۶ [از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ شمسی] به تلاش همه‌جانبه‌ای برای تسخیر قلب‌های روشنفکران - اگر نگوئیم اندیشه‌آنان - دست زدند. نخستین کنگره نویسندگان ایران، باشکوه زیادی، در محوطه سفارت شوروی برگزار شد. احمد قوام که در آن زمان دوباره به نخست وزیری رسیده بود این کنگره را با سخنان خود افتتاح کرد. در این کنگره، ادبای برجسته و قدیمی سخنرانی کردند و ادبای جوان درباره جنبه‌های مختلف ادبیات فارسی و به ویژه ادبیات معاصر، داد سخن دادند. سخنرانی‌هایی که در این کنگره ایراد شد و به چاپ رسید، از لحاظ تحلیل تحولات ادبی اخیر ایران يك تألیف ارزشمند است. بسیاری از این تحولات مورد بررسی و نقد قرار گرفت و کنگره به چاپ آنها همت کرد. برگزاری این کنگره همچنین نشانگر دوستی ایران و شوروی بود.

نگرانی غرب از تشکیل این کنگره، طبعاً مبالغه آمیز می‌بود چنانچه تصور می‌شد که شرکت افرادی مانند جناب آقای دکتر خانلری و جناب آقای علی اصغر حکمت^{۱۳} یا شخص قوام در این کنگره به این معنی بود که آنان کاملاً توسط روس‌ها تسخیر شده‌اند؛ هر چند که صدای دست‌زدن‌ها و خنده دوستانه میهمانان و گفتگوهای آنان در زیر سایه درختان چنار محوطه سفارت شوروی طنین می‌انداخت. مقالاتی که

توسط ایرانیان در این کنگره خوانده شد، آشکارا آزاد از تبلیغات هواداری از شوروی بود. وظیفه هواداری از شوروی، شاید سهم مردان جوان و مشتاق و بسا استعدادی شد که رسماً در حزب توده عضویت داشتند. اما، رویهمرفته، این اجتماع از لیبرال‌ها تشکیل می‌شد؛ از نوع گردهم‌آئی‌هایی که در اتاق‌های پذیرائی عصر ملکه ویکتوریا، در لندن صورت می‌گرفت.

متأسفانه، دولت انگلستان در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] علاقه‌اش به «کوزت‌ها» ۱۴ و «مازینی‌ها» ۱۵ و «گادپالدی‌ها» ۱۶، در مقایسه با یک‌سده پیش، کمتر شده بود. شاید هم به این خاطر بود که بریتانیا وطن‌دوستی ایرانیان را با همان چشمی نمی‌گریست که عادت داشت به وطن دوستان ایتالیا و مجارستان در سال ۱۸۴۸ بنگرد. این تمایل در انگلیسی‌ها وجود داشت که آمال مردم ایران را از لحاظ آزادی و تجدید حیات ملی به شیوه‌های مشخص سده نوزدهم، ناچیز بشمارد. در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] دیگر پرفسور ادوارد براونی در قید حیات نبود تا در لندن به ترتیب نشست‌هایی مبادرت ورزد و از ایرانیان به عنوان مردمی نجیب و اصیل سخن گوید که همه ملت‌ها و باسلیقه‌های گوناگون، خود را مدیون آن‌ها می‌دانستند.^{۱۷} جای تردیدی نبود که سردمداران انگلیسی در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] ایران را دوست داشتند؛ آسمان صافش را، میدان‌های ورزشی‌اش را، سفرهای پرماجرا در ایران و زندگی با روحش را. بدون تردید، همه، مردم ایران یا برخی از آن‌ها را - به شیوه‌ای مشروط و ناهم‌آهنگ - دوست میداشتند. شاید در ایران آن شادمانی را می‌یافتند که در جای دیگری، به ویژه در انگلستان نمی‌یافتند.

ایرانیان سهم بزرگی در این بهره‌مندی‌ها داشتند؛ همان‌گونه که هوای دلپذیر کوهستان‌های ایران، دره‌های پهن آن، معماری‌های زیبای عصر صفوی و استخرهای باغ‌های شیراز چنین بهره‌مندی را نصیب انگلیسی‌ها می‌کردند. با وجود همه این‌ها، ایرانیان برای آن‌ها غریبه بودند و [به همین جهت] از اعتماد انگلستان برخوردار نشدند.

بریتانیا، در واقع، در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] آگاه بود ارجی که ایرانیان به آرمان‌های شوروی می‌گذارند فقط زبانی بود. شاید به‌خاطر همین آگاهی بود که انگلستان با وجود داشتن علاقه نفتی بسیار چشمگیر در ایران، نشانه‌های نفوذ شوروی در این کشور را اتفاقی می‌دانست. جرج لنچافسکی (بک‌دیپلمات لهستانی که در دوران جنگ در ایران خدمت می‌کرد و بعداً به تابعیت امریکا درآمد) در کتاب خود به نام «روسیه و غرب در ایران»^{۱۸} که یکی از منابع معتبر درباره تحولات سیاسی اخیر ایران است، با ناامیدی از این موضوع سخن می‌گوید که چگونه بریتانیا اجازه داد که روس‌ها در تهران و سایر شهرها به تبلیغات پردازند.

انگلیسی‌ها حتی تا آن اندازه پیش رفتند که قسمتی از ویرین تبلیغاتی سفارت بریتانیا در تهران را به همکاران روسی خود قرض دادند. شاید بریتانیا کم‌کم احساس می‌کرد که چون احتمالاً هند مدت زیادی در تحت سلطه بریتانیا نخواهد ماند انگلیسی‌ها می‌توانند فعالیت خود را در ایران مسکوت گذارند و به کار هند پردازند.^{۱۹} در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] به نظر می‌رسید که روس‌ها راه خود را ادامه می‌دادند. از جمله فعالیت روس‌ها این بود که سانسور رسانه‌های گروهی را به سود خود انجام می‌دادند. طبق پیمان اتحاد سه‌جانبه ۱۹۴۲ [۹ بهمن ۱۳۲۰] مقررات سانسور شامل آژانس‌های خبری بین‌المللی می‌گردید که مستقل از دولت‌ها بودند نظیر «رویترز»^{۲۰}؛ و بک خبرگزاری دولتی نظیر «تاس»^{۲۱} شامل سانسور نمی‌شد. از این رو، بخش عمده‌ای از اخبار مربوط به ایران از خبرگزاری مسزبور مایه می‌گرفت.

آزادی عمل بریتانیا و ایالات متحده امریکا در برابر شوروی، به مقدار کمی تضعیف گردید. زیرا دولت انگلستان که از جنگ خسته شده بود، با مشکلات دیگری مواجه بود که مهمتر از مشکل ایران به‌شمار می‌رفت. دولت ایالات متحده امریکا هرچند که نگران اوضاع ایران بود، اما در زمینه میزان تعهد امریکا در مسائل خارجی با نظرات متفاوتی روبرو بود و سیاست مشخص و روشنی نداشت.

پس از امضای قرارداد ترك مخاصمه با ژاپن، تاریخ خروج نیروهای انگلیسی و روسی از ایران دوم مارس ۱۹۴۶ [۱۱ اسفند ۱۳۲۴] تعیین گردید.
 امریکائی‌ها برنامه دیگری را برای خروج نیروهای خود از ایران داشتند. هنگامی که بوین^{۲۲} [وزیر خارجه انگلستان] در سپتامبر ۱۹۴۵، این موضوع را کتباً به مولوتف [وزیر خارجه شوروی] اطلاع داد، وی دوباره به سیاست طفره‌روی دست یازید.

تبلیغات حزب توده در مورد لزوم تأسیس شوراهای استانی: از آغاز سال ۱۹۴۵ [اواخر سال ۱۳۲۳ شمسی] روزنامه‌های حزب توده دست به یک رشته تبلیغات در مورد لزوم تأسیس شوراهای ولایتی [استانی] زدند که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود.^{۲۳}

اگرچه این بخش از قانون اساسی، تا به حال به مرحله اجراء درنیامده بود اما گنجاندن آن در قانون اساسی نشانگر این شیوه تفکر سیاسی ایرانیان بود که چگونه باید ایران را به بهترین نحو اداره کرد. کسانی هستند که عقیده دارند در مورد خودمختاری ایالات [استان‌ها] بایستی اقدامات گسترده‌ای صورت گیرد و سیدضیاء - الدین طباطبائی در شمار آنان است. برعکس، گروهی دیگر از نظام مرکزیت امور در تهران جانبداری می‌کنند. رضاشاه - به دلایل آشکاری - سیاست مرکزیت را در دوران سلطنتش دنبال کرد و بسیاری از مقامات استانی از تهران تعیین می‌شدند. در دوران پس از جنگ دوم نیز، پیشامدهای کشور به نظریه مرکزیت، قوام بخشید و ما به شرح این حوادث خواهیم پرداخت. اما امروزه، یک تغییر مختصر در این عقیده پدید آمده و اظهارات شاه در سال ۱۹۶۱ [۱۳۴۰ شمسی]، نشانگر تلاش بیشتر برای استقلال استان‌ها و شهرداری‌ها، در مقایسه با گذشته است. در سال ۱۹۵۵ [۱۳۳۴ شمسی] سیاست مرکزیت به مرحله‌ای رسیده بود که عملاً کلیه واردات کشور می‌بایست در گمرکات تهران تریخیص شود و برای انجام کلیه امور اداری، مسافرت به تهران ضرورت داشت.^{۲۴}

تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان: در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] اشاراتی که به اصول اجراء نشده قانون اساسی در زمینه خودمختاری محلی می‌شد فقط از جانب [کمونیست‌های] آذربایجان عنوان می‌گردید. آنها می‌گفتند که اگرچه آذربایجان موفق شده است اعضای حزب توده را در سال ۱۹۴۲ [۱۳۲۱ شمسی] به مجلس بازگرداند، مع الوصف استان آذربایجان که دارای امکانات پیشرفت پویا بوده و زرخیز می‌باشد، دریافته‌است که نمی‌تواند به اکثریت مرتجع مجلس شورای ملی رأی دهد [انتخابات دوره چهاردهم مجلس]، از این رو، در صدد است که مجلسی برای خود تأسیس نماید.

اقدام یادشده [درواقع] گوشه‌ای از يك كهنه داستان بود که این بار - باللهام گرفتن از شوروی - بازگو می‌شد. چرا که از روزهای نخست تأسیس مجلس شورای ملی، فقط نمایندگان تبریز بودند که برای تدوین اصول آزادی بر طبق قانون اساسی مورد مشورت قرار گرفتند و گردانندگان حوزه‌های انتخاباتی آنان به شدت مراقب بودند تا تسلیم استبداد نشوند. از این رو [ملاحظه می‌شود که] آغاز جنبش تجزیه - طلبانه آذربایجان در ۱۹۴۶-۱۹۴۵ [۱۳۲۵-۱۳۲۴ شمسی] دارای يك ترکیب داخلی از موضوعات گذشته بود و همین امر سبب شد که موجب شگفتی کمتری شود. این جنبش، کاملاً نشانگر این فکر است که چگونه می‌توان عواطف و اعتقاداتی را که از مدت‌ها پیش پروبال گرفته است، برای نفاق افکنی به کار برد. ماجرای آذربایجان نخستین آزمون از شیوه روی کار آوردن دولت‌های اقماری شوروی بود.

دراوت ۱۹۴۵ [مرداد ۱۳۲۴] کمیته نجات ملی آذربایجان که شایعاتی درباره آن وجود داشت، به حزب دموکرات آذربایجان تبدیل شد و شعبه حزب توده در آنجا بی‌درنگ الحاق خود را به حزب دموکرات اعلام کرد. حزب توده برخلاف آنچه که انتظار می‌رفت، چندان قدرتی نداشت و به نظر می‌رسید که از اعتماد نظر به پردازان و توطئه‌چینان و الامقام استالین برخوردار نبود؛ احتمالاً به خاطر این که حزب مزبور قانون بورژواها بود. اساساً جنبش آذربایجان در دست افراد تعلیم دیده در شوروی

قرارداشت؛ برخلاف رهبران حزب توده که غالباً در آلمان پیش از هیتلر، درس خوانده بودند.

از آنجایی که آذربایجان استان بسیار باروری است، لذا برای ایران جنبه حیاتی دارد. همچنین، پنجره ایران به سوی غرب است. از این رو، گنجینه‌ای است از اندیشه‌ها و شایستگی‌ها، که هر دوی آن‌ها به گونه‌ی عالی تجلی می‌یابند. مع الوصف مردم آذربایجان شکایات زیادی از دولت مرکزی داشتند. آذربایجان در شمار استان‌هایی بود که در دوره رضاشاه، رنج بسیاری را تحمل کرده بود. رضاشاه از استان‌های جنوبی ایران (فارس، کرمان و خوزستان) بیزار بود زیرا تصور می‌کرد که مردم آنجا با انگلیسی‌ها ارتباط دارند. همچنین ادعا شده است که رضاشاه با نظر خوبی به استان آذربایجان نگاه نمی‌کرد. شاید به خاطر این بود که سلاطین قاجار این استان را به عنوان مقر حکومت و لبعهد تعیین کرده بودند. یا به این خاطر که در فاصله‌های ۱۹۱۸-۱۹۰۹ [۱۲۹۷-۱۲۸۸ شمسی] در زیر سلطه روس‌ها قرار داشت. رضاشاه در روزگار قزاقی‌اش، در آذربایجان با بلشویک‌ها جنگید و شکست خورد و به عقب‌نشینی شرم‌آوری از طریق فرار به گذرگاه‌های بسیار سرد و پوشیده از برف کوهستانی دست زد. شاید هم کردهای تجزیه‌طلب آذربایجان و رهبر آنان (اسمعیل‌خان سمیتقو) را از یاد نبرده بود. رضاشاه برای هموار کردن راه قدرت خود، ناگزیر به جنگ با اسمعیل‌خان سمیتقو شده بود.

سوی این احساس بی‌عدالتی دولت مرکزی نسبت به مردم آذربایجان اختلافات زبانی و نژادی نیز برای برافروختن آتش تجزیه‌طلبی مورد استفاده قرار گرفت. لهجه محلی ترکی آذری، به عنوان یک زبان رسمی از سوی دولت مرکزی ممنوع اعلام شده بود. اما اغلب مردم در گفتگوهای روزانه‌شان، به این زبان سخن می‌گفتند. البته چون زبان فارسی به عنوان زبان اداری به کار می‌رفت، لذا بهره‌گیری از عامل زبان ترکی به عنوان یک بهانه تجزیه‌طلبی، تا حدودی مصنوعی به نظر می‌رسید. مسأله نژادی هم، به همین ترتیب بود چون مردم ایران عموماً بایکدیگر آمیزش دارند

در حالی که تعداد زیادی ترك زبان در آذربایجان وجود دارد، ترك‌زبان‌های زیادی نیز در شهرهای قزوین و تهران ساکن هستند. در تبلیغات مربوط به ایجاد يك آذربایجان مستقل، مسأله ترك بودن زیاد مورد اهمیت قرار نگرفت. دولت شوروی مایل نبود که روحیه گستاخ و تعصب نژادی ترکیه را برانگیزاند، زیرا موضوع پان‌ترکیسم [وحدت ترك‌های جهان] خوشایند دولت شوروی نبود که بر قسمت بزرگی از منطقه ترك‌نشین آسیای مرکزی حکومت می‌کرد. همچنین، یاغیان آذربایجان - صرف‌نظر از خواسته‌های خود و مخالفتشان با دولت مرکزی - نمی‌خواستند از شعارهایی استفاده کنند که امکان داشت آنان را از لحاظ سیاسی، به دولت ترکیه مربوط سازد. اندیشه یاغیان آذربایجان و هم‌پالکی‌های روسی‌شان، بر حسب همسایگی آذربایجان ایران و شوروی در يك محور «شمال - جنوب» بود، نه بر اساس پیوند با ترکیه در غرب.

رهبران فرقه دموکرات از وجود هواداران خود در منطقه ماوراء قفقاز شوروی بهره‌گیری کردند، به نحوی که روزنامه تایمز [لندن] در شماره ۲۶ ژانویه ۱۹۴۶ خود گزارش کرد که این هواداران می‌توانستند به آسانی درسکته همگن آذربایجان ایران رخنه کنند. زیرا اسکته آذربایجان، در دهه اول قرن بیستم و در دوران مشروطه، از قفقاز به ایران مهاجرت کرده بودند.

با وجود این، نیازی نمی‌دیدند تا بر این همگنی تأکید کنند. حقیقت این بود که پیوندهای نژادی میان مردم شمال غربی ایران و هم‌قطاران روسی‌شان وجود داشت. [در این میان] نبایستی نقش آرامنه ایران و شوروی را نادیده گرفت.

جعفر پیشه‌وری در جمهوری بلشویکی و کوتاه‌عمر گیلان در سال ۱۹۲۱-۱۹۲۰ [۱۳۰۰-۱۲۹۹ شمسی] پست وزیر داخله را داشت. بعدها، وی به صورت يك عامل کمینترن [کمونیسم بین‌الملل] درآمد. پیشه‌وری که وانمود می‌کرد از يك تصفیه کمونیستی در شوروی فرار کرده است، در سال ۱۹۳۶ [۱۳۱۵ شمسی] به ایران برگشت. اما دستگیر و زندانی شد. وی در سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] با استفاده از

فرمان عفو محمدرضا شاه، از زندان آزاد شد و روزنامه‌ای به نام «آزیر» منتشر کرد که در خدمت حزب توده بود. سپس به تبریز برگشت و در انتخابات مجلس [دوره چهاردهم] از تبریز شرکت کرد و آرای زیادی آورد. اما مجلس اعتبارنامه‌اش را [به خاطر سوابق کمونیستی‌اش] تصویب نکرد. وی در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] رهبری جنبش آذربایجان را به دست گرفت. در ۱۶ و ۱۷ نوامبر همان سال [۲۴ و ۲۵ آذر ۱۳۲۴]، ادارات دولتی تبریز و خط آهن صدمیلی تا جنوب شرقی میانه را تصرف کرد و راه ارتباطی تهران به آذربایجان را بست. در هفدهم نوامبر [۲۵ آذر]، دولت مرکزی به سفارت شوروی در تهران اطلاع داد که قصد اعزام قوای نظامی به آذربایجان را دارد تا متجاسرین را سر جای خود بنشانند. اما روس‌ها به قوای اعزامی از تهران اجازه ندادند که از قزوین فراتر روند. توجه مقامات روسی این بود که نهضت تبریز «مستقل و خلقی» است و اضافه کردند که تشکیل این نهضت بدون دخالت شوروی صورت گرفته است.

عکس العمل امریکا و انگلیس در برابر غائله آذربایجان: دولت ایالات متحده به دلایل زیر کمی دستپاچه شده بود:

۱- امریکا، در آن زمان، با انتخاب مجدد افسران امریکائی تحت فرماندهی سرهنگ شوارتسکف،^{۲۵} موافقت کرده بود. شوارتسکف که افسر لایقی بود، به عنوان مشاور ژاندارمری و شهربانی، به مدت دو سال دیگر در دوسازمان مزبور مأمور شده بود. موضوع استخدام شوارتسکف از چشم نمایندگان حزب جمهوریخواه در در کنگره پنهان نماند و پرسش کردند که آیا امریکا می‌تواند افسران روسی را در وضعیت مشابه شوارتسکف، در مرکزیک تحمل کند؟

۲- سوای موضوع بالا، مقامات امریکائی در سراسر دوران جنگ، علاقه زیادی داشتند که موقعیت امریکارا در ایران تحکیم کنند. اما اعتراضات شدید شوروی به این موضوع، امکان داشت که توجه روس‌ها را به حضور امریکا در ایران جلب کند و در نتیجه با اتهام متقابل وزیانبار روس‌ها رو برو شوند.

۳- علاوه بر این تمایل که اوضاع نباید به مرحله‌ای برسد که هر کس دستش را رو کند. جانشین پرزیدنت روزولت [ترومن] بدون شك با به‌مخاطره انداختن «دوستی گرم» سه‌دولت متفق، مخالف بود. او کاملاً درست می‌اندیشید که مسائل مهم بی‌شماری وجود دارد که شرکای زمان جنگ بایستی آن‌ها را حل و فصل کنند و بایستی این مسائل را فدای مسأله ایران کرد.

۴- در ایالات متحده امریکا، محافل و ارگان‌هایی بودند که با روشنفکران حزب توده و دهقانان سهم‌شده بامالک در محصول، و خصوصاً بادهقانان آذربایجانی همدردی می‌کردند. به این جهت بود که دولت ایالات متحده اقدامات خود را محدود به فرستادن یادداشت اعتراض ۲۴ نوامبر ۱۹۴۵ [۳ آذر ۱۳۲۴] برای شوروی کرد. در این یادداشت، این فرض بیان شده بود که افسران روسی که مانع عبور نیروهای اعزامی ارتش ایران به تبریز شده‌اند، خودسرانه مرتکب این عمل شده‌اند و پیشنهاد کرد که همه نیروهای متفقین تا اول ژانویه ۱۹۴۶ [۱۱ دی ۱۳۲۴] از ایران خارج شوند. همچنین مفاد اعلامیه سران سه‌دولت را درباره لزوم حفظ استقلال ایران، به دولت شوروی یادآوری کرد.^{۲۶}

دولت بریتانیا نیز به شوروی اعتراض کرد، اما تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ [۱۱ اسفند ۱۳۲۵] را برای خارج شدن نیروهای متفقین از ایران پیشنهاد کرد. [در این زمان] دولت بریتانیا بر اثر اشاره روس‌ها به اوضاع فلسطین و مصر و اندونزی دست‌پاچه شده بود.^{۲۷}

واکنش دولت شوروی: حسین علاء، سفیر ایران در واشنگتن، با اعتراضات شدید خود به امریکا [در زمینه غائله آذربایجان و نقش روس‌ها در آن]، باعث شد که اعتراضات متفقین غربی زودتر مورد توجه امریکا قرار گیرد. روس‌ها پاسخ دادند که تجدید نظر در تاریخ خروج نیروهای متفقین از ایران، ضرورتی ندارد و به دولت ایران گفته شده است که ورود نیروهای ایرانی به آذربایجان، فقط بی‌نظمی در این منطقه را افزایش خواهد داد و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ناگزیر خواهد

شد برای « حمایت » از پادگان ۳۰/۰۰۰ نفره خود، تعداد بیشتری نیرو به ایران گسیل دارد.^{۲۸}

همچنین روس‌ها به مقامات ایرانی گفتند که دولت شوروی از درخواست‌های مردم آذربایجان حمایت می‌کند. کابینه ایران [حکیمی] يك شورای دولتی تشکیل داد که پنج نخست‌وزیر اسبق در آن عضویت داشتند و نظر مشورتی می‌دادند. به استانداران دستور داده شد تا ترتیب انتخابات انجمن‌های ایالتی را بدهند؛ انجمن‌هایی که بنا به گزارش خبرنگار روزنامه تایمز، دولت بریتانیا در گذشته از تأسیس آنها جانبداری کرده بود.

غائله کردها: تهران دیگر نمی‌توانست بی تفاوت باقی بماند، چرا که روس‌ها سوای ایجاد غائله آذربایجان، دست‌اندرکار غائله کردستان نیز شده بودند و نقش شوروی در این کار از ابتدا مشخص بود.

کردهائی که در منطقه نزدیک ساحل دریاچه رضائیه سکنی داشتند و مرکز آنان مهاباد بود، از سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی] کنسولگری شوروی در رضائیه با آنها مغالزه می‌کرد. يك انجمن روابط فرهنگی شوروی و کردها، در مهاباد تأسیس شد. در ماه سپتامبر ۱۹۴۵ [شهریور ۱۳۲۴] يك دسته از مقامات بلندپایه و خنده‌برلب کرد، با سرپرستی انجمن مزبور، راهی باکو شدند تا در يك اجلاس تلهم عقاید [ارشاد کمونیستی] شرکت کنند. در پی آنان، جوانان کرد برای فراگرفتن حرفه‌ها و مهارت‌های فنی، به دانشگاه‌های شوروی روی آوردند.

کردهای باغی علیه دولت عراق - که همراه با کردهای ایران و ترکیه، مشکل کردها را تشکیل می‌دهند - در ماه اکتبر ۱۹۴۵ [مهر ۱۳۲۴] از عراق فرار کردند و مورد استقبال کردهای مهاباد قرار گرفتند. کردهای فراری از ایل بارزانی بودند و رهبریشان را ملامصطفی بارزانی به عهده داشت. وی همان کسی است که در سال ۱۹۵۸ [۱۳۳۷ شمسی] نامش دوباره بر سر زبان‌ها افتاد.^{۲۹} کردهای عراقی اسلحه انگلیسی داشتند و آنها را از واحدهای نظامی عراق دزدیده بودند. افسران روسی

کردهای عراق را در اختیار قاضی محمد، بزرگ مردم مهاباد، قرار دادند. به این سان، قاضی محمد خود را رهبر يك نهضت تجزیه طلب یافت و تأسیس «جمهوری خلق کرد» در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ [۲۲ آذر ۱۳۲۴] - بامساحتی نزدیک به پنجاه میل در اطراف مهاباد - اعلام شد.

وضعیت بالا به این معنی بود که سراسر آذربایجان از سلطه حکومت مرکزی خارج شده و در معرض نفوذ روس‌ها قرار گرفته و امکان دارد که این وضعیت به مناطق جنوبی کردنشین هم سرایت کند؛ وضعیتی که امکان داشت از لحاظ روس‌ها، يك وضعیت مطلوب به شمار آید. [در ضمن] خطری را هم متوجه عراق می‌کرد. چرا که اگر روس‌ها می‌توانستند به بخش جنوبی این منطقه مسلط شوند، پیشروی آنان به سوی مرز شمالی عراق از راه آذربایجان به آسانی صورت می‌گرفت. اگر کردهای مهاباد می‌توانستند جنبش خود را به کرمانشاه نیز سرایت دهند، فرضاً که کرمانشاه نیز به زیر سلطه روس‌ها در می‌آمد، امکان داشت که در آینده روس‌ها با اتحاد دو حکومت سرسپرده [آذربایجان و کردستان] مستقیماً به منطقه دجله، کرخه و کارون برسند که کاملاً در خلیج فارس قرار داشتند.

چنانچه اساساً پذیرفته می‌شد که امکان دارد منطقه غرب ایران به زیر سلطه شوروی در آید، این موضوع بدون تردید بخشی از رؤیای بزرگ استراتژیک روس‌ها را تشکیل می‌داد.^{۲۰} عجبالتاً با توجه به مذاکرات اروپا پس از جنگ دوم جهانی می‌توان فرض کرد که اگرچه غائله آذربایجان و کردستان تجربه کوچکی در کار ایجاد دولت‌های اقماری شوروی بود، اما [باید گفت که] فعالیت‌های شوروی در آذربایجان در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ [۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ شمسی] اساساً چیزی در ردیف يك حرکت نمایشی بود تا توجه دولت‌های غربی را از اوضاع اروپای شرقی منحرف کند.^{۲۱}

کنفرانس‌های مسکو و پیامدهای آن: این کنفرانس در دسامبر ۱۹۴۵ [آذر ۱۳۲۴] در مسکو شروع به کار کرد. استالین موضوع ایران را عنوان کرد تا در

مذاکرات با بیرنس^{۲۲} [وزیر خارجه امریکا] از موضع محکمی برخوردار باشد. بوین [وزیر خارجه بریتانیا] پیشنهاد کرد که یک کمیسیون سه‌جانبه برای رسیدگی به وضعیت ایران تشکیل شود. مولوتف قبول این پیشنهاد را به‌دفع‌الوقت گذراند تا شب کریسمس فرارسید. در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۵ [۷ آذر ۱۳۲۴] ناگهان کار کنفرانس متوقف شد، چون مولوتف اظهار داشت که «مسأله ایران به‌طرز درستی در دستور جلسه مذاکرات گذارده نشده و لذا نمی‌تواند مورد بررسی قرار گیرد».^{۲۳}

کابینه ایران به ریاست ابراهیم حکیمی، با پیشنهاد بوین درباره اعزام نمایندگان کمیسیون سه‌جانبه به ایران جهت نظارت بر تأسیس انجمن‌های ولایتی [مسورد نظر حکومت خود مختار آذربایجان] مخالفت کرد. پیشنهاد انگلستان در این زمینه راه حل زیرکانه‌ای برای شکست بن‌بست آذربایجان بود. رد این پیشنهاد از سوی ایران در دهم ژانویه ۱۹۴۶ [۲۰ دی ۱۳۲۴] از استقبال مردم تهران برخوردار شد، چرا که این پیشنهاد را توهینی به مملکت خویش به شمار می‌آوردند و اصولاً معتقد بودند که نتیجه‌ای از آن به‌دست نخواهد آمد. مردم ایران که شاهد از دست رفتن یک استان کشور بودند، عقیده داشتند که این سفر می‌بایست مدت‌ها پیش صورت می‌گرفت.^{۲۴}

[در این میان] انتشار نخستین قطعنامه کنگره ملی آذربایجان، راهی را برای جلوگیری از جدایی کامل این استان از ایران از طریق تأسیس شوراهای ایالتی نشان داده بود. آذربایجانی‌ها اعلام کرده بودند که «حکومت ملی آذربایجان» حکومت مرکزی ایران را به رسمیت می‌شناسد و دستورات آنرا در موارد معینی اجرا خواهد کرد، مشروط به این که دستورات مزبور مغایرتی با خواسته‌های مجلس ملی آذربایجان نداشته باشد؛ حکومت آذربایجان مایل نبود که دوباره به‌طور کامل تابع مجلس شورای ملی شود.^{۲۵}

وزیران خارجه انگلیس و امریکا در ترغیب سفیر ایران در لندن [سید حسن تقی زاده] برای طرح مسأله ایران در اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل

نقشی نداشتند.

تقی‌زاده در ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶ [۲۵ دی ۱۳۲۴] موضوع را در مجمع عمومی مطرح کرد. روس‌ها نیز به حضور نیروهای انگلیسی در قبرس به شدت حمله کردند و مطالبی را در رابطه با حضور نیروهای انگلیسی در اندونزی اظهار داشتند.^{۲۶} پس از این که شورای امنیت توصیه کرد که مسأله آذربایجان بایستی از طریق مذاکرات مستقیم ایران و شوروی حل و فصل شود و بعد از آن که تقی‌زاده دوباره موضوع را در ۲۸ ژانویه ۱۹۴۶ [۸ بهمن ۱۳۲۴] در شورای امنیت طرح کرد، وپشنسکی^{۲۷} [نماینده شوروی] سرانجام با اکراه پذیرفت که شورا می‌تواند درخواست یک گزارش دیگر از مذاکرات ایران و شوروی را بنماید. نتیجه اقدام ایران این شد که دست کم توانست شکایت خود را در دستور جلسه شورای امنیت قرار دهد و آنرا حفظ کند.

سقوط کابینه حکیمی: تهران در آخرین ماه‌های سال ۱۹۴۵ [آبان و آذر و دی ۱۳۲۴] شاهد حرکات متعدد سازش‌آمیز دولت بود؛ از نوع حرکات سنتی برای کنار آمدن با یک دشمن یا وادار کردن او به این فکر که دلایل واقعی برای خصومت با ایران وجود ندارد و موضع این کشور قطعی است. بر اساس همین موضع‌گیری بود که یک وزیر کابینه [که طرفدار انگلستان بود] بر کنار شد و وزیر دیگری که در شمار طرفداران پروپاقرص انگلستان به شمار می‌رفت و با حزب اراده ملی [مخالف توده‌ای‌ها] ارتباط داشت، کابینه را ترک گفت. این حرکات که بیشتر به منظور حفظ کابینه حکیمی صورت می‌گرفت تا راضی کردن روس‌ها، تاجه اندازه مؤثر افتاد؟ فقط می‌توان به حدس و گمان متوسل شد، زیرا در آن زمان تماس مختصری بین حکیمی و روس‌ها وجود داشت (به دلیل احضار سفیر شوروی به مسکو)^{۲۸} همچنین ایران دچار یک بحران بزرگ داخلی شده و اقداماتی که در این شرایط صورت می‌گرفت، می‌توانست صرفاً از انگیزش برخی ملاحظات کاملاً شخصی یا محلی برخوردار باشد. به دلایلی که کاملاً روشن نبود، به نظر می‌رسید که اقدامات مزبور به سود نخست‌وزیر تمام شد.

با وجود این که حکیمی با رد پیشنهاد بوبین دایر بر اعزام نمایندگان کمیسیون سه‌جانبه به ایران، برای خود وجهه‌ای کسب کرده بود، اما کابینه او نتوانست بیشتر از ۲۰ ژانویه ۱۹۴۶ [اول بهمن ۱۳۲۴] بر سر کار بماند.^{۳۹} شش روز بعد، مجلس با رأی اکثریت نمایندگان (فقط با تفاوت یک رأی موافق، احمد قوام را به نخست‌وزیری برگزید).^{۴۰}

قوام، مشکل‌شای ماجرای آذربایجان: تاجائی که به بحران آذربایجان مربوط می‌شد، قوام این امتیاز را داشت که در دوران نخست‌وزیری قبلی خود در ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۳ [از ۱۳۲۱/۵/۱۸ تا ۱۳۲۱/۱۱/۲۴] روابط خوبی با توده‌ای‌ها برقرار کرد و در انتخابات ۱۹۴۳ [دوره چهاردهم مجلس در اسفند ۱۳۲۲] به آن‌ها کمک نمود. قوام اعلام کرد که عاری از تعصب نسبت به هر دولت خارجی است و فقط قصد خدمت به ایران را دارد؛ یک اصل تکراری اما عالی که از دهان سیاستمداران ایران خارج می‌شود. استالین پاسخ دوستانه‌ای به پیام قوام داد. قوام به درخواست حزب توده با فوریت به برکنار کردن سرلشگر ارفع (رئیس ستاد ارتش) دست زد که به دوستی با بریتانیا شهرت داشت. دوازده روز بعد، یعنی در ۱۸ فوریه [۲۹ بهمن ۱۳۲۴] با یک هواپیمای اختصاصی روسی، به مسکو رفت.^{۴۱} جراید وابسته به حزب توده، سروصدای زیادی درباره سفر او به مسکو به راه انداختند. این سروصداها، در واقع رنگ تبلیغات شدید ضد انگلیسی داشت و انگلستان متهم شد که قبایل جنوب ایران را مسلح می‌کند (تاوزنه متقابلی در برابر حکومت دست‌نشانده روس‌ها در آذربایجان و مهاباد باشد). به سفیر انگلیس حمله کردند و شرکت نفت ایران و انگلیس را متهم به بدرفتاری با کارگران ایرانی نمودند.

ماه بحرانی مارس [فروردین ۱۳۲۵] فرارسید، در حالی که آخرین سربازان انگلیسی [در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۲۴] و نیروهای امریکائی تا اول ژانویه ۱۹۴۶ [۱۰ بهمن ۱۳۲۴] ایران را ترک گفته بودند. روس‌ها اعلام کردند که تخلیه منطقه شمال ایران از نیروهای شوروی، مشروط به عادی شدن اوضاع در آنجا است.^{۴۲}

ایالات متحده آمریکا، به این اظهارات روس‌ها اعتراض کرد^{۳۳} و ناظران امریکائی حضور تانک‌های روسی را در ۲۵ میلی غرب تهران گزارش کردند. در ۲۱ مارس که آغاز سال جدید ایرانی [۱۳۲۵ شمسی] بود، پیش‌بینی می‌شد که توده‌ای‌ها با کمک ارتش شوروی، به يك کودتای نظامی دست بزنند. این‌بار، امریکائی‌ها قاطع‌تر از گذشته عمل کردند و درباره حضور نیروهای روسی در اطراف تهران سروصدا به‌راه انداختند. مع الوصف، بعید به نظر می‌رسد که روس‌ها قصدی جز ایجاد رعب داشتند. دولت بریتانیا نیز از روس‌ها خواست که در مورد نقض مقررات پیمان اتحاد سه‌جانبه (در زمینه خروج نیروهای متفقین از ایران) توضیح دهند. اما طرز برخورد انگلیسی‌ها با این موضوع ملایم‌تر از امریکائی‌ها بود.

ماه مارس ۱۹۴۶ [فروردین ۱۳۲۵] ماه پرکاری برای قوام بود. وی در دهم مارس [۱۹ اسفند ۱۳۲۴] از مسکو به تهران برگشت و اعلام کرد که هر چند سفر او با موفقیت همراه نبوده، اما امیدوار است که با ورود سادچیکف سفیر جدید شوروی به ایران، مذاکرات درباره استخراج نفت شمال ایران از سر گرفته شود. در ۲۱ مارس [اول فروردین ۱۳۲۵] سیدضیاءالدین طباطبائی بازداشت شد. این اقدام قوام به این معنی بود که می‌خواهد با حزب توده مغالنه بیشتری کند و مایل نیست که او را يك مرتجع طرفدار انگلستان بدانند. در این ضمن، حسین علاء (سفیر ایران در واشنگتن و نماینده ایران در سازمان ملل) يك بار دیگر موضوع آذربایجان را، در تاریخ ۱۸ مارس ۱۹۴۶ [۲۷ اسفند ۱۳۲۴] در شورای امنیت مطرح کرد که موجب ناراحتی شدید روس‌ها شد. قوام از این وضعیت بهره‌برداری کرد. یعنی ضمن این که به علاء هشدار داد برای جلوگیری از وخامت بیشتر اوضاع اقدامات خود را متوقف کند، در عین حال از نگرانی روس‌ها که ناشی از بدنامی شان به عنوان يك دولت متجاوز بود، استفاده کرد. در ۲۴ مارس [۴ فروردین ۱۳۲۵] سفیر شوروی [سادچیکف] به قوام اطلاع داد که خروج کامل نیروهای روسی از ایران، از همان روز آغاز خواهد شد. همچنین سفیر شوروی یادداشت غیررسمی را درباره تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی همراه با یادداشت دیگری

درباره شکل حکومت خودمختار آذربایجان، تسلیم قوام کرد. دستپاچگی شوروی از گنجانده شدن شکایت ایران در دستور جلسه شورای امنیت همچنان ادامه یافت. سرانجام، گرومیکو [نماینده شوروی در سازمان ملل] با خشم جلسه را ترك گفت و شورا به طرفین توصیه کرد که به مذاکرات مستقیم بپردازند.

اینک قوام می‌توانست با تماشای صحنه شورای امنیت و اصرار حسین‌علاء در طرح موضوع و ناراحتی روس‌ها از این بابت، اوضاع را ارزیابی کند و شاید همان‌گونه که گه‌گاه عادت او بود، خنده مسخره‌آمیزی برب آورد. به هر حال، قوام بابرکناری حسین‌علاء مخالفت کرد و او را صرفاً به عنوان نماینده ایران در شورای امنیت تأیید نمود، در عین حال، به بررسی پیشنهاد های روس‌ها در زمینه شرایط خروجشان از ایران پرداخت. قوام به این قسمت از پیشنهاد روس‌ها اعتراض کرد که حاکی بود «چنانچه اوضاع و احوال غیر عادی پیش نیاید، خروج نیروهای شوروی ظرف مدت معینی [شش هفته] صورت خواهد گرفت.» این عبارت تعهد روس‌ها را قطعی نمی‌کرد. از این رو [در مذاکرات باروس‌ها] به تفسیر شفاهی این عبارت دست زد.

قوام با زمان بازی نکرد بلکه بر زمان پیروز شد. او با خون سردی وقت‌کشی می‌کرد و همتای روسی خود را در دلهره نگاه می‌داشت. قوام که با اتخاذ این رویه اجازه داده بود مسأله ایران همچنان در دستور جلسه شورای امنیت باقی بماند، اینک در انتظار روشن‌تر شدن اوضاع در ششم ماه مه ۱۹۴۶ [۱۶ اردیبهشت ۱۳۲۵]: آخرین فرصت برای خارج شدن نیروهای شوروی از ایران] بود.

شورای امنیت يك ورق برنده خوب را به قوام داد. اما بهترین ورق برنده او پرداختن به درخواست شوروی برای امتیاز نفت شمال بود. در پنجم آوریل ۱۹۴۶ [۱۵ فروردین ۱۳۲۵] دولت ایران موافقت نامه مربوط به خروج نیروهای روسی را تصویب کرد، مشروط به این که ظرف شش هفته از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ [از سوم اردیبهشت ۱۳۲۵] صورت‌گیری در این موافقت‌نامه همچنین مقرر شده

بود که يك شرکت مختلط نفتی ایران و شوروی به مدت پنج‌ماه سال دایر شود. مقاله نامه مربوط به این شرکت، می‌بایست ظرف هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ به تصویب مجلس ایران برسد. بحران آذربایجان به‌عنوان يك مشکل داخلی ایران تلقی شده، ایران وعده داده بود که جوانمردانه با یاغیان آن دیار رفتار نماید.^{۴۴}

قوام يك مهلت هفت‌ماهه را جهت تسلیم مقاله نامه یادشده به مجلس در نظر گرفته بود. علت این بود که مجلس دوره چهاردهم رو به پایان بود و براساس قانونی که قبلاً از تصویب مجلس گذشته بود، برگزاری انتخابات جدید در شرایط حضور نیروهای خارجی در کشور ممنوع شده بود؛ درحالی که تنه‌راه اجرای مقاله نامه مذکور برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس جدید بود. همچنین قوام در عین حال برگزاری انتخابات را مشروط به پایان رضایت بخش مذاکرات دولت با حکومت آذربایجان کرده بود. به این معنی بود که اگر روس‌ها می‌خواهند این مقاله نامه نفتی اجرا شود، بایستی به‌سازش میان دولت مرکزی و حکومت آذربایجان همت گمارند. وقتی قوام قول داد که نمایندگان حزب توده را که طرفدار این مقاله نامه هستند، به مجلس خواهد برد، حمایت شوروی از حزب دموکرات آذربایجان به سردی گرائید. همچنین سبب شد که روس‌ها در خارج کردن نیروهای خود از ایران تسریع نمایند تا انتخابات مجلس سریعتر انجام شود. با توجه به این که قوام پست وزارت کشور را هم برای خود حفظ کرده بود، لذا می‌توانست سریعاً ترتیب انتخابات جدید را بدهد و تحقق وعده او به روس‌ها در این زمینه، از اعتبار بیشتری برخوردار می‌شد. به این ترتیب، قوام توانست خطه آذربایجان را از وجود نیروهای روسی پاک کند. اینک، وی هفت ماه فرصت داشت تا درباره ترکیب مجلس آینده تصمیم بگیرد.

مذاکرات قوام با سران حکومت آذربایجان و مغالسه‌سیاسی با حزب توده؛ مذاکراتی

که با سران حکومت آذربایجان آغاز شد، به دلیل درخواست دموکرات‌ها دایر بر تعیین استاندار کل آذربایجان توسط حزب دموکرات و حق حکومت آذربایجان برای انجام اصلاحات ارضی، به شکست انجامید. همچنین، در مورد میزان مالیاتی که حکومت آذربایجان بایستی به دولت مرکزی پردازد، اختلاف نظر پیش آمد. یاغیان آذربایجان به دولت مرکزی اعلان جنگ دادند. این موضوع می‌توانست در دسری رابرای قوام پدید آورد. اما مغز قوام انباشته از خاطرات خوش خود و برادرش [وثوق‌الدوله] و پدرش [میرزا ابراهیم‌خان معتمدالسلطنه] از دورانی بود که مستوفی آذربایجان بودند. از آن مهم‌تر، خاطرات اشغال تبریز به وسیله روس‌ها و به بهانه حفظ نظم [در دوران جنگ اول جهانی] را از یاد نبرده بود.

منظور از بیان خاطرات مزبور این است که قوام با روحیه مردم تبریز آشنا بود و می‌دانست که چه کسی را باید برای مذاکره با تبریزی‌ها بفرستد که نگذارد کنترل اوضاع از دست او خارج شود. چنین شخصی می‌بایست هم با مردم تبریز تماس قبلی داشته و هم اطلاعات کافی از وضع این استان داشته باشد. البته چون روس‌ها می‌خواستند که توافق دولت مرکزی و حکومت آذربایجان سریعتر انجام گیرد تا انتخابات زودتر برگزار شود، لذا در اواخر ماه مه ۱۹۴۶ [اوایل خرداد ۱۳۲۵] سران حکومت تبریز لحن آشتی‌جویانه‌تری را در پیش گرفتند. در ۱۱ ژوئن ۱۹۴۶ [۲۰ خرداد ۱۳۲۵] مظفر فیروز [معاون سیاسی نخست وزیر] که شخصیت نیرومندی بود، از سوی سران حکومت تبریز به عنوان رئیس هیأت اعزامی دولت مرکزی، پذیرفته شد.

مهم‌تر از آن، قوام می‌بایست مراقبت می‌کرد تا وضعیتی پیش نیاید که روس‌ها به بهانه «حفظ نظم در آذربایجان» یا «کوتاهی ایران در انجام مذاکرات کارساز و خیر خواهانه با حکومت تبریز»، دوباره به آذربایجان برگردند و نقشه قوام برهم بخورد.

همچنین برای این که روس‌ها متوجه نقشه واقعی او که کلاه‌گذاردن بر سر روس‌ها است نشوند، قوام ناگزیر بود که چهره ایران را بارنگ‌های حزب توده آرایش دهد تا بتواند تصویری از مجلسی بسازد که وعده داده بود مقابله نامه نفتی را به تصویب برساند.

[بدین‌سان بود که] دوستی ایران و شوروی - با تحرك زیادی - روبه‌رشد نهاد. کنگره اول نویسندگان ایران که قبلاً درباره آن صحبت کردیم فقط جزئی از آغاز دوستی ایران و شوروی بود، اینک باب روز شده بود. توده‌ای‌ها از چنان آزادی عملی برخوردار شدند که در گذشته نظیر آن وجود نداشت. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۶ [۲۲ تیر ۱۳۲۵] فعالیت چند ساله توده‌ای‌ها در میدان‌های نفت‌خیز جنوب به اعتصاب جدی کارگران شرکت نفت انجامید. سرانجام دولت پا درمیانی کرد. مظفر فیروز، دوباره به‌عنوان یک میانجی وارد عمل شد. اما قوام ناگزیر بود که جانب احتیاط را از دست ندهد؛ او خطر مداخله شرکت نفت را فقط موقعی پذیرا شد که وخامت اوضاع وی را ناگزیر به این کار کرد، اما بعداً اجازه داد که فرماندار نظامی آبادان را به‌خاطر اقدامات سرکوب‌گرایانه‌اش تحویل دادگاه نظامی دهند.

درواقع به‌نظر می‌رسید که قوام برای دادن میدان عمل بیشتر به توده‌ای‌ها آمادگی داشت. از چشم ناظران غربی، قوام همچون مرد خطرناکی جلوه می‌نمود. با این که به‌گفته یک ناظر، شاه درس‌اسر این دوران، اصولاً نقشی در سیاست ایران نداشت، اما به‌طوری که از کتاب مأموریت برای وطنم برمی‌آید، شاه هم از مغالزه قوام با توده‌ای‌ها دچار اضطراب شده بود. قوام به‌تنهایی عمل می‌کرد. شاه نیز که به ندرت به کسی اعتماد می‌نمود، ناگزیر بود شخصیتی را که از چشم بسیاری از مردم، خائن به کشور به‌شمار می‌رفت و می‌خواست مملکت را به‌دست توده‌ای‌ها بدهد، مورد بی‌مهری قرار دهد.^{۲۵}

در ماه اوت ۱۹۴۶ [۱۰ مرداد ۱۳۲۵]، قوام سه‌عضو برجسته حزب توده را وارد کابینه خود کرد [ایرج اسکندری وزیر پیشه و هنر (بازرگانی)، دکتر

فریدون کشاورز وزیر فرهنگ و دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداشتی]. مظفر فیروز که به هواداری از حزب توده شهرت داشت، به عنوان معاون نخست وزیر (در واقع چهارمین وزیر توده‌ای) داخل کابینه شد. پیوستن به حزب توده - به ویژه از سوی جوانان - باب روز شده بود. عضویت در اتحادیه‌های کارگری نیز، همین وضع را داشت؛ منتهی مراتب از سوی کسانی بود که معنای اتحادیه‌های کارگری را می‌فهمیدند. اما افراد مسن‌تر (حتی از طبقه روشنفکران) به عضویت در حزب توده علاقه‌ای نشان ندادند. علاقه آن‌ها به این حزب، محدود به صرف یک لیوان چای باتوده‌ای‌ها بود و بیشترین کاری که می‌کردند این بود که با حزب همدردی می‌نمودند. [در این میان] دولت بریتانیا شکایت کرد که امنیت میدان‌های نفتی جنوب همچنان رضایت‌بخش نیست. رشد اتحادیه‌های کارگری در شهرها، با تأخیر نسبی ادامه می‌یافت. حزب توده شروع به جلب نظر خلق‌های محروم و زحمت‌کشان روستاها کرد. چرا که این حزب سیاسی شهر نشین، از آغاز فعالیت‌اش، خود را متعهد به بهبود وضع آنان کرده بود. مع الوصف تاکنون تماس‌های بسیار کمی با اکثریت بزرگ مردم ایران گرفته بود که در روستاها زندگی می‌کردند. کشاورزان طغیان کردند و در چند مورد مبادرت به دزدی و آتش‌زدن مزارع و ندادن سهم مالک نمودند. اما هیچ پیشامد جدی در ماه اوت [مرداد] پیش نیامد که اعزام نیروهای انگلیسی را از هند به بصره [در مجاور مرز دریائی ایران در آبادان] توجیه کند. چنین اقداماتی، ممکن بود که وضع قوام را از لحاظ رابطه‌اش با روس‌ها، دشوارتر سازد. خوشبختانه، در پی اعتراضات شدید ایران به بریتانیا، یک محیط دوستانه‌تری در اواسط این ماه در روابط دو کشور به وجود آمد.

در این زمان، قوام خود را آماده برگزاری این انتخابات بسیار مهم کرده بود، چون سرانجام به نوعی توافق با سران حکومت آذربایجان در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ [۲۳ خرداد ۱۳۲۵] دست یافته بود. ۴۶ این توافق به نحوی بود که قوام می‌توانست انتخابات را در ۲۹ ژوئن [۱۰ تیر ۱۳۲۵] برگزار کند. قراین جهت‌گیری سیاسی جدید

قوام، با تأسیس حزب دموکرات ایران نشان داده شد. این حزب که رهبری آن را خود قوام به‌عهده داشت، هدف حفظ روابط حسنه با کشورهای انگلیس و امریکا و شوروی را دنبال می‌کرد. البته این حزب با حزب توده رقابت می‌کرد و هدف از تأسیس آن این بود که حزب توده نتواند اکثریت را در مجلس به‌دست آورد.^{۴۷} قوام خود را آماده می‌کرد تا این بازی سیاسی را به‌آخر رساند: حزب‌توده را می‌بایست به‌طریقی درهم شکست. بایستی نوعی شگرد انحرافی به‌کار می‌رفت تا توجه مردم را از مبارزه سیاسی حزب‌توده منحرف کند. عشایر به‌مثابه یک‌وسیله انحرافی، قابل استفاده بودند. در ماه سپتامبر ۱۹۴۶ [مهر ۱۳۲۵] از اصفهان گزارش شد که ایل بختیاری قصد شورش دارد. خوانین بختیاری متهم شدند که بر اثر تحریک خارجی‌ان [انگلیسی‌ها] مشکلاتی را برای حزب‌توده به‌وجود می‌آورند. این موضوع اهمیت چندانی نداشت. روابط قوام با بختیاری‌ها خوب نبود زیرا کابینه بختیاری‌ها در سال ۱۹۰۹ [۱۲۸۸ شمسی] قوام را که به‌تازگی وارد تهران شده بود، بازداشت و به‌مدت چند ساعت زندانی کرده بود. لذا طبیعی بود که قوام می‌بایست از آنها بدش بیاید. اما روابط صمیمانه‌ای با ایل قشقایی داشت. قبایل قشقایی فارس همان‌گونه که ایرانیان می‌گویند «باقوام خوب بودند». به‌این جهت اتحاد بزرگ و نیرومند قبایل جنوب در ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۶ [اواخر شهریور ۱۳۲۵] برای طغیان علیه دولت مرکزی، از اهمیت زیادی برخوردار بود. تعداد زیادی از جراید حزب توده قوام را متهم کردند که این طغیان را ترتیب داده است. خوانین قبایل جنوب درخواست‌های خود را به‌دولت مرکزی منعکس کردند. این درخواست‌ها که با همکاری رجال شیراز تنظیم شده بود، کاملاً رنگ ضدتوده‌ای داشت: درخواست کرده بودند که همه‌اعضای کابینه، به‌جز شخص قوام، استعفاء دهند. خوانین بختیاری که مظفر فیروز آن‌ها را زندانی کرده بود، بایستی آزاد می‌شدند.

تفسیر تهران و مسکو از این پیشامد این بود که دسیسه انگلیسی‌ها در کار

است. حتی انگلستان را متهم کردند که اسلحه و مهمات را از کشتی‌های خود که

در خلیج فارس مستقر بودند به قشائی‌ها می‌رساند. چنانچه احمد قوام طراح این ماجرا بود، آن وقت امکان داشت که بریتانیا را به خاطر گمراه کردن روس‌ها، ملامت کرد. اما دولت انگلستان مشارکت در این دسیسه را انکار کرد.

قوام بازبان يك پدر دلسوخته، به مخالفت با سلحشوران قشائی و متحدان آنان پرداخت. تهدیدات قوام درباره مجازات کردن آنها، با کلامی دلنشین و لحنی آرام همراه بود. سرانجام وقتی قشائی‌ها پادگان‌های شهرهای مهم و بندر بوشهر را تصرف کردند، قوام تازه فهمید که «ناگزیر است» در برابر درخواست‌های آنان تسلیم شود. در ماه اکتبر [۲۵ مهر ۱۳۲۵] سه وزیر توده‌ای از کابینه اخراج شدند و کابینه قوام در ۱۹ اکتبر [۲۶ مهر ۱۳۲۵] بدون شرکت وزیران توده‌ای، تشکیل شد.^{۴۸} مظفر فیروز به عنوان سفیر ایران در مسکو تعیین شد. فرمانداران توده‌ای شهرهای تهران و اصفهان و کرمانشاه، از سمت خود برکنار شدند.

پایان غائله آذربایجان: شاه فرمان انتخابات [دوره پانزدهم مجلس] را در ششم اکتبر ۱۹۴۶ [۱۴ مهر ۱۳۲۵] صادر کرده بود. رئیس اداره خاورمیانه وزارت خارجه شوروی در ماه سپتامبر [مهر ۱۳۲۵] به تهران آمد تا به یاد قوام بیاندازد که بایستی مقاله‌نامه نفتی ایران و شوروی را تا ۲۴ نوامبر ۱۹۴۶ [سوم آذر ۱۳۲۵] تسلیم مجلس کند. اگرچه قوام اعلام کرد که انتخابات برگزار خواهد شد، اما اجازه نداد که زودتر از هفت دسامبر [۱۵ آذر ۱۳۲۵] آغاز شود. قوام بهانه می‌آورد که اوضاع کشور نابه‌سامان است و این وضعیت ایجاب می‌کند که نیروهای دولتی را برای نظارت بر امر انتخابات گسیل دارد. از این شیوه سیاسی و ماهرانه قوام، چنین برمی‌آید که وی تلاش می‌کرد تا سلطه دولت مرکزی بر آذربایجان را از نو استقرار بخشد. وی از غائله قشائی‌ها استفاده کرد و وزیران توده‌ای و عناصر طرفدار حزب توده در کابینه را برکنار کرد. اینک، قوام می‌خواست با عنوان کردن «اوضاع نابه‌سامان کشور»، آن‌هم در آستانه انتخابات، بهانه‌ای برای تصرف آذربایجان توسط نیروهای ارتش بیابد. بر اساس توافق قبلی قوام با حکومت آذربایجان، حکومت مزبور

حق تعیین استاندار را داشت. قوام به استاندار آذربایجان [دکتر سلام‌الله جاوید] اطلاع داد که دولت در نظر دارد نیروهای نظامی را برای نظارت بر امر انتخابات به تبریز گسیل دارد. در رابطه با این اقدام، جورج آلن^{۴۹} سفیر امریکا در تهران آشکارا در ۲۷ نوامبر ۱۹۴۶ [۷ آذر ۱۳۲۵] اعلام کرد که هر دولت مستقل حق دارد نیروهای نظامی خود را به هر نقطه از خاک کشورش گسیل دارد و این اقدام منطبق با روح منشور ملل متحد است. سفیر شوروی به این اقدام اعتراض کرد و ادعا نمود که چنانچه نیروهای دولتی به پیشرفت خود ادامه دهند، خونریزی پیش خواهد آمد. اما چون دولت شوروی علاقه زیادی به برگزاری سریع انتخابات (جهت تصویب مقاله نامه نفتی ایران و شوروی توسط مجلس) داشت، لذا در اعتراض خود پافشاری نکرد.

در این میان، بریتانیای کبیر تقریباً سکوت کرد. زیرا تاجائی که به دولت بریتانیا مربوط می‌شد، نتیجه مقاله نامه نفتی ایران و شوروی در مجلس يك موضوع حساس به‌شمار می‌آمد. چرا که اگر مجلس این مقاله نامه را به دلایل ملی‌گرایانه کاملاً رد می‌کرد، امکان داشت که يك واکنش حلقوی غیر دوستانه‌ای را نسبت به سایر امتیازات خارجی مشابه نشان دهد. در حالی که دولت امریکا فارغ از چنین بیم و هراسی بود، بریتانیای کبیر در يك وضعیت خلاف انتظاری قرار داشت. از این رو کاملاً مراقب بود که مخالفت مجلس با دادن يك امتیاز نفت - حتی به شوروی - موضوع را به صورت يك خواسته تند و شوونیستی [وطن‌دوستی افراطی] در نیاورد.^{۵۰}

از نوامبر ۱۹۴۵ به این سو [از آبان ۱۳۲۴ به این سو]، شاه به ایفای نقش مهم‌تری در صحنه سیاست پرداخت. توده‌ای‌ها بعداً اعتراف کردند که یکی از دلایل نزدیکی توده‌ای‌ها به قوام، برداشت مبالغه‌آمیزی بود که از تیرگی روابط شاه و قوام داشتند.^{۵۱} اما در آستانه انتخابات [مجلس] قوام به ارتش محتاج بود، در حالی که شاه قبلاً خود را با ارتش شناسانده بود. از این رو، هنگامی که نقش ارتش در انتخابات

در ۲۳ نوامبر [۲ آذر ۱۳۲۵] مورد بحث قرار گرفت، شاه و قوام و فرماندهان نظامی در این مذاکرات شرکت داشتند. نقشه این بود که گردان‌های ارتشی به سمت تبریز پیشروی کنند و بعداً شخص شاه به یک بازدید هوایی از وضعیت نظامی آذربایجان پردازد. به این ترتیب در آخرین مرحله، بازی یک سیاستمدار بزرگ به صورت یک حماسه با شکوه برای ارتش درآمد؛ هرچند که آخرین اقدام از سوی مجلس هنوز باقی مانده بود.

چون قوای دولتی کاملاً در آذربایجان رخنه کرده بودند، مجلس استانی آذربایجان در ۱۲ دسامبر [۲۰ آذر ۱۳۲۵] تصمیم گرفت که در برابر ارتش ایستادگی نکند. روز بعد نیروهای دولتی وارد تبریز شدند. پیشه‌وری به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرار کرد.

بعدها گزارش شد که وی در یک حادثه رانندگی در باکو کشته شده است. بسیاری از هم‌پالکی‌های او را تعقیب کردند و در اوضاع نه‌چندان خوشایندی در اولین روزهای استقرار حکومت مرکزی در آذربایجان آنان را کشتند. مه‌آباد نیز سقوط کرد و قاضی محمد (رهبر کردها) و برخی از هوادارانش، محاکمه و به دستور تهران اعدام شدند.

ملا مصفی بارزانی به شوروی گریخت و یازده سال بعد، به منطقه کردنشین خود در عراق بازگشت.^{۵۲}

به این ترتیب، با از میان رفتن رژیم‌های دموکرات آذربایجان و مه‌آباد اوضاع بسیار بدی برای حزب توده در تهران و سایر شهرستان‌ها به وجود آمد. مقر حزب در تهران خراب شد و روزنامه‌های «ظفر» و «رهبر» توقیف شدند. حزب دموکرات قوام دست به تأسیس اتحادیه‌های کارگری تازه‌ای زد و اقداماتی را برای درهم شکستن قدرت اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده آغاز کرد. در ۵ ژانویه ۱۹۴۷ [۱۵ دی ۱۳۲۵]، کمیته مرکزی حزب داوطلبانه کنار رفت و به اشتباهات خود اعتراف کرد.^{۵۳} به نظر می‌رسید که قدرت حزب راه زوال را می‌پیمود. چرا که

در میان مقامات جدید حزبی، خصوصاً در سازمان‌های درهم شکسته کارگری آن، اتهامات زد و بند و اختلاس زیاد شنیده می‌شد. این اتهامات فقط به بدنامی حزب مربوط نمی‌شد، بلکه فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری^{۵۴} نیز قادر نبود از نابودی این اتحادیه‌ها جلوگیری کند.

اتهاماتی که [دولت ایران] به این اتحادیه‌ها از لحاظ فساد و بی‌بند و باری در فعالیت‌های سیاسی « براندازی » می‌زد، سبب می‌شد که فدراسیون مزبور نظر مساعدی را نسبت به آنان در پیش نگیرد. [مع الوصف]، فدراسیون به دولت ایران [از لحاظ سوء رفتار با اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده] اعتراض کرد، اما نهضت اتحادیه‌های کارگری ایران به شدت شکست خورد. به طوری که حتی در سال ۱۹۵۰ [شمسی ۱۳۳۰] نیز، عبارت « اتحادیه کارگری » را نمی‌شد بر زبان آورد به ویژه در شرکت نفت ایران و انگلیس.^{۵۵}

آذر بایجان در دوران حکومت یاغیان، به اصلاحات چندی دست یافته بود: نوعی اصلاحات ارضی انجام گرفته بود. بنای دانشگاه تبریز آغاز شد. نیروی پلیس [شهربانی] شریف‌تر و کارسازتر گردید. يك زایشگاه ساخته شد. از تعداد کارمندان اداری زائد، کاسته گردید.^{۵۶} اما [پس از سلطه دولت مرکزی بر تبریز] مردم این شهر می‌بایست به مدت چند سال، از گناهان گذشته خود توبه کنند تا مورد محبت دولت مرکزی قرار گیرند.

چندسالی، ارتش مراقب مردم تبریز بود. کتاب‌های درسی که به زبان ترکی آذری نوشته شده بود، نابود گردید (گفته شد که دانش آموزان تبریز داوطلبانه این کار را کرده‌اند). کردهای مهاباد نیز دچار همین سرنوشت شدند.

مخالفت مجلس با تصویب مقاله نامه نفتی ایران و شوروی: دولت با بهانه قرارداد وضعی نابسامان مناطق جنوب و جنوب شرقی، توانست انتخابات را تا ژوئن ۱۹۴۷ [خرداد ۱۳۲۶] به عقب اندازد. اعتراضات روس‌ها، لحن شدیدتری به خود می‌گرفت. اما قوام از موقعیت استفاده کرد و روابط نزدیکی با امریکا برقرار ساخت.

دولت امریکا در دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] موافقت کرده بود که سلاح‌های امریکائی باقی‌مانده از ارتش امریکا در ایران را به دولت ایران بفروشد. در همان ماه [دی ۱۳۲۵] ترتیبات مربوط به خریداری بخش عمده‌ای از تولید نفت شرکت نفت ایران و انگلیس، توسط دو شرکت امریکائی (توزیع کننده نفت) و برای فروش در نیمکره غربی^{۵۷} تکمیل شد. سپس، در فوریه ۱۹۴۷ [اواخر دی ۱۳۲۶] مؤسسه امریکائی «موریسون نادسون» بنا به درخواست دولت ایران، سرگرم بررسی امکان اجرای يك برنامه عمرانی هفت ساله شد.^{۵۸} به این منظور، موضوع دریافت يك وام ۲۵۰ میلیون دلاری از بانک جهانی، مورد مذاکره قرار گرفت. هنگامی که بر اساس نظریه ترومن^{۵۹}، امریکا مسئولیت دادن کمک نظامی و اقتصادی به یونان و ترکیه را به عهده گرفت، رسیدگی به امور ایران در وزارت خارجه امریکا به عهده اداره جدید یونان و ترکیه و ایران سپرده شد.

قوام در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۷ [۱۳۲۶/۶/۱۹] کابینه خود را ترمیم کرد تا يك کابینه طرفدار غرب را تشکیل دهد.^{۶۰} در ۲۰ ژوئن ۱۹۴۷ [۱۳۲۶/۶/۲۰] ایالات متحده يك اعتبار نظامی به مبلغ ۲۵ میلیون دلار در اختیار ایران گذارد.

[در این میان] روس‌ها که امیدی به تصویب مقاوله نامه نفتی ایران و شوروی نداشتند، متن تجدیدنظر شده آنرا برای قوام فرستادند. قوام پاسخ داد که چون مجلس سرگرم انتخاب هیأت رئیسه خود و بررسی اعتبارنامه نمایندگان است (جریانی که معمولاً چندماه طول می‌کشد) لذا نمی‌تواند این قرار داد را به مجلس تسلیم کند. نزدیک به همین زمان بود که بریتانیای کبیر یادداشتی برای قوام فرستاد. در این یادداشت، بالحن آمرانه‌ای از قوام خواسته شده بود که در مورد مقاوله نفتی ایران و شوروی، نیابت پاسخ کاملاً منفی به دولت شوروی بدهد بلکه [باید] در راه روی مذاکرات آینده باز بگذارد. با توجه به این که یادداشت مزبور سبب شده بود بسیاری از مقامات ایرانی تصور کنند که دولت‌های شوروی و انگلیس و امریکا بر سر ایران و به زیان این کشور، میان خود معامله کرده‌اند، سفیر امریکا در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۷

[۱۹ شهریور ۱۳۲۶] طبق دستور دولتش، آشکارا اعلام کرد حساب دولت امریکا از حساب انگلیس و شوروی جدا است.^{۶۲} اظهارات سفیر امریکا که نشان دهنده اختلاف نظر میان امریکا و انگلیس و شوروی در زمینه نفت بود، یا مردم ایران را گیج کرد یا آنان را بی‌نهایت خشنود نمود.

سرانجام در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ [۲۱ مهر ۱۳۲۶] قوام به مجلس رفت و گزارشی طولانی درباره مذاکراتش با روس‌ها در زمینه مقوله نامه نفتی داد.^{۶۳} مجلس [در ۲۹ مهر ۱۳۲۶] با ۱۰۲ رأی موافق و ۲ رأی مخالف، ماده واحده زیر را [بنا به پیشنهاد دکتر شفق] تصویب کرد:

ماده واحده

الف- نظر به این که آقای نخست‌وزیر با حسن نیت و در نتیجه استنباط از مفاد ماده دوم قانون یازدهم آذر ماه ۱۳۲۲، اقدام به مذاکره و تنظیم موافقت‌نامه مورخ پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵ در باب ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نموده‌اند، و نظر به این که مجلس شورای ملی ایران استنباط مزبور را منطبق با مدلول و مفهوم واقعی قانون سابق‌الذکر تشخیص نمی‌دهد، مذاکرات و موافقت‌نامه فوق را بلااثر و کان‌لم‌یکن می‌داند. ماده سوم ابلاغیه مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ نیز کان‌لم‌یکن است.

ب- دولت باید موجبات تفحص فنی و علمی را به منظور اکتشاف معادن نفت، فراهم آورد و در ظرف مدت پنج سال، نقشه‌های کامل فنی و علمی مناطق نفت‌خیز کشور را ترسیم و تهیه نماید تا مجلس شورای ملی با استحضار و اطلاع کامل از وجود نفت به مقدار کافی، بتواند ترتیب بهره‌برداری بازرگانی از این ثروت ملی را به وسیله تصویب قوانین لازم، تعیین کند.

ج- واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت کشور و مشتقات آن به خارجی‌ها و ایجاد هر نوع شرکت برای این منظور کنخارجی‌ها در آن، به‌وجهی از وجوه سهمی باشند، مطلقاً ممنوع است.

د- در صورتی که بعد از تفحصات فنی مذکور در بند (ب) وجود نفت به مقدار قابل استفاده بازرگانی در نواحی شمالی ایران مسلم گردد، دولت مجاز است در باب فروش محصولات آن به اتحاد جماهیر شوروی، با آن دولت وارد مذاکره شود و نتیجه را به اطلاع مجلس شورای ملی برساند.

ه- دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور - اعم از منابع زیر زمینی و غیر آن - مورد تضییع واقع شده است، به‌خصوص راجع به نفت جنوب، به‌منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازم را به‌عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن، مطلع سازد.

سقوط کابینه قوام

تصور می‌رفت که بند (ه) ماده واحده مزبور، متوجه صاحب امتیاز انگلیسی نفت در خوزستان و آبادان [شرکت نفت ایران و انگلیس] بود. واقعیت این است که در روزهای ماه اکتبر [آبان ۱۳۲۶] قوام فرصت داشت تا با برانگیختن احساسات ملی‌گرایانه نمایندگان مجلس و مردم بیرون از مجلس، آنان را سرگرم کند. کمتر از دو ماه بعد، یعنی در دهم دسامبر [۱۸ آذر ۱۳۲۶]، قوام که به گفته یکی از هوادارانش «مردی که يك استان ایران را به کشور بازگرداند» نتوانست رأی اعتماد مجلس را به‌دست آورد.

قوام يك درخواست نسبتاً ناشایست خود را عنوان کرد که برای مردم جاذبه داشت: قوام پای بحرین را به‌میان آورد و شرکت نفت ایران و انگلیس را تهدید کرد.

اما کار او تمام بود. قوام در طرح مسأله بحرین و حمله به شرکت نفت، قبلاً با اعضای کابینه‌اش مشورت نکرده بود. همگی اعضای کابینه - به جز سه نفر - استعفاء کردند. شخص قوام نیز، در پی رأی عدم اعتماد مجلس در دهم دسامبر [۱۸ آذر]، از کارکناره گرفت.^{۶۴} در ۲۲ دسامبر [۱۳۲۶/۱۰/۶] حکیمی دوباره بر مسند صدارت نشست. همزمان با نخست‌وزیری وی، اعلام شد که دولت ایالات متحده امریکا در ششم اکتبر [۱۲ مهر ۱۳۲۶] موافقت کرده است که گروهی از مستشاران نظامی خود را برای اصلاح ارتش ایران، گسیل دارد. مدت قرارداد مربوط به این موضوع با در نظر گرفتن امکان تمدید آن، ۱۸ ماه بود. بر اساس آن، استخدام کارشناسان نظامی خارجی در ارتش ایران، مشروط به موافقت امریکا بود.^{۶۵} روس‌ها از صحنه بیرون رفته و جای خود را به امریکائی‌ها داده بودند. قوام نیز نقش خود را ایفاء کرده بود. اینک که خرس روسی به کناری رفته بود تا خشم خود را فرونشاند، بزودی نوبت شیر [انگلستان] می‌رسید تا طعمه واقع شود.

[در پایان] باید به یک موضوع دیگر هم اشاره کرد. هنگامی که سرانجام میز مذاکره قوام، جای خود را به پیشروی ارتش شاه در آذربایجان داد، ارتش فرصتی یافت تا حیثیت از دست رفته‌اش در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] را از نو به دست آورد: ارتش می‌توانست خود را به مثابه «ناجی» نهائی آذربایجان بنمایاند و شاه هم می‌توانست به او نیفورم نظامی خود ببالد؛ اما بیشتر این کامیابی را مدیون قوام بودند.

توضیحات فصل هشتم

۱. شرح این موضوع در جلد اول تاریخ معاصر ایران (توضیحات فصل نهم)

آمده است - ۲

۲. همان منبع - ۲

۳. همان منبع - ۲

۴. متن فرمان مورخ ۱۳۲۰/۶/۲۸ محمدرضا شاه ، به شرح زیر است:

« نظر به ماده ۵۵ قانون کیفر عمومی:

بموجب این فرمان، به دولت اجازه داده می شود که بزهکاران سیاسی و همچنین غیر سیاسی را که قانوناً بخشودگی و تخفیف کیفر آنها اقتضای دارد، معین نموده و بخشودگی و تخفیف را مطابق مقررات قانون، درباره آنها اجراء نمایند و نسبت به کسانی هم که برای بخشودگی آنها طبق ماده ۵۴ قانون کیفر عمومی، تصویب قانون خاصی ضرورت دارد، وزارت دادگستری فوراً لایحه آن را تهیه و به مجلس شورای ملی پیشنهاد نموده و پس از تصویب، به موقع اجراء گذارند. »

در مورد فعالیت گروه دکتر ارانی نگاه کنید به:

- پرفسور سپهر ذبیح: تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمدر فیعی مهرآبادی،

مؤسسه مطبوعاتی عطائی.

- انورخامه ای : فرصت بزرگ از دست رفته، تهران «هنا زمان انتشارات هفت» ،

۱۳۶۲، فصل اول - ۲

۵. انتخاب سلیمان میرزا محسن اسکندری به رهبری حزب توده، به این خاطر صورت گرفت که وی از رهبران سابق حزب دموکرات در مجلس و از شاهزادگان قاجار بود. وی دارای افکار معتدل و میانه‌رو (و در عین حال نزدیک به کمونیست‌ها) بود. حزب مورد نظر سلیمان میرزا، یک حزب معتدل چپ (به شیوه سوسیال دموکرات‌های اروپای غربی) بود. نخستین جلسه هیأت مؤسسان حزب توده، در مهر ۱۳۲۰، در منزل سلیمان میرزا و با حضور ۳۷ نفر از گروه دکتر ارانی و پیشه‌وری تشکیل شد. در این زمینه نگاه کنید به:

– پرفسور سپهر ذبیح، همان؛ انورخامه‌ای، همان – م

۶. قوام به زبان روسی (و فرانسه) به خوبی آشنایی داشت، اما این موضوع که در روسیه تزاری تحصیل کرده باشد، در بیوگرافی قوام نیامده است. احتمال زیادی دارد که وی هنگام تصدی مشاغل دولتی در آذربایجان، روسی را فرا گرفته باشد. در این زمینه، نگاه کنید به:

– ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه (دوره دوم)، صفحه ۶۵۳ – م

7. F. w. kaye.

۸. اشاره نویسنده به تجاوز انگلیس به افغانستان در سال ۱۸۲۹ است که با مقاومت شاه شجاع (امیر افغانستان) روبرو شد. این جنگ تا سال ۱۸۴۲ ادامه داشت. در این زمینه نگاه کنید به:

– میر غلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، ۱۳۵۹، مرکز نشر انقلاب،

فصل پنجم – م

۹. قوام پس از تحصیلات متداول، سیاق‌نویسی و ادبیات فارسی و مقدمات عربی و حسن خط و انشاء را آموخت. وی به اتفاق برادرش (وثوق‌الدوله) در مدرسه مروی و در نزد شیخ علی نوری و سید عبدالکریم لاهیجی، به تحصیل معانی و بیان و منطق پرداخت و علوم معقول و منقول را هم تاحدی فرا گرفت. در این زمینه، نگاه کنید به:

– ابراهیم صفائی، همان – م

۱۰. قوام استعداد زیادی در خط داشت، به طوری که در سال ۱۳۱۱ قمری، مناجات منظوم «حضرت علی» را با خط نستعلیق عالی نوشت و پدرش آنرا به ناصرالدین-شاه تقدیم کرد. شاه نیز که از خط قوام خوشش آمده بود، او را احضار و به عنوان

پیشخدمت مخصوص خود و لقب « دییر اعظم » استخدام کرد. در این زمینه نگاه کنید به :

– ابراهیم صفائی، همان، صفحات ۶۵۲ و ۶۵۳ – م

۱۱. قوام که در دستگاه مظفرالدین‌شاه، عنوان «وزیر رسائل» را داشت، با مشروطه خواهان همدلی می‌کرد و معروف است که فرمان مشروطیت، به خط اومی باشد. در این زمینه نگاه کنید به:

– ابراهیم صفائی، همان، صفحات ۶۵۵ تا ۶۵۷ – م

۱۲. کنفرانس پوتسدام در ۱۲ اوت ۱۹۴۵ [۱۲ مرداد ۱۳۲۴] در شهر پوتسدام (در نزدیکی برلین) برگزار شد. مسائلی که در این کنفرانس عنوان شد، عبارت بودند از آینده آلمان، جنگ شوروی و ژاپن و مسأله تخلیه ایران از قوای متفقین. در مورد نقش مسأله ایران در این کنفرانس – به ویژه نظر دولت شوروی – نگاه کنید به:

– محمدخان ملك یزدی: غوغای تخلیه ایران، تهران، انتشارات سلسله، ۱۳۶۲، از صفحه ۲۸ به بعد.

– اسناد کنفرانس‌های تهران، یالتا و پوتسدام، ترجمه حسن مفیدی، تهران، ۱۳۶۰، انتشارات پارت – م

۱۳. به کار بردن عنوان «جناب» در مورد دکتر خانلری و علی‌اصغر حکمت، ظاهراً به این دلیل است که در زمان نگارش این کتاب (۱۳۲۳ شمسی) هر دوی آنها در مقامات فرهنگی مورد توجه رژیم بودند. دکتر خانلری وزیر فرهنگ در کابینه (اسدالله علم) بود و علی‌اصغر حکمت نیز شغل مهمی در سازمان بونسکوداشت – م

۱۴. لایوس کوزوت Lajos kossuth (۱۸۹۲-۱۸۰۲) سیاستمدار معروف مجار که رهبری انقلاب ۱۸۴۸ مجارستان را به عهده داشت. هنگامی که این انقلاب به ثمر رسید، وی به ریاست حکومت انقلابی برگزیده شد. در سال ۱۸۴۹ که نیروهای روسیه و اتریش توانستند انقلاب مجارستان را درهم بشکنند، کوزوت به تبعید داوطلبانه تن درداد – م

۱۵. جیوسپه مازینی Giuseppe mazzini (۱۸۷۲-۱۸۰۵) وطن دوست و انقلابی معروف ایتالیا است. وی در سال ۱۸۳۱ انجمن «ایتالیای جوان» را بنیان نهاد.

این انجمن که فعالیت مخفی داشت، در صدد استقلال ایتالیا بود. مازینی که بر اثر مبارزات انقلابی، تبعید شده بود. از تبعیدگاه خود به يك رشته اقدامات ناموفق دست زد. وی در تأسیس جمهوری کوتاه‌عمری در رم (۱۸۴۹) نقش بسیار مؤثری داشت. شیوه‌مبارزه انقلابی او، استوار بر عملیات پنهانی بود - م

۱۶. جیوسپه گاریبالدی Giuseppe Garibaldi (۱۸۸۲-۱۸۰۷) یکی از بانیان وحدت ایتالیا است. در ابتداء، با اتریش وارد مبارزه شد. سپس، به نبرد با پادشاه ناپل و حکومت پاپ پرداخت - م

۱۷. ادوارد. ج. براون، مستشرق معروف انگلیسی است که در دوران پس از جنگ اول جهانی انجمنی به نام «انجمن ایرانیان» در لندن تشکیل داد که در آن برخی از رجال سابق مانند تقی‌زاده، شرکت داشتند. در مورد شرح حال و آثار وی، نگاه کنید به:
- مقدمه علی‌پاشا صالح بر ترجمه جلد اول تاریخ ادبیات ایران (اثر ادوارد براون).
- مقدمه فتح‌الله مجتبائی بر ترجمه جلد سوم تاریخ ادبیات ایران.
- مقدمه ذبیح‌الله منصورى بر ترجمه کتاب يك سال در میان ایرانیان - م

۱۸. جرج لنچافسکی: روسیه و غرب در ایران در سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۱۸، ایناچا، نیویورک، ۱۹۲۹ و چاپ‌های بعدی - نویسنده .

۱۹. در سال ۱۹۲۶ مقدمات استقلال هند و تقسیم آن به دو کشور هند و پاکستان فراهم می‌شد - م

20. Reuters.

21. Tass.

22. Bevin.

۲۳. موضوع تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در اصول ۹۰ تا ۹۳ متمم قانون اساسی سابق، به شرح زیر آمده است:

- در خصوص انجمن ایالتی و ولایتی

اصل نودم: در تمام ممالک محروسه، انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه

مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه آن انجمن‌ها، از این قرار است:

اصل نودویکم: اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب

می‌شوند، مطابق نظامنامه انجمن ایالتی و ولایتی.
 اصل نود و دوم: انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجع
 به منافع عامه را دارند، با رعایت حدود قوانین مقرره.
 اصل نود و سوم: صورت خرج و دخل ایالات و ولایات، از هر قبیل، به توسط انجمن-
 های ایالتی و ولایتی، طبع و نشر می‌شود. - ۴

۲۲. در مورد نظام مرکزیت [تمرکز امور در پابنخت]، اشاره به توضیحات مختصر
 زیر، بی‌مناسبت نمی‌باشد:
 «تمرکز اداری» در اصطلاح علم حقوق، عبارت از ترتیبی است که در آن، مرکز
 سیاسی واحدی عهده‌دار مسئول کلیه امور عمومی - اعم از ملی و محلی - و از ویژگی‌های
 زیر، برخوردار است:

۱- تمرکز صلاحیت در وضع قوانین و مقررات.
 ۲- تمرکز تشکیلات و حق عزل و نصب مأمورین و مستخدمین عمومی.
 ۳- تمرکز اختیارات و تصمیمات نسبت به اجرای قوانین و اداره امور عمومی.
 عدم تمرکز اداری، به این معنی است که شهرستان‌ها و بخش‌ها و شهرها و مراکز
 فعالیت اداری، نسبتاً مستقل هستند. در طول تاریخ ایران، همواره سیاست تمرکز اجراء
 شده است. دوره ساسانی را باید کاملترین دوره تمرکز اداری ایران باستان دانست.
 در ایران اسلامی نیز، اصل و قاعده بر مرکزیت استوار بود (زیرا تمام دستورات از امام
 یا حکام خلیفه صادر می‌شد) «الماوردی» در کتاب «احکام السلطانیه» به شرح این موضوع
 پرداخته است. نظام عدم تمرکز در فاصله ضعف خلفای عباسی تا تشکیل سلسله صفوی،
 وجود داشت. با تأسیس سلسله صفوی، دوباره نظام تمرکز برقرار گردید. پس از وضع
 اصول سه‌گانه یادشده در متمم قانون اساسی، قوانین زیر - در این زمینه - به تصویب
 مجلس رسید:

- ۱- قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مصوب ربیع الثانی ۱۳۲۵.
 - ۲- قانون بلدیّه، مصوب ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵.
 - ۳- قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، مصوب ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۲۵.
- در قانون تقسیمات کشوری (مصوب ۱۶ آبان ۱۳۱۶) و اصلاحیه آن (۱۹ دی ۱۳۱۶)
 اصل نظام مرکزیت پذیرفته شد و ادامه یافت.
 برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:
 - دکتر کریم سنجابی: حقوق اداری ۳ ایران، دانشکده حقوق تهران، ۱۳۴۲،

صفحات ۶۵ تا ۱۰۱ - ۲

25. Schwarzkope

۲۶. متن یادداشت دولت امریکا به دولت شوروی در خصوص تخلیه ایران و غائله آذربایجان (به نقل از فوهای تخلیه ایران، تألیف خان‌ملك یزدی، صفحات ۶۳ تا ۶۵) در زیر می‌آید:

« دولت ایران به دولت کشورهای متحد امریکا اطلاع داده است، در نواحی شمالی ایران که نیروی شوروی قرار گرفته قیامهای مسلحانه‌ای به وقوع پیوسته است و دولت ایران دستور داده است، قسمتی از نیروهای مسلح وی به منظور تجدید استقرار امنیت داخلی و قدرت، وارد آن نواحی شود و فرماندهان نظامی شوروی اجازه نداده‌اند قوای مزبور به حرکت خود ادامه دهد و در نتیجه دولت ایران قادر نبوده است مسئولیتی را که برای نگهداری صلح و آرامش در خاک ایران بر عهده دارد انجام دهد.

بایستی به خاطر آورد که در اول ماه دسامبر ۱۹۴۳ مارشال استالین، نخست‌وزیر چرچیل و پرزیدنت روزولت، اعلامیه‌ای در تهران امضا نموده و در آن اظهار داشتند که دولت‌های آنها با دولت ایران در تمایل حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران اتفاق نظر دارند.

این دولت کاملاً اطمینان دارد که دولت‌های شوروی و بریتانیای کبیر به اندازه دولت کشورهای متحد امریکا شور و علاقه دارند که با کمال دقت طبق موافق مندرجه در این اعلامیه رفتار نمایند.

به عقیده دولت امریکا انجام این قول و تعهد، مستلزم این است که دولت ایران بتواند برای حفظ و اقتدار خود و برای استقرار امنیت داخلی با کمال آزادی بدون مداخله مقامات نظامی با کشور شوروی، انگلستان و با امریکا نیروهای مسلح خود را به طوری که لازم میدانند در ایران به حرکت درآورد.

دولت کشورهای متحد امریکا چنین استنباط می‌کند که هر یک از فرماندهان شوروی که از حرکت آزادانه نیروهای ایرانی جلوگیری نموده باشند ممکن است بدون تصویب دولت شوروی اقدام کرده باشند.

چنانچه فرماندهان شوروی در این خصوص بدون دستور، عمل نموده‌اند، چنین تصور می‌شود که دولت شوروی تعلیماتی برون اعلامیه مذکور برای آنها صادر نماید.

به هر صورت، وضعیتی که فعلاً ایجاد شده است، دولت امریکا را متقاعد ساخته است که منافع مشترک همه در اینست که نیروهای شوروی و انگلیسی و امریکائی بیدرنگ ایران

را تخلیه نمایند، تا وقتی که یکی از این نیروها، در خاک يك دولت دوست، باقی باشند، حوادث وسوء تفاهات ممکن است واقع شود، دولت کشورهای متحد آمریکا تا کنون نیروهای خود را در ایران در طی سال جاری از حداکثر ۲۸ هزار تن به کمتر از شش هزار نفر تقلیل داده و فعلا در ایران نیروی جنگی امریکائی موجود نیست.

آنهايي که در ایران مانده اند به کارهای تصفیه و فروش لوازم جنگی و بعضی نقل و انتقالات مهمی مربوط به انحلال تجهیزات قشونی اشتغال دارند، با اینکه تخلیه فوری این نیروها باعث ناراحتی قابل ملاحظه ای برای این دولت خواهد بود، معینا تعلیماتی به مقامات نظامی امریکائی مقیم ایران صادر می گردد که اقدامات فوری به عمل آورند که کلیه نیروهای امریکائی تا اول ژانویه ۱۹۴۶ کاملا ایران را تخلیه نمایند.

دولت امریکا پیشنهاد می نماید که دول انگلیس و شوروی تعلیمات متشابهی برای فرماندهان خود صادر و ترتیب فوری برای تخلیه کامل ایران از کلیه نیروهای خارجی تا اول ژانویه ۱۹۴۶ داده شود اقدامات فوری برای تخلیه ایران هر گونه تردیدی راجع به مقاصد دولت در باره انجام تعهدات خود بر طرف خواهد نمود، با دادن این پیشنهاد، دولت امریکا آگاه است که هیچگونه علتی که نیروهای مزبور را مجبور کند که تا تاریخ مذکور در ایران بمانند نمی بیند.

دولت امریکا معتقد است که اقدامات فوری برای تخلیه ایران از این نیروها تا تاریخ اول ژانویه نه تنها سوء تفاهات احتمالی را مرتفع خواهد ساخت، بلکه این حق شناسی پاس خدمات و کمک های قابل ملاحظه خواهد بود که ایران با حسن شهرت و مقامی که به سمت یکی از اعضای ملل متفق دارا می باشد، در باره جنگ مشترك، به عمل آورده است. ملت هائی مانند ایران در کنفرانس ملل متفق در سانفرانسیسکو، تشویق شدند که نسبت به مقاصد دوستانه و حسن نیت اعضای دائمی شورای امنیت اعتماد کامل داشته باشند. دولت کشورهای متحد امریکا اطمینان دارد که اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر نیز کمتر از کشورهای متحد امریکائی علاقه نیستند که در رفتارشان با مللی مانند ایران روبه ای پیش گیرند و ثابت نمایند که اعتماد این ملل در باره اعضای دائمی شورای امنیت بیجا نبوده است. پیشنهادهای متشابهی به دولت انگلیس نیز داده می شود. »

۲۷. در این زمینه، نگاه کنید به:

— محمدخان ملك يزدي، همان، از صفحه ۷۰ به بعد —

۲۸. متن کامل پاسخ دولت شوروی (به نقل از خان ملك يزدي، صفحات ۶۶ و ۶۷)

در زیر می آید:

« اظهارات مندرجه در یادداشت، راجع به قیام مسلحانه در شمال ایران طبق اطلاعاتی که دولت شوروی در دست دارد، با حقیقت امر وفق نمی‌دهد، وقایعی که در روزهای اخیر در ایران روی داده نه تنها يك قیام مسلحانه‌ای نیست، بلکه اقدامی بر علیه دولت شاهنشاهی ایران نیز نمی‌باشد و اکنون که بیانیه مجمع ملی شمال ایران منتشر گردیده معلوم می‌شود که این موضوع عملی نمودن آرمانهایی برای تأمین حقوق دموکراسی اهالی آذربایجان شمالی است که طالب استقلال داخلی در داخل سرحدات ایران بوده و دارای زبان مخصوص به خود که بازبان فارسی تفاوت دارد می‌باشد، همچنین از مندرجات بیانیه مجمع ملی فوق‌الذکر که در تاریخ ۲۱ و ۲۰ نوامبر در تبریز تشکیل شد و واضح می‌گردد که مجمع ملی احساسات خود را نسبت به شاه و مجلس و دولت ایران بر از داشته و وجود خود را مبتنی به قانون اساسی ایران دانسته است. وقایع نامطلوبی که ضمن حوادث اخیر در چندین نقطه شمال ایران به وقوع پیوسته به تحریک عناصر مرتجع که با اعطای حقوق ملی به اهالی شمال ایران مخالفت ورزیده‌اند بوده است، در صورتی که در مستدعیات آنها چیزی که در يك کشور دموکرات غیر عادی باشد وجود ندارد.

اما آنچه مربوط به فرماندهی نظامی شوروی می‌باشد، فرماندهی نامبرده از نقل و انتقال قوای نظامی و ژاندارمری و مأمورین شهربانی ساکن نقاط شمالی ایران ممانعت ننموده و نمی‌نماید.

طبق اطلاعاتی که دولت شوروی در دست دارد، در نقاط شمالی ایران، يك هنگ پیاده، و دو تیپ پیاده و دو هنگ ژاندارم وجود دارد که کلیه قادر به تأمین نظم و آرامش در آن قسمت‌ها می‌باشند.

دولت شوروی با عزمیت نیروهای جدید ایرانی به نقاط شمال ایر' لغت و ورزید و به دولت ایران اطلاع داد که اعزام چنین قوایی به شمال ایران نه تنها موجب خاتمه بی‌نظمی و خونریزی نخواهد بود، بلکه باعث ازدیاد آن خواهد شد که در آن صورت دولت شوروی به منظور حفاظت نظم و تأمین امنیت پادگان خود ناگزیر خواهد بود نیروهای بیشتری وارد ایران نماید و چون دولت شوروی به ورود نیروهای بیشتری در ایران مایل نمی‌باشد. لذا معتقد است که ورود نیروهای جدید ایرانی به استان شمالی، در این موقع سودمند نخواهد بود.

و اما راجع به اشاره‌ای که در یادداشت دولت کشورهای متحد آمریکا، به موضوع اعلامیه سه دولت بزرگ، مورخ اول دسامبر ۱۹۴۳ راجع به ایران شده است، دولت شوروی تا آنجائی که مربوط به اومی باشد، بایستی اظهار بدارد که بدون هیچ دید و تزلزلی، پابند به اصول اعلامیه مذکور می‌باشد. »

۲۹. اشاره نویسنده به درخواست خودمختاری کرده‌های عراق در سال ۱۹۵۸ (دوران حکومت عبدالکریم قاسم) است که به جنگ‌های شدیدی با دولت مرکزی عراق، تازمان عبدالسلام عارف انجامید - م

۳۰. اشاره نویسنده به وصیت‌نامه پطر کبیر و آرزوی دیرینه روس‌ها برای دست یافتن بر آب‌های گرم خلیج فارس است - م

۳۱. نظر نویسنده با توجه به تحولات سیاسی جهان پس از جنگ دوم جهانی، قابل بررسی است. البته روس‌ها توجه دیگری از این موضوع دارند و آنرا تحت عنوان «جنبش دموکراتیک آذربایجان و کردستان» مورد بحث قرار می‌دهند و مسأله دخالت شوروی را در ایجاد این دو حکومت، نفی می‌کنند. در این زمینه، نگاه کنید به:
- ایوانف: تاریخ نوین ایران، فصل ششم - م

32. Byrnes

۳۳. جورج کرک: بررسی مسائل بین‌المللی خاورمیانه در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۲۵، اکسفورد، ۱۹۵۴، صفحه ۶۳ - نویسنده .

۳۴. شرح مفصل این موضوع، در منبع زیر آمده است:
- محمدخان ملک یزدی، همان، بخش ششم (قسمت اول) - م

۳۵. متن کامل قطعنامه‌های کنفرانس ملی آذربایجان در این زمینه (به نقل از صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ کتاب کمونیزم در ایران) در زیر می‌آید:

قطعنامه‌های کنفرانس ملی

(مورخه سه‌شنبه ۲۹ آبان ۱۳۲۴)

- ۱- در حالی که در نتیجه فداکاری ملل بزرگ دموکراتیک سهمگین‌ترین نیروهای زورگویی و برتری نژاد سرکوب شده است خلق آذربایجان بتمام معنی مانند یک ملت قیام کرده، می‌خواهد به نیروی خویش حق قانونی و طبیعی خود را بدست آورد.
- ۲- خلق ما برای جلوگیری از سوء تفاهم و تهمت‌ها در حالی که مقدرات خویش را بدست می‌گیرد جدانشدن آذربایجان را از ایران اعلام کرده و حفظ روابط برادرانه ما با عموم خلق ایران را وظیفه خود میدانند.
- ۳- کنفرانس ملی برای جلوگیری از افتراآت و تهمت‌های دشمنان آزادی بصورت واضح و آشکار انتشارات مربوط بجدانشدن آذربایجان از ایران را و با الحاق او به مملکت

دیگر را جداً تکذیب میکند.

۴- خلق آذربایجان نسبت باصول مشروطیت وفادارمانده و برای اجرای اصل‌های دموکراتیک قانون اساسی جدید خواهد کرد.

۵- خلق آذربایجان با مراعات قوانین عمومی مشروطه بمنظور اداره امور داخلی خویش و تأمین خودمختاری ملی از قانون اساسی استفاده کرده تشکیلات انجمن ایالتی را کمی توسعه داده به آن نام مجلس ملی میدهد و در داخل ایران بدون اینکه به تمامیت و استقلال ایران کوچکترین خللی وارد سازد حکومت ملی خود را بوجود می‌آورد.

۶- بموجب قطعنامه‌های صادره از طرف شرکت کنندگان در میتینگ‌های عظیم خلق، کنگره خلق آذربایجان مقرر میدارد که تحت رهبری فرقه دموکرات آذربایجان انتخابات مجلس ملی و انجمن‌های ولایتی و مجلس شورای ملی بفوریت آغاز شود.

۷- حاکمیت هرملتی در تعیین سرنوشت خویش هنگامی امکان پذیر میباشد که آن ملت برای اداره کردن مرز و بوم خود دارای قوانین اساسی باشد و ما خوب میدانیم که مرتجعین متمرکز در تهران بخلق ما این اختیار را نخواهند داد بلکه بمنظور تحمیل اراده خائنانه خویش از ایجاد موانع در راه ما فروگذار نخواهند کرد بنا براین کنگره بزرگ خلق برای عملی ساختن آرزوها و مطالبات خویش قدم جدیدی برداشته خود را مجلس مؤسسان اعلام میدارد و برای اینکه خودمختاری ملی ما بر پایه محکم قرار بگیرد مجلس ملی بوجود می‌آید.

۸- طبیعی است که بدون داشتن خودمختاری ملی، اقتصادی و فرهنگی، خودمختاری ملی حرف پوچ خواهد بود از این نظر مجلس مؤسسان لازم میداند بی‌درنگ يك حکومت ملی بوجود آید و امور داخلی ما بوسیله این حکومت اداره شود.

۹- تاروزی که انتخابات مجلس ملی پایان یافته حکومت ملی رسمیت پیدا کند کنگره از بین نمایندگان خود هیئتی مرکب از ۳۹ نفر بنام هیئت ملی انتخاب میکند و اجرای قرارهای صادره را به این هیئت موقت می‌سپارد.

۱۰- این هیئت ملی تا روز تشکیل مجلس ملی امور ملی خلق آذربایجان را اداره خواهد کرد و بمحض تشکیل مجلس ملی وظایف او خاتمه خواهد یافت.

۱۱- کنگره ملی بمنظور تأمین انتخاباتی که در مرکز و شهرستانها آغاز میشود و بمنظور تأمین امنیت هیئت ملی به هیئت مذکور برای اتخاذ هرگونه تدابیری اختیارات وسیعی میدهد.

۱۲- کنگره ملی از مأمورینی که در رأس ادارات دولتی قرار دارند میخواهد تابع هیئت ملی شده و راهنمایی‌های او را اطاعت کنند و اخراج کسانی را که برخلاف این رفتار

کرده بخواهند خود را حاکم مطلق نشان دهند از ادارات دولتی لازم میدانند.
 ۱۳- کنگره ملی تدریس اجباری زبان آذربایجانی را در کلیه مدارس به هیئت ملی می‌سپارد و مقرر میدارد کسانی را که مانع انجام این وظیفه ملی باشند دشمن خلق آذربایجان بحساب آورده و بمنظور جلوگیری از حرکات ارتجاعی و خائنانه آنها تدابیر جدی اتخاذ نماید.

۱۴- کنگره در فکر منحل ساختن تشکیلات پلیس و ژاندارمری وارثش نیست. این سازمان‌ها با حفظ لباس رسمی و درجات به انجام وظیفه خود ادامه میدهند. لیکن اگر از طرف اداره کنندگان آنها بر علیه خودمختاری ملی ما عملی سرزند به هیئت ملی اختیار داده میشود که بمنظور جلوگیری از خیانت‌های آنها تدابیر جدی اتخاذ کند. - م

۳۶. منظور این است که دولت شوروی نیز متقابلاً موضوع حضور نظامی انگلستان در قبرس و اندونزی را در دستور جلسه شورای امنیت قرارداد - م

37. Vyshinsky

۳۸. لازم به توضیح است که در دوران نخست‌وزیری ساعد، معاون وزارت خارجه شوروی (کافتارادزه) به ایران سفر کرد تا کابینه ساعد را برای امضای مقاوله نامه نفت شمال زیر فشار قرار دهد. ساعد در برابر روس‌ها ایستادگی کرد و کابینه‌اش نیز سرنگون گردید. دولت شوروی - به عنوان اعتراض - سفیر خود را در ایران، به مسکو فراخواند. در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: نخست‌وزیران، بیوگرافی ساعد - م

۳۹. نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی، همان، از صفحه ۱۱۱ به بعد - م

۴۰. نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه (دوره دوم)، از صفحه ۶۸۴ به بعد - م

۴۱. همان - م

۴۲. محمدخان ملک‌یزدی، همان، صفحه ۱۱۴ - م

۴۳. همان، صفحه ۱۱۶ - م

۴۴. طرح مسأله آذربایجان در شورای امنیت سازمان ملل، موضوع مهمی است که

اشاره کوتاهی به آن، سودمند است.

پس از این که شورای امنیت به ایران و شوروی پیشنهاد کرد که از طریق مذاکره مستقیم، اختلاف خود را حل نمایند، کابینه حکیمی سقوط کرد و قوام بر سر کار آمد. بعد از این که قوام از مسکو بازگشت و ملاحظه کرد که روس‌ها قصد تخلیه آذربایجان را ندارند و آن را در گروی امتیاز نفت شمال قرار داده‌اند، حسین‌علاء (نماینده ایران در سازمان ملل) موضوع را دوباره در شورای مطرح کرد. طرح این مسأله در چهار دوره مذاکرات شورای - امنیت (درفروردین ۱۳۲۵) صورت گرفت. شرح کامل این مذاکرات، در منابع زیر آمده است:

- محمدخان ملک یزدی: همان، صفحات ۱۲۱ و ۱۴۱.

- ایراهیم صفائی: رهبران مشروطه (دوره دوم) از صفحه ۶۸۹ به بعد - م

۴۵. در صفحه ۱۴۸ و ۱۴۹ کتاب مأموریت برای وطنم، در این زمینه، چنین نوشته شده است:

« در این هنگام، قوام نخست وزیر ایران به روس‌ها وعده داد که اگر نیروهای خود را از ایران فراخوانند، چند قمره امتیاز به آن‌ها واگذار کند، و از جمله وعده داده بود که به مجلس شورای ملی ایران توصیه کند که با تشکیل شرکت مختلط نفت روس و ایران (که پنجاه و یک درصد سهام آن متعلق به روس‌ها باشد) برای کشف و بهره برداری از منابع نفت شمال ایران موافقت کند و سه نفر از اعضای حزب توده را در کابینه خود شرکت دهد و حکومت انقلابی آذربایجان را به رسمیت بشناسد و شکایت ایران را بر علیه روسیه، از سازمان ملل متحد پس بگیرد...» - م

۴۶. متن این موافقت نامه (به نقل از صفحات ۳۲۴ تا ۳۲۷ کتاب کمونیزم در ایران) در زیر می آید:

موافقتنامه هیئت‌اعزای مرکز و نمایندگان آذربایجان در روزشنبه ۱۳۲۵/۲/۲۵

« در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه بمواد هفتگانه ابلاغیه مورخه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شده که مواد زیر بعنوان توضیح و تکمیل آن تنظیم گردیده بموقع اجرا گذارده شود:

ماده ۱- نسبت بمفاد ساده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر بآن اضافه گردد (رئیس‌داری نیز بنا بر پیشنهاد انجمن ابالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.)

ماده ۲- چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردیده که تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود بمنظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب بدولت پیشنهاد نماید.

ماده ۳- نظر بتحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را که بعنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است بمنزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید انجمن ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد. انتخاب انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه شروع خواهد شد.

ماده ۴- برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن که در نتیجه تحول نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده اند و با امضای این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب میشوند موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آنرا هر چه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نمایند.

ماده ۵- نسبت بوضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید ۷۵ درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و (۲۵ درصد) جهت مخارج عمومی کلیه کشور ایران بمرکز فرستاده شود.

تبصره ۱- مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کاملاً برعهده و منحصر بدولت خواهد بود توضیح اینکه تلگرافات انجمن های ایالتی و ولایتی و دوائر دولتی آذربایجان مجاناً مخابره خواهد شد.

تبصره ۲- ساختمان و تعمیر راه های شوسه اساسی برعهده دولت واحداث و تعمیر راه های فرعی و محلی برعهده انجمن ایالتی آذربایجان است.

تبصره ۳- دولت برای قدردانی از خدمات برجسته آذربایجان بمشروطیت ایران و بمنظور حق شناسی از فداکاریهائیکه مردم غیور آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده اند قبول نمود که ۲۵ درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

ماده ۶- دولت قبول میکند که امتداد راه آهن میانه تاتیریزرا هر چه زودتر شروع و در اسرع وقت انجام دهد.

بدیهی است که جهت این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند

داشت.

ماده ۷- قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه بنام فدائی در آذربایجان تشکیل شده بژاندارم‌ری تبدیل می‌گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هرچه زودتر راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

تبصره - نظر باینکه در سنوات اخیر بر اثر بعضی اعمال، نام امنیه و ژاندارم‌ری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصاً آذربایجان احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر باینکه رئیس دولت شخصاً فرماندهی این سازمان را اخیراً عهده‌دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می‌رود موافقت شد که احساسات عمومی و مخصوصاً اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارم‌ری به استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند.

ماده ۸- نسبت باراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان و زارعین تقسیم گردیده آنچه مربوط بخالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است اجرای آنرا بلامانع دانسته و لایحه مربوط آن در اولین فرصت برای تصویب بمجلس شوراییلی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه از اراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین‌رها یا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارات مالکین یا تمویض املاک آنها کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده ۹- دولت موافقت می‌کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی مخفی - مستقیم - متناسب و مساوی که شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آنرا بقید فوریت خواستار شود دولت همچنین قبول می‌نماید بمنظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف بمجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و بقید دو فوریت تقاضای آنرا بنماید تا پس از تصویب بوسیله انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و بمجلس اعزام گردند.

ماده ۱۰- ایالت آذربایجان عبارت از استانهای ۴ و ۳ خواهد بود.

ماده ۱۱- دولت موافقت دارد که جهت تأمین حسن جریان امور آذربایجان

شورای اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و انجام وظیفه نماید.

ماده ۱۲- به ماده ۱۳ ابلاغیه مورخه ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالی دارای ابهام میباشد جمله زیر اضافه می گردد: در مدارس متوسطه و عالی تدریس بدوزبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مرفعی جدید تنظیم گردیده تدریس خواهد شد.

ماده ۱۳- دولت موافقت دارد که اگراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت نامه برخوردار بوده و طبق ماده ۳ ابلاغیه دولت تا کلاس پنجم ابتدائی بزبان خودشان تدریس نماید. اقلیت های مستقیم آذربایجان از قبیل آسوری ارمنی حق خواهند داشت تا کلاس ۱۵ ابتدائی را بزبان خود تدریس نماید.

ماده ۱۴- چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهرداری ها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رأی عمومی- مخفی- مستقیم و مساوی بمجلس پانزده پیشنهاد نماید، بمجرد تصویب قانون مزبور انتخابات و انتخاب جدید انجمن شهرداری ها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات جدید انجمن شهرداری فعلی آذربایجان وظایف خود را انجام خواهند داد.

ماده ۱۵- این موافقت نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردید و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان بموقع اجرا گذارده خواهد شد.

تبریز، بتاريخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵، مظفر فیروز - پیشه‌وری

۴۷. قوام در اول تیر ۱۳۲۵، حزب دموکرات را تشکیل داد. وی در ۲۹ تیر، به رهبری حزب انتخاب شد. محل این حزب در کافه شهرداری (محل فعلی پارک دانشجو) قرار داشت. حزب مزبور اساساً برای مقابله با توده‌ای‌ها، تشکیل شده بود و در تهران و شهرستان‌ها شعبه داشت.

در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه (دوره دوم) صفحات ۶۹۱ و ۶۹۰

- پرفسور سپهر ذبیح: تاریخ جنبش کمونیستی در ایران - ۴

۴۸. روز دوم مهر ۱۳۲۵، برادران قشقائی تقاضای خودمختاری فارس را نمودند. در بوشهر، سران عشایر به غارت کردن اموال و انبارهای قند و شکر پرداختند. ناصر خان - قشقائی درخواست ترمیم کابینه و اخراج وزیران توده‌ای را داشت. روز سوم مهر، اعزاز-

الدوله نیک‌پی (معاون نخست‌وزیر) و سردار فاخر حکمت (استاندار کرمان) طبق دستور قوام، عازم مذاکره با قشقایی‌ها شدند. قوام شرایط آنان را پذیرفت و روز ۲۵ مهر استعفاء کرد و کابینه جدید را بدون شرکت وزیران توده‌ای تشکیل داد.
در این زمینه، نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی، همان، صفحه ۶۹۲ - م

49. George. V. Allen

۵۰. نگاه کنید به:

- بررسی امور بین‌المللی، همان، صفحه ۸۶ - نویسنده

۵۱. در این زمینه، نگاه کنید به:

- پرفسور سپهر ذبیح: همان

- پرفسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه محمدرفعی مهرآبادی،

مؤسسه مطبوعاتی عطائی، صفحات ۷۳ تا ۷۸

۵۲. در مورد ختم‌غائله آذربایجان، توضیح مختصر زیر سودمند است:

پس از صدور فرمان انتخابات دوره پانزدهم مجلس در ۱۴ مهر ۱۳۲۵، دولت اعلام کرد که برای نظارت در حسن اجرای انتخابات، نیروهایی را به تمام کشور (من جمله آذربایجان) گسیل خواهد داشت. دکتر عبدالسلام جاوید (استاندار آذربایجان) و شبستری (رئیس انجمن ایالتی آذربایجان) به این موضوع اعتراض کردند. قوام دکتر جاوید را به تهران احضار کرد و در پی مذاکراتی که به عمل آمد، دکتر جاوید با اعزام قوای دولت مرکزی به زنجان، موافقت نمود. در ۲۰ آذر، ارتش شهرستان میانه را تصرف کرد و در ۲۱ آذر وارد تبریز شد. پیشه‌وری و عده‌ای از نزدیکانش، به شوروی گریختند. پس از ورود ارتش به مهاباد قاضی محمد دستگیر و محاکمه گردید و در دهم فروردین ۱۳۲۶ تیرباران گردید. ملامصطفی- بارزانی به شوروی گریخت و در سال ۱۹۵۸ که رژیم پادشاهی عراق سقوط کرد، به کردستان بازگشت. در این زمینه نگاه کنید به:

- پرفسور سپهر ذبیح، همان - م

۵۳. در پی شکست غائله آذربایجان، کمیته مرکزی حزب توده منحل شد و اداره امور

حزب به عهده هیأت اجرائیه موقت، مرکب از افراد زیر، واگذار شد:

۱- دکتر رضارادمنش، عضو اصلی از کمیته مرکزی

- ۲- دکتر فریدون کشاورز، عضو اصلی از کمیته مرکزی
 ۳- احسان طبری، عضو اصلی از کمیته مرکزی
 ۴- خلیل ملکی، عضو اصلی از کمیسیون نفتیش کل
 ۵- عبدالحسین نوشین، عضو اصلی از کمیسیون نفتیش کل
 ۶- دکتر مرتضی یزدی، عضو اصلی از کمیسیون نفتیش کل
 ۷- دکتر غلامحسین فروتن، عضو اصلی از کمیته ایالتی حزب
 ۸- دکتر محمد بهرامی، عضو مشاور از کمیته مرکزی
 ۹- محمود بقراطی، عضو مشاور از کمیته مرکزی
 ۱۰- دکتر نورالدین کیانوری، عضو مشاور از نفتیش کل
 ۱۱- احمد قاسمی، عضو مشاور از نفتیش کل
 در این زمینه، نگاه کنید به:
 - دکتر انور خامه‌ای: فرصت بزرگ از دست رفته، از صفحه ۴۱۶ به بعد
 - خلیل ملکی: خاطرات سیاسی، صفحات ۵۱ و ۵۰
 - پرفسور سپهر ذبیح: همان - م

54. World Federation of Trade Unions

۵۵. در این زمینه، نگاه کنید به:
 - دکتر انور خامه‌ای، همان، از صفحه ۳۱۸ به بعد - م
 ۵۶. در مورد اقدامات حکومت آذربایجان، نگاه کنید به:
 - گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات ققنوس
 - پرفسور سپهر ذبیح، همان - م
 ۵۷. منظور از نیمکره غربی (Western Hemisphere) در اصطلاح علم جغرافیا، عبارت است از نیمی از کره زمین که سراسر امریکای شمالی و جنوبی را دربر می‌گیرد. در برابر آن، نیمکره شرقی (Eastern Hemisphere) قرار دارد که شامل قاره‌های اروپا، آفریقا، آسیا و استرالیا می‌شود - م
 ۵۸. نایب رئیس شرکت موریسون نادسون (Morrison Knudson) در اواخر دی ۱۳۲۵، به تهران آمد و وعده کمک‌های اقتصادی داد. اما به این وعده عمل نشد - م
 ۵۹. بر اساس نظریه ترومن (Doctrine of Truman) امریکا سیاست کمک اقتصادی

و نظامی به کشورهای را پیش گرفت که به تصور آن دولت، در معرض خطر شوروی قرار داشتند - م

۶۰. کابینه جدید قوام از وزیران زیر تشکیل شد:

محمودجم (وزیر جنگ)، علی اصغر حکمت (وزیر مشاور)، دکتر سجادی (وزیر اقتصاد) هژیر (وزیر دارائی)، نوری اسفندیاری (وزیر خارجه)، دکتر اقبال (وزیر بهداشت)، فروهر (وزیر راه)، منصور السلطنه عدل و دکتر شایگان (وزیران مشاور) موسوی زاده (وزیر دادگستری) دکتر صدیق (وزیر فرهنگ)، امیر همایون (وزیر پست و تلگراف) و اعزاز نیک پی (معاون نخست وزیر) - م

۶۱. بررسی امور بین‌المللی، همان، صفحه ۷۸ - نویسنده

۶۲. پس از گشایش دوره پانزدهم مجلس، جورج آلن (سفیر آمریکا در ایران) در يك مصاحبه مطبوعاتی، صریحاً گفت: «ایرانیان صاحب‌خانه و مختار در امور کشور خود هستند، آن‌ها آزادی کامل برای رد یا قبول قرارداد قوام - سادچیکف را دارند، اگر تصمیم به رد آن بگیرند، دولت آمریکا در برابر هر گونه رویه تهدید و اعراب شوروی، به ایران کمک و مساعدت خواهد کرد.»

در این زمینه، نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۰ - م

۶۳. نگاه کنید به:

- همان، صفحه ۳۸۰ - م

۶۴. در مورد علل سقوط کابینه قوام، نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: رهبران مشروطه (دوره دوم)، صفحات ۶۹۷ و ۶۹۸ - م

۶۵. این قرارداد که نام اصلی آن «موافقت‌نامه میسیون نظامی» است، به قرارداد «جم-آلن» نیز معروف بود زیرا توسط محمودجم (وزیر جنگ در کابینه قوام) و جورج آلن (سفیر آمریکا در تهران) در تاریخ ۱۳/۷/۱۳۲۶ (۱۶ اکتبر ۱۹۴۷) امضاء شده بود - م

فصل نهم

شب، آبتن پیشامدهاست

جانشینان قوام

سپهبد رزم آرا که از ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ [۱۳۲۹/۴/۵] برمسند صدارت نشسته بود، در هفتم مارس ۱۹۵۱ [۱۳۲۹/۱۲/۱۶] ترور شد.

رزم آرا - به عنوان نخست وزیر منتخب شاه - نشانگر درجه ای از نفوذ شاه در مقدرات سیاسی کشور بود^۱، هر چند که کوتاه زمانی بعد، این نفوذ در بوته آزمایش قرار گرفت. اگرچه رزم آرا پس از نشستن برمسند صدارت، لباس نظامی اش را به کناری نهاد و از درجات نظامی خود به عنوان رئیس ستاد ارتش صرف نظر کرد، اما تعیین او برای پست نخست وزیری، نشانگر اهمیت فزاینده ارتش [درجات سیاسی کشور] از زمان ختم غائله آذربایجان در سال ۱۹۴۶ [۲۱ آذر ۱۳۲۵] بود. رزم آرا از جمله افسرانی بود که در عملیات ارتش در رفع غائله آذربایجان، شرکت داشت^۲. همان گونه که در فصل پیش گفته شد، غائله آذربایجان سبب گردید که ارتش و شاه از اعتبار و حیثیت استواری برخوردار شوند؛ شاه خود را با ارتشی شناسانید که میراث پدرش بود.

مبارزه مجلس با احمد قوام در سال ۱۹۴۸ [اواخر سال ۱۳۲۶ شمسی] ثابت کرد که دربار هم می‌تواند تعدادی از نمایندگان مجلس را به طرف خود جلب کند: به محض این که غائله آذربایجان از میان رفت، به نظر می‌رسید که دربار و برخی از متحدانش، تلاش می‌کردند تا نقش کابینه غیر نظامی قوام را در حل بحران آذربایجان به حداقل برسانند، در حالی که قوام توانسته بود کامیابانه این استان را به دولت مرکزی برگرداند. شاه ایران در کتاب «مأموریت برای وطنم» مطالبی را نوشته است که حکایت از سیاست دربار برای تضعیف قدرت قوام دارد. پس از استقرار مجدد قدرت دولت مرکزی بر آذربایجان که نهایتاً بایک نمایش قدرت نظامی صورت گرفت، فرصتی برای شاه فراهم آمد. شاه از این فرصت استفاده کرد و به کوچک شمردن نقش بیک سیاستمدار بزرگ [قوام] پرداخت.^۲

در آغاز سال ۱۹۴۸ [۲۳ دی ۱۳۲۶] حکومت نظامی در تهران که به مدت هفت سال وجود داشت، لغو گردید^۳ و این موضوع نشانه کاهش اوضاع بحرانی ایران بود. اینک اشغال نظامی ایران توسط نیروهای خارجی، به سر رسیده و یاغیان شمال [غائله آذربایجان و کردستان] سرکوب شده بودند. با وجود این، مجلس هنوز از اقتدار برخوردار بود. این موضوع را می‌توان از رأی اعتماد ضعیف مجلس به کابینه حکیمی^۴ و مخالفت آن با برنامه دولت او دریافت که بسیار ضروری بود.^۵

عبدالحسین هژیر [جانشین حکیمی] نیز با مخالفت مجلس روبرو شد و نتوانست برنامه دولتش را به تصویب مجلس برساند، به طوری که نخست‌وزیر دیگری [ساعد] بر سر کار آمد.^۶ به این ترتیب، پس از سقوط کابینه قوام [در ۱۸/۹/۱۳۲۶] سه نخست‌وزیر بر سر کار آمدند. تزلزل کابینه‌ها حکایت از بی‌ثباتی کشور یا امکان اشغال نظامی مجدد آن داشت. اما وقتی ساعد به نخست‌وزیری رسید [۲۵/۷/۱۳۲۷] دولت آمریکا بایک اعتبار ده میلیون دلاری جهت هزینه‌های نظامی ایران، قدم پیش گذارد. البته بایستی شانزده میلیون دلار دیگر را هم بابت نگاهداری از جنگ هزارها و حمل آن،

اضافه کرد. اعتراض‌های شوروی به ایران، دایر بر نقض قرارداد مودت ۱۹۲۱ با پاسخ محکم دولت ایران روپرو شد و به نظر می‌رسید که سلطه جناح راست بر سیاست کشور، کامل شده بود.^۸

در ۱۹ اکتبر ۱۹۴۸ [۲۶ مهر ۱۳۲۷] هیأتی از مهندسان امریکائی وارد ایران شدند تا در مورد طرح ریزی برنامه هفت‌ساله عمرانی کشور، به بررسی پردازند. مؤسسه امریکائی «مشاوران ماوراء‌البحار»^۹ مأمور شده بود که سنگ‌بنای تجدید حیات صنعتی و کشاورزی ایران را در برنامه عمرانی مزبور بگذارد. این موضوع سبب شد که دولت امریکا اعتبار دیگری به مبلغ ۲۵ میلیون دلار، در اختیار ایران بگذارد. [در واقع] عصر برنامه‌ریزی اقتصادی ایران بایاری دلارهای امریکا با جدیت آغاز شده بود.^{۱۰}

در پی پاسخ محکم ایران به شوروی، شاید به فکر برخی از سیاستمداران ایرانی رسیده بود که موقع تصفیه حساب با بریتانیای کبیر فرارسیده است. به طوری که قبلاً گفتیم [احمدقوام] در دسامبر ۱۹۴۷ [آذر ۱۳۲۶] موضوع حاکمیت ایران بر بحرین را، دوباره عنوان کرد. این ادعا استوار بر اصل حاکمیت سابق ایران بر این سرزمین بود که در سال ۱۸۲۰ زیر نفوذ و قدرت بریتانیا درآمده بود.^{۱۱}

سلطه انگلیس بر بحرین به نحوی بود که مالکیت قبلی ایران را بر این جزیره واقع در آنسوی خلیج فارس، به ثبوت نمی‌رسانید. در آوریل ۱۹۴۸ [فروردین ۱۳۲۷] مجلس شورای ملی با تصویب لایحه‌ای، ادعای مالکیت ایران بر بحرین را تجدید کرد و کمیونیتی را مأمور بررسی درباره وضعیت آن نمود. در ابتدا، این گونه به نظر می‌رسید که امکان داشت اقدام دولت ایران کمی بیشتر از یک تغییر مسیر در سیاست خارجی ایران باشد. اما در ماه اوت ۱۹۴۸ [مرداد ۱۳۲۷] معلوم شد که موضوع نفت در کار است. زیرا وزیر خارجه ایران [نوری اسفندیاری در کابینه هژیر] به مجلس اطلاع داد که کلیه قراردادهای امضاء شده میان دو یا چند کشور درباره بحرین و منافع نفتی آن، از نظر دولت ایران باطل است.

اگرچه مشارکت امریکا در استخراج نفت بحرین توسط شرکت‌های انگلیسی، برای ایرانیان نسبتاً ناراحت‌کننده بود، اما اظهارات وزیر خارجه ایران آشکارا متوجه بریتانیا بود و حکایت از آن داشت که به‌زودی مجادله لفظی بریتانیا و ایران بر سر مسائل نفتی، آغاز خواهد شد. در سپتامبر ۱۹۴۸ [شهریور ۱۳۲۷] جایزه‌ای به مبلغ ۸۰/۰۰۰ لیره را برای کسی تعیین کردند که بتواند حاکمیت ایران بر بحرین را ثابت کرده و مشکل پیش‌آمده با شرکت نفت ایران و انگلیس را حل و فصل نماید. این موضوع، نه‌تنها بیشتر بر ایجاد يك بحران نفتی قریب‌الوقوع دلالت می‌کرد بلکه نشانگر روحیه نسبتاً غیر واقع‌بینانه‌ای بود که امکان داشت ایران به آن مبتلا شود!

خودنمایی شاه در صحنه سیاست

در شرایط یادشده، شاه راهی لندن و پاریس و رم شد تا به‌عنوان رهبر و نماینده کشور ایران، خود را به‌خارجیان بنمایاند. شاه وانمود می‌کرد که می‌خواهد تماس‌هایش را با سران متفقین که در دوران جنگ دوم جهانی با آنان برقرار کرده بود (خصوصاً در کنفرانس تهران) ادامه دهد. در کنفرانس اخیر، شاه تلاش زیادی کرد تا به‌عنوان رهبر آینده کشورش، نه‌يك مقام تشریفاتی، ظاهر شود.^{۱۲} از نظر پیشامد - هائی که این فصل و فصل آینده به آن‌ها می‌پردازد، مایه تأسف است که شاه از تشریفات پذیرائی او در پایتخت‌های اروپائی، خرسند نبوده است.^{۱۳}

به‌هر حال، صرف‌نظر از تأثیری که شاه امیدوار بود طی این سفرها بر جهان خارج بگذارد، هنوز در داخل ایران آمادگی لازم برای رهبری شاه وجود نداشت. برخی از مردم ایران، نسبت به شاه بی‌تفاوت بودند و او را يك مقام نسبتاً تشریفاتی می‌دانستند. سایرین نیز با او سر مخالفت داشتند، اما نفرت واقعی از شاه، از سوی عده معدودی ابراز می‌شد.

به‌طور کلی، وجود بی‌تفاوتی شدید و مثبت‌نگری در سیاست ایران، به‌گروه

معلودی تعلق دارد. چرا که تمایل کلی بر آن است که نیروهای رقیب را در حالت تعادل نگاه داشته و از برخورد آشکار آنها جلوگیری کند؛ نتیجه برخورد شدید گروه‌های سیاسی، آن است که ساختار اجتماعی و سیاسی کشور کاملاً درهم می‌ریزد و همه نیروهای رقیب که معمولاً مکمل یکدیگرند، از صحنه کنار می‌روند. در نتیجه این وضعیت، کشور در برابر مداخله خارجی، آسیب‌پذیرتر از مواقع عادی می‌شود. این آسیب‌پذیری، احتمالی است که اکثر مردم خردمند ایران، آن را از تاریخ خود فرا گرفته‌اند و به‌گونه‌ی غریزی تلاش می‌کنند تا این وضعیت پیش نیاید. اما چنین احتمالی پیش می‌آید. در برهه زمانی این فصل و فصل آینده، سرانجام ما شاهد از هم‌پاشی موازنه سنتی قدرت در ایران هستیم که جبران‌ناپذیر بود و خوشونت‌را به همراه آورد و ایران را با مخاطره مداخله خارجی روبرو ساخت. اصولاً مردم ایران ترجیح می‌دهند که در انتظار حوادث بنشینند. سیاست آنها بر این است که تا وقتی شایعات و تحریکات و رقابت‌ها ادامه دارد، امید دست‌یافتن بفرصت‌های ثمربخش نیز وجود دارد. مادامی که یک گروه در حدنهائی خود را متعهد نکرده است، دست به اقدامی نمی‌زند؛ همان‌گونه که یک ایرانی دنیا دیده به‌مرد جوانی اندرز می‌داد: «هرگز یک موضع را سخت‌نگیر». به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که وعده‌های سرخرمن و تعارفات سیاسی مؤدبانه میان طرف‌های اختلاف، در یک سیستم سازش همیشگی، مبادله می‌شود. [در این شرایط] هیچ‌کس دقیقاً از وضع خود خشنود نیست؛ مع الوصف، مایل نیست دست به عملی بزند که بیهودگی آن یک‌بار و برای همیشه ثابت شود؛ منظور این است که به از هم‌پاشی ساختار سیاسی کشور بیانجامد. این وضعیت در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق پیش آمد. چنانچه در آینده نیز یک سیاستمدار توانا از قدرت زیادی برخوردار شود و سایر گروه‌های سیاسی در برابر او عکس‌العمل شدیدی را نشان دهند امکان دارد که این از هم‌پاشی دوباره صورت گیرد.

سوه قصد به‌شاه: یک عنصر بنیادگرا که دشمنی زیادی با شاه داشت، در ۴

فوریه ۱۹۲۹ [۱۵ بهمن ۱۳۲۷] ضرب‌شست خود را به او نشان داد. هنگامی که شاه از

دانشگاه تهران دیدن می کرد، مردی که کارت خبرنگاری داشت [ناصر فخر آرائی] پنج گلوله به سوی شاه شلیک کرد. این موضوع که شاه نتوانست از این سوء قصد جان سالم به در برد، وی را بر رسالت و تقدس خویش معتقدتر کرده است! او نیفورم نظامی شاه که جای گلوله ها بر روی آن دیده می شود و اینک آن را در باشگاه افسران، به تماشا گذارده اند، حکایت از نجات حیرت آور شاه از مرگ دارد.^{۱۴}

شاه با جراحی جزئی از مرگ جست به ظوری که توانست در میان انبوه سر و صدای خبرنگاران و عکاسان در بیمارستان، به ابتکارات تازه ای دست بزند. از برای نمونه، حکومت نظامی در تهران برقرار شد و حزب توده غیرقانونی اعلام گردید.^{۱۵}

اصلاح قانون اساسی و تأسیس مجلسین مؤسان و سنا: شاه همچنین از موقعیت جدید خود استفاده کرد و بر آن شد که پس از مشورت با برخی از سیاستمداران قدیمی در زمینه انجام اصلاحاتی در قانون اساسی و خصوصاً اصولی که به مجلس قدرت می داد تا کار وزیران را فلج کند، دست به تشکیل مجلس مؤسان بزند. سیاستمدارانی که مورد مشورت شاه قرار گرفتند از نسل سیاسی تقی زاده بودند. تقی زاده که خود نیز در این مشورت خواهی ها شرکت داشت، در شمار نویسندگان قانون اساسی در چهل سال پیش بود. چنین سیاستمدارانی می توانستند ذهن شاه را نسبت به هدف های اولیه خود در دوران پر شور و شوق جوانی شان در آغاز سده بیستم روشن کنند. لکن می توان حدس زد که به پرسش های کوتاه شاه جوان، فقط با احتیاط و مآل اندیشی پاسخ دادند.

انتخابات مجلس مؤسان در ماه مارس ۱۹۴۹ [از نهم اسفند ۱۳۲۷] با شتاب آغاز شد. مجلس مؤسان در ۸ مرداد ۱۹۴۹ [از اول اردیبهشت ۱۳۲۸ و به مدت ۲۱ روز] تشکیل گردید. مجلس مزبور، سه تصمیم بزرگ زیر را گرفت:

۱- تأسیس مجلس سنا بر طبق اصول قانون اساسی.^{۱۶}

۲- شاه از حق انحلال مجلسین برخوردار شد ، مشروط به این که همزمان با فرمان انحلال، فرمان انتخابات جدید را صادر کند ، به نحوی که تشکیل مجلس جدید حداکثر ظرف سه ماه صورت گیرد (اصل ۴۸ اصلاح شده قانون اساسی).

۳- مجالس شورا و سنا موظف شدند تا نظامنامه‌های جدیدی را تهیه نمایند که کار مجالس را تسریع نماید.

همچنین، مجلس مؤسسان اصل الحاقی زیر را به متمم قانون اساسی افزود: « در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا، هر یک جداگانه یا مستقلاً یا نظر به پیشنهاد دولت، لزوم تجدیدنظر در یک یا چند اصل از قانون اساسی یا متمم آنرا با اکثریت دوثلث کلیه اعضای خود تصویب نمایند و اعلیحضرت شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند ، فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخابات اعضای آن صادر می‌شود.

مجلس مؤسسان مرکب خواهد بود از عده‌ای که مساوی باشد با مجموع عده قانونی اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا. انتخابات مجلس مؤسسان طبق قانونی که به تصویب مجلسین خواهد رسید، به عمل خواهد آمد. اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد بود به تجدیدنظر در همان اصل یا اصول بخصوص که مورد رأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است.

تصمیمات مجلس مؤسسان با اکثریت دوثلث کلیه اعضای اتخاذ و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجرا خواهد بود.

این اصل شامل هیچ‌یک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه می‌باشد و احکام آن [اصول ۱ و ۲ متمم قانون اساسی] و یا مربوط به سلطنت مشروطه ایران است [اصل سی و شش اصلاح شده متمم قانون اساسی] نمی‌گردد و اصول مزبور، الی الابد غیر قابل تغییر است.

در مورد اصول ۴ و ۵ و ۶ و ۷ قانون اساسی و تفسیر اصل هفتم و همچنین در اصل ۸ قانون اساسی و اصل ۴۹ متمم آن،^{۱۷} با توجه به سابقه و قوانینی که نسبت به بعضی از این اصول وضع شده است، یک بار مجلس شورای ملی و مجلس سنا - که پس از تصویب این اصل منعقد خواهد شد - بلافاصله پس از رسمیت یافتن مجلسین، در اصول مزبور تجدیدنظر خواهند نمود، و برای این منظور، مجلس واحدی تحت ریاست مجلس سنا تشکیل داده و اصلاحات لازم را به اکثریت دوثلث آراء کلیه اعضای مجلسین، به عمل خواهند آورد، تا پس از آن که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تأیید گردید و به صحنه ملوکانه موشح شد، معتبر و مجرا خواهد بود.^{۱۸}

سوء قصد به شاه که سبب شد وی به گونه برجسته‌ای وارد میدان سیاست شود، از این تأثیر برخوردار بود که به مبارزه برای کسب قدرت که از زمان استعفای رضاشاه در جریان بود، شدت بخشید. همچنین، سبب علنی شدن فعالیت نیروهای گردید که هنوز به میدان نیامده بودند. به نظر می‌رسید که حادثه سوء قصد به شاه، در حکم تیر هشدار یا اولین شلیک یک تفنگ بود که این نیروها را به سطح فعالیت سیاسی رساند. در فعالیت شدیدی که برای کسب قدرت، در پی این حادثه انجام گردید ابتدا شاه و وزیرانش از آن بهره‌مند شدند، اما سرانجام به تشکیل یک اپوزیسیون سرسخت‌تر [جبهه ملی] انجامید.

در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ شمسی] به نظر می‌رسید که شاه از چشم مردم ایران، هنوز عاری از شلکوهی بود که می‌توانست وسیله ساز قهرمانی او بر اثر این حادثه بشود. مشکلات بسیار دیگری هم وجود داشت که از جمله آنها، مشکل نفت بود.

مسأله نفت و تحولات آن

مذاکرات مقدماتی: تجدیدنظر در قرارداد نفتی [۱۹۳۳/۱۳۱۲ شمسی] به دودلیل ضرورت داشت: (۱) توسعه صنعت نفت در دوران جنگ دوم. (۲) توجه جهان غرب

به امر توسعه در کشورهای که بر اثر فقدان رفاه مادی، با خطر کمونیزم روبرو بودند.^{۱۹} به نظر می‌رسید که علاقه شرکت نفت ایران و انگلیس به تجدید نظر در قرارداد یادشده، کمتر از علاقه مقامات ایرانی نبود. البته، مقامات واقع بین ایرانی معتقد بودند که برای تجدید نظر در قرارداد فوق، بایستی با شرکت نفت سازش کرد، در حالی که جای تردیدی نبود که سازش با یک شرکت خارجی سبب خواهد شد که سیاستمداران میانه رو ایران با مخالفت شدید تندروها روبرو شوند. به این ترتیب که امکان داشت موازنه سنتی نیروهای سیاسی، بر اثر مذاکرات نفتی، به مخاطره افتد. چرا که به محض آغاز مذاکرات نفت، مخالفان به شدت با آن مخالفت می‌کردند و بهانه‌ای می‌یافتند تا اتهام خیانت و تسلیم شدن در برابر خارجی‌انرا به مذاکره کنندگان بزنند.

تا ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹ [۲۶ تیر ۱۳۲۸] مذاکرات شرکت نفت و وزیر دارائی ایران [گلشائیان] به نحو رضایت بخشی جریان داشت. در این تاریخ بود که قرارداد الحاقی نفت که بعداً به قرارداد «گس-گلشائیان» معروف شد، بین طرفین به امضا رسید. تا این مرحله، محیط حاکم بر مذاکرات ملایم و دوستانه بود. احتمالاً امکان داشت که طرف ایرانی برای حفظ این محیط دوستانه تلاش می‌کرد و می‌کوشید تا نگرانی مقامات شرکت نفت را از شدت گرفتن مخالفت با قرارداد مزبور و رد پیشنهادهاى مندرج در آن، بر طرف مسازد. چون مذاکره کنندگان ایرانی می‌خواستند این تأثیر را در هم‌تاهای انگلیسی خود به وجود آورند که ایرانیان اهل مسئولیت نیز می‌توانند واقع بین باشند و به نحوی با شرکت نفت کنار آیند، لذا احتمال دارد که میزان مخالفت با این قرارداد را دست کم گرفتند؛ در حالی که اهمیتی برای دشمنی آشکار مطبوعات نسبت به شرکت نفت قابل نبودند و ارباب جراید را يك مشت آدم غیر منطقی و ناتوان به حساب می‌آوردند.^{۲۰}

اقدامات دولت برای منحرف کردن توجه مردم از مخالفت با قرارداد الحاقی نفت

کاینه وقت [ساعده] که در نظر داشت قرارداد الحاقی نفت را از تصویب

مجلس بگذراند،^{۲۱} برای کاستن از احساسات شدید وطن‌دوستی ایرانیان در رابطه با مخالفت با تصویب قرارداد الحاقی - با صدور تصویب‌نامه‌ای، محدودیت شدیدی را برای آزادی عمل بانک‌های خارجی [فعال در ایران] در نظر گرفت. [لازم به یادآوری است که] اعتبار شصت ساله امتیاز بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس، در تاریخ ژانویه ۱۹۴۸ [دی ۱۳۲۶] به پایان رسیده بود. لذا به موجب تصویب‌نامه مزبور، نام این بانک به «بانک ایران و خاورمیانه» تغییر یافت و کلمه «شاهنشاهی» از عنوان آن برداشته شد. براساس این تصویب‌نامه، بانک ایران و خاورمیانه، از این به بعد، به صورت یک مؤسسه مجاز بانکی درآمد که از لحاظ فعالیت، تابع مقررات بازرگانی و بانکی ایران بود.

اگرچه کابینه [ساعد] توانست در ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۹ [۲۳ تیر ۱۳۲۸] بودجه سال ۱۳۲۸ شمسی را پس از شش سال از تصویب مجلس بگذراند،^{۲۲} مع الوصف عقیده اپوزیسیون نسبت به کل مسأله امتیازات خارجی، به گونه فزاینده‌ای تحریک‌آمیز شده بود. مطبوعات - همچون مجلس - در استفاده از آزادی که از سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] به دست آورده بودند، زیاده‌روی می‌کردند. با این که سوء قصد به شاه [در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷] منجر به قانون جدید مطبوعات شد، اما نسبت به جرایدی که درباره شرکت نفت ایران و انگلیس یا وه‌سرا می‌کردند و احساس نفرت از ازیگانگان را دامن می‌زدند، زیاد سخت‌گیری نمی‌شد.

دولت برای منحرف کردن توجه مردم از موضوعات عنوان شده توسط اپوزیسیون که علیه شاه و دولت بود، به دو اقدام ممکن دست زد. دولت در مورد تصویب قانون مربوط به انتقال املاک و مستغلات تقسیم‌نشده رضاشاه به بنیاد خیریه پهلوی^{۲۳} تبلیغات زیادی کرد. اقدام دیگر این بود که چون قرار بود در همان ماه [تیر ۱۳۲۸] قرارداد تکمیلی نفت به امضای مقامات ایرانی و شرکت نفت برسد، لذا موضوع برنامه عمرانی هفت ساله عنوان گردید و درباره آن، تبلیغات شد،

هزینه کل این برنامه نزدیک به ۱۳۷/۰۰۰/۰۰۰ لیره (سالانه ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ لیره) بود و انتظار می‌رفت که عواید نفتی ایران قسمتی از وجوه هزینه آن را تأمین کند. وجوه باقی‌مانده نیز، از طریق وام گرفتن از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، تأمین می‌گردید. همچنین اعلام گردید که وام‌گیری از بانک‌های ایرانی و سرمایه‌گذاران خصوصی نیز، پیش‌بینی شده است.^{۲۴}

اگرچه اخبار مربوط به تأسیس بنیاد خیریه پهلوی و تصویب برنامه عمرانی هفت‌ساله اول، جالب می‌نمود اما این اقدامات نتوانست به ثبات کابینه مصدرکار [ساعد] بیانجامد که ثبات خود را از طریق انجام اقدامات مزبور انتظار داشت. تبلیغاتی که درباره تقسیم املاک سلطنتی میان کارمندان روشنفکر دولت صورت گرفت، از این اثر منفی برخوردار بود که سوء ظن سایر مالکان را برانگیخت. [افزون بر این] بسیاری از مردم به‌خاطر داشتند که بخش بزرگی از املاک خاندان پهلوی، در دوران رضاشاه به‌زور از مردم گرفته شده بود؛ به‌طوری که در برخی از محافل گفته می‌شد: «باد آورده را بادمی برد». لایحه تقسیم املاک سلطنتی که باشادمانی از تصویب مجلس گذشته بود، عملاً نمی‌توانست بکشادمانی بزرگ به حساب آید. زیرا در کشوری که در آنجا حرف زیاد زده می‌شود و کمتر عمل می‌شود، شکاف عمیقی بین تصویب بکقانون و اجرای آن وجود دارد. در این میان، گروهی از نمایندگان مجلس که خود مالک به‌شمار می‌آمدند، در عین حال که مخالفتی با تقسیم املاک سلطنتی نداشتند، اما چون از لحاظ میزان مالکیت، در موقعیت استواری قرار داشتند، لذا نمی‌خواستند که سیاست تقسیم املاک به املاک آنان نیز تسری یابد. همچنین، می‌خواستند بامعلق‌گذاردن مسأله قرارداد الحاقی [عدم تصویب آن در مجلس] در کار دولت از لحاظ اجرای قانون تقسیم املاک سلطنتی کارشکنی کنند؛ در حالی که توجه مجلس و مردم، به‌گونه فزاینده‌ای، متوجه موضوع امتیازات خارجی بود. عقاید شاه نسبت به تقسیم املاک سلطنتی، ارتباط نزدیکی با مشغله مجلس در زمینه نفت و نیز با حمایت عناصر محافظه‌کار و مالکان از دکتر مصدق در مسأله ملی کردن

نفت داشت.

در مورد اجرای برنامه عمرانی هفت‌ساله اول، باید گفت که چون بودجه آن در سال ۱۹۴۹ [شمسی ۱۳۲۸] فراهم نبود، لذا به نظر می‌رسید که يك طرح بی‌موقع بود. البته، به‌عنوان يك حرکت سیاسی، در رابطه با جلب موافقت مجلس برای تصویب قرارداد الحاقی نفت، سودمند و از لحاظ زمان‌بندی نیز، از محتوای زیادی برخوردار بود. مع الوصف، دوره پانزدهم مجلس به‌سر رسید، بی‌آن‌که قرارداد «گس- گلشائیان» از تصویب آن بگذرد. در این ضمن، سازمان نو‌بنیاد برنامه که برای اجرای برنامه عمرانی هفت‌ساله اول تأسیس شده بود، ناگزیر شد که فعالیت‌های نخستین سال اجرای برنامه را محدود کند. به‌رغم تبلیغات زیادی که درباره ادامه کار راه‌آهن دوران رضاشاه می‌شد، فقط خطوط آهن میانه - تبریز و شاهرود-مشهد در اولویت قرار داشت. عملیات جاده‌سازی و آبیاری آغاز شد و تعاونی‌های کارگری به وجود آمدند. مطالعاتی که برای توسعه [اکتشاف] نفت در شمال ایران انجام گرفت، قطعاً يك اقدام مقدماتی برای تضمین توانائی مالی ملت، از طریق کسب درآمد بیشتر از راه بهره‌برداری از منابع نفت با وجود مخالفت خارجی‌ان، بود.

جای تردیدی نیست که دوران بحث و گفتگو درباره طرح‌های سازندگی آغاز شده بود: قرار بود خانه‌هایی برای افراد فاقد مسکن ساخته شود و بیابان‌ها تبدیل به مناطق بارور کشت و زرع شود. این طرح‌ها، برای بالا بردن سطح مادی زندگی در ایران، بی‌نهایت ضرورت داشت و در بسیاری از موارد، مقامات ذیصلاح باصمیمیت این طرح‌ها را دنبال می‌کردند. اما این حقیقت همچنان وجود داشت که انگیزه سیاسی آن، تا حدود زیادی، به‌مثابه يك وزنه متقابل در برابر تبلیغات مطبوعات علیه شاه و دولت‌های خارجی بود که تصور می‌شد شاه را برای تأمین مقاصد خود در قدرت نگاه داشته‌اند. مطلب دیگر آن است که برنامه‌ریزی عمرانی بهانه‌ای را به‌دست می‌داد تا سازمان برنامه به‌جذب و استخدام افراد حرفه‌ای ناراضی پردازد

که دستگاه فر به دولت قادر به جذب آنان نبود. توسعه و عمران، بیشتر به صورت يك شعار در آمد تا يك حقيقت؛ اين افسونی بود که به وسيله آن بتوان سيل دلار را به ايران جاری کرد.

اوضاع نابامان اقتصادی کشور و اثرات سیاسی آن

افزایش قیمت‌ها و بیکاری: در اوایل سال ۱۹۴۹ [دی ۱۳۲۸] اوضاع مالی کشور کابینه [ساعد] را ناگزیر کرد تا در باره یکی از خطرهای عمده، یعنی ادامه افزایش قیمت‌ها که از زمان جنگ دوم جهانی سیر صعودی را می‌پیمود، دست به اقدام بزند. کابینه به منظور مبارزه با افزایش قیمت‌ها، ارزش ریال [در برابر ارزهای بین‌المللی] را بالا برد. بر اثر این اقدام، واردات به‌طور بی‌رویه‌ای بالا رفت و صادرات کاهش یافت. روش‌های کنترل بر واردات که در دوران سلطنت رضاشاه به کار می‌رفتند، به مقدار زیادی کنار گذاشته شد، به‌طوری که بازرگانان توانستند انبارهای خود را انباشته از کالاهای خارجی نمایند. البته، قیمت‌های داخلی پائین آمد، اما تولیدات داخلی دچار رکود و بیکاری و زیان‌شدیدی شدند.

بر اثر افزایش تعداد بیکاران، وضعیت وخیم اقتصادی کشور تشدید گردید. این وضعیت ناشی از تحولی بود که در وضع اشتغال و الگوهای بیکاری پدید آمده بود. سیاست صنعتی کردن و ارائه خدمات عمومی در عصر رضاشاه، سبب گردید که امکان اشتغال فراهم شود. در دوران جنگ دوم جهانی، متفقین کار دستمزدی را برای افرادی باب کرده بودند که می‌بایست از راه کشاورزی تأمین معاش می‌کردند و طبعاً تحول بیشتری در الگوهای کار و بیکاری پدید آمده بود. هنگامی که نیروهای متفقین ایران را ترك گفتند، کارهای دستمزدی نیز از میان رفت و مشکل بیکاری خود را نشان داد. هر عاملی که بیکاری را تشدید می‌کرد، مصیبت بار به‌شمار می‌رفت. از این‌رو، از جمله هدف‌های تأسیس سازمان برنامه، سوای جذب کارمندان مازاد، جلوگیری از بیکاری از طریق اجرای برنامه‌های عمرانی بود.

رقابت شدید گروه‌های سیاسی برای کسب قدرت: همگی افراد صاحب نفوذ در جامعه ایران می‌دانستند که کشور با مشکلاتی نظیر بیکاری و بالارفتن هزینه زندگی روبرو است. از این رو، با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی کشور، شدت گرفتن مبارزه گروه‌های سیاسی با یکدیگر را که به مرز یک بحران نزدیک می‌شد، نمی‌بایست با نظر بدبینی نگریست. زیرا این مبارزه فقط به خاطر انگیزه‌های خودپسندانه گروه - های سیاسی نبود، بلکه بسیاری از آنان - اگر نگوئیم همه آنها - مایل بودند که مزایای [سیاسی - اقتصادی] گذشته را حفظ کرده و در صورت امکان، مزایای جدیدی به دست آورند. اما همه آن‌ها می‌دانستند که شرایط کنونی به چه وضع ناامیدکننده‌ای خواهد انجامید. در این میان، یک مشکل بزرگ وجود داشت؛ بی‌اعتمادی شدید گروه‌های سیاسی به یکدیگر. هر گروه تصور می‌کرد که فقط خودش از عهده نجات مملکت برمی‌آید. از هنگامی که رضاشاه ایران را ترک گفته بود [۲۵ شهریور ۱۳۲۰] قدرت بلامنازع او به گونه نا عادلانه‌ای میان گروه‌ها سیاسی تقسیم شده و خطر کمونیزم شدت بیشتری گرفته بود. سیاست محمدرضاشاه در زمینه تقسیم املاک سلطنتی، نشانگر علاقه او به تقسیم مجدد این زمین‌ها بود. کاربرد این سیاست، نه تنها کمونیست‌ها را تحریک می‌کرد، بلکه امکان خطر طغیان دهقانان را نیز به همراه داشت. زیرا دهقانان فاقد زمین که به داشتن قطعه زمینی امیدوار شده بودند، طبعاً نا آرام‌تر گردیده و برای ثبات کشور، خطرناک شده بودند. البته [باید گفت که] بیگانه شدن مالکان از شاه (به دلیل عقاید شاه در زمینه اصلاحات ارضی) موجب خطر آنی‌تری برای ثبات کشور بود. در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ شمسی] مبارزه سختی میان شاه و مالکان آغاز گردید و مآلاً بر شدت رویارویی شاه با مجلس افزود. زیرا مجلس از منافع مالکان جانبداری می‌کرد. در این میان، برخی از خوانین قبایل وجود داشتند که در دوران سلطنت رضاشاه، رنج زیادی را تحمل کرده و اینک از قدرت شاه هراس داشتند. این دیدگاه سبب می‌شد که با چشم دشمنی و عداوت به خانواده سلطنتی بنگرند. بدین سان بود که مالکان، به ویژه خوانین قشقایی، دست اتحاد به سوی گروه‌های لیبرال و ملی به

رهبری دکتر مصدق، دراز کردند.

مصدق در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] با حمایت گروه‌های سیاسی ناهمگن، به قدرت رسید. یک عامل واسطه‌ای مهم در به قدرت رسیدن مصدق، عبارت بود از ترس مشترک گروه‌های سیاسی از بازگشت دیکتاتوری مقام سلطنت. لذا برای جلوگیری از دیکتاتوری شاه، نمی‌بایست به او اجازه می‌دادند که ابتکار عمل را در دست گیرد. بازار، یکی از عوامل هوادار دکتر مصدق بود. بازاری‌ها رویه دوستانه‌ای نسبت به ملیون و مذهبیون داشتند. اصولاً بازار دارای تمایلات مذهبی بود. از چشم [برخی از] بازاریان که مسلمانان متعهدی بودند، یک خارچی، کافر به شمار می‌آمد! احساسات قوی مذهبی هنوز در میان بازاریان وجود داشت. از این رو، رکود تجارت و بحران اقتصادی کشور را ناشی از اقدامات استثمارگرانه خارجی‌ان می‌دانستند. در عین حال، از نظر گاه سیاسی، بحران مالی و بازرگانی کشور را زائیده دخالت زیاد دولت در امور بازرگانی و اقتصادی می‌دانستند. سایه‌های عصر رضاشاه و آخرین مأموریت میلسپورا احساس می‌کردند، در حالی که به محمدرضاشاه مظنون بودند که تسلیم نفوذ خارجی‌ان شده است. به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که بازاریان آمادگی تحریک شدن از سوی نیروهای مخالف شاه، خارجی‌ان، ملی و آزادیخواه را داشتند.

در سال ۱۹۵۰ [۱۳۲۹ شمسی] صحنه برای به قدرت رسیدن دکتر مصدق، آماده می‌شد. از این رو، به محض این که وی به عنوان قهرمان ایران در برابر خارجی‌ان و حافظ آزادی‌های مردم در قانون اساسی، معرفی شد، توانست با موجی از احساسات مردم، به قدرت برسد. در مورد جهات مذهبی این عواطف، بایستی گفت که مصدق در ابتدا از حمایت آن خطیب بلیغ و دشمن قدیمی انگلستان، ملا [آیت‌الله] کاشانی برخوردار شد. هنگامی که سرانجام مالکان، بازاریان، تندرویان سیاسی و طبقات مذهبی، همگی در پشت سر مصدق ایستادند، حمایت از او به معنای جانبداری از جبهه ملی بود. البته باید گفت که آن‌ها با شخص مصدق بیعت کردند، نه با جبهه ملی.

در اینجا، بایستی وضع سیاسی دو گروه دیگر را در ۱۹۵۱ - ۱۹۵۰ [۱۳۳۰-۱۳۲۹ شمسی] مورد بررسی قرار داد. گروه اول را طبقه جدیدی از اهل کسب و کار تشکیل می‌داد که از تجار بازار متفاوت بودند [طبقه سرمایه‌داران]. طلوع قدرت آنان از دوران سلطنت رضاشاه آغاز شد و در دوران جنگ دوم، در فعالیت‌های ساختمانی مشارکت کردند. ارتشی‌ها گروه دوم را تشکیل می‌دادند. مصدق برای جلب حمایت ارتش، به تلاشی پیگیر دست زد، اما در این کار کامیاب نشد. همچنین، نتوانست حمایت سرمایه‌داران یادشده را به دست آورد. واقعیت این است که ترکیب دو نیروی یادشده و اتحاد آنان با سرلشگرزاهدی در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] بود که مصدق را از اریکه قدرت به‌زیر کشید.

نور هژیر: دیگ سیاست در سال ۱۹۴۹ [اواخر ۱۳۲۷ شمسی] جوش دیگری زد؛ [یعنی] آن زمان که عبدالحسین هژیر به دست یک مذهبی متعصب، به قتل رسید. عمر نخست‌وزیری هژیر کوتاه بود. وی از جمیع جهات شخصی جوان، پذیرفتنی، پاکدل و روشنفکر بود که در عین حال از منزلت اجتماعی و اشتهار زیادی برخوردار نبود. مرگ فاجعه‌آمیز او را ناشی از نزدیکی اش به دربار و دوستی با بریتانیایی‌ها دانند. از این رو، کشته شدن هژیر زنگ خطری برای همه کسانی بود که طرفدار شاه یا مشکوک به دوستی با انگلستان بودند.^{۲۵}

آغاز دوره شانزدهم مجلس: از میان اقداماتی که با پایان گرفتن دوره پانزدهم مجلس [در ۶ مرداد ۱۳۲۸] به تصویب ماند، قانون جدید انتخابات بود. در این قانون، شرط داشتن سواد برای رأی دهندگان قید شده بود. اگرچه این قانون به تصویب رسمی مجلس شورای ملی نرسید، اما فرض می‌شد که در انتخابات دوره شانزدهم، به کار رود. این انتخابات تا ۲۰ فوریه ۱۹۴۹ [اول اسفند ۱۳۲۷]، یعنی به مدت هفت ماه، به‌درازا کشید. برگزاری انتخابات در شرایط بسیار نامساعدی انجام گرفت زیرا به نیروهای اپوزیسیون فرصت داد تا جاه‌طلبی‌های سیاسی خود را نشان دهند و تقدیر بر این بود که این جاه‌طلبی‌های بیدار شده، به مدت سه سال دیگر

در سياست ايران باقى بماند.^{۲۶}

رقابت شوروى، امريكا و انگليس در ايران

در اواخر سال ۱۹۴۹ [سه ماهه سوم سال ۱۳۲۸ شمسی] اتحاد شوروى رويه دوستانه‌اى را نسبت به ايران اتخاذ کرد؛ گوئى كه مى‌خواست به پايان نمايشى نزديك شود كه سرانجام آن قابل پيش بينى بود. دولت شوروى در اكتوبر ۱۹۴۹ [مهر ۱۳۲۸] با فروش ۱۰۰/۰۰۰ تن گندم به ايران موافقت كرد. مذاكرات طولانى ايران و شوروى بر سر مسأله شيلات، ناگهان حالت بسيار دوستانه‌اى به خود گرفت. ايران اميدوار شد كه طلب طلاى خود را از شوروى، وصول نمايد.^{۲۷} افزايش فعاليت امريكائى‌ها را در ايران بايستى به عنوان يكى از دلايل عمده اين نزديكى دانست. زيرا اگرچه اعلاميه دين آچسن [وزير خارجه امريكا] در ۲۳ مارس ۱۹۴۹ [۴ فروردين ۱۳۲۸] حاوى تمام درخواست‌هاى ايران نبود،^{۲۸} مع الوصف هشدارى براى شوروى به شمار مى‌رفت زيرا ايران و كره و فيليپين، مشتركاً مى‌توانستند از يك كمك بلاعوض ۲۸ ميليون دلارى استفاده كنند.^{۲۹}

شاه در نوامبر ۱۹۴۹ [۲۴ آبان ۱۳۲۸] با هواپيمائى كه پرزيدنت ترومن در اختيار وى گذارده بود، راهى امريكا شد. شاه در مذاكراتش با ترومن، به ميزبان خود اطلاع داد كه املاك پلرش را با شرايط آسانى به كشاورزان فروخته است تا آنها را به كشت و زرع اختصاص دهند. اين گفته شاه را مى‌توان به عنوان بخشى از تلاش او براى «جلب نظر محافل اقتصادى و آموزشى امريكا، به منظور به جريان انداختن سرمايه‌هاى امريكائى در ايران» تفسير كرد. جاى چون و چرائى نيست كه هدف شاه از اين اظهارات، اين بود كه به كارشناسان امريكائى در امور خاورميانه ثابت كند كه شخص وى از اهميت اصلاحات ارضى آگاه است. همچنين، او آشكارا تلاش مى‌كرد تا نظر مساعد آزاديخواهان امريكا را به سوى خود جلب كند. شاه از اين حد هم فراتر رفت و اذعان داشت كه به منظور تقسيم املاك ميان كشاورزان،

به دولت دستور خواهد داد که املاك بزرگ را خریداری کند. چنانچه شاه می‌توانست همدردی امریکارا جلب کند، در این صورت به حمایت امریکا از شخص خودش، به کمک‌های بیشتر امریکا برای طرح‌های عمرانی و نیز متوقف‌شدن ناراحتی برخی از محافظ امریکا نسبت به افزایش تعهدات امریکا در خارج از آن کشور، امیدوار می‌شد. شاه می‌توانست خود را به‌مثابه رهبر کمال مطلوب و مسلم‌کشوری بنمایاند که در معرض خطر کمونیسم قرار داشت و با دست پر از پول، به کشور خود بازگردد تا شاید از اعتبار بیشتری در نزد مردم کشورش برخوردار شود. مع الوصف از بخت بد، اظهارات شاه درباره اصلاحات ارضی در ایران، سوءظن مالکان ایران را نسبت به او تبدیل به یقین کرد. شاه می‌توانست کلمات ملایمتری به زبان آورد که هم مقامات امریکائی را تحت تأثیر قرار دهد و هم در کشورش مورد استقبال قرار گیرد؛ کشوری که در آنجا پر حرفی مرسوم است و هنگامی که هدف از این حرف‌ها دادن وعده سرخرمن است، با يك نمایش شادمانی استقبال می‌شود. اما اینک بیگانگی شاه از يك گروه از افراد بسیار زرنگ و نیرومند در ایران [مالکان]، بر اثر اظهارات او در امریکا کامل شده بود.^{۲۰}

در این میان، بریتانیای کبیر با فشار و انتقاد شدید از سیاست انگلیس در ایران روبرو بود که به‌زودی تبدیل به يك موضوع داغ در بحث‌های مجلس دوره شانزدهم گردید. موافقت انگلستان با پرداخت ۵/۰۰۰/۰۰۰ لیره به‌عنوان استفاده از راه آهن ایران در دوران جنگ دوم جهانی و اهدای دو ناوچه به نیروی دریایی ایران، نتوانست از احساسات ضد انگلیسی مردم این کشور بکاهد. اهدای ناوچه‌ها نمی‌توانست قلب مردمی را تسخیر کند که اغلب آنان دور از دریا زندگی می‌کردند و دادن این ناوچه‌ها دردی را از مشکلات اقتصادی آنان دوا نمی‌کرد. افزون بر این، جراید ایران نوشتند که این ناوچه‌ها قراضه هستند (که چنین نبودند). این ناوچه‌ها می‌بایست جایگزین ناوهای ایران می‌شدند که در سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰]

يا غرق شدند يا به تصرف متفقين در آمدند^{۲۱}؛ اگرچه ناوهای اخير از لحاظ ارزش قابل مقايسه با دوناوچه اهدائی نبودند. پرداخت غرامت استفاده از راه آهن ايران توسط انگلستان، در مطبوعات اين کشور که تقريباً همه آنها ضدانگلیسی بودند، به ندرت مورد تفسیر قرار گرفت.

چون به نظر می رسيد که اوضاع داخلی کشور داشت وخيم تر می شد و شاه قبل با وضعيت مشابه آن روبرو شده بود، لذا در صدد برآمد تا در زمينه سياست خارجی، خودنمائی کند. از اين رو، در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ شمسی] ميزبان پادشاهان عراق و افغانستان و اردن، و نخست وزير پاکستان شد. شايد شاه در اندیشه آن بود که پيمان سعدآباد را که دست آورد عمده پدرش بود، زنده کند.^{۲۲} جای تردیدی نيست که به تصور شاه، سفر سران کشورهای يادشده به ايران بر زرق و برق تخت و تاج سلطنت ايران می افزود و شاه می توانست ابتکار عمل را در سياست خارجی ايران به دست گیرد. انعقاد يك قرارداد ترانزيت با ترکیه، جهت تسهيل عبور کالاهای ايراني از راه طرابوزان و اسکندرون، بدون ترديد در جلب احترام مردم نسبت به شاه مؤثر می افتاد.^{۲۳}

موقعيت شاه در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شمسی: همچنين، موضوع حمايت مؤثر امريکا از شاه، در کار بود. اما متأسفانه بايد گفت که نظر بسياری از مردم نسبت به اظهارات ظاهراً آزاديخواهانه شاه در زمينه لزوم اجراي قوانين، تقسيم املاک ميان کشاورزان و مبارزه با فساد از سوی دولت، بر اين بود که نفوذ امريکا در شاه به مراتب بيشتر از نفوذ شاه در امريکا است.

هنگامی که مجلس دوره شانزدهم به رغم انتخابات ناقص آن^{۲۴} در فوریه ۱۹۵۰ [۲۰ بهمن ۱۳۲۸] گشایش يافت، خطاب به شاه به مناسبت گشایش مجلس انباشته از وعده اصلاحاتی در زمينه بهبود وضع دهقانان و کارگران، نان، لباس و بهداشت برای توده مردم بود. شاه وعده داد که با اجراي برنامه عمرانی هفت ساله اول، از منابع طبیعی کشور به نحوی استفاده شود که همه اقشار ملت از منافع مساوی

آن بهره‌مند شوند. سخنان این چنینی شاه، صاحبان منافع را به فکر انداخت. زیرا اگر زود دست‌به‌کار نمی‌شدند، امکان داشت که مالکان جرأت رفتن به دهات خود را نداشته باشند؛ اگر هم می‌رفتند، چیزی عایدشان نمی‌شد. [از طرف دیگر] توده‌ای‌ها و سوسیالیست‌ها درباره پادشاهی که سوسیالیست‌تر از آنان به نظر می‌رسید چگونه می‌اندیشیدند؟ شاه با بهره‌گیری از تخت‌وتاج سلطنت، می‌توانست به تبلیغ درباره اصلاحاتش پردازد؛ به‌ویژه که یک‌رادیوی دولتی هم در اختیارش بود تا اخبار مربوط به عقاید و نظراتش را به هر قهوه‌خانه در روستاهای کشور برساند.

در سال ۱۹۵۰ [۱۳۲۹ شمسی] و در میان فراز و نشیب‌های ایران، مردم عادی کشور، از شاه با خوبی یاد می‌کردند. از چشم اغلب خارجی‌ان، شاه یک‌زاممدار مایه امیدواری، پاکدل و جوان بود. اما در دیگر سوی این سکه، یک‌تصویر تاریک از شاه دیده می‌شد: شاعران و روشنفکران ایرانی در محافلی گرد یکدیگر جمع می‌شدند. در این محافل که بساط تریاک رو به‌راه بود (غالباً با دسته وافورهای زیبای چینی) دوستان ثروتمند قدیمی‌شان هم حضور داشتند. شعرهای زشتی را درباره شاه و خانواده سلطنتی می‌خواندند و شادمانی می‌کردند. مخالفت با شاه در گروه‌هایی تبلور می‌یافت که ترکیب غریبی از نوگرایی و سنت‌گرایی را ارزانی می‌داشت؛ ترکیبی که فقط در کشوری مانند ایران می‌تواند پیدایش یابد. در ادارات روزنامه‌ها و کافه‌های تهران، جوانانی که هم سن و سال شاه بودند، با تحقیر از او یاد می‌کردند.

نخست‌وزیری رزم‌آرا

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، از سال ۱۹۴۷ [از زمان سقوط کابینه قوام] کابینه‌های متزلزلی بر سر کار آمدند و به سرعت جای خود را به دیگری دادند. تعیین سپهبد رزم‌آرا به عنوان نخست‌وزیر در ژوئن ۱۹۵۰ [۱۳۲۹/۴/۵] می‌توانست حکایت از توقف این روند داشته باشد. هیچ‌دلیلی وجود نداشت تا بر اساس آن، شخصیت این

مرد دارای پشتکار و کوتاه اندام را بتوان جداً مورد انتقاد قرارداد. رزم آرا از صفائی چون خوش خلقی، در دسترس مردم بودن، فروتنی و شهامت برخوردار بود که مورد ستایش ایرانیان است. رزم آرا به زرق و برق مسند صدارت اعتنائی نداشت و اصلاً رعایت تدابیر امنیتی را برای مقام بالائی چون نخستوزیری، نمی کرد و همین موضوع، جنبه افسانه‌ای پیدا کرده بود. رزم آرا به شکایات مردم می رسید. به درددل زنان بینوائی که غم و غصه‌ای داشتند و تصور می کردند که به خاطر این غم و غصه‌ها، روزگارشان سیاه و زندگیشان تحمل ناپذیر شده است، گوش فرا می داد. در هر بامداد به اسب سواری در اطراف تهران می پرداخت؛ همان کاری که يك نجیب زاده می تواند انجام دهد. رزم آرا شخصیتی عزیز و گرمی بود. از این رو، گروه‌های دست راستی یادست چپی که مایل بودند قدرت را فقط در انحصار خود داشته باشند، از رزم آرا خوششان نمی آمد.^{۲۵}

حزب توده با این که قانوناً منحل شده بود [از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷]، اما هنوز مخفیانه به عضوگیری مشغول بود. در واقع، در زمستان سال ۱۹۵۰ [زمستان ۱۳۲۹ شمسی] تعدادی از هواداران حزب توده بازداشت شدند. يك نخستوزیر منصوب از سوی شاه که قادر به جلب نظر توده‌های مردم باشد، بدون شك تنها چیزی بود که حزب توده تاب تحمل آن را نداشت. تماس‌های رزم آرا با برخی از روشنفکران کشور، بر شدت نگرانی مخالفان تندرو او افزود. زیرا هر چند که رزم آرا يك نظامی حرفه‌ای بود، اما عاری از دستاوردهای روشنفکرانه و علاقه به مسائل فرهنگی نبود.

رزم آرا با یکی از نویسندگان برجسته و روشنفکر آن زمان یعنی صادق هدایت خویشاوندی داشت و شوهر خواهر او بود. شواهدی در دست است که در آستانه کشته شدن رزم آرا، وی توسط صادق هدایت، تماس‌هایی را با روشنفکران و اهل ادب و قلم و دانشگاهیان گرفته و با آنها درباره اصلاح نظام آموزشی ایران به گفتگو نشسته بود. امکان دارد که رزم آرا می خواست از طریق این نوع تماس‌ها، روشنفکران کشور را که فقط سرگرم سرودن هجونا مه برای شاه و نخستوزیر

و بخش محرمانه آن بودند، نهایتاً به خدمت شاه در آورد.

رزم آرا پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری، با صدور يك اعلامیه مطبوعاتی برنامه‌های دولت را که همان اصلاحات وعده داده شده شاه در مراسم گشایش مجلس دوره شانزدهم بود، اعلام کرد؛ خصوصاً اقداماتی که قرار بود در زمینه مبارزه با فساد، درپیش گرفته شود. نخستین اظهارات رزم آرا انباشته از وعده‌های زیادی بود که انجام آنها در آینده مایه حیرت مردم و برخی از ناظران خارجی شد، چرا که از خود می‌پرسیدند رزم آرا وعده‌های بسیاری را می‌دهد در حالی که به درستی معلوم نیست تا چه مدتی به او اجازه خواهند داد برمسند صدارت بنشیند. برنامه‌های رزم آرا در وضع بسیاری از صاحبان منافع قدرتمند تأثیر گذارد. اگر رزم آرا موفق به اجرای این برنامه‌ها می‌شد، [ناگزیر بود] نسبت به این صاحبان منافع با قاطعیت عمل کند. در این صورت، احتمال زیادی داشت که یکی از آنان که از برنامه‌های او زیان دیده بود، برای سقوط دولتش توطئه‌چینی کند.

برنامه‌های اصلاحی رزم آرا عبارت بودند از تأسیس شوراهای استان و بخش و دهستان؛ از بین بردن بیکاری؛ تضمین استقلال قوه قضائیه و متعادل کردن بودجه کل کشور. ۲۶ کابینه رزم آرا با رأی اعتماد ۹۵ نماینده مجلس، در برابر ۸ رأی مخالف، بر سر کار آمد. صرف‌نظر از پیش‌بینی بدبینان درباره طول عمر کابینه او، امکان دوام این کابینه وجود داشت؛ البته بدون در نظر گرفتن مسأله نفت. زیرا همین مسأله نفت بود که سبب شد وی ماه بعد، یعنی در ۷ مارس ۱۹۵۱ [۱۳۲۹/۱۲/۱۶] به ضرب گلوله از پای درآید و چند روز بعد به عنوان يك خائن و عامل انگلستان معرفی گردد. در اوت ۱۹۵۲ [مرداد ۱۳۳۱]، مجلس تا آن اندازه پیش رفت که طی لایحه‌ای، درخواست آزادی قاتل رزم آرا [خلیل طهماسبی] را از زندان کرد. این لایحه عجیب در ۱۰ نوامبر همان سال [۱۷ آبان ۱۳۳۰] توسط شاه توشیح شد، اما بعداً لغو گردید. ۲۷

توضیحات فصل نهم

۱. لازم به توضیح است که شاه پس از سوء قصد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، نفوذ خود را در سیاست کشور افزایش داد. تعیین رزم آرا (به عنوان اولین نخست وزیر نظامی ایران) در شرایط سیاسی آن زمان، کاملاً نشانگر سیاست توسعه نفوذ شاه در مقدرات کشور بود، در این زمینه نگاه کنید به:

– پرفسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتور مصلح، صفحات ۵۱ تا ۵۴، انتشارات عطائی
– جعفر مهدی نیا: زندگی سیاسی رزم آرا، تهران، انتشارات گیتی، ۱۳۶۳، صفحات

۱۹ تا ۴۰-م

۲. رزم آرا در سال ۱۳۲۴ شمسی به کردستان رفت تا طرح حمله ارتش به دموکرات‌های آذربایجان را تدارک ببیند، از این رو، پس از بازگشت به تهران، دوباره به ریاست ستاد ارتش تعیین گردید. در این زمینه نگاه کنید به:

– جعفر مهدی نیا: همان، صفحه ۱۳-م

۳. اشاره نویسنده به صفحات ۱۴۶ تا ۱۵۴ کتاب مأموریت برای وطنم است. شاه

سابق در این زمینه می نویسد:

«در این موقع، به پیروی از ندای وجدان، دستور دادم که نیرویی به آذربایجان اعزام شود و شورشیان را بدون درنگ منکوب سازند. در همان موقع، شخصاً برفراز استحکامات شورشیان پرواز نمودم تا میزان نیروهای آنها به دست آید...»

در جای دیگری (صفحه ۱۵۲) می نویسد:

«... پس از نبرد آذربایجان، احساسات ناسیونالیزم مردم ایران، واقعاً به جنبش و

هیجان در آمد و تمام افراد و طبقات مردم از آن واقعه درس عبرت گرفتند و به هر وسیله و در هر مقام و مکانی که بودند، مراتب وفاداری خود را نسبت به من اظهار داشتند...م

۴. اشاره نویسنده به لغو حکومت نظامی در تهران در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۲۶ توسط کابینه حکیمی است. از زمان اشغال نظامی ایران [شهریور ۱۳۲۰] تا تاریخ مذکور، در تهران حکومت نظامی وجود داشت. در این زمینه، نگاه کنید به:
- ابراهیم صفائی: نخست‌وزیران، صفحه ۱۳۴-م

۵. پس از سقوط کابینه قوام (۱۹ آذر ۱۳۲۶)، کابینه حکیمی با ۵۴ رأی موافق (در برابر ۵۳ رأی به‌دکتر مصدق) از مجلس رأی اعتماد گرفت. در این زمینه، نگاه کنید به:
- ابراهیم صفائی: همان، صفحه ۱۱۲-م

۶. برنامه دولت حکیمی به شرح زیر بود:

- ۱- فراهم کردن تدریجی آسایش طبقه زحمت‌کش.
 - ۲- حذف مخارج تجملی و غیر ضروری از بودجه.
 - ۳- توجه به اعتبارات عمرانی و بهداشتی و فرهنگی.
 - ۴- سعی در اجرای دقیق قوانین.
 - ۵- اصلاح قوانین دادگستری.
 - ۶- جلوگیری از سوء استفاده از قانون تجارت.
 - ۷- اصلاح تدریجی وزارتخانه‌ها.
 - ۸- اصلاح و تقویت نیروهای مسلح.
 - ۹- واگذاری تدریجی امور اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی مردم به خودشان.
- در این زمینه، نگاه کنید به:
- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳-م

۷. کابینه هژیر در ۲۳/۳/۱۳۲۷ مصدر کار گردید و از همان ابتدای کار، با مخالفت شدید بازاریان و آیت‌الله‌کاشانی روبرو گردید. منظور از «برنامه دولت هژیر» همان طرح ۲۵ ماده‌ای وی در زمینه مسأله نفت است. کابینه هژیر در ۱۶/۸/۱۳۲۷ سقوط کرد و کابینه ساعد در ۲۵/۸/۱۳۲۷ مصدر کار گردید. در این زمینه، نگاه کنید به:
- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۲۰۲ و ۲۱۶-م

۸. اشاره نویسنده به اعتراض روس‌ها به حضور کارشناسان نظامی امریکا در ایران

(به استناد ماده شش قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی) است - م

9. Overseas consultants incorporated

۱۰. کابینه ساعد پس از گذراندن قانون برنامه عمرانی هفت ساله از مجلس (لایحه آن در زمان نخست‌وزیری حکیمی، به مجلس داده شده بود) و تعیین دکتر تقی نصر به عنوان مدیر عامل سازمان برنامه (بعداً مهندس مشرف فیسی جای او را گرفت) از شرکت امریکائی «مشاوران ماوراء بحاره» دعوت به همکاری در اجرای این برنامه کرد. این هیأت، به مدت چندماه در استان‌های ایران به بررسی‌های اقتصادی ادامه داد و سرانجام در تاریخ ۱۳۲۷/۹/۱۳ در یک مصاحبه مطبوعاتی (در باشگاه بانک ملی) اعلام داشت «کاربرنامه هفت‌ساله باید از سیاست جدا باشد»، در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴-۴

۱۱. شرح سابقه تاریخی بحرین، در بخش توضیحات فصل سوم این کتاب آمده

است- م

۱۲. نویسندگان کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» (انتشارات ققنوس، چاپ دوم) تحلیل جالبی را در مورد علت سفر شاه به انگلستان در ۱۳۲۷/۴/۲۷ ارائه می‌دهند. این تحلیل حاکی از آن است که پس از سقوط کابینه قوام، شاه به سوی امریکا گرایید، به نحوی که موجبات نارضایتی انگلستان را فراهم کرد. به این جهت، آنتونی ایدن (وزیر خارجه وقت انگلستان) به تهران آمد و با شاه و سیدضیاءالدین طباطبائی دیدار کرد. شاه از رفتن به این سفر اکراه داشت، اما با تحریکاتی که انگلیسی‌ها در عتبات جنوب کردند، شاه ناگزیر به این سفر شد. هدف انگلستان از دعوت کردن شاه، عبارت بود از تحکیم پایه‌های قدرت انگلیس در ایران از راه‌های زیر: (۱) تثبیت موقعیت شرکت نفت ایران و انگلیس، با انجام تغییرات جزئی در قرارداد نفتی ۱۳۱۲ شمسی (۲) ادامه کار بانک شاهنشاهی پس از انقضای مدت امتیاز آن (۳) محدود کردن نفوذ و امتیازات امریکا در ایران (۴) انجام اصلاحات ظاهری در ایران (۵) تحکیم سیاست مبارزه با رشد دموکراسی و آزادی و جلوگیری از نفوذ شوروی. هدف‌های شاه در این سفر، عبارت بودند از: (۱) جلب موافقت انگلستان با استقرار حکومت فردی شاه از راه سرکوب کردن آزادیخواهان و اصلاح قانون اساسی به سود شاه (۲) گفتگو درباره دارائی نقدی رضاشاه که در بانک لندن توقیف شده بود (۳) تشکیل مجلس سنا برای کاستن از قدرت مجلس شورای ملی.

سفر شاه به پاریس و رم، بیشتر جنبه تشریفاتی داشت - م

۱۳. ظاهراً اشاره نویسنده به این موضوع است که هنگام ورود شاه به فرودگاه لندن، از خبرنگاران جراید خارجی برای مصاحبه با شاه دعوت نشد و این موضوع موجب ناراحتی شدید شاه شد، به طوری که به مدت دو روز از کاخ بوکینگهام بیرون نیامد. در این زمینه نگاه کنید به:

— گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات ققنوس —

۱۴. ماجرای سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یکی از ماجراهای بسیار مرموز در تاریخ معاصر ایران است که با توجه به کشته شدن ضارب (ناصر فخر آرائی)، انگیزه و گرایش سیاسی وی، تا به حال مشخص نشده و به راستی نیاز به یک تحقیق جداگانه دارد. ماجرا از این قرار بود که به مناسبت سالگرد تأسیس دانشگاه، شاه در ساعت ۳ بعد از ظهر وارد دانشگاه شد. هنگامی که شاه می خواست از میان صف مستقبلین گذشته و وارد دانشکده حقوق شود، شخصی به نام ناصر فخر آرائی (با کارت خبرنگاری) با تپانچه کالیبر ۶/۳۵ از نوع Herstatt بلژیکی (خودکار دسته عاجدار) سه تیر به طرف شاه شلیک کرد. شاه با یک محاسبه دقیق نظامی از تعداد شش گلوله درخشاب تپانچه، خود را به روی زمین غلتاند تا پنج گلوله ضارب تمام شد، گلوله ششم در لوله گیر کرد. ناصر فخر آرائی به طرف شاه حرکت کرد تا با ضربات تپانچه کارش را بسازد. اما به جای این کار با سرگردانی فرار کرد. سرتیپ صفاری گلوله ای به پای او زد که زخمی گردید و هفت تیر خود را به زمین انداخت. شاه فریاد زد «ضارب را نکشید» و دکتر متین دفتری فریاد زد «ضارب را نابود نسازید». اما نظامیان همراه شاه، او را با سه گلوله نقش زمین کردند و او قبل از رسیدن به بیمارستان سینا، درگذشت. در تحقیقاتی که به عمل آمد، دو کارت خبرنگاری در جیب او پیدا شد. یکی از روزنامه «فریاد ملت» و دیگری از روزنامه «پرچم اسلام». ضمناً بر گه ای در میان اوراق او به دست آمد که انتساب او را به «جمعیت مقاومت ملی» می رساند. همچنین در جیب های او، نامه ای خطاب به معشوقه اش مهین اسلامی (دختریکی از نوکرهای سفارت انگلیس در تهران)، متن قانون اساسی یوگسلاوی و مقداری فرمول شیمیائی مربوط به ساختن مواد محترقه پیدا شد. با توجه به این که ناصر فخر آرائی زنده نماند تا علت اصلی این سوء قصد معلوم شود، لذا نظرات متفاوتی درباره او وجود دارد. شاه در کتاب مأموریت برای وطنم (صفحات ۷۰ و ۷۱) ضمن شرح واقعه می نویسد: «... بعداً معلوم شد که وی [ضارب] با بعضی از متعصبین دینی رابطه داشته و در عین حال، نشانه هایی از تماس او با حزب منحل شده به دست آمد. نکته جالب آنکه معشوقه او دختر باغبان سفارت انگلیس در تهران بود...». نویسندگان کتاب گذشته چراغ راه آینده است اظهار نظر کرده اند: «... نقشه سوء قصد به شاه، با توافق

سفارت انگلستان در تهران و به دست سپهبد رزم آرا [رئیس وقت ستاد ارتش] که شخص جاه طلب و قدرت پرستی بود و در عین حال، طرف اعتماد و اطمینان دولت انگلستان نیز بود، به مرحله اجرا درآمد... نویسندگان مزبور، دلایل این امر را چنین توجیه می کنند: «... یا شاه کشته می شد، که در این صورت رزم آرا، با يك کودتا به قدرت می رسید و نقشه های استعماری را با شدت و قدرت، اجرا می کرد و یا شاه از مهلکه نجات پیدا می کرد که در این حالت نیز، با حبس و توقیف آزادیخواهان و مخالفان و ایجاد محیط اختناق، شرایط لازم برای اجرای نقشه های مزبور فراهم می گردید...» حسن آیت (در کتاب درس-هائی از تاریخ سیاسی ایران، انتشارات حزب جمهوری اسلامی، صفحات ۱۳۶ و ۱۳۷) نظری مشابه نویسندگان یادشده دارد.

دکتر فریدون کشاورز (در کتاب من متهم می کنم، صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۰) دکتر کیانوری رامشول این سوء قصد می داند. دکتر انور خامه ای (در کتاب از انشعاب تا کودتا صفحات ۱۲۳ و ۱۲۷) پای حزب توده و رزم آرا و شاهپور علی رضا را در این حادثه به میان کشیده است. بیژن جزنی (در جلد اول تاریخ سی ساله ایران، صفحه ۳۶) فقط به شرح حادثه اکتفاء کرده است. دکتر سید جلال الدین مدنی (در جلد اول تاریخ سیاسی معاصر ایران، صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶) فقط به شرح حادثه پرداخته است.

بهر تقدیر، در پی این سوء قصد، شاه به دو اقدام عمده دست زد: تبعید آیت الله کاشانی به لبنان و انحلال حزب توده - م

۱۵. متن اعلامیه حکومت نظامی و انحلال حزب توده (به نقل از کمونیزم در ایران، صفحات ۲۵۰ و ۲۵۲) در زیر می آید:

«برقراری حکومت نظامی

هیئت وزیران در جلسه مورخ ۱۳۲۷/۱۱/۱۵ تصویب نمودند که مقررات قانون حکومت نظامی در تهران و حومه، برقرار شود. وزارت جنگ مأمور اجرای این تصویب نامه است و حکومت نظامی در ساعت بیست ۱۳۲۷/۱۱/۱۵ در تهران اعلام می شود و از این ساعت، مقررات حکومت نظامی کامل در شهر تهران و حومه، اجرا می گردد.»

«انحلال حزب توده در تهران و شهرستانها

در اجرای اعلامیه دولت، کلیه مراکز حزب توده در تهران، در ساعت ۱۲ شب ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ شمسی توسط مأمورین حکومت نظامی اشغال گردید و در شهرستانها نیز دستور داده شد کلیه مراکز مزبور و سازمانهای این حزب، توسط شهربانی و مأمورین انتظامی توقیف و منحل گردد. فرماندار نظامی تهران و حومه: سر لشگر خسروانی،

۱۶. تشکیل مجلس سنا و اختیارات آن، طبق اصول ۲۳ و ۲۲ و ۲۵ و ۲۶ متمم قانون اساسی سابق، به شرح زیر، پیش‌بینی شده بود:

«در شرایط تشکیل مجلس سنا

اصل چهل و سوم

مجلس دیگری به‌عنوان سنا، مرکب از شصت نفر اعضاء، تشکیل می‌یابد که اجلاسات آن بعد از تشکیل، مقارن اجلاسات مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل چهل و چهارم

نظامنامه‌های مجلس سنا، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل چهل و پنجم

اعضای این مجلس از اشخاص خبیر و بصیر و متدین و محترم مملکت منتخب می‌شوند. سی نفر از طرف قرین‌الشرف اعلیحضرت همایونی استقراری می‌یابند. پانزده نفر از طرف اهالی طهران و پانزده نفر از اهالی ولایات و سی نفر از طرف ملت؛ پانزده نفر به انتخاب اهالی تهران و پانزده نفر به انتخاب اهالی ولایات.

اصل چهل و ششم

پس از انعقاد سنا، تمام امور باید به تصویب هر دو مجلس باشد. اگر آن امور در سنا یا از طرف هیئت وزراء عنوان شده باشد، باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده، به اکثریت آراء قبول و بعد به تصویب مجلس شورای ملی برسد. ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان می‌شود، برعکس، از این مجلس به مجلس سنا خواهد رفت، مگر امور مالیه که مخصوص مجلس شورای ملی خواهد بود و قرارداد مجلس در امور مذکوره، به اطلاع مجلس سنا خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات خود را به مجلس ملی اظهار نماید، ولیکن مجلس ملی مختار است ملاحظات مجلس سنا را بعد از مذاقه لازمه، قبول یا رد نماید.»

دوره پانزدهم مجلس شورای ملی - با توجه به مدلول اصل ۲۲ قانون اساسی - در جلسه مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸، قانونی به نام «قانون اجرای نظامنامه انتخابات مجلس سنا» در ۳۹ ماده تصویب و دولت را مأمور اجرای آن کرد.

در این زمینه نگاه کنید به:

- دکتر قاسم‌زاده: حقوق اساسی، صفحات ۳۹۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ - م

۱۷. اصول مزبور در زیر می‌آید:

اصل چهارم

عده انتخاب شوندگان به موجب انتخاب نامه علیحده از برای تهران و ایالات، فعلا یکصد و شصت و دو نفر تعیین شده است و بر حسب ضرورت، عده مزبور تزايد تواند یافت الی دوست نفر.

اصل پنجم

منتخبین از برای دو سال تمام انتخاب می‌شوند و ابتدای این مدت از روزی است که منتخبین ولایات تماماً در طهران حاضر خواهند شد، پس از انقضاء مدت دو سال، باید نمایندگان مجدداً انتخاب شوند و مردم مختارند هر يك از منتخبین سابق را که بخواهند و از آن‌ها راضی باشند، دوباره انتخاب کنند.

اصل ششم

منتخبین طهران - لدی الحضور - حق انعقاد مجلس رداشته، مشغول مباحثه و مذاکره می‌شوند. رأی ایشان در مدت غیبت منتخبین ولایات، به اکثریت مناط اعتبار و اجراء است.

اصل هفتم

در موقع شروع به مذاکرات، باید اقلاد و ثلث از اعضاء مجلس حاضر باشند و هنگام تحصیل رأی، سه ربع از اعضاء باید حاضر بوده و اکثریت آراء وقتی حاصل می‌شود که بیش از نصف حضار مجلس رأی بدهند.

اصل هشتم

مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه داخلی مجلس به تشخیص خود مجلس است و پس از تعطیل تابستان، باید مجلس از چهاردهم میزان که مطابق جشن افتتاح دوره اول مجلس است، مفتوح و مشغول کار شود.

اصل ۴۹ [متمم]

صدور فرامین و احکام برای قوانین، از حقوق پادشاه است، بدون این که هر گز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید. - م

۱۸. درباره تشکیل سومین مجلس مؤسسان مذکور، توضیح مختصر زیر، ضروری است:
- در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۲۷، شاه خطاب به نمایندگان فراکسیون‌های مجلس، لزوم تجدید نظر در اصل ۴۸ متمم قانون اساسی را یادآوری کرد.
- در نهم اسفند ۱۳۲۷، به پیشنهاد ساعد (نخست وزیر وقت) فرمان انتخابات مجلس مؤسسان صادر گردید.

- در دهم اسفند ۱۳۲۷، ساعد - طی سخنرانی در مجلس - علل تشکیل مجلس

مؤسان را، بشرح زیر، به اطلاع مجلس رسانید :

۱- تجدید نظر و تکمیل اصل ۲۸ قانون اساسی .

۲- تنظیم و تصویب اصل جدیدی به منظور تعیین طرحی برای تجدید نظر در اصول قانون اساسی و متمم آن .

۳- تجدید نظر در اصل ۲۴ قانون اساسی، در صورتی که ناموقع تشکیل مجلس مؤسان نظامنامه مجلس سنا از تصویب مجلس نگذشته باشد .

- مجلس مؤسان در روز پنجشنبه اول اردیبهشت ۱۳۲۸ گشایش یافت. در این زمینه، نگاه کنید به:

اطلاعات ماهانه، خرداد ۱۳۲۸، صفحات ۳ و ۷ - ۴

۱۹. درباره دو نکته‌ای که نویسنده به آن اشاره کرده، توضیح کوتاه زیر ضرورت دارد:

(۱) استفاده از نفت - به ویژه منابع نفتی خاورمیانه و ایران - به عنوان سوخت نیروهای موتوریزه زمینی و هواپیماهای جنگی و شکاری و سفینه‌های بازرگانی و جنگی در دوران جنگ دوم جهانی، از اهمیت زیادی برخوردار شد، به طوری که به عنوان عامل اساسی ادامه نبرد در جبهه‌های جنگ به شمار می‌رفت. در این میان، در حالی که امریکا و شوروی از لحاظ منابع نفت داخلی، خود کفا بودند، دولت انگلستان اتکای زیادی بر نفت خاورمیانه - به ویژه ایران - داشت. تولید نفت ایران در حدود ۱۰/۵ میلیون تن در سال بود که ۳۵ درصد تولید جهانی نفت (به غیر از تولیدات نفت در شوروی و ایالات متحده امریکا) را به خود اختصاص داده بود. طبق آمار نفتی سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] تولید نفت جهان در حدود ۲۸۰ میلیون تن در سال بود. از این مقدار، ۲۲۰ میلیون تن در امریکا و ۳۰ میلیون تن در شوروی تولید می‌شد .

پس از اشغال نظامی ایران (شهریور ۱۳۲۰) متفقین به استخراج نامحدود نفت ایران دست زدند تا نیازمندی‌های جنگی خود را تأمین کنند .

با توجه به مراتب فوق بود که ایران جولانگاه رقابت نفتی انگلیس و امریکا و شوروی شد. در ابتدا شرکت نفتی شل خواستار امتیاز نفت در قسمت جنوب شرقی ایران شد. سپس شرکت سینکالر برای به دست آوردن امتیاز نفت نواحی شرق و جنوب شرقی ایران، با دولت ایران داخل مذاکره شد. در این میان، روس‌ها هم خواستار امتیاز نفت شمال شدند .

(۲) کشورهای غربی - خصوصاً امریکا و انگلیس - که نگران توسعه کمونیزم در کشورهای خاورمیانه بودند، موضوع توسعه اقتصادی این کشورها را با علاقه دنبال می‌کردند. این علاقه در ایران، به صورت برنامه عمرانی هفت ساله عنوان گردید.

در این زمینه نگاه کنید به:

– دکترهایون الهی: همان، صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۶

– مصطفی فاتح: همان صفحات ۳۵۰ تا ۳۵۳ – ۴

۲۰. تحولاتی که در زمینه تجدید نظر در قرارداد نفتی ۱۳۱۲ شمسی، تا ارائه قرارداد

گس – گلشائیان به مجلس دوره پانزدهم، صورت گرفت، فهرست وارد در زیر می آید:

(۱) در پی مخالفت مجلس شورای ملی با مقاله نامه نفتی ایران و شوروی در مهر ۱۳۲۶،

مجلس قانونی را تصویب کرد که دولت رانا گزیر می ساخت که در کلیه مواردی که حقوق

ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور، مورد تضییع واقع شده است (به ویژه درباره نفت)

اقدامات لازم را به عمل آورد.

(۲) در کابینه حکیمی، دولت ایران از گس (N. A. GASS) یکی از مدیران

شرکت نفت ایران و انگلیس دعوت کرد تا برای مذاکرات نفتی به تهران بیاید.

نتیجه این مذاکرات، به صورت قرارداد گس – گلشائیان ظاهر شد. این قرارداد در

مجلس دوره پانزدهم به تصویب نرسید و طرح ۲۵ ماده ای هژیر هم، نتوانست کاری از پیش ببرد.

(۳) قرارداد الحاقی نفت در مجلس دوره شانزدهم مورد بحث قرار گرفت.

در این زمینه، نگاه کنید به:

– مصطفی فاتح: همان، صفحات ۳۸۵ تا ۳۹۱ – ۴

۲۱. عدم تصویب قرارداد الحاقی به دلیل پایان دوره پانزدهم مجلس بود. در این

زمینه، نگاه کنید به:

– ابراهیم صفائی: نخست وزیران، صفحات ۱۳۵ تا ۱۴۰ – ۴

۲۲. اشاره نویسنده به این موضوع است که از زمان اشغال نظامی ایران و به دلیل

شرایط فوق العاده جنگی، بودجه های سالانه بدون تصویب کامل مجلس، به اجرا در می آمد.

معمولا در این نوع موارد، تصویب بودجه به صورت يك دوازدهم (تصویب هزینه های

ماهانه دولت توسط مجلس و بدون بررسی کامل درباره آن) بود. در کابینه ساعد، بودجه

سال ۱۳۲۸ در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۲۸ به تصویب مجلس دوره پانزدهم رسید. در این زمینه،

نگاه کنید به:

– دکتر شمس الدین جزایری: همان، صفحات ۲۴۱ تا ۲۴۲ – ۴

۲۳. این قانون که بنام «قانون بازگشت املاک و مستغلات اعلیحضرت شاهنشاه فقید

به ملکیت اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی» موسوم است، در تاریخ ۲۰ تیر ۱۳۲۸

از تصویب مجلس دوره پانزدهم گذشت. به موجب این قانون، آنچه که از املاک رضاشاه پس از استرداد آن‌ها به مالکان اولیه باقی مانده بود، به عنوان موقوفه خاندان پهلوی به محمدرضاشاه منتقل گردید. در این زمینه، نگاه کنید به:

– دکتر جزایری: همان، صفحه ۲۴۵ – م

۲۴. برای توضیحات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

– دکتر جزایری: همان، صفحات ۲۳۳ تا ۲۴۰ – م

۲۵. درباره زندگی سیاسی و دلایل کشته شدن هژیر توضیحات مختصر زیر می آید تا خوانندگان بتوانند دآوری درستی درباره گفته نویسنده کتاب درباره وی، داشته باشند:

عبدالحسین هژیر، فرزند محمد هژیر (وثوق خلوت)، خدمت دولتی را از غلام پیشخدمتی دربار مظفرالدین شاه شروع کرد. تحصیلاتش را در مدرسه علوم سیاسی به پایان رسانید. در سال ۱۲۹۹ شمسی، به عنوان مترجم روسی، وارد خدمت وزارت خارجه شد. در سال ۱۳۰۰، به عنوان مترجم روسی، در سفارت شوروی در تهران شروع به کار کرد. در سال ۱۳۰۸ شمسی به خدمت دولت ایران در آمد و مشاغل عمده او تا زمان کشته شدنش، به شرح زیر است:

– استخدام در وزارت راه و معاون اداره تفیش

– کفیل اداره حقوقی وزارت دارائی

– بازرس دولت در بانک مرکزی

– رئیس کمیسیون ارز

– مدیر عامل شرکت قماش

– عضو هیأت مدیره شرکت ساختمان

– عضو هیأت اقتصادی ایران که در سال ۱۳۱۵ شمسی به آلمان اعزام شد

– مذاکره کننده در تنظیم قرارداد معاملات پارچه ایران و انگلیس

– مدیر کل وزارت دارائی

– رئیس بانک کشاورزی

– عضو هیأت مدیره بانک ملی

– وزیر بازرگانی و پیشه و هنر (در کابینه فروغی در اسفند ۱۳۲۰ و کابینه علی

سهیلی و قوام)

– وزیر راه (در کابینه دوم سهیلی)

– وزیر کشور (در کابینه اول ساعد)

- وزیرداری (درکابینه حکیمی و کابینه دوم قوام)
 - وزیر مشاور (درکابینه حکیمی)
 - نخست وزیر (از ۲۵ خرداد ۱۳۲۷ تا ۱۶ آبان ۱۳۲۷)
 - وزیر دربار (از ۱۸ تیر ۱۳۲۸ تا ۱۰ آبان ۱۳۲۸ که ترور شد)
 هژیر مذاکرات متعددی با شرکت نفت (به اتفاق ابوالحسن ابتهاج و دکتر حسین پیرنیا) داشت. در هنگام نخست وزیری اش، با مخالفت شدید آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام روبه-رو شد. پس از طرح ۲۵ ماده ای هژیر برای حل مسأله نفت و استیضاح مجلس، در ۱۶ آبان ۱۳۲۷ استغاه کرد. ترور او در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۲۸ و در مسجد سهسالار، به دست حسین امامی اصفهانی (از فدائیان اسلام) صورت گرفت. در این زمینه، نگاه کنید به:
 - ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۱۹۷ و ۲۱۹ - ۳

۲۶. کابینه ساعد در نظر داشت با تأخیر در انتخابات، نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس شانزدهم بفرستد، اما در این کار موفق نشد و نمایندگان جبهه ملی، با آرای زیادی وارد مجلس شدند. در این زمینه، نگاه کنید به:
 - گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱ - ۴

۲۷. لازم به توضیح است که بانک ملی ایران بابت اسکناس های اضافی که در دوران اشغال نظامی ایران در اختیار شوروی گذارده بود، مبلغ بیست میلیون دلار (۱۲ میلیون دلار به صورت ۶۰٪ شمش طلا و هشت میلیون به صورت دلار آمریکا) از بانک دولتی شوروی بستانکار بود. بر اساس محاسبه ای که صورت گرفت، شوروی می بایست ۱۱ تن طلا (بابت دوازده میلیون دلار مذکور) به ایران بپردازد.

۲۸. اشاره نویسنده به کمک های امریکایی معروف به «اصل چهار» است که در چارچوب «برنامه مارشال» اجرا می شد. ایران و ترکیه و یونان و کره و فیلیپین هم شامل کمک های نظامی بلاعوض امریکا شدند.

۲۹. به طوری که ایوانف در تاریخ نوین ایران (صفحات ۱۳۰ تا ۱۴۰) می نویسد، دولت شوروی نگران توسعه نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکا و انگلستان در ایران بود. بوندارنسکی در کتاب تاریخ توسعه طلبی امریکا در ایران (صفحات ۳۵ تا ۳۹) می نویسد که امریکائی ها شرط دادن کمک های اقتصادی به ایران را، مشروط به سهم شدن در صنعت نفت ایران کرده بودند. دو توجیه یاد شده، می تواند برای درک علل نزدیکی شوروی به ایران، دلایل موجهی را ارائه دهد.

۳۰. سفر شاه به امریکا در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۲۸، نشانه آغاز اتکای رسمی او بر کمک‌های اقتصادی و نظامی امریکا بود. با این که شاه در مصاحبه‌ای در نیویورک، اعلام کرد که «قصد الحاق به بلوک غرب را ندارد» اما مذاکرات وی با مقامات سیاسی و نظامی امریکا، حکایت از این امر داشت. ترومن (از حزب دمکرات) مایل بود که ظاهراً یک رشته اصلاحات (از جمله اصلاحات ارضی) در ایران صورت گیرد و اظهارات شاه نیز، در رابطه با موضوع مزبور است. به طوری که از خاطرات دین آچسن (وزیر خارجه وقت امریکا) تحت عنوان «حضور در سازندگی» برمی آید، دولت امریکا شرط دادن کمک‌های اقتصادی به ایران را، سهم شدن امریکا در نفت ایران می‌دانست. در این زمینه، نگاه کنید به:

— مجله اطلاعات ماهانه، شماره آذر ۱۳۲۸، صفحات ۱ تا ۱۰.

— هاری ترومن: سال‌های آزمون و امید (جلد دوم)، شرکت انتشاراتی دابل‌دی،

نیویورک. ۱۹۵۶

— نظری به مناسبات ایران و امریکا، اداره چهارم سیاسی وزارت امور خارجه، تیر

۱۳۵۲، صفحات ۲۳ تا ۴۵—م

۳۱. در سال ۱۳۱۱ شمسی، دولت ایران ناوهای بیر، پلنگ، شاهرخ، شهباز، سیمرغ، کرکس را از ایتالیا خریداری کرد. این ناوها در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۱۱، وارد آب‌های ساحلی ایران شدند. در شب سوم شهریور ۱۳۲۰، دوناو جنگی انگلیس، در برابر ناویر و پلنگ در خرمشهر لنگر انداخت و خدمه ناوهای ایران را به میهمانی شام دعوت کرد. در ساعت چهار بامداد، ناگهان دوناو انگلیسی به روی ناوهای ایران آتش گشودند و کلیه افران و درجه‌داران و سربازان آن را به شهادت رساندند. ناخدا بایندر با مسلسل به مقابله با آنها پرداخت و در کنار نهر «جاسبی» به شهادت رسید. در این زمینه، نگاه کنید به:

— مجله پیکار زندگی، شماره ۶، چهارشنبه ۱۲ آبان ۱۳۳۳، صفحات ۱۰ تا ۱۱—م

۳۲. اشاره نویسنده به سفر امیر عبدالله (نایب السلطنه عراق) و ظاهر شاه (پادشاه

افغانستان) و چودری محمد (نخست وزیر پاکستان) به ایران در آبان و دی ۱۳۲۸ است—م

۳۳. این قرارداد در ۴ دی ۱۳۲۸ به امضا رسید—م

۳۴. اشاره به تحصن دکتر مصدق و یارانش در دربار، به عنوان اعتراض به انتخابات

دوره شانزدهم است. این انتخابات بعداً تجدید شد و نمایندگان جبهه ملی به مجلس راه

یافتند-م

۳۵. در مورد خصوصیات رزم آرا، نگاه کنید به دو شرح متفاوت زیر:

- ابراهیم صفائی: نخست وزیران، صفحات ۲۵۱ تا ۲۵۳

- جعفر مهدی نیا: زندگی سیاسی رزم آرا، صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۵-م

۳۶. در مورد برنامه‌های کابینه رزم آرا و تحلیل آن، و تأثیر کشته شدن وی در سیاست

نفی بریتانیا، نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۲۲۹ تا ۲۵۱

- جعفر مهدی نیا: همان

- دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران (جلد اول)، صفحات

۱۸۲ تا ۱۸۷-م

۳۷. در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱، به پیشنهاد گروهی از نمایندگان مجلس، ماده واحده‌ای از

تصویب مجلس گذشت که به موجب آن آزادی خلیل طهماسبی از زندان (به دلیل خائن

بودن رزم آرا) صورت گرفت. در ۲۶ آبان ۱۳۳۲ که حسین علاء (نخست وزیر وقت) هنگام

رفتن به بغداد (جهت شرکت در اولین اجلاس پیمان بغداد)، در مسجد شاه و در مراسم ختم

مصطفی کاشانی، مورد سوء قصد مظفر ذوالقدر (از فدائیان اسلام) قرار گرفت. در پی این

ماجرای دولت درخواست لغو قانون بخشودگی خلیل طهماسبی را کرد که به تصویب مجلس

رسید. خلیل طهماسبی در ششم آذر ۱۳۳۲ توقیف شد و همراه با نواب صفوی و ذوالقدر و

واحدی، محاکمه و در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۳۲، تیرباران شدند. در این زمینه، نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۱۴۹ تا ۲۵۱-م

فصل دهم

مصدق و اقدامات او

محمد مصدق، مردی که مسئولیت عمده را در دگرگونی‌های شگفت‌انگیز ناشی از پیشامدهای پس از کشته شدن رزم‌آرا به‌عهده داشت، سابقاً به‌مصداق السلطنه معروف بود. نیرومندترین عاملی که زمینه‌آنی را برای به قدرت رسیدن مصدق فراهم کرد، قرارداد نفتی ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس [۱۹۳۳-۱۳۱۲ شمسی] بود. براساس این قرارداد، شرکت نفت موفق به تجدید امتیازنامه داری برای استخراج و پالایش و بازاریابی منابع نفتی جنوب غربی ایران شده بود. عوامل شرایط سیاسی که به‌مصداق میدان داد تا اندیشه‌ای را که در سر می‌پرورانید، جامه عمل پوشاند، عبارت بودند از: ناامیدی شدید مردم [از وضع مملکت]؛ ناتوانی کابینه‌های پس از جنگ در متوقف کردن ویرانی اقتصادی کشور؛ تنش فزاینده بین شاه از یک‌سو، و مجلس و مالکان از سوی دیگر؛ اعتقاد توده‌ای‌ها و تندروهای مذهبی به این که می‌توانند از بی‌ثباتی اوضاع و مشکل حل نشده به‌قدرت رسیدن يك نخست‌وزیر با قدرت، به سود خود بهره‌گیری نمایند.

وقایع مهم دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا

با وجود مشکلاتی که در بالا آمد، کابینه رزم‌آرا آغازگر دورانی بود که طی آن، به نظر می‌رسید دولت می‌تواند دوباره ثبات را برقرار کرده و ابتکار عمل را در دست گیرد. برای مدتی، به نظر می‌آمد که مجلس پیشنهادات نخست‌وزیر را با بی‌میلی می‌پذیرفت. یکی از این پیشنهادات که مورد نظر ما می‌باشد، مبارزه با فساد در دستگاه دولت بود.

مبارزه با فساد: کابینه رزم‌آرا به اندازه کافی قدرت داشت تا جلو آزادی عمل مفسدان را بگیرد.^۱ فساد دستگاه دولتی از سال ۱۹۴۱ به این سو [از شهریور ۱۳۲۰ به این سو] ادامه داشت و مفسدان متکی بر جاسانداری مجلس بودند. مع الوصف، مجلس تا اندازه‌ای دنباله‌روی این اصل بود که بهترین راه برای جلوگیری از نتایج نامناسب، این است که مجلس این نتایج را طبق دلخواه خود در آورد، کمسیون‌های تعیین نماید تا درباره فساد دستگاه دولت و افزایش بی‌رویه کارمندان آن، به تحقیق پردازد. اما، این کمسیون هرگز پیش‌بینی نکرده بود که یافته‌های آن نیاز به اجرای کامل یا مؤثر دارد، زیرا در شرایط وجود يك قوه مجریه ضعیف، دلیلی برای اجرای این یافته‌ها نمی‌دید. پشتکار و فعالیت رزم‌آرا این وضع را دگرگون کرد و برای مجلس راهی جز باطل کردن گزارش هیأت تصفیه باقی نگذارد. قوه مجریه رزم‌آرا از قماش سایر کابینه‌ها نبود که به بایگانی کردن این گزارش در بایگانی مجلس، بسنده کند.^۲

مجلس در موضوع گزارش مربوط به فساد دستگاه دولت، هنگامی با بن‌بست روبرو گردید که خود را در يك موقعیت ضعیف می‌دید، در حالی که رزم‌آرا با جدیت برای مبارزه با مفسدان صاحب منافع تلاش می‌نمود و این موضوع برای مجلس هشدار دهنده‌تر می‌شد. در شرایطی که پای اتهامات جدی به مقامات متنفذ دولتی و بررسی درباره آنها و سوء ظن ناشی از آن، در میان بود، مجلس مناسب دید که مسأله جنجالی نفت را جایگزین موضوع یاد شده نماید. از این رو، مجلس

توجه شدیدی را به مسأله حل نشده قرارداد الحاقی نفت نشان داد.^۴
 مسأله نفت در مجلس: رزم آرا در مجلس اظهار داشت که با شرایط قرارداد الحاقی نفت موافق است. کمیسیون نفت که برای بررسی قرارداد یاد شده تشکیل شده بود^۴، در ژوئن ۱۹۵۰ [آذر ۱۳۲۹] با این قرارداد مخالفت کرد و آن را به دولت مسترد داشت^۵. مع الوصف، رزم آرا قول داد که مذاکرات با شرکت نفت ایران و انگلیس را از سرگیرد و شرکت یاد شده، مبادرت به پیش پرداخت چهارده میلیون لیره حق السهم ایران برای سال جاری کرد. به بیان دیگر، هنوز هم به نظر نمی‌رسید که بن بست برای مسأله نفت پدید آمده باشد. حتی، در واقع، از ظواهر اوضاع برمی‌آمد که وضعیت بسیار وخیم گذشته، سپری شده است: صادرات نفت افزایش یافته و قراردادهای جدید فروش نفت با سایر کشورها و نمایندگان اعزامی آنان به امضاء رسیده است.^۶

اصلاحات وعده داده شده از سوی رزم آرا، عملی نگردید. [در این میان] حزب توده که فعالیت شدیدی را در رابطه با «قطعنامه صلح استکهلم» به عمل می‌آورد، توانست نظر مساعد بسیاری از مردم را به سوی خود جلب کرده و در مراکز شهری با توده مردم ارتباط برقرار کند.^۷

فرار سران حزب توده از زندان و روابط رزم آرا با شوروی و آمریکا: آرامش نسبی که بر کشور حکمفرما شده بود، ناگهان با پخش خبر فرار برخی از سران حزب توده از زندان قصر، در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۵۰ [۲۵ آذر ۱۳۲۹]، برهم خورد. بعداً کاشف به عمل آمد که سران مزبور را با پوشاندن لباس نظامی به آنها، از زندان فرار داده‌اند.^۸ این پیشامد، با سروصدای زیادی در جراید منعکس گردید و حیثیت دولت را متزلزل کرد و کسانی که تصور می‌کردند رزم آرا قادر به حفظ ثبات در کشور است، ناگزیر به تجدید نظر در فکر خود شدند.

در زمینه روابط خارجی، نشانه‌های امیدوار کننده‌ای به چشم می‌خورد. تجدید مذاکرات بازرگانی با شوروی، امید بهبود اوضاع اقتصادی شمال ایران

را پدید آورد.^۹ در اکتبر ۱۹۵۰ [مهر ۱۳۲۹] ایران نخستین کشوری بود که از کمک‌های اصل چهار استفاده کرد و در مرحله اول، پانصد هزار دلار در اختیار ایران گذارده شد.^{۱۰} مع الوصف، مشکلاتی که بر اثر مذاکرات بازرگانی ایران و شوروی، به وجود آمدند، نشانه این بود که روس‌ها رویه سخت‌تری را نسبت به ایران در پیش گرفته‌اند.

ازدواج شاه با ثریا: سال ۱۹۵۱ میلادی [اواخر سال ۱۳۲۹ شمسی] با فراهم کردن مقدمات ازدواج شاه با ثریا، آغاز شد. آن دو، در فوریه ۱۹۵۱ [۲۳ بهمن ۱۳۲۹] ازدواج کردند. چون دوشیزه ثریا اسفندیاری دختر یکی از خوانین برجسته ایل بختیاری بود که همسر آلمانی داشت، لذا به نظر می‌رسید که هدف این ازدواج، سوای علاقه و احساسات شخصی شاه، پایان دادن به دشمنی خوانین بختیاری نسبت به شاه و فراموش کردن تجربه‌های تلخی بود که از رضاشاه داشتند. کشته شدن رزم‌آرا: در ماه [بهمن ۱۳۲۹] رزم‌آرا پیشنهاد شرکت نفت را برای تجدید نظر در قرارداد ۱۳۱۲ شمسی، به صورت تنصیف درآمد نفت (پنجاه - پنجاه) پذیرفت.^{۱۱} کمیسیون نفت پس از استرداد قرارداد الحاقی به دولت، سرگرم بحث و شور درباره مسأله نفت بود. در ۱۹ فوریه ۱۹۵۱ [۳۰ بهمن ۱۳۲۹] کاشف به عمل آمد که کمیسیون نفت تصمیم گرفته است نفت ایران را ملی کند. تا جایی که این موضوع به رزم‌آرا مربوط می‌شد، پیشنهاد ملی کردن نفت سبب شد که مسأله نفت از قلمرو سیاست واقعی بیرون برود؛ در حالی که رزم‌آرا می‌کوشید تا مسأله نفت را کاملاً به سود ایران حل کند. رزم‌آرا که افسری منطقی و اهل عمل بود، به این پیشنهاد بی‌اساس، وقتی نگذارد. از این رو، همه انگشت‌ها، بسوی رزم‌آرا نشانه رفت که به نظر می‌رسید نمی‌خواهد در شور و شوق ملی شدن نفت سهم شود.^{۱۲} همان‌گونه که قبلاً نیز گفتیم، رزم‌آرا در ۷ مارس ۱۹۵۱ [۱۶/۱۲/۱۳۲۹] به دست یکی از اعضای فدائیان اسلام به قتل رسید.

ملی شدن نفت و نخست‌وزیری دکتر مصدق

يك روز پس از كشته شدن رزم‌آرا [۱۳۲۹/۱۲/۱۷]، كمسیون نفت مجلس پیشنهاد دکتر مصدق (رئیس كمسیون نفت) را درباره ملی کردن نفت ایران، به اتفاق آراء مورد تصویب قرار داد.^{۱۳} در واقع، کسی نمی‌توانست با این پیشنهاد مخالفت کند زیرا به سرنوشت رزم‌آرا دچار می‌شد. در محیط غیر واقع بینانه‌ای که در کار ملی کردن نفت، حکمفرما بود، کسانی که از صنعت پیچیده نفت اطلاع داشتند، انگشت‌شمار بودند. احتمال دارد که بسیاری از نمایندگان مجلس با خود می‌اندیشیدند که بایستی برای موافق نشان دادن خود با ملیون تند مزاج، اصل ملی کردن نفت را بپذیرند تا بعداً در مورد اجرای آن، دفع‌الوقت کنند.

در اواخر مارس [۲۹ اسفند ۱۳۲۹] لایحه ملی کردن نفت ایران، از تصویب مجلس شورای ملی و سنا گذشت و شکل قانونی به خود گرفت. قانون ملی شدن نفت^{۱۴}، مغایر با این واقعیت بود که چون قرارداد نفتی ۱۳۱۲ شمسی با نظارت جامعه ملل به امضاء رسیده بود، لذا لغو يك طرفه آن امکان نداشت. قرارداد مزبور حاوی مقرراتی در زمینه حل اختلاف طرفین، از طریق ارجاع به داوری بود. کابینه «اتلی»^{۱۵}، که در این زمان در انگلستان بر سر کار بود، در برابر ملی شدن نفت ایران، با احتیاط عمل کرد. یعنی در حالی که خود را برای پذیرش اصل ملی کردن نفت آماده می‌کرد، تأکید کرد که باید راه حلی را یافت تا ضمن تضمین رضایت بخش آمال مردم ایران، صنعت نفت بتواند - بدون برخورد به‌مانع - همچنان به فعالیت خود ادامه دهد.^{۱۶}

آغاز نخست‌وزیری مصدق: پیش از این که پاسخ کابینه اتلی [در مسأله ملی-شدن نفت] به‌دست دولت ایران برسد، دکتر مصدق در پی نخست‌وزیری کوتاه مدت حسین‌علاء، برمسند صدارت نشست^{۱۷}. نخست‌وزیری مصدق ناشی از تمایل مجلس بود و شاه به این کار رغبتی نداشت. به‌قدرت رسیدن مصدق نشانگر این

بود که مجلس، از نو، از اقتدار زیادی برخوردار شده است. [همان‌گونه که قبلاً گفتیم] انتخابات دوره شانزدهم مجلس، به دلیل تقلب در انتخابات، تجدید گردید. نمایندگان جبهه ملی در فاصله بین انتخابات اولیه و تجدید آن، از فرصت استفاده کردند و به تبلیغات شدیدی علیه دولت انگلستان و شرکت نفت، دست زدند. در نتیجه، نمایندگان جبهه ملی توانستند با اکثریت آرای مردم تهران، وارد مجلس شوند. مصدق در چهره قهرمان کمیسیون نفت ظاهر شد، در حالی که حضور رأی دهندگان بسیار زیادی که بیرون از مجلس از مصدق حمایت می‌کردند، بیانگر نفوذ زیاد او بر سایر نمایندگان مجلس بود.

سال‌ها بود که مصدق به وطن‌دوستی و پاکدامنی شهرت داشت. مصدق به عنوان یکی از مخالفان سلطنت رضاشاه در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی]، طبعاً نمی‌توانست با حکومت سلسله پهلوی سر سازگاری داشته باشد. مصدق در مظان درباری بودن قرار نداشت. افزون بر این، از لحاظ اصل و نسب نیز، در شمار طبقه مالکان بود^{۱۸}. بسیاری از مالکان از این که می‌دیدند مصدق از مردم کوچه و بازار حمایت می‌کند و برخی از نمایندگان جبهه ملی آدم‌های چندان محترمی نیستند، احساس دل‌به‌هم‌خوردگی می‌کردند. اما رجال محافظه‌کار کشور، از نخست‌وزیر شدن مصدق، احساس راحتی خیال می‌کردند. زیرا سوابق گذشته مصدق حکایت از آن داشت که وی با انگلیسی‌ها کاملاً سازگار بود. البته، شواهدی که این موضوع را ثابت کند، زیاد نبود. مع الوصف این اعتقاد وجود داشت که دولت بریتانیا اصولاً با شخص مصدق مخالفتی نداشت. شاید بتوان تأکید کرد که بریتانیا همین روبه‌را نسبت به رجال صاحب نفوذ ایران داشت که در شمار یاران مصدق بودند. در واقع، در جلد سیزدهم اسناد وزارت خارجه انگلستان در سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۱۹، که اخیراً به‌چاپ رسیده است، مطلبی در مورد مصدق وجود دارد. در صفحه ۲۶۸ جلد ۱۳، «نورمن»^{۱۹} وزیر مختار بریتانیا در ایران، طی تلگرافی که برای لرد کرزن وزیر خارجه وقت انگلستان در اکتبر ۱۹۲۰ [مهر ۱۲۹۹] فرستاده است، می‌نویسد:

«مصدق السلطنه مردی پاکدامن، باهوش، تحصیل کرده و بالیاقت است و رویه بسیار دوستانه‌ای نسبت به ما دارد». همچنین، سایر تفسیرهای مقامات انگلیسی درباره او در سال‌های بین جنگ اول و دوم جهانی، حکایت از همین موضوع دارد. بنابراین تا اواخر سال ۱۹۵۱ [تادی ۱۳۳۰] دلایلی برای قبول این فرض وجود داشت که مصدق رویه دوستانه‌ای نسبت به انگلستان دارد.^{۲۰} این موضوع، با در نظر گرفتن شرایط ایران، از اهمیت زیادی برخوردار بود. چرا که نمایندگان سردرگم و مضطرب مجلس را که به مکتب سیاستمداران قدیم ایران تعلق داشتند، وادار می‌کرد تا مصدق را پذیرا شوند. شایان یادآوری است که رجال قدیمی و کهنسال ایران به دنیائی تعلق داشتند که زیر تأثیر انگیزه‌های سنتی قرار داشت؛ انگیزه‌هایی که قرن‌ها بود در زندگی اروپائی وجود نداشت: از برای نمونه، برخی از این رجال هنوز در دنیائی زندگی می‌کردند که با تصور تأثیرات غیبی و نیروهای مافوق‌الطبیعه و سرنوشت محتوم انسان همراه بود. این رجال کهنسال که چند نفر از آنها در مجلس عضویت داشتند، هر چند نمی‌توانستند تأثیر بقایای سنت‌های قدیمی را در نظرات و افکار خود به زبان آورند، مع الوصف مستعد پذیرش نظم فکری بودند که بیرون از ادراک متوسط اروپائیان بود. هنگامی که این رجال بر کرسی‌های خود در مجلس می‌نشستند، برای پنهان کردن مشغله‌های ذهنی و احساسات خویش، با دانه‌های تسبیح بازی می‌کردند، چرا که قادر نبودند درباره موضوعات جاری یا نتیجه‌گیری از نتایج اعمال کنونی، به گونه‌ی تحلیلی بیندیشند. در حالی که وضع نمایندگان مجلس چنین بود، لذا مایه حیرت نیست که [می‌بینیم] در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، توده مردم ایران نظراتی را اتخاذ کردند که ناظران غربی را به وحشت انداخت. این نظرات، از لحاظ تاریخ ایران، از وضوح و منطقی بودن بسیار به‌دور بود!

برای رجال محافظه‌کارتر ایران، راحت‌تر بود که بهانه‌هایی را برای تسلیم شدن در برابر دکتر مصدق بیابند: بهانه‌هایی چون هرچه پیش‌آید خوش‌آید و اعتقاد به این که مصدق، از همه حرف‌ها گذشته، به سود منافع بریتانیا کار می‌کند. شاید

این موضوع باور کردنی نباشد، اما بسیاری از ایرانیان مصدق را در مظان اتهام عامل انگلیس بودن قرار می‌دادند. فزون بر این‌ها، مسأله مردم‌کوچه و بازار درمیان بود که نمایندگان مخالف مصدق را تهدید می‌کردند، به طوری که بر اثر گذشت زمان، افراد و نمایندگان که تصور می‌رفت مخالف مصدق یا سیاست‌های او باشند، با خطر ترورهای خیابانی یا دریافت نامه‌های تهدیدآمیز روبرو شدند.

[در این میان] به نظر می‌رسید که پیوستن ناگهانی نیروهای سیاسی به مصدق، تعادل سیاسی را به زیان شاه برهم زده بود: سلطه مصدق بر افکار عمومی منجر از خارجی‌ها، بر اثر مسأله نفت، شدت گرفته بود؛ توانائی مصدق در بهره‌گیری از حمایت سیاستمداران محافظه‌کار و تندروهای مذهبی و محرکین حزب‌توده. [در این شرایط] شاه ناگزیر شد تسلیم اوضاعی شود که به نظر می‌رسید به زیان ایران است. این وضعیت، گام به گام، ادامه یافت تا آن‌که آخرین اعضای فنی شرکت نفت در آبادان، این شهر را در چهارم اکتبر ۱۹۵۱ [دهم مهر ۱۳۳۰] ترک گفتند و پالایشگاه بزرگ آبادان خاموش شد و از تولید باز ایستاد.^{۲۱}

قانون اجرای ملی شدن نفت و پیامدهای آن

لایحه‌ای در اول مه ۱۹۵۱ [یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۰] به تصویب مجلس رسید که به قانون اجرای ملی شدن نفت مشهور است.^{۲۲} این قانون به نحوی بود که خارج شدن کارمندان انگلیسی شرکت نفت را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت؛ هر چند که در فاصله ماه‌های مه و اکتبر ۱۹۵۱ [اردیبهشت تا مهر ۱۳۳۱] هنوز این امیدواری وجود داشت که طرفین به نوعی توافق دست یابند و صنعت نفت ایران از خطر متوقف شدن نجات یابد. مع الوصف [باید گفت که] چنین امیدواری بی‌ناشی از خوش بینی زیاد بود، زیرا قانون اجرای ملی شدن نفت، نشانگر بینش خاص مصدق نسبت به انگلستان (از لحاظ غیر قابل برگشت بودن اصل ملی کردن نفت و پیش‌دستی کردن به صورت وضع قانون مزبور) بود. این بینش می‌توانست حکایت از داستان

غم انگیز بن بست مذاکرات نفت داشته باشد که تقدیر بر این بود تا باز گو گردد. در ابتدا، گروهی از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس، سپس ریچارد استوکز^{۲۳} و هاریمن^{۲۴} راهی تهران شدند تا به مذاکرات نفتی بپردازند. سرانجام ترومن [رئیس جمهور وقت امریکا] و وینستون چرچیل [نخست وزیر انگلستان] ناگزیر شدند تا از راه دور، به مصدق نامه بنویسند. قانون یاد شده، نخست شامل پاسخی بود که بایستی به این پرسش روشن داده می شد که چه کسی باید ملی شدن نفت را به مرحله اجرا در آورد؟ پاسخ این بود که قرار شد که هیأت مختلطی مرکب از پنج نماینده مجلس، پنج سناتور و وزیر دارائی یا قائم مقام او تشکیل شود. دوم، شرکت نفت ایران و انگلیس می بایست منحل گردیده و سپرده‌ای به میزان ۲۵ درصد از درآمد جاری نفت را باقی بگذارد تا دولت ایران بتواند با استفاده از این وجوه، به پاسخگویی ادعاهای بعدی شرکت بپردازد. این ماده [ماده ۲ قانون اجرای ملی شدن نفت] از سوی مقامات انگلیسی چنین تفسیر شد که اگر چه دولت انگلستان اصل ملی شدن نفت ایران را پذیرفت (که معمولاً کابینه‌های محافظه کار^{۲۵} چنین رویه‌ای دارند) مع الوصف خلع ید از شرکت را مغایر با قرارداد ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ شمسی] می دانست. مقامات ایرانی در پاسخ، اظهار داشتند که ملی کردن نفت به موجب قانون، می تواند مافوق توافق قبلی دولت ایران با یک شرکت یا اشخاص خصوصی باشد. همچنین، این موضوع که چون دکتر مصدق، به هر حال، نقشی برای دولت انگلستان در این دعوی قایل نبود، لذا توجهی به نظرات آن دولت در این زمینه، نشان نمی داد^{۲۶}. ماده دیگری [ماده ۶] مقرر می داشت که کارشناسان خارجی شرکت بایستی به تدریج به وسیله کارشناسان ایرانی جایگزین شوند. همچنین به این موضوع اشاره شده بود که دولت ایران برای مشتریان سابق شرکت، اولویت قایل شده بود [ماده ۷].

دوماده یاد شده [۶ و ۷] از قانون مزبور، نشانگر این بود که شخص دکتر مصدق هنوز امید داشت که هم نفت را ملی کند و هم مشتریان سابق ایران را از دست ندهد؛ تا جایی که به کارشناسان خارجی شرکت مربوط می شد، مصدق می خواست

در صورت امکان از وجود آنان استفاده کند. اشاره به مشتریان سابق شرکت، نشانگر آن بود که مصدق بر روی فروش نفت به آنان، حساب می‌کرد تا از محل عواید نفتی، نیازهای پولی دولت را تأمین کند. از کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس دعوت شد تا در ایران بمانند و برای دولت ایران کار کنند و از همان مزایای مالی سابق برخوردار شوند. تا جایی که معلوم شده، فقط یک کارشناس انگلیسی بود که به‌طور جدی درباره ماندن در ایران، فکر کرد. [کارشناسان انگلیسی شرکت نفت] این دعوت را نپذیرفتند، زیرا این پذیرش به معنای قطع تماس میان شرکت و اعضای آن بود و داشتن یک آینده نامعلوم در ایران، جاذبه چندانی برای آنان نداشت.

در ماه اوت ۱۹۵۱ [مرداد ۱۳۳۰] تلاش‌هایی از سوی بریتانیا و ایران با مساعی جمیله آورل هریمن نماینده رئیس‌جمهور امریکا، انجام گرفت. این تلاش‌ها برای مذاکره پیرامون یافتن راه حل رضایت‌بخشی صورت گرفت که به «فرمول هریمن» معروف است.^{۲۷} ریاست هیأت انگلیسی را ریچارد استوکز (مهردار سلطنتی^{۲۸}) به‌عهده داشت. وی، به‌ترغیب هریمن که دولت ایران را راضی به این مذاکرات کرده بود، راهی تهران شد. هیأت استوکز در این مذاکرات موفق نشد و مذاکرات طرفین، بعداً به نقطه بدون بازگشت رسید. مشکل عمده‌ای که در مذاکرات پیش‌آمد، این بود که هرچند مذاکره‌کنندگان انگلیسی مایل بودند در چارچوب قانون اجرای ملی شدن نفت، مذاکره نمایند، اما مذاکره‌کنندگان ایرانی مبنای مذاکرات خود را فقط مواد نه‌گانه قانون مزبور قرار داده بودند. دکتر مصدق در این مذاکرات پافشاری می‌کرد که گفتگوها باید درباره سه موضوع زیر باشد:

- ۱- چگونگی پرداخت غرامت به شرکت نفت صادره شده.
- ۲- ادامه فعالیت کارشناسان انگلیسی در صنعت نفت.
- ۳- تسهیلات و ترتیباتی درباره فروش نفت ایران به مشتریان سابق.

موضوع سوم، کار مذاکرات را دشوارتر کرد زیرا مصدق این ملاحظه عمده را ندیده می‌گرفت که کلیه سازمان‌های حمل و نقل و بازاریابی نفت ایران، در دست شرکت و شرکت‌های تابعه آن بود. همچنین، پیچیدگی سیستم تریبیت بین‌المللی و تعدیلات قیمت را ندیده می‌انگاشت.^{۲۹}

نقش حادثه ۲۴ تیر ۱۳۳۰ در مذاکرات نفت: آورل هرین در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۳ تیر ۱۳۳۰] وارد تهران شد. هنگام ورود او به تهران، تظاهرات شدیدی صورت گرفت که در نوع خود، بی‌سابقه بود. در زدو خوردی که میان توده‌ای‌ها و اعضای جبهه ملی در میدان بهارستان صورت گرفت، ۲۰ نفر کشته و نزدیک به ۳۰۰ نفر مجروح شدند. مصدق در ۲۲ ژوئیه [۳۰ تیر ۱۳۳۰] متوجه رفتار اشتباه خود شد و ناگهان اعلام کرد که رئیس شهربانی کل کشور [سرلشگر بقائی] را به خاطر نشان‌دادن شدت عمل نسبت به تظاهرکنندگان، برکنار و به‌دادگاه نظامی فرستاده است. اتهام سرلشگر بقائی این بود که نتوانسته بود تظاهرات ۲۳ تیر را مهار کرده و به‌مأموران شهربانی دستور تیراندازی به‌سوی تظاهرکنندگان داده بود.^{۳۰} مصدق در ۲۶ ژوئیه [۴ مرداد ۱۳۳۰] شخصاً اعلام حکومت نظامی در تهران کرد و شش روز بعد، آنرا لغو نمود. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که وقتی استوکز در ماه بعد [۱ مرداد] وارد تهران شد، نخست‌وزیر ایران، در واقع، در وضعی قرار نداشت که بتواند با دولت بریتانیا یا شرکت نفت به توافق برسد؛ مصدق از جنون سیاسی که خودش قبلاً به آن دامن زده بود، اینک به وحشت افتاده بود.

با در نظر گرفتن وضعیت یاد شده، مایه شگفتی نیست که نظر مصدق در مذاکرات يك هفته‌ای با هیأت استوکز در کاخ صاحبقرانیه [نیاوردان] کاملاً منفی بود. تحمل این مذاکرات، طاقت فرسا بود. زیرا مصدق در مورد دستور مذاکرات، وقت‌کشی می‌کرد. بر سر يك موضوع، موافقت می‌کرد، سپس، از توافق خود عدول می‌کرد. دادن هرگونه امتیازی به انگلیسی‌ها، امکان نداشت، چرا که خواسته‌های سیاسی گروه‌ها، چنان لجام‌گسیخته شده بودند که مهار کردن آن از عهده

مصدق بر نمی آمد.

انحلال شرکت نفت ایران و انگلیس، سبب شد که همه ایرانیان، حتی محافظه کارترینشان، طعم يك لذت دلهره آور را از يك اقدام مبارزه جوئی و کامیاب احساس کنند که می بایست مدت ها قبل صورت می گرفت. جنبه های ناسازگار اوضاع ایران، عبارت بودند از خطر تندروهای فدائیان اسلام، نطق های تحریک آمیز ملا [آیت الله] کاشانی؛ همراه با این احساس عمومی که ناکامی ها و تحقیر و احساس ناتوانی و خفتی که مردم ایران به مدت يك سده تحمل کرده بودند، سرانجام به گونه ای به پایان رسیده بود. کاریکاتورهایی از جان بول [يك فرد نمونه انگلیسی]^{۲۱} که او را با زدن اردنگی از خلیج فارس بیرون می کنند، مورد استقبال ایرانیان، صرف نظر از شخصیت آنان، قرار گرفت. همچنین، یکی دیگر از ویژگی های اوضاع ایران در آن روزهای بحرانی سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] که محسوس بود، از سوی يك خبرنگار خارجی، این چنین با زیر کی بیان شده است: «چیزی را که درباره مردم ایران نمی توانم سر در بیاورم، این است که این ملت ذاتاً می خواهد خود را قربانی سازد».

تحریم اقتصادی ایران: دوران خوش اثبات هویت ملی ایران، بدون پاداش باقی نماند. محاصره اقتصادی ایران از سوی يك قدرت نیرومند [انگلستان] و نسبت به يك دولت ضعیف، خواه و ناخواه آغاز شد. بریتانیای کبیر، برخی تعهدات خود نسبت به ایران را ادامه می داد؛ به اضافه بخشندگی های غیر لازم که به ندرت از آن ها صحبت می شد و فقط چند نفری از آن ها آگاه بودند. این رویه ادامه یافت تا این که مسأله نفت به شورای امنیت [سازمان ملل] کشانده شد. در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۱ [۱۸ مهر ۱۳۳۰] شخص دکتر مصدق، موضوع شکایت ایران را در شورای امنیت (در نیویورک) عنوان کرد. در ۱۹ اکتبر [۲۵ مهر ۱۳۳۰] شورای امنیت با هشت رأی موافق در برابر يك رأی مخالف (شوروی) اعلام داشت که رسیدگی به شکایت انگلستان را تا اعلام رأی دادگاه لاهه، به تعویق خواهد انداخت^{۲۲}.

سرانجام بریتانیای کبیر تسهیلات خاصی را که برای ایران در نظر گرفته بود، لغو کرد. این تسهیلات عبارت بودند از تسعیر ذخایر لیره ایران به دلار، و پروانه‌های صادراتی کالاهائی مانند شکر و ریل‌های فولادی. با وجود تحریم اقتصادی که بریتانیا به تدریج در مورد ایران به کار برد، بانک ایران و خاورمیانه به کار خود ادامه داد تا این که بر اثر فشار شخص مصداق، در ژوئیه ۱۹۵۲ [۸ مرداد ۱۳۳۱] تعطیل شد.^{۳۳}

اثرات تحریم اقتصادی و قطع عواید نفتی ایران، به زودی محسوس شد. در تابستان سال ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] خروج ارز از کشور محدود به تأمین نیازمندی‌های مبرم دولت گردید و بهای لیره انگلیس و دلار امریکا [در برابر ریال] سریعاً بالا رفت. بانک بریتانیا^{۳۴} از معاملات ارزی با ایران ممنوع شد. دولت ایران مبلغی معادل چهارده میلیون لیره از پشتوانه اسکناس برداشت کرد و معادل هشت میلیون دلار از بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم خریداری شد. وجوهی که به این طریق به دست آمد، صرف نیازهای مالی دولت تا آخر سال ۱۹۵۱ [اواسط آذر ۱۳۳۰] گردید. پر واضح بود که فقط با شعارهای سیاسی نمی‌شد نیازهای پولی مردم را تأمین کرد. از این رو، دولت با گرفتن وام از مردم [قرضه ملی] فقط توانست بخشی از ریال‌های زائد و بلامصرف را به خزانه دولت برگرداند.^{۳۵}

فعالیت مخالفان مصداق: همزمان با وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی کشور، سیدضیاءالدین طباطبائی فعالیت حزب اراده ملی را دوباره آغاز کرد. اما مخالفت وی با مصداق و جبهه ملی، به جائی نرسید؛ به ویژه که مصداق هنوز از حمایت کاشانی عوام‌فریب [۱] برخوردار بود. کاشانی در برانگیختن احساسات غیر عقلانی و عاطفی مردم تهران، ید طولائی داشت. احساسات مردم را به مرزی رسانده بود که تصور می‌کردند ایران به خاطر دسیسه‌های دول خارجی و ایادی ایرانی‌شان، به مرز شهادت رسیده است. احمد قوام، سیاستمدار بزرگ آن دوران، همچون سیدضیاءالدین- طباطبائی، توانائی نداشت تا اقدامی علیه عموزاده آتشین مزاج خود [مصداق] به

حمل آورد. در روزهای داغ ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] قوام از چشم‌پزشک معالج خود که مرد جوانی بود، پرسید که آیا به‌عقیده او گرمای هوای تهران در این روزها، برای سلامتی بیمارپیر و سرشناسی مانند وی (قوام) مناسب است یا خیر. چشم‌پزشک جوان که از حضور ذهن زیادی برخوردار بود، بی‌درنگ پاسخ داد که رفتن به‌یک سفر خارج از کشور، از هر کاری بهتر است. قوام، از خوشحالی، او را در آغوش گرفت و گفت: «تو همیشه آدم نکته‌سنجی بوده‌ای!» سپس، قوام برای معالجه چشمش، راهی اروپا شد. در آن روزها، بازار مخالفت با مصدق گرم بود. نمایندگان مخالف با بهره‌گیری از اوضاع وخیم مالی کشور، برای استیضاح کردن مصدق، شروع به جمع‌آوری امضا کردند. مخالفت آنان به جایی نرسید زیرا گروه‌های طرفدار مصدق، به‌حمایت از او برخاستند و دفاتر روزنامه‌های متعلق به مخالفان را، به‌جزیبکی، خراب کردند و از هیچ اقدامی برای ییزار کردن مردم از شرکت نفت، فروگذار نکردند.^{۲۶} [در این میان] به‌نظر می‌رسید که مالکان هنوز مصدق را بر اصلاحات ارضی شاه ترجیح می‌دادند.

سفر مصدق به قاهره: سفر مصدق به نیویورک در اکتبر ۱۹۵۱ [در ۱۴ مهر ۱۳۳۰ و به‌منظور شرکت در اجلاس شورای امنیت] به‌وی فرصت داد تا با سایر کشورها تماس بگیرد. چون بریتانیا خصم ایران به‌شمار می‌رفت، لذا مصدق متوجه دوستی با مصر شد که با دولت انگلستان سر دشمنی داشت. مصدق هنگام بازگشت از نیویورک به تهران، در ماه دسامبر [۲۸ آبان ۱۳۳۰] از قاهره دیدن کرد.^{۲۷} در پی این دیدار، ایران رویه سردی را نسبت به اسرائیل در پیش گرفت. واقعیت این است که نزدیک شدن ایران به‌یک کشور عربی [مصر] ثمره چندانی به‌بار نیاورد. زیرا سایر کشورهای عربی از نزدیکی ایران و مصر خوشنود نشدند. مع الوصف، کشورهای عربی تولیدکننده نفت، از سیاست نفتی مصدق سود زیادی بردند. چرا که با قطع شدن نفت صادراتی ایران، این کشورها بر تولید نفت خود افزودند تا کمبود نفت خاورمیانه را جبران نمایند. [از سوی دیگر] این کشورها مایل نبودند که

روابط حسنه با کشورهای غربی را فدای مغالنه سیاسی با مصدق کنند.

سیاست شوروی نسبت به ملی شدن نفت ایران: تأسیس سفارت ایران در پراگ (چکسلواکی) مهمتر از استقبالی بود که در قاهره از مصدق به عمل آمد، همراه با تبلیغات زیادی که در آن باره شد و تلاش های مصدق برای به دست آوردن دل مردم مصر^{۲۸}. چکسلواکی به صورت یکی از کشورهای درآمدهای ایران می خواست نفت انبار شده خود در آبادان و متعلق به شرکت نفت را، به آن بفروشد. و کلای شرکت نفت ناگزیر شدند که کاملاً چشم و گوش خود را باز کرده و مراقب فروش غیرقانونی نفت مصادره شده شرکت در ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی]، توسط ایران و از طریق کشتی های نفت کش باشند. سیاست شوروی نسبت به ملی شدن نفت ایران، تا اندازه ای شبیه سیاست بریتانیا در رابطه با تلاش های شوروی برای به دست آوردن امتیاز نفت شمال در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] بود. جای تردیدی نیست که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی [به دلایل زیر]، از سیاست مصدق در زمینه ملی شدن نفت استقبال نکرد: قرارداد شیلات ۱۹۲۶ [۱۳۰۵ شمسی] می بایست در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی] تجدید شود؛ چون مفهوم ملی کردن در ایران، مبهم بود، لذا احتمال داشت که تجدید هر نوع امتیاز خارجی دچار اشکالاتی شود؛ اتحاد جماهیر شوروی دلیل خاصی را برای همدردی با مصدق نمی یافت، زیرا مهتدق همان کسی بود که در سال ۱۹۴۴ [۱۱ آذر ۱۳۲۳] بانی لایحه ای گردید که به موجب آن، دولت از انجام مذاکرات مقدماتی درباره دادن امتیاز نفت به علاقمندان خارجی در مدت اشغال ایران، ممنوع شده بود^{۲۹}؛ مصدق سردمدار مخالفان مقاوله نامه نفتی ایران و شوروی در سال ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ شمسی] بود^{۳۰} مع الوصف، سفیر شوروی [در تهران] پیشنهاد کرد که کالاهای صادراتی تحریم شده از سوی انگلستان را، به ایران صادر نماید [و نیز] پیشنهاد کرد که شوروی در برابر صادرات شکر و پارچه به ایران، از ایران برنج و پشم خریداری کند. البته این پیشنهاد را نمی توان يك حرکت بزرگ سیاسی به شمار آورد، چرا که پیشنهادات یاد شده در قرارداد بلزرگانی ۱۹۵۰ [۱۶

آبان ۱۳۲۹ باکابینه رزم آرا] ایران و شوروی، پیش‌بینی شده بود. نظر روس‌ها نسبت به ایران در سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] از ویژگی عمده «دوراندیشی و احتیاط» برخوردار بود. ناظران روسی متوجه شده بودند که ینش سیاسی مصدق، به راستی ضد کمونیست بود؛ نظریه سیاسی مصدق این بود که دنیای غرب بایستی به راستی از وی سپاس‌گزار باشد که با پیروی از یک ناسیونالیسم تندروانه در جهت تحکیم دموکراسی در ایران، به گونه‌ای از بروز انقلاب کمونیستی در ایران جلوگیری کرده بود.^{۴۱}

پیشنهاد «بانک بین‌المللی عمران و توسعه» و پیام مشترک ترومن و چرچیل به مصدق: در سال ۱۹۵۲ [اسفند ۱۳۳۰] پیشنهادات بانک بین‌المللی عمران و توسعه برای راه‌اندازی صنعت نفت ایران، مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت. زیرا بانک یاد شده این حق را برای خود منظور کرده بود که کارشناسان فنی مورد نیاز را از میان کلیه کشورهای عضو بانک [من جمله انگلستان] انتخاب کند و مصدق با استخدام کارشناسان انگلیسی به این منظور مخالفت کرد.^{۴۲}

در هفتم اوت ۱۹۵۲ [۱۶ مرداد ۱۳۳۱] مصدق برای شکستن بن‌بست نفت، دست به ابتکار زد و یادداشتی را برای سفارت انگلستان در تهران، ارسال داشت.^{۴۳} ترومن و چرچیل، مشترکاً به این یادداشت پاسخ دادند. به نظر می‌رسید که دکتر مصدق پیشنهادهای آنان را به درستی نفهمید؛ یا دست‌کم اقدامی را برای برآورده کردن درخواست‌های آنان به عمل نیاورد.^{۴۴}

در سرتاسر این دوران، مقامات رسمی انگلیس و آمریکا نگران تأثیرداری بودند که یک جوینده نفت امریکائی، در سفر خود به تهران، به جای‌گذارده بود. تأثیر اظهارات وی این بود که شرکت‌های بزرگ نفتی مایلند از بن‌بست نفتی موجود، به سود خود بهره‌برداری نمایند.^{۴۵} اما شرکت‌های بزرگ نفتی (من جمله شرکت‌های انگلیسی و امریکائی) پس از این که با سرسختی مصدق روبرو شدند، سیاست وحدت‌نظر و عمل را در برابر او حفظ کردند و دولت‌های آمریکا و انگلیس نیز،

در همین زمینه توافق داشتند^{۴۶}. اگر مقامات ایرانی امیدوار بودند که شکافی بین نظرات انگلیس و آمریکا به وجود آورند، امید بیهوده‌ای را در سر می‌پروراندند. زیرا نبودن دوستی و تفاهم متقابل بین سفیران انگلیس و آمریکا در تهران و در آغاز بحران نفت ایران، از تابستان سال ۱۹۵۱ [تابستان سال ۱۳۳۰] تا پایان زمامداری مصداق، جای خود را به تفاهم دو دولت آمریکا و انگلیس داد.

انتخابات دوره هفدهم مجلس و استعفای مصداق: همزمان با سپری شدن سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی] و قطع کامل صادرات نفت ایران، موقعیت دکتر مصداق دشوارتر می‌شد. مصداق توانسته بود که انتخابات دوره هفدهم مجلس را به تأخیر انداخته و از رأی عدم اعتماد برخی از نمایندگان با جرأت، جلوگیری کند. یک اقدام دیگر مجلس برای استیضاح وزیر کشور، به جایی نرسید زیرا شخص مصداق که بر حسب اتفاق، در آن زمان کفالت وزارت کشور را هم به عهده داشت، از رفتن به مجلس خودداری کرد. مصداق، پس از برکناری سرلشگر زاهدی از مقام وزیر کشور، عهده‌دار این پست گردیده بود. سرلشگر زاهدی از این فرصت استفاده کرد و اقداماتی را علیه مصداق آغاز نمود.

شاید بتوان تاریخ جدائی مصداق را از مجلس، از ۲۴ ژوئن ۱۹۵۲ [۳ تیر ۱۳۳۱] دانست. برگزاری انتخابات ماه مه [دوره هفدهم مجلس]، موکول به بازگشت او از دادگاه لاهه شد. مصداق هنگام بازگشت از لاهه، در ۲۴ ژوئن ۱۹۵۲ [۳ تیر ۱۳۳۱] اعلام داشت که انتخابات در ۵۰ حوزه‌ای که انتخابات آن باطل اعلام شده بود، تجدید خواهد شد. همان گونه که مصداق آشکارا گفت، انجام انتخابات آزاد ناممکن بود. از این گفته نسبتاً جامع مصداق برمی‌آید که مرحله جدیدی در مبارزات داخلی چند جانبه، آغاز شده بود. شاید مصداق حدس زده بود که ناگزیر است سرانجام قدرت را در قبضه انحصاری خود در آورد. کسانی که در ایران، از قدرت زیادی برخوردارند، معمولاً ناگزیرند که تمامی قدرت را در قبضه خود در آورند. زیرا ترکیب نیروهایی که آنان را به قدرت می‌رساند، به تدریج از هم می‌پاشد و در

مسیرهای مختلف و در پی آمال فردی می‌افتد.

نشانه دیگری که در زمینه اختلاف مصدق و مجلس وجود داشت، عبارت بود از کشاکش بر سر تعیین رئیس مجلس. دکتر [سیدحسن] امامی کاندیدای شاه و جناح راست برای ریاست مجلس و مهندس احمدرضوی کاندیدای جبهه ملی بود. در این کشاکش، کاندیدای جبهه ملی شکست خورد. همان‌گونه که در هنگام گشایش هر دوره جدید مجلس مرسوم است، مصدق نیز با گشایش دوره هفدهم مجلس، استعفا کرد. مجلس شورای ملی به او رأی اعتماد داد، اما مجلس سنا ضمن رأی تمایل به کابینه مصدق، دادن رأی اعتماد را مشروط به برنامه دولت کرد. به این ترتیب بود که این سیاستمدار پیر و احساساتی، دوباره در ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۲ [۱۹ تیر ۱۳۳۱] بر مسند صدارت نشست. بدگمانی مصدق نسبت به مجلس شورای ملی و هر رقیب سیاسی احتمالی دیگر خود، در درخواست او برای اختیارات فوق‌العاده، بازتاب یافت. مجلس در برابر این درخواست، کمی ایستادگی کرد، اما مردم کوچه و بازار طرفدار مصدق هنوز نیرومند بودند و نمایندگان مجلس نمی‌خواستند که در خیابان‌ها مورد حمله هواداران مصدق قرار گرفته یا به روی آن‌ها اسید پاشیده شود. به نظر می‌رسید که مصدق بازی را برده بود، لکن یک بازی بزرگتر را در پیش داشت. مصدق به شاه گفت که پست وزارت جنگ را هم می‌خواهد. شاه نمی‌توانست با این درخواست موافقت کند. در نتیجه، مصدق استعفاداد^{۴۲}. نقل شده است که [در این روزهای بحرانی] کاردار بریتانیا (در آن زمان، انگلستان سفیر خود را از ایران فراخوانده بود) برای ماهی‌گیری به کنار رودخانه زیبای لار^{۴۸} رفته بود که بر فراز بلندی‌هایی دور از تهران قرار دارد. برای رفتن به این محل، فقط باید از اسب یا یابو استفاده کرد و تلفن در آنجا وجود ندارد. چنانچه این داستان درست باشد، کاردار بریتانیا [میدلتون] کار بخردانه‌ای کرده بود. اما مرموز بودن انگلیسی‌ها، به سختی از کلاه مردم ایران بیرون می‌رود. لذا، بعید به نظر می‌رسد که رفتن کاردار بریتانیا به لار برای ماهی‌گیری، این بدگمانی را از ذهن ایرانیان زدوده باشد که وی ترتیب نخست‌وزیر

بعدی [احمد قوام] را داده بود. به هر تقدیر، این موضوع مانع سقوط کابینه قوام نگردید که فقط به مدت چهار روز نخست وزیر بود و او را متهم به نوکری انگلستان می کردند.

نخستوزیری قوام و قیام سی تیر : قوام سیاستمدار پیر و با تجربه‌ای بود و به نظر نمی رسید که به این نوع اتهامات، اهمیت زیادی دهد؛ اگر هم اهمیت می داد، به روی خود نمی آورد. قوام در انجام اقدامات لازم، دیر اقدام کرد. قوام عادت داشت که هنگام بحث در مسائل مهم و هنگامی که خسته می شد، روی صندلی اش چرت بزند. قوام خیلی دیر متوجه شد که يك نفر از جایی به مأموران شهربانی و ارتش دستور داده بود تا در سر بازخانه‌ها بمانند^{۴۹}. با شنیدن این موضوع، قوام برای نخستین بار در این دوران کوتاه از نخستوزیریش، دچار احساسات شد. گزارش شده است که رنگ از صورت قوام پرید و گفت که راهی جز استغفاء برایش باقی نمانده است. شاید قوام به چند خیانت نهانی مظنون شده بود که لزوماً نمی توانست توسط مصدق یا هواداران او صورت گرفته باشد. دکتر مصدق در پی تظاهرات شدید در روز ۲۲ ژوئیه [۳۰ تیر ۱۳۳۱]، دوباره برمسند صدارت نشست^{۵۰}.

اقدامات مصدق پس از قیام سی تیر

تصویب اختیارات فوق العاده مصدق در مجلس : اینک، مجلس آشکارا رویه خود را نسبت به مصدق تغییر داد. اختیارات فوق العاده مصدق - به مدت شش ماه - در زمینه انجام اصلاحات اقتصادی، بانکی، قضائی، اداری و مالی، حتی نظامی، از سوی مجلس تصویب شد^{۵۱}. لایحه مربوط به محاکمه قوام السلطنه و مصادره اموال او، از تصویب مجلس گذشت^{۵۲}. دکتر [سید حسن] امامی که دیگر قادر نبود در سمت رئیس مجلس شورای ملی باقی بماند، به ژنو فرار کرد و آیت الله کاشانی رئیس مجلس شد.

مجلس سنا، تا اندازه‌ای در برابر مصدق ایستادگی کرد و پیشنهاد نمود که

«اختیارات فوق‌العاده مصدق» بایستی بامشورت يك كميسيون مختلط پارلمانی انجام گیرد. اما دکتر مصدق به‌روی حرف خود ایستاد و سنا کوتاه آمد. البته، کمیته قضائی سنا با لایحه آزاد کردن قاتل رزم آرا، مخالفت کرد و تصویب لایحه مربوط به محاکمه و مصادره اموال قوام را به تأخیر انداخت. شاید، هیچ‌کس نگرانی زیادی درباره سرنوشت قوام نداشت. زیرا این ضرب‌المثل معروف که «قوم و خویشی هرگز فراموش نمی‌شود» در هیچ‌جا، به‌اندازه ایران، مصداق نداشته است. دکتر مصدق که عموزاده قوام بود، هرگز نمی‌خواست آسیب زیادی به قوام برسد و فقط به تهدیدات شفاهی بسنده کرد^{۵۳}. اعلام شد که قوام به بغداد فرار کرده است، اما واقعیت این بود که قوام تا زمان رفتن به اروپا، در چند کیلومتری تهران زندگی می‌کرد.^{۵۴}

انحلال مجلس سنا: وقتی مجلس سنا به کابینه مصدق رأی اعتماد داد، آیا دوباره از مصدق ترسیده بود؟ آیا در دستوراتی که از شاه به سنا می‌رسید، ابهام بیشتری وجود داشت؟ بادشواری می‌توان به این پرسش‌ها، پاسخ داد. اما به‌هر حال، سنا در ماه سپتامبر [۱ مرداد ۱۳۳۱] به اتفاق آراء، به مصدق رأی اعتماد داد. شاید ترکیبی از عوامل یاد شده، همراه با باقی‌ماندن در منصب سناتوری، سنا را وادار به این کار کرد. چرا که به‌رغم تهدیدات خیابانی که متوجه نمایندگان مخالف مصدق بود، عضویت در این مجلس را سودمند می‌دیدند. فزون بر این، سناتورها احساس می‌کردند که چنانچه در برابر درخواست مصدق تسلیم نشوند، سنا در معرض خطر انحلال قرار خواهد گرفت. موضوع شگفت‌آور این است که این تسلیم‌شدن، نتوانست سنا را از خطر انحلال نجات دهد. در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۲ [اول آبان ۱۳۳۱] مجلس شورای ملی لایحه‌ای را به تصویب رساند که دوره سناتوری را از شش سال به دو سال کاهش داد. هنگامی که این قانون به توشیح شاه رسید، خود به‌خود، مجلس سنا منحل گردید زیرا دوره آن قبلاً سپری شده بود. البته، هیچ تاریخی برای گشایش مجدد سنا، تعیین نشده^{۵۵}.

نابود کردن تدریجی ارکان نهاد پارلمانی ملت، نتیجه منطقی و ناراحت کننده ادامه تهدیدات مردم کوچه و بازار بود که نمایندگان را می ترسانید و آنها را ناگزیر به موافقت با اقدامات دولت می کرد. مع الوصف، شایان ذکر است که طرح لوایح انحلال سنا و آزاد کردن قاتل رزم آرا و محاکمه قوام در مجلس، همزمان با اعلام حکومت نظامی از سوی مصدق در ۲۳ اکتبر [سوم آبان ۱۳۳۱] و منع تظاهرات خیابانی، موقتاً کنار گذاشته شد. [در این شرایط] به نظر می رسد که دکتر مصدق دوباره تلاش می کرد تا سوار بر پشت «پلنگ قدرت» شود. در ماه نوامبر [آبان ۱۳۳۱] حکومت نظامی، به مدت دو ماه دیگر، تمدید شد. به این ترتیب، در تهران از آوریل ۱۹۵۲ [از اوایل فروردین ۱۳۳۱] حکومت نظامی وجود داشت، به جز در دو روز از ماه اوت [مرداد ۱۳۳۱]^{۵۶}.

اصلاحات مصدق: یکی از نشانه‌های مقاصد مثبت مصدق، عبارت بود از ابتکارات او در انجام اصلاحات از طریق لوایح قانونی. بر طبق یکی از این لوایح، دستور کسر ۲۰ درصد از سهم مالکان در محصول، داده شد. نیمی از آن به دهقانان، نیم دیگر نیز برای اصلاح روستاها، مدارس و آبیاری اختصاص یافت^{۵۷} در سپتامبر ۱۹۵۲ [شهریور ۱۳۳۱]، مصدق با صدور تصویب نامه دیگری، انحلال دادگاه‌های نظامی را اعلام کرد و به پاکسازی دستگاه قضائی از کارکنان فاسد پرداخت [مواد ۹ و ۱۰ و ۱۱ لایحه قانونی حذف محاکم اختصاصی، مورخ ۲۹ شهریور ۱۳۳۱ و لایحه قانونی بازنشستگی افسران و درجه داران و همردیفان وزارت دفاع ملی، مورخ ۱۲ دی ۱۳۳۱]. در ضمن، استقلال دستگاه قضائی را تضمین کرد و حقوق قضات را افزایش داد. يك لایحه دیگر، مربوط به بازداشت و مصادره اموال کسانی بود که مالیات عقب افتاده داشتند^{۵۸}. در شرایط دشوار کشور، هیچ يك از اقدامات خیر خواهانه مصدق که در بالا آمد، نمی توانست تأثیر زیادی در اوضاع مملکت بگذارد.

در سپتامبر ۱۹۵۲ [شهریور ۱۳۳۱] از دکتر «شاخه»^{۵۹} کارشناس معروف آلمان

دوره نازی، برای مسافرت به ایران دعوت شد. دکتر «شاخه» سیاست دولت را در زمینه چاپ اسکناس اضافی، مورد انتقاد قرار داد و به‌طور خصوصی گفت که یکی از مشکلات ایران تبلی مردم آن است. حرف‌های او در مصدق تأثیر نکرد و مصدق به سیاست چاپ اسکناس اضافی ادامه داد.^{۶۰}

در اواخر سال ۱۹۵۲ [سه ماهه سوم سال ۱۳۳۱] حزب توده فعالیت زیادی داشت و برخی از اعضای آن، بازداشت شدند.^{۶۱}

قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس: با این که مصدق بارها گفت که با مردم بریتانیا دشمنی ندارد [و با دولت انگلستان طرف است] اما مصدق و اعضای کابینه‌اش بر تهدیدات و بهتان زدن به بریتانیا دامن زدند. از زمان به قدرت رسیدن مصدق، مطبوعات ایران لحن شدیدی را نسبت به بریتانیا، در پیش گرفته بودند. مصدق اعلام کرد که سفیر جدید بریتانیا در ایران، چون قبلاً در این کشور، یا در کشورهای مستعمره سابق بریتانیا سفیر بوده است، لذا دولت ایران نمی‌تواند آگرمان [پذیرش] او را قبول کند. در نهم ژانویه ۱۹۵۲ [۲۱ دی ۱۳۳۰] مصدق به کنسولگری‌های بریتانیا در ایران فرصت داد که حداکثر تا ۲۱ ژانویه [۳۰ دی ۱۳۳۱] بساط خود را از ایران برچینند. اتهام موهومی که به این کنسولگری‌ها زده شده بود، این بود که به‌صورت مراکز تحریک و دسیسه درآمده‌اند. بریتانیا در مقام اعتراض برآمد و تعطیل کنسولگری‌های یاد شده را مغایر با ماده (۹) قرارداد ۱۸۵۷ ایران و انگلیس دانست و از دولت ایران درخواست کرد که توضیحات بیشتری را درباره اتهام مبهم «مداخله در امور ایران» بدهد.^{۶۲} این اتهام بی‌دلیل هم نبود، اما اغلب حوادثی که دولت ایران به آن‌ها اشاره کرده بود، نسبتاً به تاریخ قدیم ایران تعلق داشتند. از طرف دیگر، تعطیل کنسولگری‌های انگلیس در ایران، عمل به‌جائی بود زیرا از همه حرف‌ها گذشته، این اقدام می‌بایست در اوایل سده بیستم و مدت‌ها پیش، صورت می‌گرفت. اینک چنین اقدام تندروانه‌ای در شرف انجام بود؛ درحالی که حتی در دوران رضاشاه نیز صورت نگرفته بود. زیرا اگرچه مصدق تا آخرین لحظه،

روابط دوستانه خود با کاردار بریتانیا [میدلتون] را حفظ کرد و دیدارهایش با وی همراه با تبلیغات زیاد و شوخ طبعی مصدق بود، اما در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ [۳۰ مهر ۱۳۳۱] مصدق روابط سیاسی ایران با بریتانیا را قطع کرد. «جورج میدلتون» و کارکنان سفارت بریتانیا در تهران، ایران را ترک گفتند و سفارت سویس حافظ منافع انگلیس در ایران شد. هنگامی که در پی قطع روابط دو کشور، شورای فرهنگی بریتانیا نیز تعطیل شد، مصدق به حیرت افتاد و گفت که وی مایل به قطع روابط فرهنگی دو کشور، از جمله تعطیل شورای فرهنگی مزبور نبود که زبان انگلیسی را به مردم می آموخت. موضوع قطع روابط سیاسی بریتانیا و ایران همچون سایر موضوعات، در محیطی عاری از واقع بینی سیاسی انجام گرفت و نشانه شکست آشکار اقدامات مصدق برای رسیدن به هدف های مورد نظرش بود. مع الوصف، این حقیقت نهائی باقی می ماند که بر اثر این اقدام، دست کم احساس فزاینده سرافکنندگی مردم ایران در رابطه بایکی از ابرقدرت ها، به سرآمد و بریک فصل از تاریخ طولانی ایران، مهر پایان زده شد.^{۶۳}

قطع روابط دو کشور در زمانی صورت گرفت که مصدق تلاش می کرد تا به پیشنهادات مشترک چرچیل - ترومن، درباره مسأله نفت پاسخ گوید.^{۶۴} به رغم قطع روابط دو کشور، مهندسان انگلیسی شرکت «الکساندر جیب و شرکاء»^{۶۵}، در ایران باقی ماندند و به کار خود در زمینه لوله کشی آب تهران ادامه دادند. اما وقتی آن پیرمرد گوژپشت با غیرت تر از مصدق [کاشانی] پیشنهاد کرد که حتی کارشناسان مزبور نیز باید از ایران خارج شوند، مصدق به خشم درآمد. در سراسر ماه های طوفانی و بحرانی بعد، تنی چند از مهندسان انگلیسی در تهران باقی ماندند و به نظارت در کار لوله کشی آب تهران پرداختند.^{۶۶} بارها، تظاهرکنندگان به سراغ آنها رفتند، اما هرگز آزار و آسیبی به آنان نرساندند. این موضوع، با توجه به موضوع گیری بین المللی ایران و تبلیغات نادرست جراید نسبت به خارجیان، قابل تحسین بود. در سراسر این دوران، فقط سه نفر انگلیسی، در ایران کشته شدند. هر سه آنها

ملوان يك كشتی انگلیسی بودند که در اوج تظاهرات سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] وارد شهر آبادان شده بودند. کشته شدن آنها پیش از ورود هیأت خلع ید به آبادان بود. هیأت خلع ید، مردم آبادان را ترغیب کردند تا با اتباع انگلیسی، همچون میهمان، رفتار نمایند.

ساله کمک‌های امریکا به ایران: یکی از مشکلات بی‌شمار مصدق، مشکلی بود که وی آنرا غیر کافی و کند بودن کمک‌های امریکا توصیف می‌کرد. در آوریل ۱۹۵۲ [فروردین ۱۳۳۱] ایالات متحده اعلام کرد که حاضر است کمک‌های نظامی به ایران را از سرگیرد. البته می‌توان فرض کرد که مصدق نوعی از کمک اقتصادی را ترجیح می‌داد که آن را در ژانویه ۱۹۵۲ [دی ۱۳۳۰]، تلویحاً به سفیر امریکا گفته بود: کمک‌های اقتصادی برای طرح‌های بهداشت و توسعه آموزش و پرورش و کشاورزی. تاجائی که از خطوط روشن سیاست خارجی ایران در این دوران برمی‌آید، دکتر مصدق نهایتاً خواستار بی‌طرف ماندن ایران در اختلافات شرق و غرب بود. از این‌رو، کمک مالی اصل چهار به مبلغ ۱۲۳ میلیون دلار پذیرفته شد، در حالی که مصدق کمک‌های نظامی امریکا را به دلیل شرایط و قیود پیمان امنیت متقابل، موقتاً رد کرد.^{۶۷}

روابط ایران و شوروی: هنگامی که کمک نظامی امریکا به ایران از سر گرفته شد^{۶۸}، دولت شوروی به‌عادت همیشگی خود، به این کمک‌ها اعتراض کرد. اما مصدق، با شتاب خاطر نشان کرد که این کمک‌ها فقط جنبه دفاعی دارد و مغایر با [ماده ۶] قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی نمی‌باشد. [چندی بعد] نزدیک به ۴۰ نفر ایرانی که قصد داشتند به‌طور غیر قانونی از مرز (از آذربایجان ایران) وارد خاک شوروی شوند، بازداشت‌گردیدند و معلوم شد که از اراکه و از اعضای حزب توده بودند. در این پیش‌آمد و پیش‌آمدهای مشابه آن، طرز برخورد مصدق با شوروی، کلاً محکم و جلدی بود. مصدق، سرانجام ادعای روس‌ها را دایر بر این که تاریخ واقعی انقضای قرارداد شیلات در ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۲ [۸ مهر ۱۳۳۱] نبوده بلکه

اواخر ژانویه ۱۹۵۳ [اواخر بهمن ۱۳۳۱] است، پذیرفت، هرچند که يك پذيرش مختصر بود.^{۶۹}

فعالیت احزاب سیاسی: صرف نظر از نوع روابط رسمی ایران و شوروی که در بالا آمد، رویه سیاسی مصداق نسبت به احزاب سیاسی، به گونه‌ای بود که توده‌ای‌ها به سختی می‌توانستند از وضعیت موجود ایران، بهره‌گیری نکنند. يك مفسر امریکائی، به درستی نوشته است که بسیاری از تبلیغات حزب توده در زمینه نفرت مردم ایران از خارجی‌ها، متوجه امریکائی‌ها بود.^{۷۰} این تبلیغات به گونه‌ای بود که با کارمندان اصل چهار، رفتار توهین آمیز می‌شد و شعارهایی نظیر «بانکی به کشورت برگرد» بردیوار شهرهای بزرگ و کوچک ایران، دیده می‌شد. تعیین میزان بی‌تفاوتی مردم ایران نسبت به نفوذ امریکا در این کشور، و نیز میزان فعالیت شوروی در ایران، کار دشواری است.

«دونالد ویلبر»^{۷۱} به طور ضمنی می‌نویسد که رهنمون روس‌ها نقش چشمگیری را ایفاء می‌کرد، اما نفرت مردم از خارجی‌ها از داخل ایران نشأت می‌گرفت.

در پاسخگوئی به نفوذ فزاینده حزب توده، احزاب دیگری رشد یافتند. در ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ [۱۳۳۱ و ۱۳۳۲]، حزب توده توانست بردامنه نفوذ خود بیافزاید. روزنامه‌های حزب (مردم، رزم و ظفر) به طور محرمانه چاپ و توزیع می‌شد و روشنفکران و دانشجویان آن‌ها را با شور و شوق می‌خواندند. برخی از مقالات این روزنامه‌ها، از لحاظ کیفیت نگارش، در سطح بالا بود و مورد تحسین خوانندگان قرار می‌گرفت. همچنین، تماشاخانه‌ای در تهران بود که اختصاص به نمایش‌های حزب توده داشت [تئاتر سعدی واقع در خیابان شاه‌آباد سابق، که بعداً تبدیل به سینما سعدی شد]. این تماشاخانه پاتوق توده‌ای‌هایی بود که در این «وادی فرهنگی» گرد می‌آمدند و از برنامه‌های آن تعریف و تمجید می‌کردند؛ حتی پس از این که بعدها خود را از حزب توده تزکیه کردند. حزب توده از شرکت زنان در انتخابات،

هواداری می‌کرد. به این ترتیب بود که جاذبه حزب بیشتر می‌شد و به جلب نظر دختران تحصیل کرده می‌پرداخت.

در میان سایر احزایی که رشد کردند، يك حزب كوچك و شدیدالعمل به نام «نیروی سوم» وجود داشت. این حزب دارای تمایلات فاشیستی بود، و همچون حزب ایران، قویاً با حزب توده مخالف بود.^{۷۲} حزب ایران، سرانجام به صورت یکی از حامیان اصلی مصدق درآمد و خواستار انحلال مجلس [دوره هفدهم] و برچیدن نظام سلطنتی در ایران شد، به گونه‌ای که کنترل کامل کشور در دست مصدق باقی بماند. اعضای این حزب، از افراد طبقه متوسط اجتماع و بیشتر از سیاستمداران ناکام، تشکیل می‌شد. فعالیت این حزب، حتی پس از سقوط مصدق هم ادامه یافت که به طور مخفیانه فعالیت می‌کردند.^{۷۳}

رویه مصدق نسبت به همه احزایی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم از او حمایت می‌کردند، بر این اصل استوار بود که ضمن برخوردار شدن از جانبداری آنان، نگذارد زیاد قدرتمند شوند. این طرز برخورد، در گذشته نیز وجود داشت، با این تفاوت که خطرات آن بیشتر بود. مصدق کاملاً مراقب بود که هر يك از احزاب، یا ترکیب نیروهای آنان، به اندازه‌ای نیرومند نشود که شخص او را از صحنه سیاست حذف نماید.

یکی از جهات هشدار دهنده در دوران نخست‌وزیری مصدق، عبارت بود از آزاد شدن نیروهای طرفدار خشونت و میدان دادن به تجلی منفی ناکامی‌های سیاسی که تاکنون به بند کشیده شده بودند و به زیان سایر نیروها، عمل می‌کردند. يك احساس ناگهانی قدرت در میان مردمی گسترش یافت که تا به حال فاقد قدرت بودند و فقط اقلیتی از آنان، توانائی اعمال قدرت عقلانی را داشتند. این گسترش به گونه‌ای بود که مخاطره بی‌نظمی اجتماعی غیرقابل کنترل، فزونی گرفت و خطر آزاد شدن خواسته‌های ددمنشانه‌ای پیش آمد که مدت‌ها بود در بند کشیده شده بودند.

حکومت مصداق به نوعی توانست برای مدتی طولانی این ویژگی‌های منفی را حفظ کند، درحالی که نفس حکومت مصداق به آن‌ها شدت بیشتری می‌بخشید. فقط در اواخر این دوران بود که بدترین فاجعه، با کشتن رئیس شهربانی مصداق [سرتیپ افشارطوس]، بروز کرد. تازه، این کار هم به دست ابادی شاه صورت گرفت، نه توسط حزب توده، نیروی سوم، فدائیان اسلام و یا حزب ایران. شگفتی، سرزنش و سرانجام احساس وحشت خارجیان از رویدادهای ایران در سال‌های ۱۹۵۱ - ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ شمسی] بسیار زیاد بود و گزارش‌های روزنامه‌های خارجی (به جز روزنامه انگلیسی منچستر گاردین) از اوضاع ایران، به اندازه‌ای يك طرفه بود که سایر جهات غیر عاطفی زندگی در این دوران را، تحت‌الشعاع قرار می‌داد.

وضع زندگی مردم: بیشتر مردم عادی کشور به‌روال همیشگی به‌زندگی خود ادامه می‌دادند و توجه زیادی به رویدادهای مملکت نداشتند و فقط محیط ادارات دولتی یا تظاهرات در تهران (یا تظاهرات اتفاقی در اصفهان یا شیراز) بود که توجه آن‌ها را به این حوادث جلب می‌کرد. شرایط اقتصادی برای اکثریت مردم ایران در چند سال اخیر، بسیار سخت بود. بالا بودن قیمت‌ها و پایین بودن قدرت خرید مردم، تازگی نداشت. ایرانیان در سراسر تاریخ طولانی و پرفراز و نشیب‌شان، دوران‌های سختی را پشت‌سر گذاشته بودند. کدبانوهای قدیمی و کلفت‌های پیر ایرانی، همیشه عادت داشتند که مواد غذایی را برای روز کمیابی ذخیره کنند. [آنها] عادت داشتند که تکه‌های باقی‌مانده نان سفره غذا را در گونی بریزند و نگاهدارند. تکه‌های نان را بر روی سنگ یا ورقه فلزی می‌گذارند تا خشک شود و پس از مدتی طولانی، آن‌ها را در آب می‌خیسانند تا نرم و قابل خوردن شود. مردم ایران عادت به ذخیره کردن مواد غذایی دارند: انبار کردن برنج، روغن و چربی در فصل‌های معینی از سال، انجام می‌گیرد. طبقات متوسط یا فقیر، به‌زندگی بدون گوشت، کاملاً خو گرفته‌اند، زیرا اگر گوشت هم فراهم باشد، قیمت آن

بسیار گران است. ذخیره کردن مواد غذایی، انداختن ترشی و تمامی کارهای مربوط به انبار کردن این مواد در منزل که به این منظور صورت می‌گیرد که در مواقع کمبایی با بی‌نظمی اقتصادی، مورد استفاده قرار گیرند، به صورت يك هنر زیبا درآمده است. ایرانیان می‌دانند که چگونه باید زنده بمانند و این آگاهی نشانگر آن است که چرا مردم ایران مشکلات را با بردباری تحمل می‌کنند. همین بردباری ایرانیان بود که سبب شد روال زندگی عادی مردم - به رغم سیاست‌های اقتصادی آشکارا افتخار آمیز و قطعاً ابلهانه [۱] دکتر مصدق - همچنان ادامه یابد.

ملتی که دارای نیازهای اساسی پیچیده است، در هنگام مشکلات اقتصادی، اصولاً می‌بایست دچار بی‌نظمی شود. اما همان‌گونه که گفتیم، چون مردم ایران مشکلات را تحمل می‌کردند، لذا زندگی‌شان، همچون گذشته ادامه یافت. حتی، اصلاحات مختصری نیز انجام گرفت. از برای نمونه، کارمندان دون پایه دولت [در مقایسه با گذشته] کمتر فاسد بودند. به شهادت سید ضیاء الدین طباطبائی (که مدتی به دستور مصدق زندانی شد، و بهر تقدیر، دلیلی برای ستایش از مصدق نداشت) وزیر دادگستری مصدق در دوره دوم نخست‌وزیریش [عبدالعلی لطفی] عادلترین و زبردادگستری بود که ایران تا به آن روز، به خود دیده بود. همچنین، به شهادت يك اشرافزاده (که بر حسب اتفاق، با مصدق نسبت خانوادگی داشت اما با سیاست‌های او مخالف بود) نیروی پلیس ایران در دوران دکتر مصدق، از لحاظ پاکدامنی بی‌نظیر بود. مأموران پلیس رشوه نمی‌گرفتند؛ حتی رشوه‌های کلانی که می‌توانست تغییر عمده‌ای را در زندگی آینده‌شان، از لحاظ راحتی و رفاه دراز مدت پدید آورد کارمندان دولت تحت تأثیر این فکر بودند که صرف نظر از مناسن شخصی دکتر مصدق، وی نخست‌وزیری تمام‌عیار در مفهوم جهانی آن بود. مردم کوچک و خیابان علاقه زیادی به مصدق داشتند و این موضوع يك پدیده غیر عادی در طرز تلقی مردم نسبت به نخست‌وزیران گذشته کشور به شمار می‌رفت. در آن زمان، مصدق انگلیسی‌ها را از ایران بیرون کرده و در چشم مردم کشورش، يك قهرمان بزرگ بود.

اما نایبستی این حقیقت را ناگفته گذارد که مأموران پلیس و ژاندارمری و مدیران مدارس و همه کارمندان دون پایه دولت مدت طولانی بود که از دولت حقوق نگرفته بودند، و گلایه‌ای نداشتند. آنها مایحتاج خود را به‌طور نسیه خریداری می‌کردند. سیستم نسیه فروشی، در مراکز شهری ایران مرسوم بود. کسبه و مغازه‌داران اجناس خود را به‌اهالی ساکن محله کسب خود، به‌طور نسیه می‌فروختند. چرا که می‌دانستند هم خودشان و هم مشتریان، هر دو آنها يك مشکل [بی‌پولی] دارند و بالاخره مشتری بدهی خود را می‌پردازد. از همه این حرف‌ها گذشته مشتری دیگری غیر از آنها نداشتند و مشتریان نیز این موضوع را می‌دانستند.

جلوگیری از فروش نفت ایران: مقامات شرکت ملی نفت ایران تلاش کردند تا قسمتی از نفت انبار شده در آبادان را که پالایش شده و قابل صدور بود، به‌فروش رسانند. در ژانویه ۱۹۵۳ [۲۰ دی ۱۳۳۱] دیوان عالی کشور عدن، رأی داد که يك محموله نفتی در کشتی نفت کش موسوم به «رزمری»^{۷۴} متعلق به شرکت سابق نفت است. اما ادعاهای شرکت مزبور در مورد محمولات نفتی که به‌وسیله نفت کش‌های ایتالیائی و ژاپنی حمل می‌شد، در دادگاه‌های ونیز و توکیو، رد گردید. این پیش‌آمدها، مرتبط با دیدار مدیران شرکت ملی نفت ایران از ژاپن و ایتالیا بود. تلاش‌هایی از سوی ایران، به‌عمل آمد تا نفت ایران را به‌نصف قیمت آن، در امریکا و هلند به‌فروش رسانند. اما شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، مانع هرگونه فروش آن شد.^{۷۵}

در فوریه ۱۹۵۳ [اسفند ۱۳۳۱] يك پیشنهاد دیگر انگلیس و امریکا برای پایان‌دادن به بن‌بست مسأله نفت و انجام مذاکرات در باب خریداری کلیه نفت انبار شده ایران (توسط شرکت‌های امریکائی) و پرداخت غرامت به بریتانیا (بر اساس مقررات مربوط به ملی کردن در انگلستان) و فعالیت مجدد صنعت نفت ایران و بازاریابی آن به وسیله شرکت‌های بزرگ نفتی، از سوی مصدق رد شد. پاسخ مصدق به‌گونه‌ای بود که ایدن [وزیر خارجه وقت انگلیس] یقین کرد که از ادامه

مذاکرات با مصدق نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد.^{۷۶}

نگرانی نمایندگان از انحلال مجلس: در اوایل سال ۱۹۵۳ [از دی ۱۳۳۱] برای برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی این تصور به وجود آمد که ممکن است مصدق با استفاده از اختیارات فوق‌العاده خود، مجلس را منحل کند؛ چون قبلاً نیز مجلس سنا را منحل کرده بود. در چهار ژانویه ۱۹۵۳ [۱۴ دی ۱۳۳۱]، ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس طرحی را برای تصویب به مجلس تقدیم کردند. اما، دو روز بعد، مصدق اطمینان داد که قصد انحلال مجلس را ندارد. به این ترتیب بود که مصدق توانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد (فقط يك رأی ممتنع داده شد). [در این شرایط] به نظر می‌رسید که هیچ کس مایل نبود مصدق بر سر کار بماند، در عین حال، هیچ کس هم نمی‌خواست او از صحنه کنار برود.^{۷۷}

اختلافات شاه و مصدق و ماجرای ۹ اسفند ۱۳۳۱: در حالی که اختلافات مصدق و مجلس موقتاً برطرف شده بود، شکاف بین شاه و مصدق بیشتر می‌شد. یکی از مسائل عمده و مورد اختلاف شاه و مصدق، بر محور اوضاع مالی کشور دور می‌زد. مصدق می‌خواست از املاک سلطنتی مالیات بگیرد، در حالی که چون عواید این املاک از شش سال قبل صرف امور خیریه می‌شد، لذا می‌بایست از پرداخت مالیات عادی معاف شود.^{۷۸} مجادله شاه و مصدق، تا سوم فوریه ۱۹۵۳ [۱۳ بهمن ۱۳۳۱] به‌درازا کشید. در آن تاریخ در پی دیدار نمایندگان مجلس با نخست‌وزیر و وزیر دربار، شاه بازم با درخواست‌های مصدق موافقت کرد. شاه در ششم اکتبر ۱۹۵۲ [۱۴ مهر ۱۳۳۱] هنگام گشایش مجلس سنا، حمایت خود را از سیاست مصدق در زمینه ملی کردن نفت، اعلام کرده بود. اما پیش‌آمدهای بعدی نشان دادند که شاه نتوانست از این حمایت به سود خود طرفی ببندد. در زمستان سال ۱۹۵۲ [زمستان سال ۱۳۳۱]، شاه که نسبت به سن جوانش، پیرتر به نظر می‌رسید، نگران اوضاع بود. اضطراب شاه وقتی بیشتر شد که در ۱۱ مه ۱۹۵۳ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲] شاه ناگزیر شد املاکی را که از پدرش به ارث

برده بود، به دولت واگذار کند، تا در برابر آن، دولت سالانه ۶ میلیون ریال به بنیاد خیریه پهلوی پردازد. مصداق علاقه زیادی نشان می‌داد که خزانه خالی ایران را با پول‌های شاه پر کند. گفته‌اند که مصداق هنگام محاکمه شدن در دادگاه نظامی، گلابه کرد که شاه از برگرداندن موجودی دلار خود در آمریکا به ایران، خودداری کرد. جای تردیدی نیست که مصداق در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] ناامیدانه تلاش می‌کرد تا خزانه خالی ایران را پر نماید. وی بخش زیادی از ثروت خود را (برخی می‌گویند همه ثروتش را) به بودجه دولت اختصاص داد و توقع داشت که شاه هم همین‌کار را بکند. اما انسان دچار حیرت می‌شود که چرا اعیان و اشراف مملکت رازیر فشار نمی‌گذارد. شاید، دیواری کوتاه‌تر از دیوار شاه پیدا نکرده بود!

در اواخر ماه فوریه ۱۹۵۳ [اوایل اسفند ۱۳۳۱] این شایعه قوت می‌گرفت که شاه قصد رفتن از ایران را دارد و کاشانی از شاه خواسته است که از این کار منصرف شود، اما شاه درخواست کاشانی را رد کرده است. به نظر می‌رسید که هدف از این شایعه پراکنی، بدنام کردن وجهه ملی و وظیفه‌شناسی شاه بود و مصداق می‌خواست که برای همیشه از دست شاه راحت شود. اینک مصداق خواستار تمدید اختیارات شش ماهه خود و - در صورت امکان - اختیارات بیشتری در نیروهای مسلح بود.

مصداق در مجلس اظهار داشت که سفر شاه به خارج از کشور، يك امر عادی است. از جهتی، می‌توان فرض کرد که شاه مایل به دیدار مادر و خواهرانش بود که از مدتی پیش، در اروپا به سر می‌بردند. در اوایل دسامبر ۱۹۵۲ [اواسط آذر ۱۳۳۱] مصداق خواستار اخراج ملکه مادر از ایران [به دلیل دخالت‌های او در امور مملکت] شد. در اکتبر ۱۹۵۲ [اواسط مهر ۱۳۳۱] نیز خواستار برکناری احمد شفیق (همسر مصری اشرف پهلوی) از سمت ریاست هواپیمائی کشوری شده بود. از این زمان به بعد بود که ملکه مادر، اشرف پهلوی، تعدادی از دوستانشان و برخی از سرمایه‌داران، در خارج از ایران به حال تبعید به سر می‌بردند.^{۲۹}

موقعیت دشوار مصدق: در فوریه ۱۹۵۳ [دی ۱۳۳۱] مصدق مجلس را تهدید کرد که اگر ظرف ۴۸ ساعت با تمدید اختیارات فوق‌العاده او موافقت نکند، بادیست زدن بهر فراندنم [مراجعه به آرای عمومی] مجلس را منحل خواهد کرد. در این مرحله زمانی، هدف‌های مصدق کاملاً روشن بودند: (۱) نخست‌وزیری مادام‌العمر (۲) تسلط بر ارتش.^{۸۰}

درست يك ماه بعد، مصدق که نتوانسته بود از سلطه کامل بر ارتش برخوردار شود، به پای بلندگو رفت و حملاتی را متوجه دربار کرد. دربار را متهم نمود که با یاری اپوزیسیون مجلس و مطبوعات، علیه او توطئه چینی می‌کنند. ناکامی مصدق روبه‌افزایش بود: او عقیده داشت که باید به‌تنهایی ملت را رهبری کند و تقدیر (به‌اندازه کافی عقب افتاده) این رهبری را حکم می‌کرد. اما می‌دید که قادر به تسلط بر اوضاع نیست و در محاصره دشمنانش قرار گرفته است. مدت مدیدی بود که در ساختمان مجلس زندگی می‌کرد؛ چون مجلس تحصن‌گاه و مقدس بود و از مخاطره ترور شدن به‌دور بود. مصدق، همچون بسیاری از افراد دیگر، بدگمان بود که نزدیکان شاه قصد کشتن او را دارند. شاید مصدق به‌یاد ترورهای افراد حسن صباح (خداوند الموت) در قرن یازدهم میلادی [قرن پنجم هجری قمری] افتاده بود: افراد حسن صباح به‌خاطر مخالفت شدید با حکمرانان وقت، قصد جان آنان را می‌کردند، اما نزدیکان حکمرانان نیز - به‌دلیل دنائت طبع - در انجام این ترورها، با افراد فرقه اسماعیلیه تباری می‌کردند. شاید مصدق تصور می‌کرد که همکاری بین دربار و فدائیان اسلام، برای کشتن او صورت گرفته است.^{۸۱}

مصدق به‌چشم خود دیده بود که با آغاز سال نو ایرانی [۱۳۳۲ شمسی]، هنوز نتوانسته بود تصمیمی درباره شکل آینده دستگاه سیاسی کشور بگیرد. در حالی که در ایران مرسوم است در روز اول فروردین هر سال، نخست‌وزیران [طی يك سخنرانی از رادیو] به‌برنامه‌های خود برای سال آینده و تغییرات احتمالی، اشاره می‌کنند.

حزب توده قبلاً درخواست تشکیل يك جبهه متحد عليه دربار را کرده بود. این حزب در ۱۴ آوریل ۱۹۵۳ [۲۴ فروردین ۱۳۳۲] ، در میدان بهارستان، به تظاهرات عليه شاه دست زد. چنین به نظر می‌رسید که توده‌ای‌ها ابتکار عمل را در دست گرفته بودند. اما، مصداق ، برای مهار کردن فعالیت توده‌ای‌ها، می‌بایست سلطه کامل بر ارتش داشته باشد، که هنوز نداشت.^{۸۲}

مشکل بزرگتر مصداق این بود که مقامات بلند پایه و محترم مملکت ، حاضر به همکاری با مصداق نبودند و این مشکل، روز به روز، دشوارتر می‌شد. برخی از این مقامات که مال و منال کافی داشتند، از دستگاه دولت کاملاً کناره گرفتند. يك دیپلمات بسیار محترم ایرانی، زندگی در شیراز را ترجیح داد و به نوشتن خاطرات خود پرداخت. دیگری که آدم بسیار درستکاری بود ، خود را بازنشسته کرد و در شهر مقدس قم سکنی گزید. مصداق از شخص اخیر خواست که به خدمت دولت برگردد و استانداری اصفهان را بپذیرد. مصداق برای به دست آوردن دل او، يك جفت قالیچه اصفهانی را همراه با این یادداشت فرستاد: «... مایلم که شما را به استانداری شهری تعیین کنم که این قالیچه‌ها در آنجا بافته شده است». اما وی به درخواست مصداق، پاسخ منفی داد. زیرا چنین افرادی حاضر نبودند در کنار حسین فاطمی (وزیر خارجه مصداق) باشند و به دولت خدمت کنند. دکتر فاطمی همان کسی است که قبلاً شغل روزنامه‌نگاری داشت و وقتی قوام می‌خواست به اروپا برود، از او خواست تا در منزل وی بماند و از آن مراقبت کند.^{۸۳} این افراد مایل نبودند با شخصیت‌های نسبتاً مشکوکی همکاری کنند که در شمار مشاوران اصلی مصداق بودند. مصداق ناگزیر بود این شخصیت‌ها را که به آنان نیاز داشت، در رأس امور بگمارد. حتی برخی از آنها، مصداق را [در ماه‌های آخر حکومتش] ترك گفتند.

ماجرای قتل افشار طوس: یکی از افسران طرفدار دکتر مصداق، سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور بود که از سوی مصداق، به این سمت تعیین شده بود . افشار طوس آدم خوشنامی نبود، زیرا در زمان رضا شاه، با قساوت به

سرکوبی عشایر پرداخته بود. افشارطوس مرد دوست داشتنی نبود و به هوسرانی شهرت داشت. همین موضوع، بهمرگ او در یکی از پیشآمدهای بسیار مخوف در تاریخ نخست‌وزیری مصدق و تاریخ جدید ایران انجامید.

اتهامات رادیوئی مصدق به دربار [دایر بردخالت در بار دروخامت اوضاع کشور] از سوی حسین علاء رد گردید. به نظر می‌رسید که سایر اطرافیان کلهشقی شاه فرصت را برای اقدام علیه مصدق، مناسب یافته بودند. کمی بعد، در آوریل ۱۹۵۳ [اول اردیبهشت ۱۳۳۲] سر تیپ افشارطوس ناپدید شد. در ۱۴ آوریل [۱۳۳۲/۲/۱۲] گزارش شد که بدن مثله شده او را یافته‌اند. ظاهراً جریان از این قرار بود که وی در شب اول اردیبهشت ۱۳۳۲، به ملاقات شخصی رفت و اتومبیل و راننده خود را در خیابان گذارد. افشارطوس را در منزل آن شخص، دستگیر و به نقطه دور افتاده‌ای در خارج از تهران بردند. در آنجا، افشارطوس به کیفر بی‌رحمی‌های سابق خود رسید، چرا که به تدریج او را شکنجه دادند و کشتند. روزنامه‌های بغداد، خبر ربودن و کشته شدن افشارطوس را با آب و تاب نوشتند و تهران را «شهر مرگ» توصیف کردند. کشته شدن افشارطوس، ضربه مهلکی را بر حکومت مصدق وارد ساخت^{۸۴}.

زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد

جدالی کاشانی از مصدق: در ماه مه [اواخر اردیبهشت ۱۳۳۲] مصدق توانست سلطه خود را بر دربار افزایش دهد، زیرا علاء را که در شمار وفاداران شاه بود، برکنار کرد و فرد فرمانبری [ابوالقاسم امینی] را به جای او گمارد. [در این زمان] برخی از هواداران و حامیان مصدق، از جمله کاشانی، از او بریدند. هنگامی که لایحه محدود کردن اختیارات شاه نسبت به نیروهای مسلح، در مجلس به مرحله رأی‌گیری رسیده بود، مجلس دچار تشنج شد و کاشانی [رئیس مجلس] مصدق را متهم کرد که قانون اساسی را نادیده می‌گیرد. کوتاه زمانی بعد، دکتر معظمی که استاد دانشگاه و از یاران وفادار مصدق بود، جای کاشانی را گرفت. [آری] آن

روزهایی که مصدق نیازمند نفوذ و یاری کاشانی برای برانگیختن نفرت مردم از خارجیان بود، سپری شده بود.^{۸۵}

خودداری امریکا از کمک مالی به مصدق: يك عامل بسیار نیرومند دیگر در ازهم پاشیدن نیروهای هوادار مصدق، عبارت بود از شکست وی در تأمین کمک مالی از امریکا. در ژوئیه ۱۹۵۳ [تیر ۱۳۳۲] کاشف به عمل آمد که پرزیدنت آیزنهاور به درخواست مصدق برای کمک « فوری و مؤثر مالی به ایران » پاسخ مثبت نداده است.^{۸۶}

انحلال مجلس دوره هفدهم: در اواسط ژوئیه [۲۴ تیر ۱۳۳۲] پنجاه نماینده مجلس استعفاء کردند و علت این اقدام را ناشی از مخالفت اپوزیسیون دانستند. این اقدام غیرعادی آنان، مقدمه انحلال مجلس توسط مصدق بود. به نظر می‌رسید که این نمایندگان تصور می‌کردند که شاه با انحلال مجلس موافقت خواهد کرد. اما، برعکس، شاه هرگز آنان را به خاطر این کار نبخشید.^{۸۷}

فرار شاه از ایران: سرانجام، مصدق تلاش کرد تا در مورد انحلال مجلس به آرای عمومی مراجعه کند، لکن با مخالفت شدید کاشانی روبرو شد و نتوانست نقشه خود را عملی سازد. شاه در ۱۳ اوت [۲۳ مرداد] سرلشگر زاهدی را به جانشینی مصدق تعیین کرد، اما مصدق از اجرای فرمان شاه خودداری نمود. در ۱۴ اوت [۲۴ مرداد] نقشه سرلشگر زاهدی برای دستگیری مصدق، به شکست انجامید و زاهدی ناگزیر به پنهان شدن در نقطه‌ای گردید. در همان زمان، شاه، همراه با ملکه ثریا و يك خلبان، با هواپیمای اختصاصی خود از کلاردشت پرواز کرد و به بغداد رفت. وی پس از اقامت کوتاهی در بغداد، راهی رم شد.^{۸۸}

تشدید فعالیت حزب توده: [با رفتن شاه از ایران] مصدق انحلال مجلس دوره هفدهم را [در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲] اعلام کرد و به نظر می‌رسید که حکومت کاملاً به دست مردم کوچک و بازار افتاده بود. عده زیادی از مردم تهران، به هواداری از مصدق، به تظاهرات دست زدند؛ حتی يك الاغ را هم به میان جمعیت آورده

بودند! به نظر می‌رسید که در این مرحله از اوضاع، حزب توده از دستورات دقیقی پیروی می‌کرد که احتمالاً از سفارت شوروی گرفته شده بود. حزب توده به اعضای خود دستور داده بود که به‌صفت طرفداران مصدق ملحق شوند. با وجود این، در ۱۹ اوت [۲۸ مرداد] مسیر جریان، کاملاً به‌سمت دیگر گشت.^{۸۹}

۲۸ مرداد: مجسمه‌های پائین کشیده شاه، هنوز بر روی زمین، در میدان اصلی [توپخانه] و خیابان‌های تهران و سایر شهرها قرار داشت که ناگهان سر و کله ارتش پیدا شد. هنگامی که ارتش وارد صحنه شد، نیروهای ارتشی دیگر حالت عصبی و تردید یکی دو روز پیش را نداشتند: در آن موقع نیروهای ارتشی دو دل بودند که آیا سرانجام به مردم پیوندند یا بی‌طرفی اختیار نمایند.

اما این بار، ارتش با نیروهای منظم و با داشتن فرماندهی استوار، پای به میدان گذارد. در پی ۹ ساعت جنگ خیابانی، ارتش توانست یکی از مناطق حساس شرقی - غربی تهران را تصرف کرده و به‌سمت خانه مصدق حرکت کند. حزب توده می‌توانست در ۱۸ و ۱۹ اوت [۲۷ و ۲۸ مرداد] با اجرای دستورات خود، سرانجام روز ۲۸ مرداد را معکوس سازد. اما به‌جای حمایت از مصدق، به اعضای حزب دستور داده شد که در خانه بمانند و در حوادث کشور دخالت نکنند. ارتش، بی‌آن‌که با مخالفت جدی روبرو شود، به‌خانه دکتر مصدق رسید و خانه را تصرف و نابود کرد. اموال مصدق به‌سرقت برده شد. شاه در ۲۲ اوت [دوم شهریور ۱۳۳۲] به تهران بازگشت.

به‌گفته يك شاهد عینی، مصدق در آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد، در خانه خود و در بسترش بود. وقتی صدای گلوله‌ها و نزدیک شدن تانک‌ها را به‌خانه‌اش شنید، ملافه‌اش را روی صورتش کشید و در حالی که آهسته می‌خندید، گفت: «بین چه دسته‌گلی به‌آب‌دادم!». شاید این داستان زائیده تخیل باشد، اما ماجرای مصدق در تاریخ ایران، به‌خوبی نشان می‌دهد که يك نفر چه کارهایی می‌تواند بکند.^{۹۰}

توضیحات فصل دهم

۱. اعضای کابینه رزم آرا، عبارت بودند از:

سپهبد رزم آرا: نخست‌وزیر و وزیر کشور - دکتر تقی‌نصر: وزیر دارائی - سرلشگر هبداقه هدایت: وزیر جنگ - محمدعلی بوذری: وزیر دادگستری - محمود صلاحی: کفیل وزارت امور خارجه - دکتر جهان‌شاه صالح: وزیر بهداری - دکتر شمس‌الدین جزایری: وزیر فرهنگ - مرتضی آزموده: وزیر اقتصاد ملی - دکتر محمدعلی نخعی: وزیر کار - مهندس شریف امامی: کفیل وزارت راه - مهندس اشراقی: کفیل وزارت پست و تلگراف و تلفن.

در ترمیم‌های بعدی کابینه، تغییرات زیر روی داد:

امان‌الله اردلان: وزیر کشور - مهندس شریف امامی: وزیر راه - غلامحسین فروهر: وزیر دارائی - مهندس اشراقی: وزیر پست و تلگراف و تلفن - امیر اسدالله علم: وزیر کار - دکتر دقتری: وزیر اقتصاد - محسن رئیس: وزیر امور خارجه - دکتر زنگنه: وزیر فرهنگ - شماعی: کفیل وزارت دارائی - خلیل فهیمی: وزیر مشاور - م

۲. در کابینه منصور، در اوائل تیر ۱۳۲۸، قانونی از تصویب مجلس گذشت و هیاتی مرکب از هفت نفر - موسوم به هیأت تصفیه - تشکیل گردید. این هیأت وظیفه داشت که در مدت يك سال، ادارات دولتی را تصفیه کنند. وظایف هیأت تصفیه، عبارت بود از:

الف - تعیین علم لازم و ضروری کارمندان دولت.

ب - تعیین کارمندانی که به وجود آنها نیازی نیست، اما می‌توان در کارهای تولیدی و فرهنگی و انتفاعی، از آنها استفاده کرد.

ج - تعیین کارمندانی که برای دولت مفید نبوده و مشمول قانون بازنشستگی هم نیستند.

در ابتداء، اعضای هیأت تصفیه عبارت بود از محمد سروری، اسدالله مقانی، نصرالله صبا، عبدالعلی لطفی، سید احمد امامی، باقر شاهرودی و محسن قریب. هیأت مزبور، چند هفته پیش از يك سال تعیین شده، تصمیم خود را در باره ۹۰۰ نفر از کارمندان و مقامات عالی رتبه دولتی گرفت و آنرا طی پاکت لاک و مهر شده‌ای، به منصور داد. منصور که آدم زیرک و محافظه کاری بود، از باز کردن پاکت خودداری کرد و روز پنجم تیر استغفاء نمود و پاکت را عیناً به رزم آرا داد. رزم آرا، برخی از پاکسازی شدگان را - به درخواست خودشان - بازنشسته کرد. سپس در ۱۴ شهریور ۱۳۲۹، فهرست پاکسازی شدگان را منتشر کرد که باعث جنجال بزرگی شد. وزیر دادگستری کابینه رزم آرا (بودری)، تصمیمات هیأت تصفیه را مغایر با اصل ۸۱ قانون اساسی تشخیص داد و گزارشی به رزم آرا تسلیم نمود. رزم آرا نیز، بر مبنای این گزارش، لایحه‌ای را به مجلس فرستاد. اکثریت نمایندگان مجلس با تصمیمات هیأت تصفیه مخالف بودند. سرانجام در ۲۶ شهریور ۱۳۲۹، مجلس شورای ملی رأی داد که تصمیمات هیأت مزبور باید موقوف الاجراء شود. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: نخست‌وزیران، صفحات ۲۲۹ تا ۲۳۲.

- جعفر مهدی‌نیا: زندگی سیاسی رزم آرا، صفحات ۱۱۹ تا ۱۳۹ - م

۳. استدلال نویسنده درست نیست زیرا توجه شدید مجلس به ملی کردن نفت را می‌توان ناشی از ملاحظات زیر دانست:

(۱) توجه زیاد امریکا و شوروی و انگلستان به منابع نفتی ایران در دوران اشغال نظامی کشور

(۲) درخواست شوروی برای کسب امتیاز استخراج نفت شمال

(۳) توسعه روند ملی کردن صنایع مهم، در کشورهای غرب

(۴) ملی شدن نفت مکزیك در سال ۱۹۳۸

(۵) ناراضی مردم ایران از عملکرد شرکت نفت ایران و انگلیس و قرارداد

۱۳۱۲ شمسی

(۶) قانون مربوط به ممنوعیت دولت از انجام مذاکرات مقدماتی نفت با شرکت‌ها

و دولت‌های خارجی (مصوب ۱۱ آذر ۱۳۲۳)

(۷) استفاده از عواید نفت برای اجرای برنامه‌های رفاهی و عمرانی کشور

(۸) قانون ۳۰ مهر ۱۳۲۶ درباره ممنوعیت دادن امتیاز نفت به خارجیان و لزوم اکتشاف و تولید نفت توسط کارشناسان ایرانی و احقاق حقوق از دست رفته ایران در رابطه با شرکت نفت ایران و انگلیس

با توجه به ملاحظات فوق بود که زمینه قرارداد الحاقی نفت، در کابینه هژیر فراهم شد و کابینه ساعد، به صورت قرارداد الحاقی، به مجلس داده شد و به تشکیل کمیسیون نفت انجامید. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- فؤاد روحانی: تاریخ ملی شدن نفت ایران، فصل‌های دوم و سوم
- مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، فصل سیزدهم و چهاردهم
- ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، فصل‌های دهم و یازدهم - م

۴. هنگامی که علی منصور نخست‌وزیر بود، به مجلس پیشنهاد کرد که قرارداد الحاقی قبل از تصویب در مجلس، به کمیسیون نفت ارجاع شود. کمیسیون نفت ۱۸ نفر عضو داشت و ریاست آن با دکتر مصداق بود. اعضای کمیسیون عبارت بودند از:

دکتر مصداق (رئیس کمیسیون)، گنجه‌ای و بهبهانی (نواب رئیس)، دکتر علوی و خسرو قشقائی (منشی) حسین مکی (مخبر کمیسیون)، پالیزی، سرتیپ‌زاده، جواد عامری، کاسمی، ذوالفقاری، فقیه‌زاده، فرامرزی، هدایتی، جمال‌امامی، اللهیار صالح، دکتر شایگان و حائری‌زاده - م

۵. در پی استیضاح کمیسیون نفت از نخست‌وزیر، رزم‌آرا موافقت دولت را با لایحه الحاقی نفت اعلام داشت و از مجلس خواست که به دولت اختیار مذاکرات نفتی را بدهد. کمیسیون نفت نیز، ضمن رد و استرداد لایحه مزبور، پیشنهاد ملی شدن نفت را داد. در این زمینه نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۲۳۳ تا ۲۳۵
- مصطفی فاتح: همان، صفحه ۴۰۴
- دکتر شمس‌الدین جزایری: همان، صفحات ۲۵۰ و ۲۵۱ - م

۶. اشاره نویسنده به این موضوع است که پس از استرداد لایحه قرارداد الحاقی توسط مجلس، دولت طبق قانون ۳۰ مهر ۱۳۲۶، ملزم به استیفای حقوق کشور و گزارش کردن آن به مجلس گردید. در هشتم دی ۱۳۲۹، در تظاهرات بزرگی که در میدان بهارستان صورت گرفت، تظاهرکنندگان خواستار ملی شدن نفت شدند. در این ضمن، رزم‌آرا، به‌طور خبیلی محرمانه، داخل مذاکره با شرکت نفت شد و تقاضا کرد که شرکت پیشنهاد

جدیدی را ارائه دهد. شرکت بهرزم آرا پاسخ داد که حاضر است درباره انعقاد قرارداد جدید با ایران، وارد مذاکره شود. شرکت نفت، همزمان با این آمادگی، پنج میلیون لیره مساعده به دولت ایران پرداخت کرد که از درآمدهای بعدی نفت ایران کسر شود. همچنین موافقت کرد که برای سال ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] نیز، ماهی دو میلیون لیره پرداخت کند. مبنای قرارداد جدید شرکت، اصل پنجاه - پنجاه درآمد [به شیوه عربستان - آرامکو] بود. این مذاکرات پس از کشته شدن رزم آرا، فاش شد. در این زمینه، نگاه کنید به:

— مصطفی فاتح، همان، صفحه ۲۰۵ - ۲

۷. با توجه به این که در سال ۱۳۲۹ شمسی [۱۹۵۰] شوروی هنوز دارای تسلیحات هسته‌ای نبود و این تسلیحات فقط در انحصار آمریکا بود، قطعنامه‌ای توسط سوسیالیست‌های سوئد دایر بر تحریم سلاح‌های هسته‌ای صادر شد. «خانه صلح» متعلق به حزب توده نیز، در همین زمینه فعالیت می‌کرد - ۲

۸. ماجرا از این قرار بود که در شب ۲۵ آذر ۱۳۲۹، یک کامیون ارتشی با دو نفر افسر و هشت گروهبان، داخل زندان قصر شده و وانمود کردند که آمده‌اند تا سران حزب توده را برای محاکمه به دادرسی ارتش ببرند. افراد مزبور سران حزب توده (به اسامی دکتر بقراطی، مهندس علوی، دکتر کیانوری، شاندرمنی، دکتر جوادی، صمد حکیمی، خسرو روزبه، دکتر یزدی، نوشین واحمد قاسمی) را تحویل گرفته و همراه با ستوان قبادی و ستوان محمدزاده (افسران نگهبان زندان که از اعضای حزب توده بودند) از زندان خارج شدند و از ایران فرار دادند. در آن زمان، شایع بود که این کار با موافقت رزم آرا صورت گرفته است تا نظر مساعد روس‌ها را جلب کند - ۲

۹. لازم به توضیح است که پس از رد مقاله‌نامه نفتی ایران و شوروی در مجلس، روابط ایران و شوروی تیره بود و فعالیت مستشاران آمریکایی در ایران، بر شدت سوظن روس‌ها افزود. رزم آرا پس از این که به نخست‌وزیری رسید، طی ملاقات‌های محرمانه با سادچیکف (سفیر شوروی) تمایل خود را دایر بر انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و شوروی، اعلام داشت. این مذاکرات به قرارداد بازرگانی مورخ ۱۶ آبان ۱۳۲۹ انجامید. در این قرارداد، معاملات تهاتری کالا پیش‌بینی شده بود - ۲

۱۰. در ۲۷ مهر ۱۳۲۹، طرح فنی همکاری و استفاده از اعتبارات اصل چهار ترومن، به مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ دلار و به مدت یکسال، توسط رزم آرا و سفیر آمریکا در ایران (دکتر گریدی) امضاء شد - ۲

۱۱. به توضیح شماره ۶ از همین فصل، مراجعه شود - م

۱۲. رزم آرا در شب سوم دی ماه ۱۳۲۹، در جلسه خصوصی مجلس، درباره ملی شدن نفت گفت:

«... این که می گویند صنعت نفت ملی شود، چون این موضوع مسئولیت بسیار شدیدی در پیشگاه تاریخ و در مقابل ملت ایران ایجاد می نماید، لذا من باید صریحاً بگویم که در وضع کنونی، ایران دارای آن قدرت صنعتی نیست که به خودی خود، استخراج نفت نموده و در بازارهای دنیا شخصاً به فروش برساند و کسانی که چنین تقاضاهائی را دارند، باید از مکریک درس عبرت گیرند... آقایان، شما که يك کارخانه سیمان را نمی توانید با پرسنل خود، اداره نمایید، شما که کارخانجات کشور را در اثر عدم قدرت فنی، به صورت ضلای انداخته اید که ضرر می دهند، با کدام وسایل و کدام پرسنل، می خواهید نفت را شخصاً استخراج و ملی نمایید؟ من صریحاً در این مجلس می گویم که در خطر - انداختن سرمایه ملی و منابع زیرزمینی کشور، بزرگترین خیانت است.»
در این زمینه، نگاه کنید به:

- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۲۳۵ و ۲۳۶ - م

۱۳. رزم آرا در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ که برای شرکت در مراسم ختم آیت الله فیض، به مسجد شاه [امام خمینی ضلی] رفته بود، در هنگام ورود به مجلس، پرائر شلیک گلوله خلیل طهماسبی (از فدائیان اسلام) کشته شد.
در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷، کمیسیون نفت گزارش خود را دایر بر ملی کردن نفت، به مجلس داد که متن آن در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب، آمده است - م

۱۴. لازم به توضیح است که مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۴ اسفند، و مجلس سنا در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، گزارش کمیسیون نفت را تصویب کرد که به قانون ملی شدن نفت معروف است. در دنبال آن، در تاریخ دهم اردیبهشت ۱۳۳۰، قانون اجرای ملی شدن نفت (معروف به ماده نفتی مصدق) به تصویب مجلس رسید. متن هر دو قانون یاد شده، در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب آمده است - م

۱۵. کلمنت ریچارداتلی (۱۹۶۷ - ۱۸۸۳) نخست وزیر انگلیس از حزب کارگر در سال های ۱۹۵۱ - ۱۹۲۵ بود. در دوران نخست وزیری او، برنامه ملی کردن صنایع بزرگ انگلستان آغاز شد. در انتخابات سال ۱۹۵۱، چرچیل بروی پیروز شد - م

۱۶. اشاره نویسنده به یادداشت مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۲۹ سفیر انگلستان در تهران به حسین علاه (نخست‌وزیر وقت) است. متن این تذکاریه، در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب آمده است - م

۱۷. در پی کشته شدن رزم آرا (در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹)، حسین علاه مأمور تشکیل کابینه شد و روز ۲۹ اسفند هیأت وزیران را به مجلس معرفی کرد. اقدامات عمده کابینه علاه عبارت بودند از:

- ۱) برقراری حکومت نظامی در مناطق نفتی جنوب و در تهران
- ۲) برنامه دولت علاه، اساساً مبارزه با هرج و مرج داخلی بود.
- ۳) با سیاست ملی شدن نفت، مخالف بود.

کابینه علاه در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ استعفاء داد و مجلس به نخست‌وزیری مصدق، ابراز تمایل کرد. در این زمینه، نگاه کنید به:
- ابراهیم صفائی: همان، صفحات ۲۷۳ و ۲۷۴ - م

۱۸. دکتر مصدق فرزند میرزا هدایت آشتیانی (یکی از مستوفیان دربار ناصرالدین شاه) و مادرش ملک تاج خانم نجم السلطنه (خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما) است که دارای املاک زیادی بودند - م

19. Norman

۲۰. این اظهار نظر نویسنده، درست به نظر نمی‌رسد. زیرا به طوری که از زندگانی نامه مصدق برمی‌آید، وی اساساً با نفوذ انگلیس در ایران مخالف بود. حتی محمدرضا شاه در کتاب مأموریت برای وطن (صفحات ۱۰۴ و ۱۰۸) به مخالفت مصدق با انگلیسی‌ها در فاصله پادشاهی رضاشاه تا نخست‌وزیری مصدق، اشاره می‌کند. در این زمینه، نگاه کنید به:

- جلیل بزرگمهر: مصدق در محکمه نظامی (جلد اول)، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، صفحات هشت تا پانزده مقدمه - م

۲۱. موضوعی که نویسنده به آن اشاره می‌کند، دنباله حوادثی است که در پی خلع پد از شرکت نفت صورت گرفت و فهرست وار نقل می‌شود:
۱) در ۳۱ مرداد ۱۳۳۰، وزارت خارجه انگلستان با صدور بیانیه‌ای، اعلام کرد که بر اثر اقدامات دولت ایران، شرکت نفت ناگزیر شده است که همه کارمندان خود را از نواحی مزبور خارج سازد و فقط عده کمی از آن‌ها در ایران باقی خواهند ماند.

- ۲) مصدق در ۱۳ شهریور ۱۳۳۰، طی نطقی در مجلس سنا گفت که چنانچه انگلستان پاسخ رضایت بخشی به پیشنهادات ایران ندهد، جواز اقامت کارشناسان انگلیسی را لغو خواهد کرد.
- ۳) وزارت خارجه انگلستان در ۱۴ شهریور ۱۳۳۰، اعلام داشت که اقدام دولت ایران در اخراج کارشناسان انگلیسی، نقض مجدد تصمیم دادگاه لاهه تلقی خواهد شد.
- ۴) در ۱۸ شهریور ۱۳۳۰، انگلستان به تحریم اقتصادی ایران دست زد.
- ۵) در چهارم مهر ۱۳۳۰، پالایشگاه آبادان از طرف سربازان ایرانی اشغال شد و ورود خارجیان به آنجا، ممنوع گردید.
- ۶) در هشتم مهر ۱۳۳۰، وزارت خارجه انگلستان اعلام کرد که کارشناسان انگلیسی از آبادان خارج خواهند شد.
- ۷) در دهم مهر ۱۳۳۰، همه کارشناسان انگلیسی، ایران را ترک گفتند. در این زمینه، نگاه کنید به:

— مصطفی فاتح: همان، صفحات ۵۶۱ و ۵۶۸ —

۲۲. به توضیح ۱۴ همین فصل، مراجعه شود —

23. Richard stokes

24. Avrell Harriman

۲۵. ظاهراً نویسنده اشتباه کرده است چون کابینه‌های حزب کارگر انگلستان هستند که از اصل ملی شدن حمایت می‌کنند، نه محافظه کاران —

۲۶. استدلال مصدق از نظر گاه حقوقی درست بود زیرا دعوای نفت بین دولت ایران و شرکت سابق نفت بود که یک شرکت خصوصی به شمار می‌رفت. اصل حمایت دولت‌ها از شرکت‌های خصوصی‌شان، لزوماً به این معنی نیست که دعوای مزبور بین دو دولت باشد —

۲۷. دکتر مصدق در روز سیزدهم مرداد ۱۳۳۰، طی نطقی در مجلس شورای ملی، فرمول هاریمان را چنین توصیف کرد:

«در نتیجه این مذاکرات در جلسه دوشنبه ۳۱ تیرماه هیئت وزیران و هیئت مختلط که در منزل اینجناب تشکیل گردید فرمول ذیل طرح و مورد تصویب قرار گرفت و بعنوان

نظریه قطعی دولت ایران به آقای هریمن تسلیم شد: اولاً - در صورتی که دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران بشناسد دولت ایران حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود. ثانیاً - دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان به تهران موافقت خود را به وکالت از طرف شرکت سابق با اصل ملی شدن صنعت نفت رسماً اعلام نماید. ثالثاً - مقصود از ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخه ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تأیید گردیده است و متن آن ذیلا درج می شود: (بنام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهان امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می نمایند که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد). برای استحضار آقای هریمن يك نسخه از یادداشتی را که نمایندگان شرکت سابق نفت راجع به طرز قبول اصل ملی شدن صنعت نفت بدولت ایران داده اند و مورد قبول واقع نشده به اطلاع ایشان برسد. رابعاً - دولت ایران حاضر است راجع به طریقه اجرای قانون تا آنجا که مربوط به منافع انگلیس است وارد مذاکره شود. آقای هریمن داوطلب شده اند که شخصاً این فرمول را به اطلاع دولت انگلستان برسانند و بدین منظور روز جمعه چهارم مرداد با هواپیما به لندن حرکت کردند. . . . روز بعد (۸ مرداد) آقای هریمن با هواپیما به ایران مراجعت نمودند و سه روز بعد از آن یعنی روز جمعه یازدهم مرداد آقای میدلتون کاردار سفارت کبرای انگلستان در وزارت امور خارجه حضور یافته و نامه ای به مضمون ذیل به آقای وزیر خارجه تسلیم نمودند:

جناب آقای باقر کاظمی بر حسب دستور دولت متبوع خود محترماً به استحضار خاطر آن جناب می رساند که آن دولت فرمول شاهنشاهی را برای مذاکره فیما بین دولت شاهنشاهی و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به وکالت از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران و مذاکره در موضوعهای مربوطه به منافع متقابل دولتن توسط مستر هاریمن دریافت نموده است. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان فرمول مزبور را مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فرمول مذاکره نماید ولیکن دولت شاهنشاهی تصدیق خواهند نمود که مذاکراتی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در قسمت خود با کمال حسن نیت وارد آن خواهد شد نمی توان به طریق رضایت بخشی پیشرفت نماید مگر این که تسکینی در محیط فعلی داده شود. بر طبق اطمینانی که دولت شاهنشاهی حقیقت مزبور را در نظر می گیرد و ما نیز با همان روح وارد مذاکره خواهیم شد میسبونی که برپاست یکتفر وزیر کابینه خواهد بود بلافاصله حرکت خواهد نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان

از طرف خود و از طرف شرکت، اصل ملی شدن صنعت نفت را قبول می نماید. «- م

28. Lord Privy Seal

۲۹. خلاصه گزارش مصدق به مجلس، در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۳۰، درباره مذاکراتش با ریچارد استوکز در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب آمده است.

۳۰. در مورد حادثه ۲۳ تیر ۱۳۳۰، نویسندگان کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» (صفحات ۵۲۶ و ۵۵۲) شرح مفصل و تحلیلی را ارائه داده اند که خلاصه آن در زیر می آید:

جمعیت ملی مبارزه با شرکت های استعماری نفتی در ایران (وابسته به حزب توده) روز ۲۳ تیر را روز شهدای خوزستان (شهدای ۲۳ تیر ۱۳۲۵) اعلام کرد و مردم را دعوت به تظاهرات نمود. در همق قضیه، توده ای ها می خواستند که مانع مذاکرات مؤثر مصدق و هرین شوند. در این روز، زدوخورد شدیدی میان توده ای ها و اعضای جبهه ملی و حزب زحمتکشان صورت گرفت که تعداد ۲۰ نفر کشته و دویست نفر زخمی شدند. مصدق در پیام خود به ملت ایران، این حادثه را به گردن دربار انداخت و سرلشگر بقائی [رئیس شهربانی] را برکنار و به دادگاه نظامی فرستاد. مصدق گفت:

«... اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیه ۲۳ تیر در تهران پیش آمد. این حادثه بهانه ای شد که در مجلس علیه دولت، مخالفت هایی شدید کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم، مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد، ولی دادگاه او را تیرنه کرد.» - م

۳۱. جان بول (John Bull) نام شخصیتی است در کمدی «قانون يك گودال بدون ته است» اثر جان آربوت نوت (۱۷۳۵ - ۱۶۶۷) نویسنده اسکاتلندی. در عرف مردم انگلیس، به يك انگلیسی نمونه، «جان بول» می گویند - م

۳۲. موضوع شکایت انگلستان به شورای امنیت سازمان ملل و عکس العمل ایران در قبال آن، نیاز به توضیح مختصری دارد که در زیر می آید:

۱) روز ۵ مهر ۱۳۳۰، وزارت خارجه بریتانیا با انتشار اعلامیه ای، اشعار داشت که با توجه به اخراج ۳۵۰ کارشناس انگلیسی از ایران، به شورای امنیت شکایت خواهد کرد و از فروش نفت ایران جلوگیری خواهد نمود. دولت انگلستان درخواست کرد که جلسه شورای امنیت در ۸ مهر ۱۳۳۰ تشکیل شود.

۲) در ۸ مهر ۱۳۳۰، از نماینده ایران دعوت شد تا در جلسه شورا شرکت کند.

نماینده ایران اطلاع داد که چون قرار است دکتر مصدق شخصاً در شورای امنیت شرکت کند، لذا جلسه شورا باید به تعویق افتد.

(۳) در ۱۴ مهر ۱۳۳۰، مصدق و همراهان به نیویورک عزیمت کردند و در جلسات شورا از ۲۱ تا ۲۶ مهر شرکت نمودند. شورای امنیت پس از استماع سخنان مصدق، اعلام داشت که ناوقتی دیوان لاهه راجع به صلاحیت خود برای رسیدگی به شکایت انگلستان، اعلام نظر نکرده است، موضوع شکایت انگلیس در شورای امنیت، مسکوت خواهد ماند. برای توضیح بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:
- مصطفی فاتح: همان، صفحات ۵۷۴ و ۵۶۸ - م

۳۳. در ۱۸ شهریور ۱۳۳۰، خزانه‌داری انگلستان اعلام داشت که نظر به قطع مذاکرات درباره حل مسأله نفت، مزایای استثنائی را که تاکنون درباره ایران رعایت می‌کرد، متوقف خواهد نمود. این مزایا عبارت بودند از: تبدیل ذخایر لیره ایران به دلار، دادوستدهای آزاد لیره با ایران (موکول به اجازه خزانه‌داری شد)، فروش برخی از کالاهای کمیاب به ایران (که استثنائاً بدون پروانه، صادر می‌شد).

در ۲۰ شهریور ۱۳۳۰، وزارت خارجه انگلستان اعلام کرد که به لحاظ حفظ منافع اقتصادی ایران، تصمیم گرفته است سه هزار تن ریل و دوهزار تن شکری که از انگلستان به مقصد ایران حمل شده است، در راه متوقف ساخته و به کشتی‌ها دستور داده است که کالاهای مزبور را به انگلستان بازگردانند.

در مورد تعطیل بانک ایران و خاورمیانه، باید گفت که چون دولت ایران فعالیت‌ارزی این بانک را (به عنوان مقابله به مثل با تحریم اقتصادی بریتانیا) متوقف کرد، بانک مزبور نیز در ۸ مرداد ۱۳۳۱ تعطیل شد - م

۳۴. منظور «بانک ایران و خاورمیانه» است - م

۳۵. به علت قطع صدور نفت ایران، وضع مالی دولت رو به وخامت گذارد. به طوری که بودجه سال ۱۳۳۰ به تصویب مجلس نرسید و پرداخت‌های بودجه به صورت یک دوازدهم بود. تحت این شرایط، دولت سه لایحه قانونی زیر را از تصویب مجلس گذرانید: (۱) برداشت چهارده میلیون لیره از پشتوانه اسکناس (برای رفع تنگنای ارزی کشور) (۲) انتشار اوراق قرضه ملی تا حدود دو میلیارد ریال (برای اجرای کلیه امور مربوط به اجرای قانون ملی شدن نفت) (۳) اجازه تحصیل اعتباری معادل ۲۵ میلیون دلار از بانک صادرات و واردات و اشنگتن (برای تأمین هزینه‌های طرح‌های کشاورزی و صنایع وابسته به آن و راه‌سازی و سایر طرح‌های عمرانی).

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

– فؤاد روحانی: همان، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۱

– دکتر شمس‌الدین جزایری: همان، صفحات ۲۵۵ و ۲۵۳ – م

۳۶. در مورد فعالیت مخالفان مصداق، توضیح مختصر زیر، سودمند است: در پی و خامت وضع مالی دولت، چهارده نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی (به رهبری جمال امامی) اپوزیسیونی را علیه مصداق تشکیل دادند و برای سرنگون کردن کابینه او، تلاش نمودند. در مجلس سنا، گروهی از سناتورها (به رهبری ابراهیم خواجه‌نوری) به مخالفت با مصداق برخاستند. این مخالفت‌ها، با توجه به رفتن مصداق به نیویورک (برای شرکت در اجلاس شورای امنیت) موقتاً متوقف گردید. در این زمینه نگاه کنید به:

– فؤاد روحانی: همان، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۳ – م

۳۷. سفر مصداق به مصر در ۲۸ آبان ۱۳۳۰، از این جهت اهمیت داشت که مصر نیز در وضعیت ضد انگلیسی مشابه ایران قرار داشت. توضیح این که مصر در فوریه ۱۹۲۲، استقلال یافت، اما استقلالش محدود به اشغال نظامی انگلیس بود. در سال ۱۹۳۶، قراردادی میان مصر و انگلستان امضاء شد که به این اشغال خاتمه داد اما نیروهای انگلیسی در منطقه کانال سوئز باقی ماندند. در مارس ۱۹۵۱ (فروردین ۱۳۳۰) که مقارن با ملی شدن نفت ایران بود، دولت مصر درصدد برآمد تا قرارداد ۱۹۳۶ را لغو کند. هنگامی که مصداق در نیویورک (اجلاس شورای امنیت) بود، دولت مصر از او دعوت کرد که به قاهره سفر کند. مصداق، سر راه خود به ایران، در قاهره توقف کرد و مورد استقبال بی سابقه مردم مصر قرار گرفت. هنگام اقامت مصداق در مصر، دولت مصر قرارداد ۱۹۳۶ را لغو کرد که موجب اعتراض شدید انگلستان شد و عملاً در حل نشدن مسأله نفت، مؤثر افتاد – م

۳۸. لازم به توضیح است که بر قراری روابط سیاسی بین ایران و چکسلواکی در سال ۱۹۲۵ [۱۳۲۴ شمسی] صورت گرفت اما تأسیس سفارت در پراگ، در ۱۳۳۰ شمسی بود – م

۳۹. کافتارادزه (معاون وزارت خارجه شوروی) در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ به ایران آمد تا درباره اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، با کابینه ساعد مذاکره کند. چون شرکت‌های امریکائی و اروپائی نیز خواستار امتیاز نفت در ایران بودند، دکتر مصداق در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ طرحی را به قید دو فوریت به مجلس داد تا مانع مذاکرات دولت با شرکت‌های نفتی، در دوران اشغال نظامی ایران شود. این طرح که به تصویب

مجلس رسید، از سه ماده زیر تشکیل می‌شد:

قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت به خارجی‌ها
ماده اول: هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آن‌ها یا معاونت
می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول
مجاور و غیرمجاور و یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از این‌ها، مذاکراتی
که صورت رسمی و اثر قانونی دارد، بکنند و یا این که قراردادی امضاء نمایند.

ماده دوم: نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت
ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات
باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند.

ماده سوم: متخلفین از ماده اول، به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دائم از
خدمات دولتی محکوم خواهند شد - م

۴۰. در این زمینه، نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح: همان، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲

۴۱. لازم به یادآوری است که مصدق طرفدار نظریه موازنه منفی بود و روابط با
شوروی را در این چارچوب، قرار می‌داد. در این زمینه نگاه کنید به:

- ایوانف: تاریخ نوین ایران، صفحات ۱۵۶ و ۱۷۹

- پرفسور سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، فصل ششم، ترجمه محمد رفیعی
مهرآبادی، مؤسسه مطبوعاتی عطایی - م

۴۲. در مورد پیشنهاد بانک بین‌المللی عمران توضیح زیر ضروری است:

هنگامی که مصدق در نیویورک بود، مقامات بانک بین‌المللی عمران و توسعه درصدد
برآمدند تا با میانجی‌گری پاکستان، مصدق را راضی نمایند که بانک در رفع اختلاف
نفی ایران و انگلیس بکوشد. سفیر پاکستان در واشنگتن، موضوع را با مصدق در میان
گذارد و مصدق مخالفتی نکرد. در روز ۱۸ آبان ۱۳۳۰، رابرت گارنر قائم‌مقام رئیس
بانک مزبور با مصدق ملاقات کرد و برای حل مسأله نفت، پیشنهادات زیر را نمود:

۱) مؤسسه عاملی، تحت مسئولیت بانک، تشکیل شود و با سرمایه‌ای که بانک در
اختیارش خواهد گذارد، صنعت نفت ایران را اداره کند.

۲) بانک، نفت تولید شده ایران را به قیمت مرضی طرفین به شرکت سابق نفت بفروشد
و قسمتی از عواید نفتی را در حساب سپرده مخصوص، نگاهدارد تا صرف پرداخت غرامت
به انگلستان شود.

۳) بازگرداندن کارشناس انگلیسی به ایران

مصداق، شرط سوم را به هیچ وجه نپذیرفت و موضوع را به مجلس هم گزارش کرد. مقامات بانک بین‌المللی عمران، در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۳۰ وارد تهران شدند و مذاکراتی را با مصداق به عمل آوردند. رئیس بانک مزبور، طی نامه‌ای به عنوان مصداق، رعایت هشت اصل را لازم دانسته بود. مصداق در ۱۲ دی، به این پیشنهادات پاسخ داد و برخی از آن‌ها (من جمله استفاده از کارشناسان انگلیسی) را رد کرد. در پی آن، مبیسون گارنر در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۳۰ وارد تهران شد و مذاکرات را ادامه داد که به شکست انجامید و ناشی از مشکلات زیر بود:

– تأکید دولت ایران بر استفاده از وجود کارشناسان نفتی ایرانی، در حالی که بانک استخدام ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ کارشناس خارجی را ضروری می‌دانست.
– تعیین مدیرعامل شرکت ملی نفت از میان اتباع خارجی، که ایران باین موضوع مخالفت کرد.

– اختلاف بر سر تعیین قیمت نفت صادراتی ایران

– مخالفت شرکت نفت سابق با فروش مستقیم نفت از جانب ایران
برای توضیحات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

– فؤاد روحانی: همان، فصل هفدهم

– ع. دانشپور: نیرنگ بازان نفت یا علل شکست مبیسون گارنر، تهران، ۱۳۳۱ – م

۴۳. متن یادداشت مزبور در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب آمده است – م

۴۴. متن این پیام‌ها و پاسخ مصداق به آن‌ها، در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب

آمده است – م

۴۵. اشاره نویسنده به سفر آلتون جونز (Alton Jones) رئیس شرکت

Cities Services Oil Company آمریکا به ایران (به دعوت دکتر مصداق) در مهر

۱۳۳۱ است. نامبرده از مناطق نفتی ایران دیدار کرد. وی هنگام ترک ایران، در مصاحبه‌ای

با خبرنگاران، گفت که وی و همراهانش مطالعه وسیعی را برای تجدید حیات صنعت نفت

ایران مورد بررسی قرارداد و گزارش آنرا به دکتر مصداق داده‌اند. نامبرده، هنگام ورود

به پاریس، در مصاحبه‌ای گفت:

«... اکنون موقع مناسبی است که توافقی بین ایران و انگلیس درباره حل مسأله

نفت روی دهد... چنانچه چنین توافقی به‌زودی حاصل نشود، به‌صرفه برخی از شرکت‌های

نفت امریکا خواهد بود که از ایران نفت خریده و به امریکا صادر نمایند...»
در این زمینه، نگاه کنید به:

– مصطفی فاتح: همان، صفحات ۶۲۲ و ۶۲۳ – م

۴۶. این توافق را می توان از پیام های وزیران خارجه امریکا و انگلیس به عنوان مصدق دریافت که در صفحات ۶۲۳ تا ۶۲۹ کتاب پنجاه سال نفت ایران، نوشته مصطفی فاتح، آمده است – م

۴۷. در این زمینه، نگاه کنید به:

– پروفیسور سپهر ذبیح: همان، فصل دوم – م

۴۸. رودی است در شمال تهران که از کوه «کلون بسته» سرچشمه می گیرد و در نزدیکی آبعلی قرار دارد – م

۴۹. ابراهیم صفائی (در دوره دوم رهبران مشروطه، بیوگرافی قوام) می نویسد:
«... شایع بود که علوی مقدم (فرماندار نظامی) و کوپال (رئیس شهربانی) پنهانی با جبهه ملی سرسری داشته اند...» – م

۵۰. در مورد قیام سی تیر، نگاه کنید به:

– پروفیسور سپهر ذبیح: همان، فصل سوم – م

۵۱. قانون مربوط به اعطای اختیارات برای مدت شش ماه به شخص آقای دکتر محمد مصدق، نخست وزیر، در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۱، به شرح زیر از تصویب مجلس گذشت:

ماده واحده: به شخص آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر اختیار داده می شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لوایحی که برای اجرای مواد نه گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه ۷ مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و در جلسه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس سنا به شرح ذیل:

۱- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها.

۲- اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه به وسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیات های غیر مستقیم.

۳- اصلاح امور اقتصادی به وسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین

پولی و بانکی.

- ۴- بهره‌برداری از معادن نفت کشور با رعایت قانون نه ماده‌ای اجرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت و تهیه و تدوین اساسنامه شرکت ملی نفت.
- ۵- اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدام کشوری و قضایی و لشکری.
- ۶- ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی به وسیله وضع عوارض.
- ۷- اصلاح قوانین دادگستری.
- ۸- اصلاح قانون مطبوعات.
- ۹- اصلاحات امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی.
- تصویب شده است تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را منتها در ظرف شش ماه که ملت این اختیارات است تقدیم مجلسین نمایند و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجرا می‌باشند. در این زمینه، نگاه کنید به:
- فؤاد روحانی: تاریخ ملی‌شدن نفت ایران، صفحه ۲۹۰
۵۲. متن قانون مزبور، در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب آمده است - م
۵۳. در این مورد نگاه کنید به:
- دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، صفحات ۲۵۰ تا ۲۵۲ - م
۵۴. ابراهیم صفائی در بیوگرافی قوام (دوره دوم رهبران مشروطه)، در این زمینه می‌نویسد:
- «... از طرف مقامات سیاسی به قوام پیشنهاد شد که با ضمانت دولت امریکا، به هر جای دنیا که میل داشته باشد برود یا موقتاً در یکی از سفارتخانه‌ها منزل کند. قوام گفت: «من فرار نمی‌کنم و به سفارت بیگانه پناهنده نخواهم شد». چند روز در منزل دکتر امینی و چند روز در منزل محمد قوام بود و عاقبت به‌خانه خود بازگشت» - م
۵۵. در این زمینه، نگاه کنید به:
- پرفسور سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۲۰ تا ۱۲۲ - م
۵۶. نگاه کنید به:
- پرفسور سپهر ذبیح: همان، فصل چهارم
۵۷. منظور لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی و لایحه الغاء

حوارض در دهات، مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ است. در مورد متن دولاپحه مزبور، نگاه کنید به:

- دکتر حسن توانایان فرد: دکتر محمد مصدق و اقتصاد سازمان انتشارات علمی، ۱۳۶۲، صفحات ۲۰۳ تا ۲۱۷ - م

۵۸. منظور «لایحه راجع به تسویه حساب مالیات‌های معوقه»، مصوب ۱۳۳۱/۱۱/۱ است. در مورد متن این لایحه، نگاه کنید به:

- دکتر حسن توانایان فرد: همان، صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷ - م

59. Dr. Schacht

۶۰. موضوع نراسکناس اضافی مورد بحث کارشناسان اقتصادی کشور در شهریور ۱۳۳۱ بود و نظرات موافق و مخالفی در این زمینه، ایراز می‌شد. به این جهت مصدق از دکتر شاخت دعوت کرد که به ایران بیاید. دکتر شاخت در روز ۲۲ شهریور وارد تهران شد و مذاکراتی را با مصدق به عمل آورد.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- دکتر حسن توانایان فرد: همان، صفحات ۷۵ و ۸۳ - م

۶۱. در این زمینه، نگاه کنید به شرح تحلیلی در گذشته چراغ راه آینده است، از

صفحه ۵۷۲ به بعد - م

۶۲. C.U. Aitcheson، مجموعه قراردادها، کلکته، ۱۹۳۳، صفحه ۸۳-نویسنده.

در پی کارشکنی و دخالت‌های دربار و عوامل انگلیسی در امور داخلی ایران، در تاریخ ۱۸ دی ۱۳۳۰، یادداشت اعتراضی برای سفارت بریتانیا در تهران فرستاد. سفارت انگلیس، یادداشت رانپذیرفت و مسترد داشت. دولت ایران در ۲۱ دی ۱۳۳۰، از سفارت بریتانیا خواست که کنسولگری‌هایش در ایران را تا تاریخ ۳۰/۱۰/۱۳۳۰ منحل کند. تقاضای دولت ایران، انجام گرفت و دولت بریتانیا سفیر خود در ایران (سرفرانسیس شپرد) را احضار کرد و «میدلتون» قرارداد شد.

ماده ۹ قرارداد پاریس ۱۸۵۷ (در مورد جدا شدن هرات از ایران در دوران سلطنت ناصرالدین شاه) مقرر می‌داشت که انگلستان از حق داشتن کنسولگری در هر نقطه از کشور ما، برخوردار است - م

۶۳. در این زمینه، نگاه کنید به:

- پروفور سپهر ذبیح، همان، صفحات ۱۱۵ تا ۱۱۷
- گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۵۸۲ و ۵۸۵ - م

۶۴. لازم به توضیح است که مور پنجم شهریور ۱۳۳۱، هندرسن (سفیر امریکا) و میدلتون (کارداد بریتانیا) پیام مشترك ترومن و چرچیل را، به شرح زیر، تسلیم مصنق کردند:

«اینجانبان تلگراف‌های واصله از سفارت‌های کبرای مربوطه خود را در ایران درباره مذاکرات اخیر که با جناب عالی به عمل آمده است و همچنین یادداشتی را که در هفتم اوت ۱۹۵۲ (۱۶ مرداد ۱۳۳۱) به عنوان دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان ارسال داشته بودید مورد مطالعه قرار داده‌ایم؛ به نظر اینجانبان مطلب روشن است که حل رضایتبخش مسئله نفت مستلزم اقدام فوری از طرف هر سه دولت خواهد بود.

اینک پیشنهاد اقداماتی را که دولتین ما حاضرند به عمل آورند به ضمیمه ارسال می‌داریم و صمیمانه امیدواریم که مورد تصویب آن جناب واقع شود و منتج به حل رضایتبخش موضوع گردد.

محرك ما احساسات دوستی صمیمانه و تاریخی است که نسبت به ملت و مردم ایران داریم و قلباً آرزو مندیم هر چه زودتر موجبات حل سریع و منصفانه اختلاف کنونی را فراهم سازیم.

امضا: هری اس. ترومن - وینستن اس. چرچیل

ضمیمه

۱- موضوع غرامتی که بابت ملی شدن مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در ایران باید پرداخته شود با در نظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده است و با توجه به کلیه دعاوی و دعاوی متقابل طرفین به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع خواهد شد.

۲- نمایندگان مناسبی از طرف دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین خواهند شد که با یکدیگر مذاکره کنند و ترتیب جریان نفت را از ایران به بازارهای دنیا بدهند.

۳- چنانچه دولت ایران با پیشنهادهای مندرجه در دو بند فوق موافقت فرمایند: الف - نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران برای حمل نفتی که هم‌اکنون در ایران ذخیره است اقدام به تهیه وسایل لازم خواهند نمود؛ و همین که موافقت‌هایی درباره قیمت حاصل شود و شرایط فنی برای بارگیری اجازه دهد بابت هر مقدار نفتی که بتوان

هر چه زودتر حمل کرد پرداخت مقتضی به عمل خواهد آمد.

ب - دولت علیاحضرت ملکه انگلستان پاره‌ای تفسیقات موجوده نسبت به صادرات (کالا) را به ایران و نسبت به استفاده ایران از جوه استرلینگ مرتفع خواهد ساخت.

ج - دولت کشورهای متحد امریکا فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران برای کمک در رفع مشکلات بودجه‌ای آن دولت خواهد پرداخت.

مصدق قبول پیشنهادات امریکا و انگلیس را برخلاف منافع دولت ایران دانست و متقابلاً پیشنهادهای کرده‌مورد قبول انگلیس و امریکا قرار نگرفت.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- فؤاد روحانی: همان، فصل بیستم

- گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۵۷۹ تا ۵۸۱ - م

65. Alexander Gibb

۶۶. لوله کشی آب تهران در سال ۱۳۲۹ آغاز گردید و مقدمات ساختمان سد کرج (به منظور ذخیره آب تهران) فراهم شد - م

۶۷. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به:

- پرفسور سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶ - م

۶۸. نگاه کنید به:

- پرفسور سپهر ذبیح: همان، زیر نویس صفحه ۱۳۷ - م

۶۹. نگاه کنید به:

- پرفسور سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۳۷ و ۱۴۱ - م

۷۰. دونالد ویلبر: ایران معاصر، لندن، ۱۹۶۳، صفحه ۱۴۳ - نویسنده

71. Donald N. Wilber

۷۲. قبلاً در این مورد توضیح داده شده است - م

۷۳. این حزب در اواخر سال ۱۳۳۹ و اوایل سال ۱۳۴۰ شمسی (انتخابات دوره بیستم مجلس) دست به فعالیت زد. شرح این فعالیت، در جلد سوم تاریخ معاصر ایران خواهد آمد - م

74. Rose Marie

۷۵. لازم به توضیح است که در ۲۰ دی ۱۳۳۱، دادگاه عدن در رسیدگی به شکایت شرکت سابق نفت راجع به محموله نفت کشتی «رزمری»، به زیان ایران رأی داد. روز ۲۹ دی، نفتکش ایتالیائی «میرپلا» برای حمل نفت وارد آبادان شد اما در روز ۲۵ بهمن که به بندر ونیز (در ایتالیا) رسید، از طرف شرکت سابق نفت تحت تعقیب قانونی قرار گرفت. ولی دادگاه «ونیز» به سود ایران رأی داد - م

۷۶. در این زمینه، نگاه کنید به :

- مصطفی فاتح: همان، صفحات ۶۴۰ تا ۶۴۳ و ۶۴۶ و ۶۴۷ - م

۷۷. جریان از این قرار بود که مصدق با استفاده از اختیارات فوق العاده شش ماهه خود، طرح جدیدی را برای قانون انتخابات تهیه کرد و انتشار داد. طرح مزبور برای برخی از نمایندگان ایجاد شبهه کرده بود که اجرای قانون جدید انتخابات ممکن است موجب تعطیل دوره هفدهم مجلس شورا شود. لذا در جلسه ۱۴ دی ۱۳۳۱، برخی از نمایندگان طرحی را با سه فوریت تقدیم مجلس کردند که می گفت «هیچ طرح ویالایحه ای نمی تواند بموجب امضای رئیس دولت، باعث تعطیل یا فلج شدن مجلس فعلی گردد». مصدق در ۱۵ دی، در سخنرانی رادیوئی خود، از نمایندگان مزبور رفع توهم نمود. روز ۱۷ دی، مجلس با اکثریت زیاد، به کابینه مصدق رأی اعتماد داد. در ۳۰ دی مجلس لایحه تمدید اختیارات فوق العاده مصدق (به مدت يك سال) را تصویب کرد - م

۷۸. طبق بند (ب) ماده (۳) لایحه قانونی مالیات بر اراضی (مصوب ۱۲ آذر ۱۳۳۱)

املاك سلطنتی نیز شامل پرداخت مالیات می شد.

در این زمینه، نگاه کنید به :

- دکتر حسن توانایان فرد: همان، صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۱ - م

۷۹. درباره شرح ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱، نگاه کنید به:

- پروفیسور سپهر ذبیح: همان، فصل هفتم

- گذشته چراغ راه آینده است، از صفحه ۵۹۳ به بعد - م

۸۰. اشاره نویسنده به موضوع «تفسیر اختیارات نظامی شاه در قانون اساسی» است.

در این زمینه، نگاه کنید به :

- پروفیسور سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۴۸ تا ۱۵۰ - م

۸۱. در مورد شیوه ترورهای سیاسی افراد فرقه اسماعیلیه، به منابع زیر نگاه کنید:

- سرتیپ میرحسین یکرنگیان: ترورهای سیاسی یا کشتار مردان نام آور، مؤسسه انتشارات دانش (چاپ دوم)، صفحات ۱۶۴ و ۱۸۵
- دکتر یوسف فضائی: اسماعیلیه و نهضت حسن صباح، انتشارات عطائی، ۱۳۶۳، صفحات ۱۳۴ و ۱۴۱
- پل آمیر: خداوند الموت، ترجمه ذبیح الله منصوری، انتشارات جاویدان - م
۸۲. از اوایل سال ۱۳۳۲، به دلایل زیر، ابتکار عمل در دست حزب توده بود:
- ۱) تشدید فعالیت مخالفان مصدق
 - ۲) انشعاب در جبهه ملی
 - ۳) عدم تسلط مصدق بر ارتش
- در این زمینه، نگاه کنید به:
- مصطفی فاتح: همان، صفحات ۶۵۳ و ۶۵۴ - م
۸۳. لازم به توضیح است که شادروان دکتر فاطمی یکی از هواداران واقعی مصدق و نهضت ملی ایران بود و جان خود را هم بر سر این کار گذاشت. در این زمینه، نگاه کنید به:
- پروفوز سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۸۶ تا ۱۹۶ - م
۸۴. سرتیپ افشارطوس (رئیس شهربانی کل کشور) که صادقانه از حکومت مصدق دفاع می کرد، در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ ربوده شد و به قتل رسید. در جریان قتل افشارطوس، پای علمای از نمایندگان مجلس و امرای ارتش در کار آمد. در مورد دلایل قتل افشارطوس، نگاه کنید به:
- محمد ترکمان: اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس، مؤسسه خطمات فرهنگی رسا، مرداد ۱۳۶۳ - م
۸۵. در مورد علل جدائی کاشانی و مصدق، نگاه کنید به:
- پروفوز سپهر ذبیح: همان، فصل هفتم
- دکتر سیدجلال الدین مدنی: همان، صفحات ۲۷۴ و ۲۵۹ - م
۸۶. با توجه به اهمیت موضوع، عین متن پیام مصدق به آیزنهاور و پاسخ وی، در قسمت اسناد و قراردادهای این کتاب آمده است - م
۸۷. توضیح مربوط به این موضوع، در جلد سوم تاریخ معاصر ایران خواهد آمد - م
۸۸. در این زمینه، نگاه کنید به:

– پرفسور سپهر ذبیح: همان، فصل هشتم – م

۸۹. دیوید وایز و توماس ب. راس: حکومت نامرئی، لندن، ۱۹۶۵، صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۴، شرح دیگری را از سقوط مصداق به دست می‌دهد که باشایعات مردم درباره دخالت عوامل سازمان سیا، انطباق دارد – نویسنده

۹۰. در مورد علل وریشه‌های کودتای ۲۸ مرداد، عقاید و نظرات متفاوتی وجود دارد که در منابع معتبر زیر آمده است:

– پرفسور سپهر ذبیح: همان، صفحات ۱۸۱ و ۱۸۴ و ۱۹۶ تا ۲۱۰

– دکتر سیدجلال‌الدین مدنی: همان، فصل پانزدهم

– گذشته چراغ راه آینده است، فصل دوازدهم

– حسن آیت: درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران، انتشارات حزب جمهوری اسلامی،

مرداد ۱۳۶۳، صفحات ۳۱۷ و ۳۲۶

– محمود تفضلی: مصداق، نفت و کودتا؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، فصل هفدهم

– جلیل بزرگمهر: مصداق در محکمه نظامی (جلد اول و دوم)، نشر تاریخ ایران

– انورخامه‌ای: از انشعاب تا کودتا، سازمان انتشارات هفته، ۱۳۶۳ – م

پیوست

۱. متن سخنان دکتر مصدق در مجلس در مخالفت با سلطنت رضاشاه T-۱
۲. قرارداد ۱۹۳۳ بین شرکت نفت و دولت ایران T-۷
۳. پیمان سعدآباد T-۲۰
۴. قرارداد بازرگانی و بحری پیمایی بین دولت شاهنشاهی ایران و اتحاد شوروی T-۲۳
۵. مکاتبات مظفر اعلم با سفیر کبیر شوروی در ایران T-۳۵
۶. چگونگی اشغال نظامی ایران از زبان چرچیل T-۲۲
۷. قانون اجازه مبادله اتحاد، بین دولت ایران و دولت شوروی و انگلستان T-۵۲
۸. اعلامیه سه دولت شوروی، امریکا و انگلستان در تهران T-۶۰
۹. اعلامیه کنفرانس تهران در مورد ایران T-۶۲
۱۰. منشور آتلانتیک: اعلامیه مشترک روزولت و چرچیل T-۶۴
۱۱. اعلامیه مشترک قوام - سادچیکف T-۶۶
۱۲. لایحه الحاقی گلشائیان - گس T-۷۲
۱۳. گزارش کمیسیون نفت مجلس شورای ملی (اسفند ۱۳۲۹) T-۷۷
۱۴. یادداشت سفیر کبیر انگلیس به علاء (۲۳ اسفند ۱۳۲۹) T-۷۹
۱۵. قانون مربوط به حقوق آزادی خلیل طهماسبی T-۸۲
۱۶. قانون اجازه تعقیب احمد قوام T-۸۴
۱۷. تصمیم قانونی دایر به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور T-۸۷
۱۸. متن اظهارات دکتر مصدق در مجلس شورای ملی درباره مذاکرات نفت T-۹۰
۱۹. یادداشت وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس درباره ملی شدن نفت ایران T-۹۶
۲۰. مکاتبات چرچیل و ترومن با دکتر مصدق و متن فرمول هریمن T-۹۸
۲۱. متن پیام دکتر مصدق به ژنرال آیزنهاور (تیر ۱۳۳۲) T-۱۱۱
۲۲. یادداشت وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس دایر بر اعلام قطع روابط T-۱۱۵
۲۳. نخست وزیران ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ T-۱۱۷
۲۴. وزیران خارجه ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ T-۱۱۹

متن سخنان دکتر محمد مصدق در مجلس

در مخالفت با سلطنت رضاشاه

نایب رئیس: آقای دکتر محمدخان مصدق (اجازه).

دکتر محمدخان مصدق: بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می گویم: اشهدان لا اله الا الله، اشهدان محمد ارسول الله، اشهدان علیاً ولی الله. من شخصی بوده ام مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصم مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خود ببینم خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم. بنده همه آقایانی را که اینجا تشریف دارند، غیر از آقایانی که از ملل متبوعه هستند، همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می دانم و خودم هم نمی توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوا و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی بخرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکت زنی و اسلامی خود

را اظهار نکند، بنده او را پست و بی‌شرف و مستحق قتل می‌دانم. اول لازم است که بنده یک عقیده نسبت به شخص آقای رئیس‌الوزرا اظهار کنم، بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیده خود را در باره اصول قانون اساسی عرض کنم: اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می‌کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها در این مملکت خدماتی نکرده‌اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع کنم و گمان هم نمی‌کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمد شاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد. پس از آنکه من استعفا کردم، بعد از بیست و هفت روز نوشت که به تصویب جناب رئیس‌الوزرا، آقا سید ضیاء‌الدین، استعفا را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بود که من بیایم به تهران و مرا آقا سید ضیاء‌الدین بگیرد و حبس کند. بنده مدافع اینطور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرأت و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده نکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند، اگر دوست حقیقی و قوم خویش خودم هم باشد یا از آن‌ها بالاتر باشد، وقتی که این‌طور شد، بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی. بنده نسبت به شخص ایشان عقیده مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند، نه اینکه در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند، به آنها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که ازمین و امثال من هیچ ملاحظه ندارند. اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایضی که عرض کرده‌ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبتنی بر مصالح مملکت و وطن خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقدند. اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند، گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم. اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک‌دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانواده و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس‌الوزرا، رضاخان پهلوی نام در این مملکت باشد؛ برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان در ظرف این دوسه سال اینطور

چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچوقت مادر چیزهای خصوصی وارد نشده‌ایم و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌خواهیم يك کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رئیس‌الوزرا. اما راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدیدنظر در قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند؟ یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت؟ اما نسبت به جنبه داخلی. اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه بداست، بسیار خوب. هیچکس منکر نیست باید تغییر کند... البته امروز کاندیدای مسلم شخص رئیس‌الوزرا است. خوب، آقای رئیس‌الوزرا سلطان میشوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آری امروز، در قرن بیستم هیچکس می‌تواند بگوید يك مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مشول است؟ اگر ما این حرف را بزنیم - آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند - ایشان پادشاه مملکت می‌شوند، آنهم پادشاه مشول! هیچکس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و ما باید سیر قهرایی بکنیم و بگوییم: پادشاه رئیس‌الوزرا و حاکم و همه چیز است. این ارتجاع و استبداد صرف است! ما می‌گوییم که سلاطین قاجاریه بد بودند، مخالف آزادی بودند، مرتجع بودند. خوب حالا آقای رئیس‌الوزرا پادشاه شد اگر مشول شد که ماسیر قهرایی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و اینهمه خونریزی‌ها می‌خواهد سیر قهرایی بکند و مثل زنگبار بشود! گمان نمی‌کنم در زنگبار هم اینطور باشد که يك شخص هم پادشاه باشد و هم مشول مملکت باشد! اگر گفتیم که ایشان پادشاه‌اند و مشول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس‌الوزرا مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می‌تواند بواسطه رأی اعتماد مجلس يك رئیس‌الوزرای را بکار بگمارد. خوب اگر ما قایل شویم که آقای رئیس‌الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه‌ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش بمن بدهد زیر بار این حرف‌های منی روم، بعد از بیست سال خونریزی! آقای آقا سید یعقوب! شما مشروطه طلب بودید، آزادی خواه بودید، بنده خودم شما را در مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما اینست که يك کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟ اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است! پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید، چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیاید

بگویند که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم؛ يك ملتى است جاهل و باید با چماق آدم‌شودا اگر مقصود این بود که بنده هم نوکر شما و هم مطیع شما هستم ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم؟ واگر مقصود این بود که مانیز خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده و بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، شاه داریم، ما رئیس‌الوزرا داریم، ما شاه غیر مسئول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسئولیت مبرا است، فقط وظیفه‌اش اینست که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل شصت و هفت قانون اساسی به يك رئیس دولت یا يك وزیر اظهار کرد، آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند، آن وقت مجدداً اکثریت مجلس يك دولتی را سرکار می‌آورد. خوب، حالا اگر شما می‌خواهید که رئیس‌الوزرا شاه بشود - شاه یا مسئولیت - این ارتجاع است! و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد و اگر هم شاه بشود بدون مسئولیت، این خیانت به مملکت است برای اینکه يك شخص محترم و يك وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و این صورت را امروز به مملکت داده است برود بی‌اثر شود؟ هیچ معلوم نیست کی بجای اومی آید؟ واگر شما يك كانديدایى دارید و کسی را از پیش معین کرده‌اید بفرمایید ببینم! بعد از آنکه ایشان شاه غیر مسئول شدند، آن رئیس‌الوزرایى که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیر خواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای آقا سید یعقوب به بنده نشان بدهید، بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم واگر بود تا حالا سر در آورده بود. پس امروز که این يك نفر از بین تمام مردم سر در آورده و اظهار منیت می‌کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می‌دانم که شما يك وجود مؤثری را بلا اثر بکنید. پس خوب است يك کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید، بعد این کار را بکنید. اول نگاه را بکنید بعد منار را بدزدید! این نسبت به امور داخلی، اما نسبت به امور خارجی. البته در امور خصوصی اگر يك اشخاصی يك کارهایی کردند و يك زحماتی کشیدند یا اگر اشخاصی فداکاریهایی کردند آن را مفت و مسلم از دست نمی‌دهند. البته در مجلس هم اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که نکرده باشند می‌دانند وقتی که يك تاجری تجارتخانه خودش را بيك اسم معروف کرد یا يك علامت صنعتی داشت که همه او شناختند، این تاجر آن اسم را تغییر نمی‌دهد، برای اینکه آن اسم سبب شده است که مردم به آن اسم اعتماد داشته باشند. بنده من باب مثال عرض می‌کنم که در اینجا يك دواخانه بود معروف به شورین که خوب دوا می‌ساخت. بعد از آنکه شورین آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت، آن کسی که قائم مقام او شد، اسم دواخانه را تغییر نداد.

چرا؟ برای اینکه مشتریان این دواخانه اعتماد به این اسم داشتند و اگر این شخص می گفت که این دواخانه بناطی است، شاید مشتریان از بین می رفتند. ولی چندی که گذشت مردم که با این دواخانه دادوستد کردند، دیدند که بناطی هم مثل شورین است، آنوقت اسمش را عوض کرد و دواخانه بناطی گذاشت. قانون اساسی ما بایک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که نظیر این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدا نشده است. قانون اساسی - وقتی با این حوادث مقاومت کرد و خودش را معروف جامعه ملل کرد - اصولی را داراست که بموجب آن اصول تمام ملل اروپا می دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه ای ببندد، آن عهدنامه به موجب اصل ۲۲ قانون اساسی که می گوید: «بستن عهدنامه ها، اعطای امتیازات، انحصار تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای عهدنامه هایی که استقار آنها صلاح ملت و دولت باشد»، همه مردم می دانند، یعنی جامعه ملل می داند که باید بتصویب مجلس باشد. همچنین اصل ۲۵ که می گوید: «استقراض دولتی بهر عنوان که باشد خواه از داخله، خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد»، این راهم همه خوانده اند و فهمیده اند. اصل ۳۶ را هم که می گوید: «ساختن راههای آهن یا شوسه خواه به خرج دولت، خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه، منوط به تصویب مجلس شورای ملی است»، همه می دانند. قانون اساسی یک اصولی را داراست و یک معروفیتی را پیدا کرده است که این معروفیت بنده گمان نمی کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود، یعنی غالباً بایک مشکلاتی تصادف کرده. وقتی آن اشخاص که می خواستند با ما یک معاهده بکنند به یک اصل قانون اساسی که رسیده اند دیده اند که یک قانون اساسی و یک مجلس و یا تصویبی هم برای مجلس لازم است. بنا بر این قانون اساسی یک اصولی دارد که بواسطه معروفیتش به عقیده بنده حتی المقدور تا یک قضیه حیاتی و ممانتی پیدا نشود، نبایستی تغییر داد مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است.

خدایا تو شاهد باش امن خدا را به شهادت می طلبم که عقیده ام را می گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمانی و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادت مند است و عقیده دارد، باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد، ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد. آنوقت رضاخان پهلوی هم هر گونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی دانم که قابل تغییر نباشد، بلکه قانون اساسی را کار بشر می دانم و بشر هم باید او را تغییر بدهد، ولی وقتی که یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود و عجله در کار نباشد و با

اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند مشورت شود. ولی نه بایک عجله و شتابی که امروز اگر این شجر خبیثه بیخ بر نشود، مملکت فلان می شود. این را بنده ضروری و فوری نمی دانم. حالا بنده هم می گویم ضروری است ولی فوری نمی دانم که شما يك قانون اساسی را که در واقع اسلامیت و قومیت ما را حفظ می کند، امروز که هزار طور ایرادات هست، تغییر بدهید. بنده که صلاح نمی دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که مواد قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین المللی مؤثر باشد، ولی عرض می کنم اینطور تغییر دادن قانون اساسی يك سابقه ای می شود که قانون اساسی را بکلی سست و متزلزل می کند، که هر ساعت يك نفر اراده کرد بیاید اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی که همه چیز ما را تأمین می کند، تغییر بدهد، در صورتی که مجلس رئیس نداشته باشد و يك وکلای بدون فکری فکر نکرده بیایند اینجا رأی بدهند که ما می خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهم. باید فکر کرد، دید چطور باید تغییر داد؟ و چه چیزش را باید تغییر بدهید و در چه موقع می خواهید تغییر بدهید. بعد هم بنده عرض کردم، شما که می خواهید آقای رئیس الوزرا را شاه بکنید، ایشان يك وجود مؤثری هستند که می خواهید بلا اثر کنید! خدا یا تو را به شهادت می طلبم که آنچه گفتم عقیده خودم بود و آنچه در خیر مملکت است می گویم و اینجا عتبه آقایان را می بوسم و مرخص می شوم (خارج شدند). ❀

قرارداد ۱۹۳۳ بین شرکت نفت و دولت ایران

(۷ خرداد ۱۳۱۲)

مقدمه:

بقصد برقرار کردن امتیاز جدیدی بجای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۱ به ویلیام نکس داری داده شده بود این امتیاز را دولت ایران اعطاء و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود آنرا قبول مینماید. روابط طرفین مذکور در فوق در آتیه بر طبق این قرارداد خواهد بود.

تعریفات:

بعضی اصطلاحات مستعمله در این قرارداد قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات ذیل معنی خواهد شد.

دولت: یعنی دولت شاهنشاهی ایران

کمپانی: یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای

تابعه آن.

شرکت نفت انگلیس و ایران محدود: یعنی شرکت نفت انگلیس و

ایران محدود یا هر شخص حقوقی دیگری که با تصویب دولت ایران مطابق

ماده ۲۶ این امتیاز بدو منتقل شود.

شرکت تابعه: یعنی هر شرکتی که در آن کمپانی حق تعیین بیش از نصف

مدیران را مستقیماً یا غیر مستقیم داشته باشد و یا آنکه کمپانی در آن شرکت بطور مستقیم یا غیر مستقیم مالک يك مقداری سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمپانی تضمین نماید.

نفت: یعنی روغن نفت خام و گازهای طبیعی و قیرها (اسفالتها) و مومهای طبیعی و تمام مشتقات دیگری که یا از مواد مذکوره حاصل میشود و یا بوسیله اختلاط و امتزاج این مواد بمواد دیگری بدست میآید.

عملیات کمپانی در ایران: یعنی تمام عملیات صنعتی و تجاری و فنی که کمپانی منحصراً برای اجرای این امتیاز انجام میدهد.

ماده اول: دولت بر طبق مقررات این امتیاز حق مانع‌الغیر تفحص و استخراج نفت را در حدود حوزه امتیاز به کمپانی اعطاء میکند و همچنین حق انحصاری تصفیه و هر نوع عملی را در نفتی که خود تحصیل کرده و تهیه آن برای تجارت خواهد داشت و همچنین دولت در تمام وسعت خاک ایران به کمپانی حق غیر انحصاری حمل و نقل و تصفیه و هر نوع عملی در آن و تهیه آن برای تجارت و همچنین فروش آن در ایران و صادر کردن آنرا اعطاء مینماید. ماده دوم: الف- حدود حوزه امتیاز تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ عبارت خواهد بود از حوزه که واقع است در جنوب خط بنفشی که در روی نقشه که طرفین امضاء کرده و منضم بقرارداد است رسم شده است.

ب- کمپانی باید منتهی تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ در حوزه مذکور در فوق يك یا چندین قطعه زمین را بهر شکل و وسعتی و در هر نقطه که مقتضی میدانند انتخاب نماید. مجموع سطح يك یا چند قطعه که انتخاب شده باشد نباید از یکصد هزار میل مربع انگلیسی (۱۰۰۰۰۰ میل مربع) تجاوز نماید. هر میل ساده مطابق است با يك هزار و شصت و نه متر.

کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ یا قبل از آن يك قطعه یا قطعاتی را که به طریق فوق انتخاب کرده کتباً بدولت اطلاع خواهد داد. بهر اطلاعاتنامه نقشه‌ها و اطلاعات لازمه برای تشخیص و تحدید قطعه یا قطعات منتخبه از طرف کمپانی ضمیمه خواهد شد.

ج- بعد از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ کمپانی دیگر حق تفحص و استخراج نفت را جز در قطعه یا قطعاتی که مطابق (Paragraphe) (ب) فوق انتخاب کرده است نخواهد داشت و حوزه امتیاز بعد از این تاریخ عبارت خواهد بود از قطعه یا قطعاتی که بدین طریق انتخاب گردیده و از انتخاب آنها نیز بترتیب مذکور در فوق بدولت اطلاع داده شده باشد. ماده سوم: کمپانی حق غیر انحصاری ساختن و داشتن بوله‌های حمل نفت را خواهد

داشت، کمپانی در تعیین محل سیر لوله‌های نفت خود و بکار انداختن آنها مختار است.
 ماده چهارم: الف - هر زمین بایر متعلق به دولت که کمپانی برای عملیات خود در
 ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً به کمپانی
 واگذار خواهد شد. طریقه تحصیل اراضی مذکور به ترتیب ذیل خواهد بود:

هروقت قطعه‌ای از اراضی مذکوره مورد احتیاج کمپانی واقع می‌شود باید کمپانی بک
 یا چندین نقشه‌ای که در روی آن زمین مورد احتیاج با رنگ آمیزی مشخص گردیده باشد به
 وزارت مالیه ارسال بدارد.

دولت در صورتی که اعتراضی نداشته باشد متعهد می‌شود که در ظرف سه ماه از تاریخ
 وصول تقاضای کمپانی موافقت خود را اظهار بدارد.

ب- اراضی دائر متعلق به دولت را که کمپانی احتیاج پیدا می‌کند بطریقی که در جزء
 قبل مذکور است از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در ظرف سه ماه موافقت خود را در
 مقابل تقاضای کمپانی دایر به فروش آن اراضی اشعار خواهد داشت، در صورتی که دولت
 اعتراضی و احتیاجی به اراضی مزبوره نداشته باشد.

قیمت این اراضی را کمپانی تأدیه خواهد کرد. قیمت مزبور باید عادلانه باشد و
 از قیمت متعارفی اراضی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه
 واقع شده باشد نباید تجاوز نماید.

ج- در صورتی که دولت در مقابل تقاضاهای پیش‌بینی شده در جزوهای *Alinea*
 (الف و ب) مذکور در فوق جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ وصول تقاضاهای
 مزبور کمپانی تذکر نامه جدیدی به دولت خواهد فرستاد چنانچه به تذکر نامه مزبور نیز در
 ظرف یکماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت بمنزله تصویب تلقی خواهد
 گردید.

د- اراضی را که متعلق به دولت نیست و برای کمپانی لازم باشد با توافق با صاحبان
 اراضی مزبور و یا توسط دولت، کمپانی تحصیل خواهد کرد در صورت عدم حصول موافقت
 در قیمت، دولت به صاحبان اراضی مزبوره اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی
 اراضی متشابه مجاور مطالبه نمایند. برای تفویض اراضی مذکور منظوری که کمپانی از مصرف
 آنها دارد مأخذ قرار داده نمی‌شود.

ه- اماکن مقلسه و اینیه تاریخی و محلهائی که جنبه تاریخی دارند و همچنین توابع
 آنها تا دو پست متر مسافت از مقررات مذکوره مستثنی هستند.

و- کمپانی حق غیر انحصاری خواهد داشت که فقط در حوزه امتیازی نه جای دیگر
 و از هر زمین بایر متعلق به دولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و آهک و

سنگ گچ و سنگ و مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید.
مسلماً است که اگر استفاده از مواد مذکور موجب ضرر شخص ثالثی باشد باید کمپانی جبران خسارت ذوی الحقوق را بنماید.

ماده پنجم: عملیات کمپانی در ایران به طریق ذیل محدود می‌شود:

۱- ساختمان هر خط آهن و هر بندر جدیدی موقوف به حصول موافقت قبلی بین دولت و کمپانی خواهد بود.

۲- اگر کمپانی توسعه ارتباط تلفونی و تلگرافی و تلگراف بی‌سیم و هواپیمائی فعلی خود را در نظر داشته باشد قبل از تحصیل اجازه دولت در این خصوص اقدامی نمی‌تواند بکند.

اگر دولت برای دفاع ملی یا در موقع پیش آمدهای فوق‌العاده دیگری احتیاج به وسائط نقلیه و وسائل ارتباطیه کمپانی پیدا کند تمهید می‌نماید حتی الامکان کمتر موجب تضییع عملیات کمپانی بشود و نیز خساراتی را که از این حیث متوجه کمپانی می‌گردد بطور حقانیت جبران نماید.

ماده ششم: الف- کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصرأ برای مصرف اعضا و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معموله حین ورود را پردازد. کمپانی تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده به اشخاصی غیر مستخدمین خودش فروخته و یا واگذار نگردد.

ب- کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبیبی و جراحی و ادویه‌ای را که برای مریضخانه‌ها و مطب‌های خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء و اجناس مذکور در موقع ورود از تأدیه حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ج- بدون تحصیل هیچگونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصرأ برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د- صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ماده هفتم: الف- کمپانی و مستخدمینش از حمایت قانونی دولت بهره‌مند خواهد بود. ب- دولت در حدود قوانین و مقررات مملکتی همه‌نوع تسهیلات ممکنه را برای عملیات کمپانی مبذول خواهد داشت.

ج- هر گاه دولت در حوزه امتیازیه به اشخاص دیگری امتیازاتی برای بکار انداختن

سایر معادن اعطا کنند باید وادار نماید که احتیاطات لازمه را به عمل آورند که عملیات آنها به مؤسسات و عملیات کمپانی خسارتی وارد نسازد.

د- کمپانی مکلف است منطقه‌ای را که برای ساختن خانه و دکا کین و سایر بناهای دیگر خطرناک است تعیین کند تا دولت بتواند اهالی را مسبق و از سکونت در آن محل منع نماید.

ماده هشتم: کمپانی ملزم نخواهد شد که هیچ قسمتی از وجوه خود و مخصوصاً هواید حاصله از فروش صادرات خود را به پول ایرانی تبدیل نماید.

ماده نهم: کمپانی فوراً تدارکات خود را خواهد دید که به وسیله یک کمپانی فرعی استخراج نفت ایالت کرمانشاه را شروع و در محل تصفیه نماید.

ماده دهم: I - مبالغی که بر حسب این قرارداد از طرف کمپانی باید به دولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش بینی شده) به شرح ذیل تعیین می گردد:

الف- حق الامتیاز سالانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع می شود به مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به فروش برسد و یا از ایران صادر شود.

ب- پرداخت مبلغی معادل با بیست درصد آنچه اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره به صاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع می گردد خواه این توزیع بعنوان سهم منافع (Dividende) یکی از سنوات بوده یا از وجوه ذخیره همان کمپانی که اضافه بر ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ بموجب دفاتر خود موجود داشته باشد.

ج- مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب جزءهای (الف) و (ب) از طرف کمپانی به دولت ایران تأدیه می شود نباید هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰) کمتر باشد.

II- تأدیه وجوه مذکور در این ماده از طرف کمپانی به طریق ذیل بعمل خواهد آمد:
الف- ۳۱ مارس و ۳۰ ژوئن و ۳۰ سپتامبر و ۳۱ دسامبر هر سال هر دفعه مبلغ یکصد و هشتاد و هفت هزار و پانصد لیره استرلینگ (تأدیه مربوط به ۳۱ مارس ۱۹۳۳ فوراً پس از تصویب این قرارداد بعمل خواهد آمد).

ب- در تاریخ بیست و هشتم فوریه ۱۹۳۴ و منبعت در همین تاریخ در هر سال حق الامتیاز مربوط به سال قبل بابت هر تن نفت بر حسب جزء (II الف) پس از وضع مبلغ هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ که مطابق جزء (II الف) قبلاً تأدیه گردیده است.

ج- مبالغ لازم التأدیه به دولت بر حسب جزء (I ب) این ماده در موقع تقسیم منافع به سهام عادی پرداخته خواهد شد.

III- در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترك آن از طرف کمپانی مطابق ماده (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۲۰٪) از بابت‌های ذیل را به دولت ایران

تأدیه خواهد کرد.

الف- از تفاضل بین مبالغ کل ذخائری (General reserve) که کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء و یا ترك امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخائری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است.

ب- از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترك امتیاز به حساب منقول می شود و موجودی هایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور به حساب منقول گردیده است.

پرداخت وجوه لازم التأدیه به دولت بر حسب این جزو یکماه بعد از تاریخ تشکیل مجمع عمومی کمپانی که پس از انقضاء یا ترك امتیاز تشکیل می شود انجام خواهد گرفت.

IV- دولت حق خواهد داشت که محاسبات مربوط به جزو (I الف) را که منتهی تا ۲۸ فوریه هر سال بابت سال گذشته فرستاده می شود تفتیش و رسیدگی نماید.

V- برای جلوگیری از امکان توجه ضرر به دولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس طرفین بشرح ذیل توافق حاصل نمودند:

الف- هر گاه موقعی قیمت طلا در لندن از شش لیره استرلینگ در مقابل يك اونس تروی (Ounce troy) تجاوز نماید برای هر پنی (Penny) که علاوه بر شش لیره استرلینگ در مقابل يك اونس تروی (Ounce troy) در روز پرداخت قیمت طلا ترقی نماید بر کلیه مبالغ لازم التأدیه به دولت از طرف کمپانی به موجب این قرارداد (به استثنای مبالغی که بر حسب جزوهای I، ب و III الف و ب) این ماده و جزو (I الف) از ماده ۲۳ باید به دولت برسد)

بمیزان يك بکهزار و چهارصد و چهل $\left(\frac{1}{1440}\right)$ مبالغ مزبوره افزوده خواهد گردید.

ب- هر گاه موقعی دولت تصور کرد به اینکه دیگر طلا مبنای عمومی قیمت ها و معاملات نیست و طریق تأدیه های مذکور در فوق تضمینی را که منظور طرفین است برای دولت فراهم نمی نماید طرفین موافقت می نمایند که وضعیت تضمین مزبور را تغییر دهند و در صورت عدم حصول موافقت قضیه مطابق ماده ۲۲ به حکمیت ارجاع خواهد شد و شرائطی را که باید جانشین مذکور گردد معین و تاریخ اجرای آن را نیز معلوم خواهد نمود.

VI- هر گاه در پرداخت مبالغ لازم التأدیه به دولت مطابق تاریخ های مقرر در این قرارداد اتفاقاً از ناحیه کمپانی تأخیر به عمل آید برای مدت تأخیر از قرار پنج درصد ۵٪ در سال فرع وجوه مزبوره را کمپانی خواهد پرداخت.

ماده یازدهم: I- کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هر گونه مالیاتی که بفتح دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع می شود

معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را به دولت تأدیه خواهد نمود:

الف- در مدت پانزده سال اول این قرارداد به تاریخ ۲۸ فوریه هر سال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۱۹۳۲ نه پنس بابت هر تن از شش میلیون تن (۶/۰۰۰/۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزو (الف) از ماده (۱۰) می گردد و شش پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

ب- کمپانی تأمین می کند مبالغی را که بر طبق جزوهای فوق الذکر تأدیه می نماید هیچوقت از مبلغ دو بیست و بیست و پنج هزار لیره استرلینگ (۲۲۵۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

ج- در مدت پانزده سال بعد از شلینگ بابت هر تن از شش میلیون تن (۶/۰۰۰/۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزو (الف) از ماده (۱۰) می گردد و نه پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

د- کمپانی تضمین می کند مبالغی را که بر طبق جزو (ج) ماقبل تأدیه می نماید هیچوقت از سیصد هزار لیره استرلینگ (۳۰۰/۰۰۰ استرلینگ) کمتر نباشد.

II- قبل از سنه ۱۹۶۳ راجع بمیزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هر گونه مالیاتی بفتح دولت و یا ادارات محلی در مدت سی سال دوم که منتهی به سنه ۱۹۹۳ می شود باید پردازد طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود.
ماده دوازدهم: الف- کمپانی راجع به عملیاتی که مطابق این قرارداد در ایران می نماید جمیع وسایل معمول و مناسب را برای تأمین صرفه جوئی و استفاده کامل از عملیات خود و برای حفظ مخازن تحت الاراضی نفت و برای استفاده از امتیاز خود به طرزیکه مطابق آخرین ترقیات علمی وقت باشد بکار خواهد برد.

ب- هر گاه در حوزه امتیاز غیر از نفت سایر مواد معدنی و بیشه ها و جنگلهای متعلق به دولت موجود باشد کمپانی نمی تواند آنها را بکار انداخته و استفاده نماید و یا مانع عملیات و استفاده دیگران بشود (مشروط بر اینکه مقررات جزو (ج) از ماده (۷) رعایت شود).

ولی در صورتی که مواد معدنی بیشه و جنگلهای مذکور برای تجسس و استخراج نفت لازم باشد کمپانی حق استفاده از آنها را خواهد داشت.

ج- کلیه حفریاتی که منجر بکشف نفت نگشته و آب و یا مواد قیمتی دیگر در آن پیدا می شود باید برای دولت حفظ شود و فوراً کمپانی دولت را از کشفیات مزبور مطلع سازد و دولت هر چه زودتر ممکن باشد به کمپانی تمایل خود را نسبت به تصرف حفریات مزبور

اعلام خواهد داشت و در صورت تصرف آنها دولت مراقبت خواهد کرد که مانع عملیات کمپانی نشود.

ماده سیزدهم: کمپانی تعهد می نماید که بخرج خود و در يك مدت مناسبی هر موقعی که نماینده دولت تقاضا می کند سوادهای صحیح از تمام طرحها و نقشهها و رسمها و سایر مدارك و اسناد راجع به وضعیت سطح الارضی و طبقات الارضی و حفرچاهها مربوط به حوزه امتیازیه که موجود دارد به وزارت مالیه بدهد.

بعلاوه در تمام مدت امتیاز کمپانی تمام اطلاعات مهم علمی و فنی را که از نتیجه عملیات خود در ایران بدست آورده به دولت ارسال خواهد داشت.

تمام اسناد و مدارك مزبوره را دولت بعنوان محرمانه تلقی خواهد نمود.

ماده چهاردهم: الف- دولت بمیل خود در هر موقع مناسبی حق خواهد داشت امر به تفتیش عملیات فنی کمپانی در ایران نموده و برای اجرای این مقصود از اهل خبره و متخصصین فنی مأمورین بگمارد.

ب- کمپانی تمام مدارك و اسناد مربوط به اطلاعات علمی و فنی و تمام مؤسسات و وسائل و آلات اندازه گرفتن استخراج نفت را در دسترس مأمورین خبره و متخصصین دولت خواهد گذارد و بعلاوه مأمورین مزبور در تمام ادارات کمپانی و در تمام خاك ایران حق تحصیل هر گونه اطلاعی را خواهند داشت.

ماده پانزدهم: دولت حق تعیین یک نفر نماینده را خواهد داشت و نماینده مزبور «مأمور دولت شاهنشاهی» نامیده شده و اختیارات ذیل را خواهد داشت:

- ۱- اطلاعاتی را که در حدود حق صاحبان سهام کمپانی است از کمپانی تحصیل نماید.
- ۲- در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و در تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل راجع به روابط دولت و کمپانی تشکیل شده باشد حضور بهرساند.
- ۳- کمیته را که کمپانی به قصد توزیع اعتبار مذکور در ماده (۱۶) و برای نظارت در تحصیل ایرانیان در لندن تشکیل می دهد به عنوان رسمی و با حق رأی قاطع ریاست نماید.
- ۴- تقاضا نماید که جلسات مخصوص هیئت مدیره هر وقت که لازم بداند برای مذاکره در مسائلی که دولت پیشنهاد می نماید تشکیل گردد جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضای کتبی به منشی کمپانی تشکیل خواهد شد.

کمپانی بابت حقوق و سایر مخارج نماینده مزبور سالیانه دوهزار لیره استرلینگ بدولت خواهد پرداخت.

دولت کتباً کمپانی را از تعیین نماینده مزبور و یا جانشین او مطلع خواهد ساخت.

ماده شانزدهم: [طرفین تصدیق دارند و قبول می نمایند که اصلی که مدار اجرای

این قرارداد می باشد آنست که در منافع طرفین حفظ حد اعلاى منتج بودن و صرفه جوئی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت عالی دارد.

II- مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را به اندازه ای که اشخاص ذی صلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیر فنی کمپانی منحصراً از اتباع ایران خواهند بود.

III- طرفین موافقت می نمایند در اینکه طرح عمومی مطالعه و تهیه نمایند که بر طبق آن هر سال و مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای آنها بطور تصاعدی در کوتاهترین مدت ممکن از اتباع ایرانی بگمارند.

IV- کمپانی سالیانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگلستان علوم و فنون مربوط بصناعت نفت را فراگیرند تخصیص خواهد داد. اعتبار مذکور به وسیله يك کمیته ای که مطابق ماده ۱۵ تشکیل می شود به مصرف خواهد رسید.

ماده هفدهم: کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسائل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدترین طریقه حفظ الصحه معمول در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضاء و عملجات خود که در حوزه امتیازیه کاری کنند به عهده می گیرد. ماده هیجدهم: هر وقت کمپانی سهام جدیدی برای عامه اشاعه می دهد باید دفاتر ثبت تقاضای اشتراك آنرا در همان موقع که در سایر نقاط شروع می شود در تهران نیز برقرار نماید.

ماده نوزدهم: کمپانی برای احتیاجات داخلی ایران و از آن جمله احتیاجات دولت بنزین (Motor spirit) و نفت لامپ (Kerosene) و مازوت (Fuel Oil) که از نفت ایران حاصل می شود بر اساس ذیل خواهد فروخت:

الف- در اول ژوئن هر سال کمپانی معدل قیمت های (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت لامپ و مازوت و معدل قیمت های (فوب) خلیج مکزیك را راجع به بريك از مسواد مذکوره نسبت به مدت دوازده ماه گذشته تا تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد - نازلترین معدل های مذکور اختیار و «اساس قیمت ها» برای سالی که از اول ژوئن شروع می گردد قرار داده می شود.

قیمت های اساسی بمنزله قیمت در تصفیه خانه تلقی می گردد.

ب- کمپانی بنزین و نفت لامپ و مازوت و ... به ترتیب ذیل خواهد فروخت:

- ۱- به دولت برای احتیاجات اختصاصی خودش ولی نه برای فروش به دیگران مطابق «قیمت های اساسی» مذکور در جزو (الف) فوق با تخفیف بیست و پنج درصد (۲۵٪)
- ۲- ب سایر مصرف کنندگان مطابق همان (قیمت های اساسی) با تخفیف ده درصد (۱۰٪)

ج- کمپانی حق دارد که به قیمت‌های اساسی مذکور در جزء (الف) مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات مزبور را بیفزاید.

د- دولت صادر کردن محصولات نفتی را که مطابق مقررات فوق کمپانی فروخته است قدغن خواهد کرد.

ماده بیستم : I- (الف) در مدت ده سال آخر امتیازویا در فاصله دو سال پس از اطلاع قبلی که راجع به ترك امتیاز مطابق ماده ۲۵ داده می‌شود کمپانی جز به شرکت‌های تابع خود حق فروش یا انتقال يك با چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد - در مدت‌های مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد، مگر آنکه اشیاء مزبوره از حیز انتفاع افتاده باشد.

(ب) در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمی‌تواند انتقال دهد و همچنین هیچک از اموال منقول خود را نیز به استثنای آنچه غیر مفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمی‌تواند خارج نماید.

II- در موقع ختم امتیاز خواه این ختم به واسطه انقضای عادی مدت و یا بهر نحو دیگری پیش‌آمد کرده باشد تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قبلی متعلق به دولت ایران می‌گردد.

III- جمله (تمام دارائی) مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها و سدهای دریایی و راهها و لوله‌های حمل نفت و پلها و رشته‌نقب‌های فاضلاب و وسایل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات از آن جمله آلات و ادوات از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتومبیل و گاری و تروپلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائی که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده می‌نماید.

ماده بیست و یکم: طرفین متعاهدین اعلام می‌دارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.

کمپانی صریحاً تعهد می‌نماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام به هیچ عملی و یا خودداری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.

این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آئیه به وسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجرائیه‌ای قابل تغییر نخواهد بود.

ماده بیست و دوم: الف- هر قبیل از اختلافات حاصله بین طرفین و مخصوصاً اختلافات ناشی از تعبیر مدلول این امتیازنامه و حقوق و مسئولیت‌های مقرر در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردی که به موجب این امتیازنامه محتاج به توافق نظر طرفین است به طریق حکمیت قطع و فصل خواهد شد.

ب- طرفی که تقاضای حکمیت می‌کند باید تقاضای خود را به طرف دیگر کتباً ابلاغ نماید. طرفین هر يك يك حکم معین نموده و حکمین قبل از شروع به حکمیت يك حکم ثالثی انتخاب خواهند کرد - هر گاه حکمین نتوانند در ظرف دو ماه نسبت به تعیین حکم ثالث توافق نظر حاصل نمایند حکم مزبور را به تقاضای یکی از طرفین، رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی تعیین خواهد نمود - چنانچه رئیس بین‌المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزو (ج) حائز شرایط لازم برای تعیین حکم ثالث نباشد حکم ثالث به وسیله نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

ج- حکم ثالث باید ملت ایران یا انگلیس نباشد و به علاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با انگلیس از حیث تعلق به یکی از مستملکات یا ممالک تحت‌الحمايه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومیت و مالکی که به وسیله یکی از مملکتین مذکور در فوق اداره و یا اشغال شده و یا مثل اینکه در خدمت یکی از ممالک مزبوره بوده و یا می‌باشد نداشته باشد. د- اگر یکی از طرفین شصت روز بعد از وصول تقاضای حکمیت طرف مقابل حکم خود را معین نکرد و یا تعیین آنرا به طرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین‌المللی (یا از نایب رئیس در موردیکه مطابق قسمت اخیر جزو (ب) پیش‌بینی گردید) تقاضا نماید که يك حکم منفرد ذیصلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در این صورت اختلاف موجود به وسیله حکم منفرد مزبور قطع و فصل خواهد گردید.

ه- اصول محاکمات در حکمیت مطابق همان اصولی خواهد بود که در موقع حکمیت در دیوان داوری دائمی بین‌المللی معمول و مجری است.

و- وقت و محل حکمیت را بر حسب مورد، حکم ثالث یا حکم منفرد مذکور در جزو (د) معین خواهد کرد.

ز- حکم حکمیت مستند بر اصول قضایی مذکور در ماده ۲۸ اساسنامه دیوان داوری دائمی بین‌المللی بوده و قابل تجدید نظر خواهد بود.

ح- مخارج حکمیت به نحویکه در رأی حکمیت معین می‌شود تأدیه خواهد گردید. ماده بیست و سوم: از برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت از هر قبیل تا تاریخ اجرای قرارداد (به استثنای آنچه مربوط به مالیاتهای ایران است) کمپانی به شرح ذیل اقدام

می کند.

الف- به فاصله سی روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ (۱/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) خواهد پرداخت و به علاوه.

ب- مبالغ لازم التادیه به دولت را بابت عمل کرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بر مبنای مذکور در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز داری پس از وضع دوپست هزار لیره استرلینگ (۲۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) که به رسم مساعده در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و یکصد و سیزده هزار و چهارصد و سه لیره و سه شلینگ و ده پنس (۱۰-۳-۱۱۳/۴۰۳ لیره) که به اختیار دولت قبلا ودیعه گذارده شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد. ۲- در همان مدت مذکور در فوق در مقابل دعاوی دولت بابت مالیات گذشته از تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۰ الی ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ کمپانی مبلغی بر حسب مبنای مذکور در جزو (الف) از بند (۱) ماده ۱۱ محاسبه و بدون رعایت تضمین مذکور در جزو (ب) از بند مزبور به دولت تأدیه خواهد نمود.

ماده بیست و چهارم: هر گاه به مناسبت الغای امتیاز داری نسبت به قراردادهای اجاره که قبل از اول دسامبر ۱۹۳۲ تا اندازه که امتیاز مزبور اجازه می داده است منعقد گردیده اختلافاتی بین کمپانی و افراد تولید گردد اختلافات مزبوره مطابق قواعد تفسیر به ذیل فیصله خواهد یافت.

الف- اگر قرارداد بر حسب مدلول خود در آخر امتیاز داری باید خاتمه بیاید تا تاریخ ۲۸ مه ۱۹۶۱ با وجود الغای امتیاز مزبور به اعتبار خود باقی خواهد ماند. ب- هر گاه در قرارداد پیش بینی شده باشد که علاوه بر اعتبار آن در مدت امتیاز داری در صورت تجدید امتیاز قرارداد مزبور نیز تجدید می شود اعتبار آن تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ باقی خواهد ماند.

ماده بیست و پنجم: در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترك نماید مشروط بر اینکه دو سال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد. در خاتمه مدت فوق الذکر دارائی کمپانی در ایران (به طوریکه در قسمت ۳ ماده ۲۰ تصریح شده) مجاناً و بدون هیچ قیدی به طور سالم و قابل استفاده ملك دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هر گونه تعهدی بری خواهد بود.

چنانچه نسبت به تعهدات طرفین مربوط به قبل از انقضای مدت مذکور در فوق اختلافاتی حاصل شود به طریق حکمیت مذکور در ماده ۲۲ قطع و فصل خواهد شد.

ماده بیست و ششم: قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتیکه کمپانی مطابق ماده ۲۵ آنرا ترك کند و یا آنکه محکمه حکمیت بر اثر

ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آنرا اعلام بدارد.

تخلف به معنی مذکور در فوق منحصر به موارد ذیل است:

الف- هرگاه مبلغی که بر حسب رأی محکمه حکمیت باید به دولت پرداخته شود تا یکماه بعد از تاریخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب- هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته شود.

در مورد سایر تخلفاتی که نسبت به مقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیتها و اثرات مترتبه بر آنرا تعیین خواهد نمود.

هر نوع انتقال امتیاز مشروط به تصویب دولت خواهد بود.

ماده بیست و هفتم: این قرارداد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت

همایونی قابل اجرا می گردد. در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ این قرارداد در طهران منعقد گردید.

این امتیاز که مشتمل بر بیست و هفت ماده است در جلسه هفتم خرداد ماه یکهزار و

سیصد و دوازده شمس به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی: دادگر

پیمان سعدآباد

بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی افغانستان و دولت پادشاهی عراق و دولت
جمهوری ترکیه

مقدمه

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران
اعلیحضرت پادشاه افغانستان
اعلیحضرت ملك عراق
و حضرت رئیس جمهور ترکیه.

نظر به تمایلی که در فراهم ساختن موجبات حفظ روابط و دادیه و حسن تفاهم بین
خود با تمام وسایل موجوده خود دارند و برای تأمین و استقرار صلح و امنیت در شرق نزدیک
بهوسیله تضمینات تکمیلیه در حدود میثاق جامعه ملل و برای کمک به صلح عمومی و برای
ایفای بهوظایفی که به موجب عهدنامه تحریم جنگ مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ پاریس و عهد
دیگر که در آنها شرکت نموده اند متصل شده اند و تماماً با میثاق جامعه ملل و عهدنامه تحریم
جنگ موافقت دارد.

تصمیم نمودند که این عهدنامه را منعقد نمایند و برای این منظور نمایندگان مختار
خود را به قرار ذیل:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای عنایت الله سمیعی، وزیر امور
خارجه ایران؛

اعلیحضرت پادشاه افغانستان: جناب آقای فیض محمدخان، وزیر امور خارج افغانستان؛
اعلیحضرت پادشاه عراق: جناب آقای دکتر ناجی الاصلیل وزیر امور خارج عراق؛

حضرت رئیس جمهوری ترکیه: جناب آقای دکتر توفیق رشدی اراس وزیر امور خارجه ترکیه، تعیین نموده‌اند و مشارالیه‌م بعد از ارائه اختیارنامه‌های خود که به‌طور مرتب تنظیم شده بود در مقررات ذیل موافقت حاصل نمودند.

ماده ۱۸: دول متعاهد متعهد می‌شوند که سیاست عدم مداخله مطلق در امور داخلی یکدیگر را تعقیب نمایند.

ماده ۴: دول متعاهد معظم صریحاً متقبل می‌شوند که مصونیت حدود مشترک یکدیگر را کاملاً محترم بشمارند.

ماده ۳: دول متعاهد معظم موافقت می‌نمایند که در کلیه اختلافات بین‌المللی که با منافع مشترک آنها مربوط باشد با یکدیگر مشورت نمایند.

ماده ۴: هر یک از دول متعاهد در مقابل یکدیگر متقبل می‌شوند که در هیچ مورد خواه به‌تنهایی و خواه به‌سمیت یک یا چند دولت دیگر به‌هیچ‌گونه عملیات متجاوزانه بر علیه یکدیگر مبادرت ننمایند عملیات ذیل تجاوز محسوب نخواهد شد.

۱- اجرای حق دفاع مشروع یعنی مقاومت در مقابل یک اقدام متجاوزانه به‌طوری که فوقاً تعریف شد.

۲- اقدام در اجرای ماده ۱۶ میثاق جامعه ملل.

۳- اقدام در اثر تصمیم متخذه به‌توسط مجمع عمومی یا شورای جامعه ملل یا برای اجرای بند ۷ ماده (۱۵) میثاق جامعه ملل مشروط بر اینکه در مورد اخیر این اقدام بر ضد دولتی به‌عمل بیاید که بدو مبادرت به‌تجاوز نموده باشد.

۴- مساعدت به‌دولتی که مورد حمله و تهاجم یا اعلان جنگ یکی از دول متعاهد برخلاف مقررات عهدنامه تحریم جنگ مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ پاریس واقع شده باشد. ماده ۵: هر یک از دول متعاهد متعهد شود که ماده چهارم این عهدنامه نقض و یا در شرف نقض می‌باشد بلافاصله موضوع را در پیشگاه شورای جامعه ملل مطرح خواهد ساخت. مقررات مذکوره در فوق لطمه‌ای به‌حق دولت مزبور دائر به‌اتخاذ هر گونه رویه که در این موقع لازم بداند نخواهد ساخت.

ماده ۶: هر گاه یکی از دول متعاهد بر علیه دولت ثالثی مبادرت به‌تجاوز نماید طرف دیگر می‌تواند بدون اطلاع قبلی این عهدنامه را نسبت به‌متجاوز سفح بنماید.

ماده ۷: هر یک از دول متعاهد متقبل می‌شوند که در حدود سرحدات خود از تشکیل و یا عملیات دستجات مسلح و از ایجاد هر گونه هیئت و یا تشکیلات دیگری برای تخریب مؤسسات موجوده و یا برای اختلال نظم و امنیت هر قسمتی از خاک متعاهد دیگر (سرحدی یا غیر سرحدی) و یا برای واژگون ساختن حکومت طرف دیگر جلوگیری نمایند.

ماده ۸: نظر به اینکه دول متعاقد میثاق عمومی تحریم جنگ مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸ را به رسمیت شناخته‌اند و به موجب میثاق مزبور تسویه یا حل هر گونه اختلاف یا تنازع (قطع نظر از کیفیت یا منشاء آن) که ممکن است بین آنها بروز نماید باید فقط به وسایل مسالمت آمیزی که برای این منظور فعلاً بین دول متعاقد موجود و یا در آتیه موجود شود متوسل خواهند شد.

ماده ۹: هیچ یک از مواد این عهدنامه نمی‌تواند به هیچ وجه تعهداتی را که دول متعاقد به موجب میثاق جامعه ملل متقبل شده‌اند تضعیف نماید.

ماده ۱۰: این عهدنامه که به زبان فرانسه نوشته شده و در چهار نسخه به امضاء رسیده و هر یک از دول متعاقد دریافت یک نسخه آنرا اعتراف می‌نمایند برای مدت پنج سال منعقد می‌گردد. در انقضای این مدت عهدنامه مزبور به جز در موردی که یکی از دول متعاقد با اطلاع قبلی شش ماه فسخ آنرا اعلام نماید برای پنج سال دیگر به خودی خود تجدید خواهد شد و این عمل مرتباً تکرار می‌شود تا آنکه یک یا چند دولت متعاقد فسخ آنرا با اطلاع قبلی شش ماه اعلام دارند.

این عهدنامه به توسط هر یک از دول متعاقد بر طبق مقررات قانون اساسی آن مملکت به تصویب خواهد رسید، و در جامعه ملل به توسط رئیس دارالانشاء ثبت خواهد شد که آنرا به اطلاع سایر دول عضو جامعه برساند. اسناد تصویب آن به توسط هر یک از دول متعاقد به دولت ایران تسلیم خواهد گردید. به محض اینکه اسناد تصویب از طرف دولت متعاقد تسلیم شد این عهدنامه بین آن دو دولت به موقع اجرا گذارده خواهد شد و راجع به دولت ثالث وقتی به موقع اجرا گذارده می‌شود که دولت مزبور اسناد تصویب آنرا تسلیم نماید و به همین قسم در مورد دولت چهارم نیز رفتار خواهد شد. به محض تسلیم هر یک از اسناد تصویب مراتب به فوریت به توسط دولت ایران به تمام امضاء کنندگان این عهدنامه اشار خواهد شد.

در کاخ سعدآباد (تهران ۱۷ تیرماه ۱۳۱۶) ❀

قرارداد بازرگانی و بحریمایی

بین دولت شاهنشاهی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یکطرف و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر نظر به اینکه مابین روابط بازرگانی بین دو کشور را توسعه بدهند تصمیم به انعقاد قرارداد بازرگانی و بحریمایی نموده و برای این مقصود اختیارداران خود را به شرح زیر معین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای مظفر اعلم وزیر امور خارجه و جناب آقای صادق وثیقی کفیل وزارت بازرگانی.

هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: جناب آقای ماتوی- فیلیمونوف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران و آقای پتربانویچ الکسیو، نماینده بازرگانی شوروی در ایران.

نامبردگان پس از ارائه اختیارنامه‌های خود که در کمال صحت و اعتبار بود در مقررات زیر موافقت حاصل نمودند.

ماده اول: از محصولات طبیعی و صنعتی که مبداء آن خاک گمرکی یکی از طرفین متعاهدین باشد در موقع ورود به خاک گمرکی طرف متعاهد دیگر حداقل حقوق گمرکی و سایر عوارضی که در تعرفه گمرکی و قوانین کشور واردکننده پیش بینی شده یا خواهد شد گرفته می‌شود ولی در هر صورت میزان حقوق گمرکی و عوارض نامساعدتر و غیر از میزانی نخواهد بود که از محصولات طبیعی و صنعتی که مبداء آن کشور ثالثی باشد گرفته می‌شود.

همچنین محصولات طبیعی و صنعتی که مبداء آن خاک گمرکی یکی از طرفین متعاهدین بوده و از آنجا به مقصد خاک گمرکی طرف متعاهد دیگر صادر می‌گردد در موقع صدور مورد

رژیم گمرکی دیگر و نامساعدتری واقع نخواهد گردید که نسبت به این قبیل محصولات صادره به کشورهای ثالث معمول می گردد.

ماده دوم: هر يك از طرفین متعاهدین متقبل می شود که به طرف متعاهد دیگر رژیم کامله الوادی مطلق را در موارد زیر نیز واگذار نماید:

الف- در شرایط گرفتن حقوق گمرکی و اضافات و عوارض مذکوره در ماده يك.

ب- درجا دادن کالاهای مندرجه در ماده يك در انبارها و استفاده از انبارهای گمرکی و سایر انبارهای عمومی برای کالاهای نامبرده و تنظیم ورود و نگاهداشتن کالاها در بندرها و انبارهای نامبرده و همچنین خارج شدن آن از نقاط نامبرده.

ج- در طبقه بندی گمرکی و تفسیر تعرفه های معموله در مقررات و تشریفات و وظایف و پرداختهایی که ممکن است نسبت به عملیات مربوطه به تسویه حقوق گمرکی کالاها تعلق بگیرد.

د- در تحمیل عوارض داخلی به کالاهای یکی از طرفین متعاهدین در خاک گمرکی طرف متعاهد دیگر عوارضی که مربوط به تولید و ساختن و گردش و مصرف و حمل و نقل کالاهای بالمثل باشد و بِنفع هر کس که گرفته بشود.

هر يك از طرفین متعاهدین تقبل می نماید نسبت به آنچه در بند (د) این ماده پیش بینی گردیده بدون اینکه لطمه به اصل کامله الوادی وارد شود در هر صورت استفاده از رژیم ملی را که در خاک خود برای کالاهای خود وضع نموده است برای طرف متعاهد دیگر تأمین نماید.

ماده سوم: هر يك از طرفین متعاهدین تقبل می نماید که نسبت به واردات از خاک گمرکی طرف دیگر یا صادرات به خاک گمرکی آن کشور هیچگونه تحدیدات و ممنوعیت هائی را که نسبت به عموم کشورهای دیگر معمول نمی گردد مجری ندارد به جز تحدیدات و ممنوعیت هائیکه به مناسبت نظم عمومی و امنیت دولتی و بهداشتی و مبارزه با آفات نباتی و حیوانی بدون استثناء به تمام کشورهاییکه در شرایط مساوی واقع هستند شامل گردد.

ماده چهارم: رژیم کامله الوادی که در ماده های ۱ و ۲ این قرارداد و در مواد ۸ و ۱۰ (بند ۷) و ۱۱ و ۱۲ (بند ۵) بعدی مقرر گردیده است شامل موارد زیر نخواهد بود:

۱- حقوق و مزایای ناشیه از اتحاد گمرکی.

۲- حقوق و مزایای که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به لتونی-لیتوانی فنلاند و استونی و اگذار نموده و یا خواهد نمود.

۳- تخفیفاتی که هر يك از طرفین متعاهدین برای مبادله کالا در منطقه مرزی که فاصله آن از خط مرزی از هر طرف بیش از ۱۵ کیلومتر نباشد واگذار نموده و یا خواهد نمود.

ماده پنجم: اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جزو سفارت خود در ایران نمایندگی

بازرگانی دارد وظایف نمایندگی بازرگانی از این قرار است:

الف- کمک بتوسعه روابط اقتصادی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران
ب- نمایندگی منافع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در قسمت بازرگانی خارجی
ج- تنظیم معاملات بازرگانی بنام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بین اتحاد
جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران.

د- تجارت بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران.

نماینده بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و هر دو جانشین او جزو هیئت سیاسی سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران بوده از تمام حقوق و مزایایی که به اعضای میسیونهای سیاسی اعطاء شده است بهره‌مند خواهند بود. مقرر نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تهران از حق خارج المملکتی استفاده خواهد نمود.

نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران حق استفاده از رمز دارد.

نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نام اشخاصی را که از طرف او برای انجام عملیات حقوقی اختیار دارند با ذکر حقوقی که به‌ریک از آنها در امضاء نمودن تعهدات تجارتي نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی واگذار گردیده در «مجله رسمی» ایران اعلان خواهد نمود خاتمه یافتن اختیارات مزبوره را نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در «مجله رسمی» ایران و به صلاحدید خود در یکی از روزنامه‌های محل خلعت شخصی که دارای اختیارات بوده اعلان خواهد نمود تاریخ خاتمه اختیارات نسبت به اشخاص از روز اعلانی خواهد بود که اول انتشار یافته است.

نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران مثل سابق در پهلوی و تبریز و مشهد دارای شعب خواهد بود و حق خواهد داشت با موافقت وزارت بازرگانی ایران شعبه‌های خود را عنداللزوم در سایر نقاط ایران باز نماید.

ماده ششم: نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران بنام دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عمل میکند. دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مسئولیت هر گونه معاملات بازرگانی را که بنام نمایندگی بازرگانی بوسیله اشخاصی که از طرف نمایندگی مزبور اختیار دارند صورت گرفته یا تضمین شده باشد به‌عهده می‌گیرد.

برای رسمی شناختن معاملات بازرگانی که نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر

شوروی سوسیالیستی در ایران منعقد ساخته یا تضمین نموده است باید اسناد معامله یا ضمانت نامه مربوط امضای اشخاصی را داشته باشد که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا کمیسرهای ملی بازرگانی خارجی بآنها برای اینکار اختیار داده و اسم این اشخاص با ذکر اختیاراتی که بآنها واگذار گردیده از طرف نمایندگی بازرگانی شوروی در «مجله رسمی» ایران اعلان شده باشد بطوریکه در ماده پنجم این قرارداد پیش بینی شده است.

تمام معاملات بازرگانی که نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران در خاک ایران منعقد یا تضمین نموده است در صورتیکه در سند معامله رسیدگی بوسیله حکمیت قید نشده باشد تابع صلاحیت محاکم ایران و قوانین ایران میباشند. چون بموجب این ماده مسئولیت معاملاتی را که نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران در خاک ایران منعقد یا تضمین نموده است دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عهده دار میباشد مقررات مربوطه به تأمین قضائی و اجرای مقضاتی قراردادهای صادره از طریق قضائی یا اداری نسبت بدعاوی که بر علیه نمایندگی بازرگانی اقامه میشود مجری نخواهد گردید.

فقط تصمیمات قطعی قضائی که قانوناً قابل اجرا شده و مربوط به اختلافات ناشیه از معاملاتی که نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مطابق مندرجات قسمت دو این ماده آنرا امضاء یا تضمین نموده باشد بطور اجبار نسبت بنمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مجری خواهد شد.

تصمیمات مزبوره فقط نسبت به اموال و حقوق نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران که مربوط بمعاملات مذکوره در این ماده است و همچنین نسبت بسایر اموال نمایندگی بازرگانی که در ایران موجود است اجرا خواهد شد. ولی اجرای اجباری تصمیمات قضائی که در قسمت فوق این ماده پیش بینی گردیده به اشیائی که مطابق اصول عمومی حقوق بین المللی خارج المملکتی محسوب و همچنین به اشیائی که برای عملیات اداری نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران لازم است شامل نخواهد بود.

ماده هفتم: مسئولیت معاملات بازرگانی که بدون ضمانت نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران از طرف یکی از بنگاههای اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجام بگیرد که مطابق قوانین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دارای حقوق اشخاص حقوقی مستقل باشند فقط بعهده بنگاه مربوطه خواهد بود مسئولیت این معاملات متوجه دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا نمایندگی

بازرگانی اودرایران ویا بنگاه‌های اقتصادی دیگر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نخواهد بود.

معاملات بازرگانی که از طرف بنگاه‌های نامبرده در ایران منعقد شده در صورتی که در سند معامله رسیدگی بوسیله حکمیت قید نشده باشد تابع صلاحیت محاکم ایران و قوانین ایران خواهد بود.

ماده هشتم: بازرگانان و ارباب صنایع و اشخاص طبیعی و یا اشخاص حقوقی ایرانی که مطابق قوانین ایران تشکیل شده باشند موقعی که عملیات اقتصادی خود را در خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مستقیماً یا بوسیله اشخاصی که انتخاب نموده‌اند انجام میدهند در شرایطی که قوانین شوروی انجام اینگونه عملیات را مجاز داشته است نسبت بشخص و اموال خود از همان رژیم مساعدی که در حق اشخاص حقوقی و اتباع دولت کاملاً الوداد مجری میشود بهره‌مند خواهند بود.

بنگاه‌های دولتی اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و سایر اشخاص حقوقی شوروی که مطابق قوانین شوروی دارای اهلیت حقوقی هستند همچنین اشخاص طبیعی از اتباع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در موقع انجام عملیات اقتصادی خود در خاک ایران در شرایطی که قوانین ایران انجام اینگونه عملیات را مجاز داشته است نسبت به شخص و اموال خود از همان رژیم مساعدی که در حق اشخاص حقوقی و اتباع دولت کاملاً الوداد مجری میشود بهره‌مند خواهند بود.

اتباع و اشخاص حقوقی هر یک از طرفین متعاهدتین متساویاً مثل اتباع و اشخاص حقوقی داخله حق دارند آزادانه بهره‌درجه از محاکم برای احقاق و دفاع حقوق خود مراجعه نمایند و در هیچ مورد از این حیث در وضعیت نامساعدتر از وضعیت اتباع و اشخاص حقوقی دولت کاملاً الوداد واقع نخواهند گردید.

ولی مسلم است که هیچ یک از مقررات این قرارداد نمیتواند شرکتهای بازرگانی و سایر بنگاه‌های اقتصادی یکی از طرفین متعاهدتین را مجاز نماید که مطالبه مزایای مخصوصی را بنماید که طرف متعاقد دیگر بشرکتهائی اعطاء میکند که شرایط عملیاتشان در خاک وی بموجب امتیازنامه‌های مخصوصی تنظیم گردیده یا خواهد گردید.

ماده نهم: ۱- نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و بنگاه‌های اقتصادی شوروی می‌توانند با رعایت قوانین و نظامات مربوطه به بازرگانی خارجی ایران همه‌گونه کالاهای ایرانی را بغیر از کالاهائی که صدور آن از ایران مطابق مقررات دولت بتمام کشورها ممنوع است بطور آزاد وبدون مشکلات وموانع برای صدور بانحداد جماهیر شوروی سوسیالیستی خریداری نمایند.

۲- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حق خواهد داشت در حدود سهمیه‌هایی که برای هر سال اعتبار قرارداد بازرگانی و بخرپیمائی معین خواهد شد کالاهائی وارد ایران بنماید فهرست این کالاها با تعیین سهمیه آن همه ساله از طرف نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران با وزارت بازرگانی ایران تنظیم خواهد شد.

برای سال اول اجرای این قرارداد فهرست مزبور در حین امضای قرارداد تنظیم و در سالهای بعد در آغاز هر سال اقتصادی ایرانی مرتب خواهد شد.

در موقع تهیه فهرستهای فوق برای سالهای بعد حفظ صدی چند سهمیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نسبت به هر یک از کالاهای مندرجه در سهمیه عمومی که در فهرست سال اول پیش‌بینی گردیده اقل تأمین خواهد شد.

نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران میتواند در فهرست کالاهائی که دولت ایران اجازه ورود آنرا برای سال جاری اقتصادی داده است کالاهای دیگری را نیز داخل نماید که در فهرست مزبور ذکر نشده باشد میزان این کالاها را نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران با وزارت بازرگانی ایران معین خواهد کرد و وزارت بازرگانی ایران پیشنهاد مربوطه نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را بطور مساعد تلقی خواهد نمود.

سهمیه هر یک از کالاهای وارداتی که در فهرست قید گردیده ممکن است در ظرف سال در نتیجه موافقت بین نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و وزارت بازرگانی ایران زیاد بشود.

هرگاه در مدت اجرای این قرارداد دولت ایران بوسیله توسعه دادن سهمیه‌های سالیانه میزان ورود یکی از کالاهای خارجی را بایران زیاد نماید حصه از آنچه زیاد شود متناسب با سهمیه که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در واردات کالای مزبور بایران قبل از افزایش سهمیه‌های سالیانه داشته با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی واگذار خواهد شد.

در مواردیکه دولت ایران اجازه ورود سهمیه‌های معین کالائی را بدهد که فعلا ورود آن ممنوع است با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حقداده خواهد شد که در مدت اجرای این قرارداد سهمی از واردات مزبور بگیری و این سهم با موافقت بین نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و وزارت بازرگانی ایران معین خواهد شد. وزارت بازرگانی پیشنهاد مربوطه نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را با نظر مساعد تلقی خواهد نمود.

۳- دولت ایران بنمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در

ایران در انعقاد قراردادهای بازرگانی با ادارات و شرکتهای دولتی ایران و شرکتهایی که از طرف دولت عمل میکنند برای خرید کالاهای ایرانی و فروش کالاهای شوروی که معامله آنها در دست ادارات یا شرکتهای نامبرده باشد به نرخ و شرایط عادی مساعدت لازم را خواهد نمود.

دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف خود موافقت مینماید که مجموع ارزش کالاهای وارده شوروی که مطابق قراردادهای مربوطه بدولت ایران و ادارات شرکت های نامبرده بریال فروخته شده است از مجموع ارزش کالاهائیکه از دولت ایران و ادارات و شرکتهای نامبرده بریال خریداری و از ایران صادر شده است اقلاً کمتر نباشد.

۴- نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و بنگاه های اقتصادی شوروی حق خواهند داشت به بازرگانان ایرانی و شرکتهای بازرگانان و شرکتهای غیردولتی کالاهای شوروی فروخته و از بازرگانان ایرانی و شرکتهای نامبرده کالاهای ایرانی خریداری نمایند.

دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی موافقت مینماید که مجموع ارزش کالاهای وارده شوروی به ایران که به بازرگانان و شرکتهای بازرگانان و شرکتهای غیر دولتی بریال فروخته میشود از مجموع ارزش کالاهائی که از بازرگانان و شرکتهای نامبرده بریال خریداری و با اتحاد جماهیر سوسیالیستی صادر شده است اقلاً کمتر نباشد.

۵- نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و بنگاه های اقتصادی شوروی در موقع گرفتن پروانه برای وارد کردن کالاها با ایران مطابق سهمیه های سالیانه از ارائه گواهینامه صدور کالاهای ایرانی معاف میباشند.

وزارت بازرگانی ایران پروانه وارد کردن کالاها را از روی سهمیه های سالیانه که در بند ۲ این ماده پیش بینی گردیده بدون مانع بنماید که بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و بنگاه های اقتصادی شوروی خواهد داد. فهرست مذکور در بند فوق در حکم پروانه کلی خواهد بود.

۶- دولت ایران موافقت مینماید تحدیدات ارزی را که فعلاً جاری است و تحدیداتی را که ممکن است در مدت اعتبار این قرارداد وضع شود در صورتیکه اینگونه مقررات مانع از اجرای این قرارداد بشود نسبت به بنگاه های شوروی معمول ندارد.

۷- دولت ایران بنماید که بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و همچنین بنگاه های اقتصادی شوروی حق خواهد داد در تمام مناقصه هاییکه ادارات ایرانی برای خرید مصالح و لوازم از خارجه اعلان میکنند با استفاده از شرایطی

که برای همه اشترک کنندگان مقرر میشود اشترک نمایند.

۸- دولت ایران موافقت مینماید که بنمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بنگاه‌های اقتصادی شوروی در مدت اجرای این قرارداد حق بدهد که مطابق قوانین و مقررات موجوده در ایران پمپ‌های بنزین نصب نموده و همچنین مخزنهای نفت و سایر بناهاییکه برای تجارت نفت و مشتقات آن میباشد بسازد.

۹- موافقت حاصل است که هر شش ماه کمیسیون متساوی‌الاعضاء مرکب از اختیارداران وزارت بازرگانی ایران و نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران نتیجه عمل تجارت در دوره شش‌ماهه گذشته اجرای قرارداد بازرگانی و بحر-پیمائی را برای تطبیق دادن جریان تجارت بین طرفین با روح و مفهوم این قرارداد مورد مطالعه قرار بدهد.

ماده دهم: ۱- با در نظر گرفتن منافع بازرگانی ایران و بموافقت ماده ۲۰ عهدنامه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ منعقد بین ایران و جمهوری متحده شوروی سوسیالیستی روسیه و برای تصریح مدلول آن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ترانزیت آزاد را از خاک خود برای محصولات طبیعی و صنعتی ایران بمقصد هر کشور ثالثی میدهد. از طرف خود ایران ترانزیت آزاد را از خاک خود برای محصولات طبیعی و صنعتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بمقصد هر کشور ثالثی میدهد.

۲- بعلاوه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بشرکتهای بازرگانی و بازرگانان ایرانی حق صدور آزاد را بمرمقصدی که باشد برای محصولات طبیعی و صنعتی که از ایران بخاک او وارد گردیده و در آنجا بفروش نرسیده اعطاء میکند. هرگاه معلوم شود محصولاتی که شرکتهای بازرگانی و بازرگانان نامبرده صادر میکنند همان است که وارد کرده‌اند حقوق گمرکی که در موقع وارد کردن محصولات پرداخته‌اند در حین خروج از خاک گمرکی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بشرکتهای بازرگانی و بازرگانان ایرانی مسترد خواهد گردید.

همین حقوق نیز از طرف دولت ایران به بنگاه‌ها و ادارات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که تجارت دارند اعطاء میگردد.

۳- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ترانزیت آزاد را از خاک خود به ایران برای محصولات طبیعی یا صنعتی مذکوره در ذیل که مبداء آن محصولات کشورهایی باشد که با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عهدنامه یا مقاوله نامه یا قرارداد بازرگانی داشته باشند میدهد:

الف- ماشین‌آلات و ابزار و مصالح برای کارخانجات همچنین برای بنگاه‌های

کشاورزی - ماشین آلات و ابزار و مصالح برای ساختمان و نگاهداری خانه‌ها و بناها
 ماشین آلات و ابزار و ملزومات و مصالح برای تأسیس راه‌ها و وسایط نقلیه از هر قبیل و
 استفاده از آنها و برای احتیاجات بنگاه‌های عام‌المنفعه.

ب- دوا از هر قبیل و آلات جراحی و اعضای مصنوعی بدن.

ج- کاغذ و مطبوعات.

د- تخم نوغان.

ه- چای.

و- آلات و ادوات روشنایی و گرم کردن.

ز- دو چرخه و موتورسیکلت و اتومبیل و کامیون و متفرعات و قطعات مجزای آنها.

۴- نسبت سفارشات دولت ایران که برای بازرگانی نباشد بدون فرق در نوع
 سفارشات با استثنای اسلحه و مهمات جنگی که در کشورهای ثالثی داده شده باشد که با
 اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عهدنامه یا مقاله‌نامه یا قرارداد بازرگانی دارند حق
 ترانزیت آزاد از خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داده خواهد شد.

همچنین راجع سفارشات دولت ایران که برای بازرگانی نباشد بدون فرق در
 نوع سفارشات با استثنای اسلحه و مهمات جنگی که در کشورهای ثالثی تهیه شده باشد که با
 اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عهدنامه یا قرارداد بازرگانی ندارند اتحاد جماهیر
 شوروی سوسیالیستی تقاضاهای مربوط بدان حق ترانزیت برای این قبیل سفارشات را با
 منتهای مساعدت تلقی و تسهیلات ممکنه خواهد نمود.

۵- بدیهی است مقررات این ماده بهیچوجه به ترانزیت امانات پستی از خاک اتحاد
 جماهیر شوروی سوسیالیستی بایران که بموجب قرارداد مخصوص مورخ دوم اوت
 ۱۹۲۹ تنظیم گردیده و قرارداد نامبرده طبق مقررات باعتبار خود باقی است لطمه وارد
 نمی‌آورد.

۶- ایران ترانزیت آزاد را از خاک خود با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای
 محصولات طبیعی و صنعتی کشورهاییکه با ایران عهدنامه یا مقاله‌نامه یا قرارداد بازرگانی
 دارند با استثنای اسلحه و مهمات جنگی میدهد.

۷- مقرر است که در مورد اجرای شرایط ترانزیت که در فوق پیش بینی شده
 است هر يك از طرفین متعاهدین رژیم دولت كامله الوداد را بطرف متعاهد دیگر اعطاء
 خواهد کرد.

ماده یازدهم: طرفین متعاهدین موافقت مینمایند که رژیم دولت كامله الوداد را در
 حمل مسافرین و با گاؤ و کالا و سایر بار و بونه بوسیله راه‌های آهن و بطور عموم از راه خشك

و آب و هوا متقابلة بیکدیگر اعطاء نمایند.

هریک از طرفین متعاهدتین چه در مورد تعرفه و عوارض حمل و نقل و کلیه عوارض دیگر مربوط بحمل و نقل و چه در مورد نوبت و نظم و ترتیب و سرعت حمل از تمام راه‌های مذکوره در فوق رژیم دولت کامله الوداد را بطرف متعاهد دیگر اعطاء مینماید.

ماده دوازدهم: ۱- با کشتی‌هاییکه زیر پرچم یکی از طرفین متعاهدتین در دریای خزر سیر مینمایند در بندرهای طرف متعاهد دیگر چه در حین ورود و چه در مدت توقف و چه در موقع خروج از هر حبث مثل کشتی‌های کشوری رفتار میشود.

۲- کشتی‌های مزبوره عوارض بندری دیگر نخواهد پرداخت جز آنچه قانوناً برای کشتی‌های کشوری وضع گردیده آنهم بهمان شرایط و با همان معافیتها. در موقع گرفتن عوارض مزبوره اشیاء مذکوره ذیل جزو کالای وارده یا صادره محسوب و منظور نخواهد شد:

الف- باگاژ مسافری که قسمتی از بار نباشد مقصود از باگاژ علاوه بر بسته‌های کوچک دستی کلیه اشیائی است که بموجب قبض باگاژ حمل میشود.

ب- سوخت و آذوقه برای مستخدمین و سرنشینان و لوازم تجهیزات کشتی باندازه‌ای که برای سیر لازم باشد بشرط اینکه لوازم مزبوره برای گذاشتن در بندر از کشتی خارج نشود.

ج- بارهائیکه بعلت رسیدن صلحه بکشتی و یا در مواقع توقف‌های اتفاقی دیگر در بندر از کشتی خارج شده باشد بشرط اینکه این بارها برای فرستادن به بندر مقصد دوباره بکشتی گذارده شود.

د- بارهائیکه با کشتی‌هایی حمل میشود که ظرفیت آنها کمتر از سه تن ونیم باشد.

ه- بارهائیکه از کشتی بکشتی دیگر نقل میشود برای اینکه حمل آنها در دریا ادامه داده شود.

۳- کابوتاژ بکشتی‌های کشوری طرفین متعاهدتین اختصاص دارد معهذا موافقت حاصل شده است که هر یک از طرفین متعاهدتین بکشتی‌هایی که زیر پرچم طرف دیگر سیر مینمایند حق کابوتاژ را برای حمل و نقل مسافر و بار در دریای خزر بدهد.

۴- صرف نظر از مقررات فوق هر یک از طرفین متعاهدتین ماهیگیری را در آب‌های ساحلی خود تا حد ده میل دریائی بکشتی‌های خود اختصاص داده و این حق را برای خود محفوظ میدارد که واردات ماهی‌های صید شده از طرف کارکنان کشتی‌هایی را که زیر پرچم اوسیر مینمایند از تخفیفات و مزایای خاصی بهره‌مند سازد.

۵- کشتی‌هاییکه در دریا‌های غیر از دریای خزر زیر پرچم یکی از طرفین متعاهدتین

سیر می نمایند در آبهای کشوری و بندرهای طرف متعاقد دیگر از حیث شرایط کشتی رانی و هر گونه عوارض از همان حقوق و مزایایی که در این مورد به کشتی های دولت کامله الوداد اعطاء می گردد بهر مند می شوند.

۶- کشتیهای بلك كش كه كشتی دیگری را بطور بلك می کشند از پرداخت عوارض بندری (از هر تن ظرفیت کشتی) معاف می باشند.

ماده سیزدهم: طرفین متعاهدتین بر طبق اصولی که در عهدنامه مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ بین ایران و جمهوری متحده سوسیالیستی شوروی روسیه اعلام گردیده است موافقت دارند که در تمام دریای خزر کشتیهای جز کشتیهای متعلق به ایران یا به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا متعلق به اتباع و بنگاههای بازرگانی و حمل و نقل کشوری یکی از طرفین متعاهدتین که زیر پرچم ایران یا پرچم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سیر می نمایند نمی توانند وجود داشته باشند.

ماده چهاردهم: تصدیق نامه های ظریف کشتی که از طرف مقامات صالحه طرفین متعاهدتین به کشتیهاییکه زیر پرچم ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در دریای خزر سیر می نمایند داده می شود و مقامات نامبرده از طرف هر یک از دولتین متعاهدتین به دولت متعاقد دیگر اعلام می گردد در بنادر دولتین متقابلاً رسمیت خواهد داشت کشتیهاییکه دارای تصدیق نامه های مزبوره هستند در بنادر طرف متعاقد دیگر مورد معاینه جدید واقع نخواهند گردید و نیز در بنادر طرفین متعاهدتین در دریای خزر تصدیق نامه هایی که راجع به قابلیت سیر کشتی و میزان نشست در آب و سایر اسناد فنی کشتی رانی که از طرف مقامات مذکوره در فوق به کشتیها داده شده است متقابلاً به رسمیت شناخته خواهد شد.

ماده پانزدهم: طرفین متعاهدتین موافقت می نمایند که راجع به اقدامات بهداشتی که باید نسبت به کشتیهای هر یک از طرفین در بنادر طرف دیگر در دریای خزر به عمل آید مقررات قرارداد صحی بین المللی که در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۲۶ در پاریس امضاء شده با رعایت قیودی که هر یک از طرفین متعاهدتین در موقع امضای آن قرارداد نموده اند مجری گردد.

ماده شانزدهم: این قرارداد به تصویب خواهد رسید، این قرارداد برای مدت سه سال منعقد گردیده و از روز مبادله نسخ مصوبه که در اسرع اوقات در مسکو به عمل خواهد آمد دارای اعتبار خواهد بود.

ولی قرارداد از تاریخ امضای آن بطور موقت اجرا خواهد شد فاصله مدت بین امضای قرارداد و مبادله نسخ مصوبه فوق و مدت سه سال فوق محسوب خواهد گردید. هر گاه یکی از طرفین شش ماه پیش از انقضای مدت سه ساله مزبور نسخ قرارداد را

اعلام ندارد قرارداد خود به خود برای مدت غیرمعینی تمدید شده محسوب خواهد شد. در این صورت می توان قرارداد را در هر موقع با اخطارشش ماه قبل فسخ نمود. این قرارداد در دو نسخه و هر نسخه به زبان فارسی و روسی نوشته شده و هر دو متن دارای اعتبار مساوی می باشد.

منقد شده است در تهران به تاریخ پنجم فروردین ماه ۱۳۱۹ مطابق ۲۵ مارس ۱۹۴۰ علیهذا اختیارداران نامبرده در فوق، این قرارداد را امضاء و به مهر خود مهر نمودند.

مکاتبات مظفر اطم و وزیر امور خارجه ایران با سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران

آقای وزیر

با نهایت توقیر مراتب زیر را به استحضار آنجناب می‌رساند:
نظر به اینکه دریای خزر که طرفین متعاهدتین آنرا دریای ایران و شوروی می‌دانند
برای طرفین متعاهدتین دارای اهمیت خاصی می‌باشد موافقت حاصل است که دولتین
اقدامات لازمه را به عمل خواهند آورد تا اتباع کشورهای ثالث که در کشتیهای طرفین
متعاهدتین و در بندرهای واقع در دریای خزر مشغول خدمت هستند از خدمت و توقف خود
در کشتیها و بنادر برای مقاصدی که خارج از حدود وظایف خدمتی محوله به آنها باشد
استفاده ننمایند.

آقای وزیر خواهشمندم احترامات فائقه مرا نسبت به خودتان پذیرید.

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهمصد و چهل.

جناب آقای مظفر اطم، وزیر امور خارجه ایران

آقای سفیر کبیر

با کمال توقیر وصول نامه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ آنجناب را که به مضمون ذیل

است تأیید می‌نمایم:

«نظر به اینکه دریای خزر که طرفین متعاهدتین آن را دریای ایران و شوروی»

«می‌دانند برای طرفین متعاهدتین دارای اهمیت خاصی می‌باشد موافقت حاصل»

«است که دولتین اقدامات لازمه را به عمل خواهند آورد تا اتباع کشورهای»

«ثالث که در کشتیهای طرفین متعاهدتین و در بندرهای واقع در دریای خزر»

«مشغول خدمت هستند از خدمت و توقف خود در کشتی‌ها و بنادر برای مقاصد»
 «که خارج از حدود وظایف خدمتی محوله به آنها باشد استفاده ننمایند».
 مندرجات نامه فوق را در نظر گرفته خواهشمندم احترامات فائده مرا نسبت به خودتان
 پذیرید.

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.
 جناب آقای مائوی فیلمونو، سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران

آقای سفیر کبیر

نظر به ماده ۸ قرارداد بازرگانی و بحریمائی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی
 سوسیالیستی که در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ به امضاء رسیده است با کمال توقیر تأیید می‌نمایم
 که چون به موجب قوانین جاریه ایران بنگاه‌های بازرگانی می‌توانند از بین کارمندان
 خود نمایندگانی برای دفاع حقوق خود در محاکم ایران انتخاب نمایند نمایندگی
 بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران و بنگاه‌های اقتصادی شوروی از
 این حیث مواجه با اشکالاتی نخواهند شد.

آقای سفیر کبیر خواهشمندم احترامات فائده مرا نسبت به خودتان پذیرید.
 تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.
 جناب آقای مائوی فیلمونو، سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران

آقای وزیر

با کمال توقیر وصول نامه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ آنجناب را که به مضمون ذیل
 است تأیید می‌نمایم:

«نظر به ماده ۸ قرارداد بازرگانی و بحریمائی بین ایران و اتحاد جماهیر»
 «شوروی سوسیالیستی که در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ به امضاء رسیده است با»
 «کمال توقیر تأیید می‌نمایم که چون به موجب قوانین جاریه ایران بنگاه‌های»
 «بازرگانی می‌توانند از بین کارمندان خود نمایندگی برای دفاع حقوق خود»
 «در محاکم ایران انتخاب نمایند نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی»
 «سوسیالیستی در ایران و بنگاه‌های اقتصادی شوروی از این حیث مواجه با»
 «اشکالاتی نخواهند شد.»

مندرجات نامه فوق را در نظر گرفته از آنجناب خواهشمندم احترامات فائده مرا
 نسبت به خودتان پذیرید.

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.
جناب آقای مظفر علم، وزیر امور خارجه ایران

آقای سفیر کبیر

با کمال توقیر به استحضار آنجناب می‌رساند که دولت ایران رضایت می‌دهد بشرط معامله متقابل به ترتیب ذیل را نسبت به حمایت علائم بازرگانی مجری بدارد:

۱- اشخاص حقوقی و طبیعی هر يك از طرفین متعاهدتین که دارای بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی می‌باشند در خاک طرف متعاهد دیگر از عین حمایتی که اتباع و اشخاص حقوقی طرف مذکور نسبت به علائم بازرگانی استفاده می‌کنند بهره‌مند خواهند بود مشروط بر اینکه نامبردگان مراسم و مقررات جاری در خاک آن کشور را رعایت نمایند.

۲- طرفین متعاهدتین می‌شوند در کشور خود در آتیه علائم بازرگانی را که به عنوان اسم نوع معینی از کالاها که مورد مصرف عموم واقع شده باشد به رسمیت شناخته و به ثبت نرسانند.

طرفین متعاهدتین یکدیگر را راجع به ترتیب تصدیق امضای اسنادی که به ادارات ثبت علائم بازرگانی ارائه می‌شود. با معافیت این اسناد از هر گونه تصدیق کنسولی مطلع می‌نمایند.

مقررات مذکور در فوق شامل کلیه بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی خواهد بود اعم از اینکه بنگاه‌های مزبور متعلق به دولت یا اتحادیه‌ها یا اشخاص باشد.

آقای سفیر کبیر خواهشمندم احترامات فائده مرا نسبت به خودتان پذیرید.

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.
جناب آقای مانوی فیلیمونو، سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران

آقای وزیر

با کمال توقیر وصول نامه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ آنجناب را راجع به رضایت دولت ایران در اجرای مقررات مربوطه به حمایت بازرگانی به شرط معامله متقابل به شرح ذیل اشعار می‌دارد:

۱- اشخاص حقوقی و طبیعی هر يك از طرفین متعاهدتین که دارای بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی می‌باشند در خاک طرف متعاهد دیگر از عین حمایتی که اتباع و اشخاص حقوقی طرف مذکور نسبت به علائم بازرگانی استفاده می‌کنند بهره‌مند خواهند بود مشروط بر اینکه نامبردگان مراسم و مقررات جاریه در خاک آن کشور را رعایت نمایند.

۲- طرفین متقابلا متعهد می‌شوند در کشور خود در آتیه علائم بازرگانی را که به‌عنوان اسم نوع معینی از کالاها که مورد مصرف عموم واقع شده باشد به رسمیت نشناخته و به ثبت نرسانند.

طرفین متقابلا یکدیگر را راجع به ترتیب تصدیق امضای اسنادی که به ادارات ثبت علائم بازرگانی ارائه می‌شود با معافیت این اسناد از هر گونه تصدیق کنسولی مطلع می‌نمایند.

مقررات مذکور در فوق شامل کلیه بنگاه‌های صنعتی و بازرگانی خواهد بود اعم از اینکه بنگاه‌های مزبور متعلق به دولت یا اتحادیه‌ها یا اشخاص باشد.

مندرجات نامه فوق را در نظر گرفته اطلاع می‌دهم که دولت متبوعه دستدار از طرف خود نیز رضایت می‌دهد نسبت به حفظ علائم بازرگانی همان مقررات را مجری دارد. آقای وزیر خواهشمندم احترامات فائمه مرا نسبت به خودتان پذیرید.

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.

جناب آقای مظراعلم، وزیر امور خارجه ایران

آقای سفیر کبیر

با کمال توقیر به استحضار آنجناب می‌رساند که از این تاریخ برای ثبت گذرنامه‌های کارمندان نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و شعبه‌های آن در موقع ورود کارمندان مذکور به ایران و مسافرت آنها و در موقع تمدید گذرنامه‌های نامبردگان و خارج شدن آنها از ایران ترتیب ذیل برقرار می‌گردد:

گذرنامه‌های کارمندان نمایندگی بازرگانی و اعضای خانواده‌های آنها از طرف نمایندگی بازرگانی برای ثبت به وزارت بازرگانی فرستاده می‌شود و گذرنامه‌های کارمندان شعبه‌های نمایندگی بازرگانی و اعضای خانواده‌های آنها از طرف رؤسای شعبه‌های مذکوره به دفتر فرمانداری مربوطه فرستاده می‌شود.

پس از انجام تشریحات لازمه گذرنامه‌ها با علامت ثبت از طرف وزارت بازرگانی به نمایندگی بازرگانی و از طرف دفترهای فرمانداریها به شعبه‌های مربوطه نمایندگی بازرگانی مسترد می‌شود.

بدیهی است که ترتیب ثبت مذکور در فوق فقط شامل کارمندان و اعضای خانواده‌های کارمندان نمایندگی بازرگانی و شعبه‌های آن خواهد بود که از اتباع شوروی باشند گذرنامه‌های کارمندانی که تبعه شوروی نباشند مطابق ترتیبات عمومی که قوانین کشور برقرار نموده است به ثبت خواهد رسید.

این نامه در مدت اعتبار قرارداد بازرگانی و بحریمائی که بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ منعقد گردیده است معتبر خواهد بود. آقای سفیر کبیر خواهشمندم احترامات فائقه مرا نسبت به خودتان پذیرید. تهران - به تاریخ ۲۵ مارس هزار و نهصد و چهل. جناب آقای مائوی فیلمونو، سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران

آقای وزیر

با کمال توقیر وصول نامه آنجناب را که به مضمون ذیل است تأیید می‌نمایم: «از این تاریخ برای ثبت گذرنامه‌های کارمندان نمایندگی بازرگانی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و شعبه‌های آن در موقع ورود کارمندان مذکور» «به ایران و مسافرت آنها و در موقع تمدید گذرنامه‌های نامبردگان و خارج شدن» «آنها از ایران ترتیب ذیل برقرار می‌گردد: «گذرنامه‌های کارمندان نمایندگی بازرگانی و اعضای خانواده‌های آنها از» «طرف نمایندگی بازرگانی برای ثبت به وزارت بازرگانی فرستاده می‌شود و» «گذرنامه‌های کارمندان شعبه‌های نمایندگی بازرگانی و اعضای خانواده‌های» «آنها از طرف رؤسای شعبه‌های مذکوره به دفتر فرمانداری مربوطه فرستاده» «می‌شود پس از انجام تشریفات لازمه گذرنامه‌ها با علامت ثبت از طرف» «وزارت بازرگانی به نمایندگی بازرگانی و از طرف دفترهای فرمانداریه» «به شعبه‌های مربوطه نمایندگی بازرگانی مسترد می‌شود. بدیهی است که ترتیب» «ثبت مذکور در فوق فقط شامل کارمندان و اعضای خانواده‌های کارمندان نمایندگی» «بازرگانی و شعبه‌های آن خواهد بود که از اتباع شوروی باشند گذرنامه‌های» «کارمندانی که تبعه شوروی نباشند مطابق ترتیبات عمومی که قوانین کشور» «برقرار نموده است به ثبت خواهد رسید. این نامه در مدت اعتبار قرارداد» «بازرگانی و بحریمائی که بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در» «تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ منعقد گردیده است معتبر خواهد بود.» «مندرجات نامه فوق را در نظر گرفته از آنجناب خواهشمندم احترامات» «فائقه مرا نسبت به خودتان پذیرید.»

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.
جناب آقای مظفر علم وزیر امور خارجه ایران

آقای وزیر

با کمال توقیر به استحضار آنجناب می‌رساند که به مناسبت امضای قرارداد بازرگانی و بحریمائی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی لازم می‌داند مسائل مربوطه به شرایط فنی حمل و نقل پارچه بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران و چه بطور ترانزیت و مسائل مربوطه به تسویه حساب بین راه‌های آهن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و راه‌های آهن ایران بابت مساعدت‌های متقابل (استفاده از وسایط نقلیه و غیره) را تنظیم و برای این منظور در ظرف مدتی که بیش از سه ماه از تاریخ امضای قرارداد مزبور نباشد کنفرانس شوروی و ایران مخصوص راه آهن در مسکو تشکیل نماید.

آقای وزیر خواهشمندم احترامات فائده مرا نسبت به خودتان پذیرید.

تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.

جناب آقای مظفر اعلم، وزیر امور خارجه ایران

آقای سفیر کبیر

با کمال توقیر وصول نامه آنجناب مورخه ۲۵ مارس ۱۹۴۰ را که به مضمون ذیل است تأیید می‌نمایم:

«... به مناسبت امضای قرارداد بازرگانی و بحریمائی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لازم می‌داند مسائل مربوطه به شرایط فنی حمل و نقل پارچه بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایران و چه بطور ترانزیت و مسائل مربوطه به تسویه حساب بین راه‌های آهن ایران بابت مساعدت‌های متقابل (استفاده از وسایط نقلیه و غیره) را تنظیم و برای این منظور در ظرف مدتیکه بیش از سه ماه از تاریخ امضای قرارداد مزبور نباشد کنفرانس شوروی و ایران مخصوص راه آهن در مسکو تشکیل نماید.»

با کمال احترام اشعار می‌داد که دولت ایران از طرف خود موافقت می‌نماید مسائل مندرجه در نامه آنجناب را تنظیم و در کنفرانس ایران و شوروی مخصوص راه آهن که برای این منظور در مسکو در ظرف مدتیکه بیش از سه ماه از تاریخ امضای قرارداد بازرگانی و بحریمائی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ نباشد تشکیل خواهد شد اشتراك نماید.

آقای سفیر کبیر خواهشمندم احترامات فائقه مرا نسبت به خودتان پذیرید.
تهران - به تاریخ بیست و پنجم مارس هزار و نهصد و چهل.
جناب آقای مائوی فیلیمونو، سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران ❀

چگونگی اشغال نظامی ایران از زبان چرچیل نخست وزیر انگلستان

تابستان و پائیز ۱۹۴۱

ایجاد يك راه ارتباطی از طریق ایران برای تماس گرفتن با روسیه اهمیت فوق العاده داشت زیرا از یکطرف برای فرستادن سلاحها و مهمات جنگی به شوروی راه اقیانوس منجمد شمالی راه دشواری بود و از طرف دیگر می بایستی ما برای امکانات سوق الجیشی احتمالی خود را آماده می ساختیم. چاههای نفت ایران عامل درجه اولی در جنگ محسوب می شد. يك میسیون آلمانی که افراد آن مستعد و فعال بودند در تهران مستقر شده بود و اعتبار آلمان در ایران بسیار قابل ملاحظه بود. درهم شکستن شورش در عراق و اشغال سوریه از طرف نیروهای انگلیسی - فرانسوی که با سرعت و در موقع مناسب انجام گرفت نقشه های هیتلر را در خاور میانه به کلی از هم پاشیده بود. ما برای اینکه با روسها تماس پیدا کنیم و ارتباط نزدیک برقرار سازیم پیشنهاد کردیم که عملیات مشترکی در ایران شروع کنیم. البته من با نگرانی تمام به جنگ در ایران رضایت دادم ولی چاره ای نبود و دلایل قطعی برای اینکار در دست بود. از اینکه ژنرال ویول در هند بود و می توانست عملیات را اداره کند من بسیار خوشوقت بودم. در روز ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۱ در يك جلسه هیأت وزیران تصمیم گرفته شد که از رؤسای ستاد ارتش سؤال شود که آیا ممکن است در صورتیکه ایران با اخراج هیأت آلمانی مخالفت نماید به عملیات مشترکی با روسها در ایران دست زد. رؤسای ستاد ارتش پیشنهاد کردند که باید با دولت ایران رویه جدی و قاطعی پیش گرفته شود، ژنرال ویول نیز بشدت از این عقیده طرفداری کرد. مشارالیه شب قبل تلگراف زیر را به وزارت جنگ مخابره کرده بود:

«روش دوستانه‌ای که می‌خواهیم در ایران پیش بگیریم برای من غیر قابل فهم است. برای دفاع از هندنهایت لزوم را دارد که آلمانها هر چه زودتر از این کشور اخراج شوند. اگر فوراً دست به عمل نزنیم ممکن است با وضعی شبیه به عراق مواجه گردیم. به علاوه لازم است که از طریق ایران با روسها ارتباط برقرار کنیم و اگر دولت فعلی ایران آماده قبول تسهیلاتی در این زمینه برای ما نیست کافی است که دولت دیگری که رویه دوستانه‌تری داشته باشد بجای آن بنشانیم. بدین منظور باید فوراً فشار شدیدی بر ایران وارد کرد و تا وقتی نتیجه نبرد بین آلمانها و روسها معلوم نشده باید این فشار باشدت هر چه تمامتر وارد گردد...»

من در ۱۱ ژوئیه به ژنرال ویول پاسخ دادم:

«کابینه فردا وضع ایران را مورد مطالعه قرار خواهد داد. من بطور کلی با شما موافقم و میل دارم که انگلیسها و روسها مشترکاً اتمام حجتی برای ایرانیان بفرستند و به آنها اخطار کنند که باید بدون فوت وقت آلمانها را از ایران بیرون کنند و با مسئولیت امتناع از این امر را بپذیرند. مسئله اینست که در شق دوم ما چه نیروئی در اختیار داریم.»

رؤسای ستاد ارتش اعلام کردند که عملیات بصورت عملیات محلی در جنوب انجام خواهد گرفت و ما به يك لشکر که واحدهای نیروی هوایی از آن پشتیبانی نماید برای حفظ امنیت چاههای نفت در جنوب احتیاج خواهیم داشت. ما مجبور بودیم که این لشکر را از نیروهای خود در عراق برداریم در حالیکه نیروهای ما در عراق برای حفظ نظم و امنیت کافی نبود و رؤسای ستاد ارتش به این نتیجه رسیده بودند که اگر طی سه ماه باید نیروهائی به ایران فرستاده شود این نیروها می‌بایستی از مناطق دیگر خاورمیانه به ایران اعزام گردد. آقای ایدن وزیر امور خارجه نظر خود را راجع به این جریانات در یادداشتی مورخ ۲۲ ژوئیه برای من تشریح کرد:

«من امروز صبح با مسئله فشاری که باید به ایران وارد آید مطالعه کردم هر چه بیشتر من این مسئله را مطالعه می‌کنم بیشتر به این نکته پی می‌برم که همه چیز بسته به يك مسئله است: آیا می‌توانیم در عراق نیروهای لازم برای حفظ چاههای نفت ایران متمرکز سازیم؟ حتی کمترین فشار اقتصادی بر ایران، در صورتیکه نتوانیم از لحاظ نظامی این فشار را عملی سازیم، خطرناک است زیرا شاه کاملاً به ارزش و اهمیت چاههای نفت برای ما واقف است و اگر مشکلاتی از طرف ما احساس کند پیشدستی خواهد کرد. به موجب اطلاعاتی که از منابع موثق رسیده نیروهای ایران در مرزهای روسیه و عراق و مناطق نفتخیز متمرکز می‌شوند من امیدوارم تا آنجا که ممکن است نیروهای خود را در عراق تقویت کنیم. اگر ما قبل از اینکه روسها در جنوب شکست‌های بزرگی متحمل شوند موفق به اینکار شویم، خواهیم

توانست اراده خود را بدون اینکه مجبور شویم به قوه قهریه متوسل گردیم به ایرانیان تحمیل کنیم اما نباید اقدامات دیپلماتیک ما از حدود امکانات نظامی ما تجاوز کند زیرا در غیر اینصورت با مصائب بزرگی روبرو خواهیم شد. یک عامل دیگر نیز ایجاب می کند که هر چه زودتر قوای خود را در عراق تقویت کنیم. اگر روسیه با شکست مواجه گردد، ما باید آماده باشیم که خود چاههای نفت ایران را اشغال کنیم و از آن دفاع نماییم زیرا در چنین صورتی آلمانیها فشار غیر قابل تحملی به ایرانیان وارد خواهند ساخت که ما را بیرون کنند.»



من اطمینان نداشتم که مسئله عملیات در ایران مورد مطالعه دقیق و دستجمعی قرار گرفته باشد و از طرفی تنها راه موفقیت، انجام چنین مطالعاتی بود. لذا در ۱۳ ژوئیه دستور دادم که یک کمیسیون مخصوص تحت ریاست معاون نخست وزیر برای رسیدگی به مسئله ایران تشکیل شود:

«من تصور نمی کنم که عملیات، که در صورت امتناع ایران از قبول تقاضاهای ما منجر به جنگ با ایران خواهد شد تا کنون با دقتی که لازم است مورد مطالعه قرار گرفته باشد. من معتقدم که باید برای مطالعه این مسئله مذاکرات و مشاورات لازم و نزدیک به عمل آید و وزارت امور خارجه و فرماندهی عالی نیروهای ما در خاور میانه و حکومت هند در آن خصوص تماس نزدیک با یکدیگر داشته باشند. ما بدون داشتن نقشه های معین برای مقابله با هر گونه واقعه احتمالی نباید دست به چنین کار خطرناکی بزنیم. مثلاً اگر نیروهای ایران که در اطراف چاههای نفت اهواز تمرکز یافته اند اعضای انگلیسی شرکت نفت را بازداشت و به عنوان گروگان نگاهدارند ما چه خواهیم کرد؟ بختیارها و ایلات اطراف چه رویه ای پیش خواهند گرفت؟ آیا احتمال این هست که چاههای نفت را برای اینکه بدست ما نیفتد منهدم کنند؟ باید کاملاً به این نکته توجه داشت که از عمل فجیع بمباران تهران خودداری شود.

آیا نیروهای ما به آن اندازه نیرومند هستند که با وجود مقاومت محلی و رسمی ایرانیها بتوانند چاههای نفت اهواز را اشغال کنند؟ در شمال کشور تا چه حدودی پیش خواهیم رفت؟ فرودگاههایی که قابل استفاده می باشند در کجاست؟ اگر ایرانیها از همکاری با ما خودداری کنند از راه آهن ایران چگونه استفاده خواهد شد؟

این مسائل و بسیاری مسائل دیگر احتیاج به مطالعه دقیق دارد. مناسب است که معاون نخست وزیر تمام این مسائل را با وزارت امور خارجه و وزارت جنگ و وزارت امور هند مورد مطالعه قرار دهد و گزارشی در اول هفته آینده به کابینه جنگی تسلیم نماید. در ضمن تمام اقدامات مقدماتی باید شروع شود. من با اتخاذ سیاست قاطعی در این زمینه موافقم

ولی این عملیات متضمن خطرات عظیمی است و نباید بدون مطالعه آنها را به مرحله اجرا گذاشت و کلیه جنبه‌های کار را باید در نظر گرفت.»
 من یقین داشتم که تشابه املاء اسمهای ایران و عراق (به لاتین Iran و Irak نوشته می‌شود) موجب ابهام و اختلافاتی خواهد شد.

۲ اوت ۱۹۴۹

اذ نخست وزیر به وزیر امور خارجه

بهرتر است در تمام مکاتبات به جای کلمه «ایران» کلمه «پرس» را بکار ببرند زیرا تشابه املاء لغات «ایران» و «عراق» ممکن است موجب ابهامات خطرناکی گردد. در صورت لزوم می‌توان پس از ذکر کلمه «پرس» کلمه (ایران) را بین پرانتز ذکر کرد. در مکاتبه رسمی با دولت ایران البته باید کلمه‌ای انتخاب شود که دولت ایران ترجیح می‌دهد. از اینکه اخیراً (۱۹۴۹) شنیده‌ام دولت ایران با قبول کلمه «پرس» به جای کلمه «ایران» در مکاتبات رسمی موافقت کرده بسیار خوشحال شدم.

کمیسیونی که مأمور مطالعه وضع ایران شده بود گزارشی تهیه کرده بود که به کابینه جنگی تسلیم کرد و من برای ملاقات با پرزیدنت در راه بودم که گزارشی را به اطلاع من رساندند. پیامی که از طرف ایرانیها رسیده بود نشان می‌داد که دولت ایران از قبول تقاضای ما مبنی بر اخراج عناصر آلمانی از ایران امتناع ورزیده و ما چاره‌ای جز توسل به زور نداریم.

مرحله بعدی این بود که نقشه‌های خود را از لحاظ دیپلماتیک و نظامی بانقشه روس‌ها مطابقت دهیم.

در روز ۱۳ اوت آقای ایدن آقای مایسکی سفیر شوروی را در وزارت امور خارجه به حضور پذیرفت و موافقتی بر اساس یادداشتی که می‌بایستی به ایران تسلیم نمائیم امضا شد. این اقدام دیپلماتیک به منزله آخرین حرف ما بود. آقای مایسکی به وزیر خارجه اظهار داشت که «دولت شوروی بلافاصله پس از تسلیم این یادداشت حاضر برای عملیات نظامی خواهد بود ولی بدون شرکت ما دست به کاری نخواهد زد» وقتی من از این موضوع اطلاع حاصل کردم فوراً به وزیر خارجه تلگراف نمودم که «نظر روسها کاملاً منطقی است و ما باید مشترکاً و در موقع مناسب دست به عملیات بزنیم».

در حال مجبور بودیم که وارد عمل شویم. مسئله لزوم انتقال نیروهای بیشتری به خاورمیانه در صورتی که مقاومت ایرانیها شدیدتر از آن باشد که ما حدس زده بودیم، می‌بایستی مورد مطالعه قرار می‌گرفت:

در ۲۴ اوت یعنی روز قبل از تاریخی که برای ورود به ایران تعیین شده بود، من

یادداشت زیر را برای رؤسای ستاد ارتش فرستادم:

«لازم است فوراً نیروهای کمکی دیگری به طرف مشرق بفرستیم. آیا راست است که لشکر دهم هندی در هر تیب فقط یک گردان انگلیسی دارد؟ در این صورت باید سه گردان انگلیسی فوراً به نیروهای ژنرال کینان ملحق گردند.

چون ژنرال اوچینلک می‌خواهد بازم چند هفته در صحرای لیبی از عملیات تهاجمی خودداری کند باید به او فرمان داد که آن قسمت از نیروهایش را که بیشتر از میزانی است که در نظر گرفته شده بوده به طرف مشرق سوق دهد. بایستی فوراً این نیروها حرکت کنند. اگر کارها بروفق مراد انجام گرفت باز گرداندن این نیروها کار آسانی است.

بهمن اطلاع دهید که ما تا چه حد می‌توانیم از نیروهائی که در مصر داریم استفاده کنیم. من تصور می‌کنم که قبرس مورد تهدید خطر فوری نیست.»

برای جلوگیری از هر گونه اقدام دشمنانه احتمالی دولت ایران در ۲۲ ژوئیه به کینان فرمانده نیروهای مادر عراق دستور داده شده بود که خود را آماده سازد تا در صورت لزوم پالایشگاه نفت آبادان و چاههای نفت مجاور آن و چاههای نفت خانقین را در ۴۰۰ کیلومتری شمال این منطقه اشغال نمایند.

وقتی به یادداشت مورخ ۱۷ اوت انگلیس و شوروی پاسخ مثبت داده نشد تاریخ ورود نیروهای روس و انگلیس به ایران ۲۵ همان ماه تعیین گشت.

نیروهای امپراطوری اینطور تقسیم شده بودند: لشکر پیاده هشم هندی به فرماندهی ژنرال هاروی در منطقه آبادان؛ تیب نهم زره پوش، یک گردان تانک هندی و چهار گردان و یک هنگ توپخانه انگلیسی به فرماندهی ژنرال سلیم در منطقه خانقین. پشتیبانی هوایی با یک گروه شکاری و یک گروه بمب افکن به عمل می‌آمد.

هدف اول این بود که چاههای نفت تصرف شود و هدف دوم پیشروی در ایران با کمک روس‌ها و تصرف راههای ارتباطی کشور و برقراری ارتباط با بحر خزر بود. احتمال می‌رفت که دولشکر ایرانی در جنوب که ۱۶ تانک داشتند و سه لشکر ایرانی در شمال دست به مقاومت بزنند.

پالایشگاه آبادان در سحرگاه ۲۵ اوت توسط یک تیب پیاده که با کشتی‌های جنگی از بصره حرکت کرده بودند تصرف شد. اکثر قوای ایران در این منطقه غافلگیر شدند ولی به وسیله کامیون موفق به فرار گردیدند. در خیابانها زد و خوردی بین قوای ما و قوای ایران روی داد و چند کشتی جنگی ایرانی اسیر شدند. در همان وقت واحدهای دیگری از لشکر هشم از راه زمین خرمشهر را تصرف کردند و قسمتی از این واحد به طرف شمال برای تصرف اهواز حرکت نمودند. نیروهای ما هنگامی به اهواز رسیدند که شاه فرمان آتش بس

داده بود. ژنرال ایرانی که فرمانده قوای اهواز بود به نیروهای خود دستور داد که به سر بازخانه‌ها بازگردند. چاههای نفت در شمال بهسولت تصرف شد و ژنرال سلیم در راه کرمانشاه ۴۵ کیلومتر پیشروی کرد. در این جا به گردنه خطرناک «پاطاق» رسیدند و اگر ایرانیها در آنجا مقاومت می کردند قوای ما مدت نامحدودی در آنجا متوقف می ماند.

يكستون اهزام شد تا این گردنه را از طرف جنوب دور بزند. این ستون از برخورد با مقاومت مختصری در ۲۷ اوت به شاه آباد واقع در پشت خط دفاعی ایرانیها رسید. این مانور که با چند بمباران هوایی همراه بود اراده مقاومت مدافعین را درهم شکست و با عجله مواضع خود را در گردنه پاطاق ترک کردند. پیشروی به طرف کرمانشاه ادامه یافت. در ۲۸ اوت نیروهای ما خود را با قوای دشمن که راه سد کرده بودند مواجه یافتند. اما در همان لحظه‌ای که قوای ما می خواستند حمله کنند يك افسر ایرانی با پرچم سفید پیش آمد و نبرد خاتمه یافت. تلفات ما فقط ۲۲ نفر کشته و ۴۲ نفر زخمی بود.

به این ترتیب عملیات نظامی کوتاه و متعددی که به وسیله قوای نیرومندی علیه يك دولت ضعیف و پیرشروع شده بود پایان پذیرفت. بریتانیای کبیر و روسیه به خاطر حیات خود مبارزه می کردند *Inter arma silent leges* (جمله به لاتین در کتاب آمده و منظور اینست که: در جنگ همه چیز مجاز و قانونی است - مترجم) باید خوشوقت باشیم که پیروزی ما استقلال ایران را محفوظ نگاهداشت.



مقاومت ایرانیها چنان سرعت از هم پاشید که روابط با کرملین فقط به صورت روابط سیاسی در آمد.

منظور اصلی ما از پیشنهاد حمله به ایران برقراری رابطه‌ای بین خلیج فارس و دریای خزر بود. به علاوه ما امیدوار بودیم که با استقرار همکاری مستقیم بین قوای انگلیسی و شوروی روابط نزدیک تر و دوستانه تری با متفق جدید خود برقرار سازیم. البته ما در خصوص اخراج یا بازداشت کلیه آلمانی هائی که در ایران بودند با یکدیگر موافق بودیم و می خواستیم به این ترتیب به آنتریکها و توطئه های آلمانی ها در تهران و سایر نقاط خاتمه دهیم. مسائل مهم و حساس نفت، کمونیسم و آینده ایران در مرحله دوم اهمیت قرار داشت ولی به عقیده من نمی بایستی مانع از دوستی و حسن نیت متقابل ما بشود.

۲۷ اوت ۱۹۴۱

از نخست وزیر به ژنرال ایسی

برای دسای ستاد ارتش

حال که مقاومت ایرانیان چندان جلدی به نظر نمی رسد می خواهم بدانم چه نقشه‌ای

برای ادامه پیشروی ما در نظر گرفته شده و چگونه می‌خواهیم ارتباط خود را با روسها برقرار سازیم و راه ایران و فعالیت آنها برای خود تضمین نمائیم. منظور فقط این نیست که در مناطق نفت خیز مستقر شویم بلکه باید با روسها رابطه برقرار نمائیم. ما بعضی پیشنهادها به شاه کرده‌ایم معذرا ممکن است آنها را رد کنند یا آنکه روسها با آن موافقت ننمایند. در این صورت نقشه ما برای ایجاد رابطه با روسها چیست و عملیاتی که نیروهای مادر هفته آینده باید انجام دهند کدام است؟

۳۰ اوت ۱۹۴۱

اذن نخست وزیر به ژنرال ویول

من از اینکه ماجرای ایران با موفقیت خاتمه یافته بسیار خوشوقتم. اکنون هیچ اشکالی برای بازگشت شما به اینجا همانطور که پیشنهاد کرده‌اید نیست. نقشه‌های شما درباره راه آهن بسیار مورد توجه من قرار گرفت و آنها را در این جا به دقت مطالعه می‌کنم. همه از اینکه شما پیروزیهای جدیدی بدست آورده‌اید خوشحالند. اما چون حضور ژنرال ویول در تهران لازم و ضروری به نظر رسید مسافرت او به انگلستان به آینده موکول گردید به علاوه چون وی به خوبی به زبان روسی آشنائی داشت من امیدوار بودم که بتواند رابطه بیشتری بین ما و فرماندهی عالی روس برقرار سازد.

۱ اول سپتامبر ۱۹۴۱

اذن نخست وزیر به ژنرال ویول

من در این نکته که حضور شما در تهران فعلا برای بولارد (سفیر انگلیس در ایران) مفید است با رؤسای ارتش هم عقیده هستم باید مسائل نظامی را در آنجا حل کنید و نفوذ روسها را تا حدودی که عاقلانه باشد حفظ نمائید.

۴ سپتامبر ۱۹۴۱

اذن نخست وزیر به سر بولارد - تهران

ما نمی‌توانیم پیش بینی کنیم که جنگ در این منطقه چه تحولاتی خواهد یافت اما باید به هر قیمتی شده و با فوریت هر چه تمامتر راههای خلیج فارس و دریای خزر را توسعه داد و حداکثر استفاده را از آن برای کمک رساندن به روسها نمود. احتمال دارد که نیروهای معظم انگلیسی از ایران در طی سال ۱۹۴۲ دست به عملیات بزنند و نیروی هوایی مقتدری در این کشور مستقر خواهد شد.

ما امیدواریم که اشغال تهران از طرف انگلیسها و روسها لازم نباشد و با الاقل در این مرحله از جنگ لزومی پیدا نکند اما دولت ایران باید همکاری صادقانه‌ای را با ما شروع کند و گرمی خواهد تهران اشغال نشود به اندازه کافی از خود در این باره حرارت و علاقمندی

نشان دهد. ما تاکنون اقدامی علیه شاه نکرده ایم...
 ما می‌خواهیم آنچه را که احتیاج داریم به وسیله انعقاد قراردادهائی با دولت ایران بدست آوریم و بهیچوجه میل نداریم با آنها علناً دشمنی کنیم ولی باید بهر ترتیبی شده تقاضاهای ما را بر آورند. شما می‌توانید با تهدید ایرانیها به این مسئله که تهران از طرف روسها اشغال خواهد شد تمام تقاضاهائی که ما داریم به آنها بقبولانید. نباید از تندرویها وسوء استفاده‌های روسها ترسید زیرا تنها آرزو وخواست آنان این است که کمکهائی که از امریکا می‌رسد به آزادی از ایران عبور داده شود.

۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱

اذنخت وزیر به استالین

من آرزو مندم که با ایران اتحادی منعقد کنیم و در این کشور همکاری نزدیک و دوستانه‌ای با نیروهای شما برقرار سازیم. علائمی در دست است که نشان می‌دهد در قبایل ایران اغتشاشاتی بوقوع خواهد پیوست و قدرت حکومت مرکزی از هم خواهد پاشید.
 اگر این اغتشاشات دامنه پیدا کند ما باید از نیروهای خود برای از میان بردن آن استفاده کنیم و نقل و انتقال نیروهای ما و مهمات و خواروبار ایشان در راههای شومس و راه آهن مانع از رساندن کمک به شما خواهد شد در حالیکه منظور اصلی ما این است که تا حد ممکن میزان استفاده از راههای ایران را برای انتقال آنچه می‌خواهیم به شما برسانیم بالا ببریم. منظور اصلی ما باید این باشد که ایرانیان را و ادارات سازمان نظام را در داخله کشور خود حفظ کنند و ما خود به جنگ ادامه دهیم. دستوراتی که جنابعالی در این خصوص داده‌اید وضع ما را در این صحنه که از حیث عملیات نظامی در درجه دوم اهمیت قرار دارد بهبودی خواهد بخشید.

۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱

اذنخت وزیر به لرد بیودبروک، دلمامودیت (دوسیه)

ژنرال ویول قصد دارد به بغداد رفته و از آنجا به تفلیس برود و آنگاه به هند باز گردد.
 او زبان روسی را به خوبی صحبت می‌کند و من می‌خواهم اداره با فرماندهی نیروهائی که در عملیات آینده در حوزه بحر خزر دست بدست روسها خواهند داد به او محول کنم.
 لذا لازم است که با مقامات نظامی روس راجع به وضع جبهه جنوبی شوروی و وضع ایران مذاکراتی انجام دهد. شما می‌توانید در این خصوص در مذاکرات خود با شوروی صحبت کنید و سعی نمائید که حداکثر استفاده از این منظور شود.

۱۲ اکتبر ۱۹۴۱

از نخست وزیر به استالین

تنها نفعی که ایران برای ما دارد این است که به ما اجازه می‌دهد سدی در برابر پیشروی آلمانی‌ها به طرف مشرق ایجاد کنیم و سپس کمکهای لازم به شما را به منطقه دریای خزر برسانیم:

اگر شما می‌خواهید از پنج یا شش لشکری که در ایران دارید برای جنگ در جبهه روسیه استفاده کنید ما مسئولیت حفظ نظم را در سراسر ایران و بهبودی وضع راههای این کشور را به عهده می‌گیریم. من از طرف بریتانیا قول می‌دهم که ما با قبول این مسئولیت بهیچوجه قصد نداریم چه در هنگام جنگ و چه پس از آن امتیازاتی در ایران به ضرر منافع دولت شوروی برای خود بدست آوریم.

در هر صورت لازم است هر چه زودتر یک قرارداد سه جانبه با ایران امضاء شود تا به این ترتیب از وخامت وضع و توسعه اغتشاشات داخلی که منجر به قطع راه ارتباط با شما خواهد شد جلوگیری به عمل آید. ژنرال ویول در ۱۸ اکتبر وارد تفریس خواهد شد و با ژنرال‌های شما در خصوص کلیه مسائلی که شما آنها را مأمور حل و فصل این مسائل سازید مذاکره خواهد کرد.

برای بیان احساسات ما در برابر دفاع دلیرانه و مبارزه وسیعی که شما علیه دشمنان مشترک می‌کنید کلمات قدرتی ندارند. ما امیدواریم این احساسات را با عمل و اقدامات خود به شما ثابت نماییم.

تمام قراردادهائی که ما می‌خواستیم با شورویها منعقد سازیم به آسانی و سرعت منعقد شد. شرایط اصلی که به دولت ایران تحمیل شد قطع هرگونه مقاومت و اخراج آلمانیها و حفظ بی‌طرفی در تمام مدت جنگ و آزادی متفقین برای استفاده از خطوط ایران جهت رساندن مواد جنگی به روسیه بود. اشغال ایران با مسالمت پایان پذیرفت. نیروهای انگلیسی و روسی دوستانه با یکدیگر برخورد کردند و تهران در ۱۷ سپتامبر از طرف سربازان دو کشور اشغال شد و شاه قبل از این روز به نفع فرزند ۲۲ ساله لایق خود از سلطنت کناره‌گیری کرد. وی با نظریات متفقین موافقت نمود و در ۲۰ سپتامبر حکومت سلطنتی مشروطه را مجدداً برقرار ساخت. کمی بعد پدرش به تبعیدگاه راحتی عزیمت کرد و در ژوئیه ۱۹۴۴ در جوهانسبورگ درگذشت. ما اکثر قوای خود را از این کشور فراخواندیم و فقط نیروهائی که برای محافظت خطوط ارتباطی لازم بود در ایران نگاه داشتیم و تهران در ۱۸ اکتبر از طرف انگلیسها و روسها تخلیه شد.

بعدها نیروهای مانع فرمان ژنرال کینان مواضع دفاعی مملکت را برای جلوگیری از حمله احتمالی ارتش آلمان از طرف ترکیه یا قفقاز تقویت کردند و اقداماتی به عمل آوردند تا در صورت وقوع چنین حمله‌ای کمکهای لازم را فوراً به این منطقه برسانند. منظور اصلی ما از همانوقت این بود که راههای بزرگی برای رسانیدن حداکثر کمک به روسها در ایران ایجاد نمائیم. دولت ایران با ما کاملاً موافق بود و ما توانستیم بنادر را بزرگتر کنیم و راههای شوسه را توسعه دهیم و خطوط آهن و آبی را تعمیر کرده راندمان آنها را بالا ببریم. این عملیات که ابتدا به وسیله قوای انگلیسی در سپتامبر ۱۹۴۱ شروع شد و امریکاییها بعداً به آن ادامه دادند به ما اجازه داد که طی چهار سال ونیم پنج میلیون تن مواد و مهمات از راه ایران به روسیه برسانیم. ❀

❀ سروینستون جرجیل: خاطرات جنگ دوم جهانی (کتاب دوم از جلد سوم)، ترجمه

تورج فرازمنده، تهران، انتشارات نیل، صفحات ۸۴ تا ۹۲

قانون اجازه مبادله پیمان اتحاد

منعقدہ بین دولت شاہنشاهی ایران و دولت اتحاد جماہیر شوروی و انگلستان

مادہ واحدہ: مجلس شورای ملی پیمان اتحاد بین دولت شاہنشاهی ایران و دولت اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی و انگلستان را کہ مشتمل بر ۹ فصل و شش نامہ می باشد و در تاریخ ۲۴ آذر ماہ ۱۳۲۰ از طرف نمایندگان سہ دولت پاراف شدہ تصویب و بہ دولت اجازه می دہد امضاء و مبادلہ شود. این قانون کہ مشتمل بر یک مادہ و متن پیمان اتحاد پیوست آن می باشد در جلسہ ششم بہمن ماہ یکہزار و سیصد و بیست بہ تصویب مجلس شورای ملی رسیدہ است.

رئیس مجلس شورای ملی: حسن اسفندیاری

پیمان اتحاد سہ گانہ

(۹ بہمن ۱۳۲۰)

اعلیحضرت ہمایون شاہنشاه ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاہ بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطور ہندوستان و ہیئت رئیسہ شورای عالی اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر نظر بہ اصل منشور اتلانٹیک کہ رئیس جمہور دول متحدہ امریکا و نخست وزیر دولت انگلستان در چہار دہم ماہ اوت ۱۹۴۱ بر آن توافق کردہ و بہ جہان اعلام نمودہ اند و دولت اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی نیز در بیست و چہارم سپتامبر ۱۹۴۱ اصل مزبور را تأیید نمودہ و دولت اعلیحضرت ہمایون شاہنشاه ایران ہم توافق کامل خود را با آن اصل ابراز می نمایند کہ باملل دیگر جہان بطور یکسان از آن بہرہ مند شوند و چون آرزو مند می باشند کہ رشتہ دوستی و حسن تفہام فیما بین

استوار شود و نظر به اینکه این مقاصد به وسیله عقد پیمان اتحاد بهتر حاصل می شود توافق نمودند که برای این منظور پیمانی منعقد سازند و نمایندگان مختار خود را از این قرار تعیین نمودند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران: جناب آقای علی سهیلی وزیر امور خارجه شاهنشاهی؛ اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطور هندوستان، به نام مملکت متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی: جناب آقای سر ریدرویلیم بولارد، وزیر مختار و نماینده فوق العاده اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران؛ هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: جناب آقای اندریویچ اسمیرنوف سفیر کبیر فوق العاده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران.

و نمایندگان مزبور اختیارات نامه خود را ارائه نمودند که صحیح و معتبر بوده و بر مقررات ذیل موافقت کردند:

فصل اول: اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء بحار و امپراطور هندوستان و هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (که از این پس آنها را دول متحده خواهیم نامید) مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می کنند که تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم بدارند.

فصل دوم: مابین اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران از یک طرف و دول متحده از طرف دیگر پیمان اتحادی بسته می شود.

فصل سوم: ۱- دول متحده مشترکاً و هر یک منفرداً تعهد می شوند که به جمیع وسایلی که در اختیار دارند ایران را در مقابل هر تجاوزی از جانب آلمان یا هر دولت دیگر دفاع نمایند.

۲- اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران تعهد می شوند که:

الف- به جمیع وسایلی که در دست دارند و به هر وجه ممکن شود با دول متحده همکاری کنند که تعهد فوق انجام یابد ولیکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب- برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد به دولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه دیگر به دول متحده حق غیر محدود بدهند که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران بکار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید به هر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند. راههای آهن و راهها و رودخانهها و میدانهای هواپیمائی و بنادر و لوله های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی سیم مشمول این قهره می باشند.

ج- هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه بنمایند که برای منظور نگاهداری و بهبود وسائل ارتباطیه مذکور در فقره (ب) مصالح و کارگر فراهم شود.
د- به اتفاق دول متحده هر گونه عملیات سانسوری که نسبت به وسائل ارتباطیه مذکور در فقره (ب) لازم بدانند برقرار کنند و نگاه بدارند.

۳- واضح و مسلم است که در اجرای فقرات (ب-ج-د) از بند دوم این فصل دول متحده حوائج ضروری ایران را کاملاً منظور نظر خواهند داشت.

فصل چهارم: ۱- دول متحده می‌توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریائی و هوائی بعهده‌ای که لازم بدانند نگاه دارند و تا جائی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا آنجا نگاهداشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد. جمیع مسائل مربوط به روابط بین قوای دول متحده و ادارات دولت ایران حتی الامکان با همکاری ادارات ایران تسویه خواهد شد به نحوی که مأمونیت قوای مزبور محفوظ باشد. مسلم است که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود و نسبت به ادارات و قوای تأمینیه ایران و زندگانی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران هر قدر ممکن باشد کمتر مزاحمت خواهند نمود.

۲- هر چه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان يك یا چند قرارداد راجع به تعهدات مالی که دول متحده به سبب مقررات این فصل و فقره (ب-ج-د) از بند دوم فصل سوم برعهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و بکار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فیما بین منعقد خواهد شد. قرارداد مخصوصی منعقد خواهد شد مابین دول متحده و دولت شاهنشاهی ایران که معین خواهد کرد که بعد از جنگ ابنیه و اصلاحات دیگری که دول متحده در خاک ایران انجام داده باشند به چه شرایط به دولت شاهنشاهی ایران واگذار می‌شود در قراردادهای مزبور مصونیت‌هایی هم که قوای دول متحده در ایران از آن برخوردار خواهند بود مقرر خواهد گردید.

فصل پنجم: پس از آنکه کلیه مخاصمه مابین دول متحده با دولت آلمان و شرکای آن به موجب يك یا چند قرار متارکه جنگ متوقف شد دول متحده در مدتی که زیاده از ششماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از ششماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد.

فصل ششم: ۱- دول متحده متعهد می‌شوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که به تمامیت خاک و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد و

پیمان‌هایی نبیندند که با مقررات این پیمان منافات داشته باشد و متعهد می‌شوند در امری که مستقیماً با منافع ایران مرتبط باشد با دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مشاوره نمایند.

۲- اعلیحضرت همایون شاهنشاه متعهد می‌شوند که در روابط خود با کشورهای دیگر روشی اختیار نکنند که با اتحاد منافی باشد یا پیمان‌هایی منعقد نکنند که با مقررات این پیمان منافات داشته باشد.

فصل هفتم: دول متحده مشترکاً متعهد می‌شوند که بهترین مساعی خود را بکار ببرند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند.

پس از آنکه این پیمان اعتبار یافت برای بهترین وجه عمل کردن به این تعهد مابین دولت ایران و دول متحده مذاکرات شروع خواهد شد.

فصل هشتم: مقررات این پیمان مابین اعلیحضرت همایون شاهنشاه و هر یک از دو طرف معظم معاهد دیگر مانند تعهدات دو طرفی یکسان، الزام آور است.

فصل نهم: این پیمان پس از امضاء معتبر است و تا تاریخی که برای بیرون بردن قوای دول متحده از خاک ایران بر طبق فصل پنجم مقرر شده به اعتبار باقی خواهد بود.

بنابر این نمایندگان مختار مذکور در فوق این پیمان را امضاء و مهر کرده‌اند.

در تهران به نسخه فارسی و انگلیسی و روسی تحریر شد و هر سه نسخه معتبر خواهد بود.

علی سهیلی - ر. دلیو . بولارد - ا. اسمیرنوف

ضمیمه اول

سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران.

تهران ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲

آقای وزیر

با عطف به بند اول از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد مفتخرأ از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به جناب عالی اطمینان می‌دهم که مقررات این بند را دولت متبوع من چنین معنی می‌کنند که آن مقررات به هر کنفرانس صلحی خواه کنفرانسهای متعدد که در پایان جنگ حاضر منعقد شود و همچنین به کنفرانسهای بین‌المللی دیگر تعلق خواهد گرفت و بنابر این متعهد می‌شوند که در کنفرانسهای مزبور هیچ امری را که به تمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد تصویب ننمایند و نیز در کنفرانسهای مزبور وارد هیچ مذاکره نشوند که به منافع مستقیم ایران مرتبط باشد مگر اینکه با دولت ایران مشاوره کنند.

علاوه بر این دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نهایت کوشش خود را بکار خواهند برد که ایران در مذاکرات صلحی که مستقیماً بمنافع او مرتبط باشد با دول دیگر بطور تساوی نماینده داشته باشد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

۱. اسمیر نوف

جناب آقای علی سهیلی، وزیر امور خارجه شاهنشاهی ایران - تهران

ضمیمه اول

سفارت انگلیس - تهران، بهمن ۱۳۲۰

آقای وزیر

با عطف به بند اول از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد مفتخراً از جانب دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به جناب عالی اطمینان می دهم که مقررات این بند را دولت متبوع من چنین معنی می کنند که آن مقررات به هر کنفرانس صلحی خواه یک کنفرانس خواه کنفرانس های متعدد که در پایان جنگ حاضر منعقد شود و همچنین به کنفرانس های بین المللی دیگر تعلق خواهد گرفت و بنا بر این متعهد می شوند که در کنفرانس های مزبور هیچ امری را که به تمامیت خاک ایران و حاکمیت یا استقلال سیاسی ایران مضر باشد تصویب نمایند و نیز در کنفرانس های مزبور وارد هیچ مذاکره نشوند که به منافع مستقیم ایران مرتبط باشد مگر اینکه با دولت ایران مشاوره کنند. علاوه بر این دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نهایت کوشش را بکار خواهند برد که ایران در مذاکرات صلحی که مستقیماً بمنافع او مرتبط باشد با دول دیگر بطور تساوی نماینده داشته باشد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

ر. دبلیو. بولارد

جناب آقای علی سهیلی وزیر امور خارجه شاهنشاهی ایران - تهران

ضمیمه دوم

وزارت امور خارجه، شماره (۲۹۵۲)، تاریخ: نهم بهمن ۱۳۲۰

آقای سفیر کبیر

با عطف به بند دوم از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضا شد مفتخراً از جانب دولت ایران به جناب عالی اطمینان می دهم که دولت ایران بنا بر بند مزبور خلاف تعهدات خود می داند که چنانچه این دو دولت هر دو با دولت دیگری روابط سیاسی نداشته باشند دولت

ایران با آن دولت روابط سیاسی نگاه بدارد. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائده را تجدید می نمایند.

علی سهیلی

جناب آقای آندره آندریویچ اسمیرنوف، سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

ضمیمه دوم

وزارت امور خارجه، شماره (۲۹۵۲)، تاریخ نهم بهمن ۱۳۲۰

آقای وزیر مختار

با عطف به بند دوم از فصل ششم از پیمان اتحادی که امروز امضاء شد مفتخرأ از جانب دولت ایران به جناب عالی اطمینان می دهیم که دولت ایران بنا بر بند مزبور خلاف تعهدات خود می داند که چنانچه این دو دولت هر دو با دولت دیگری روابط سیاسی نداشته باشند دولت ایران با آن دولت روابط سیاسی نگاه بدارد. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائده را تجدید می نمایند.

علی سهیلی

جناب سر ریدر ویلیام بولارد، وزیر مختار و نماینده فوق العاده اعلی حضرت پادشاه انگلستان - تهران

ضمیمه سوم

سفارت کبیرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران - تهران، ۲۹ ژانویه

۱۹۴۲

آقای وزیر

افتخار دارم از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به جناب عالی اطمینانهای زیر را ابلاغ نمایم:

۱- راجع به فقره (۲) فصل سوم از پیمان اتحادی که امروز امضاء شده است دول متحده از دولت ایران معاضدت قوای نظامی او را در هیچ جنگ و با عملیات نظامی بر ضد يك یا چند دولت خارجه تقاضا نخواهند نمود.

۲- راجع به فقره (۲) فصل ۴. مسلم است که این پیمان متضمن شرایطی نیست که مستلزم آن باشد که دولت ایران مخارج عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوائج ایران ضرورت نداشته باشد عهده دار شوند.

۳- مسلم است در صورتی هم که پیمان مطابق مقررات فصل نهم قبل از انعقاد صلح از درجه اعتبار ساقط شود ضمیمه يك باز بقوت خود باقی خواهد ماند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

۱. اسمیر نوف

جناب آقای سهیلی، وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران - تهران

ضمیمه سوم

سفارت انگلیس - تهران، ۹ بهمن ۱۳۲۰

آقای وزیر

افتخار دارم از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان درممالک متحده به جناب عالی اطمینانهای زیر را ابلاغ نمایم:

۱- راجع بفقرة (۲) فصل سوم از پیمان اتحادی که امروز امضا شده است دول متحده از دولت ایران معاضدت قوای نظامی او را در هیچ جنگ و یا عملیات نظامی بر ضد يك یا چند دولت خارجه تقاضا نخواهند نمود.

۲- راجع بفقرة (۲) فصل ۴ مسلم است که این پیمان منضم شرایطی نیست که مستلزم آن باشد که دولت ایران مخارج عملیاتی را که دول متحده برای مقاصد نظامی خود انجام داده باشند و برای حوائج ایران ضرورت نداشته باشد عهده دار شوند.

۳- مسلم است در صورتی هم که پیمان مقررات فصل نهم قبل از انعقاد صلح از درجه اعتبار ساقط شود ضمیمه يك باز به قوت خود باقی خواهد ماند.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می نماید.

ر. دبلیو. بولاره

جناب آقای سهیلی، وزیر امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران - تهران

جناب آقای استالین رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

- مسکو

اجازه می خواهم مراتب تقدیر کامل و احساسات قلبی خود را بمناسبت امضای پیمان اتحاد بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان به جناب عالی اظهار دارم یقین دارم که این پیمان موجب تشیید مناسبات دوستی و حسن تفاهم بین دو کشور ما خواهد شد و ایران و اتحاد جماهیر شوروی از مزایای همکاری که بر اساس احترام به منافع متقابل استوار است، بهره مند خواهند گردید.

۱۳۲۰/۱۱/۱۱

م. ع. فروغی نخست وزیر ایران

جناب آقای فروغی نخست‌وزیر ایران - تهران

جناب آقای نخست‌وزیر بمناسبت امضای پیمان بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بریتانیای کبیر و ایران بجناب عالی و به وسیله آن جناب به دولت ایران شادباش می‌گویم و قویاً اطمینان دارم که مناسبات نوین بین کشورهای ما، دوستی بین مردم ایران و مردم اتحاد جماهیر شوروی را تحکیم می‌نماید و بنفع پیروزی‌های ما با موفقیت توسعه خواهد یافت.

۱۳۳۰/۱۱/۱۲ ی- استالین رئیس شورای کمیسرهای ملی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

جناب آقای وینستون چرچیل - لندن

به مناسبت امضای پیمان اتحاد بین بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی و ایران بدین وسیله استظهار خود را ابراز و امیدوارم که این پیمان منافع متقابل را دربر داشته و موجب تشدید مناسبات دوستانه و حسن تفاهم بین دو کشور خواهد بود ضمناً اجازه می‌خواهم که مراتب تقدیر کامل و احساسات قلبی خود را به مناسبت تشریک مساعی آن جناب در حفظ منافع ایران تقدیم دارم.

۱۳۳۰/۱۱/۱۱ ع.م. فروغی نخست‌وزیر ایران

جناب آقای محمدعلی فروغی نخست‌وزیر ایران - تهران

از تلگراف شادباش جناب عالی به مناسبت امضای پیمان اتحاد نهایت متشکرم. این نخستین مرتبه است که ایران و بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی گرد هم آمده و برای منظور مشترک و منافع متقابل هم عهد گشته‌اند مساعی جمیله که جناب عالی در ایجاد این حسن- تفاهم بکار برده‌اید فال نیکی است برای آینده.

۱۳۳۰/۱۱/۱۲ وینستون چرچیل

اهلامیه سه دولت

مربوط به کنفرانس سران دولتهای کشورهای متفق شوروی، امریکا و انگلستان در تهران

کنفرانس سران سه دولت متفق که از تاریخ ۲۸ نوامبر تا اول دسامبر در تهران با شرکت جی. وی. استالین صدر هیئت رئیسه شورای خلق اتحاد جماهیر شوروی، اف. د. روزولت رئیس جمهور ایالات متحده امریکا و دبلیو. چرچیل نخست وزیر بریتانیای کبیر برگزار گردید. کنفرانس اعلامیه عملیات مشترک سه دولت را علیه آلمان در جنگ و همکاری بعد از جنگ و همچنین بیانیه در مورد ایران را پذیرفت:

ما - رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، نخست وزیر بریتانیای کبیر و صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی - در پایتخت کشور متحدان ایران، در این چهار روز گذشته ملاقات‌هایی داشته و سیاست مشترکمان را شکل و مورد تأیید قرار داده‌ایم. ما تصمیم خودمان را در این مورد که ملت‌های ما در جنگ و در صلح متعاقب آن بایکدیگر کار خواهند کرد ابراز می‌داریم. در مورد جنگ فرماندهان نظامی ما در بحث میزگرد شرکت کرده‌اند و ما نقشه‌هایمان را برای انهدام نیروهای آلمانی متمرکز کرده‌ایم. ما در مورد مشخص کردن مکان و زمان عملیاتی که بایست در شرق و غرب و جنوب به اجرا درآید به توافق کامل رسیده‌ایم. تفاهم مشترکی که در اینجا به آن رسیده‌ایم پیروزی ما را تضمین خواهد کرد. و در مورد صلح، مطمئن هستیم که توافق ما به صلحی با دوام منجر خواهد شد. ما مسئولیت عالی خود و سازمان ملل را در ایجاد صلحی که با حسن نیت اکثریت قاطع خلق‌های جهان همراه بوده و بلا و وحشت جنگ را برای چندین نسل محو خواهد کرد کاملاً درک می‌کنیم. ما با مشاوران سیاسی‌مان مشکلات آینده را بررسی کرده‌ایم. مادر جستجوی یک همکاری فعالانه با شرکت

همه کشورهای کوچک و بزرگی که مردشان قلباً و فکرآ مانند مردم ما از فدا کردن جانشان در راه محو هر نوع استبداد و بردگی و ظلم و زور دریغ نداشته، می‌باشیم. ما از آنهایی که داوطلب ورود به این خانواده جهانی ملت‌های آزاد هستند استقبال خواهیم کرد. هیچ قدرتی در روی زمین نمی‌تواند ما را از انهدام نیروی زمینی و دریائی آلمان و همچنین بمباران کارخانه‌های اسلحه سازیشان جلوگیری کند. حملات ما سخت و افزایشده خواهد بود. با توجه به نتایج کنفرانس‌های دوستانه با اطمینان چشم به روزی دوخته‌ایم که تمام مردم جهان بتوانند آزادانه عاری از گزند استبداد و بر طبق علایق گوناگون و وجدان خودشان زندگی کنند. ما با امید و قاطعیت به اینجا آمدیم. ما اینجا را با دوستی واقعی، روحی و قلبی ترک می‌کنیم.

امضاء شده در تهران به تاریخ اول دسامبر ۱۹۴۳

روزولت - استالین - چرچیل

اعلامیه کنفرانس تهران در مورد ایران

رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی و نخست وزیر بریتانیا پس از مشورت با یکدیگر و نخست وزیر ایران، علاقه مندی به توافق مقابل سه دولت را نسبت به روابطشان با ایران اعلام می‌دارند.

دولتهای ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و بریتانیای کبیر از کمکی که ایران در تعقیب جنگ بر ضد دشمن مشترک، مخصوصاً در زمینه تسهیل حمل و نقل ملزومات از ماوراء بحار به اتحاد جماهیر شوروی ابراز نموده، قدردانی می‌کنند. سه دولت اذعان دارند که جنگ دشواریهای اقتصادی مخصوصی برای ایران به بار آورده است، موافقت می‌کنند که با توجه به تقاضای سنگین عملیات نظامیشان در سطح جهانی و کمبود جهانی وسائل حمل و نقل، مواد اولیه و لوازم مورد مصرف غیر نظامیان، کمکهای اقتصادی ممکن خود را به ایران ادامه می‌دهند. در مورد دوره بعد از جنگ، دولتهای ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و بریتانیای کبیر، بایستی مشکلات اقتصادی ناشی از عملیات جنگی که دولت ایران با آن روبروست همراه با مشکلات اعضای دیگر سازمان ملل متحد را به وسیله کنفرانسها یا آژانسهای بین‌المللی که برای حل و فصل موضوعات اقتصادی بین‌المللی برگزار یا ایجاد می‌گردد بطور کامل مورد بررسی قرار دهند. دولتهای ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و بریتانیای کبیر متفقاً با دولت ایران در تمایل شدیدشان برای حفظ استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران هم‌آهنگ هستند و بر روی شرکت ایران همراه با همه ملت‌های صلح‌دوست دیگر در

برقراری صلح، امنیت و سعادت بین‌المللی بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که به وسیله چهار دولت امضاء شده حساب می‌کنند.

اول دسامبر ۱۹۴۳

چرچیل - استالین - روزولت*

منشور آتلا تیک

اعلامیه مشترک روزولت و چرچیل

۱۴ اوت ۱۹۴۱ برابر با ۲۳ خرداد ۱۳۲۰

رئیس جمهور ممالک متحده و آقای چرچیل نخست وزیر انگلستان از طرف اعلیحضرت پادشاه یکدیگر را ملاقات کرده و چنین صلاح دانستند که پاره‌ای اصول مربوط به سیاست ملی کشور خود را که بین دو دولت مشترک بوده و طبق آن امیدوارند برای تمام دنیا آینده بهتری را تأمین نماید انتشار دهند:

- (۱) هیچیک از دو کشور طالب هیچگونه تملک ارضی یا تملک دیگری نمی‌باشند.
- (۲) هر دو کشور مخالف هرگونه تغییرات مرزی می‌باشند که با موافقت آزاد ملل مربوطه انجام نشود. (۳) هر دو کشور حق هر ملت را در انتخاب حکومتی که مایل است محترم می‌شمارند و امیدوارند که حقوق حاکمیت و استقلال بهر ملتی که حقوق مزبور از آنها گرفته شده است داده شود. (۴) با توجه به تمهیداتی که هر دو کشور دارند سعی خواهند کرد که برای هر ملتی به طور تساوی، کوچک یا بزرگ، فاتح یا مغلوب دخول در تجارت دنیا تسهیل و هر گونه مواد اولیه که برای پیشرفت اقتصادی آنها لازم باشد به دست آورند. (۵) هر دو کشور مایلند نهایت کوشش را به عمل آورند تا همه ملل در قسمت اقتصادی به منظور تحصیل شرایط بهتری برای کار و پیشرفت اقتصادی و امنیت در شئون اجتماعی با یکدیگر همکاری کامل نمایند
- (۶) پس از برانداختن کامل ظلم و جور نازی هر دو کشور امیدوارند صلحی که بتواند وسایل زندگی و امنیت داخلی تمام ملل را تأمین نماید برقرار شود و آنها را اطمینان دهد که هر کس در هر کشور می‌تواند فارغ از ترس و احتیاج زندگی نماید. (۷) چنین صلحی باید به هر کس اجازه دهد که آزادانه در اقیانوسها و دریاها سیر نماید. (۸) دو کشور تصور می‌کنند

که تمام ملل دنیا خواه بعلم مادی و خواه معنوی بایسد از استعمال زور دست بردارند. در آینده اگر ملتی تسلیحات زمینی و هوایی و دریایی خود را برای هجوم به مرزهای دیگر نگهدارد هیچگونه صلحی نمی تواند برقرار بماند. بنا بر این دو کشور تصور می کنند که تا ترتیب دائمی و وسیع برای امنیت عمومی داده نشده خلع سلاح مللی که ممکن است نیروی مسلح خود را برای تهاجم بکار برند ضروری است. دو کشور مساعی خود را بکار خواهند برد تا ملل صلح جو را از زیر بار تسلیحات آزاد نمایند.

در پیمان اتحاد که متن آن نقل شد دولت شاهنشاهی ایران رسماً موافقت خود را با اصول هشت گانه منشور اتلانتیک اعلام کرد نظر به اهمیت منشور اتلانتیک که اساس سیاست جهانی متفقین را در موقع جنگ و بعد از آن اعلام می دارد شرح مختصری از جریان صدور آن داده می شود.

روز ۱۴ اوت (۲۲ مرداد ۱۳۲۰) آقای کلمان اتلی Glement Atlee معاون نخست وزیر انگلستان اعلامیه ای منتشر نمود و توضیح داد که رئیس جمهور کشورهای متحده امریکا و نخست وزیر انگلستان در اقیانوس اطلس یکدیگر را ملاقات کرده و راجع به موضوع ارسال مهمات به موجب قانون وام و اجاره به کشورهای که در مقابل مهاجمین در جنگند (به ویژه کشور اتحاد جماهیر شوروی) مذاکره کردند. در این مذاکرات جزئیات خط مشی دو کشور برای دفاع خود و همچنین رویه ای که باید نسبت به ملل دیگر در موقع جنگ و بعد از آن اتخاذ نمایند تعیین گردید. ملاقات روز ولت و چرچیل در کشتی پرنس افولز (Prince of Wales) متعلق به انگلستان و در نبرد ناو اگوستر (Auguster) متعلق به کشورهای متحده امریکا واقع شد.

صاحب منصبان عالی رتبه و افسران ارشد دو کشور نیز در مذاکرات شرکت داشتند از جمله:

از طرف انگلستان: دریاسالار سردلی پوند Admiral sir Dudley Pound

لرد اول دریاداری و رئیس ستاد نیروی دریایی

ژنرال سرجون دیل Gl. sir John Dill رئیس ستاد امپراطوری

لرد بیور بروک Lord Beaverbrook وزیر مهمات

از طرف کشورهای متحده امریکا:

دریاسالار کینگ Admiral king فرمانده ناوگان اطلس

ژنرال ژرژ مارشال Gl. George Marshall رئیس ستاد نیروی امریکا

هاری هاپکینز Harry Hapkins رئیس وام و اجاره

✽ حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان، صفحات

اطلامیه مشترک قوام - سادچیکف

مذاکراتی که از طرف نخست‌وزیر ایران در مسکو با اولیا، دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت و در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶ به نتیجه ذیل رسید و در کلیه مسائل موافقت کامل حاصل گردید.

- ۱- قسمتهای ارتش سرخ از تاریخ ۲۲ مارس ۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۲۵ در ظرف یکماه ونیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند.
- ۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ بیست و چهارم مارس تا انقضاء ۷ ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.
- ۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است ترتیب مسالمت آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی ایران: احمد قوام

سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مقیم طهران: سادچیکف

طرح قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی که در بند دوم از ابلاغیه مشترک در آن بحث شده در همان تاریخ پانزدهم فروردین از طرف آقای قوام نخست‌وزیر و آقای سادچیکف سفیر دولت شوروی تنظیم و هر یک ضمن نامه طرح مزبور را به یکدیگر ابلاغ نمودند. بدو نامه مورخه ۱ فروردین ۲۵ مطابق چهارم آوریل ۱۹۴۶ از طرف آقای قوام بعنوان سفیر دولت شوروی تنظیم و ارسال گردید که متن نامه ذیلا درج می‌گردد:

آقای سفیر کبیر

پیرو مذاکرات شفاهی که بین ما بعمل آمده است محترماً باستحضار آن جناب میرساند که دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران موافقت مینماید که دولتین ایران و شوروی شرکت مختلط ایران و شوروی را برای تجسّات و بهره برداری اراضی نفت خیز در شمال ایران با شرائط اساسی ذیل ایجاد نمایند.

۱- در مدت ۲۵ سال اول عملیات شرکت ۴۹ درصد سهام به طرف ایران و ۵۱ درصد سهام به طرف دولت شوروی متعلق خواهد بود و در مدت ۲۵ سال دوم ۵۰ درصد سهام به طرف ایران و ۵۰ درصد سهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲- منافعی که به شرکت عاید گردد به تناسب مقدار سهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳- حدود اراضی اولی که برای تجسّات اختصاص داده می شود همان است که در نقشه ای که جناب عالی ضمن مذاکرات در روز ۲۲ مارس به این جناب واگذار فرموده اید به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریایچه رضائیه گذشته تا شهر میاندوآب میرسد واقع است - همانطوری که در نقشه مزبور روز ۲ آوریل سال ۱۹۴۶ اضافه تعیین گردیده است.

ضمناً دولت ایران متعهد می گردد خاکی را که غرب خط فوق الذکر واقع است به امتیاز کمپانیهای خارجی با شرکت های ایرانی با اشتراك خارجی ها یا با استفاده سرمایه خارجی واگذار ننماید.

۴- سرمایه به طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده (۳) که پس از عملیات فنی اداری چاههای نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵- مدت عملیات شرکت ۵۰ سال است.

۶- پس از انقضای مدت عملیات شرکت دولت ایران حق خواهد داشت سهام شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت شرکت را تمدید کند.

۷- حفاظت اراضی مورد تجسّات و چاههای نفت و کلیه تأسیسات شرکت منحصرأ به وسیله قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن این عهدنامه عقد می شود به مجردی که مجلس شورایی ایران تازه انتخاب شد و به عملیات قانون گذاری

خود شروع نماید در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ ماه مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائمه را تجدید مینماید.

احمد قوام

پس از ارسال نامه بالا از طرف نخست وزیر به سادچیکف سفیر دولت شوروی، مشارالیه در همان تاریخ چهارم آوریل جواب زیر را به عنوان نخست وزیر تنظیم و ارسال میدارد که نتیجه این دو نامه توافق طرفین در طرح تشکیل مختلط نفت ایران و شوروی می باشد که عیناً نامه مزبور درج می گردد:

آقای نخست وزیر

بدین وسیله وصول نامه ۴ آوریل ۱۹۴۶ جناب عالی را تأیید و با کمال احترام اشعار میدارد که به مناسبت اطمینانی که جناب عالی به نام دولت شاهنشاهی ایران داده اید دولت شوروی موافقت خود را مبنی بر اینکه شرکت مختلط شوروی و ایران برای تجسّات و بهره برداری اراضی نفت خیز در شمال ایران با شرائط اساسی ذیل ایجاد نمایند اظهار می دارند :

۱- در مدت ۲۵ سال اول عملیات شرکت ۴۹ درصد سهام به طرف ایران و ۵۱- درصد سهام بطرف دولت شوروی متعلق خواهد بود و در مدت ۲۵ سال دوم ۵۰ درصد سهام به طرف ایران و ۵۰ درصد سهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود .

۲- منافی که به شرکت عاید گردد به تناسب مقدار سهام هر يك از طرفین تقسیم خواهد شد .

۳- حدود اراضی اولی شرکت که برای تجسّات اختصاص داده می شود همانست که در نقشه ای که اینجانب ضمن مذاکرات در روز ۲۴ مارس به جناب عالی واگذار نموده ام به استثنای قسمت خاك آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریایچه رضائیه گذشته تا شهر میان دو آب میرسد واقع است. همانطوریکه در نقشه مزبور روز چهارم آوریل ۱۹۴۶ تکمیل تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می گردد خاکی را که در طرف غرب خط فوق الذکر واقع است به امتیاز کمپانیهای خارجی یا شرکتهای ایرانی با اشتراك خارجیا یا با استفاده سرمایه خارجی واگذار ننماید .

۴- سرمایه به طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده

(۳) که پس از عملیات فنی اداری چاههای نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد

گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵- مدت عملیات شرکت ۵۰ سال است.

۶- پس از انقضاء مدت عملیات شرکت دولت ایران حق خواهد داشت که اسهام شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷- حفاظت اراضی مورد تجسس و چاههای نفت و کلیه تأسیسات شرکت منحصرأ به وسیله قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن این عهدنامه عقد میشود به مجردیکه مجلس شورایی ملی تازه انتخاب شده و به عملیات قانون گذاری خود شروع نماید در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائمه را تجدید می نماید.

۲ . سادچیک

پس از تبادل نامه های درج شده در بالا و تخلیه ایران از سپاهیان شوروی و پیدایش کشمکش های شدید بالاخره مجلس شورایی ملی ایران در تاریخ مهرماه ۱۳۲۶ افتتاح یافت و در جلسه مورخه ۲۹ مهرماه آقای قوام نخست وزیر وقت گزارش بسیار مبسوط و مفصلی از حوادث آذربایجان و مسافرت به مسکو و مقالات اولیه و تنظیم موافقت نامه بر تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به مجلس شورایی ملی داد که متن موافقتنامه بین دولت ایران و شوروی در تشکیل شرکت ذیلا درج می گردد:

متن موافقتنامه بین دولت ایران و دولت شوروی

«قرارداد - بین دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دولت ایران درباره ایجاد شرکت نفت شوروی در ایران. دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از یک طرف و دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران از طرف دیگر نظر به اینکه بسیار مایلند مناسبات دوستانه را تحکیم و به همکاری منبعلدی اقتصادی بین دو کشور مساعدت نمایند و همچنین با در نظر داشتن رد و بدل نامه ها بین نخست وزیر ایران و سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران که در روز چهارم آوریل ۱۹۴۶ به عمل آمد مصمم گردیده اند قرارداد زیر را درباره ایجاد شرکت مختلط نفت شوروی و ایران منعقد نمایند و برای این منظور اختیار داران خود را به طریق ذیل معین نمودند :

دولت اتحاد جماهیر شوروی

دولت ایران

مشارالیهها پس از ارائه اختیار نامه‌های خود که در کمال صحت و اعتبار بود در مقررات ذیل موافقت حاصل نموده‌اند:

ماده اول: طرفین متعاهدین در شهر تهران شرکت مختلط نفت شوروی و ایران تحت عنوان مختصر (نفت شوروی و ایران) را که از طرف دولت ایران به آن حق استثنائی برای کشف و استخراج و استحصال نفت و مواد نفتی و محصولاتی که توأماً بانفت به وجود می‌آید در خاکی که در قسمت اول ماده دوم این قرارداد ذکر گردیده و همچنین حق فروش و حمل و نقل نفت و مواد نفتی و محصولاتی که بانفت به عمل می‌آید چه در داخل ایران و چه در خارج آن داده می‌شود احداث می‌نمایند. مؤسین شرکت عبارتند از: طرف شوروی تراست دولتی عموم اتحاد شوروی برای استخراج نفت و گاز تحت عنوان (استالین نفت) و شرکت عموم اتحاد شوروی تحت عنوان (سیوز نقطه اکسورت) از طرف ایران... شرکت طبق اساسنامه‌ای که در مدتی که از سه ماه از روز به موقع اجرا گذاردن این قرارداد تجاوز نماید از طرف مؤسین تنظیم و به تصویب دولتین خواهد رسید عمل خواهد گردید.

ماده دوم: در حدود ابتدائی مسافت شرکت که برای انجام کارهای اکتشافی منظور گردیده است همان‌هائی خواهد بود که در روی نقشه‌ای که طرفین امضاء و به این قرارداد به عنوان جزء لاینجزای آن پیوست شده ترسیم گردیده است دولت ایران متعهد می‌گردد خاک آذربایجان غربی را که در طرف غرب خطی که از نقطه تقاطع مرزهای اتحاد جماهیر شوروی و سیالیستی و ترکیه و ایران شروع و به سمت جنوب از سواحل شرقی دریای چاه رضائیه عبور و به خاک شهر میاندوآب می‌رسد چنانچه اضافتاً روی نقشه فوق‌الذکر ترسیم گردیده به امتیاز کمپانیهای خارجی و شرکت‌های ایرانی با مشارکت خارجیها یا با استفاده از سرمایه‌های خارجی و اگذار نماید. در مدت ده سال اول اجرای این قرارداد شرکت در خاکی که در قسمت اول این ماده ذکر گردیده قطعه‌های زمین برای انجام کارهای اکتشافی استخراج نفت و محصولاتی که در بالا نام آنها برده شده است انتخاب خواهد نمود (ماده اول) قطعه‌های زمینی که برای عملیات شرکت ضرورت داشته باشد (ماده اول) از طرف دولت ایران برای اجرای قرارداد جهت بهره‌برداری به شرکت واگذار خواهد گردید در صورتی که قطعه‌های انتخاب شده شرکت متعلق به دولت نباشد دولت ایران جبران قیمت قطعه‌های مزبور به حساب دولت ایران و واگذاری بلامانع آنها را به اختیار شرکت عهده‌دار می‌گردد.

ماده سوم: الف- مقدار سرمایه شرکت با موافقت طرفین متعاهدین تعیین می‌گردد در مدت ۲۵ سال اول عملیات شرکت ۴۹ درصد اسهام به طرف ایران و ۵۱ درصد به طرف

شوروی تعلق خواهد داشت در مدت ۲۵ سال دوم ۵۰ درصد اسهام به طرف ایران و ۵۰ درصد آن به طرف شوروی خواهد بود.

ب- ودیعه شرکای شرکت در سرمایه از این قرار خواهد بود.

طرف ایران - اراضی نفت خیز نامبرده در ماده دوم که پس از انجام کارهای تکنیکی دارای چاههای نفت بوده و محصولات آن قابل استفاده شرکت قرار خواهد گرفت.

طرف شوروی - همه گونه مخارج و لوازمات و مزد کارشناس و کارگران که برای شرکت جهت استخراج و اکتشاف و استعمال نفت و مواد نفتی و محصولات توأم آن لازم و ضروری خواهد بود.

ماده چهارم: سود ویژه‌ای که شرکت دریافت نماید مطابق سهام هر یکی از طرفین تقسیم خواهد گردید.

ماده پنجم: حفاظت نواحی که از طرف شرکت کارهای اکتشافی در آن بعمل آید و همچنین چاههای نفت و تمام تأسیسات شرکت منحصرأ با قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

ماده ششم: شرکت حق خواهد داشت تمام آلات و ادوات و مواد فرعی و خام که برای عملیاتش در ایران لازم باشد و همچنین دوا و ابزار جراحی و سایر مصالح و اشیایی را که برای بیمارستان‌ها و درمانگاههای او ضروری باشد بدون پرداخت حق گمرک و حق پروانه به ایران وارد نماید.

شرکت حق خواهد داشت نفت و مواد نفتی و محصولات توأم آنرا که در موسسات شرکت به عمل آید بدون پرداخت حق گمرک و حق پروانه از ایران صادر نماید به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حق تقدم در خرید نفت و محصولات نفتی که شرکت صادر نماید داده خواهد شد.

ماده هفتم: دولت ایران شرکت را از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض معاف می‌دارد. ماده هشتم: این قرارداد برای مدت ۵۰ سال از روز به موقع اجرا گذاردن آن منعقد می‌گردد.

ماده نهم: پس از انقضای مدت عملیات شرکت دولت ایران حق خواهد داشت از سهام طرف شوروی خریداری و با موافقت دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مدت عملیات این قرارداد را تمدید نماید.

ماده دهم: این قرارداد از روز تصویب آن به موقع اجرا گذارده خواهد شد. این قرارداد در شهر تهران در دو نسخه به روسی و فارسی نوشته شده و هر دو متن بطور مساوی معتبر می‌باشد - مورخ ۱۹۴۷

به نمایندگی دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - به نمایندگی دولت ایران

لایحه الحاقی گلشانیان - گس

(۲۶ تیر ۱۳۲۸)

مجلس شورای ملی

در اجرای قانون سی ام مهرماه ۱۳۲۶ و در نتیجه مذاکرات مفصلی که در ظرف هشت ماه اخیر بین دولت شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران عمل آمده موافقتهایی نسبت به تغییرات بعضی از مواد امتیازنامه بین دولت شاهنشاهی و شرکت مذکور حاصل گردیده و اینک متن موافقتنامه که به صورت الحاقی ضمیمه قرارداد اصلی خواهد بود به ضمیمه ماده واحده زیر به قید يك فوریت برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی می گردد:

ماده واحده: مجلس شورای ملی قرارداد الحاقی را که مشتمل بر یازده ماده است و جزء قانون اعطاء امتیاز نفت به شرکت نفت ایران و انگلیس محدود می باشد تصویب و به دولت اجازه مبادله آن را می دهد.

وزیرداری: گلشانیان

نخست وزیر: محمد ساعد

قرارداد الحاقی بین دولت شاهنشاهی ایران و کمپانی نفت انگلیس و

ایران محدود

۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹ برابر با ۲۶ تیر ۱۳۲۸

نظر به قرارداد (که در این قرارداد، قرارداد اصلی نامیده می شود) منعقد در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ بین دولت شاهنشاهی ایران از یک طرف و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود از طرف دیگر که بموجب آن امتیازی برای تنظیم روابط بین طرفین مذکور در فوق برقرار گردیده است و نظر به اینکه متعاقب مذاکرات کامل و دوستانه دولت کمپانی

موافقت نموده‌اند که به‌ملاحظه تغییراتی که در نتیجه جنگ جهانی ۱۹۳۹-۱۹۴۵ در اوضاع اقتصادی حادث شده مزایای مالی که طبق قرارداد اصلی به دولت تعلق می‌گیرد بایستی به‌میزان و ترتیب آتی‌الذکر افزایش یابد. و نظر به اینکه طرفین برای تأمین این منظور موافقت نموده‌اند که قرارداد الحاقی منعقد نمایند علی‌هذا بین دولت شاهنشاهی ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود به شرح زیر موافقت می‌شود:

(۱) این قرارداد قرارداد الحاقی است و جزء لاینفک قرارداد اصلی محسوب می‌شود.
 (۲) هر عبارتی که در این قرارداد استعمال می‌شود و در قرارداد اصلی تعریف آن عبارت به‌عمل آمده است همان معنی مصطلحه در قرارداد اصلی را خواهد داشت به‌استثنای کلیه عبارات مستعمله در قرارداد اصلی به‌عنوان پرس و پرسان و دولت شاهنشاهی پرس و کمپانی انگلیس و پرسان محدود که از لحاظ این قرارداد منظور از عبارات مزبور به‌ترتیب ایران - ایرانی - دولت شاهنشاهی ایران - کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود خواهد بود و همچنین دیوان داوری دائمی بین‌المللی که ذکر شده است منظور از آن دیوان دادگستری بین‌المللی می‌باشد که از طرف ملل متحد تأسیس شده است.

(۳) الف: برای سال مسیحی که به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ منتهی گردیده و از آن به‌بعد میزان حق‌الامتیاز سالیانه که به‌موجب جزء (۱- الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی به دولت تعلق می‌گیرد از چهار شلینگ به‌شش شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به‌فروش برسد و یا از ایران صادر شود ترقی داده خواهد شد.

ب: در اجرای تغییر مقرر در بند الف ماده ۳ این قرارداد به‌طور عطف به‌ماسبق که شامل سال مسیحی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ می‌گردد و با منظور داشتن مقررات جزء (۷- الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی کمپانی در ظرف سی‌روز از تاریخ اجرای این قرارداد مبلغ سه میلیون و سیصد و شصت و چهار هزار و چهارصد و پنجاه و نه لیره استرلینگ (۳۳۶۲۴۵۹ لیره استرلینگ) به‌دولت خواهد پرداخت.

(۴) الف: برای اینکه استفاده بیشتر و مطمئن‌تر و فوری‌تر نسبت به آنچه در جزء (۱) ب و جزء (۳) الف ماده ۱۰ قرارداد اصلی پیش‌بینی شده عاید دولت گردد کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود از محل وجوهی که به‌حساب «ذخیره عمومی» می‌گذارد برای هر دوره مالی که حسابهای کمپانی برای آن دوره تنظیم می‌گردد (شروع آن از دوره مالی خواهد بود که به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ ختم گردید) مبلغی معادل ۲۰ درصد از رقمی را به‌دولت خواهد پرداخت که از افزایش مبلغ منظور به‌حساب «ذخیره عمومی» (طبق حسابهای منتشره دوره مالی مربوطه) به‌تناسب موجود بین بیست شلینگ و تفاضل بیست شلینگ و نرخ اسناد دارد مالیات بر درآمد انگلستان در تاریخ مربوطه حاصل می‌گردد. تاریخ مربوطه

عبارت خواهد بود از تاریخ آخرین توزیع سود به دارندگان سهام عادی بابت دوره مالی مورد بحث یا در صورتی که چنین توزیعی در بین نباشد عبارت خواهد بود از تاریخ یکماه بعد از تاریخ مجمع عمومی که حسابهای مورد بحث در آن مطرح شده باشد. برای اجرای اصل معینه در بند الف فوق مثالهای بین طرفین این قرارداد مورد موافقت قرار گرفته و در ضمیمه این قرارداد درج گردیده است.

ب: چنانکه بابت هر دوره مالی که برای آن حسابهای کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود (از تاریخ دوره مالی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ به بعد) تنظیم شده جمع مبلغی که کمپانی باید طبق بند الف ماده ۲ قرارداد فعلی و جزء (۱ - ب) ماده ۱۰ قرارداد اصلی به دولت پردازد احياناً از چهار میلیون لیره استرلینگ (۴/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر بشود کمپانی مابه التفاوت جمع مبلغ مزبور و چهار میلیون لیره استرلینگ (۴/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) را به دولت خواهد پرداخت. معیناً مقرر است که چنان که در طی یکی از دوره‌های مالی مذکور کمپانی بر اثر حوادثی که خارج از اختیار او باشد نتواند نفت از ایران صادر نماید از میزان مبلغی که کمپانی باید بابت چنین دوره طبق مقررات سابق الذکر جزء (ب فرعی) قرارداد فعلی به دولت پردازد باید مبلغی کسر گردد که نسبت آن با میزان مبلغ سابق الذکر همان نسبتی را دارا باشد که بین مدت این تعطیل و دوره مالی مذکور وجود دارد.

ج: کلیه مبالغ لازم التادیه به دولت ایران بابت هر دوره مالی طبق بند الف و بند ماده ۲ این قرارداد در تاریخ مربوطه آن دوره مالی پرداخت خواهد شد.

د: مقررات جزء (۵) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در مورد هیچ یک از وجوهی که کمپانی طبق بند الف و یا بند ب ماده ۲ این قرارداد به دولت پرداخته قابل اجراء نمی باشد.

(۵) الف: نسبت به مبلغ چهارده میلیون لیره استرلینگ (۱۴/۰۰۰/۰۰۰ لیره استرلینگ) که در ترازنامه کمپانی نفت انگلیس و ایران به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۷ به عنوان تشکیل «ذخیره عمومی» کمپانی مزبور منظور شده است کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد مبلغ پنج میلیون و نود هزار و نهصد و نُه لیره استرلینگ (۵/۰۹۰/۹۰۹ لیره استرلینگ) به دولت خواهد پرداخت.

ب: مقررات جزء (۵) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در مورد پرداختی که کمپانی باید طبق بند الف ماده فعلی به عمل آورد قابل اجراء نمی باشد.

(۶) وجوهی که کمپانی باید به موجب ۲ و ۵ این قرارداد پردازد به جای مبالغ زیر پرداخته شده و قائم مقام آنها خواهد بود.

۱- هر پرداخت بدون طبق جزء (ب) ماده ۱۰ قرارداد اصلی بابت هر گونه توزیع

مربوطه به «ذخیره عمومی» کمپانی.

۲- هر مبلغی که طبق جزء (III - الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در انقضای امتیاز و یا در صورت ترك آن از طرف کمپانی طبق ماده ۲۵ قرارداد اصلی ممکن بود. بابت «ذخیره عمومی» از طرف کمپانی به دولت لازم‌التأدیه گردد.

(۷) الف: برای سال مسیحی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ و سنوات بعدی نرخ مبالغی که کمپانی باید طبق جزء (I ج) ماده ۱۱ قرارداد اصلی به دولت پردازد و مربوط است به وجوه لازم‌التأدیه بابت مازاد ۶/۰۰۰/۰۰۰ تن از نه پنس به يك شلینگ تفرقی داده خواهد شد.

ب: به منظور اجرای تغییری که در بند الف ماده ۷ این قرارداد تصریح شده به طور عطف به سابق که شامل سال مسیحی منتهی ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ می‌گردد و با رعایت مقررات بند ۷ ماده ۱۰ قرارداد اصلی کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد مبلغ سیصد و دوازده هزار و نهصد لیره استرلینگ (۳۱۲۹۰۰ لیره استرلینگ) به دولت خواهد پرداخت.

(۸) الف: در آخر بند الف ماده ۱۹ قرارداد اصلی عبارت زیر اضافه خواهد شد. هر گاه موقعی یکی از طرفین تصور نماید که قیمت‌های رومانی و با قیمت‌های خلیج مکزیک دیگر مبنای مناسبی برای تعیین «قیمت‌های اساسی» نمی‌باشد قیمت‌های اساسی با توافق طرفین و در صورت عدم توافق طبق ماده ۲۲ از طریق حکمیت تعیین خواهد شد «قیمت‌های اساسی» که به این نحو تعیین می‌گردد بوسیله موافقتی که با تبادل نامه بین دولت (که صلاحیت لازم برای موافقت مزبور دارد) و کمپانی به عمل خواهد آمد برای طرفین لازم‌الرعايه خواهد بود.

ب: از تاریخ اول ژوئن ۱۹۴۹ بهائی که کمپانی بنزین و نفت و مازوت محصول نفت ایران را به مصرف کنندگان غیر از دولت برای مصرف داخلی ایران خواهد فروخت عبارت خواهد بود از «قیمت‌های اساسی» با کسر بیست و پنج درصد (۲۵٪) به جای کسر ده درصد (۱۰٪) که در بند (ب) ماده ۱۹ قرارداد اصلی پیش‌بینی شده است.

(۹) در مقابل پرداخت مبالغ مزبور از طرف کمپانی دولت و کمپانی موافقت می‌نماید که کلیه تعهداتی که یکی از آنها تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ نسبت به دیگری در مورد بند (۱ - الف) و بند (۱ - ب) ماده ۱۰ و نسبت به ماده ۱۱ قرارداد اصلی و همچنین آنچه مربوط به «ذخیره عمومی» می‌باشد کاملاً انجام یافته است.

(۱۰) با رعایت مقررات این قرارداد مقررات قرارداد اصلی در کمال قوت و اعتبار خود باقی خواهد ماند.

(۱۱) این قرارداد بعد از تصویب مجلس شورای ملی و از تاریخ صبحه ملوکانه به موقع اجراء گذاشته خواهد شد دولت متعهد می‌شود که این قرارداد را هر چه زودتر ممکن شود برای تصویب مجلس شورای ملی تقدیم دارد.

تهران، به تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۹ - ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸

از طرف کمپانی نفت ایران و انگلیس محدود*

از طرف دولت شاهنشاهی ایران

گزارش کمیسیون نفت وقت مجلس شورای ملی

اسفندماه ۱۳۲۹

مجلس مقدس شورای ملی

کمیسیون مخصوص نفت که طبق تصمیم قانونی در جلسه پنجشنبه ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ از طرف مجلس شورای ملی اتخاذ شده است منبأب یادآوری به عرض مجلس شورای ملی می‌رساند:

تصمیم قانونی

مجلس شورای ملی با تأیید و تصویب گزارش کمیسیون دائر بر این که (لایحه ساعد-گس) کافی برای استیفای حقوق ایران نیست به منظور اجرای قانون مهرماه ۱۳۲۶ به آن کمیسیون مأموریت می‌دهد که با توجه به پیشنهادات آقایان نمایندگان در ظرف دو ماه گزارشی مبنی بر تعیین وظیفه و رویه دولت تهیه و برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم نماید. آقایان نمایندگان می‌توانند در ظرف دو هفته هر گونه پیشنهادی که دارند به کمیسیون تقدیم نمایند.

از تاریخ نهم بهمن ماه ۱۳۲۹ الی تاریخ پنجشنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۹ دوازده جلسه تشکیل داده و غالب جلسات طولانی و در جلسه چند ساعت مشغول مطالعه جوانب و اطراف موضوع بود و از لحاظ سیاسی و اقتصادی و قضائی و غیره مذاقه کامل به عمل آورده که عیناً چگونگی مذاکرات در صورت جلسات منعکس است. بالاخره در روز پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون به اتفاق آراء تصمیم ذیل را اتخاذ و اینک گزارش آن تقدیم مجلس شورای ملی می‌گردد.

مجلس شورای ملی، نظر به اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت پیشنهاد ملی

شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می نماید.

دکتر محمد مصدق - جمال امامی - دکتر شایگان - صالح - بهبهانی - حائری زاده - گنجدهای - حسین مکی - سرتیپ زاده - پالیزی - دکتر علوی - فشقائی - ناصر ذوالفقاری - دکتر کاسمی - دکتر هدایتی - فقیه زاده - عامری - فرامرزی.

بنابراین ماده واحده ذیل را برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی می نماید.
ماده واحده - مجلس شورای ملی تصمیم مورخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷ کمیسیون مخصوص نفت را تأیید و با تمدید مدت موافقت می نماید.

محرر کسبون مخصوص نفت - حسین مکی *

یادداشت سفیر کبیر انگلیس به پلا

۲۲ اسفند ۱۳۳۹

چنانچه خاطر آنجناب آگاهست دولت شاهنشاهی انگلستان اهمیت خاصی برای روابط دوستانه و حسن اعتماد در کلیه امور بین ملت و دولت ایران و دولت انگلستان قائل است و دولت پادشاهی انگلستان با علاقه دوستانه ناظر طرحهای دولت شاهنشاهی به منظور اصلاحات اداری و تأمین بهبود سطح زندگی ملت ایران بوده است و از همین لحاظ دولت پادشاهی انگلستان عقد قرارداد ۱۹۴۹ را بین دولت شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران به منظور افزایش پرداختهای سالیانه شرکت به دولت ایران با رعایت خاطر در نظر می گرفت زیرا این قرارداد نسبت به هر تن نفت در آمد بیشتر از آنچه عاید هر دولت دیگری در خاور میانه می شود برای دولت ایران تأمین مینمود و دولت شاهنشاهی ایران را قادر به اجرای طرحهای خود می کرد. اسباب تأسف دولت شاهنشاهی انگلستان گردید وقتی دید که دولت شاهنشاهی ایران نمی تواند این قرارداد را در نتیجه اشکالاتی که در تصویب آن از طرف مجلس پیش آمد به مورد اجرا در آورد ولی در عین حال چنانچه آنجناب اطلاع دارند دولت پادشاهی انگلستان مدتی در این فکر بوده که از چه راهی می توان به دولت شاهنشاهی ایران در مشکلات اقتصادی ناشیه از عدم اجرای این قرارداد کمک نماید. بنابراین برای دولت پادشاهی انگلستان مایه خوشوقتی بود وقتی اطلاع حاصل کرد که شرکت نفت انگلیس و ایران اخیراً داوطلبانه و علی رغم استرداد پیمان الحاقی از مجلس پیشنهاد کرده است که حق الامتیاز سالیانه دولت شاهنشاهی ایران را افزایش دهد که در نتیجه پرداخت کل شرکت در سال ۱۹۵۱ در حدود بیست و هشت میلیون و نیم لیره ترقی می نماید این مبلغ افزایش قابل ملاحظه ای است بر مبلغ پرداختی شرکت

که دولت شاهنشاهی ایران طبق پیمان ۱۹۳۳ برای همان سال میبایستی دریافت نماید دولت شاهنشاهی ایران این پیشنهاد را قبول کرد و قسط اول آن هم پرداخت شد. دولت پادشاهی انگلستان نمی‌تواند نسبت به امور شرکت نفت انگلیس و ایران که يك مؤسسه مهم انگلیسی و حتی بین‌المللی است بی‌علاقه بماند و بنا بر این دولت پادشاهی انگلستان با نگرانی اطلاع حاصل کرده که کمیسیون نفت مجلس در نظر گرفته است این مؤسسه را قبل از پایان مدت امتیاز شرکت ملی کند.

۱- در باب ملی کردن نفت ملاحظاتى باید رعایت شود که دولت پادشاهی انگلستان توجه فوری دولت شاهنشاهی ایران را بدان جلب می‌کند در وهله اول باید تفاوتی بین اصل ملی کردن و سلب مالکیت خصوصی از شرکتی که بر اساس تضمین يك پیمانی که با مذاکرات آزاد منعقد گردیده و تا سال ۱۹۹۳ معتبر است و به اطمینان این تضمین با کمال حسن نیت مبالغ در پیشرفت این صنعت خرج کرده است قائل شد.

۲- بدولت پادشاهی انگلستان توصیه شده است که بر طبق قراردادى که شرکت نفت انگلیس و ایران در دست دارند با تصمیم ملی کردن نفت نمی‌توان به عملیات شرکت خاتمه داد.

۳- طبق ماده ۲۲ این قرارداد دولت پادشاهی ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران موافقت کرده‌اند که در صورت بروز اختلاف اگر ارجاع آن به حکمیت صلاح دیده شود این اختلاف را به رئیس بانایب رئیس دیوان داوری برای تعیین يك نفر حکم و یاسر حکم مراجعه کنند این ماده بر طبق نامه‌های مشابهی که از طرف دولت پادشاهی انگلستان و دولت شاهنشاهی ایران در هفدهم اوت ۱۹۳۳ به دبیر دیوان بین‌المللی ارسال گردید رعایت گردید.

۴- چنانچه دولت شاهنشاهی ایران مسبوق است شرکت خود را حاضر کرده است در باب قرارداد جدیدی بر اساس تقسیم متساوی منافع داخل مذاکره گردد ولی شرکت نمی‌تواند چنین پیشنهادی را به فکر خود راه دهد تا مطمئن نگردد که قراردادی که در دست دارد تا انقضای مدت در اعتبار خود باقی خواهد بود.

دولت پادشاهی انگلستان باید اظهار تأسف کند از اینکه اطلاعات کافی و صحیح درباره عملیات شرکت و مقاصد آن در اختیار خود باقی گذاشته نشده است.

حقیقت اینست که به طوری که دولت این جانب اطلاع دارد شرکت هیچ منظوری جز داد و ستد قانونی با دولت ایران ندارد دولت پادشاهی انگلستان بنوبه خود از ابتکار شرکت که در سال ۱۹۴۸ پیشنهاد کرد حق امتیاز و سایر مزایای ایران را افزایش دهد، تقدیر نمود ولی متأسفانه قراردادی که بر پایه این پیشنهاد منعقد گردید هیچگاه به افکار

عمومی ایران توضیح داده نشد. مجلس هم درباره آن بحث کافی نکرد و مذاکرات مجلس درباره نفت متوجه خارج از حدود این قرارداد بود. چنین تصور شد که قرارداد الحاقی دلالت بر تمدید پیمان سال ۱۹۳۳ دارد و یا تعهداتی بر دولت شاهنشاهی ایران تحمیل می کند در صورتیکه چنانچه آن جناب اطلاع دارند حقیقت این نبود این قرارداد الحاقی حاوی منافع قابل ملاحظه‌ای برای ایران باشد و به هیچوجه تأثیری چه در مدت قرارداد ۱۹۳۳ و چه در اعتبار آن نداشت. صرف نظر از عدم قدردانی که تاکنون از مقاصد شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت به دولت شاهنشاهی ایران و ملت ایران ابراز گردیده دولت پادشاهی انگلستان با جلب توجه دولت آن جناب به این نکات مشروحه میل دارد عقیده ثابت خود را به اینکه همکاری مدام شرکت نفت با دولت ایران به صلاح دولت و ملت ایران است ابراز دارد و دولت پادشاهی انگلستان امید واثق دارد که مذاکرات آینده در باب نفت بر پایه عادلانه و با روح مودت انجام خواهد گرفت . ❀

قانون مربوط به عفو و آزادی خلیل طهماسبی

شماره ۲۴۸۱۶

وزارت دادگستری

فرمان همایونی راجع به اجرای قانون مربوط به عفو و آزادی استاد خلیل طهماسبی
و قانون مزبور که در جلسه پنجشنبه ۱۶ مردادماه یکهزار و سیصد و سی و یک بتصویب مجلس
شورای ملی رسیده است ذیلا ابلاغ می گردد.

با تأییدات خداوند متعال

ما

پهلوی شاهنشاه ایران

محل صحنه مبارک ملوکانه

نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر می داریم:
ماده اول- قانون مربوط به عفو و آزادی استاد خلیل طهماسبی که در جلسه شانزدهم
مردادماه ۱۳۳۱ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است بموقع
اجرا گذاشته شود.

ماده دوم- هیئت دولت مأمور اجرای این قانون هستند.

به تاریخ ۱۶ آبان ماه ۱۳۳۱

قانون مربوط به عفو و آزادی استاد خلیل طهماسبی

ماده واحده- چون خیانت حاج علی رزم آرا بر ملت ایران ثابت گردیده هر گاه قاتل
او استاد خلیل طهماسبی باشد بموجب این قانون مورد عفو قرار می گیرد و آزاد می شود.

این قانون که مشتمل بر ماده واحده است در جلسه پنجشنبه ۲۶ مردادماه ۱۳۳۱
به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

نایب رئیس مجلس شورای ملی - احمد رضوی.

اصل فرمان همایونی و قانون در دفتر نخست وزیر است.

نخست وزیر - ۲۹/۸/۳۰

قانون اجازه تعقیب احمد قوام

شماره ۲۸۱۴

فرمان همایونی راجع به اجرای قانون اجازه تعقیب قانونی آقای احمد قوام و قانون مزبور که در جلسه سه‌شنبه سیزدهم آبان‌ماه یک‌هزار و سیصد و سی و یک به تصویب مجلس شورای رسیده است ذیلاً ابلاغ می‌گردد.

با تأییدات خداوند متعال

ما

پهلوی شاهنشاه ایران

محل صحنه مبارک ملوکانه

نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر می‌داریم:

ماده اول- قانون اجازه تعقیب قانونی احمد قوام که در جلسه سیزدهم آبان‌ماه ۳۱ به تصویب مجلس شورای ملی رسیده و منضم به این دست‌خط است بموقع اجرا گذاشته شود.

ماده دوم- هیئت دولت مأمور اجرای این قانون هستند. به تاریخ شانزدهم آبان‌ماه ۱۳۳۱

قانون اجازه تعقیب قانونی آقای احمد قوام

ماده واحده - مجلس شورای ملی

به وزارت دادگستری اجازه می‌دهد که نسبت به وقایع بیست و ششم تاسی و یکم تیر ۱۳۳۱

آقای احمد قوام را مورد تعقیب قانونی قرار دهد.

این قانون که مشتمل بر ماده واحده است در جلسه سه‌شنبه سیزدهم آبان‌ماه یک‌هزار و

سیصد و سی و یک به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

نایب رئیس مجلس شورای ملی - احمد رضوی

۳۱/۸/۲۰

اصل فرمان همایونی و قانون در دفتر نخست‌وزیر است

شماره ۲۲۸۱۸

وزارت کشور

فرمان همایونی راجع به اجرای قانون مربوط به خارج شدن اموال احمد قوام از ملکیت او و قانون مزبور که در جلسه یکشنبه دوازدهم مردادماه یکهزار و سیصد و سی و یک به تصویب مجلس شورای ملی رسیده است ذیلا ابلاغ می گردد.

با تأییدات خداوند متعال

ما

پهلوی شاهنشاه ایران

محل صحنه مبارک ملوکانه

نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر می داریم:

ماده اول- قانون مربوط به خارج شدن اموال احمد قوام از ملکیت او که در جلسه دوازدهم مردادماه یکهزار و سیصد و سی و یک به تصویب مجلس شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است به موقع اجرا گذاشته شود.

ماده دوم- هیئت دولت مأمور اجرای این قانون هستند.

به تاریخ شانزدهم آبان ماه ۳۱

قانون مربوط به خارج شدن اموال احمد قوام از ملکیت او

ماده واحده - چون احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع جریان اخیر که منتهی به کشتار دسته جمعی روز سی ام تیرماه ۳۱ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران شده است تشخیص و مفسد فی الارض شناخته شده علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی به موجب این قانون کلیه اموال و دارائی منقول و غیر منقول احمد قوام از ملکیت او خارج می گردد.

تبصره ۱- هر گاه در اموال و املاک احمد قوام پس از تاریخ ۲۵ تیرماه ۳۱ نقل و انتقالی به هر عنوان و به هر صیغه ولو به صورت سند رسمی صورت گرفته باشد آن نقل و انتقال از درجه اعتبار ساقط و آن اموال قطعی قوام محسوب می گردد.

تبصره ۲- اسناد غیر رسمی ذمه و یا مربوط به هر نوع نقل و انتقال اموال قوام متعلق به هر تاریخی باشد از درجه اعتبار ساقط است مگر آنچه که مربوط به عملیات و مطالبات جاری و عادی بهره برداری باشد.

تبصره ۳- اموال غیر منقولی که صورتاً به اسم دیگران خریداری و قیمت آنها از محل اموال قوام پرداخت شده نیز مشمول ماده واحده خواهد بود.

تبصره ۴- وجوهی که به نام حزب دمکرات سابق یا سازمان های وابسته به آن در بانکها یا نزد اشخاص موجود باشد از اموال دولتی محسوب و ضبط خواهد شد.

تبصره ۵- ازاموال احمد قوام پنج میلیون ریال برداشت و طبق موازین شرعی بین زن و فرزندش تقسیم می‌شود.

تبصره ۶- آئین‌نامه اجرای این قانون و طریق توزیع عواید آن اموال بین وراث شهدا و مجروحین جریانات ۲۶ تا ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ و امور خیریه به پیشنهاد دولت و تصویب کمیسیون دادگستری تنظیم می‌گردد.

تبصره ۷- مقررات این قانون به هیچ وجه مانع تعقیب جزائی سایر مسببین و مباشرین جریانات اخیر تیرماه ۳۱ نخواهد شد.

تبصره ۸- مجلس شورای ملی به منظور رسیدگی و تشخیص عده و هویت کلیه مقتولین و مفقودین و قایع اخیر و تجلیل از فداکاری‌های آنها و از طرف دیگر به منظور رسیدگی و تحقیق و تشخیص مسببین و مسئولین این فجایع کمیته تحقیق منتخبه از طرف نمایندگان طرفدار ادامه نهضت ملی را تنفیذ می‌نماید و کمیته نامبرده کلیه اختیارات قانونی لازمه را جهت انجام مقاصد بالا دارا می‌باشد و نتیجه را در مدت دو ماه به اطلاع مجلس شورای ملی خواهد رسانید.

این قانون که مشتمل بر ماده واحده و هشت تبصره است در جلسه یکشنبه دوازدهم مردادماه یک هزار و سیصد و سی و یک به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

نایب رئیس مجلس شورای ملی - احمد رضوی

اصل فرمان همایونی و قانون در دفتر نخست وزیر است.

نخست وزیر - ۳۱/۸/۲۰ *

تصمیم قانونی دایره ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور دوماه تمدید به کمیسیون نفت جهت مطالعه در اطراف اجرای این اصل

ماده واحده - مجلس شورای ملی تصمیم مورخ ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت را تأیید و با تمدید مدت موافقت می نماید.

تبصره ۱ - کمیسیون نفت مجاز است از کارشناسان داخلی و خارجی در صورت لزوم دعوت نماید و مورد استفاده قرار دهد.

تبصره ۲ - آقایان نمایندگان حق دارند تا پانزده روز بعد از تشکیل کمیسیون پیشنهادات و نظریات خود را به کمیسیون داده و برای توضیحات در کمیسیون حق حضور داشته باشند.

تصمیم متخذة کمیسیون نفت در جلسه ۱۳۲۹/۱۲/۱۷: «نظر به اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجائی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای ملی تقاضای دوماه تمدید می نماید». تصمیم قانونی بالا که منضم به تصمیم متخذة کمیسیون نفت می باشد در جلسه بیست و چهارم اسفندماه یک هزار و سیصد و بیست و نه از طرف مجلس شورای ملی اتخاذ شده است.

رئیس مجلس شورای ملی: رضا حکمت

تصمیم قانونی بالا در جلسه ۱۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ مورد تأیید مجلس منا واقع گردید.

طرح قانونی داکتر به طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور

مصوب شب هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰

ماده ۱: به منظور ترتیب اجرای قانون مورخ ۲۴ و ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور هیئت مختلطی مرکب از پنج نفر از نمایندگان مجلس سنا و پنج نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی به انتخاب هر یک از مجلسین و وزیر دارائی وقت یا قائم مقام او تشکیل می شود.

ماده ۲: دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند و چنانچه شرکت برای تحویل فوری بعذر وجود ادعائی بر دولت متعذر شود دولت می تواند تا میزان بیست و پنج درصد از عایدات جاری نفت را پس از وضع مخارج بهره برداری برای تأمین مدعا به احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی الطرفین دیگر و دیبه گذارد.

ماده ۳: دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به مطالبات و دعاوی حقه دولت و همچنین به دعاوی حقه شرکت رسیدگی نموده نظریات خود را به مجلسین گزارش دهد که پس از تصویب مجلسین به موقع اجرا گذاشته شود.

ماده ۴: چون از تاریخ ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ که ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس سنا نیز رسیده است کلیه در آمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به حساب شرکت رسیدگی کند و نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیئت عامله در امور بهره برداری دقیقاً نظارت نماید.

ماده ۵: هیئت مختلط باید هر چه زودتر اساسنامه شرکت ملی نفت را که در آن هیئت عامله و هیئت نظارتی از متخصصین پیش بینی شده باشد تهیه و برای تصویب به مجلسین پیشنهاد کند.

ماده ۶: برای تبدیل تدریجی متخصصین خارجی به متخصصین ایرانی هیئت مختلط مکلف است آئین نامه فرستادن عده ای محصل به طریق سابقه در هر سال برای فرا گرفتن رشته های مختلف معلومات و تجربیات مربوط به صنایع نفت به کشورهای خارج را تدوین و پس از تصویب هیئت وزیران به وسیله وزارت فرهنگ به موقع اجرا گذارد مخارج تحصیل این محصلین از عواید نفت پرداخته خواهد شد.

ماده ۷: کلیه خریداران محصولات معادن انتزاعی از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران هر مقدار نفتی را که از اول سال مسیحی ۱۹۴۸ تا تاریخ ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالیانه خریداری کرده اند می توانند از این به بعد هم به نرخ عادلانه بین المللی همان مقدار را سالیانه خریداری نمایند و برای^{۱۰} مازاد آن مقادیر در صورت

تساوی شرایط در خرید حق تقدم خواهند داشت.

ماده ۸- کلیه پیشنهادهای هیئت مختلط که برای تصویب مجلس شورای ملی تهیه و تقدیم مجلس خواهد شد بکمیسیون نفت ارجاع میگردد.

ماده ۹- هیأت مختلط باید در ظرف سه ماه از تاریخ تصویب این قانون بکار خود خاتمه دهد و گزارش عملیات خود را طبق ماده ۸ بمجلس تقدیم کند و در صورتیکه احتیاج بتمدید مدت باشد با ذکر دلائل موجه درخواست تمدید نماید و تا زمانی که تمدید مدت بهره‌جستی از جهات از تصویب مجلسین نگذشته است هیئت مختلط میتواند بکار خود ادامه دهد.

طرح قانونی بالا که مشتمل بر ۹ ماده است در جلسه شب یکشنبه هشتم اردیبهشت ماه یک هزار و سیصد و سی و نهمین جلسه مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورای ملی - رضا حکمت

طرح قانونی بالا در جلسه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ بتصویب مجلس مناسبتاً رسیده است.

متن اظهارات دکتر مصدق در مجلس شورای ملی در باره مذاکرات نفت

«... در جلسه بعد بتاريخ ۱۶ مرداد جناب آقای وارسته رئیس نمایندگی ایران جوایی را که با موافقت دولت و هیئت مختلط تهیه شده بود شفاهاً با اطلاع نمایندگان دولت انگلستان رسانیده و عین آنرا بصورت یادداشتی تسلیم کردند. متن جواب مزبور بقراردیل است: اینجانب لازم میدانم که بنمایندگی از طرف دولت ایران باردیگر از تشریف فرمائی آقایان اظهار تشکر و خرسندی نمایم. اینکه دولت پادشاهی انگلستان لازم دانسته است که میسیونری مرکب از بعضی از اعضاء کابینه خود را بوکالت از طرف شرکت سابق نفت برای مذاکره با دولت ایران راجع بطرز اجرای قوانین ملی شدن صنعت نفت در قسمتی که مربوط بمنابع انگلستان است بایران اعزام دارد نشانه تفاهم بیشتری است که خوشبختانه نسبت بحسن نیت دولت و مفهوم قوانین ایران در کشور شما پیدا شده است. چون در اساس فعلی دولت و پارلمان ایران عواملی غیر از حقیقت و عدالت و منطقی نبوده خوشوقتیم که بالاخره حق و عدالت مثل همیشه راه خود را باز کرده و موفق شده است که سوه تفاهمات را زایل سازد. امیدوارم که اقامت چند روزه شما در ایران و مخصوصاً سفر دو روزه مستر استوکس بآبادان عمیق احساسات ملت ایران و ضرورت عمل انجام شده و حسن نیت دولت ایران را برایشان و سایر همکاران محترم ایشان کاملاً روشن کرده باشد. بطوریکه آقایان توجه فرموده اند ملت ایران ملی شدن صنعت نفت را برای خود یک رنسانس و حیات جدید میدانند. آقای استوکس در توضیحات کلی و مقدماتی جلسه گذشته خود بیاناتی فرمودند که اگر اشتباه نکرده باشم اساس آن جلب توجه نسبت بچند نکته اساسی بود. اول آنکه فعالیت صنعت نفت

بطور عادی و مرتب ادامه داشته و از وسایل و کارشناسان و متخصصین موجود استفاده شود. دوم اینکه در تسویه امر نفت اصول عدالت و نصفت رعایت گردد. سوم آنکه صدور جریان منظم نفت بخارج برای اقتصاد ایران و دنیای آزاد کمال اهمیت و ضرورت را دارد. این مسائل کاملاً مورد توجه دولت و مجلسین ایران بوده و اصول آنرا قانونگذار پیش‌بینی کرده است دولت ایران مایل نیست که حتی یکروز فعالیت منظم صنعت نفت او متوقف و مختل بشود و نهایت علاقه را دارد که از کارشناسان و متخصصین و کارگران و کارمندانیکه در امور مربوط بنفت مجرب شده و صنایع نفت ایران را اداره کرده‌اند در شرکت ملی نفت ایران کمافی السابق استفاده نماید و حاضر است که نظم حقوق و سایر مزایای آنانرا بموجب قراردادهائیکه با شرکت سابق نفت داشته‌اند محفوظ داشته و سوابق خدمت و بازنشستگی آنها را رعایت کند. اشخاصیکه تاکنون در خدمت يك شرکت تجارتي بوده‌اند معلوم نیست چرا حاضر نخواهند شد با همان مزایا در خدمت یکدولت و برای امری که نتایج و ثمرات آن عاید بشریت میشود باقی بمانند. برای تسویه امر شرکت سابق نیز قانون، ترتیب جبران خساراتی را که مبنی بر عدالت و انصاف باشد کرده و حتی تا ۲۵ درصد از عواید خالص نفت را وثیقه آن قرار داده است. اکنون دولت ایران حاضر است که درین باب وارد مذاکره شده و بحساب مطالبات و دعاوی حقه شرکت و دولت ایران بوسیله کارشناسان رسیدگی بعمل آید. در مرحله سوم ماکمال علاقه را داریم که کمافی السابق و بلکه بیشتر از سابق معامله و تجارت نفت ما با مشتریان عادی و سابق ادامه و توسعه داشته باشد و این امر نیز بطور کامل در قانون پیش‌بینی شده است. برای اجرای این اصل ما حاضر هستیم وارد مذاکره بشویم و ترتیبی قرار بدهیم که موجب توسعه صادرات نفت ایران و اعتماد و اطمینان بیشتر مشتریان ما بشود. درخاتمه بیانات خود این نکته را اضافه مینمایم که اینجانب نیز مثل ستر استوکس معتقد است که گفتگوی از کدورتها و اختلافات گذشته بی‌حاصل است ولی درحین حال نمیتوان دراختیار راه حل آنرا نادیده گرفت. با حسن‌نیت و اعتماد متقابل و اطمینان باینکه طرفین میخواهیم به نتایجی برسیم که شالوده صفا و صمیمیت با دوام بین دو ملت و موجب اعتلاء حق و عدالت در جهان آزاد باشد تقاضا میکنم که فوراً مذاکرات را براساسی قرار بدهیم که منتج نتیجه مثبت بشود. پس از چند جلسه مذاکره در تاریخ ۲۱ مرداد هیئت نمایندگی انگلستان اصول پیشنهادات خود را درهشت ماده بشرح ذیل بهیئت نمایندگی تسلیم نمودند: «(۱) شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران تمام مؤسسات و ماشین‌آلات و دستگاههای ملزومات خود را در ایران بشرکت نفت ملی ایران واگذار خواهد نمود. در مورد دارائی واقع در جنوب ایران غرامتی که باید از

طرف شرکت ملی نفت ایران بشرکت نفت انگلیس و ایران تأدیه شود جزو هزینه اداره صنعت نفت در آن ناحیه محسوب خواهد شد. موضوع گرامتی که باید در مقابل آن قسمت از دارائی که در گذشته برای عملیات پخش و فروش در ایران مورد استفاده بوده تأدیه شود تابع ترتیبات جداگانه‌ای خواهد بود که در بند ۷ شرح آن داده خواهد شد. (۲) سازمانی بعنوان سازمان خرید تشکیل خواهد شد که وسیله مطمئنی برای تأمین صدور نفت ایران فراهم سازد زیرا صنعت نفتی بعظمت صنعت نفت ایران فقط براساس يك چنین ترتیبی میتواند وضع خود را تأمین نماید. این منظور بوسیله انعقاد قرارداد طویل‌المده‌ای مثلا برای ۲۵ سال با شرکت نفت ملی ایران حاصل خواهد شد که بموجب آن مقادیر بسیار زیادی نفت خام و فراورده‌های نفتی از جنوب ایران تحویل بندر ایران (F.O.B) اکتیاع گردد (۳) گذشته از ترتیبی که بصورت بالا مقرر خواهد شد شرکت نفت ملی ایران خواهد توانست معاملات اضافی برای فروش نفت انجام بدهد ولی باین شرط عادی تجارتي که اینگونه فروشها نوعی صورت گیرد که بمنابع سازمان خرید لطمه‌ای وارد نیاورد. (۴) طبق قرارداد مزبور سازمان خرید دستگاه وسیع دنیائی برای حمل و نقل و پخش و فروش در اختیار شرکت نفت ملی ایران خواهد گذاشت که از جمله یکی از بزرگترین دستگاههای حمل و نقل دریائی نفت که در تمام دنیا موجود است جزو آن خواهد بود و تمهیدات قطعی در مقابل مشتریهای خود خواهد نمود که برای ایفای آن متکی به محصول نفت ایران خواهد بود. بنا براین طبق عمل عادی تجارتي سازمان نامبرده باید اطمینان حاصل نماید که نفت بمقادیر و از نوع مورد احتیاج در مواقع لازم موجود خواهد بود. برای تأمین این منظور سازمان خرید با شرکت ملی نفت ایران توافقی در باب يك سازمان عامل خواهد نمود که تحت امر شرکت ملی نفت ایران و از طرف شرکت ملی نفت ایران عملیات اکتشاف و تولید و حمل و نقل و تصفیه و بارگیری نفت را در ناحیه مربوطه اداره نماید. سازمان خرید ترتیب پرداخت هزینه لازم را برای اجرای عملیات از محل درآمد جاری خواهد داد. (۵) برای اینکه سازمان خرید که موضوع پیشنهاد میباشد بتواند تعهد خرید مقادیر زیادی نفت ایران طی سالهای متمادی بنماید شرایط تجارتي بایستی نوعی قرارداد شود که از شرایطی که سازمان خرید در سایر نقاط چه بوسیله خرید و چه بوسیله مباشرت تولید میتواند بدست آورد کم صرفه‌تر نباشد باین معنی که سازمان خرید نفت به قیمتهای تجارتي F.O.B تحویل بکشتی در بندر ایران خواهد خرید که در قیمت مزبور تخفیفی بشرح زیر منظور خواهد شد. این تخفیف بر روی هم مساوی خواهد بود با سودی که برای شرکت ملی نفت ایران پس از وضع تخفیف و هزینه تهیه نفت برای فروش بسازمان خرید باقی میماند. (۶) در صورتی که پیشنهادی بالا بعنوان

مبنای عمل آتیة صنعت نفت در جنوب ایران مورد قبول دولت ایران واقع شود پیشنهاد میشود که مفاد آنها بصورت رئوس مسائل مورد موافقت تنظیم شود که بعداً قرارداد خرید تفصیلی بین دولت ایران و سازمان خریدی که موضوع پیشنهاد است روی اساس آن تهیه شود. در ضمن رئوس مسائل مورد موافقت ترتیبی هم برای تجدید فوری عملیات در جنوب ایران بر اساس موقت مقرر خواهد گردید. (۷) پیشنهاد میشود که تمام دارائی متعلق بشرکت سهامی نفت کرمانشاه که نفت را برای مصرف ایران استخراج و تصفیه مینماید بانضمام تمام مؤسسات و ماشین آلات و دستگاهها و دارائی منقول شرکت نفت انگلیس و ایران که در گذشته برای پخش و فروش فراوردههای تصفیه شده در ایران بکار میرفته است با شرایط مساعدی بدولت ایران واگذار شود. (۸) در هیئت مدیره سازمان عامل «یا هیئت مشابه دیگر» دولت ایران نمایندگی خواهد داشت و البته سازمان از کارکنان غیر ایرانی فقط در مواردی استفاده خواهد نمود که برای حصول نتیجه از عملیات استخدام آنان ضروری باشد و همچنین نسبت به برنامه کارآموزی که شرکت ملی نفت ایران بخواهد عملی نماید با شرکت نامبرده منتهای همکاری را خواهد نمود. این پیشنهادات که برخلاف اصل ملی شدن صنعت نفت و برخلاف فورمول چهار ماده تسلیمی آقای هریمن که مورد موافقت دولت انگلستان نیز قرار گرفته بود تشخیص داده شد طبیعتاً نمیتوانست مورد موافقت دولت ایران واقع شود. . . . و نیز در همان جلسه خلاصه جوابی که از طرف کمیسیون مذکور تهیه شده بود بشرح ذیل در هیئت دولت و هیئت مختلط مطرح و مورد موافقت گردید. . . بنا برین مسائلیکه طبق فرمول مذکور میتوان در اطراف آن مذاکره کرد سه مورد ذیل میباشد:

- (۱) موضوع خرید نفت برای احتیاجات انگلستان (۲) موضوع رسیدگی بدعاوی حقه دولت ایران و شرکت سابق نفت (۳) موضوع ادامه خدمت متخصصین فنی انگلیسی. بدیهی است هر نوع نظری در باب مسائل سه گانه فوق طبق فورمول ۲۳ تیر ۱۳۳۰ اظهار شود مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

* * *

خوانندگانانی که بخواهند از جزئیات مذاکرات بین دکتر مصدق و استوکس آگاهی یابند بایستی بصورت مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی و بقیه گزارش نخست وزیر رجوع نمایند که نقل تمام آن در این کتاب بعلمت طولانی بودن مقدور نبوده است. بطور خلاصه پس از مبادله نظریات طرفین برای حل اختلاف، دو ملاقات بین نخست وزیر و استوکس با حضور هریمن صورت میگيرد که در ضمن آن استوکس تاحدی حاضر میشود که هیئت مدیره شرکت ملی نفت عهده دار اداره کردن صنعت نفت باشد و نخست وزیر هم

قبول میکنند که عده‌ای کارشناس درجه اول از مالک بیطرف برای عضویت هیئت مدیره استخدام نماید و حتی اکثریت را هم بآنها بدهد. ولی استوکس مدعی میشود که چون کارشناسان انگلیسی حاضر نیستند تحت ریاست کسی که از ملت انگلیس نباشد انجام وظیفه نمایند بهتر است که مدیر عامل، انگلیسی باشد تا کلیه عملیات اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری تحت دستور و اختیار او قرار گیرد. نخست‌وزیر در جواب میگوید خوب است سایر مسائل را حل کنیم و بعد باین مرحله برسیم ولی، استوکس تأکیداً اظهار میدارد که تا مسئله مدیر عامل حل نشود مذاکره در سایر مسائل بیهوده است.

روز ۲۹ مرداد استوکس نامه‌ای بنخست‌وزیر نوشته و پیشنهاد هشت ماده‌ای که برای اساس مذاکرات تسلیم دولت کرده بود مسترد داشت و در نامه خود گفت که اگر تا روز بعد دولت استخدام مدیر عامل انگلیسی را قبول ننماید مذاکرات ادامه نخواهد یافت. روز سی‌ام مرداد دکتر مصدق گزارش مذاکرات خود را بمجلسین شورای ملی و سنا تقدیم و هر دو مجلس با اکثریت زیادی باورای اعتماد دادند. روز سی‌ویکم مرداد میسیون استوکس تهران را ترك و بلندن مراجعت کرد.

هریمن هم نامه‌ای بنخست‌وزیر نوشت و در آن اظهار تأسف از بی‌نتیجه بودن مذاکرات نموده و نظریات چندی هم در آن نامه اظهار داشت که نقل چند جمله آن در زیر بی‌مناسبت نیست:

«مثلاً بدولت شاهنشاهی ایران یاد آور گردیدم که هر گاه بخواهند مقادیر زیادی از نفت را برای فروش بیازارهای دنیا عرضه بدارند بایستی ترتیباتی با يك سازمانی که وسائل حمل و نقل و توزیع نفت را بمقادیر زیاد در دسترس دارد وارد مذاکراتی بشوند. از نقطه نظر تجارتنی هیچ شرکتی حاضر نمیشود که وارد عقد قراردادی با دولت ایران بشود مگر اینکه بدانند که نفت ایران را میتواند بقیمت نازلتری از سایر کشورهای نفت خیز بدست بیاورد و بعلاوه متذکر گردیدم که طبق اصول تجارتنی تنها شرکتی که بازار موجودی برای نفت ایران دارد خواهد توانست خرید آن را بمقادیر زیادی بعهده بگیرد.

... دولت شاهنشاهی ایران در مذاکرات با اینجانب ابراز فرموده‌اند که قصد مصادره اموال شرکت سابق نفت را ندارند. نظر دولت من برین است که قبضه مایملک يك شرکت خارجی بوسیله دولتی بدون پرداخت پاداش فوری و مفکی و مؤثر و یا دادن ترتیبی که مرضی الطرفین بوده باشد بایستی مصادره نامیده شود نه ملی شدن ... کمال تأسف را دارم که مساعی مبذوله برای پیدا کردن راه حلی تا بحال بنتیجه مثبتی نرسیده و رجاء واثق دارم که دولت شاهنشاهی ایران نظریات اینجانب را که از روی کمال صداقت و دوستی میباشد مورد مذاقه کامل قرار بدهند.»

پس از ارسال نامه فوق هریمن هم در تاریخ اول شهریور از تهران حرکت و بامریکا مراجعت نمود. درین ضمن شرکت نفت بتدریج تمام کارکنان خارجی خود را از نواحی نفت خیز خارج کرد و اعلام نمود که ازین بپس حقوق و مزد کارکنان نواحی مزبور را نخواهد پرداخت. در آن تاریخ فقط ۳۵۰ نفر انگلیسی کارمند شرکت در ایران باقی مانده بودند که همه آنها در آبادان بودند و گرچه شرکت میخواست آنها را هم بانگلستان بفرستد ولی بتقاضای دولت انگلستان این کار را بتعویق انداخت. ❀

یادداشت وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس در ایران درباره ملی شدن نفت ایران

وزارت امور خارجه شاهنشاهی با اظهار تعارفات خود به سفارت کبرای انگلستان توفیراً مراتب ذیل را باسحضار میرساند:

۱- از آنجا که ملی کردن صنایع و مؤسسات از حقوق مسلم هرملتی است و باستناد همان اصل عده‌ای از دول منجمله انگلستان بعضی از صنایع و مؤسسات اقتصادی را در کشور خود ملی کردند دولت ایران هم بآنکاه همان اصل در نتیجه اقدامات خلاف قاعده و ظالمانه شرکت سابق نفت انگلیس و ایران بنا براداره و پشتیبانی قاطبه ملت ایران صنایع نفت را در سراسر کشور ملی اعلام نمود. شرکت سابق و همچنین دولت انگلستان بدون توجه باین حق مسلم دولت ایران، بطرح دعوای بی اساسی در دیوان بین‌المللی دادگستری مبادرت ورزیده و دیوان مزبور در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ رأی خود را مشعر برعدم صلاحیت در رسیدگی بموضوع اعلام و قرار مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۵۱ راجع به اقدامات تأمینیه را باطل نمود

۲- شرکت سابق نفت علاوه براینکه هیچگاه بتعهدات خود عمل ننموده و دولت انگلستان را وادار کرده که برخلاف حق بطرح دعوای بی اساس در دیوان بین‌المللی دادگستری مبادرت نماید برای جلوگیری از فروش نفت ایران در سراسر جهان نیز اقداماتی بعمل آورده که توقیف کشتی روزماری یکی از شواهد بارز آن است. شرکت سابق و دولت انگلیس از جهات متعدد بدولت ایران خسارت کلی وارد آورده است و موجبات مضیقه مالی و مشکلات اقتصادی کشور ایران را فراهم کرده‌اند که بعضی از آنها بقراریست که ذیلاً شرح داده میشود:

الف) عدم تأدیه دیون شرکت سابق بدولت ایران بابت سالهای اخیر که بتصدیق شرکت سابق برده‌ها میلیون لیره بالغ میشود.
 ب) خسارات ناشیه از تأخیر دیون مذکور .
 ج) عدم تأدیه وجوه متعلق بدولت ایران که در بانک‌های انگلستان تودیع شده .
 د) خسارات ناشیه از تأخیر وجوه مذکوره .
 ه) مطالبات دولت ایران از شرکت سابق و همچنین خسارات دولت ایران ناشی از اعمال آن شرکت و دولت انگلیس .

و) خسارت ناشیه از جلوگیری از فروش نفت ایران که بر اثر تهدید و ارباب و اسباب چینی شرکت سابق و کمک آندولت بشرکت مزبور بعمل آمده و دولت ایران را در فروش نفت خود دچار اشکالات ساخته است .

۳- باتوجه بمراتب مذکوره در فوق دولت شاهنشاهی انتظار دارد لااقل وجوهی که تعلق آن بدولت ایران مورد تصدیق خود شرکت سابق است و تاکنون پرداخت نشده فوراً تأدیه گردد و همچنین وجوه دیگری که متعلق بدولت شاهنشاهی است و در بانک‌های انگلستان تودیع گردیده، تحت اختیار دولت شاهنشاهی قرار گیرد و مخصوصاً برای حفظ مناسبات و روابط حسنه و رفع هر گونه سوء تفاهم بین دو ملت، شرکت سابق نفت از این بیعد از اقدامات ناروا در جلوگیری از فروش نفت ایران خودداری کند .

دولت شاهنشاهی با حسن نیتی که در موارد عدیده بثبوت رسانیده اینک نیز اعلام میدارد که بمنظور پیدا کردن راه حل برای رسیدگی بمطالبات و دعاوی حق شرکت در حدود قانون ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ و همچنین مطالبات و دعاوی متقابل دولت ایران حاضر است بانمایندگان شرکت وارد مذاکره شود. و در صورتیکه از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت شاهنشاهی توافقی در اینباره حاصل نگردد شرکت میتواند دعاوی خود را در محاکم صالحه ایران اقامه نماید. دولت ایران انتظار دارد این حسن نیت دولت شاهنشاهی از طرف دولت انگلستان چنانکه باید استقبال شده و بشرکت سابق توصیه کنند که نمایندگان خود را برای مذاکره در این امر بادولت ایران تعیین نماید. لزوماً متذکر میشود چنانچه در پرداخت وجوه متعلق بدولت ایران از طرف بانکهای انگلیس و شرکت سابق تأخیر و مسامحه شود و یا شرکت سابق و دولت انگلستان اقدامات نامشروع خود را بهر صورت که باشد علیه ایران ادامه دهند مسئولیت کلیه اقدامات مزبور و خسارات ناشیه از آن، من جمیع الجهات متوجه دولت انگلیس و شرکت سابق نفت خواهد بود. ۵

مکاتبات چرچیل و ترومن با دکتر مصدق و متن فرمول هرین

روز هشتم شهریور ۱۳۳۱ اعلامیه زیر از طرف نخست وزیر بوسیله رادیو پخش گردید :

در تاریخ چهارشنبه پنجم شهریورماه جاری برابر با ۲۷ اوت ۱۹۵۲ جنابان «لوی هندرسن» سفیر کبیر امریکا و «ژرژ میدلتن» کاردار سفارت انگلستان اینجانب را ملاقات و پیام ذیل را از جانب روسای دولتین خود تسلیم فرمودند. اینجانب با دلائل قویه ثابت کردم که این پیام در بین مردم حسن اثر نخواهد داشت و انتظار این بود که جواب یادداشت مورخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ برابر با ۷ اوت ۱۹۵۲ دولت ایران را داده باشند. آقایان جواب دادند که بنا برین موضوع مستور و نادیده و محرمانه بماند تا یک هفته دیگر جواب یادداشت را خواهیم آورد امروز ساعت سه و نیم بعد از ظهر متفقاً از اینجانب ملاقات و عین پیام چند روز قبل خود را تسلیم نمودند و معتقد بودند که چون از روی حسن نیت تنظیم شده است حسن اثر خواهد داشت. اینجانب نظر سابق خود را تأیید نمودم و اظهار داشتم که این دولت با این پیام بهیچوجه نمیتواند موافقت کند و در مردم سوء اثر خواهد کرد و برای آنکه تبادل نظری با نمایندگان مجلسین و پیشوایان ملی شده و از افکار عمومی نیز کسب نظری شده باشد اینک با انتشار آن اقدام مینمایم و از آقایان نمایندگان خارج از مرکز و خارج از کشور خواهش میکنم * هر چه زودتر در مرکز حاضر شوند و همین که هر یک از مجلسین بعد نصاب قانونی رسید نمایندگان نظر خود را اعلام دارند تا جواب پیام مزبور طبق تصویب مقامات

* در آن موقع مجلسین تعطیل و غالب نمایندگان به مرخصی رفته بودند.

قانونی ملی داده شود :

۲۰ اوت ۱۹۵۲ (هفتم شهریور ۱۳۳۱)

جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر ایران

افتخار داریم طبق تعلیماتی که از دولتهای مربوطه خود دریافت داشته ایم پیام مشترکی را که رئیس جمهوری کشورهای متحده امریکا و نخست وزیر بریتانیای کبیر بعنوان جناب عالی فرستاده اند بدین وسیله تقدیم کنیم.

لوی . و . هندرسن: سفیر کبیر کشورهای متحده امریکا - ج . ه . میدلتون: کاردار موقت
علیاحضرت ملکه انگلستان

ترجمه متن پیام رئیس جمهوری کشورهای متحده امریکا
و نخست وزیر کشور متحده انگلستان
به آقای دکتر مصدق نخست وزیر ایران

اینجانبان نگلرافهای واصله از سفارت های کبرای مربوطه خود را در ایران درباره مذاکرات اخیر که با جناب عالی بعمل آمده است و همچنین یادداشتی را که در هفتم اوت ۱۹۵۲ (۱۶ مرداد ۱۳۳۱) بعنوان دولت علیاحضرت ملکه انگلستان ارسال داشته بودید مورد مطالعه قرار داده ایم. بنظر اینجانبان مطلب روشن است که حل رضایت بخش مسئله نفت مستلزم اقدام فوری از طرف هر سه دولت خواهد بود. اینک پیشنهاد اقداماتی را که دولتین ماحاضرند بعمل آورند بضمیمه ارسال میداریم و صمیمانه امیدواریم که مورد تصویب آنجناب واقع شود و منتج بحل رضایت بخش موضوع گردد. محرك ما احساسات دوستی صمیمانه و تاریخی است که نسبت بملت و مردم ایران داریم و قلباً آرزو مندیم هر چه زودتر موجبات حل سریع و منصفانه اختلاف کنونی را فراهم سازیم.

هری . س . ترومن - وینستن . س . چرچیل

ضمیمه

۱- موضوع غرامتی که بابت ملی شدن مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در ایران باید پرداخته شود بادر نظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده است و باتوجه بکلیه دعاوی و دعاوی متقابله طرفین بدیوان بین المللی دادگستری ارجاع خواهد شد .

۲- نمایندگان مناسبی از طرف دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین خواهند شد که با یکدیگر مذاکره کنند و ترتیب جریان نفت را از ایران بیازارهای

دنیا بدهند .

۳- چنانچه دولت ایران با پیشنهادهای مندرجه دردوبند فوق موافقت فرماید :
الف) نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران برای حمل نفتی که هم اکنون در ایران ذخیره است اقدام بتهیه وسایل لازم خواهند نمود و همینکه موافقتی در باره قیمت حاصل شود و شرایط فنی برای بارگیری اجازه دهد بابت هر مقدار نفتی که بتوان هرچه زودتر حمل کرد پرداخت مقتضی بعمل خواهد آمد .

ب) دولت علیا حضرت ملکه انگلستان پاره‌ای تضییقات موجوده نسبت بصادرات (کالا) را بایران ونسبت باستفاده ایران از (جوه) استرلینگ مرتفع خواهد ساخت .
ج) دولت کشورهای متحد امریکا فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض بدولت ایران برای کمک در رفع مشکلات بودجه‌ای آن دولت خواهد پرداخت .

قرارداد مخصوص

دولت کشور متحده بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی از یکطرف و دولت شاهنشاهی ایران از طرف دیگر موافقت نموده‌اند که موضوع غرامتی را که باید بابت ملی شدن مؤسسات شرکت نفت انگلیس و ایران واقع در کشور ایران پرداخت شود با رعایت وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن موجود بوده و با توجه بکلیه دعاوی و دعاوی متقابل طرفین بحکمیت رجوع نمایند. این قرارداد بتصویب دو کشور خواهد رسید و سند تصویب هرچه زودتر در تهران مبادله خواهد شد. پس از مبادله اسناد تصویب این قرارداد ممکن است از طرف هر یک از طرفین بدیوان دادگستری بین‌المللی اعلام گردد. در تصدیق مراتب فوق امضاء کنندگان زیر که از طرف دولت‌های مربوطه خود اجازه و اختیار دارند ذیل قرارداد حاضر را امضاء نموده اند .

در این روز . . . در دو نسخه بانگلیسی و فارسی تنظیم و متن هر دو دارای اعتبار مساوی خواهد بود .



در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۳۱ نخست‌وزیر گزارش زیر را به مجلس شورای ملی داد:
لازم بعرض و اظهار نیست که پس از ملی شدن صنعت نفت دولت این جانب به پیروی از افکار عمومی کمال حسن نیت را برای حل منصفانه این مشکل بکاربرد اما متأسفانه از همان آغاز کار دولت انگلستان که بدون حق، خود را درین اختلاف وارد کرده بود نگذاشت این کار بموقع و با حسن تفاهم و بر طبق موازین قانونی تصفیه و تمام شود و کوشش بسیار نمود تا موضوع را بعنوان اختلاف دو دولت بشورای امنیت برده بمنهوان اینکه ملی شدن صنایع نفت در ایران صلح جهانی را تهدید میکند از شورای امنیت دآوری و حکمیت طلب کند در

صورتیکه جریان امر کاملاً برخلاف آن بود چه دولت پیروی از تمایلات ملی در حدود اختیاراتی که هر ملت در امور داخلی خود دارد و منشور ملل متفق نیز آنرا تأیید کرده است دست باینکار زد و در این باره مجال حرف و چون و چرا نبود و حقاً اگر میبایست بشورای امنیت شکایتی شود این شکایت از طرف دولت ایران میبایست بشود. زیرا دولت انگلستان با فرستادن قوای زمینی و هوایی و دریائی خود بسرحداث مجاور ایران، ما را با اشغال نظامی تهدید میکرد و تمام قدرت خود را بکار میبرد تا با تهدید و ارباب مقاومت دلیرانه ملت ایران را درهم شکسته و باردیگر تسلط شرکت سابق را بر نسواحی نفت خیز مستقر کند و باز سالیان دراز ملت ایران در فقر و مسکنت بسوزد و بسازد و عواید نفت خود را بکیسه سرمایه داران طمع ورز بریزد. خوشبختانه این اقدام بجائی نرسید و حقانیت ملت ایران و طمع کاری شرکت سابق و دخالت های ناروای عمال انگلیس در امور داخلی ایران، همه از پرده بیرون افتاده و بسمع جهانیان رسید و موجب شد که شورای امنیت نتواند تصمیمی بر ضرر ایران اتخاذ کند و چنین اظهار نظر کند که چون موضوع در دیوان بین المللی دادگستری لاهه مطرح است تا اتخاذ تصمیم از آن دیوان موضوع در دستور بماند. در نتیجه این تصمیم، شکایت دولت انگلیس در دیوان لاهه که قانوناً مرجع رسیدگی باختلاف بین دو دولت است تعقیب شد و دولت ایران در مقابل تمام تحریکات عوامل داخلی و خارجی سخت مقاومت نمود و عدم صلاحیت دیوان مزبور را اعلام داشت. برای جلوگیری از تبلیغات سوء دولت انگلستان که میکوشد تا برخلاف حق، ایران را بموازین و اصول بین المللی بی-اعتنا نشان دهد و با اصطلاح برای ما پرونده بسازد، اینجانب تصمیم گرفتم شخصاً در دادگاه حاضر شوم و دلایل خود را مبنی بر عدم صلاحیت دیوان عرضه بدارم. در این وهله نیز حقوق عدالت پیرو شد و نظریه دولت ایران مورد تصویب دیوان لاهه قرار گرفت و با این رأی منصفانه، مساعی دولت انگلستان در روانمود کردن عدم حقانیت مردم ایران نقش بر آب شد و دنیا ادامه مطالبم بکدولت استعماری را که برای بسط نفوذ و تسلط دیرینه خود در یک کشور ضعیف بانواع حیل و دسائس توسل و تمسک میبجست بیش از این نپسندید و باید عرض کنم ما این پیروزی را از همان ابتدای نهضت ملی در افکار عمومی جهان بدست آورده بودیم و دولت انگلیس بیهوده می کوشد که حق را باطل جلوه دهد و باطل را بر کرسی حق بنشاند. پس از صدور رأی دیوان چنین بنظر میرسد که دولت انگلستان از مطالب دیرین خود دست بکشد و دوستی ملت ایران را بر منافع مادی خود که جبران آن از طرق دیگر برای آن دولت آسان بود رجحان دهد. متأسفانه بازم این لجاج و عناد ادامه یافت و قریب ۱۵ روز از رأی دیوان لاهه گذشت ولی آثاری که دال بر ابراز حسن نیت باشد از آن دولت مشهود نگردید تا اینکه در تاریخ ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۱ دولت اینجانب بسادداشتی بوسیله سفارت

کبرای انگلیس برای آندولت فرستاد، و بازدولت ایران انتظار داشت که با توجه بوضع وخیم اقتصادی ایران دولت انگلیس از محاصره اقتصادی که برخلاف موازین بین‌المللی ایجاد کرده بود دست بکشد و به شرکت سابق توصیه نماید با پرداخت فوری ده‌ها میلیون لیره مطالبات دولت ایران برای تأمین میزان غرامت عادلانه مایملک خود با توجه بدعاوی متقابل ما بادولت وارد مذاکره شود. ولی دولت انگلیس که از سیاست دفع‌الوقت زیان ندیده و مردم ایران را گرفتار بحران اقتصادی ساخته بود باین امید که ادامه بحران مقدمه گشایشی در کار او بشود در ارسال پاسخ آنقدر تأخیر و تعلل روا داشت که اینجانب موضوع را بنماینده آن دولت تذکر داده و علت این تأخیر را جویا شدم تا سرانجام روز پنجم شهریورماه ساعت ده صبح سفیر کبیر امریکا و کاردار سفارت انگلیس بدیدن اینجانب آمده متن پیامی که بامضای پرزیدان ترومن و مستر چرچیل رسیده بود تسلیم نمودند. مذاکرات طرفین بیش از سه ساعت بطول انجامید در آن جلسه باطلاع نمایندگان دولتین رسانیدم پیام مزبور برای ملت ایران قابل قبول نیست و تقاضا کردم که پس از مذاکره بادولتین آنرا مسترد کنند. این تقاضا را پذیرفتند و قبل از اینکه بادول متبوعه خود داخل در مذاکره شوند پیام را پس گرفتند و چنین قرار شد که مذاکرات طرفین مکتوم بماند تا بتوانند در ظرف يك هفته جواب یادداشت ۱۶ مرداد دولت ایران را بدهند. ولی قبل از انقضای مدت از اینجانب مجدداً ملاقات و اظهار نمودند که جواب یادداشت همان پیام است که بزعم آنها از روی کمال حسن نیت تنظیم شده و هیچگونه تغییری در آن میسر نیست پیام مزبور و ضمائم آن برای استحضار آقایان نمایندگان محترم عیناً بعرض میرسد (در بالا نقل شده) چون لازم بود که علت عدم قبول را باطلاع عموم برساند در ۲۶ شهریورماه ۱۳۳۱ در جلسه‌ای مرکب از جرائد داخلی و خارجی نظر خود را بصورت اعلامیه بمضمون ذیل منتشر نمود:

آقایان محترم

چنانکه خاطر محترم آقایان مسبوق است پس از رأی دیوان دادگستری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت خود در رسیدگی بدعاوی غیر وارد انگلستان، برای اینکه دولت ایران بار دیگر حسن نیت خود را بجهانیان ثابت کند در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ مطابق ۱۷ اوت ۱۹۵۲ ضمن یادداشتی که بدولت انگلستان فرستاد آمادگی خود را برای تجدید مذاکرات اعلام نمود. انتظار میرفت که پس از صدور حکم دیوان دادگستری بین‌المللی و رعایت پیشنهاد دولت انگلستان با احترام و تبعیت از اصول و مقررات بین‌المللی و رعایت تأمین صلح جهانی در روش خود نسبت بایران تجدید نظر نماید. متأسفانه پیام اخیر نشان میدهد که اولیای امور انگلستان در لفاظیه عبارات تازه عیناً و بلکه شدیدتر همان مقاصد سابق خود را دنبال میکنند و وقتی با حساسات ملل و تحولاتیکه در ایران و سایر نقاط جهان بوجود آمده نمیگذارند و مطلقاً

توجهی باوضاع و احوال بین‌المللی ندارند. علل عدم موافقت دولت اینجانب با پیام اخیر دولتین امریکا و انگلیس متعدد است اینک بذكر پاره‌ای از آنها می‌پردازم: بدو لازم است باین نکته توجه فرمائید که در پیام مزبور چنین اظهار شده: «محرک ما احساسات دوستی صمیمانه و تاریخی است که نسبت بملت و مردم ایران داریم و قلباً آرزو مندیم هر چه زودتر موجبات حل سریع و منصفانه اختلاف کنونی را فراهم سازیم». دولت و ملت ایران با وجود صدماتی که از حکومت‌های مختلف انگلستان در قرن اخیر متحمل شده‌اند همیشه آرزوی تشدید روابط حسنه با ملت انگلستان را داشته و دارند. همچنین در باب حل سریع اختلاف کنونی با شرکت سابق گمان نمی‌کنم محتاج باشد گفته شود که دولت اینجانب پیوسته نهایت علاقه را بتسریع حل اختلاف داشته و دارد ولی متأسفانه با مساعی زیادی که در این راه بکار رفته چنانکه می‌دانید تا کنون توفیقی حاصل نشده است. اما راجع بحل منصفانه اختلاف به نظر اینجانب تمام اختلاف در همین نکته راه حل منصفانه است زیرا راه حلی که در این پیام پیشنهاد شده نه تنها بهیچوجه منصفانه نیست بلکه بمراتب از راه‌های سابق شدیدتر و غیر عملی‌تر است. پیش از این که دلائل غیر منصفانه بودن پیام را با تحلیل و تجزیه اجمالی شرایط منضمه به پیام توضیح دهم از ذکر این نکته اساسی ناگزیرم که بطور کلی از پیام و شرایط منضمه بآن چنین مستفاد می‌شود که بدینوسیله می‌خواهند يك مسئله کاملاً داخلی را بصورت يك اختلاف بین دول در آورند یعنی نتیجه تمام زحمات و مبارزاتی را که دولت ایران در راه دفاع از حق حاکمیت خود متحمل شده و تسوفیقی را که در دیوان دادگستری بین‌المللی بدست آورده با تحمیل این شرایط از میان ببرند. توضیح آنکه دولت انگلیس چون با وجود تشبثات عدیده از طرفی نتوانست بقرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ عنوان قرارداد بین دو دولت بدهد و از طرف دیگر چون محاکم ایران بر طبق اصول حقوقی حاضر بقبول دعوی شرکت سابق هستند بهانه استنکاف از احقاق حق هم از دست آن دولت گرفته شده و دیگر باین عنوان نمیتواند اذهان ملل دنیا را مشوب کرده بعنوان حمایت از شرکت وارد اختلاف شود، می‌خواهد از این راه اسباب مداخله خود را فراهم سازد و حال آنکه مداخله آن دولت در روابط بین دولت ایران و شرکت سابق بهیچوجه مورد ندارد. زیرا دولت ایران همانطور که مکرر اظهار داشته و در یادداشت ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ هم مجدداً تذکر داده پیوسته حاضر است بدعاوی شرکت سابق خواه بوسیله مذاکرات مستقیم و خواه بوسیله محاکم صالحه رسیدگی نموده با رعایت حقوق طرفین رفع اختلاف کند.

پس از این مقدمه کلی بتحلیل و تجزیه اجمالی شرایط منضمه پیام می‌پردازم:

ماده اول - در ماده اول علاوه بر نکته اساسی مذکوره در فوق یعنی سعی در تبدیل

اختلاف داخلی باختلاف بین دول که بهیچوجه قابل قبول نیست موضوعات دیگری را

بمیان آورده‌اند. از جمله یکی موضوع ارجاع تشخیص و تعیین «غرامت» است بدیوان دادگستری بین‌المللی. بر آقایان محترم پوشیده نیست که پس از قرار عدم صلاحیت دیوان دادگستری بین‌المللی دیگر دسراسر جهان، مرجع قضائی که صالح برای رسیدگی باختلاف دولت ایران و شرکت سابق نفت باشد جز محاکم ایران وجود ندارد. حال اگر شرکت نفت بر طبق اصول کلی آئین دادرسی بخواهد بمحکمه صالحه یعنی محاکم ایران رجوع کند البته می‌تواند هر نوع ادعائی را تحت عنوان غرامت در عرض حال خود بگنجانند. زیرا هر مدعی وقتی بمحکمه‌ای که بالاصاله واجد شرایط رسیدگی است رجوع کند حق دارد موضوع دعوی خود را هر قدر بخواهد توسعه دهد ولی همین مدعی اگر خواست بمحکمه دیگری یعنی بمحکمه‌ای که بخودی‌خود واجد صلاحیت نیست مراجعه کند موافقت مدعی علیه هم لازم می‌آید و اولین شرط توافق اینست که طرفین در ماهیت و حدود اختلاف فی‌مابین باهم کنار بیایند یعنی معلوم کنند چه مطالبی را می‌خواهند بمحکمه مورد توافق رجوع کنند. بعبارت واضح‌تر شرکت سابق و دولت ایران باید معلوم نمایند که چه موضوعاتی را می‌خواهند در دعوی خود مورد رسیدگی قرار دهند. من بساب مثل بعضی از دعاوی متقابله ایران را که باید مورد رسیدگی قرار گیرد از این قبیل است:

الف) تأدیة دیون شرکت سابق بدولت ایران بابت سالهای اخیر و خسارت تأخیر تأدیة آن.

ب) خسارات ناشیه از جلوگیری از فروش نفت ایران که بر اثر تهدید و ارعاب و اسباب چینی شرکت سابق و کمک دولت انگلیس بشرکت مزبور بعمل آمده و دولت ایران را در فروش نفت خود دچار اشکالات ساخته است.

ج) حقوق گمرکی و انحصاری دولت ایران که در عهده شرکت سابق است.

د) مالیات مواد نفنی مصرفی نیروی متفقین در ایران.

شرکت سابق هم باید بهمین نحو معلوم و معین نماید که چه دعوائی را می‌خواهد بعنوان غرامت مورد رسیدگی قرار دهد. پس از توافق در این امر البته ممکن است موضوع اختلاف را بمحکمه مورد توافق ارجاع نمود و بعکس تا در موضوع دعوی غرامت موافقت حاصل نشود توافق در ارجاع امر بمحکمه‌ئی سواى محکمه ایران میسر نیست. مطلب دیگر این ماده راجع است بعبارت «وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی‌شدن» موجود بوده است.

خاطر آقایان مستحضر است که ملت ایران قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ را باطل و کان لم یکن میدانند و حتی باید بگویم که بدون شك محرك اساسی مبارزات ملت ایران تحمیل ظالمانه همین قرارداد و آثار مترتبه بر آن بوده است. بنا بر این واضح است. که

بهیچوجه من الوجوه ملت ایران حاضر نیست که به آن قرارداد کمترین ترتیب اثری بدهد و حال آنکه با قید عبارت «وضع حقوقی طرفین» میخواهند آن قرارداد منحوس را زنده کنند. گمان میکنم فعلاً بیش از این لازم نیست درباب ماده اول صحبت شود.

ماده دوم - اگر منظور از آن ماده ترتیب قرارداد خرید نفت باشد دولت ایران حاضر بودن خود را برای فروش نفت بتمام خریداران مکرراً اعلام داشته است و خریداران میتوانند نفت را پس از موافقت در قیمت، هر قدر که بخواهند خریداری کنند ولی اگر منظور دیگری در میان باشد مثلاً بخواهند بدینوسیله در امور اداری و فنی نفت مداخله کنند واضح است که این امر قابل قبول نیست.

ماده سوم - غیرمنصفانه و حتی موهن بودن پیام درماده سوم بیش از همه جا هویدا است، زیرا مفاد ماده سوم این است که دولت انگلیس همه قسم فشار غیرقانونی به دولت و ملت ایران وارد آورده و هر مضیفه‌ای که ممکن بود برای ما فراهم کرده است ولی اینک میگوید اگر بشرایط پیشنهادی من عمل کنید از این بیعت از سخت‌گیری و فشار خود می‌کاهم. خوب توجه فرمائید که صرف این پیشنهاد قطع نظر از موضوعات آن چقدر منصفانه و دوستانه است! اما موضوعات این ماده در سه بند بیان شده: موضوع بند الف اینست که دولت انگلیس میگوید شرایط ناروایی را که در این پیام ذکر شده پذیرد تا مشتری، یعنی شرکت سابق، نفت موجود شما را خریداری کند. آیا بزعم آقایان نفت موجود را خریدن و قیمت آنرا پرداختن معامله است یا چنان مساعدت و کمک بی‌مانندیست که در ازاء آن دولت ایران باید تن بقبول چنین شرایط سنگین بدهد؟ آیا انصافاً معامله نفت هیچ ارتباط و ملازمه‌ای با تحمیل این شرایط دارد؟ حال بفرض محال دولت ایران این شرایط را هم پذیرفت آیا تصور میفرمائید پس از قبول آن شرایط، نفت موجود ایران بقیمت عادلانه بفروش خواهد رسید؟ متأسفانه باید عرض کنم خیر زیرا بر فرض هم که دولت ایران این شرایط را قبول کرد چون شرط اساسی معامله یعنی تعیین قیمت نفت بر طبق همین بند (الف) بیعت موقوف شده خریدار باز مجال خواهد داشت که قیمت خود را بفروشنده تحمیل کند چه پس از قبول شرایط دولت ایران یا باید قیمتی را هم که شرکت سابق می‌گوید پذیرد یا با وجود اینکه سایر شرایط را پذیرفته از فروش نفت صرف نظر کند یعنی در هر دو حال با دست خود اسباب ضرر و زیان خود را فراهم سازد. موضوع بند (ب) ماده سوم اینست که دولت انگلیس پس از تحمیل تمام این شرایط فقط پاره‌ای از تزییقاتی را که تا کنون روا میداشته بر طرف مینماید و در رفع تزییقات دیگر منجمله هدم پرداخت و جوه نقد متعلق بایران که صریحاً در ترازنامه‌های شرکت سابق مذکور است و سایر مطالبات دولت ایران که در یادداشت ۱۶ مرداد دولت ایران اجمالاً ذکر شده

سخنی در میان نیست

پیش از ختم کلام، از این نکته نمیتوانم صرف نظر کنم که از سرپای این پیام اینطور استنباط میشود که برای دولت انگلستان چنین تصور باطلی حاصل شده که در نتیجه تزییقات آن دولت اکنون دولت و ملت ایران به آن درجه از استیصال رسیده‌اند که به قبول هر قسم شرایطی حاضر شده و به معامله اضطراری گردن گذارند و حال آنکه با وجود تمام مشکلات اقتصادی و مالی ملت ایران به هیچ قیمتی حاضر به قبول شرایط ناروا که به استقلال سیاسی یا اقتصادی یا خدای ناخواسته به حیثیت و شرافت ملت ایران لطمه وارد سازد تن در نخواهد داد. این بود مجملای علی که دولت ایران را از موافقت با یادداشت مشترک دولتمنوع نمود. البته دولت پس از کسب نظر مجلسین جواب یادداشت را خواهد داد. با اینکه یقین داشتم پیام دولتمنوع مورد تأیید ملت و مجلسین نیست نخواستم بدون مشورت مجلسین جوابی به آن داده باشم و باین جهت از نمایندگان محترم تقاضا شد که با تشکیل جلسات فوق‌العاده و شور و مذاکره در پیام، تکلیف دولت را صریحاً تعیین فرمایند. اما نظریات دولت نسبت به پیام:

چنانکه بعرض رسید پیام مزبور مانند پیشنهادهای سابق با قوانین ملی شدن صنعت نفت سازگار نیست و دولت انگلستان که خوب از این نکته آگاهست از ارسال این پیام نظری جز تأخیر و طفره ندارد. البته آنچه در ابتدای پیام نسبت بسایجاد روابط دوستانه برای حل سریع اختلافات دو کشور ذکر شده مطابق آمال و آرزوی ملت ایران است چه ملت ایران با وجود خسارات فراوان و صدمات بسی‌پایانی که در قرن اخیر از سیاست استعماری انگلیس منحل شده همواره در تشبید روابط حسنه با ملت انگلیس کوشا بوده و هست. ولی لازم است بعرض برسانم که دولت اینجانب از آغاز کار چنانکه مدارک و اسناد و شواهد حاکی است هیچگونه غفلتی در این قسمت روانداشته و همه وقت در حدود موازین قانونی برای تصفیه و حل این موضوع حاضر بمذاکره بوده است و اینکه تاکنون کار بجائی نرسیده، چنانکه همه میدانند بآن علت است که دولت انگلیس می‌خواهد برخلاف قوانین مصوبه و برخلاف حقوق و تمایلات ملت ایران نفوذ و منافع شرکت سابق را تحت عناوین دیگری بهمان صورت و کیفیت قدیم حفظ کند و این کار برای ملت ایران قابل تحمل نبوده است. نکته مهم دیگری که در این پیام جالب توجه است کلمه «منصفانه» است که در پیام گنجانده شده و سپس در دنبال همین کلمه راه حلی پیشنهاد کرده‌اند که نه تنها منصفانه نیست بلکه بمراتب از راه‌حل‌ها و پیشنهادهای سابق غیر منصفانه‌تر است. در پیام اخیر دولت انگلیس خواسته با یک اقدام ماهرانه سیاسی موضوع نفت را که امر داخلی است و دیوان لاهه نیز بارای خود آنرا تأیید کرده است با امضای مقاله‌نامه‌ای بصورت اختلاف بین دو

دولت در آورد. در ماده اول ضمیمه پیام سخن از غرامتی است که در مقابل ملی شدن صنعت نفت باید شرکت سابق پرداخته شود و این ماده چنان تنظیم شده که در موقع لزوم می‌تواند بوسیله آن قرارداد باطل ۱۹۳۳ را که هیچگاه مورد قبول ملت ایران نبوده است قانونی کنند و از آن استفاده نمایند و به همین جهت هم سخن از «دعاوی طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت» بمیان آورده‌اند در صورتی که اگر مقصود تأدیه غرامت مایملک شرکت سابق در ایران است دولت اینجانب همواره حاضر بوده است با رعایت دعاوی طرفین وارد مذاکره شود و راه حل عادلانه و منصفانه پیدا کند و اگر مقصود آن بوده که در صورت عدم توافق موضوع بدیوان بین‌المللی دادگستری واگذار شود آن هم باید بین دولت ایران و شرکت سابق نفت در ارجاع امر بآن دیوان توافق شود و احتیاجی بقرارداد بین دو دولت نیست. و همچنین در ماده دوم ضمیمه اگر مقصود خریداری نفت است که دولت ایران همواره حاضر بفروش بوده و آن را بدینا اعلام کرده است و چنانچه مقصود واگذاری حق انحصار خرید بیک شرکت معین و دخالت مجدد در اداره امور نفت است این امر هرگز مورد تصویب ملت ایران نخواهد بود زیرا در دنباله این انحصار و دخالت ممکن است ایجاد بحرانهای اقتصادی و کارشکنی‌هایی باشد که وضع را بهمان صورت قبل از ملی شدن صنعت نفت بکشد. اما در خصوص ماده سوم در این ماده صریحاً اعتراف کرده‌اند که منظور دولت انگلستان از اقدامات گذشته فشار اقتصادی بملت ایران بوده تا به شرایط غیر منصفانه آن دولت تن در دهد زیرا در بند الف از این ماده مینویسد:

اگر سایر شرایط پذیرفته شد، حاضرند نفت موجود در آبادان را حمل کنند ولی در باب قیمت هیچ سخنی نگفته و آنرا موکول بموافقت بعدی نموده‌اند در صورتیکه اگر مقصود مساعدت و کمک بود میبایست نظر صریح خود را درباره قیمت هم اظهار کنند تا دولت ایران بتواند تصمیم قطعی اتخاذ کند.

در بند (ب) از همین ماده موضوعی که مکرر مورد اعتراض دولت ایران بوده یعنی تزییقات موجود نسبت به صادرات (کالا) و نسبت با استفاده ایران از وجوه (استرلینگ) عنوان شده و نصریحاً وجود چنین تزییقاتی را که تاکنون بعمل آورده‌اند اقرار نموده و قول داده‌اند در صورت پذیرفته شدن سایر شرایط این تزییقات را مرتفع کنند و حال آنکه اولاً رفع تزییقات غیر قانونی را موکول بقبول شرایطی نمودن دوستانه و منصفانه نیست و ثانیاً تزییقات دولت انگلیس نسبت بدولت و ملت ایران، هم چنانکه آقایان میدانند منحصر باین دو موضوع نمیباشد. با توضیحاتیکه عرض شد ملاحظه میفرمایید که پیام اخیر هیچ راهی برای قبول ندارد و دولت اینجانب حاضر نیست که بیش از این در مقابل فشار اقتصادی و کارشکنی‌هایی که میشود سکوت کند. دولت انگلیس خود بهتر میداند که بعد از رأی

دیوان لاهه هیچ گونه راهی برای آندولت جز احترام بحق حاکمیت ملی ایران وجود ندارد و اگر دولت انگلیس دولتی عدالت خواه و پای بند با اصول و مقررات بین المللی است باید بدون درنگ از تعدی و فشار نسبت بیک ملت محروم رنج دیده دست بردارد و بگذارد که در این جهان پر آشوب ملت ایران برای نجات و احیاء اقتصادیات خود از منابع طبیعی و خداداده خویش بهر طریق که می خواهد استفاده کند. چه دلیل دارد که مردم تنگدست و نهی کیسه ایران رنج بکشند و باز هم ثمره کوشش و مجاهدات خود را بسرمایه دارانی که قرنهایست عادت بغارت و چپاول ملل ضعیف دارند تسلیم کنند. رعایت احترام بمواظین قانونی و حقوق ملل ضعیف نه تنها از قدر و منزلت دول بزرگ نمی کاهد بلکه بر مرتبه و مقام آنها خواهد افزود. اینجانب بار دیگر بصراحت اعلام میکنم: اولاً- دولت اینجانب بی نهایت مشتاق است که اختلافات موجوده هر چه زودتر مرتفع شود تا هر دو ملت در سایه حسن تفاهم بتوانند از نتایج همکاری و مساعدت بایکدیگر برخوردار گردند و در این راه آرزو مندم که هر چه زودتر غبار این کدورتها زدوده شود و با صرف نظر کردن از گذشته هر دو ملت سهم خود را در حفظ صلح جهانی به بهترین وجه ادا کنند.

ثانیاً- محاکم ایران که بعد از رأی دیوان لاهه یگانه مرجع رسیدگی دعاوی شرکت سابق می باشد برای رسیدگی به شکایت شرکت سابق و احقاق حق آماده و مهیاست.

ثالثاً- در صورتیکه شرکت مزبور نخواهد دعاوی خود را بمرجع قانونی ارجاع کند دولت اینجانب حاضر است پس از حصول توافق در مسائل ذیل قضاوت دیوان لاهه را قبول نماید.

۱) تعیین میزان و تقسیط پرداخت غرامت اموالی که شرکت سابق در موقع ملی شدن صنعت نفت در ایران داشته بر اساس هر قانونی که در یکی از ممالک برای ملی شدن صنایع بکار رفته و شرکت سابق آنرا قبول کند. این تنها غرامتی است که دولت ایران بشرکت سابق خواهد پرداخت و غیر از این شرکت ادعای هیچگونه غرامت دیگری نخواهد داشت.

۲) رسیدگی بدعاوی و حل اختلافات طرفین از ۱۹۳۳ تا آخر ۱۹۴۷ بر اساس قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ و از اول ۱۹۴۸ تا سیام آوریل ۱۹۵۱ مطابق نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ (تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت) بر اساس قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ و قرارداد الحاقی گس- گلشائیان که شرکت سابق آنرا قبول و امضاء کرده و دولت و مجلس ایران آنرا برای اهیقای حقوق ملت ایران

کافی ندانسته‌اند. استناد بقراردهای ۱۹۳۳ و گس-گلشائیان فقط از نظر حل اختلافات طرفین آن هم در ظرف مدتهای تعیین شده در بالا میباشد و از تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت هیچکدام از آن قراردادها نمیتواند بنحوی از انحاء مورد استفاده و استناد هیچیک از طرفین واقع شود و ید شرکت هم پس از آن تاریخ پدامانی است.

۳) رسیدگی و تعیین میزان خسارت دولت ایران ناشی از مشکلات و موانعی که دولت انگلیس و شرکت سابق در راه فروش نفت ایران ایجاد کرده‌اند و همچنین خسارات ناشی از تفضیقات نسبت بصادرات کالا و استفاده از وجوه استرلینگ که دولت انگلیس در بند ب ماده ۳ ضمیمه پیام آنرا تصدیق کرده است.

۴) تأدیة قبلی و علی‌الحساب ۴۹ ملیون لیره‌ئی که شرکت سابق ضمن بیان ۱۹۵۰ بابت افزایش حق‌الامتیاز و مالیات حق‌السهم ایران از ذخائر بحساب آورده است. از این مبلغ هر مقدار که مربوط بحق‌الامتیاز و مالیاتست چون براساس طلا تضمین شده است بایستی بصورت قابل تبدیل بدلار پرداخت گردد. گرچه مبلغ بالا از قروض مسلم شرکت بدولت ایران میباشد ولی از نظر ابراز نهایت حسن نیت دولت ایران قبول میکنند که اگر دیوان بین‌المللی دادگستری تمام یا قسمتی از آن وجوه را حق ایران ندانست آن مبلغ بصورتیکه دریافت شده دین دولت ایران بشرکت سابق تلقی گردد. با این پیشنهاد صریح و با حسن نیت طرفین امیدوارم هرچه زودتر موضوع نفت خاتمه داده شود و چنانچه سیاست انگلیس بخواهد بیش از این با امرار وقت و ارسال یادداشت‌های بی حاصل فشار اقتصادی خود را ادامه دهد و مانع فروش نفت بشود مورد تردید نخواهد بود که سیاست آندولت نسبت بایران دوستانه نیست و حال آنکه غرض از ادامه مناسبات سیاسی بین دو کشور حفظ منافع طرفین و ایجاد روابط حسنه و حسن نیت متقابل است و با وضع فعلی ادامه مناسبات سیاسی برای طرفین حاصلی نخواهد داشت لذا دولت ایران بخود حق میدهد که برای حفظ منافع خویش از هرگونه اقدامی هر چند منجر بقطع روابط سیاسی بشود فروگذار نکند و مسئولیت عواقب چنین پیش آمدی البته بعهده دولت انگلیس خواهد بود. اکنون اگر مجلس شورای ملی رویه دولت را نسبت بموضوع نفت تأیید میکند درخواست میشود که این رویه بوسیله دادن رأی اعتماد به دولت تأیید و تصویب گردد.

گزارش فوق در تاریخ ۲۶ شهریور در مجلس سنا قرائت و باتفاق رأی اعتماد بدولت داده شد و مجلس شورای ملی هم روز بعد بدولت رأی اعتماد داده و دولت را درباره رد کردن پیشنهاد مشترك امریکا و انگلیس تأیید نمود ❀

متن پیام دکتر مصدق به ژنرال آیزنهاور (۲۰ تیر ۱۳۳۲)

حضرت رئیس جمهور عزیز :

در جواب نامهٔ ملاحظت آمیز مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳ به پیام اینجانب که پیشنهاد فرموده‌اید نظریاتی را که مورد علاقهٔ مشترک ما بوده است مستقیماً و یا از مجرای دیپلماتیک باستحضار خاطر عالی برسانم، در آن پیام مختصری از پیریشانی‌ها و مضامینی که ملت ایران در راه تحقق بخشیدن بآمال خود در دو سال اخیر تحمل نموده و همچنین مشکلاتی را که دولت انگلستان برای پشتیبانی از ادعاهای غیر منطقی یک شرکت مستعمراتی برای ایران ایجاد کرده است بعرض رساندیم. در این چند ماهی هم که از تاریخ این پیام میگذرد ملت ایران گرفتار مضایق مالی و دسایس سیاسی شرکت سابق نفت و دولت انگلستان بوده از آن جمله، خریداران نفت ایران را از دادگاهی به دادگاه دیگر کشانده و با تمام وسایل تبلیغاتی و دیپلماسی موانع غیر قانونی در سر راه فروش نفت ایران ایجاد کرده و با آنکه دادگاههای ایتالیا و ژاپن فروش نفت ایران را بلامانع اعلام نمودند از اقدامات برخلاف حق و اصول تاکنون دست برنداشته‌اند گرچه امید میرفت که در زمان تصدی آن حضرت توجه بیشتری بوضعیت ایران بشود ولی متأسفانه هنوز در روش دولت امریکا تغییری حاصل نشده است. در پیامی که آقای وزیر خارجهٔ امریکا از کراچی برای اینجانب ارسال داشته‌اند اظهار تأسف کرده‌اند از اینکه تاکنون امریکا در مجاهدت خود برای کمک بحل مسئله غرامت توفیق حاصل نکرده است. باید بخاطر داشت که دولت ایران حاضر شد دیوان بین‌المللی دادگستری قیمت اموال شرکت سابق در ایران را هر قدر تعیین کند بپردازد و نیز حاضر شد که صلاحیت دیوان مزبور را دربارهٔ غرامت باین شرط قبول کند که قبلاً دولت انگلستان

مبلغ مدعا به خود را در حدود حق و انصاف تعیین نماید. بدیهی است که دولت ایران هم از شرکت سابق نفت و دولت انگلیس مطالباتی دارد که در موقع طرح دعوی اظهار می کند. چون دولت انگلیس باین امید است که وضعیت سابق خود را در ایران تجدید کند بهیچیک ازین پیشنهادات ترتیب اثر نداده اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نقطه نظر بین المللی نیز ممکنست عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع کمک مؤثر و فوری باین مملکت نشود شاید اقداماتی که فردا بمنظور جبران غفلت امروز بعمل آید خیلی دیر باشد. البته در این مدت کمک‌هایی از طرف دولت امریکا بایران شده که موجب تشکر است ولی آنقدر نبوده است که مشکلات ایران را مرتفع کند و صلح جهانی را که هدف و آمال دولت و ملت شرافتمند امریکا است تأمین نماید. سطح زندگی مردم ایران در نتیجه یکقرن سیاست استعماری خیلی پائین بوده و بالا بردن آن بدون برنامه‌های عمرانی دامنه‌دار امکان پذیر نخواهد بود. متأسفانه کمک‌هایی که تاکنون شده اصولاً در حدود کمک‌های فنی بوده و حتی در این قسمت نیز گاهی اوقات مساعدتهایی که لازم بوده نشده است من باب مثل یادآوری میشود که بانک صادرات که میبایست ۲۵ میلیون دلار برای امور کشاورزی بایران کمک کند بواسطه دخالت‌های ناروای دیگران منصرف گردید. ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت امریکا موافقانه در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمک‌های اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید کشور ایران غیر از نفت دارای ثروت‌های طبیعی دیگر نیز هست که بهره برداری از آنها مشکلات فعلی کشور را حل خواهد نمود ولی این امر بدون کمک‌های اقتصادی میسر نمیشود. در خاتمه توجه موافق و اثر بخش آن حضرت را بوضع فعلی ایران جلب نموده و یقین دارم تمام نکات این پیام را با اهمیتی که شایسته است تلقی خواهند فرمود. خواهشمند است احترامات فائده دوسندار را قبول فرمائید.

دکتر محمد صدق

متن پاسخ رئیس جمهور

ع

۱۲ تیر ماه ۱۳۳۲

جناب آقای نخست وزیر

محترماً پیامی را که رئیس جمهوری دول متحده امریکا در جواب نامه آن جناب

بتاریخ هفتم خردادماه ۱۳۳۲ (مطابق ۲۸ مه ۱۹۵۳) ارسال داشته‌اند تقدیم میدارم. از

آن جناب خواهشمندم باردیگر احترامات فائمه دوستدار را قبول فرمایند .
کردن مینون، کاردار موقت

ضمیمه رونوشت پیام رئیس جمهوری دول متحده به نخست وزیر ایران آقای نخست وزیر عزیز: نامه آن جناب بتاريخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ (۲۸ مه ۱۹۵۳) واصل گردید. در نامه مزبور اوضاع سخت کنونی ایران را شرح داده و اظهار امیدواری فرموده بودید که دول متحده آمریکا شاید بتواند بایران کمک کند تا ایران بر پاره‌ای از مشکلات خود فائق آید. تأخیری که در عرض جواب پیش آمد بدان سبب بوده است که میخواستیم با مستردالس و مستر هندرسن سفیر کبیر فرصت مشورت داشته باشیم و اکنون که بنوشتن این پاسخ مبادرت میکنم محرك دوستدار همان روح صداقت دوستانه‌ای است که در نامه خود جنابعالی منعکس می بینم. تاریخ نشان میدهد که حکومت آمریکا و مردم آمریکا همیشه احساسات عمیق دوستی نسبت بایران و مردم ایران داشته و هنوز هم دارند. حکومت آمریکا و مردم آمریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیز بحصول آمال ملی خود کامیاب و نیز موفق شوند ملتی خشنود و آزاد بوجود آورند که بترقی و پیشرفت و صلح دنیا کمک کند. اولاً بعلت همان امیدواری بود که حکومت دول متحده آمریکا در طی دو سال از صمیم قلب جدوجهد نمود برای رفع اختلافاتی که بین ایران و کشور متحد انگلستان روی داده و از ملی شدن صنعت نفت ایران ناشی گردیده است مساعدت کند. عقیده دول متحد آمریکا این بوده است که چنانچه قراری درباره غرامت داده شود در سراسر دنیا حس اعتماد و اطمینان باین معنی تقویت خواهد شد که ایران مصمم است کاملاً متمسک با اصولی باشد که بموجب آن جامعه باشکوهی از ملل آزاد امکان پذیر گردد و این امر مؤید اعتبار بین المللی ایران خواهد بود و سبب خواهد شد پاره‌ای مضللات مالی و اقتصادی که اکنون متوجه ایران است حل شود. چون ایران و کشور متحده انگلستان نتوانسته‌اند نسبت بغرامت توافقی حاصل نمایند این مسأله حکومت دول متحده آمریکا را از مجاهداتی که برای کمک بایران بعمل آورده باز داشته است. در ممالک متحده آمریکا و حتی در میان امریکائیان که نسبت بسایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که تازمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی خود وجوهی بدست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه‌ای درباره غرامت باردیگر نفت ایران بمقادیر زیادی فروخته شود هر گاه حکومت دول متحده بخواهد بمیزان معتنا بهی از طرق اقتصادی بایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف رارعايت نکرده است. همینطور بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که اختلاف

نفت قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحده عمقا مخالفت خواهند کرد. این احساسات نیز در ممالک متحده بمیزان معتنا بهی وجود دارد که هر گاه بنا شود صرفاً بر مبنای ازدست رفتن دارائی مادی یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است مسأله پرداخت غرامت حل گردد این ترتیب راه حلی نخواهد بود که بتوان آنرا عادلانه خواند و توافق در باره چنین راه حلی ممکن است اعتماد متقابل ملل آزاد را که با هم ارتباط دوستانه اقتصادی دارند بضعف متمایل سازد. بعلاوه بسیاری از هموطنان دوستدار که از جریانات مربوط باین اختلاف اسف آور آگاهی دارند و اطلاعات لازمه را پیوسته بدست آورده اند معتقدند که نظر با احساسات پرهیجانی که هم در ایران و هم در کشور متحدان انگلستان برانگیخته شده است کوششهایی که بوسیله مذاکره مستقیم بمنظور تعیین مبلغ غرامت بعمل آید بیشتر ممکن است بجای ایجاد حسن تفاهم مایه افزایش اصطکاک و اختلاف گردد. عقیده آنها پیوسته چنین بوده است که عملی ترین و منصفانه ترین وسیله قطع و فصل مسأله غرامت آنست که این امر به يك هیئت بین المللی بیطرفی ارجاع گردد و آن هیئت کلیه دعاوی طرفین را بر اساس ماهیت دعوی مورد مطالعه قرار دهد. کاملاً توجه دارم باینکه حکومت ایران بایستی خود تشخیص دهد کدام سیاست و روش خارجی و داخلی برای ایران و مردم ایران نافذترین سیاست هاست و باینان این مطالب سعی ندارم برای حکومت ایران مصلحت اندیشی کنم و بگویم چه چیز بیشتر بمنفع حکومت ایران است. صرفاً سعی من توضیح این نکته است که با این اوضاع و احوال چرا حکومت دول متحده اکنون در مقام و موقعی نیست که بتواند بیشتر از پیش با ایران کمک بکند یا نفت ایران را خریداری نماید. در صورتیکه ایران مایل باشد حکومت دول متحده امیدوار است کمکهای فنی و نظامی خود را بر اساسی که نظیر کمکهای سال گذشته باشد ادامه دهد. از نگرانی که در نامه آنجناب نسبت باوضاع خطرناک کنونی ایران منعکس است استحضار یافته و صمیمانه امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی بعمل آید. از آقای نخست وزیر خواهشمندم تجدید احترامات فائده دوستدار را پذیرند.

دوایت. د. آیزنهاور

متن یادداشت وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلیس دایر بر اعلام قطع روابط دو کشور

روز سیام مهر ماه ۱۳۳۱ وزیر خارجه ایران یادداشت زیر را سفارت انگلیس

فرستاد:

«توقیراً تصمیم دولت شاهنشاهی ایران را مبنی بر قطع رابطه سیاسی با دولت علیاحضرت ملکه انگلستان با اطلاع شما میرساند. دولت ایران بسیار متأسف است که مجبور باتخاذ این تصمیم شده است. در جریان اختلاف با شرکت سابق نفت دولت دوستدار همواره سعی و کوشش لازم بکار برده که این اختلاف لطمه‌ای بر روابط دوستانه بین دو دولت وارد نیاورد و عقیده دارد که هر گاه دولت انگلستان بمنظور ملت و دولت ایران که منحصرأ درصدد استیفای حقوق تضییع شده خود بوده و هست توجه عادلانه و مطابق با انصاف و دوستی مبذول داشته بود هرگز روابط بین دو دولت باین مرحله نمیرسید ولی متأسفانه دولت متبوع شما درین امر که برای ملت ما حیاتی است نه تنها کمک بحل اختلاف نکرد بلکه با حمایت غیرقانونی از شرکت سابق مانع از حصول نتیجه گردید. بعلاوه بعضی از مأمورین رسمی آندولت نیز بواسطه تحریکات و مداخلات ناروای خود مشکلاتی بقصد اخلال در نظم و آرامش کشور فراهم ساختند. دولت شاهنشاهی ایران امیدوار است که دولت علیاحضرت ملکه انگلستان به کیفیت و حقیقت نهضت و آرزوهای ملت ایران پی برده و در روش سیاسی خود تجدید نظر خواهد نمود در صورتیکه چنین محیط مساعد و حسن تفاهمی ایجاد شود دولت ایران که همواره علاقمند بر روابط حسنه بین دو دولت بوده با کمال میل در تجدید روابط سیاسی اقدام خواهد کرد. درخاتمه باستحضار میرساند که باعضای سفارت کبرای دولت شاهنشاهی در لندن دستور داده شده

است که در ظرف یک‌هفته از تاریخ سی‌ام مهرماه ۱۳۳۱ تهران حرکت نمایند.»
 قبل از عزیمت کاردار و اعضای سفارت انگلیس از تهران دکتر مصدق پیام مفصلی خطاب بملت انگلیس انشا کرده و از کاردار مزبور تقاضا کرد آنرا با خود بانگلستان ببرد ولی کاردار از قبول آن خودداری نمود. پیام مزبور روز دهم آبان از رادیوی تهران پخش گردید و مشعر بر طمع‌ورزی شرکت نفت و افراط دولت انگلستان در حمایت از منافع موهوم و نامشروع شرکت بود که منتهی بقطع رابطه بین دو دولت گردید و در خانمه آن چنین گفته بود:

«دولت ایران صریحاً اعلام می‌کند که بین ملت ایران و ملت انگلیس نهایت صمیمیت باقی و برقرار و رابطه دوستانه بین دو ملت همچنان استوار است. بهمین جهت اکنون که آخرین مأمورین سیاسی امپراتوری پایتخت ایران را ترک می‌گویند برای افراد انگلیسی اعم از بازرگانان یا مسافر کمترین مشکلی ایجاد نشده است. اینجانب یقین دارم که اگر روزی دفاتر شرکت سابق نفت در برابر چشم ملت حق‌پرست انگلیس گذارده شود و مداخلات و حق‌کشی‌ها و سیاست بازیها و تحریکات و یغمای او را یکایک نظاره کند بدون شك بصبر و بردباری و طاقت ملت ما آفرین خواهند گفت ولی پرده سیاه تبلیغات ناروای شرکت در خارج و داخل انگلستان جلو نشر حقایق را گرفته و یکبار دیگر این جریان‌ها ثابت کرد که هنوز قدرت پول، حق و عدالت قرن بیستم را مسخره می‌کند ولی ملت ما آنقدر مبارزه شرافتمندانه خود را ادامه خواهد داد که اکثریت افراد و ملت انگلیس بقضاوت بیطرفانه آقای مک‌نر* برسند و سطوری چند از آنچه را ایشان خوانده و شنیده‌اند بخوانند و بشنوند.»**

* Sir Arnold Mc Nair قاضی انگلیسی در دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه که

رای بعد صلاحیت دادگاه لاهه در رسیدگی بقضیه نفت ایران داد.

** مصطفی فاتح، همان، صفحات ۶۳۴ و ۶۳۵

اسامی نخست‌وزیران ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ

- محمد علی فروغی (ذکاء‌الملک): از ۲۹ آذر ۱۳۰۴ تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۵
 مستوفی‌الممالک: از ۱۶ خرداد ۱۳۰۵ تا ۶ خرداد ۱۳۰۶
 حاج مخبر‌السلطنه هدایت: از ۹ خرداد ۱۳۰۶ تا ۲۱ شهریور ۱۳۱۲
 محمد علی فروغی: از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ تا ۱۰ آذر ۱۳۱۴
 محمود جم: از ۱۱ آذر ۱۳۱۴ تا ۲ آبان ۱۳۱۸
 دکتر احمد متین‌دفتری: از ۳ آبان ۱۳۱۸ تا ۴ تیر ۱۳۱۹
 علی منصور: از ۵ تیر ۱۳۱۹ تا ۵ شهریور ۱۳۲۰
 محمد علی فروغی: از ۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۷ اسفند ۱۳۲۰
 علی سهیلی: از ۸ اسفند ۱۳۲۰ تا ۱۸ مرداد ۱۳۲۱
 احمد قوام: از ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ تا ۲۴ بهمن ۱۳۲۱
 علی سهیلی: از ۲۸ بهمن ۱۳۲۱ تا ۲۵ اسفند ۱۳۲۲
 محمد ساعد: از ۶ فروردین ۱۳۲۳ تا ۴ آذر ۱۳۲۳
 مرتضی قلی بیات: از ۴ آذر ۱۳۲۳ تا ۲۸ فروردین ۱۳۲۴
 ابراهیم حکیمی: از ۳ اردیبهشت ۱۳۲۴ تا ۱۳ خرداد ۱۳۲۴
 محسن صدرالاشراف: از ۱۶ خرداد ۱۳۲۴ تا ۲۹ مهر ۱۳۲۴

اسمانامه دنیا، ۱۳۴۱. صفحات ۱۴ و ۱۶ و ۱۷، ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه (جلد اول و دوم)، ابراهیم صفائی، نخست‌وزیران؛ حاج مخبر‌السلطنه هدایت، خاطرات و خطرات، حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، جلد‌های ۴ و ۵ و ۶

- ابراهیم حکیمی: از ۹ آبان ۱۳۲۲ تا ۳۰ دی ۱۳۲۲
 احمد قوام: از ۸ بهمن ۱۳۲۲ تا ۱۹ آذر ۱۳۲۶
 ابراهیم حکیمی: از ۶ دی ۱۳۲۶ تا ۱۸ خرداد ۱۳۲۷
 عبدالحسین هژیر: از ۲۳ خرداد ۱۳۲۷ تا ۱۶ آبان ۱۳۲۷
 محمد ساعد: از ۲۷ آبان ۱۳۲۷ تا ۲ فروردین ۱۳۲۹
 علی منصور: از ۸ فروردین ۱۳۲۹ تا ۵ تیر ۱۳۲۹
 سرلشگر حاج علی رزم آرا: از ۵ تیر ۱۳۲۹ تا ۱۶ اسفند ۱۳۲۹
 حسین علاء: از ۲۱ اسفند ۱۳۲۹ تا ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰
 دکتر محمد مصدق: از ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۶ تیر ۱۳۳۱
 احمد قوام: از ۲۷ تیر ۱۳۳۱ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱
 دکتر محمد مصدق: از ۳۱ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

اسامی وزیران خارجه ایران از تاسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*

- میرزا حسن خان مشارالملك: از دی ۱۳۰۴ تا شهریور ۱۳۰۵
 داوودخان مفتاح السلطنه (کفیل): از شهریور ۱۳۰۵ تا اردیبهشت ۱۳۰۷
 علیقلی خان مشاورالملك انصاری: از تیر ۱۳۰۷ تا بهمن ۱۳۰۷
 فتح الله پاکروان (کفیل): از اسفند ۱۳۰۷ تا اردیبهشت ۱۳۰۹
 محمدعلی فرزین: از اردیبهشت ۱۳۰۹ تا شهریور ۱۳۱۲
 محمدعلی فروغی: از شهریور ۱۳۱۲ تا اسفند ۱۳۱۴
 باقر کاظمی: از فروردین ۱۳۱۵ تا اسفند ۱۳۱۶
 عنایت الله سمیعی: فروردین ۱۳۱۷
 مصطفی عدل (کفیل): از اردیبهشت ۱۳۱۷ تا تیر ۱۳۱۷
 علی سهیلی: از تیر ۱۳۱۷ تا آبان ۱۳۱۹
 مظفر اعلم: از آبان ۱۳۱۹ تا شهریور ۱۳۲۰
 جواد عامری (کفیل): از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۱
 علی سهیلی: از مرداد ۱۳۲۱ تا آبان ۱۳۲۳
 محمد ساعد مراغه‌ای: آذر ۱۳۲۳
 محسن رئیس: از آذر ۱۳۲۳ تا فروردین ۱۳۲۴
 نصر الله انتظام: از اردیبهشت ۱۳۲۴ تا مهر ۱۳۲۴

- انوشیروان سپهبدی: از آبان ۱۳۲۴ تا دی ۱۳۲۴
- ابوالقاسم نجم: از بهمن ۱۳۲۴ تا مهر ۱۳۲۵
- احمد قوام (نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه): از مهر ۱۳۲۵ تا اردیبهشت ۱۳۲۶
- محمدعلی همایون‌جاه: از خرداد ۱۳۲۶ تا شهریور ۱۳۲۶
- انوشیروان سپهبدی: از شهریور ۱۳۲۶ تا بهمن ۱۳۲۶
- موسی نوری اسفندیاری: از بهمن ۱۳۲۶ تا اسفند ۱۳۲۶
- باقر کاظمی: از اسفند ۱۳۲۶ تا آبان ۱۳۲۷
- علی اصغر حکمت: از دی ۱۳۲۷ تا اسفند ۱۳۲۸
- دکتر علی اکبر سیاسی: از اسفند ۱۳۲۸ تا تیر ۱۳۲۹
- حسین علاه: از تیر ۱۳۲۹ تا مرداد ۱۳۲۹
- محمود صلاحی (کفیل): از مرداد ۱۳۲۹ تا اسفند ۱۳۲۹
- محسن رئیس: از فروردین ۱۳۳۰ تا اردیبهشت ۱۳۳۰
- باقر کاظمی: از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیر ۱۳۳۱
- حسین نواب: از تیر ۱۳۳۱ تا مهر ۱۳۳۱
- دکتر حسین فاطمی: از مهر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

منتشر شد در آستان:

خاطرات لورنس عربستان

اثر: توماس ادوارد لورنس

ترجمه: مسعود کشاورز

استالین، تزار سرخ

اثر: ایواک دوآشر

ترجمه: ذبیح الله مصوری

ایران در دوران دکتر مصدق

اثر: پروفیسور سبیر ذبیح

ترجمه: محمد رفیعی مهر آبادی

رهبران

اثر: ریچارد نیکسون

ترجمه: کاظم عمادی

سهم در عجب (لورنس، سیتو، سید فرهاد)

نوشته: دکتر نصر الله شیفته

سرنوشت انسان در تاریخ ایران

تألیف: فواد فاروقی

